

انسان روح است

نه جسد

تألیف : دکتر رؤف عبید

رئیس دانشکده عین الشمس قاہرہ

ترجمہ : زین العابدین کاظمی خلیلی



۱۳۳۹
الف / ۳۷۵
ع ۱۸

عکس مرحوم دکتر زین العابدین خلخالی
دکتر در علم متافیزیک جدید و استاد در زبان عرب که
چندین کتاب علم روحی جدید را ترجمه و انتشار داده است

دوره کتابخانه
۴۴۷۲۶

۷۳۲۹۱۱
۱۳۵۹

کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد
۱۳۵۹



تاناگاہی

نام کتاب : انسان روح است نه جسد (جلد اول)

نویسنده : رثوف عبید

ترجمه : کاظمی خلخالی

نوبت چاپ : یازدهم

تیراژ : ۵۰۰۰ نسخه

تاریخ نشر : ۱۳۷۵

چاپ : آشنا

تهران - خیابان جمهوری اسلامی تلفن ۳۱۱۹۷۱۹

مرکز پخش: خ انقلاب روبروی دانشگاه خ وحیدنظری پلاک ۱۹۴

شابک X - ۳۳ - ۵۸۷۰ - ۹۶۴ - X 964 - 5870 - 33

شابک دوره ۶ - ۳۵ - ۵۸۷۰ - ۹۶۴ - 6 964 - 5870 - 35

فهرست مطالب کتاب (جلد اول)

- ۹..... مقدمه مترجم کتاب
- ۱۵..... هدیه و درود مؤلف به خوانندگان
- ۱۷..... سرآغاز کتاب
- ۲۳..... چرا نام این کتاب را (انسان روح است و نه جسد) گذاشتیم
- ۲۹..... مقصود از جاودانگی چیست؟
- ۳۴..... چگونگی تنظیم باب های این کتاب
- ۳۶..... بخش اول - بیان چگونگی پیدایش علم روحی جدید
- ۳۷..... عصر شروع بحث علمی درباره روح
- ۴۴..... نتیجه برخورد میان معتقدین و معارضین علم جدید روحی
- ۴۵..... علم جدید روحی از این کشفها چه سودی برد؟
- ۴۶..... در بیان رسالتهای بحث علمی درباره روح
- ارزش علم جدید روحی آدمی را برای حکومت علمی و فکر
آماده می کند.....
- ۵۱.....
- ۵۳..... تعیین ارزش انسان بوسیله علم جدید روحی
- ۵۵..... جاوانگی و تحول حیات چگونه است؟
- ۵۷..... چرا حیات بسوی ارتقاء حتمی سیر می کند؟

- ۶۶ حیات با ما چه می خواهد بکند
- ۶۸ آیا عقل برای جاودانگی به ما اعطا شده است
- قوه‌هایی که برای ارتباط دادن مسایل جدید روحی به هم برداشته شده است ۷۰
- ۷۲ حرکت بحث‌های روحی یک حرکت علمی مورد قبول دانشمندان می باشد
- ۸۷ مطلب نخست - بیان مهمترین ظواهر عقلی
- ۹۲ مطلب دوم - بیان مهمترین پدیده‌های فیزیکی
- ۹۲ بیان انواع ظواهر فیزیکی بطور کلی
- ۹۸ بیان چگونگی اکتوپلاسم و کیفیت تجسّدات روحی
- ۱۰۱ چگونگی تجسد یافتن بعضی از اعضای روح
- ۱۱۱ چگونگی لباس روح تجسد یافته
- ۱۱۵ فصل دوم - معرفی بعضی از مدیوم‌های معروف
- ۱۳۴ مطلب دوم - معرفی دسته‌ای از مدیوم‌های ظواهر فیزیکی
- ۱۵۹ بیان روش‌های علمی در مورد ظواهر روحی و مدیوم‌ها
- ۱۶۱ رابطه میان ظواهر روحی و نفس انسانی
- ۱۶۹ در بیان چگونگی اثبات بعضی از ظواهر روحی
- ۱۷۱ روش تحقیق درباره تعیین شخصیت ارواحی که
- ۱۸۲ معرفی بعضی مجامع و مؤسسات معین روحی
- ۱۸۷ معرفی برخی از دانشمندانی که در مورد ارتباط با ارواح
- ۱۹۲ حرکت روحی بتدریج شکوفا می شود
- ۲۱۸ گسترش حرکت روحی در آمریکا

- ۲۲۴..... علل پیدایش جمعیت روحی لندن و سایر کشورها
- ۲۴۰..... بعضی از علمای روحی و مراجع علم روحی در فرانسه
- ۲۴۲..... موقعیت آکادمی علوم پاریس در برابر علم روحی جدید
- ۲۴۴..... نام بعضی از مراجع و علمای روحی در اروپا و آسیا
- ۲۴۶..... بیان بعضی از نام‌های مراجع روحی در مصر
- ۲۴۷..... بیان آزمایشات ویلیام کروکس دربارهٔ ظواهر روحی
- تجسّدات روحی در اثر تلاش و کوشش علمای بزرگ در کشورهای مختلف
- ۲۶۵..... به شکل حقیقت علمی در می‌آید
- ۲۷۱..... بیان وقایعی که دلالت روشن بر وجود ارواح و ظهور آنها
- ۲۷۴..... ظهور ناگهانی اشباح و یا اشکال ارواح بوسیله
- ۲۷۸..... موقعیت خانم لویزاراین در رابطه با ظهور ناگهانی اشباح
- ۲۸۱..... حدوث واقعه میان دو شخصی که قبلاً با هم آشنا نبوده‌اند
- ۲۸۶..... انواع تهاجمات روحی در بعضی از خانه‌ها و مکان‌ها
- ۲۹۰..... بیان علل این پدیده‌های مزاحم
- ۲۹۴..... هانس سوافر و نتایج تحقیقات طولانی او دربارهٔ ارواح
- ۳۰۹..... متن سؤال‌های طرح شده و جواب‌های روح سیلور بیرش
- ۳۲۴..... تحقیقات روحی مارشال هوائی
- ۳۲۸..... بیان شواهد متنوع علمی و علاجی جهت معالجات روحی
- ۳۳۰..... شواهد با ارزش از محققین مورد اعتماد دربارهٔ معلومات
- تماس روحی با روح زنده و یا تسلط روح مرده به بدن زنده و
- ۳۳۲..... معالجه اینها

- ۳۴۱ پزشکان مهم اروپا و سایر کشورها صحت نتایج معالجه روحی را
- ۳۴۴ شواهدی بر وجود جسم اثیری
- ۳۴۶ اوصاف و نام‌های مختلف جسد اثیری
- ۳۵۱ عقیده یوسفیلید درباره عقل اثیری
- ۳۵۲ عقیده کارل یونگ درباره جسد اثیری
- ۳۶۱ جسد اثیری در نظر اولیور لودژ
- ۳۶۱ تحقیقات علمی درباره جسد اثیری
- ۳۶۹ چگونگی ارتباط احساس با فعالیت غده صنوبری بدن
- ۳۷۰ جسم اثیری قابل فساد و تجزیه نیست
- ۳۷۶ رابطه حیات در جهان روحی با جسم اثیری
- ۳۷۹ مراکز نیروهای حیات در جسم اثیری
- ۳۸۴ کیفیت هاله بشری
- ۳۹۲ موجودات زنده در جلسات بحث روحی ظاهر می‌شوند
- ۳۹۵ در جهان هستی، هیچ چیز موجود معدوم نمی‌گردد
- ۴۱۴ بررسی پدیده (برون‌فکنی روح) بواسطه عوامل دیگری غیر
- ۴۲۵ تحقیقات دی‌روشا راجع به برون‌فکنی روح هنگام خواب
- ۴۳۲ چگونگی تهیه تصویر و جسد کوكبی یا اثیری در خواب مغناطیسی
- ۴۴۷ بخش دوم مبحث دوم... بررسی پدیده ازدواج (یادوگانه توأم)
- ۴۵۲ پی‌گیری این ظواهر از سوی محققان علم روحی
- ۴۵۴ چگونگی انتقال با جسد فیزیکی
- ۴۶۴ تحلیل علمی برای ظواهر برون‌فکنی روح و جسد

- ۴۶۵ بیان علت علمی بروز این ظواهر
- ۴۷۱ مبحث سوم - موضوع برون فکنی روح در میان ظواهر شخصی و یا علمی
- ۴۷۸ موقعیت پدیده برون فکنی روح در میان سایر ظواهر روحی
- ۴۸۶ چگونگی اشکال عقلی در نظر بعضی از مدیوم ها
- ۴۹۱ در باره مرگ که ما آن را خروج نهائی روح از جسد فیزیکی
- ۴۹۸ مبحث چهارم - تحقیق درباره میلاد دوم (زائیده شدن دوباره پس از مرگ)
- ۵۰۰ مراجع و انجمن های روحی
- ۵۰۴ بیان چگونگی خطا و تشخیص مرگ حقیقی
- ۵۰۶ تحقیقات متنوع در باره خطر اشتباه در تشخیص مرگ واقعی
- ۵۱۰ بیان بعضی از منابع درباره برون فکنی روح
- ۵۱۲ در باب عقل - مخ - ماده
- ۵۱۴ چگونگی ارتباط میان عقل و مخ
- ۵۲۰ بیان مفهوم عقل ناخود آگاه در نزد مایرز
- ۵۲۵ بیان بعضی از نظریات جدید درباره این مسئله
- ۵۳۱ در بیان ارتباط میان عقل و ماده
- مبحث پنجم - در باب موقعیت علم و فلسفه درباره تأثیر مستقیم
- ۵۳۳ عقل بر ماده
- ۵۳۵ موقعیت علم روحی جدید
- ۵۴۱ تأثیر عقل بر ماده
- ۵۴۴ مبحث ششم - ارتباط مسئله تأثیر مستقیم عقل در ماده
- ۵۴۷ بحث های کلی دانشمندان درباره علم روحی جدید

- ۵۵۰ بیان آزمایشات موفقیت آمیز دیگر در مورد ضبط تصویر ارواح
- ۵۵۳ رعایت بعضی کارها در موقع تصویر روحی
- ۵۵۵ کیفیت تأثیر عقل در ماده
- ۵۵۸ مشکل تعیین موقعیت عالم روح در گذشته و حال
- ۵۶۹ عالم روح یک حقیقت ریاضی می باشد
- ۵۷۲ در بیان این مسئله که اصول اولیه فیزیک جدید

مقدمه مترجم

نخست سپاس فراوان خود را به پیشگاه با عظمت خداوند منان تقدیم می‌نمایم که وسیله‌ای فراهم ساخت تا چنین کتاب با ارزش و مفیدی بدست من بیفتد، و بعد هم بمن توفیق دهد که این کتاب را برای هم‌میهنان گرامی به فارسی ترجمه کنم.

با اینکه ترجمه این کتاب انسان روح است نه جسد از نظر علمی و ادبی بسیار مشکل و سخت می‌باشد، زیرا مؤلف (دکتر رئوف عبید) برای تألیف این کتاب، سی سال تمام بحث و تحقیق نموده و آن را در سه جلد تألیف کرده که هر جلدش قریب هزار صفحه است. و در آن اصطلاحات فلسفی، علمی، روانشناسی، ریاضی، فیزیک، شیمی، روح‌شناسی جدید، فضاشناسی، جامعه‌شناسی، بکار رفته که برگردانیدن آنها به فارسی بسیار دشوار است.

با اینهمه من با کمال اشتیاق و رغبت، حاضر به تحمل این رنج و زحمت شدم. برای این است که این کتاب متضمن آگاهی‌های بسیار عمیق و مفید در باره علم روحی جدید یعنی شناخت ظواهر مدیومی و ارتباط عملی با ارواح می‌باشد. و می‌توانم بگویم تاکنون درباره علم اسپریتیسم چنین کتابی به فارسی ترجمه نشده است.

پس از سپاس خداوند بر خود لازم می‌بینم که از آقای عطاءالله بیان‌الحق تشکر نمایم که این کتاب را در اختیار من گذاشت و مرا وادار به ترجمه آن نمود. چون بزرگترین مشوق من در این کار جمله‌ای بود که ایشان در نخستین ملاقات

در هاله مراکزی برای نیروها هستند که نور آنها با درخشندگی خاص به خارج بدن مادی می تابند. و این مراکز را خطهای بسیار نازکی تشکیل شده از نور، با هم مربوط می سازد.

و همچنین محیط خارج شکل هاله را هم تعیین می کنند. در نزد مدیوم هائی، که دارای موهبت جلاء بصری (شفافیت چشم) هستند، هاله ها ارزش خاصی دارند. زیرا موجودات نامرئی (ارواح) بوسیله آن هاله ها می توانند در احساسات روحی مدیوم ها اثر بگذارند. رشد و نمو هاله از طریق داشتن حیات پاکیزه یعنی حفظ بهداشت و سلامتی بدن و دوری از هر گونه اعتیادهای مضره و همچنین با داشتن افکار درست، امکان پذیر می باشد. همانطوری که قبلاً گفتیم اثر هر کدام از امراض عضوی، عصبی، در هاله ظاهر می شود. در این باره دکتر (و. ج. ریشاردز) می گوید از دو مدیوم بطور جداگانه خواسته که هاله یک بیمار را ببینند.

پس از چند روز مشاهده، هر کدام از آنها وضع هاله را برایش توصیف کرده اند. هر دو اینها در این مسئله اتفاق داشته اند که کبد بیمار بدترین وضع را دارد. چون رنگ هاله، در قسمت کبد تقریباً سیاه بوده. همچنین آن دو مدیوم، در بعضی از محللهای بدن اشعه های منتشره از آن محلها را سیاه و بعضی را شیری رنگ توصیف کردند. و هر دو آنها در محل سینه بیمار هاله را به شکل ابر تیره می بینند.

دو روز بعد از این توضیحات دکتر بیمار را معاینه می کند و صدق گفتار آنان معلوم می گردد. و در قسمتی از پوست بیمار یک جمع شدگی و سیاهی می بیند. بیمار می گوید این جمع شدگی پوست و سیاهی، یک سال است که در بدن بواسطه تزریق زرنیخ بوجود آمده. معلوم شد که حتی تاثیر آن دوا هم در محل هاله بطور وضوح دیده می شده است.

دستگاهی است به نام صندوق آبرامز که به نام مخترعش دکتر آلبرت آبرامز نامیده شده است. این صندوق محتوی تعدادی ریوستات است که کاملاً متصل بهم می باشند. مقاومت این ریوستاتها بواسطه پوششهای شبیه آنچه که در دستگاه رادیو هست، زیاد می شود. و در آن صندوق از امواج اوم (Ohm) استفاده

با من بر زبان آورد. از ایشان سؤال کردم هدفشان از ترجمه این کتاب چیست؟ با کمال علاقه و اشتیاق پاسخ داد که:

شما بهتر از من می دانید که مکتب های دور از حقیقت ولی فریب دهنده، جوانان ما را از معنویت باز داشته، بسوی بی خبری و بی ایمانی می کشانند. بنابراین چه خدمتی بالاتر از ترجمه این کتاب برای فارسی زبانان می باشد؟

من قلباً گفته های ویرا تصدیق کرده شروع به انجام این وظیفه مقدس و انسانی نمودم. بلی در این هنگام که ابرقدرتها سعی دارند با تبلیغات مکارانه خویش نسل های جوان جوامع مسلمین را نسبت به مقدسات ملی و دینی خود بی اعتنا و بی اعتقاد نمایند، تا آنها را دنباله رو خویش بسازند، خاموش نشستن و لب فرو بستن، در برابر شیادان فرصت طلب بین المللی، بر خلاف وظیفه دینی و انسانی می باشد.

وانگهی مطالب مستدل و تجربی این کتاب، مشت بسیار محکمی بر دهان پیروان مکاتیب مادی است. چون آنها مدعی هستند که حقایق علوم مادی و تجربی با آزمایشات عملی ثابت و مسلم شده، برای هر انسان عاقل، پیروی از چنین حقایق ثابت، باصرفه تر و مفیدتر می باشد.

حال ما با ترجمه این کتاب به آنها اعلام می داریم اگر شما به تجربه و آزمایشات دقیق علمی معتقد هستید، پس بیائید در برابر این علم روحی جدید، زانو بزنید و اعتراف کنید که تاکنون به بی راهه می رفتید. چون تمامی اصول این علم مبتنی بر تجربه و مشاهده می باشد.

من بسیار خوشوقتیم که با ترجمه این کتاب نه تنها هم میهنان فارسی زبان را با افکار دانشمندان ملل بسیار باستانی که درباره چگونگی روح و کیفیت جهان ارواح مطالبی گفته اند آشنا می سازم، بلکه با همه علمای تجربی ملل مترقی جهان هم که در باره علم روحی جدید و اثبات صحت اصول آن سالیان درازی عملاً تحقیق و بررسی کرده اند، و مؤلف این کتاب نتایج آزمایشات آنها را که در انجمن های مختلف ارتباط با ارواح کشور های متعدد پیشرفته، بدست آورده اند، در این کتاب با ذکر مدارک مسلم و منابع معتبر بیان داشته، آشنا می کنیم.

دلایل این کتاب به قدری روشن و محکم است که هر خواننده‌ای ولو بسیار متعصب باشد فقط یکمرتبه آن را خواند، دیگر امکان ندارد فریب مکتب‌های مادی را بخورد،

مطالب این کتاب تنها بحث فلسفی مبتنی بر منطق ساده نیست، بلکه روش‌های علمی و تجربی است که با منتهای دقت با دقیقترین تجهیزات پیشرفته مادی، در ظرف سالیان درازی (بیش از یک قرن) انجام شده تا حقیقت روح و تجلیات آن را پس از مرگ طبیعی محرز و مسلم بدانند.

بنظر من - ترجمه این کتاب، بزرگترین خدمت به دین اسلام و معنویت هم می‌باشد. زیرا وقتی که بقای انسان پس از مرگ، بوسیله جاودانگی روح، و زندگی او در مراحل بعد از مرگ محرز شد، آنهم با آزمایشات علمی دقیق و مسلماً انسانها در مورد اخلاق و رفتار و طرز تفکر خود تجدید نظر خواهند نمود.

وقتی که به پدران و مادران و دوستان محرز و مسلم شد که مرگ، رابطه آنها را با فرزندان و آشنایان خود قطع نمی‌کند، و آنها از بین نمی‌روند، بلکه در جهان ارواح به حیات خود ادامه می‌دهند و آنها را ملاقات خواهند کرد، دیگر در مرگ عزیزان خود ناله و شیون نمی‌کنند.

وقتی که متکبران و مستبدان و خودپسندان، از ارواح شنیدند که تکبر و غرور و زورگویی به دیگران در این جهان، بزرگترین عواملی هستند که روح صاحبانشان را در آن جهان دچار رنج و مشقات و انحطاط می‌کنند و مدتهای طولانی باید دور از ارواح نیکوکار و عالم باشند، (با اینکه جهان ارواح جهان ارتباط و یاری و کمک به یکدیگر است، معهدا ستمکاران و مغروران و کسانی که ثروت را مایه افتخار خود می‌دانستند، روحشان در آن جهان در منتهای فقر و فلاکت و تنهایی و بی‌یاوری خواهد بود) مسلماً چنین اشخاصی روش زندگی خویش را تغییر می‌دهند.

وقتی که انسانها از زبان ارواح شنیدند که بزرگترین نیروی محرکه در جهان ارواح برای حرکت به جهانهای بالاتر و زیباتر به مهر ورزیدن بدیگران و دستگیری از درماندگان علاقمند می‌شوند.

دکتر نفوس عبید ۱۳

زمانی که برای انسانها محرز شد که تکامل روح در آن جهان و ارتقاء آن به مقامات بالاتر، بسته به معلوماتی است که در این دنیا فرا گرفته‌اند، آنوقت از کسب معلومات مفید، غافل نمی‌مانند و روزهای گرانبهای عمر خود را در تنبلی و شهوترانی - و ثروت‌اندوزی به هدر نمی‌دهند.

البته اشتباه نشود، چون هر علم و یا هر معلوماتی سبب ارتقاء روح به مقام بالاتر نمی‌شوند، همینطوری که در این دنیا هم عالمانی هستند که اخلاق و رفتارشان در مقام بسیار پائین قرار گرفته است. پس معلوماتی باید باشد که به وی فضیلت اخلاقی بدهد. و او را وادار به کردار نیک نماید. و گرنه صرف حفظ کردن الفاظ، جز حمل یک بار سنگین و پائین آوردن مقام روح در آن جهان، فایده دیگری ندارد.

بالاخره وقتی انسانها با خواندن این کتاب متوجه شدند که پارکها و ساختمانهای مجلل و جواهرات گرانبها بخصوص اگر از راه زورگوئی فریب و خدعه فراهم شود، نه تنها در سعادت و کمال روح صاحبانش اثر ندارند، بلکه بواسطه علاقه‌ای که به آنها دارند، مدتی روح آنان در جهان ارواح در مراحل پائین تر متحیر و سرگردان خواهد ماند. تا عاقبت بیاری ارواح نیکوکار از قفس آن توهمات، خلاص شده با ارواح دیگر رابطه برقرار سازند. هزاران نتایج دیگر به خواندن این کتاب مترتب است که من نمی‌توانم در این مقدمه مختصر به همه آنها اشاره کنم. انشاءالله وقتی که ترجمه این کتاب پایان یافت و به وسیله یکی از ناشرین نیک‌اندیش نه‌آزمند و حریص به پول، چاپ و منتشر شد، آنوقت برادران دینی و میهنی فارسی‌زبان، خواهند دید که من چه خدمت بزرگی بر آنها کرده‌ام؟

نکته‌ای که تذکر آن ضروری بنظر می‌رسد این است که ما فکر کردیم ممکن است ترجمه کامل همه این سه جلد قطور، بطول انجامد و یا در اثر عواملی من موفق به ترجمه همه آنها نباشم، بوسیله برادرم آقای بیان‌الحق با یکی از ناشرین سابقه دار تهرانی که سالیان درازی است بخدمت چاپ و انتشار کتب مفید علمی بزبان فارسی مشغول است، مذاکره کردیم (آقای عبدالهی) قرار بر این

میان همه مطالب کتاب مسایل مهمی را که فقط مربوط به اثبات علمی خلود روح، و کیفیت زندگی ارواح، و ظواهر مدیومی، و آزمایشات علمای بزرگ روحی، و مجامعی که در کشورهای مرفعی برای ارتباط با ارواح تشکیل شده، و چگونگی تجسم ارواح در جلسات روحی می باشد از سه جلد انتخاب و آنها را ترجمه کرده و در یک جلد چاپ و منتشر کنیم. بنا بر این اگر انشاء الله موفق به چاپ چنین کتابی شدیم، خوانندگان آگاه بر ما خورده نگیرند که این کتاب ترجمه واقعی کتاب انسان روح است نه جسد نیست. زیرا ما با استفاده از آن اصل کلی اجتماعی که می گوید: چیزی که نمی توان همه آن را انجام داد، نباید آنرا ساخت بلکه تا آن حد که می توان انجام داد، باید انجام شود این کار را کردیم که نونهالان و جوانان معاصر ما، هر چه زودتر به این کتاب با ارزش دست یابند. البته من بطور جداگانه شروع به ترجمه تمام مطالب سه جلد این کتاب نموده ام که اگر عمرم وفا کرد آن را تمام کرده با همان تفصیل اصل، چاپ و منتشر خواهم ساخت.

در پایان از خداوند متعال تقاضا دارم بمن فرصت و مهلت و توفیق عنایت فرماید تا بتوانم این وظیفه مهم را انجام دهم. پس از خاتمه ترجمه با کمال میل و رغبت به ندای ملک الموت لبیک خواهم گفت. چون اطمینان دارم دعای خیر خوانندگان که همه آنها انسانهای واقعی هستند، برای روح من بزرگترین عامل سعادت و ترقی در جهان ارواح خواهد بود. مترجم زین العابدین کاظمی خلخالی محل ترجمه تهران تاریخ شروع به ترجمه ۵/۱۲/۱۳۵۸ شمسی.

اینک ترجمه کتاب انسان روح است و نه جسد تألیف دکتر رئوف عبید رئیس دانشکده حقوق دانشگاه عین الشمس قاهره را که در سه جلد تنظیم شده شروع می نمایم.

هدیه و درود مؤلف به خوانندگان

از دیر زمانی جاودانگی روح در میان قدما، موضوع بحث فلسفی و اعتقادی بوده، بعد هم بتدریج در نزد علمای علوم جدید توسعه و تحول پیدا کرده، به مرحله‌ای رسیده که روش شناخت عملی روح مورد توجه آنان واقع شده است. این توسعه و تحول علم روحی جدید، تقریباً از یک قرن و نیم قبل شروع و اکنون هم ادامه دارد.

آنچه که مسلم می‌باشد اینست که علم و فلسفه از دیر زمانی موضوعی مهمتر از شناخت چگونگی روح، برای خود سراغ ندارد. بعلاوه ارتباط این مسئله، بحال و آینده انسانها، به منظور شناخت عوامل سعادت، قساوت، از موضوعات سایر علوم شدیدتر می‌باشد.

پس خواننده گرامی که می‌خواهد خود را بشناسد و به هدف زندگی خویش آگاه گردد، و به میزان باورهای خود درباره روح پی ببرد، وقتی که مطالب این کتاب را خواند و متوجه شد که بررسی مسایل مربوط به روح تا چه حد متضمن مشکلات و دشواریها می‌باشد، بخود می‌گوید (می‌خواهم اطلاعات خود را درباره روح بیشتر کنم) چون آن را خدمت بزرگی بخود تلقی می‌کند. همانطوری که با خواندن این کتاب و معرفی آن بدیگران، می‌تواند به حقیقت علم و دانش هم خدمت نماید. چون دانستن مطالب این کتاب سبب

می شود مردم قدر و ارزش کسانی را که به این علم خدمت کرده اند، بدانند.
پس من رساله خود را به چنین خواننده ای تقدیم می نمایم. رساله ای که
تنها احساس مسئولیت در قبال این مسئله، مرا وادار به نگارش آن نمود. چون در
این رساله، اطلاعات زیادی درباره روح و شناخت کیفیت آن ذکر شده، که بطور
قطع سبب آگاهی بیشتر خواننده درباره روح خواهد بود.

من در این مسئله شک ندارم که این رساله، نه تنها اطلاعات مردم را نسبت
به روح زیادتر می کند، بلکه موجب تقویت حس قناعت و خویشن داری، آنان
نیز می گردد. و آنها می توانند توشه اطمینان خاطر به آینده، و اعتماد به
سرنوشت خویش را بدست آورند.

علاوه بر مزایای فوق، خواندن این کتاب خواننده را از رنجهای زندگی
کنونی و بی هدفی، و از غمهای حاصله از دوری یاران و دوستان و خویشان،
بواسطه مرگ آنان نجات می دهد. زیرا متوجه می شوند که این دوری و جدائی
که به وسیله مرگ پیش می آید، دائمی نخواهد بود.

سرآغاز کتاب

من خود را موظف می دانم از دانشمندان و علمای مصر تشکر نمایم که در باره مسایل این کتاب صادقانه به بحث و انتقاد پرداختند و صحت همه آنها را تأیید کردند، بدون اینکه انتظار پاداش و یا تشکری از کسی داشته باشند، بلکه به امید قضاوت صحیح در موضوعی که بدون شک از مهمترین موضوعاتی است که در هر مکان و زمان برای اهل علم و عرفان مطرح می شود، دست به این کار زده اند. و آن موضوع مهم جز جاودانگی روح و نتایج حاصله از آن چیز دیگری نیست. چون همه رجال که تعداد آنها بالغ بر چهل نفر می باشند، از اهمیت این قضیه آگاه بودند، و همه آنها رسالت بحث و تفحص خود را برای کشف واقعیت، با اراده قاطع در حدود توانائی خود با احتیاط لازم ادا کردند.

باید به خوانندگان یادآور شویم که انجام چنین کارهایی از این رجال عجیب نیست زیرا نفوس بزرگوار همیشه در امور جدی و کوشا هستند، و می توانند در اثر تلاش و کوشش صمیمانه در برابر هر پیشآمد، مقام ارجمندی برای خود فراهم آورند.

زیرا تنها تلاش و زحمات چنین مردان نوع پرست است که امکان می دهد تا هر حقیقتی بطور کامل ظاهر گردد. و دلهای مردم برای کوبیدن درهای محبت و برادری، متمایل گردد. و در سایه نتیجه مطالعه چنین مردان بزرگی

است که علم و ادب، پس از آنهمه دلهره و اضطراب و شک، به مرحله اطمینان خاطر برسند.

آری برای از بین بردن اوهام و خرافات درباره روح است که ما بطور دائم سعی داریم با استفاده از روش تحلیل و تجزیه علمی و با نقد و تفحص خود که درباره هر کدام از آنها، راه آسان را برای کشف همه حقایق مهم علم روحی جدید باز کرده، با تحمل زحمات فراوان به آن حقایق دست یافته، از آنها پیروی کنیم. تنها چیزی که از حیث پاداش برای من توفیق محسوب می شود، رضایت خوانندگان می باشد. وگرنه به گمان خود من برای خدمت به آنان، تلاش و کوشش شایسته ای نکرده ام، بلکه تلاش واقعی را آن دانشمندان والا مقامی کرده اند که بیشتر عمر خود را در راه کشف حقایق روحی، با انجام آزمایشات دقیق، صرف نموده اند. اگر چه محال است همه آن علما را معرفی کنم، ولی در ضمن بیان مطالب، تعدادی از آنها را با کارهایی که در باره علم روحی جدید انجام داده اند و کتابهایی که نوشته اند، معرفی خواهم کرد.

پس من جز یک بحث کننده ای که می خواهد در حدود امکان محدودی که از حیث قلم و وقت دارد، خلاصه آنچه را که علم روحی جدید بواسطه اکتشافات مهم خود به آن دست یافته، به مردم تقدیم نماید. خلاصه ای که پس از بحثهای طولانی در ظرف سی سال، به صحت آن معتقد شده ام. درست است که از دیر زمان درباره روح، بحثهایی شده کتابهایی نوشته اند، و در مجلات و رادیو تلویزیون ها در آن باره بحث کرده اند، ولی همه اینها قابل مقایسه با آن معلوماتی که بوسیله اعمال روشهای تحقیقی و تجربی نوین، که همه اکتشافات علمی امروزی نتیجه آن روشهاست بدست می آید، نمی باشد.

پس با توجه به این اصل مسلم، آنچه که این روشهای تجربی از جاودانگی روح کشف کرده، می تواند موجب اطمینان خاطر کسانی باشد که به آینده بشر نگران هستند.

عاملی که مرا وادار می کند سپاس و امتنان خود را نسبت به این دانشمندان علم روحی جدید ابراز دارم، که توانسته اند با تحمل زحمات و رنجهایی طولانی پرده ابهام را از روی حقیقت جاودانگی روح بردارند، این

است که زحمات آنان سبب شده تا کسانی که به آینده مردم شرق نگران بودند، اطمینان خاطر پیدا کنند به اینکه، آینده روحی شرق مظلوم و رنج کشیده، بسوی نیکی و رستگاری پیش می‌رود، و در آن دانه‌های عدالت، امانت، دوست داشتن هم نوعان، و دفاع از حقیقت، پاکیزگی، کاشته می‌شود.

روح شرق طوری بیدار شده که دیگر دستهای ناپاک و آلوده مادیت و شرک، نخواهد توانست میوه‌ای از درخت روح شرقیها بچینند. و بیاری خداوند متعال، شرق در اندک زمانی به شرک و مادیت و استعمار، غلبه خواهد کرد.

اگر چه آینده از لحاظ فطرت از نظر ما پنهان است، و تنها در علم احاطی خداوند معلوم می‌باشد، لکن زمان حاضر بما نوید می‌دهد که مردم جهان، در اثر شنیدن ندای روح، بیدار شده به حقایق جاودانگی آن آگاه گشته‌اند. و متفکرین برگزیده و دانشمندان روشنفکر، در این مسئله با هم اتفاق دارند که در این ندای روح و این حقایق مربوط به آن، امید نجات یافتن از جمود فکری و خلاصی از تاریکی مادی گری و شرک، نهفته است. چه آواز مسرت‌انگیز و چه ندای فرح بخش است این ندای روح؟ پس ما می‌توانیم از همین حالا از فرصتهای آینده، یاری جوئیم و برای مشاهده روشنائی سپیده دم نجات بخش، که پس از آنهمه تاریکی و ظلمت طولانی که اکثریت جوامع بشری را بواسطه غفلت و بی‌خبری، خوار و زبون ساخته بود، آماده شویم.

ما باید از کسانی که در ظاهر با این حقایق مهم روحی، معارض هستند و عمداً خود را به نادانی زده‌اند هم سپاسگزار باشیم. زیرا اینها با این تجاهل و امتناع خود، خدمت بزرگی برای شناساندن حقیقت روح، انجام می‌دهند. چون آنان با تجاهل ناخودآگاه خود، برای ابراز مخالفت با حقایق مسلم روحی، انظار مردم را بسوی روح معطوف می‌دارند و حس آگاهی خوانندگان خویش را در مورد شناخت حقیقت روح، تحریک می‌کنند. اگر چه این خدمت را از طریق مخالفت انجام می‌دهند ولی در نتیجه این قاعده که (عاقبت کفها و حبابها از بین می‌روند و آنچه که به نفع مردم است باقی می‌ماند.) آنها هم در برابر حقایق مسلم و غیر قابل انکار روحی تسلیم خواهند شد.

حقایق روحی بسیار و غیر قابل شمارش می باشند. و آن حقایق طوری بهم ارتباط دارند که در مراحل تحول و تکامل خود، انعکاسات وجدانی را قبل از درک عقل، و همچنین تجلیات حیات را، پیش از علم توجیه می کنند آنها این حقایق هستند که برای زندگی انسانها مفهوم واقعی و هدف بزرگ، معین می کنند.

پس بر ما لازم است در حدود توانائی خویش علیرغم همه حرمانها، اضطرابها، پریشانیها، آنها را زنده کنیم. در واقع می توانیم حقیقت روح را در یک جمله خلاصه کرده بگوئیم: تنها این حقایق هستند که مفهوم زندگی آدمیان را متناسب با واقعیت آفرینش می سازند. و باز همین حقایق هستند که به همه پرسشهایی که وجدان آدمی قبل از کامل شدن عقل و درکش طرح می کند و می پرسد (این نفس متحیر و سرگردان، پس از تحمل این همه رنج و مشقات و پریشانی در مسیر حیات خود، عاقبت چگونه خواهی شد و بکجامی روی؟ پاسخهای قانع کننده می دهد.

وسیع بودن دامنه تحقیقات روحی، ما را موظف می کند که بهمه آنها آگاه شویم. و همینطوری که دانشمند بزرگ طوماس هکسلی گفته: ما باید مانند اطفال کوچک، آماده باشیم تا از هر گونه فکر و اندیشه گذشتگان، توشه برداریم. و با تمام فروتنی دنباله رو چیزی باشیم که طبیعت ما را بسوی آن می کشاند و آن را در همه جا و هر طور یافتیم، فراگیریم. اگر چنین نباشیم چیزی از دانش یاد نخواهیم گرفت. من هم تصمیم گرفته ام این کار را با همه مشکلاتش انجام دهم. چون بحث و تحقیق درباره روح، امری نیست که نتوانیم از عهده انجام آن برآئیم. زیرا وقتی که بطور دائم ایمان پیدا کردیم به اینکه، حیات از هر لحاظ در حقیقت خود، حرکت و مسافرت برای شناسائی ذات می باشد^۱. مسلماً قادر بحل معمای روح خواهیم شد. ولی بدون این ایمان و کشف، نه تنها همه

۱. آثاری که انسانها قبل از رشد عقلی برای ادامه حیات از خود بروز می دهند و همچنین خود اعمال وجدان قبل از رسیدن به

مرحله رشد عقلی از تجلیات حقایق روحی می باشند مترجم.

۲. اگر رشد و نمو جسمانی ما که از مظاهر روح است نبود، کمال برای ما حاصل نمی شد. چون باید استعداد طرف

مطابق با استعداد مظروف باشد. م.ج

روزهای زندگی ما بی نتیجه خواهد بود، بلکه یک بار سنگینی است که تاب تحمل آن را نخواهیم داشت. بواسطه همان کشف حقیقت روح است که آدمی از مراحل پست وجود، به مرحله شناخت خود، تحول پیدا کرده و از حیاتی که در تاریکی اوهام و خرافات گم شده بود، مبدل به موجودی می گردد که سعی دارد خود را بشناسد. یعنی به نحوه ارتباط با حقایق روحی خود، پی ببرد.

با اینهمه اگر فرض کنیم که، زندگی تنها عبارت از سلسله احساساتی هستند که بطور دائم در وجود ما عمل می کنند؛ ولی باز هم این نکته غیر قابل انکار است که در نهایت، قضاوت و استخراج حکم کلی از کارهای حواس، به عهده ذات ما یعنی روح می باشد. زیرا ذات ماست که در اثر عمل آن احساسات، قسمتی از امور را می پذیرد و از امور دیگر دوری می کند. و اساساً ذات ماست که فطرتاً در حالت الهام و رشد عقلی آن احساسات را هدایت می کند. و ضمناً خود را بسوی انواع اختیارات انفعالی می کشاند چون این اختیارات در رشد و نمو آن ذات سهمی بسزا دارد.

پس ما اکنون شروع به شناسائی ذات خود می کنیم تا بتوانیم آن را در شادی، رفاه، صحت، بیماری، در گشایش و عسرت، در مرگ و حیات، رشد و نمو بدهیم. و باید این مسئله را نصب العین قرار دهیم که، بوسیله ارتباط با حقایق روحی است که در می یابیم آفاق فکری ما از آنچه که در سابق بوده، وسیع تر و نورانی تر شده است؛ باز هم متوجه می شویم که ذات ما معروفتر و شناخته تر از آن صورتهائی شده که در گذشته حواس قاصر و ادراک محدود ما ترسیم کرده بودند.

اصل مهم در هر انسان برای شناسائی ذاتش و رشد شخصیتش، به زنجیر کشیدن همه اوهام و خرافات می باشد. چون بیشتر اوقات آن خرافات و اوهام جلو منافذ شناسائی حقایق روحی را می گیرند. البته رهائی از این اوهام و خرافات کار آسان نیست و این کار برای عمر آدمی در همه لحظاتهش مسئولیت مهم بشمار می رود، که نباید از آن غفلت کند. با توجه به همین نکات است که مسئولیت خطیر کسی که متوجه علم روحی جدید می شود، معلوم می گردد.

آزاد بگذاریم. هیچکدام از نیروهای وجودی ما، نمی تواند هنگام پیشرفت و یا سقوط به نیابت از ذات ما این مسئولیتها را بپذیرد^۱، بلکه ذات و شخصیت ما مسئول آن است. از درک این حقیقت لازم می آید که بحث کننده در علم روحی جدید، نباید تنها به جوانب وضعی این مسئله که در اثر کوشش مداوم علماء، بوجود آمده، معطوف گردد^۲. بلکه موظف است که پیش از همه متوجه درک حقایق اخلاقی و وجدانی زیادی که پرده از روی حقایق روحی برمی دارد، باشد.^۳

در گذشته های بسیار دور، گفتگو از حقایق روحی، فقط مبتنی به مطالبی بود که بدون اتکاء به براهین علمی می شد. ولی در عصر جدید، پایه روح شناسی روی روشهای نوینی بنا نهاده شده که مربوط به بحثهای آزاد توأم با عمل می باشد. زیرا بکار بردن این روشهاست که موجب کشف مهمترین حقایق مربوط به روح گشته است.

۱. منظور مؤلف این است که گر چه ما هنگام ارتکاب عملی با دست و پا و چشم خود آن را انجام می دهیم که نیروی بدنی ما بشمار می آیند، لکن آنها مسئول اعمال انجام شده نیستند. زیرا در حقیقت فاعل آن عمل روح است.
۲. منظور از جوانب وضعی مسئله روح، آن اصولی است که علما در اثر تجربه های عملی آنها را کشف کرده اند.
۳. آری تجربه های محدود نمی تواند همه حقایق مربوط بروح را برای خوانندگان روشن کند، بلکه توجه به حقایق اخلاقی و وجدانی انسانهاست. که مسائل پیچیده روح را تفسیر می کند - مترجم

چرا نام این کتاب را انسان روح است، نه جسد گذاردیم؟

نتیجه مهمی که من از بحثهای علمی و بررسیهای خود بدست آوردم این است که انسان روح است نه جسد این همان عنوانی است که آن را برای این کتاب انتخاب کردم. تا در تحت این عنوان، آنچه را که از نتایج ثابت و مهم در جستجوی خود در مورد قضایای جاودانگی روح و همچنین مسائلی که در روشنائی علم جدید مربوط بروح می شود، بدست آورده ام، برای خوانندگان بیان کنم.

بعضی بدون اینکه به متن کتاب توجه کنند به این عنوان اعتراض کرده چنین گفته اند: چرا نمی گویی انسان از روح و بدن تشکیل شده؟ تا به حقیقت نزدیکتر باشد. لکن بنظر من حقیقت این است که در علم معرفتالروح، انسان فقط روح است.

زیرا جسد خاکی فقط به منزله یک ردای کهنه ای است که روح بخود پیچیده تا روز معین روزمرگ ضمن اینکه برای حفظ خود از آن استفاده می کند، آن را هم با خود بهر کجا می خواهد می برد.

آیا سزاوار است ما کسی را که ردا پوشیده ولو اینکه این ردا از بهترین پارچه ها باشد، بنام ردا بشناسیم؟ باز هم شایسته نیست ما در گرانبھائی را بنام آن صندوقی که محتوی آن در است، بشناسیم و یا پرندة زیبائی را به نام قفسی که از استخه انھای، به سده درست شده، تا راه آزادی پرندة را موقتاً سد کند،

بشناسیم.

بنظر من آنچه که مقرون به واقعیت می باشد، این است که، انسانی که ذات ناطقه ما را مجسم می کند، تنها روح است. اما جسد مادی که نشان دهنده نمو ما در طبیعت می باشد، و تا دم مرگ قالب روح می باشد، رابطه ای با انسان بودن ما ندارد. اگر ما بخواهیم در بیان این مفهوم از مفاهیم ریاضی استفاده کنیم، باید بگوئیم، روح جسد نیست. بلکه همان چیزی است که به آدمی شخصیت می دهد. و حقیقت عقل و اخلاق وی را هم تحقق می بخشد.

مسئله به قدری روشن است که کوچکترین شبهه به آن راه ندارد. زیرا جسد بدون روح چیزی جز یک مشت استخوان و گوشت و عضلات مادی نمی باشد. پس نتیجه قطعی این می شود که روح اگر از جسد جدا شود هیچ چیزی را جز یک مشت ماده از دست نمی دهد. جوهر و حقیقت انسان روح است که سازنده جسد هم می باشد. نیاز روح به جسد فقط در حیظه طبیعت برای این است که تکون شخصیت خود را در ظرف جسد تحقق بخشد.

درک این حقیقت که انسان روح است نه جسد امروز بشکل یک واقعیت علمی ثابت و محرز شده و با دلایل تجربی تجلی کرده است.

البته فلاسفه بزرگ از زمانهای پیشین این حقیقت را درک کرده بودند. و آن را مانند حقیقت فلسفی و حقیقت خدائی می دانسته اند. که یکی از آن فلاسفه فیلسوف ریاضی بیلز پاسکال است که در بین سالهای (۱۶۲۳ - ۱۶۶۴) زندگی می کرده و دیگری رنه دکارت^۱ (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰) می باشد.

این دو فیلسوف جزو کسانی بودند که می گفتند: بین روح و جسد فرق بسیاری هست. زیرا هیچ کدام از صفات مادی به نفس منسوب نمی شود. همانطوری که هیچکدام از خصایص جسد، بروح انسان شبیه نیست. شاید با توجه بهمین نکته است که پاسکال می گوید: انسان اعجوبه نیرنگ، یا بدعت و یا ترس و شهامت و یا مجموع مرکب از همه اینها می باشد. چون محل تناقضات

1. Blaise Pascal
2. R. Descartes

هستی است که با پیدایش خود، همه قوانین جهان طبیعت را بهم زده، و بهمه موجودات حکم می راند، و این دانشمند باز ادامه می دهد که (ای خرد ناتوان، در برابر عظمت آفریننده فروتنی کن، ای طبیعت حقیر خاموش باش و بدان که انسان بطور جاودانگی، مراحل خود را طی می کند تا مقام شایسته خویش را که قبلاً بدان آگاه نبوده بشناسد و به ندای خداوند گوش فرا دهد).

هنگامیکه چنین درک اولیه از حقیقت انسان برای خواننده شکل گرفت، در واقع نصف راه تکاملی خود را پیموده است. و اگر بدنبال این شناسائی، مشکلات مربوط بروح را هم بشناسد، بطور قطع دو حرکت عرفانی خود موفق خواهد شد.

من انتظار ندارم همه آگاهیهای مربوط به روح را که از ظرفیت یک و یا چند کتاب خیلی بیشتر است به خواننده بدهم. در حقیقت فرزند خلف بحث است خواننده گرامی باید مطمئن باشد که صاحب این کتاب کسی نیست که چیزی را زود و بدون تحقیق کامل قبول کند.

بلکه سلیفه و انکار چیزهای موهوم و واهی و پیروی از روشهای تجربی و اصول ثابت در حکم به امور می باشد. و از هیچ چیز به اندازه خرافات، بواسطه عواقبی که دارد متنفر نیست. و هیچ سخنی را به اندازه سخن فولتیر اهمیت نمی دهد که تاریخ زندگی خویش را با جملات مختصر چنین بیان می کند. همیشه بخدا بندگی کرده ام، یارانم را دوست داشته ام، از دشمنانم نفرت نداشتم. بلکه از اوهام و خرافات متنفر بودم.

پس خواننده عزیز کاملاً مطمئن باشید که اگر در طبیعت مؤلف این کتاب حس دیر باوری قوی نبود، هیچگاه محتاج به تحمل رنج این همه موشکافی در مسائل روحی، با آنهمه احتیاطهای شدید نمی شد روی همین خصیصه بود که برای تألیف این کتاب، سی سال زحمت کشیدم. سی سال که توأم با کسب آگاهی از فلسفه قدیم و جدید روحی و بدست آوردن قسمتی از خاطرات و وقایع، خاصه مربوط به روح که در بعضی از مسایل عمومی با فلسفه روحی ارتباط داشت، بود.

اقوال غیر واقعی و یا تجربه‌های بی اساس نشوم. با همه این تلاش و کوشش که در تألیف این کتاب بعمل آمده، باز خواننده پس از آنکه از همه شواهد مندرج در این کتاب آگاه شد، مختار است به آنها اعتماد کند، یا نکند. و او آزاد است که از میان این دو موضوع یکی مشاهده حقایق علمی که علمای بزرگ روحی و سایر دانشمندان آنها را در طول سالیان دراز بحث و بررسی کرده‌اند، و دیگری ملاحظه آنچه که با حواس ناقص مادی خود درک می‌کند، یکی را انتخاب نماید.

من هیچ عاملی برای تردید خود درباره صحت این مسائل نمی‌شناسم، جز ترس احتمال اعتراض اشخاص جامد فکر و راهنمایان آنها، البته این اعتراض از لحاظ علمی قابل توجه نیست. که بحث‌کننده برای آن ارزش قائل شود. من شخصاً با این قبیل اشخاص مباحثه نمی‌کنم، بلکه آنها را دعوت می‌نمایم به بررسی و توجه به بحثهای زیاد و پیچیده و مهمی که از بهترین علمای قرنهای گذشته و حال بوجود آمده‌اند، بپردازند چون با خواندن آنها، بهتر می‌توانند به واهی بودن اعتراضات خود پی ببرند.

من می‌توانم به این اشخاص سخنانی را بگویم که ادوین فریدریک ماورز استاد دانشگاه مینیاپولیس در کشورهای غربی، درباره کتاب روحی خود گفته است. این کتاب بواسطه جمع‌آوری دلایل زیادی که بطور قاطع بر بقای شخصیت آدمی پس از مرگ دلالت می‌کند با نادانی و تجاهل و همچنین با حس تعصب زشت مبارزه می‌کند. ولی من این کار را هم نکردم. زیرا مبارزه طلبی در صحنه نبرد و سیاست شایسته است. اما در عرصه مباحث علمی که بحث‌کننده با یک نیت پاک به محراب مقدس معرفت قدم می‌گذارد برای او سزاوار نیست که مردم را به مبارزه بطلبد. در صورتیکه این شخص در بحث از حقایق و استفاده از روشنائی آنها برای رسیدن به شناخت ذات خود، کوشش و جدیت می‌نماید. و تنها این شناسائی ذات، گرانبهاترین چیزی است که ارزش تحمل رنج بحث از آن را دارد. و نباید این سعی و کوشش را با قدم گذاردن در راه تاریک اوهام، متوقف و یا عوض کند. چون نتیجه این بیراهه روی است که مدت زیاد و سالیان دراز در خطا و اشتباه باقی بماند.

من دوست ندارم کسی بگوید، بحث درباره روح بی فایده و بی ثمر است. همانطوریکه گاهی می گویند چون بحث از معرفت صحیح، نه تنها هیچگاه بی فایده نیست، بلکه یک اقدام با ارزشی می باشد که شایسته تحمل مشقات تفحص و تتبع است. زیرا بدست آوردن همین معرفت صحیح است، که در نهایت بزرگی و کرامت، انسانها را متجلی می سازد.

باز هم من دوست ندارم کسی از ارزش بحث در مسئله علم روح بکاهد و یا با گفتن مطالبی مقام آن را پائین بیاورد. زیرا معرفت حقیقی روح است که بزودی در آینده منشاء همه علوم زیست شناسی شده. از سوی دیگر هم برای علم النفس پایگاه محسوب خواهد شد. و روانشناسی هم بوسیله معرفت حقیقی روح، نواقص گذشته خویش را جبران خواهد کرد. و همچنین در اثر آشنائی به علم روح، مشکلات و مجهولات علم حیات، به خصوص در مورد رابطه مواد بی جان یا جاندار روشن خواهد شد. این کار هنگامی صورت می گیرد که تقدم علم فیزیک و شیمی بر علم حیات، سبب رنج و مشقت انسانیت شده است. همانطوریکه دکتر الکسیس کارل برندهٔ جایزه نوبل در طب می گوید: پدیده هائی که عقول و اختراعات برای ما بوجود آورده، متناسب با حقیقت و شخصیت ما انسانها نبوده، البته نه از لحاظ قوام و هیئت، بلکه از نظر روحی و کیفیت اخلاقی، زیرا اضطراب و دغدغه ای که ساکنین متمدن شهرها را رنج می دهد، از نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آنان، زاده شده است.

بعد هم همین دانشمند اضافه می کند که (ما انسانها قربانی عقب ماندگی علم حیات شناسی از علم جماد شناسی می باشیم. زیرا ما برای شناخت قواعدی که با حواس و یا کارهای دقیق اعضای بدن و روح ما سازگار نیست، و هم چنین برای تمیز دادن کارهای مجاز از غیر مجاز، وسیله دیگری غیر از شناسائی خود نداریم. مادامیکه تمدن نوین، حالات طبیعی و زندگی روحی ما را مغلوب ساخته، فرا گرفتن علم انسان شناسی بسیار واجب و ضروری بنظر می رسد.

باز هم برای تائید سخنان خود، به گفته دانشمند علم فیزیک سر اولیور لودز در قبال مخالفین خود در بحث روحی انجمن جمعیت سلطنتی

لندن تشکیل شد، استناد می‌کنم که وی در آن مجمع گفت: مرز میان ماده و روح، نزدیک به انهدام است. همانطوریکه مرز پدیده‌های دیگر، در اثر گذشت زمان و کوشش دانشمندان از میان برداشته شده، و در اثر از بین رفتن مرز میان روح و ماده ما نایل به کشفهای بزرگی خواهیم شد و آن این است که طبیعت واحد است. و موجودات ممکن نامتناهی هستند، همانطوریکه خود وجود و هستی هم نهایت ندارد. و ما آنچه که اکنون از طبیعت می‌دانیم قابل مقایسه با ندانسته‌هایمان نیست. اگر ما قصد کنیم بحثهای خود را به مطالبی محدود سازیم که تاکنون آنها را کشف کرده‌ایم، این عمل خیانت به هدف و کسانی است که برای رسیدن به حقیقت جلو بحثهای ما را باز کرده‌اند. و همچنین به منزله بی‌ارزش ساختن مقدس‌ترین اعمال و آمال بشری یعنی رسیدن به علم می‌باشد. که در وجود ما انسانها نهفته است.

پس در واقع هر گونه عقب‌نشینی و یا توقف در بحث علمی خیانت به پیمان گذشتگان با علمای آینده بشمار می‌رود. و به منزله متوقف ساختن حرکت انسانها بسوی کمال می‌باشد که با قدمهای کند ولی مصممانه پیش می‌روند، و به سخنان عده معدودی که برخلاف فطرت، معتقد با امکان متوقف ساختن عقربه‌های ساعت و یا برگردانیدن آن عقربه‌ها به عقب هستند، گوش نمی‌دهند.

در اثر همین سیر تکامل علمی بود که با گذشت یک قرن و ربع از پیدایش بحث دقیق و آزمایشات مکرر در مورد علم جدید روحی عده زیادی از علمای مادی، که قبلاً به نیروی ماده ایمان داشتند، بطرف این علم جدید برگشتند. آنها کسانی بودند که بوجود روح ایمان نداشتند. و هر وقت در باره این علم بحث می‌شد، کوشش می‌کردند ثابت کنند که این موضوعات وهم مطلق و خرافات باطل است. زیرا عقیده علمی وقتی که از خرد صاحبش نیرو بگیرد و در ذهن او رسوخ نماید بشکل ایمان و عقیده دینی ظاهر می‌گردد. بطوریکه صاحب آن عقیده حاضر نیست به آسانی آن عقیده را از دست بدهد ولی اغلب دانشمندان معتقد به ماده، چنانکه خودشان به صراحت گفته‌اند بعد از تحقیق زیاد و طولانی در اطراف علم جدید روحی و مشاهده ظواهر زیادی از تجربیات، به اعتقاد گذشته

خویش فائق آمده، به علم جدید روحی رو آوردند.

البته گرویدن آنان به این علم جدید، علیرغم آن همه شواهد بسیار با منتهای احتیاط و دوراندیشی بود. بطوریکه خودشان گفته‌اند، این تغییر عقیده در واقع روگردان شدن از یک حقیقت علمی که در نتیجه بحثهای زیاد مادی برای آنها پدید آمده بود و معتقد شدن به یک حقیقت علمی دیگر است که حقایق آن علم در اثر بحثهای زیاد و مشاهده یک سلسله قراین مثبت به وجود آمده، به منزله گذر از یک حقیقت وجودی که علم تجربی آن را ثابت می‌کرد، به یک حقیقت دیگر از مظاهر وجود بوده که تجربیات گذشته آنها، در برابر تجربه‌های این علم تسلیم شده است.

بدین جهت بود که این تغییر اعتقاد، بسیار کند و با کمال دوراندیشی شدید انجام گرفت. ولی این تغییر عقیده بواسطه حمله نادانان و کندذهنان، آنها را در تنگنا قرار داد. اما جستجوگران حقیقت به این ایرادها و اعتراضها اعتنا نکرده راه خود را ادامه دادند. چون هدفشان جز خدمت به کشف حقیقت، چیز دیگری نبود.

بهمین جهت است که گفته‌اند: گرامی‌ترین مخلوق خداوند، انسانهای شریف و امینی هستند که باید در انجام رسالت خود، با کمال شجاعت و شهامت تلاش کنند. بنابر این شگفت‌آور نیست که ما می‌بینیم میلیونها نفر از هر نژاد و قوم و ملیت و سرزمین معتقد به درستی شواهدی شده‌اند که علما آن را ارائه داده‌اند. و همچنین به شواهدی اطمینان می‌کنند که از عقل و وجدانشان سرچشمه می‌گیرد. چون وجود شعور مسالمت‌آمیز در برابر حقایق، در میان انسانها بالاترین معرفتها می‌باشد.

مقصود از جاودانگی چیست؟ و چه مسائلی به موضوع خلود مربوط میشود؟

بطور کلی مفهوم خلود و آنچه که از مسائل متنوع و مهم با این مفهوم مربوط می‌شود. برای انسان جستجوگر و محقق، این مسئله را مجسم می‌کند

زیرا معنای خلود آنست که آدمی با توجه به این مفهوم، احساس می کند که وجودش غیر قابل فناست در نتیجه پیدایش این احساس، هم بزندگی خویش مطمئن می شود و هم برحمت و عنایت خداوند امیدوار می گردد^۱ و هم با نوامیس هستی که درک آنها برای هر انسانی لازم است آشنا می شود. و همچنین به عقل خود که او را از سایر موجودات تمیز داده و وسیله تحول و پیشرفت او در زندگی می باشد، و مرکز همه عواطف و خاطرات و شادیها و غمهاست، اطمینان پیدا می کند.^۲ برای اثبات اهمیت خلود روح انسان، همین کافی است که بگوئیم همه اعتقادات آدمی با تسلیم شدن در برابر خلود، قوام و تحقق پیدا می کند. آری اعتقاد به خلود است که اگر عقل آدمی حقیقت آنرا درک کند، انسان را با خدا مربوط میسازد. و با وجدان خویش و همچنین با هموعان خود، هم بستگی پیدا می کند.^۳ و متوجه می شود که این اعتقاد به خلود، سبب مباهات او بدیگر موجودات می گردد. و برای او وسیله ای است که بتواند موازین ظاهری امور را بهم بزند.

باز هم احساس می کند که این اعتقاد به خلود، شراره ای از جهان قدس می باشد که اطراف وجدان او را روشن می کند، و بوسیله روشنائی وجدان، راه تکامل عقلی هم روشن تر می گردد. در نتیجه راه حیات خود را در روشنائی اعتماد و آرامش خاطر و مسرت، طی می کند.

درک همه این حقایق مهم و مؤثر، برای انسان بخودی خود امکان ندارد و همچنین تنها اعتقاد به خلود و اعتماد به عظمت شخصیت خود هم، مقدور نیست. بلکه باید آن ادراک، نتیجه ارشادی باشد که این سه حقایق جاودانی را حقایق جاودانگی، عقل، اعتقاد که همیشه در تجلی و تحقق بهم مربوط هستند، با هم

۱- وقتی که آدمی به جاودانگی روح خود ایمان پیدا کرد، همه افکار و احساسات او عوض می شود.
 ۲- کسانی که معتقد به خلود نباشند، با یک دید مبهمی به زندگی نگاه می کنند. و خود را مانند دیگر موجودات طبیعی فانی می بینند. آنوقت به فضایل اخلاقی توجه نمی کنند.
 ۳- شخص معتقد به مادیات فکر می کند او هم باید مانند سایر موجودات از ناموس طبیعت پیروی کند - همه قدرت خود را بزور گوئی و تجملات معطوف می دارد.

ارتباط بدهد.^۱ این استمرار در کشف حقایق و تحقیق درباره آنهاست که به تنهایی همیشه در گذشته و حال، به پیشرفت علم روحی جدید، کمک کرده و خصوصیات بحث موضوعی را که تأیید کننده اسراری است، که در شخصیت مانهفته اند، برای ما مجسم می کند. و بما می گوید: این موجود اسرار آمیز جز انسان چیز دیگری نیست که در تکون شخصیت و عقل، اعتقاد، و وجدان خویش ظاهر می شود.

آری این انسان است که در مقابل افعال و بلکه وجدان خود مسئول می باشد. با توجه بهمین خصوصیات ذکر شده در بالا است که این بحث روحی اساس انسان شناسی شده. مادامیکه این روشهای روحی، و بحثهای موضوعی تجربی عاری از هر گونه تعصب و جمود فکری و دوری از هر چیزی که موجب بدی سرنوشت انسان می شود حاکم بر وجدان ما نباشد، ممکن نیست آنها را از لحاظ علم روحی دارای ارزش دانست پس در این صورت سزاوار نیست ما همه این بحثها را که در مورد روشهای جدید روحی انجام شده، با بحثهایی که کاملاً عاری از شناخت روح می باشد، مقایسه کنیم و یا همه آنها را در بست قبول نمائیم. بلکه باید با دست یابی به مدارک قانع کننده علمی و بوسیله آگاهی به ارزش ظاهری ارتباط با روح که از دیر زمانی صحت آنها در مورد آگاهی انسان به تحول شخصیت وی ثابت شده، علم روحی جدید را از همه اوهام و خرافات پاک سازیم. همین اندیشه بود که مرا وادار کرد به اینکه مشقت جمع آوری بحثهای طولانی و بهم پیوسته را درباره این موضوع تحمل کنم. چون می دانستم اینها موضوعاتی هستند که همه مشکلات روحی بوسیله آنها حل می شود. احساس مسئولیت عظیم در برابر هموعان، موجب شد که برای انجام این وظیفه خطیر بطریقی که شایسته است اقدام کنم. و قدمهای بلند درباره بحثهای روحی بردارم. آن مسئولیت بزرگ این است که باید فرض کنم، هر کدام از خوانندگان این کتاب، مانند دکارت فرانسوی بسیار شکاکند که آن دانشمند با استفاده از شک در همه پدیدهها، فلسفه خود را بوجود آورد و موجب پیشرفت و پیروزی زیادی در علوم جدید شد. بنابراین خواننده بزودی

ملاحظه خواهد کرد که این روش شک دکارت، در همه صفحات این کتاب نمایان است زیرا پیروی از روش تحقیقی این دانشمند بود که در مورد هر کدام از مسلمات و یا بدیهیات اولیه که هیچگونه شک و تردیدی بر آنها راه ندارد. توقف نموده آنها را تجزیه و تحلیل کنم. بهمین جهت است که من در این کتاب بکارهای پیچیده علمای مبرزی که در بررسی نتایج حاصله از بحث و تحقیقات خود بسیار سخت گیر هستند مکرر اشاره نموده‌ام. آنها علمائی بودند که برای رسیدن به نتایج حقیقی و درک مفاهیم وجود و خلود ده سال تمام و یا بیشتر زحمت کشیده بودند، تا جلو هر گونه احتمال عدم دقت و یا توهمات بی جا و یا اشتباهات غیر عمدی را بگیرند.

بنابراین خواننده بزودی خواهد دید که وقایع مندرج در این کتاب با اینکه بسیار عجیب و شگفت‌انگیز است ولی با همه پدیده‌های علمی که کوشش علما آنها را کشف کرده سازگار می باشد.

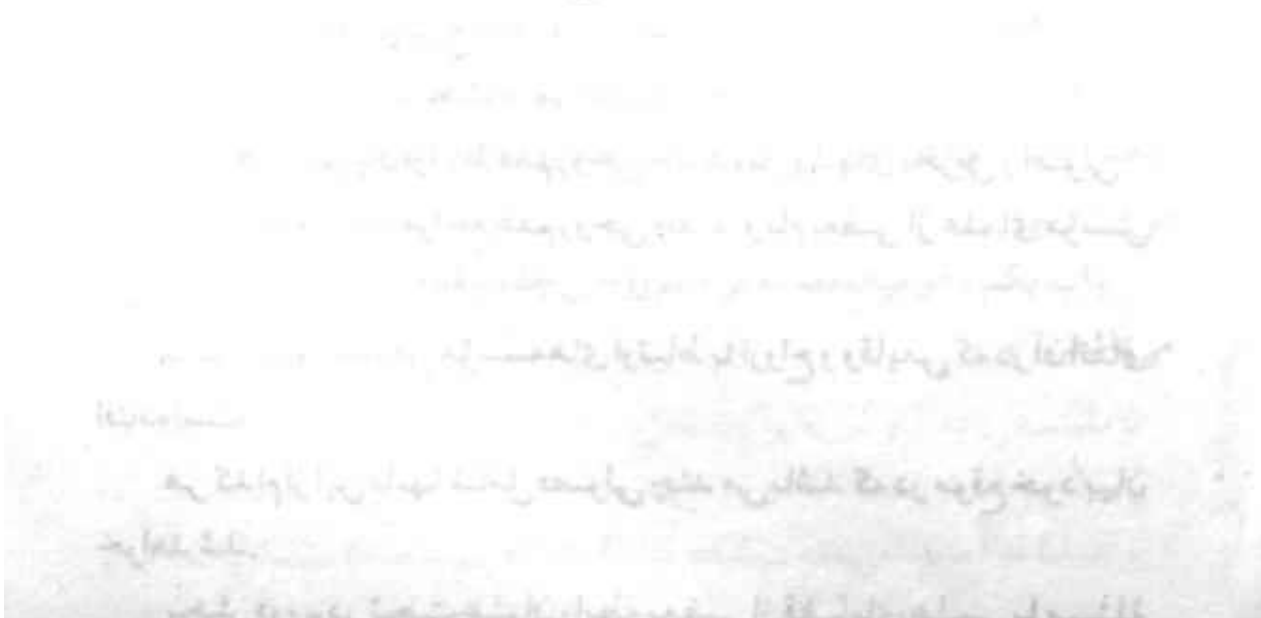
این اسلوبی که من در این کتاب بکار برده‌ام اسلوبی است که آدمی به وسیله بکار بردن آن روشها به تمام پیروزیهای دقیق در مورد کشف بعضی از حقایق جهان هستی دست می یابد. هدف من این است که اعتماد خواننده عالم را به مدارک این موضوع دقیق که شامل مسائل بسیار وسیع و دامنه دار می باشد جلب کنم. چون انجام این خدمت واقعی برای من گرانبهارتر از تشویق‌هایی است که هر انسان برای شنیدن آنها اشتیاق کامل دارد.

اعمالی که در تنظیم مطالب این کتاب از آنها احتراز جستیم
من این نکته را نصب‌العین خود قرار دادم که در طرح علم روحی جدید نباید به قسمتهای نظری آن علم توجه کنم. زیرا به این مسئله آگاه بودم که ما با اقدام به معرفی علم روحی جدید در قبال اثبات بنیان علمی و ریاضی قرار گرفته ایم که باید کاملاً رعایت احتیاط را بکنم. چون می دانستم که امکان دارد یک بحث کننده در اطراف مسایل روح در معرض همان لغزشهای منطقی واقع شود که بحث کننده در علم طب و ریاضی و یا سایر علوم قرار بگیرد.

علت بروز این لغزشها هم روشن است. زیرا بدون بکار بردن روشهای

تجربی علمی، امکان دارد بحث کننده حقایق را با اوهام، و علم صحیح را با اعتقاد شخص اشتباه کند. و در نتیجه از روی تعصب، مقدمات اشتباهی را فقط بخاطر اینکه با خواسته وی منطبق می باشد تشکیل دهد. و حتی ممکن است در آنصورت بسوی خیالات واهی کشیده شود. که همه اینها مخالف با روح بحث از علم جدید روحی است. توجه به این نکات مرا وادار کرد به اینکه اولاً در انتخاب بابهای این کتاب بسیار دقت نمایم. ثانیاً سعی کردم که مسایل طرح شده در این بابها مبتنی بر امور خلاف واقع نباشد. و یا اینکه طوری نباشد که حتی یکی و یا چند تا از این مسائل، مورد اختلاف جدی علمای روح واقع شود.

هیچگاه از این نکته غافل نبودم که کار من تهیه مقدمه علمی برای یک علمی است که بطور مطلق بهترین و مهمترین علمهاست. پس اگر من این مقدمه را روی پایه های مستحکم بنا نکنم، همه این بحثها در معرض فرو ریختن است بویژه اینکه ما می خواهیم در این کتاب، یک علم جدید رو به پیشرفت را معرفی کنیم، که همیشه به شواهد کافی نیاز دارد، تا مردم را در قبال علوم مستدل دیگر قانع سازد. بهمین جهت بود که من در جمع آوری آن شواهد و بیان نتایج مترتب به این شواهد، دقت بسیار به خرج دادم.



چگونگی تنظیم بابهای این کتاب.

ما این کتاب را با توجه به سه موضوعی که مورد بحث ما بود، به سه بخش تقسیم کردیم که هر کدام از بخشها، شامل چندین باب می باشد. بخش یکم - جاودانگی و خلود امروز یک حقیقت علمی توأم با شواهد تجربی می باشد. این بخش شامل بابهای زیرین است.

- باب یک - بیان مقدمات علم روحی جدید.
- باب دوم - بیان موضوع علم روحی جدید.
- باب سوم - رسالت بحث علمی درباره روح.
- باب چهارم - بیان ارتباط علم روحی جدید، با روشهای تجربی و اصولی
- باب پنجم - بیان مراجع علم روحی جدید و نام بعضی از علمای مؤسس این علم.
- باب ششم - معرفی مؤسسه های ارتباط با ارواح و وقایعی که در آن اتفاق افتاده است.

هر کدام از این بابها شامل فصولی چند می باشد که در موقع خود بیان خواهد شد.

بخش دوم - در تحت عنوان رابطه بعضی از قضایای علمی با مسئله

جاودانگی. که شامل بابهای زیرین می باشد:

- باب اول - رابطه بعضی از قضایای علمی با مسئله جاودانگی.
- باب دوم - بیان ماهیت عقل، مخ، ماده از لحاظ علم روحی جدید.
- باب سوم - موقعیت عالم ارواح در جهان هستی.
- باب چهارم - بیان چگونگی حیات در بعضی از مناطق اثیری.
- باب پنجم - الهامات علمی و ادبی از جانب ارواح. البته هر کدام از این بابها دارای چندین فصل خواهد شد که به موقع عرضه می شود.
- بخش سوم - تحت عنوان رابطه روح و جاودانگی با فلسفه وضعی. شامل بابهای زیرین می باشد.

باب اول - روح و جاودانگی - و فلسفه وضعی

باب دوم - ایمان بخدا و جاودانگی روح

باب سوم - بیان کیفیت مرگ و رنجهای آن

باب چهارم - درباره شخصیت و ضمیر باطن.

باب پنجم - سیر تکامل و اراده اختیاری

باب ششم - عودت ارواح بواسطه تجسد مادی.

باب هفتم - درباره ثواب و عقاب.

باب هشتم - در بیان فرق روح علمی و روح اعتقادی.

که هر کدام از این بابها دارای فصول متعددی می باشد که به موقع محتویات آنها عرضه خواهد شد. اینک به بیان باب یکم از بخش یکم می پردازیم.

باب یکم - در بیان مقدمه بر علم روحی جدید شامل سه فصل بشرح زیر

می باشد:

بخش اول

فصل یکم

بیان چگونگی علم روحی جدید

چگونگی پیدایش علم روحی جدید. اگر کسی در ابتدای سی سال تلاش در نزد من می گفت که زندگانی پس از مرگ آنها بطور جاودانه و تقریباً شبیه همین زندگی یک حقیقت ثابت می باشد و یا اینکه ارتباط عالم روح و ماده، از لحاظ علمی محرز شده، بطور قطع او را خرافاتی می دانستم و می گفتم قبول کردن چنین ادعائی در قرن بیستم درست نیست. و چیزهائی را به وی نسبت می دادم که ممکن است آن شخص با خواندن این کتاب بمن نسبت بدهد. و یا اینکه دشمنان این دانش در آشکار و پنهان مرا تنقید کنند. چیزی که سبب شد من این عقیده موهوم خود را تغییر دهم، طولانی بودن سالهای بررسی و تحقیق من درباره این علم بود که با مشاهده آنهامه دلایل و تجربیات، به حقایق این دانش معترف شدم و بر خود لازم دانستم در این باره مطالبی بنویسم. بخصوص بعد از آنکه برای من روشن شد که سبب دشمنی مردم در هر کار و یا هر امری، عدم آگاهی آنها از آن کار و یا موضوع می باشد. پس طبق این قاعده، مردم همیشه دشمن آن چیزهائی هستند که نمی دانند و موافق آن چیزهائی هستند که می دانند. دشمنی با هر کار جدید، خواه کوچک باشد و خواه بزرگ، از پدیده هائی است که نخستین طالبان کشف حقیقت علمی با آن مواجه شدند. و در برابر آن دشمنی، دو نوع عکس العمل از خود نشان دادند. عده ای جان خود

را در راه مقصود خود فدا کردند. مانند سقراط و دیگر شهیدان راه علم و دانش. عده‌ای هم از کشف خود دفاع کردند مانند پاستور. هنگامیکه جهان میکروبیها را کشف نمود که بزرگترین کشف در تاریخ پزشکی بشمار می‌رفت، خود را ناچار به مبارزه مرگ و حیات با پزشکان معاصر خود دید. بطوری که حتی یکی از آنها را به مبارزه تن بتن (دونل) دعوت نمود.

عصر شروع بحث علمی درباره روح

با اینکه بحث درباره روح، از دیرزمانی، هم از لحاظ فلسفی و هم از حیث اعتقاد دینی، بوجود آمده بود، لکن تا سال ۱۸۴۸ - کسی بفکر این نبود که درباره روح، از جنبه علمی بحث کند. ولی در همان سال، چند حادثه غیر عادی در قریه هیدسویل (Hydsville) در نزدیکی شهر روشستر از توابع نیویورک در آمریکای شمالی، به وقوع پیوست. مانند حوادثی که گاهی بطور نادر در مکانهای مختلف بوقوع می‌پیوندد، بدون اینکه انسان‌ها بخواهند درباره آن حوادث بطریق علمی بحث کنند.

لکن در مورد حوادث بالا در قبال حیرتی که برای کشف آن حوادث غیر عادی به شنودگان دست داده بود، عده‌ای از علمای آن زمان، خود را مسئول در بحث از چگونگی آن حوادث و کشف علل آن دانستند. در نتیجه، در همان محل، سه کمیسیون تحقیق، پشت سرهم تشکیل دادند. که عده زیادی از علمای تحقیق در آن کمیته‌ها شرکت داشتند. نتیجه اجتماع و بحث آنان این بود که این حوادث علت مادی ندارد. بلکه به موجودات نامرئی مربوط است که آن موجودات، ارواح مردگان هستند که از این جهان به جهان دیگر رفته‌اند.

از علمای مشهوری که درباره این ظواهر ناشناخته در محل اش بحث کردند و به این نتیجه رسیدند که این اعمال از ناحیه ارواح رخ می‌دهد، عبارت بودند از:

۱ - قاضی جون ورث ادموند که در سال (۱۸۱۶ - ۱۸۷۴ - م) زندگی می‌کرده می‌باشد. وی در آن هنگام رئیس محکمه عالی نیویورک بود و بعداً هم

او درباره آن حوادث، بیانیه‌ای برای مردم در روزنامه نیویورک گودیر در اول آگوست سال ۱۸۵۲ نوشت. و در آن مقاله چنین آمده:

من درباره حوادث غیر منتظره قریه هیدسویل، بمدت چهار ماه تحقیق کردم هر هفته دو جلسه بیاری ده نفر از علمای متخصص در الکتریسته تشکیل دادم، همه آنها نتوانستند این پدیده‌ها را بیک منبع مادی نسبت دهند.

بعد هم وی در این باره کتابی نوشت در دو قسمت بنام (روح چیست؟) در این کتاب گفته، خطرات این اکتشافها از این جهت است که برای انسان از حوادث ضروری ظاهر می شود و او نمی تواند آن حوادث را از لحاظ مشکل بودن رها سازد. و درباره آن بحث نکند.

بعد هم تحقیقات او را جیمس ماپس (Mapes) عالم فیزیک و عضو مجمع علمی آمریکا دنبال کرد و پس از تجربه و تحقیق نتیجه مطالعات خود را به تفصیل منتشر ساخت.

پس از او هم روبرت هویر (Robert Hare) (۱۸۷۰ - ۱۸۵۸ - م) استاد شیمی دانشگاه پنسیلوانیا دنبال تحقیقات او را گرفت و پس از مدت طولانی، آزمایش و مطالعه، کتابی در آن باره منتشر ساخت بنام، تحقیق تجربی برای آثاری که ارواح از خود نشان می دهند و در انجمن روحی که در نیویورک در سال ۱۸۵۴ منعقد شد حاضر شده از نظریات خود دفاع کرد.

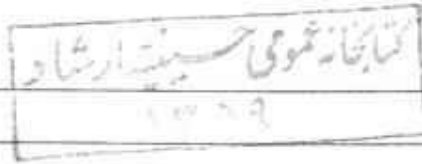
این سه نفر (ادموند - ماپس - هویر) پس از انجام آزمایشات مکرر، به وسیله مدیوم دانیل دنجلاس هوم Daniel Dungla Home کاملاً قانع شدند که این اعمال از ناحیه ارواح می باشد.

دانیل دنجلاس واسطه گری بود که در آزمایشات عالم فیزیک سرویلیام کروکس (William crookes) رئیس مجمع علمی بریتانیا، مورد استفاده قرار می گرفت.

این تجارب مهمی که سهم مؤثری در قانع ساختن دانشمندان داشت سبب شد که سرویلیام کروکس بیانات تاریخی خود را در سال ۱۸۷۴ - م در انجمن علمی بریتانیا بیان کند. و عنوان آن بیانات، بحثهایی در اطراف ظواهر روحی بود. پس از تلاش این طالبان اولیه، تعداد زیادی از دانشمندان فیزیک، به

بحثهای روحی رو آوردند. و آزمایشات روحی انجام دادند. و در اثر تلاش این دسته از علما، سعی درباره بحث روحی، آن به آن در همه کشورهای جهان، رو به فزونی گذارد. این بحثها توسعه یافت و همه کشورهای مترقی را فرا گرفت. در خانه های فرهنگ و مجامع علمی که راهنمای خطوط این تمدنها بودند، بحث شروع شد. این پی گیری علم جدید روح از نیمه دوم قرن گذشته شروع و تا حالا هم ادامه دارد.

بعد از این جنب و جوش در پی گیری آثار روحی، علم جدید روحی توسعه پیدا کرد تا اینکه در ابتدا نظریه دهها و بعد صدها نفر از متفکرین قرن گذشته و حاضر را بخود در همه کشورها جلب نمود. و آنها از پیشروان دعوت کنندگان علم جدید روحی شدند و تعدادی از آنان صاحبان نامهای درخشان در ادب و نویسندگی بودند. مانند سرویلیام ستید و سرآرتور کنان دوویل (Arthur Conan Doyle) و همچنین استاد سوافر (Swaffer) که مثل سرویلیام ستید رئیس نویسندگان بود و مانند دوویل خطیب مشهور در انتشار اعتقاد به عالم ارواح، بسیار کوشش کرد. علاوه بر اینها، در نشر موهبتهای مدیومی، بیان خصوصیات واسطه گران روحی و نمو استعداد آنها بوسیله تمرین تلاشهای بسیار نمود. تا ثابت کند که کشفیات علم مادی معاصر از حقایق زیادی که مجموع آنها صحت وجود جهان روح را در داخل جهان ماده ثابت می کند، بحث می نماید. و همچنین سعی کرد درستی همه آن مطالبی را که ارواح در جلسات ارتباط از اول نیمه دوم قرن گذشته درباره اوصاف عالم روح بیان کرده بودند، به ثبوت برساند. مثلاً قبل از اینکه اینشتین نظریه نسبیت خود را در ابتدای قرن فعلی اعلام کند، ارواح در آخر قرن گذشته و بعد از آن، کسانی که مشغول به بحث در علم روحی بوده و با ارواح ارتباط داشته اند، برای آنها از جهان چهار بعدی سخن می گفته اند. و در نتیجه زمان و مکان را در آن جهان، ارواح با زمان و مکان جهان ما فرق قائل بودند. و همچنین ارواح، قبلاً درباره سایر معلوماتی که اینشتین به طریق معادله ریاضی کشف کرده بود، مطالبی گفته بودند.



دیگر از علمای طبیعی درباره اثیر شروع شود، کتابهای روحی از این اثیر بعنوان یک حقیقت ثابت بحث می کردند. و همچنین از وجود ماده سختی که آن را لمس می کنیم، بحث کرده می گفتند، هیچ مانعی ندارد این ماده که بنظر ما سخت می آید، در یک حالت معینی تبدیل به اثیر شود، و یا اینکه در برابر اثر مستقیم عقل و اراده انسانی تسلیم گردد.

پیش از آنکه ادنجتون ولودز و چند نفر از علمای طبیعی از وجود دو جسد برای هر جسم سخت که یکی مادی و دیگر اثیری می باشد، سخن بگویند مراجع روحی بطور اجماع معتقد بوجود، دو جسد برای هر موجود بودند. و یکی از آن دو را اثیر می دانستند.

باز هم قبل از آنکه سر جیمس جینر و راسل، دانشمندان انگلیسی از این عالم مادی که در آن زندگی می کنیم و از یک عالم فکری مطلق و متوقف بر احساسات ما سخن بگویند، علمای روحی بصورت های مختلف از این مفاهیم نام برده بودند.

همچنین کشف همبستگی امواج رادیوئی به این بدن مادی و قدمت آن نسبت به جسد مادی، عامل مهمی بود که اعتراضات نظری را که در گذشته بوجود عالم روح می شد، رد کند. زیرا این اتصال امواج رادیوئی اخیراً به وسیله کشف جدید طول موج مخصوص شناخته شد و تأکید کردند که برای هر شیئی موجود، امواج معینی هست. حتی برای عقل هم، امواج کوچکی با قدرت محدود، معتقد شدند.

باز هم در اثر اکتشافات معلوم شد، همین موادی که بنظر ما سفت و سخت می آید، یکنوع امواج است. و بهمین جهت است که امواج رادیوئی آن را می سوزاند. باز هم علم ثابت کرده که عقل ما مستقیماً بواسطه همان امواج مخصوص بخود، در ماده اثر می کند. حتی قدم از این بالاتر گذارده گفته اند که در پشت سر هر ماده عقل هست که بطور همیشه با پروتونها و الکترونهای خود، در ماده اثر می کند. یعنی با الکتروسیته سیال خود که به شکل موج ظاهر می شود در ماده عمل می کند. بطوری که وجود این دو تأثیر متقابل عقل در ماده، و ماده در عقل را، در علم فیزیک از بدیهیات دانسته اند.

باز هم اکتشاف خواب مغناطیسی و نتایجی که از آن ناشی می شود، نشان داد که فکر و اندیشه، می تواند جدا از زمان و مکان بطور مستقل عمل کند و این کشف حاکی از این مسئله بود که احساس می تواند بدون استفاده از آلات مادی، مستقلاً عمل کند.

این کشفها مهمترین مقدماتی برای اثبات این مسئله که، احتمال ادامه حیات، بعد از مرگ جسد مادی، یک حقیقت علمی و مسلم می باشد. و با آن حقایقی که علم انسان شناسی دست یافته، ارتباط دارد. باز هم علم النفس توانست بحثهای دیگری را که ارتباط کامل با بحثهای علم روحی داشت، به وجود آورد. و با اینکه روح را جزء لاینجزای نفس بدانند.

مانند بحثها ادراک بدون استفاده از حواس (تله پاتی)^۱ و یا تأثیر مستقیم عقل در ماده (Psycho-Kinesis) خواه بروز این آثار بدون وجود مدیوم و یا بواسطه استفاده از وجود او ظاهر شود^۲.

این بحثها در علم روحی هم جریبان دارند، منتها در کشورهای انگلوساکسون این بحثها را در علم پاراسیکولژی (ماوراء روانشناسی) انجام می دهند ولی در کشورهای لاتین، این بحثها را در توانایی علم مادراء روح (Metapsychique) می دانند. تمام این بحثهایی که نام بردیم، از دهها سال قبل بطور کامل در همه کشورهای متمدنی، دنبال می شد. و از بدو پیدایش آنها تعدادی از جوامع مهم علمی و دانشگاهها در نگهداری و تقویت این بحثها کوشش داشتند، تا اینکه همه آنها به یک نتیجه مهم و مثبت رسید. و آن نتیجه عبارت از این بود که، در انسان یک عنصر روحی متمایز از عناصر مادی هم هست. و از همین مسئله کشف کردند که از هر جهت میان این دو جهان جهان زندگی و جهان ارواح ارتباط و همبستگی کامل موجود می باشد. و با وجود مخالفت و انکار عده ای از دانشمندان جهان در باره وجود جهان ارواح، و ارتباط آن با این

۱. مانند ارتباط روحی (تله پاتی) که بدون استفاده از حواس، افکار دیگری را بخوانند.

۲. منظور مؤلف این است که تأثیر عقل ارواح در ماده، بوسیله مدیوم ظاهر شود که بعداً توضیح خواهیم داد. و با

جهان، باز هم پیشرفت علم روحی جدید، ادامه داشت. و در اثر کشف خصوصیات، ماده- نفس و ماورای نفس در روح به این نتیجه رسیدند که، باید برای ملموس ساختن جهان روح، از اکتشافاتی که بوسیله وسایل جدید بدست می‌آورند، حقایق و اصول علمی جهت علم روحی جدید درست کنند همین کار را هم کردند و عاقبت عقول فلاسفه و تعدادی از علماء پس از ابراز مقاومت طولانی در برابر آنان، آن حقایق را پذیرفتند.

این رویه تنها در مورد علم روحی جدید انجام نشد. بلکه درباره سایر علوم هم وضع در ابتدا همین طور بود. زیرا با اینکه حقایق علوم دیگر از حیث مقام و معما بودن پائین تر از حقایق علم روحی جدید بودند، باز هم پس از مدت طولانی، انکار و مجادله، آن حقایق را پذیرفتند.

البته این انکار و عدم باوری درباره حقایق روح، از این جهت شدید بود که حقایق روحی از حدود احساس مردم خارج بود. و مردم تنها به چیزی زود متعقد می‌شوند، که از طریق احساس برای آنها ملموس باشد. زیرا می‌توان حقایق روحی را از لحاظ واقعیت و بیرون شدن از حیطه درک حواس مادی، مانند حرکات ستارگان و منظومه‌ها در فضای پهناور دانست، که همه حرکات و انتقالات آنها روی یک نظام دقیق ریاضی انجام می‌شود، که عقلهای ما (عقلهای عادی) از تصور آن نظام واقعی ناتوان می‌باشد. و یا اینکه حقایق روحی را مانند حرکات الکترونها و پروتونها و نوترونهای اتم بدانیم، که همه آنها در مدار رسم شده داخل خود، طبق یک نظام ریاضی و بسیار دقیق و شگفت آور، بدور هسته خود می‌چرخند.

ما می‌توانیم وضع حقایق روحی را مانند تحول دانه به شکوفه و شکوفه به میوه و دوباره تبدیل قسمتی از میوه به دانه و تخم و یا تبدیل اسپرماتوزوئید به انسان و امثال اینگونه فعل و انفعالاتی که در متن جهان هستی انجام می‌شود، بدانیم. زیرا اگر درباره همه این تحولات هستی و رابطه آنها با یکدیگر خوب دقت کنیم، می‌بینیم که همه این تحولات بطور دائم و بدون وقفه انجام می‌شود، بدون اینکه ادراک و یا حواس ما، چگونگی رشد و یا تحولات آنها را درک کنند. اگر چه بعضی از آنها خارج از احساسات ما نیستند، معهذاً ما قادر به

درک حقیقت آن تحولات و تبدیلات نمی‌باشیم.

پس مشکل علم روحی جدید، امروز تابع ساختن فلاسفه و دانشمندان نیست، بلکه مشکل اصلی این است که قانع ساختن انسانی که عادتاً فقط به موضوعاتی اعتماد دارد که در حدود درک و حواس اوست. چون حقایق روحی هم بالاتر از درک و احساسات اوست. حتی اگر انسان بواسطه فطرتش، بسوی شناخت روح و جهان ارواح کشیده شود، باز هم قبول کردن حقایق روحی برای آنها، بسیار مشکل می‌باشد. اما وضع علما و فلاسفه نسبت به موضوع ارواح، روشن است زیرا عده زیادی از آنان، با مشاهده حقایق روشن، به این علم معتقد شده‌اند. در نتیجه آنان که در صف مخالفین می‌باشند، چون بسیار محدود هستند، لذا یا صدایشان به کلی در برابر پیشرفت این علم خاموش شده و یا در شرف خاموش شدن است.

با توجه به مراتب یاد شده در بالا علم حیات بویژه علم النفس و بیولوژی و علوم ماده بیجان، با آرامی ولی با قدمهای ثابت شروع به پیشرفت کرده و در کنار علم جدید روحی قرار گرفته‌اند. دیگر موردی برای انکار آنها در بین نیست. مگر برای یک عده از مکابره کنندگان. که فیلسوف بزرگ (برجسون) آنها را چنین توصیف کرده: آنان که در حقایق روحی مکابره می‌کنند، شبه علم هستند، نه عالم واقعی.

همه این جریانات بما مژده می‌دهد که، عصر نادانی ننگ‌آور یعنی عصر پرستش بت جدید بنام ماده سفت پایان یافته و ایمان به قدرت آفرینندگی ماده، از بین رفته و عصر اعتراف بوجود روح و قدرت آفرینندگی آن و اینکه اساس زندگی انسانها، روح می‌باشد، شروع شده است. البته با اقرار به اینکه خداوند حکیم محل صدور همه این قدرتهای شگفت‌آور می‌باشد. زیرا مگر خداوند، روح جهان هستی، بوجود آورنده زندگی و همه موجودات نمی‌باشد؟

همچنین است سخنان سرآل فرد راسل والاس عالم بزرگ بیولوژی که در باره تصدیق کشفیات علم روحی جدید گفته است: عده‌ای از علماء در گذشته اکتشافات روحی را غیر معقول توصیف می‌کردند، لکن امروز این غیر معقول، نه

این امر، بدون شک، یکی از بزرگترین دستاوردهای علمی و فکری بشر است که در حالی ترین
 علمی و از این نظر، تکرار داشته‌اند انجام شد، به این نتیجه رسید که همه آن
 علما و دانشمندان مکرر در برابر حقایق روحی، کاملاً قانع و تسلیم شدند.
 برای انسان دادن واقعیت این علم روحی، کافی است که خواننده با کمال
 بی طرفی دلایل مثبت صحت این علم را که فزون از شمارش می‌باشد، با آن
 بحثهایی که هزاران عالم و دانشمند در قرن گذشته و فعلی درباره روح کرده‌اند،
 و تعداد آنان بخدی زیاد است که این کتاب با این همه تلاش فقط توانسته
 قسمت کوچکی از آن بحثها را جمع‌آوری کند. و نسبت دلایل جمع‌آوری شده
 در این کتاب، به تمام بحثهایی که درباره روح انجام شده، مانند نسبت قطره‌آبی
 به اقیانوس می‌باشد. از یک طرف جمع‌آوری کند، و از سوی دیگر با مطالب
 کسانی که به این علم اعتراض کرده‌اند، مقایسه نماید، آنوقت متوجه می‌شود که
 عنصر شکاکش میان نفس و اثبات این علم، خیلی وقت است منقضی شده،
 و آنرا که انکار منکرین در پیشگاه محکمه علم و دانش واقعی، یک ادعای
 واهی و بی‌اساس محسوب می‌شود.

با توجه به همه این نکات است که می‌بینیم بزرگترین علمای مادی در
 عصر کنونی کسانی هستند که مهمترین معتقدین به علم روحی جدید را
 تشکیل می‌دهند. و از سایر دانشمندان، بیشتر درباره این علم سخن می‌گویند
 و اغلب از آنها در طریق بحث و تجربه در ماده اثیری و ماده سفت «به صحت» این علم
 روحی صحبت شده‌اند. البته این کار را پس از آنکه جهان ماده سفت را با نظریات و
 محاسبات ریاضی خود ویران کردند، انجام داده‌اند. تا بتوانند از طریق علمی
 صرف، برای جهان روح، اصول ریاضی بنا کنند که در آینده ما این مسئله را
 توضیح خواهیم داد.

نتیجه برخورد میان معتقدین و معارضین علم جدید روحی.
 پس از تجارضاتی که سالیان دراز ادامه داشت، عاقبت صدها دانشمند
 بزرگ و بهترین متفکرین در تحت لوای اعتقاد در اکناف مختلفه جهان، متوجه
 اهمیت بحث تجربی روحی شدند. البته آنها از روی میل و رغبت به این علم

رو آوردند. چون می خواستند از نزدیکترین راه، به حقایق ناشی از وجود روح و مسایل آن دست یابند. این بود که این دانشمندان از همه ریه های علمی و فلسفی که بسیار دقیق هم بودند استفاده نمودند و از همه روشها و ابزارهای علمی، استقراء، استنتاج، یاری جستند. و بالاخره از همه روش های علمی و فلسفی که در دست سایر دانشمندان استفاد کردند. به این نتیجه رسیدند که مرصوب روح از ابروی بدن جدید، جدی تر از آنست که به خرافه و یا توهمات حمل شود.

علم جدید روحی از این کشمکشها چه سودی برد؟

در این مسئله شک نیست که در بین این کشمشکهای پردامنه میان تائید کنندگان بحثهای روحی و معارضین با آنها، که از علمای مادی و رجال دینی بودند، علم جدید روحی از هر جهت سود برد.

سود بردن آن علم از طریق روحی چنین بود که در هر زمان از بحثهای خود درباره حوادث ناشی از ارواح ثابت شد که همه اینها اصالت و تحقق دارند. از طرفی در میان انواع مختلف آن ظواهر روحی که بعداً به تفصیل بیان خواهیم کرد، تمیز و تشخیص بوجود آمد. و نتایج هر کدام از آنها بطور منظم روشن شد. و باعث گردید که برای ربط دادن میان این نتایج حاصله و موضوعات علوم دیگر سعی و کوشش زیادی بعمل آید. بخصوص درباره ارتباطات آن نتایج ظواهر روحی، با علم فیزیک هم مربوط به ماده سفت، نیرو، امواج، فضا و اثر بود، کشفیات زیادی انجام شود. بعد از آنها هم ارتباط آن ظواهر را با علم روانشناسی که مربوط به فعل و اراده است، و همبستگی میان عقل و مخ را بسنجد و به لزوم بیان علت بعضی از ظواهر و آثار روحی و نفسانی بطور صحیح توجه شود. مانند عمل تله پاتی انتقال افکار بغير وسیله متری (اندازه گیری اثر روح) و خواب مغناطیسی. و پس از اینها هم به موضوعات بیولوژی زیست شناسی و چگونگی نشو و نمو «حیات» و تطور آن می باشد، توجه شود. از طرفی هم پیروان مدارس مادی از ظواهر روحی، معلومات زیادی بدست آوردند که کسب آنها موجب شد مکاتیب فیزیک و زیست شناسی

مادی، پس از انجام بحثهای زیاد، به صراحت اعتراف کردند که بیشتر فرضیه‌های علوم مادی عاجز هستند از اینکه به منطق مربوط به علم روحی جدید، پاسخ دهند و دیگران را قانع سازند.

در بیان رسالت‌های بحث علمی درباره روح

علم روحی جدید از هر جهت رسالت‌های مهم و متعددی دارد. زیرا این علم است که در نخستین وهله، مهمترین حقیقت وجودی را که عقل انسانی در ابتدا آن را بالفطره درک نمود، «و بعد هم با فلسفه نظری آن را ثابت کرد و بعد هم با تجربه عملی آن را شناخت. یعنی روح را معرفی می نماید.» پس از علم طوری درباره روح به آدمی اطمینان می دهد، که هیچگونه شکی را درباره آن قبول نمی کند.

علم روحی جدید است که ذهن آدمی را برای درک امور زیادی که جزو مشکلات حیات محسوب می شوند، باز میکند. علم روحی جدید به منزله سرپلی است که آدمی بوسیله آن، به جهان حیات وسیعتر و بلکه به عوالم غیر محدودی که موجودات نامرئی بشری در آن زندگی می کنند، راه می یابد. و به وسیله این علم می فهمد که اینها قبلاً در میان ما بوده اند، و بزودی ما هم از ساکنین آن جهان خواهیم شد. زیرا این یک سرنوشت قطعی و تقدیر شده است. پس اگر ما بخواهیم در آن جهان، سعادت‌مند باشیم، باید از هم اکنون خود را برای زندگی در آن جهان حقیقی، آماده سازیم.

علم روحی جدید است که به آرزوهای انسان، یعنی ارتباط و پیوستگی با دوستان و نزدیکان که جبروت مرگ، آنها را از همدیگر جدا ساخته، تحقق می بخشد. و مرگ را که به همبستگی خوبشان با یکدیگر رحم نمی کند، و عاطفه‌ای هم نسبت به خواسته‌های آنان که در این جهان با هم باقی می مانند، نشان نمی دهد، فانی کننده و جدائی افکننده نمی داند.

علم روحی جدید است که ایمان به خداوند را پس از دفع حمله وحشت‌آور کفر و بی‌ایمانی که در این دو قرن اخیر جهان را فرا گرفته بود، مستحکم‌تر و پایدارتر می سازد.

در آن هنگامی که تاریکی کفر و بی ایمانی و توجه به قدرت طلبی و ثروت اندوزی روشنائی صبح در خشان ایمان انسانها را فرا می گیرد. علم جدید روحی با تابش فروغ خود، آن تاریکی و ظلمت را از بین می برد، و در این قرن و انفسا، مردم را با آواز بلند و با دلایل صریح و روشن، بسوی ایمان به آن قدرت خالقه ای که علم تاکنون نتوانسته برایش با موازین خود حدی قائل شود، جذب می کند.

این همان معنائی است که درباره بعضی از آن حقایق شاعر و نویسنده (جیرالد ماسی) چنین گفته است: ارتباط با ارواح برای من و دیگران سبب ایجاد وسعت در افق عقلا گردیده، و راه نفوذ بر آسمانها را باز کرده و موجب شده که ایمان به غیب فطری مرا مبدل به اعتقاد به مشاهدات واقعی نماید. که زندگی بدون دانستن آن حقایق جز نشستن در کابین کشتی که همه منافذ آن کابین بسته باشد، و آن شخص در داخل کابین، جز روشنائی ضعیف شمعی چیز دیگری را نبیند. ولی بعداً به آن شخص اجازه دهند، در یک شب مهتابی که ستارگان در آسمان لاجوردی می درخشند، به عرشه کشتی آمده، به آن مناظر عجیب آسمانی که قدرت خداوندی در آنها تابان است، نظاره کند (نمی باشد. بلی ایمان به قدرت خداوند بوسیله مشاهده آن ستارگان درخشنده، همان چیزی است که ارواح مردگان ما هم در باره آنها سخن می گویند. مردگانی که ما آنها را گم کرده ایم و به خیالمان می رسند که مرگ، پایان زندگی و نهایت همه چیز است.

ولی علم روحی جدید بمانشان می دهد که مرگ ابتدای زندگی جدیدی برای آنهاست. زندگی که نیروهای بدست آمده از معرفت، آن را تغذیه می کند. پس معرفت جدید روحی می تواند، وحشت و انتظاری را که انسان از مرگ دارد تخفیف بدهد. چون آدمی همیشه از ناشناخته ها می ترسد. ولی وقتی که برای وی مسلم شد که باد خزان مرگ، چیزی را در وجود انسان خاموش نمی کند، بلکه شراره های نفس را از حیث روشنائی زیادتر می کند، و همه آن صفات و انگیزه ها، بسته، پاک، و خود داشته از آن دور، مرگ کند، تا آن، به حیات

در باره شناخت اثرات علمی روحی جدید است که سر اولیور لودز عالم طبیعی معروف پس از آنکه برای مدت بیشتر از نیم قرن موضوع علم روحی را دنبال کرد، در یک انجمنی که در سال ۱۹۳۴ م تشکیل شد، چنین می گوید: ما همیشه نامه های تسلیت برای کسانی که غم و اندوه فراوانی بخاطر از دست دادن پسر و یا دختر جوان و کودک عزیز خود داشته اند، می نویسیم و برای آنها تأکید می کنیم که مسلماً وضع نوجوانان آنها در آن دنیا، بهتر خواهد شد. زیرا در آن جهان، کودکان تحت پرستاری دل‌های با محبت هستند. و حجاب میان ما و آنها، این جسد مادی است.

وقتی که وسایل ارتباط ما با آن کسانی که مرده می دانیم ممکن باشد، نباید از فقدان آنها اندوهناک شویم. زیرا آنها همیشه سعی دارند متوجه ما باشند و همه عواطف را با ما مبادله کنند. و اگر ما بواسطه مرگ آنها غمناک و محزون می شویم، آنها ناراحت می شوند. چون آنها خود را مرده نمی دانند، بلکه زنده هائی هستند که بواسطه رهائی از اسارت آن بدن سنگین، تجلیات زندگی برای آنها بیشتر ظهور می کند. و آنها برای ادامه حیات خود از جسد اثیری که همیشه با آنهاست، استفاده می کنند همانطوری که استاد جیمس آرترفند لای (Arthur Findlay) که دهها سال درباره علم جدید روحی بحث و تحقیق و آزمایش نموده، چنین می گوید: ^۱ ثابت شده که مرگ، یک عمل بسیار ساده و مانند انتقال از بیداری بخواب، و از خواب به بیداری می باشد. جسم اثیری ما جانشین جسم فیزیکی ما که حامل عقل ماست، می باشد.

ما در این اواخر بوسیله مدیومها، دانستیم که دوستان و قوم و خویشان ما که مرده اند، آماده مساعادت و راهنمایی ما در این زندگی هستند. هنگام مرگ، بدن فیزیکی ما در زمین پوسیده، جزو اجزای زمین می گردد. ولی جسم اثیری ما که عقل در آن مستقر است، وظایف خود را در آن جهان انجام می دهد.

۱. به کتاب (تا کرانه های جهان اثیری که مرحوم استاد فهیمی آن را به عربی برگردانده و من مترجم آن را به فارسی ترجمه کرده ام، مراجعه نمائید.

وقتی که ما سخنان علمای روحی زمینی را کنار بگذاریم و بسراغ گفته‌های ارواح برویم، تا از سخنان ارواح مترقی آگاه شویم، در می‌یابیم که روح دانشمند سیلوربیرش (Silver Birch) یعنی درخت نقره‌ای می‌گوید: در حالیکه من در جهان ارواح، سالیان درازی زندگی کرده‌ام، می‌خواهم به آن کسانی که از مرگ عزیزان خود محزون و متأثر می‌شوند بگویم، امکان ندارد مرگ بتواند میان کسانی که با هم محبت و پیوستگی دارند، جدائی بیاندازد. محبت همه غرورها و خودپسندی‌ها را می‌سوزاند و هر چه بخواهیم بما می‌دهد. برای عزیزان مرده خود، شیون نکنید، زیرا گریه‌های شما آنها را بسیار ناراحت می‌کند. مرگ محبت را از بین نمی‌برد، همانطوری که روح اعظم غیر متاهی می‌باشد، محبت هم نهایت ندارد...

ایمان داشتن به اینکه مرگ عبارت از یک انتقال آسان از این جهان به جهان دیگری که پیشرفته‌تر از این جهانست می‌باشد. غمناک شدن و اشک ریختن برای مردگان در نزد ارواح، کافر شدن به خداوند و رحمت او می‌باشد. در نتیجه انکار یک حقیقتی است که همه آن را خوب می‌شناسند. و آن حقیقت این است که (روز مرگ بهتر از ولادت می‌باشد).

بنابر این، علم جدید روحی، رسالت روشنی دارد که رسالت‌های هیچ کدام از علوم به پایه آن نمی‌رسد.

ارزش علم روحی از لحاظ تولید ایمان علمی به خداوند

علم روحی جدید بدین جهت دعوت نیرومند برای آراسته شدن انسان‌ها به مکارم اخلاقی و تقویت ایمان آنان به خداوند و تکریم در برابر عظمت عدل و حکمت و رحمت او می‌باشد، که چون تفکر اینکه انسانها بوسیله مرگ از بین می‌روند، موجب می‌گردد که ما انسانها برای هر کدام از احساسات که در ضمیر ماست، حد معینی قائل شویم. حتی برای احساس عدالت و فضیلت هم

حدّ محدودی تصور کنیم. در صورتیکه به حکم ناموس فطرت هر انسان عادل و نیکوکار حق دارد از خداوند خویش، پاداش عادلانه و حکیمانانه انتظار داشته باشد. اما وقتیکه ما مرگ را وسیله متلاشی شدن و از بین رفتن انسانها بدانیم، دیگر نمی توانیم معتقد به این پاداشهای عادلانه باشیم. زیرا وقتیکه انسان در عرض چند سال رنج و زحمت می کشد، به امید این است که خداوند پاداش این رنج و زحمت را بوی عطا کند. ولی وقتیکه عمرش بسر برسد و بمیرد و جسدش متلاشی گردد و بقائش نداشته باشد دیگر پاداشی در بین نخواهد بود.

بدین جهت است که فیلسوف مشهور عمانول کانت (E. Kant) می گوید: ایمان به خداوند مسئله علاقه میان خدا و طبیعت نیست، و یا علاقه میان خدا و این جهان نمی باشد، بلکه رابطه بین ضمیر انسان و خداوند است. چون دلایل اثبات وجود خداوند، از ضمیر انسان، سرچشمه می گیرد، و درک این مسئله که بوی وحی می شود (با مردم همانطور رفتار کن نه می خواهی مردم با تو آن رفتار را بکنند) به ضمیر انسان مربوط است و این وحی که خداوند آن را در نفس انسان به ودیعت گذارده و ضامن سعادت کسانی است که از این وحی اطاعت کنند. ولی تجربه نشان داده که اغلب اطاعت کنندگان این اصول در دنیا روی سعادت و آرامش نمی بینند، بلکه گنهکاران به سعادت زندگی دست می یابند. پس باید جهان دیگری باشد تا در آن جهان پاداش اعمال نیک او از طرف خداوند داده شود. این یک برهان ادبی برای جاودانگی روح و آزادی انسان می باشد.^۱ تنها علمی که می تواند محبت را میان همه انسانها اشاعه دهد و سبب گردد که مردم نسبت به ادیان با نظر احترام و تکریم نگاه کنند، علم روحی جدید می باشد.

شاید بخاطر همین مسئله است که مرحوم استاد محمد فرید وجدی با تلاش فراوان، علم جدید روحی را به مردم عرضه کرده و از آن دفاع نموده است. چنانکه در دایرةالمعارف (از قرن ۱۴ تا قرن بیستم) خود می گوید: برای

خواننده سزاوار است که در اخلاق و سیرت دو شخص تعمق و دقت کند. یکی کسی است که جاودانگی روح را منکر می‌باشد، و تصور می‌کند وقتی که مرد، جسدش به تحلیل می‌رود و محو می‌گردد. و هر چیزیکه از علم و فکر داشته باطل می‌شود. و دیگری کسی است که به جاودانگی روح معتقد است و اعتقاد دارد که مرگ، منتقل شدن از دار عمل بدار پاداش و جزاست. برای این شخص درهای جمال و معنویت باز می‌شود که عروج بسوی آن جمال و کمالات، بطور دائمی می‌باشد. چنین شخصی مسلماً برای هر کدام از اعمال و رفتار خود در زندگی تعمق و دقت می‌کند. سعی دارد روح خود را به زیور صفات و فضایل علمی و اخلاقی آراسته سازد. ولی اگر به احوال شخص اولی که منکر جاودانگی روح است نگاه کند، می‌بیند برای این شخص عاملی وجود ندارد که او را از هوا و هوس باز دارد. و یا جلو گمراهی و طغیان او را بگیرد. و یا اینکه وی را از کارهای باطل باز دارد، و یا وی را از عاقبت شوم کارهای زشت بترساند من از کسانی هستم که معتقدم روح، یک نیروی ذاتی برای مهار کردن نفس سرکش صاحبش از عالم علوی اعطاء شده که با فطرت خود، صاحبش را بسوی کمال می‌کشانند لکن کمتر اتفاق می‌افتد که انسان روحش را به جسدش مسلط سازد. چون این کار به ریاضت نفسانی سخت نیاز دارد. و این ریاضت هم فقط برای کسانی آسان جلوه می‌کند که به جاودانگی روح اعتقاد کامل داشته باشند. پس اعتقاد به خلود روح است که می‌تواند شعاع ایمنی و آرامش خاطر انسانها را بسوی بی‌نهایت، بکشانند. و بخاطر این موهبت فطری خود را آماده ترقی و تکامل در علم و اخلاق و فضایل بنماید.

ارزش علم جدید روحی آدمی را برای حرکت علمی و فکر آماده می‌کند.

آگاهی درباره علم روحی، بهترین روشهای حرکت فکری و علمی را روشن می‌کند. و حتی راه شناسائی بهترین ادبیات را هم به انسان نشان می‌دهد. زیرا بحث درباره روح، با روشهای عملی امروزی، تاریکی‌های فلسفه قدیم را

ناموس فطرت او، با روش خاصی حل کرد. و همچنین معنای ضمیر (عقل ناخودآگاه) را که در گذشته فقط یک مفهوم مبهم بود، علم جدید روحی امروز آن را یک حقیقت نفسانی که به معنای دقیقش حقیقت عقلانی می باشد، معرفی نمود و بعد هم توضیح داد که همه زشتیها و بدیهای خاطرات، در عقل نقش می بندد. (یعنی در ضمیر ناخودآگاه) تمرکز پیدا می کند. باز هم علم جدید روحی بود که در اثر روشن کردن مسائل بالا، فروغ تازه ای بر روی ظرفهای حیات بعد از مرگ، قالبهایی که روح پس از جدا شدن از این جسد مادی، در آنها مستقر می شود، انداخت.

علاوه بر اینها مشکلات دیگری را که از حیث زمان و مکان برای حیات برزخی ارواح، در بین بود، روشن ساخت. و چگونگی اعمال ارادی و اختیاری انسان را بیان نمود. در نتیجه کیفیت غم های وارده به روح و یا الهامی که به وی می شود، و خوابهایی که می بیند و سایر حالات روحی را حل نمود. بالاخره علم روحی جدید در مورد معماهای خلقت، روشی نشان داد، که می توان آن را روش حکمت آسمانی دانست حکمتی که فقط کسانی می توانند به آن دست یابند، که نفس های خود را آماده کنند، تا آن حکمت ها را از طریق آسانترین راه، یعنی روش تحقیقی برای رسیدن به بزرگترین هدفها، بدست آورند.

پس برای انسان های قرن بیستم لازم و بلکه واجب است که میان آراء اکتسابی گذشته خویش، با حقایق امروزی و با فلسفه جدیدی که از بحث علم روحی بدست آورده، ارتباط بدهد. چون کوچکترین فایده این ارتباط اینست که این روش علمی جدید روحی، باب دانش را از لحاظ شناخت حقایق کنونی باز می کند. در حالیکه قبل از پیدایش علم روحی جدید، باب دانش واقعی نسبت به شناسائی روح و حالات آن و ارتباطش با بدن، بواسطه جهل و تعصب، بسته شده بود.

انسان هنگامی راه خود را بسوی دانش واقعی پیدا کرد، که فهمید برای تشخیص واقعی ظواهر طبیعت، از عقل چگونه باید استفاده نمود. وانگهی همانطوریکه فیلسوف کانت می گوید: بشر در حیات مادی و روحی خود، در برابر یک حقیقت عمومی خاصی می باشد، و آن حقیقت این است که نفس آدمی در حال حیات فعلی، به دو

جهان زندگی و پس از مرگ، همبستگی کامل دارد. ولی از آنها ادراک روشنی ندارد. منتها عالم مادی بواسطه اتصالش به جسد، یک وحدت شخصی برایش بوجود آورده. لکن از آنجائی که نفس، یکی از اعضای عالم روح می باشد، لذا تأثیرات خالص و غیر مادی آن را هم درک می کند.

همین فیلسوف دوباره ادامه می دهد که: بزودی زمان آن فرا خواهد رسید که ثابت شود نفس انسان از لحاظ عمل، همبستگی کامل با عالم ارواح دارد. همبستگی که بسیار محکم است و از هم جدا نمی شود. و آن عالم در این عالم مادی ما، بطور عمیق اثر می گذارد.

این همان حقیقتی است که علمای بزرگ و فلاسفه که از جمله آنها ویلیام جیمس و دیگران می باشند، آن را تقریر و تأکید کرده اند که ما در فصل های آینده، بنام آنان اشاره خواهیم کرد.

* * *

تعیین ارزش انسان بوسیله علم جدید روحی

برای علم جدید روحی در مورد تعیین ارزش انسان، و احترام به مشاعر حیاتی او و عقلش دو راه بیشتر نیست. من معتقد نیستم که فلسفه، دیگر بتواند ارزش انسان را به اندازه آنچه که علم جدید روحی بیان می کند، روشن سازد. زیرا علم جدید روحی، می گوید: انسان روح است نه جسد انسان جاودانه است نمی میرد. و او بطور همیشه در راه کمال و پیشرفت، حرکت می کند و به مرحله ای می رسد که شایسته آنست.

این انسان در اثر خصایصی که در ظاهر از خود نشان می دهد، قدرتش ناشناخته مانده همچنانکه در گذشته متمدنی هم، قدر و ارزش او یا بوسیله مردم و یا بواسطه نقص دانش، مجهول بود. من سخنان متفکر فرانسوی مالرو (Malraux) را خواندم که می گوید: زندگی با هیچکدام از مظاهر هستی، برابر نیست. همانطوری که هیچ چیز از پدیده های هستی، هم، با حیات آدمی برابر نمی باشد. چقدر این کلمات منطبق با واقعیت است. و به حقیقت این سخنان فقط علمای روحی متوجه اند و می دانند هر ستاره ای که در این جهان دارای هر اندازه حجمی باشد، چون از ماده سخت بوجود آمده، محکوم به زوال و فناست. اما آن حیاتی

جوهر حیات هستی جدا شده است. آن جوهر هستی، کسی است که ستارگان و کرات را بوجود آورده، تا در موقع معین نابود شوند، ولی این شراره، حیات را بطور جاودانه از خود بیرون می دهد.

آیا این ستاره ای که ما در روی آن زندگی می کنیم، در صفحه جهان هستی، چیز مهم و با ارزشی است؟ خیر چون جهان هستی، عبارت از نظام هزاران میلیون کهکشانها است که هر یک از آنها شامل هزارها میلیون ستارگان می باشند. و در حاشیه خارجی یکی از این کهکشانها بنام راه شیری، ستاره متوسط الحجمی هست که حرارت آن معتدل، و رنگش بواسطه پیری، مایل به زرد می باشد، همان خورشیدی است که به زمین می تابد. و در میان ابرهای ثیدروژنی بسیار سریع، بدور خود می چرخد و سرعت آن در حدود ۱۸۰۰۰ کیلومتر در ساعت می باشد. شمارشی که دانشمندان رصدخانه دانشگاه هاروارد آمریکا در قطعات جداگانه ای از (کهکشان راه شیری) انجام داده اند، نشان می دهد که در آن منطقه، بیش از چندین میلیون ستاره های منفرد هست. با توجه به این آمار و ملاحظه نیروی محرکه، تخمین زده اند که این کهکشان به تنهایی در حدود ۱۰۰ میلیون ستاره دارد. و برای اینکه حدود تقریبی جهان هستی معلوم شود، فرض کرده اند زمین را که قطر فعلی آن ۱۲۷۴۰ کیلومتر است آنقدر کوچک کنیم که حجمش به اندازه یک قطره مرکبی باشد روی کاغذی، که قطر آن نیم میلی متر باشد. یعنی زمین را ۲۵ میلیون مرتبه از حجم اصلی اش کوچکتر کنیم. و همه جهان را هم بدین نسبت کوچکتر سازیم، تا برسیم به اینکه مسافت میان زمین و خورشید به ۶ متر می رسد. با این کوچک کردن مسافت، فاصله خورشید ما با یک ستاره دیگر آن کهکشان، که نزدیکتر از همه است در حدود ۱۶۱۷ کیلومتر می شود. و قطر کهکشان راه شیری هم به حدود ۳۷،۶۱۵،۰۰۰ کیلومتر خواهد بود. باز هم با این کوچک کردن، مسافت میان کهکشان راه شیری و کهکشان راه السلسله در حدود ۷۳۲،۲۷۰،۰۰۰ کیلومتر است.

آیا با این محاسبه تقریبی، باز هم زمین ما در قبال عظمت جهان هستی، چیز قابل توجهی است؟ آیا عقل سلیم قبول می‌کند که همه جهان هستی فقط برای خدمت به موجودات کره زمینی آفریده شده باشند؟ (همانطوریکه نظریه مادی می‌گوید) خیر عقل چنین تصویری را نمی‌کند. چون هر بحث‌کننده روحی، می‌داند که این ستارگان به این عظمت، باز هم چیز مهمی نیستند، و همه اینها در معرض متلاشی شدن و فنا هستند ولی حیات انسان چنین نیست چون خداوند بقای آن را اراده کرده است. کدام فیلسوف غیر از علم روحی جدید است که حیات را اینطوری بشناسد و دلیل پشت سر دلیل اقامه کند؟

جاودانگی و تحول حیات چگونه است؟

ارزش انسان تنها در جاودانگی وی نیست، بلکه مقام او بدین جهت بالا است که او در برابر نوامیس عقلی^۱ که متوجه اوست، خاضع می‌باشد و ارج آنها را می‌شناسد، و می‌داند که همه آن نوامیس و احکام عقلی و اخلاقی برای نجات او بوجود آمده است. یا بعبارت دقیقتر، متوجه است که آن نوامیس سبب تحول دائمی او به مقامات بالاتر می‌گردد.

باز هم شان انسان در این است که او باید با اراده و اختیار خود، موجودیت عقلی و عاطفی و اخلاقی خود را، تحقق بخشید. باز هم می‌داند که او موجودی است بوسیله اکتساب نیکیها، در اثر مشاهدات و تجربه‌های مکرر که حیات برایش مقرر داشته، می‌تواند به مقامهای والائی که شایسته اوست برسد. او خوب می‌داند که اگر از همه آن مشاهدات و ادراکات عقلی، بنحو احسن استفاده کند می‌تواند هنگام انتقال از مراحل پائین هستی، زندگی مادی به جهان بالاتری که بحکم ناموس فطرت برایش مقدر شده از آنها استفاده کند، تحولی که من در اینجا از آن بحث می‌کنم مبتنی به هیچ مکتب و مذهب معینی نیست. بلکه از آن بعنوان ارتقاء تدریجی، که در قافله حیات مشاهده می‌شود بحث می‌کنم. در نظر عده‌ای از علمای روحی این تطور در نهاد هر موجود زنده‌ای هست

۱. منظور از نوامیس عقلی، احکامی هستند که آفریدگار جهان برای ادامه هستی تکامل انسانها و سایر موجودات،

که یک و یا چند عامل روحی، خارج از خود انسان هم، در این تحولات دخالت دارند. عامل روحی که در کمون هر موجود زنده‌ای هست رابطه کامل باهوش آن موجود دارد. در مسئله غریزه و یا اگر بخواهیم بگوئیم الهام با هم برابرند. ما در هر موجود زنده، مانند زنبور عسل، مورچه و یا حیوانات دیگر آثار آن را مشاهده می‌کنیم. و این دو عامل (الهام - یا غریزه) در موجودات همان کاری را انجام می‌دهند، که هوش و عقل در انسان انجام می‌دهد. اما عامل و یا عواملی خارجی که گفتیم، به کیفیت تطور حکومت دارند فقط مخصوص انسانست که در همه مراحل هستی دخالت دارند. بدینجهت است که ما تطور را مخصوص انسانهای زنده نمی‌دانیم، بلکه موجودات نامرئی (جهان ارواح) هم تطور دارند. و بالاخره باید توجه کنیم که منشاء تحول و تکامل، تنها عوامل (غریزی) و یا القائی، و یا مانند قانون بقای انبساط و یا انتخاب طبیعی نمی‌باشد. زیرا اینها از قواعدی هستند که بطور غلط در بعضی از اذهان مردم، حقیقت آفرینش را رد می‌کنند^۱.

بلکه تطور با الهام گرفتن از این قوانین، به عوامل روحی که در ماوراء این حیات مخفی شده بستگی دارد. منشاء تطور را هر چه بدانیم قدر مسلم این است که ما یک تطور مستمر در قافله حیات مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که حیات با منتهای سماجت می‌خواهد بدون توقف، مراحل آن تطور را بپیماید. خواه این تطور، در ماده باشد و خواه به تعبیر غلطی که کرده‌اند، در غیر ماده^۲ و ما می‌توانیم نمونه کوچک آن را در تطور عقل ساده کودک، به عقل جستجوگر جوان و «تحول» آن به عقل پخته مرد کامل و بالاخره تحول عقل مرد کامل به عقل پیری که می‌تواند در مسایلی مانند اسرار بقاء و فنا و ارتقاء و تبدل موجودات، تأمل و تفکر کند، مشاهده نمائیم.

این تحول و ارتقاء بسوی مراحل بالاتر و کاملتر کاملاً برای رستگاری حیات انسانهاست. زیرا اگر تطور در جایی متوقف شود، معنایش از بین رفتن

۱. منظور مؤلف این است که اگر ما معتقد باشیم به اینکه طبیعت است که بهترین را برای ادامه حیات انتخاب می‌کند

حیات است. که از هر طرف بوسیله عواملی تهدید می شود. پس برای جلوگیری از این تباهی است که در پشت حیات، عقل توانا قرار گرفته و دست حیات را می گیرد و بسوی مراحل والاتر می کشاند. چون اگر عقل نباشد، حیات به تنهایی نمی تواند از دست عوامل تهدید کننده، از فنا و نابودی در امان باشد.

پس این تطور، با این خصوصیات که گفته شد، ذاتاً اثبات کننده لزوم وجود عقل اعظم برای آفرینش حیات می باشد و باز هم ادامه این تطور و ارتقاء، مشعر بر این است که آن عقل اعظم، علاوه بر آفرینش حیات، ادامه آن را هم حفظ می کند.

این عقل حکیمی که در طبیعت تدبیر می کند و آن را در اثر تحول، کامل می سازد، باید بیدار، فعال، حکیم و منزله از هر نقص باشد و توانا بهر تدبیر و عملی. اینها همه صفاتی هستند که فقط بسوی ذات ابدی اشاره می کنند.

چرا حیات بسوی ارتقاء حتمی سیر می کند؟

برای اینکه حیات مجبور است از قانون تطور پیروی کند. بزرگترین گناه برای حیات این است که نفس خود را وادار به توقف کند. مصدر و منشاء این عامل بازدارنده هر چه باشد، فرق ندارد. بلکه مهم، عدم توقف حیات است چون حیات در هر مرحله ای توقف نماید، فنایش حتمی است. پس می توانیم بگوئیم حیات عبارت از توالی زمانهائی است که عقل برای نجات یافتن از خطا و لغزش و اشتباه خود، از آن زمانها استفاده می کند. بهمان اندازه که عقل خود را از خطاها پاک می کند، اخلاق انسان هم، از رذایل و زشتیها منزله می گردد. و تحقق این اعمال، همان تطوری است که انسان بواسطه رسیدن به مرحله بالاتر از عاطفه و عرفان، آن را پاداش می گیرد. و این پاداش در اثر همان قابلیت بی نهایتی است که در روح هر انسانی نهفته است.

پس با توجه به نکات یاد شده، مسئولیت ما انسانها در قبال جاودانگی آن است، که ما از آن اوقات استفاده کنیم. لذا مهمترین رسالت انسان این است که

نگه می‌دارد و از خرافه پرستی و خود پرستی مانع می‌شود، بشناسد. وقتی که انسان با عواملی که او را از همه این نقصها باز می‌دارد، برخورد صحیح داشت، مسلماً در راهی قدم گذارده که سبب ازدیاد نیروی عقل، و موجب تطور ادراکش خواهد بود. چون همین دو تا است ازدیاد نیروی عقل، و نمو راستین، که هدفهای مهم حیات را مجسم می‌کنند، و برایشان تطور بوجود می‌آورد. زیرا رشد عقل و نمو راستین است که به وی می‌فهمانند، چگونه باید تلاش مستمر و متوالی را بسوی تطور مراحل والاتر و کاملتر ادامه دهد. و از همه فرصتهای حیات استفاده نماید.

رابطه اعتقاد با تطور و تکامل روحی

وقتی که مسلم شد تطور حیات، در راه ازدیاد میزان عقل و شعور حرکت می‌کند، این سیر نشان دهنده این حقیقت است که تطور و پیشرفت در وهله اول، در حیات شعوری و درکی انسان جریان دارد^۲. اما حیات خارجی اعمال و رفتاری که از وی سر می‌زند، نشان دهنده این حیات شعوری می‌باشد. چون رفتار و کردار آدمی از عقل و شعور او سرچشمه می‌گیرد. و ما اگر درست توجه کنیم می‌بینیم همین تطور حیات ادراکی است که هدف همه اعتقادات ما می‌باشد^۳ بنابراین هدف اعتقادی ما که همان تطور شعوری ماست، از هدف خود حیات، جدا نیست. زیرا اعتقاد ذاتاً عبارت است از درک غریزی عمیقی که طبیعت میزان آن را در نفس انسانی به ودیعت گذارده است.

با اینکه گفتیم اعتقاد با تطور حیات شعوری انسان از حیث مصداق فرق ندارد، لکن در میان عوامل بوجود آورنده اینها، فرق بزرگی هست. و آن فرق این

۱. منظور از اعتقاد باور کردن یک مسئله مادی و یا معنوی می‌باشد که ممکن است صحیح باشد و یا غلط و بسیاری از اعمال و رفتار انسانی بستگی بنوع اعتقادی دارد که در شعور حیاتی او موجود است.

۲. مؤلف می‌خواهد این مسئله را بیان کند که تطور و تحولی که برای روح بوجود می‌آید نخست در حیات شعوری او ظاهر می‌شود. بعد هم در حیات جسمانی وی اثر می‌گذارد در حقیقت تطور اصلی انسان رشد عقلی و ادراکی است. که در تمام مراحل و زندگی مادی - پاروخی، روح را بدنیاال خود به مقامات بالاتر می‌کشاند.

۳. مؤلف می‌خواهد بگوید پیدایش اعتقاد در انسانها نتیجه ایمان تطور است. تنها اگر آن اعتقاد درست باشد...

است که نوامیس حاکم بر سیر مراحل جدید حیات، (تطور) ازلی هستند، و قابل تحول نیستند. اما امور اعتقادی ذاتاً بهمان میزانی که در تطور حیات ادراکی معتقدینش اثر می گذارد، خودش هم تحول و تطور پیدا می کند پس در واقع اعتقاد عنصری از عناصر حیات ادراکی می باشد، که همه آن عناصر و عوامل، در قبال ناموس ازلی خاضع و تسلیم اند^۱.

این عنصر شعوری و ادراکی است که همه آن اعتقاد را شامل می شود. منتها در ادراک آن و چگونگی ارتباط آن با اعتقاد و همچنین نوع مشاعری که از اعتقاد سرچشمه می گیرد، بر حسب ظرفهای زمانی و مکانی، با هم تفاوت دارند.

وقتی که اعتقاد یک عامل امینی برای کوبیدن خرافه ها و از بین بردن آثار خودخواهی موجود نباشد، چه فایده خواهد داشت؟! وقتی که گذشت ساعتها و جریانات شب و روز نتوانست فکر و شعور ما را بهبودی بخشد، چگونه می تواند تطور در حرکت زمان، که رحم و شفقتی به مردمان خموش و بی توکل ندارند. قدمی به جلو بردارد. پس باید اعتقاد و تطور دوش بدوش هم، از دقایق زمانی برای ازدیاد حیات شعوری، پیش بروند تا ارتقاء کامل برای انسان بدست آید.

وقتی که ما قبول کردیم عقل آدمی بطور مداوم و کوشا بسوی ارتقاء مستمر به والاتر و کاملتر حرکت می کند، و در این حرکت غرایز و مشاعر را با خود به سوی کمال می کشاند، ناچاریم سئوالات چندی را مطرح کنیم.

سئوال اول - آیا همه این تحول و تطور قطعی، در گرو تلاش مداوم می باشد؟

سئوال دوم - فلسفه گذشت سنین حیات برای چیست؟ پس این حیات طولانی که مانند خواب هایی است که در اثر بیداری از بین می روند، و این

۱. منظور مؤلف این است که اعتقاد ذاتاً جزو قانون تطور عقل نیست. بلکه یکی از عناصر تشکیل دهنده عقل است. اگر اعتقاد مبتنی به دلایل علمی شد، سبب تحول عقل انسان می شود. ولی اگر ما بخواهیم اعتقاد را بدین معنا بدانیم که نمى خواهد چیزهای ناشناخته در آن جای بگیرد، و ما بدیده های علم مخالف است، خود را در اعتقاد

خوفها و امیدهایی که در این مدت حیات در انسان هست، چه حکمتی دارد؟
سؤال سوم - اگر بعد از جهان ماده، جهان دیگری نیست، پس این همه قوانین تطور و ارتقاء و یا اصول پارسائی و اخلاقی که عقل های ما آنها را ابداع کرده اند و یا اینکه ادیان برای ما مقرر داشته اند، چه تاثیری در حیات ما دارند؟
سؤال چهارم - چرا علم بالاتر از جهل معرفی شده است؟ و همچنین ایمان بالاتر از کفر، و اطمینان برتر از اضطراب، و حکمت با ارجح تر از حماقت و حق نیرومندتر از خرافه، شناخته شده است؟
سؤال پنجم - وقتی که فطرتاً همه اینها از نوامیس حیات بشری باشند، چگونه طبق گفته عده ای ماده پرست، انسانها و بلکه همه وجود، بنابودی و فنا می روند؟

اینها همان سنوالاتی هستند که فیلسوف (ژوهان فشته) طرح کرده می گوید: آیا فقط برای این می خوریم و می نوشیم که دوباره گرسنه و تشنه نشویم؟ و این کار عبث را ادامه می دهیم تا قبری که همیشه در زیر پای ما باز است، ما را ببلد؟ و بعد از آن هم سبز بشویم و خاک گور را کنار می زنیم تا غذای موجودات دیگر بشویم؟ آیا اینهمه موجوداتی نظیر ما متولد می شوند، تا فقط در تمام مدت عمرشان، بخورند و بنوشند و بعد هم بمیرند. بعد از آنها هم موجودات دیگری بیایند و همان کار عبث ما را انجام دهند؟ در این صورت فایده این ادامه تجدید حیات چیست؟ این بازی که از اول شروع شده، که هر شینی متولد می شود تا پس از مدتی بمیرد، و می میرد تا مبدل به چیز دیگری بشود؟ پس بطور کلی آفرینش جز بازی بی هدف، چیز دیگری نیست؟ و وجود هر موجود فقط بخاطر همان کارهایی است که گفتیم در صورتی که عقل ما حکم می کند به اینکه در این خلقت باید یک چیزی باشد که تحقق پیدا کرده و آن شینی باید باشد و نمی تواند به عقب برگردد، بلکه باید رو به جلو و کمال برود. و آن شینی باید به جلو برود (چون آن شینی که عبارت از حیات است، برای گذر از این معبر مادی که متغیر و فناپذیر است، ناچار می باید از پوشش مادی استفاده کند، البته برای مدت موقت).

چون حیات باید از پدیده های مادی تغذیه کند، بنابراین باید کاملاً به جسد مادی متصل باشد. پس از آنکه دوره گذر خود را به پایان رساند از این پوشش

بین برود، به حرکت خود بسوی جاودانگی ادامه دهد (منظور این فیلسوف از آن شیئی متحرک رو به کمال، عقل و روح می باشد).

باز هم این فیلسوف به سخنان خود ادامه داده می گوید: وقتی که حال دنیا، همان زادن و خوردن و نوشیدن و مردن باشد، محال است این تولد نابی نهایت ادامه داشته باشد. زیرا مشاهده می کنیم اعمالی که انسان در حال حیات انجام داده، اثرش در جسد مادی او باقی نمی ماند، بلکه در عقل و روح او نقش بسته پس عقل و روح می تواند با همان کمالی که در قالب جسد مادی بدست آورده، بسوی ابدیت برود. زیرا عقل از ابتدا هم قدیم بوده و گفتیم برای عبور از این گذرگاه مادی و استحکام بخشیدن به نیروی تفکر آدمی در جسد مادی جای گرفته بود. بنابراین به محض اینکه از این جسد جدا شد، با شخصیت ذاتی که دارد، در مسیر زمان ماده واقع نمی شود تا از بین برود، بلکه فوراً محیط خود را عوض کرده به محیط دیگری که جاودانه تر است داخل می شود^۱.

پس آنطوری که حواس ناتوان ما درک می کند شعله حیات، با مرگ خاموش نمی شود. زیرا ما هر روز می میریم و هر روز در وجود ما، نفس تازه ای با آگاهی های نوی برانگیخته می شود، که در پشت این جسد شگفت انگیز و متلاشی شونده، پنهان است. و بطور دائم تحول و تجدید پیدا می کند.

باید به این نکته توجه کنیم که هر حیات گذشته، آموزنده برای حیات بعدی است که آن حیات بعدی وسیعتر و عمیق تر از حیات قبلی می باشد. تجلی حیات بعدی، بسته به میزان آگاهی است که عقل در حیات قبلی بدست آورده و همچنین بسته به میزان عاطفه ای است که آدمی از حیات قبلی ذخیره می کند. این حیاتهای متوالی است که انسان را از هر سوئی احاطه کرده و به شکل معما درآورده است.

معمای انسانیت

این موجود عجیبی که انسان نام دارد، مجسم کننده معماهایی است که از

همه تصورات ما درباره او مشکل تر می باشد. وجود انسان نکته های عمیقی از حقایق آفرینش را برای ما مجسم می کند، که آن حقایق از همه صورت های مختلف ادراک عقل کوچک ما، عمیقتر است.

این انسان است که در مراحل زندگی خود، فساد و یا رستگاری را تحقق می بخشد. چون این انسان با اینکه در حیات مادی خود، بسیار حقیر می باشد لکن گاهی اوقات این حقارت ظاهری می تواند، بهترین صورت رستگاری وی در قسمت روحی اش باشد.

چون برخلاف این حقارت، گاهی می تواند قدرت های زیادی را در خود جمع کند، و آثار مختلفی از خود نشان دهد. و حیات بعدی خود را عمیق تر سازد. ما نباید از این نکته غافل شویم که قضاوت انسان در باره انسان دیگر همیشه همراه با قراین گمراه کننده است. و این نکته هم مسلم است که هیچ چیز، عقل را در مورد تعیین ارزش آدمی و یا سنجش اعمال او، به اندازه قراین فاسد نمی کند. منبع این قراین هر چه باشد مهم نیست، بلکه مهم آن قراین گمراه کننده است که انسان را هنگام قضاوت در باره خود و دیگران، گمراه می کند. به همین جهت است که انتساب آدمی به یک نژاد، و میهن یا طایفه یا دینی، سبب می شود که او در قضاوت خود، این نسبتها را ملاک قرار دهد، در نتیجه دچار اشتباه گردد. پس موهبت های ذاتی بشر و قدرت های حقیقی او از همه این نسبت ها عمیق تر و موثرتر است.

به همین جهت است که ما اغلب مشاهده می کنیم انسان هایی که سهم کمی از دانش دارند، برای قضاوت در امور، صادق تر از کسانی هستند که ما آنها را عالمترین و با هوشترین مردم می دانیم. وقتی که از کشف علت این تضاد عاجز می شویم می گوئیم، فطرت سلیم، اساس هر قضاوت درست می باشد، ولی آن فطرت سلیم چیست؟ چگونه در بدن انسان پدید آمده؟ چطور آن فطرت سلیم در جاهلان درست عمل می کند، ولی در عالمان خطا و اشتباه می نمایند؟ آیا همه این معماهای بزرگی که در وجود انسان هست، برای برانگیختن حس کنجکاوی ما کافیست؟ که بگوئیم انسان با همه این تضادها و تناقضات، فرزند

طبیعت مخفی شده، رشد و نمو کرده است.

هر کس تاریخ شخصیتها را که بوجود آورنده تاریخ هستند بررسی کند، از مشاهده تناقضاتی که انسان در میان کودکی، پیری و میان حکمت و حماقت و حق و خرافه، عظمت و خواری، که در یک زمان در شخص واحد جمع می شوند، تعجب می کند و می فهمد که شناخت کامل این موجود، محال است. در پشت معما بودن وجود انسان، وجود عقل در اوست که چگونه چنین جسم حقیری، محل چنین ودیعه بزرگ هستی، عقل و شعور واقع شده است؟ عقلی که همه خردهای انسانی در شناخت آن عاجز هستند. همه این آثار نشان می دهد، حقیقت و جوهر انسان عقل اوست نه جسد مادی وی. انسان امیدوار و انسان بحث کننده در حقایق آفرینش و درک کننده مشکلات حیات همان عقل است. بطوری که می توان گفت هدف نهائی از آفرینش انسان، این بوده که او به وسیله عقل بشناسد چگونه می توان در این فکر محدود، خود را از این جهان قید و بند نجات داده، به جهان دیگر که والاتر از این جهانست برساند؟ و بداند که راه رسیدن به آن جهان، و رهائی از این جهان غریب و خطرناک، تنها در این است که خود را در این پوشش مادی موقت، بوسیله رنج و زحمت و تحمل سختی، کمال بخشد تا به محض خروج از این قفس مادی، با بالهای بلند پرواز عقل، بسوی ابدیت پرواز کند.

پس وقتی که جسد مادی را محل ودیعه شعور و حیات بدانیم، و شعور حیات هم خارج از این جهان ماده تحقق یافته اند. بنابراین پرواز روح آدمی پس از شکستن جسد فیزیکی، یک حقیقت فطری خواهد بود. آیا این انسان موجود از همه آن منابع وجودی که ویرا احاطه کرده اند بزرگتر است؟ آیا این انسان به تنهایی همان وجودی است که از هر حیات به ماده تعلق دارد و ماده هیچگونه علاقه ای به وی ندارد؟ بلکه مانند دانه ای است که پس از رسیدن به مرحله کمال، بدور انداخته می شود؟ و یا اینکه مانند پروانه سوخته شده از بین می رود؟ و از او جز خاطراتی که از زندگی او بجا می ماند، چیزی از او باقی نمی ماند؟ یا اینکه خیر این انسان با داشتن جزو مادی (بدن) روح جاودانه هم دارد که در حال تطور

بدور خویش جمع می کند، و پس از طی مرحله حیات موقت، ماده را بدون اینکه رضایت بدهد ترک می کند و برای حیات دیگر در قالب دیگر آماده می شود. در واقع ماده برایش یک امواج زودگذر می باشد؟

حقیقت امر این است که گر چه ماده چیز دیگری است و روح هم چیز دیگری ولی برای اینکه روح مراحل حیات خود را بسوی کمال طی کند، باید از تمام مراحل وجودی بگذرد. و نخستین مرحله برایش تجلی در جهان ماده می باشد. بنابراین روح به ماده تعلق دارد و تا دم مرگ با وی هست، حتی با تمام صورت های مادی شکل می گیرد. اما همینکه وقت جدائی فرا رسید، روح با تمام شخصیتی که در چندین سال حیات مادی کسب کرده بود، از ماده بی نیاز می گردد. برای اینکه این ماده نمی تواند در مراحل تطور و تکامل بعدی ویرا همراهی کند همین که از قفس جسد مادی بوسیله مرگ نجات یافت، برای زندگی در جهان دیگری به ماده دیگری بنام اثر تعلق پیدا می کند.

این همان روحی است که طبق گفته علمای روحی، جاودانه و همیشگی می باشد. حتی علم روحی جدید، آن را مادر حیات آدمی و دختر جاودانگی می داند. این روح است که آدمی را با تمام عقل و ادراکش، از یک حیات به حیات دیگر می برد و مرگ را از فنا به بقا تبدیل می سازد. و طبق اراده و خواست خداوندی، جهان هستی متعلق به ارواح است و می تواند میان آسمانها و زمین رفت و آمد بکنند، و همچنین در میان اقیانوس حیات، بطور جاودانه در تحول و تکامل باشند.

این انسان را علم روحی جدید، نه ملک می شناسد و نه شیطان، بلکه برای او تنها قلبی می شناسد با تعدادی از مشاعر اصیل برای او هر آن دور شدن از بدیها امکان دارد. و گاهی هم خشم او را فرا می گیرد و بسوی زشتیها سوق می دهد. با همه این خصوصیات، علم روحی جدید انسان را شایسته ترین موجود برای ترقی به مقام عالی تر می داند. و در او یک فهم روشن کننده

تاریکیهای ناشی از طبیعت ضعیف سراغ دارد^۱.

علم روحی جدید به انسان به نظر پزشکی دلسوز نسبت به مریض که از بیماری رنج می برد، نگاه می کند و می خواهد محل درد را بیابد تا بهتر بتواند او را معالجه و مداوا کند.

علم روحی جدید می خواهد دست هر انسان مضطرب را بگیرد و بتدریج او را از اضطراب و پریشانی نجات بخشد. وقتیکه ما قبول کردیم که در پشت سر این حیات مستمر بشری تعدادی عوامل روحی پنهان است، ناچاریم قبول کنیم که برای پدیده های حیات مادی ما، امتداد و خط سیری هست که با تطور روحی ما ادامه دارد. روحی که کیفیت عقل ما را مجسم می کند تا بتواند درخت ظاهری حیات ما را بارور سازد.

البته در وهله اول بیشتر این پدیده ها از قسمت های مادی حیات ما سرچشمه می گیرد. ولی آن مظاهری که از روح و یا عقل ما سرچشمه می گیرند، در پشت این ماده مخفی هستند. بهمین جهت است که برای حس ناتوان ما، این توهم پیش می آید که آنها وجود ندارند. در صورتیکه اصل وجود ما را آنها تشکیل می دهند و یا اینکه گمان می کنیم دوره ظهور و تأثیر آنها منفی است و حال آنکه آنها منبع ایجابی برای حیات ما هستند. پس با توجه به این حقایق ممکن نیست حیات ما با مرگ پایان پذیرد. زیرا همین روحی که از کالبد ماده رها شده، در دریای زمان و مکان فرو می رود، بلافاصله با یک جسم بزرگ و لطیف و توانا، زندگی خویش را در جهان اثیری از سر می گیرد. یعنی در همان زمان در میان منظومه شمسی خود، با ارواح دیگر قاطی شده، با هر کدام از ستارگان آن منظومه، رابطه برقرار می سازد. منتها میزان تجلی حیات او بسته به فاصله ای است که از مرکز منظومه اصلی خود دارد. همانطوریکه مدار هر ستاره بدور خود و بدور خورشیدش، بطور دقیق معین شده، حرکت ارواح هم در

۱. منظور مؤلف این است که طبیعت و ماده تاریک هستند، تنها خرد و عقل آدمی است که با درک خود طبیعت را روشن کرده موجودات را از هم جدا می سازد. و به بدن مادی هم کمال و تطور می بخشد.

۲. عده ای می گویند چون مظاهر عقلی بطور کلی ظاهری می شوند، اثرشان در وجود ما منفی است. در صورتیکه اگر

مدار خود بدور مرکز منظومه خویش کاملاً تعیین گردیده است. این جاست که علم روحی جدید ثابت می کند که همه موجودات و امواج اثیری و صورت ها و اشکال موجود، غیر قابل فنا هستند. تمامی موجودات جهان هستی در برابر خطوط ریاضی بسیار دقیق، خاضع و تسلیم اند^۱.

حیات با ما چه می خواهد بکند؟

همانطوری که قبلاً ثابت کردیم که مرگ نمی تواند پایان حیات انسانها باشد، حیات هم طوری است که نمی تواند مبداء مرگ به معنای فنا باشد. زیرا حیات و مرگ، دو سیمای متقابلی برای شیشی واحد که نامش موجود بدون فنا است، مجسم می کنند. پس درست است که مرگ در منطق حواس ما دائمی بودن وجود انسان ها را نفی می کند، ولی همین مرگ، در منطق واقعی عقل، معنای حیات را عوض می کند و آن را عملی میداند که عقل بواسطه وقوع آن عمل، (مرگ) حیات شخصی را با تمام ادراکاتش به حیات دیگر منتقل می سازد. که نام آن را آگاهی تدریجی به مراحل که حکمت بقای موجود مقدر کرده است، می گذارد.

بعبارت دیگر چون برای روح آدمی تطور و تکامل مقدور شده، بنابراین مرگ وسیله ای است که با ظهور خود، راه تکامل روح را باز می کند، تا روح بتواند به ترقی و تطوری که برایش مقدر شده برسد. بهمین جهت است که فلسفه خلود روح، به معنای حیات متطور و متحول به مراتب بالاتر می باشد. حیات با این ارتقاء و تطور ذاتاً هدف مهمی برای شعور و درک آدمی است.

این عقیده که تکامل و تطور حیات موجودات، هدف آفرینش است مطلقاً با آن اعتقادی که می گویند: هدف حقیقی جهان حیات، عبادت برای خداست متعارض و یا مخالف نیست. زیرا خداوند بوجود آورنده همین حیات متطور می باشد. او عقل اعظمی است که در پشت این حیات و ادامه اش تحقق دارد. به عبارت دیگر، آن عقل اعظم مقدر کرده که حیات این مراحل مختلف را سیر

۱. منظور مؤلف این است همانطوریکه همه پدیده های هستی روی رابطه ریاضی دقیق با هم مربوط می باشند

کند، و در یکی از آن مراحل، ذاتاً نیروی مادی، نیروی عقل را در خدمت خود می‌گیرد و عقل حیات را مجبور می‌سازد که از طریق حواس مادی تغذیه نماید، تا ذخیره‌ای برای حرکت تکاملی بعدی خود فراهم آورد. اما در مرحله دوم مرحله پس از مرگ چنین مقدر شده که عقل و اراده، نیروی ماده را در اختیار خود بگیرند تا حیات را با همه آگاهی‌هایی که در مدت زندگی در ماده بدست آورده بود، به مراحل بالاتر انتقال دهند. درست توجه کنید حیات عقل، ماده، در هر دو این مرحله، اطاعت از اراده عقل اعظم کرده‌اند که همین اطاعت، به مفهوم واقعی عبادت می‌باشد.

برای شناخت مراحل سیر حیات، بهتر است بگوئیم، هر دو عقل و ماده ذاتاً در یک کشمکش و زور آزمائی بدون وقفه می‌باشند هر کدام از اینها به حکم ناموس فطرت، می‌خواهد بدیگری تسلط پیدا کند. در حالی که هر دو با هم به یکدیگر نیاز مبرم دارند. زیرا ماده در هر کدام از مراحل وجودی خویش خواه ماده فیزیکی باشد، و خواه ماده اثری محتاج به عقل است، تا آن را در حفظ شخصیتش یاری کند. و سیر حیاتش را منظم سازد. همانطور عقل هم به ماده نیاز دارد، تا بتواند اراده و وجود خود را بوسیله ماده، در جهان ماده تثبیت کند. و باز هم بتواند از طریق حواس مادی، آگاهی‌های لازمه را برای سیر به مراحل حلی که خداوند قادر اراده کرده، بدست آورد. باز هم عقل از این جهت به ماده نیاز دارد، تا حیات را از مرحله عقل‌گریزی، بالاتر برده به مقام عقل فعال و ادراک مستقل، برساند تا بتواند بوسیله آن خدا را بشناسد. هر وقت ما درباره حیات صحبت می‌کنیم، در جلو چشم خود قافله بسیار عظیمی از موجودات را مشاهده می‌کنیم که با احکام و کیفیات عمیق خود و با سرنوشتی که حدودش معلوم نیست، حرکت می‌نمایند و مراحل مختلف هستی را می‌پیمایند. این احکام شگفت‌آور هستند نه تنها در مملکت بدن آدمی ظاهر می‌شود، بلکه با یک محاسبه دقیق آثار آن را در وجود حیوانات، نباتات، جمادات، هم مشاهده می‌کنیم.

چون می‌بینیم هر شیئی موجود در وجود خود، طبق یک برنامه منظم و دقیق، بسوی کمال خود حرکت می‌کند. مثل اینکه وجود می‌خواهد در عین

موقت از قافلهٔ تطور و تکامل عقب نماند.

پس حیات که یکی از مظاهر هستی است، می‌خواهد با ما چه کند؟ هر کسی در قدرت حیات و در آثار و علایم آن تأمل و دقت کند، یقین می‌کند به اینکه منظور حیات این است که ما در آن زندگی می‌کنیم و آن هم در ما بقاء داشته باشد. پس همهٔ ظواهر و آثار حیات در تمامی صورتهایش، حالات شگفت‌آوری برای عقل می‌باشد. یعنی حیات می‌خواهد عقل را در مراحل مختلف تکامل بخشد. انسان هم همان عقل درآکه است. منتها باید توجه کرد، عقلی که حیات از آن حمایت می‌کند، دارای ارادهٔ ناشناخته و قدرت مهمی می‌باشد. که ما از تعیین میزان آن عاجز هستیم.

زیرا عقل ما در بدن، با داشتن ناتوانی، باز هم دارای اراده‌ای است^۱ که به وسیله آن در مسیر ارتقاء و تکامل حرکت می‌کند، تا برای خود شخصیت معینی فراهم آورد، که تجربه‌ها بوسیله آن انجام شود و او هم از تجربه‌ها برای تکامل خود یاری جوید. این شخصیت معینی که در قالب ماده (جسد مادی) برای عقل پدید می‌آید، همان انسان بودن است. بنابراین فنای انسان مستلزم فنای عقل خواهد بود که در نتیجه، حیات هم خاموش خواهد شد. در صورتی که سرنوشت تعیین شده برای عقل و حیات، بقاست.

آیا عقل برای جاودانگی به ما اعطاء شده است؟

چرا این عقل با مرگ متلاشی می‌شود، همان طوری که آب داخل یک ظرفی بمحض شکسته شدن ظرف فرو می‌ریزد و از بین می‌رود؟ ظواهر وجود مشعر بر این است که این عقل‌های جزئی که در ما انسانها هست از آن عقل کلی جدا شده است و به حکم ناموس سیر تکاملی، دوباره باید به آن عقل کلی که حیات صرف و تام است برگردد. بنابراین آن عقل کلی برای این عقل‌های نمو

۱. منظور مؤلف این است که با اینکه با زندانی شدن عقل در جسد مادی قدرت و استعدادش محدود می‌شود، باز هم عقل با همین قدرت محدود به جسد دستور می‌دهد و از آن استفاده می‌کند.

۲. خداوند بندگان عقا... حد ما انسانان... همهٔ آن تجربه‌های حواس ما بر فایده بودند. زیرا رابطه میان

کننده (عقول انسانها) که در جسد مادی قرار گرفته‌اند اراده کرده که باقی بمانند و قدرت ممیزه هم داشته باشند و به موهبت‌های حیات آگاه باشند. باز هم آن عقل کلی اراده کرده که عقل‌های جزئی موجود در انسانها، دارای یک ضمیر مجسم کننده شعله‌ای از آفریننده حیات باشد. اعطای همه این خصوصیات به عقل‌های جزئی، دلیل بر جاودانه بودن آنهاست.

پس آن حیات عمومی عقل کل (خداوند) ما را برای جاودانگی آفریده است چون ما انسانها هدف شایسته برای جاودانگی هستیم، همان طوری که جاودانگی هم برای ما هدف مناسب و شایسته می‌باشد. وقتی که ما درک و احساس کردیم که حیات عمومی عادل و محیط است، این احساس بما اجازه می‌دهد که مرگ را هم عدالت بدانیم. و بفهمیم که این مرگ است که ذاتاً به ما شادی‌های حیات را می‌بخشد. و ما را به مراحل بالاتر حیات انتقال می‌دهد.

با توجه به این حقایق است که انسان نباید از بریده شدن حیات به وسیله مرگ، هراس بخود راه دهد. و از سختیها و مشقات زندگی و مرگ هم نهراسد. زیرا همین رنج‌های حیات است که سبب می‌شود آدمی دارای شعور و احساس والاتر گردد.

شگفت حیات در این است که ابتدا مانند نور ضعیف می‌باشد که با یک پف خاموش می‌گردد ولی پس از گذشت مدتی، تنها تندباد حوادث می‌توانند آن را خاموش سازند. چون حیات به یک قرارگاه امنی بستگی دارد، که خداوند از ابتدای خلقت دو جهان، برایش تعیین کرده است.

آیا فلسفه دیگری غیر از فلسفه روح، می‌تواند علاوه بر روشن کردن حقایق بالا، اساسی باشد برای اینکه میان همه انسانها محبت و دوستی برقرار سازد؟ محبتی که پایه آن تسلیم شدن در برابر ناموس الهی است که برای همه موجودات بطور اشتراک حکومت دارد. و در برابر آن نوامیس هیچکدام از موجودات نسبت به دیگری برتری ندارند. و تنها انسان است که بوسیله تقوی و داشتن فضایل اخلاقی، نسبت بیکدیگر امتیاز دارند. این کسب امتیاز بوسیله تقوی موضوعی است که علم روحی جدید، آن را تشخیص می‌دهد. دانستن

در بیان اینکه آگاهی به روشهای علمی که در علم جدید روحی بکار رفته، برای ما ضرورت دارد. با اینکه من در اثر تواضع و فروتنی برای این کتاب حدود معینی قائل شدم. ولی این کار مانع از آن نمی شود که در مورد بحث از موضوعات مختلف علم جدید روحی، خود را مقید به یک قید اساسی نکنم. و آن قید این است که لازمه بحث از روشهای علمی و تجربی، دقت و تعمق در آنها می باشد. پس مطلقاً هدف من این نیست که در این کتاب تنها کمیت این روشهای علمی را نشان دهم. بلکه نخستین هدف من از تالیف این کتاب، این است که می خواهم خواننده را درباره موضوعات قانع سازم که آن موضوع می تواند به یک انسان عالم همان مقدار کمک کند که به یک انسان ناآگاه کمک می نماید. از حقوق طبیعی هر انسان است که همیشه از حقیقت این سیر تکاملی حیات سؤال کند، و از خود بپرسد: آیا این حرکت ما در زندگی بسوی فناست یا بقا؟ آیا ما انسانها بسوی آینده روشن پیش می رویم یا به تاریکی؟ آیا بطرف شادی و آرامش قدم بر می داریم، یا بسوی گریه و ناله؟ بنابراین این قانع ساختن خواننده صاحب فکر و محافظه کار برای پذیرفتن این حقایق روحی، لازم است که ما قبلاً دارای آگاهیهای ضروری در مورد، علم فیزیک، ریاضی، روانشناسی فلسفه و زیست شناسی باشیم. چون ما بطور قطع نمی توانیم در همه این علوم صاحب نظر باشیم. پس باید سعی کنیم از راه مراجعه به منابع مهم این علم روحی پاسخ سئوالات خود را بگیریم. چون آن منابع طوری هستند که هیچ بحث کننده کوشا که علاقه بدانستن حقایق روحی دارد، برای رسیدن به مرحله باوری قطعی درباره آن منابع شک نمی کند. بنابراین ما لازم دیدیم برای روشن شدن ذهن خواننده به توضیح نکته زیر پردازیم.

قدم هائی که برای ارتباط دادن مسایل جدید روحی بهم برداشته شده است:

قبل از شروع و بحث و تفحص درباره روح با اسلوب علمی جدید، نتایج تفکرات فلسفی درباره روح با هم مربوط نبودند. و همچنین برای بیان آن افکار

رابطه‌ای وجود نداشت. ولی اکنون پس از گذشت یک قرن و ربع از ابتدای شروع بحث درباره روح با روش جدید علمی، بواسطه تسلیم شدن در برابر تجارب مدیومی اقدامات علمی و عملی علمای روح، همه آن نتایج با هم جمع شده‌اند، و یک نزدیکی، تقارن ملموس میان نتایج - سه گانه از بحثهای علم، فلسفه و اعتقاد) بوجود آمده است.

لذا خواننده پس از مطالعه این کتاب ملاحظه خواهد کرد که چگونه در اثر پیدایش علم روحی جدید، تماس فلسفه مادیات پس از پیشرفت ممتد و طولانی، بتدریج از بین می‌روند. و فضای علمی را برای شکوفا شدن فلسفه‌های روحی باز می‌گذارند. زیرا وقتی که مسلم شد که ماده محکوم و مطیع عقل است و یا اینکه اساساً ماده از نتایج عقل می‌باشد، دیگر اعتقاد بقدرت مطلق ماده و اثرات آن، ضرورت ندارد.

همه این تحولات مبتنی بر این اساس بود که اولاً وجود انسان مانند وجود جهان بزرگی است که همه تحولات در داخل آن انجام می‌شود. ثانیاً وجود نوامیس طبیعی زیادی برای ثواب و عقاب است، که درباره همه انسانها بطور یکسان حکم می‌کند.

علم جدید روحی هم با اتکاء به اساس بالا، قیام به بحث در اطراف ظواهر روحی و آثاری که مرتباً از ارواح پدید می‌آید و به ظاهر غامض جلوه می‌کرد، نمود. علم روحی جدید این کار را بدین جهت انجام داد که بتواند بگوید: آرزوی افلاطون در موارد اینکه اساس هر فلسفه را ریاضیات می‌دانست، این بوده که ثابت کند فلسفه در تحقق تدریجی خود، به ریاضی محتاج است. بلی این فیلسوف بزرگ معتقد بود که علوم مختلف همه ناقص هستند، نمی‌توانند ما را به حقایق امور برسانند. چون یکی از موضوعات آن علم، جهان ماده است در طبیعتش ناقص می‌باشد. پس ناچاریم به ریاضیات پناه ببریم. چون در نظر افلاطون و دکارت، تنها ریاضیات است که کمال در علم را به انسانها می‌دهد.

این بود که علمای جدید روحی که در میان آنها ریاضی دانان بزرگی هم بودند، از حقایق ریاضی جدید کمک گرفتند، تا بتوانند مسایلی از علم را که

همین تمیز و تشخیص بود که مسایل علم جدید روحی مستحکم شد. پس حقایق روحی جدید ذاتاً بنیان علم یقینی را بنا نهاده است. یا به عبارت دیگر، همه اکتشافات مدیومی بتدریج توانستند، نقاب از روی این بنیان علمی ریاضی (خلود روح) بردارند. بدین جهت است که تاکنون هیچکدام از معارفین این علم جدید روحی، نتوانسته‌اند به صحت اساس این علم و یا بدرستی بیشتر ارکان این علم، اعتراض منطقی بکنند.

حرکت بحث‌های روحی یک حرکت علمی مورد قبول دانشمندان می‌باشد:

این مسئله پرواضع است که حرکت بحث روحی جدید و تعیین ابعاد صحیح آن، یک حرکت علمی صرف می‌باشد که هیچگونه ارتباطی با اعتقاد و سیاست ندارد. زیرا هر گفتگویی که بحث‌های این حرکت روحی را با همه مسائلی مربوط می‌سازد، یک گفتگوی علمی است که برایش در ازمنه آینده زوال و فنا نیست. هر کسی که به منابع پرارزش این دانش مهم آگاه شود و به مسایل و مباحث دقیق آن آگاه گردد، معتقد می‌شود که این یک علم مستقل از دیگر علوم می‌باشد. علمی بودن این حرکت روحی، نیرومندترین عاملی بود که باعث انتشار و پیشرفت این حرکت، از نیمه قرن گذشته تا کنون در تمام کشورها و مؤسسات علمی گشته بود.

مبادی فلسفی این علم، مبادی عمومی است که با تمام مذاهب و ادیان و اوضاع و احوال و نظامهای سیاسی، سازش دارد. مثلاً همه بحث‌کنندگان روحی در مورد مبادی هفتگانه که برای حرکت روحی در همه عالم معتبر است با هم اتفاق دارند. و آنها عبارتند از:

- ۱- ایمان بوجود خداوند جهان و به پدر بودن او برای همه انسانها.
- ۲- اعتقاد به برادری همه انسانها با یکدیگر.
- ۳- درستی ارتباط با ارواح، سبب گرامی داشت ایمان و ادیان و انتشار اطمینان خاطر در میان همه انسانها است.

۵ - درست بودن وجود ثواب و عقاب برای همه افعال بشری خیر و شری که از روی اراده از آدمی سر می زند.

۶ - درست بودن مسئولیت انسان در مورد افعال و رفتار خویش در قبال جامعه.

۷ - روشن شدن این حقیقت که در پیشرفت دانی برای همه ارواح بشری باز است.

پس معلوم شد که علم روحی جدید، از لحاظ مصلحت و علمی بوجود آمده ولی این علم قبل از هر گونه اعتبار عملی است که بهترین دلایل را برای اثبات عظمت فضیلت اخلاقی و «مذمب» ردایل، ارائه می دهد.

در نتیجه مهمترین خدمات را برای فرزندان بشر انجام می دهد.

زیرا این علم است که عوامل سعادت و اطمینان خاطر را به انسانها نشان می دهد. و این کار همان هدفی است که بخاطر اجرای آن در ادوار مختلف، وحی های آسمانی نازل شده است. علم روحی جدید می تواند از روی مسایل بسیار غامضی که علم النفس قدیم از آنها گریزان بوده، با اکتشافات تازه خود پرده بردارد. و مطالبی را که روانشناسی باستانی بواسطه اعتقاد به مادی بودن انسان و فنای او بوسیله مرگ، نمی توانست آنها را روشن کند، علم روحی جدید همه آن مطالب مبهم و ناشناخته را بطور وضوح روشن می سازد.

از اکتشافاتی که علم روحی جدید در مورد موضوعات مهم انجام داده، مسایل زیر می باشد که تعمق درباره هر کدام از آنها، اغلب معماهای مربوط به حیات انسان را روشن می کند.

۱ - بحث در چگونگی ارتباط عقل با مغ.

۲ - بحث در کیفیت جهاز عصبی از طریق جدید که قبلاً طرح نشده بود.

۳ - دست یابی به وسایل جدید برای معالجه بعضی از امراض عضوی، به خصوص در مورد اختلال عصبهای حسی و حرکتی درباره انجام وظایف طبیعی خود.

۴ - دست یابی به وسایل جدید معالجه بیماریهای عصبی و روانی که علم

روحي^۱ (Obsession) و تسلط روحي (Possession) می باشد.

۵ - کشف حقایق تازه درباره عقل باطن (ضمیر مخفی) که تاثیر کامل این اکتشاف در پیشرفت و تحول نظرات تحلیلی و روانشناسی قدیم، غیر قابل انکار می باشد.

۶ - رسیدن به حقایق جدیدی در مورد خوابها، که رابطه مهمی در پیشرفت نظرات تحلیلی نفسانی و تصحیح بعضی از اشتباهات گذشته دارد.

۷ - دست یابی به حقایق نوینی از چگونگی اراده درباره توجیه رفتار انسانی و محدود ساختن مسئولیت اخلاقی و اعمال انسانی بطور عموم.

۸ - کشف حقیقت ذات علوی انسان (Subliminal) که گاهی از آن بنام عقل عالی (Superconscience) نام می برد.

۹ - کشف ابعاد تازه برای حواس انسان از طریق تمرین در ظواهر ادراکی از راه حواس غیر مادی.

۱۰ - و بالاخره کشف حقیقت ارتباط میان عقل و ماده از طریق ادامه تمرین تاثیر عقل در ماده بطور مستقیم بنام (Psycho - Kinesis).

این موضوعات دهگانه مجسم کننده یک قسمت از مباحث روح، به مفهوم علمی جدید، یعنی از لحاظ علم النفس و فیزیولوژیک می باشد. که اهمیت حرکت این علم را در مورد بحث از طبیعت وجود انسان، آشکار می سازد. و ابعاد تازه ای در مورد ملکات اخلاقی و وظایف اعضائی انسان را معین می کند. ما با بیان این مطالب نمی خواهیم وجود تشنات و اقداماتی را که از هر طرف به منظور استفاده از ظواهر ارتباط با ارواح برای خدمت به هدفهای عقیدتی و یا مذاهب مختلف انجام می شود نفی کنیم. و یا این مسئله را منکر باشیم که با توجه بهمین اقدامات تألیفات غیر علمی زیادی منتسب به روح بوجود آمده که همه آنها لطمه به حقایق روحي زده اند. پس ما با توجه به این موانع، سعی می کنیم موضوعات روحي را فقط از ناحیه علمی بررسی کنیم. و این مسئله را هم نصب العین قرار دهیم که گفته های ارواح هم خالی از اشتباه و خطا نیست.

بطوری که گاهی اوقات در سخنان آنان، همان اندازه خسران و ضرر هست که در گفته بعضی انسان های زنده هست شاید ضرر سخنان آنها در بعضی مواقع بیشتر از زبان گفته های انسان های زنده باشد. پس بر ما لازم است که هر چه را می خوانیم در بوته آزمایش قرار دهیم تا بتوانیم بر له و یا علیه این علم قضاوت کنیم.

اینک با توجه به اینکه باید قبل از هر چیز موضوع یک علم روشن شود، لذا ما در بیان موضوع علم روحی جدید، دو قسمت زیر را با هم در نظر می گیریم. اولی - تعریف علم جدید روحی - دومی - بیان ظواهر غیر عادی که به آنها ظواهر غیر منتظره هم می گویند گاهی هم به این ظواهر، ظواهر ارتباطی و واسطه ای اطلاق می کنند.

در بیان تعریف علم روحی جدید:

در زبان انگلیسی به این علم (Psychic Science) اطلاق می شود. یعنی علوم روحی و در زبان فرانسه برای این علم کلمه (Science Psychique) اطلاق می کنند. که به معنای (علوم روحی) می باشد. اگر کسی تصور کند که این نام علم روحی جدید به علم النفس اشاره می کند کاملاً دچار اشتباه و خطا شده است. زیرا علم نفس را به انگلیسی (پسیکولوژی) (psychology) و به فرانسه (Psychologie) می گویند. ولی هر بحثی که به معنای (دانش روحی) باشد، بدون کوچکترین شبهه اشاره به علم روح است.

از هنگامی که در بحث جدید روحی، راهی برای وجود و حیات باز شد، بحث کنندگان در همه عالم، همین نام را برای این قبیل بحثها وضع کردند. بعد هم در تالیفات، نوشته ها و انجمنها، دوایر و مجلات خود، به هر چیزی که مستقیم و یا غیر مستقیم مربوط به بحث روحی می شد، همه را به چیزی اطلاق کردند که در آن مسایل حیات بعد از مرگ، و اتصال میان زندگان و مرده ها اثبات می شود. و مجموع آنها را علم جدید روحی گفتند. بهمین جهت است که دانش روحی امروز به معنای اصطلاحی محدود شده، که اشاره به این بحثها

نمی‌گردد.

این دو کلمه (Psychology, Psychic) از کلمه لاتینی Psyche یعنی عقل و یا نفس مشتق هستند که بر حسب قول دانشمندان، به معنای احتمال بقاء بعد از مرگ و امکان ارتباط مرگ با حیات می‌باشد. زیرا ترجمه صحیح کلمه (Métapsychique) به معنای ماورای روح است، نه ماورای نفس. تعبیر ماورای روح در بعضی از کشورهای لاتین متداول می‌باشد. و این کلمه در مقابل علم (پاراسایکولوژی) در کشورهای انگلوساکسون و آلمان استعمال می‌شود.

هر دو این تفسیر مشعر بر آن است که بحث درباره همه ظواهر واسطه‌گری بدون توجه با منبع و مصدرشان، مورد توجه این علم می‌باشد^۱ چون این بحث فقط جنبه علمی و عملی روحی جدید را مجسم می‌کند. اما قسمتهای نظری این علم بسیار زیاد است و در مباحث جداگانه بحث می‌شوند. که از جمله آنها فراگیری چگونگی ارتباط میان این ظواهر مدیومی مختلف، با حقایق علوم دیگر و یا بررسی ارتباط مداوم میان این ظواهر مدیومی و مذاهب مختلف فلسفی و اعتقاد در ادیان معاصر گذشته می‌باشد.

پس قسمتهای نظری این علم، باب وسیعی را برای بحث و بررسی علم عقیده‌شناسی که مقارن با اصول روشن عصر جدید می‌باشد، باز می‌کند. به همین جهت بود که در صفحات گذشته گفتیم که، این علم جدید روحی امروز رابطه حقیقی میان موضوعات مختلف علم و «فلسفه» و اعتقاد را که در یک ریسمان محکم با هم متصلند، بیان می‌کند. تا درک آنها آسان باشد. مانند بیان روشهای متنوعی که برای رسیدن به معلومات صحیح درباره مهمترین موضوع جاودانگی و مسایلی که دقیقاً مربوط به این موضوع است.

تعبیر کلمه (Spiritisme) فرانسوی با لفظ (Spiritism) انگلیسی مستقیماً اشاره به ارتباط با جهان غیر مرئی می‌نماید. که این قسمت یکی از فروع اصل عمومی علم روح می‌باشد. ولی بعضی از نویسندگان عرب صفت تحضیر و یا استحضار ارواح را به این علم اطلاق کرده‌اند. در صورتی که اطلاق کلمه

(اسپریتیزم) هم در لغت بیگانه دیده می شود. لکن اطلاق این دو کلمه احضار - و یا اسپریتیزم به این علم، درست نیست. زیرا معنای این کلمات این است که روح در برابر اراده انسان، تسلیم می شود. چون معنای احضار، حاکی از آن است احضار شده مطیع اراده احضار کننده است. در صورتی که واقعیت امر چنین نیست. زیرا به روح نمی توان امر کرد و هیچ انسان عاقلی نمی تواند تصور کند که به ارواح تسلط و حکومت دارد. و ارتباط مدیومها هم این مسئله را ثابت نمی کند. زیرا عمل مدیوم، عملی است که تسلیم و مربوط شدن با یک نیروی نامرئی را می رساند، که می خواهد آن نیروی نامرئی از طریق تسلط بروح مدیوم، خود را برای حضار ظاهر سازد. پس اعمال قدرت و یا تحمیل از جانب روح است، نه از سوی مدیوم.

این ارتباط اگر از جانب ارواح مترقی باشد، مسلماً برای تحقیق درباره یک هدف مترقی است. ولی اگر از جانب ارواح غیر مترقی و منحط باشد، آن هدف منحط خواهد بود. و در این میان عمل وسیط، منفی است. یعنی هیچ تأثیری بر روح نمی گذارد، بلکه روح در وی اثر می گذارد.

این نامگذاری ناموفق تحضیر و یا استحضار ارواح، زمان بسیار طولانی در کشور ما (مصر) روی بحث علمی سایه انداخت. و بعضی از واسطه گران و مدعیان واسطه گری، چنین توهم ایجاد می کردند که می توانند روح را احضار کنند. با همه این احوال، حضور روح در جلسه ارتباط، مبتنی بر عوامل زیر می باشد.

- ۱ - روح اراده حضور در جلسات را بکند.
- ۲ - روح قادر باشد بواسطه استفاده از نیروی حیاتی مدیوم که دارای هر کدام از مواهب مدیومی باشد، خود را ظاهر نماید.
- ۳ - گاهی برای روح امکان دارد مدیوم را بواسطه داشتن معلومات و بالا بودن سطح فکر در اختیارش بگیرد. و گاهی هم در انجام این عمل هر قدر هم کوشش کند، برایش مقدور نمی باشد.
- ۴ - در همه جلسات موفقیت آمیز، حضور روح مرشد یا نگهبان، بحد

و روح طالب ارتباط، می باشد.

همه این مطالب نه گزافه است و نه موهومات، و به آسانی هم به وقوع نمی پیوندد. بلکه احتیاج زیادی بعمل و مراقبت، و نظم کافی، اصرار زیاد دارد، تا تجربه کنندگان در اعمال خود موفق باشند. پس می توانیم بگوئیم که عمل مدیومهای روحی، مانند عمل خواب مغناطیسی نیست، و میان این دو فرق زیادی هست. زیرا شخص خواب رونده، در خواب مغناطیسی، در مقابل اراده روحی تسلیم می شود که از جسدش جدا نشده است. اما در واسطه گری، مدیوم مطیع اراده روحی می گردد که بوسیله مرگ، از جسدش جدا شده است. در واقع در خواب مغناطیسی، انتقال اثر روح خواب کننده بخواب شونده، در میان است. ولی در ارتباط با ارواح، خود روح ارتباط گیرنده، تا حدودی در روح واسطه گر تداخل پیدا می کند.

بعلاوه برای تحقق ارتباط روحی صحیح نوامیس، و قوانین دیگری هم هست که علم تا کنون نتوانسته جز تعداد کمی از آنها را کشف کند. هر کسی که می خواهد در مظاهر واسطه گری تجربه کند، خوب می داند که ممکن است گاهی سالیان متمادی برای کسب ارتباط با روح شخص معین، وقت صرف کند. و در ضمن همان تجربه، با ارواح دیگری که نام آنها را قبلاً نمی دانسته و مورد نظرش هم نبوده، ارتباط پیدا کند. زیرا موفقیت عملی ارتباط با ارواح، تنها مربوط به میزان دانش و آگاهیهای علمای زمینی نمی باشد. همانطوری که به اراده و قدرت واسطه گر هم مربوط نیست.

پس این روش، خیلی پیچیده تر آن است که بعضیها تصور می کنند. چون قبلاً گفتیم تحقق این ارتباط، مبتنی به یک سلسله نوامیس طبیعی می باشد، که علم مادی هیچگونه آگاهی و تسلط بر آنها ندارد. بنابراین باید این نکته را تذکر بدهم که نامگذاری علم روحی جدید به کارهای بحث در ارواح، نمی تواند موجب این بشرد، که ادعا کنند به طبیعت روح که شراره قدسی است، و حیات را هم در این دنیا و هم در آن دنیا به آدمی عطا می کند، عالم شده آن را کاملاً شناخته اند. چون هیچکدام از دانشمندان علم روحی جدید، چیزی از حقیقت روح

است.^۱

پس با توجه به نکات بالا این علم مستقیماً در بررسی روحی، در مورد جسد غیر مادی موجودات تحقیق می‌کند. چون اساس تجربه و عمل در این روشها همین جسد غیر مادی می‌باشد. و باز هم همین جسد غیر مادی است که در جسد مادی داخل می‌شود. و با آن جسد توأمأ مکان خاصی را اشغال می‌کند. مانند داخل شدن آب در درخت سبز عود. همان جسد غیر مادی است که روح را در جهان مادی، حمل می‌کند. و به حیات آن یاری می‌نماید. و مدت معینی آن را نگه می‌دارد. و از طریق ریسمانهای اثیری، رابطه و همبستگی این دو جسد مادی و غیر مادی برقرار می‌شود.^۲

پس جسد غیر مادی و یا اثیری، با خصایص طبیعی که دارد و مهمترین آنها قابل فنا نبودن آن است و مستقیماً در اثیر عمل می‌کند، محور علم جدید روحی می‌باشد. که شایسته است ما به آن نام علم بررسی خواص جسد اثیری اطلاق کنیم. و یا اینکه به آن علم بررسی خواص جهان اثیری یا جهان غیر مادی بگوئیم. شاید بعضی از صفاتی که بیگانگان برای این علم اطلاق کرده‌اند از حیث دقت به آن نزدیکتر از صفت علم روحی باشد.

همانطوری که قبلاً گفتیم به این علم در زبان انگلیسی (Psychic Science) و بفرانسه (Science Psychique) اطلاق می‌کنند. و همچنین به ارتباط با ارواح (Spiritisme) که از کلمات (Sperit) و (Esprit) یعنی روح مشتق شده نه از کلمه (Soul) انگلیسی و یا کلمه (Ame) فرانسوی. این اوصاف اشاره به شعله مقدس است که حیات را به انسانها می‌بخشد. گاهی هم لفظ روح به عربی در مفهوم مصطلح خود، بهمان جسد اثیر غیر مادی اطلاق می‌گردد. و ما به همین جهت عبارت شناخت روح را (Science Psychique) به علم روح ترجمه کردیم. چون این معنا یک نام شایع در میان مردم شده بود. بنابراین استعمال هر

۱. شاید همه این حقایق تفسیر کافی برای آیه کریمه (یا محمد از تو در باره روح سؤال می‌کنند، بگو روح از امر خداوند است و شما از علوم کمی بهره برده‌اید، نمی‌توانید به حقیقت روح آگاه باشید) مترجم
۲. منظور مؤلف شیخ روح و یا جسم فلکی است که دانشمندان آن را جوهر سیال دانسته‌اند. و در این بدن هم بواسطه

لفظ دیگر سبب میشد اذهان مردم عرب و فارس را از حقیقت موضوع علم روح، دور کند. بخصوص که ما روح را به معنای نفس ناطقه هم، استعمال می کنیم. همانطوری که آن را به معنای جسد اثیری هم اطلاق می نمائیم.

پس علم روحی جدید، علمی است که هدفش بحث از آثار واسطه گری روح می باشد. قطع نظر از آنچه که ارواح در بیانات مختلف خود، آن ظواهر را از قالبهای حیاتی خود در آن دنیا اعلام می کنند.

با توجه به نکاتی که گفتم، ارتباط و اتصال میان عالم امر (روح) و عالم شهود (جسم) را، در سایه ارتباط امواج اثیری می توان توضیح داد. اما بحث درباره روحی که بعضی از تجربه کنندگان، گاهی آن را می بینند، در دسترس روشهای عادی نمی باشد. چون آن یک شراره قدسی است که به انسان حیات می بخشد. و من معتقدم هیچ یک از علمای علم روحی جدید، نمی توانند تصور کنند که قادر به تحلیل و شناخت آن شراره مقدس باشند.

درباره تشریح ظواهری که بوسیله واسطه گران روحی بطور عموم ظاهر می شوند.

باید توجه کرد که علم روحی جدید، از تمایل عده ای به بحث بررسی در سیر حیات انسانی بوجود نیامده است. بلکه از بررسی اعمال ظواهری که توسط واسطه گران نمایان می شود، پدید آمده است. که ما امروز همه آنها را بنام (ظواهر واسطه گری) می شناسیم و یا بنام آثار فوق عادت و یا ظواهر غیر متعارف می نامیم.

این آثار و ظواهر در اختیار هیچکس نیست. حتی مدیومها نیز نمی دانند که چگونه و چه وقت این آثار برایشان ظاهر می شود. و یا اینکه بچه علت بعضی اوقات این آثار، بطور مرتب ظاهر می شوند. و گاهی هم اصلاً ظاهر نمی شوند یا اینکه در بعضی مواقع در ظهور آثار پیشرفت می کنند، ولی گاهی هم متوقف و یا ضعیف می شوند؟ بطور کلی گاهی مدیوم موهبت واسطه گری را از دست

ضعیف می گردد و گاهی هم از بین می رود، و دیگر هم بر نمی گردد. علت این تحولات، برای علما و تجربه کنندگان روحی روشن نشده است.

زیرا تنها سعی علما در این است که هنگام حدوث آن ظواهر درباره آنها با روشهای علمی تحقیق کنند و مشاهدات خود را ثبت نمایند. پس بررسی این ظواهر، شباهت تامی به بررسی ظواهر طبیعی مختلف دارد، که در علوم مادی از آنها بحث می شود. برای اینکه دانشمندان این علوم طبیعی مراقب هستند که درباره اسباب حدود این ظواهر طبیعی، و تنظیم نتایج حاصله از آنها را، بررسی و اقدام کنند. مانند متراکم شدن ابرها و یا بررسی چگونگی تشکیل قوس و قزح، و یا وزش بادهای و نمو شکوفه ها و غیره که همه اینها را علمای طبیعی و هیأت، هنگام ظهور، مورد دقت و بررسی قرار می دهند.

تمامی آنچه که واسطه گران و یا علمای آزمایش کننده می توانند درباره این ظواهر هنگام ظهور انجام دهند، این است که وسایل آسان شدن ظهور آنها را تهیه نمایند. که از جمله این وسایل و مقدمات این است که:

۱ - راهنمایی دقیق و تنظیم کارهایی که باید هنگام حدوث ظواهر انجام شود.

۲ - مراقبت دقیق و دائمی برای حدوث ظواهر.

۳ - نشستن در تاریکی مطلق یا در روشنایی بسیار خفیف و کم رنگ و یا روشنایی قرمز.

۴ - حضور یک و یا چند مدیوم در جلسه.

۵ - حضور یک و یا چند آزمایش کننده و همچنین حضور چند نفر تماشاگر که همه این اشخاص در حال انتظار دور هم جمع می شوند.

۶ - وجود توافق در میان حاضرین، برای تعیین محل آزمایش.

همه اینها از مسائلی هستند که به برقراری ارتباط کمک می کنند^۱.
استفاده از موسیقی نشاط آور و خواندن سرود. و یا گفتن کلماتی که
متضمن خواهش از ارواح برای حضور در جلسه، از وسایل موفقیت آزمایش،
می باشد. از همه مهمتر موفقیت آزمایش بسته بوجود اشخاصی است که در آن
جلسه حاضر شده اند.

زیرا گاهی نیروی یکی از آنها می تواند نیروی مدیوم ها را خنثی کند. به
عبارت دیگر همه آنانکه در جلسه حاضرند و از جمله آنها یک و یا چند مدیوم
می باشند، باید در نوع واسطه گری با هم یکسان باشند^۲.

چون هر کدام از آنها جزئی هستند که نیروی آنان موجب تجلی ظواهر
مدیومی می گردد. حتی موفقیت و عدم موفقیت آزمایشها بسته به هر کدام از آن
وسایل موجود در جلسه است. وانگهی باید به این نکته هم توجه شود که گاهی
بعضی از حاضرین در جلسه، از خود نیروی مثبت بروز می دهند و بعضی دیگر
نیروی منفی، بنا بر این ایجاد توافق میان این دو نیرو هم، در موفقیت آزمایش و
یا عدم موفقیت آن تأثیر بسزائی دارد^۳.

در باره همین نکات است که استاد (جیمس آرتوفندلای) مدیر انجمن
بین المللی بحث روحی می گوید: گاهی اوقات تجربه کنندگان در مورد
استعداد مدیومها و گرفتن ارتباط با ارواح، به نتیجه مثبت نمی رسند. زیرا هر
کدام از آنها امواج و یا حرکتی دارند که در سایر حضار اثر می گذارد. و این
عمل بدان جهت است که امواج دو شخص حاضر در جلسه، با هم تصادم کرده،
اثر یکدیگر را خنثی می نمایند. و آن وسایلی را که برای آزمایش آماده شده،
فاسد می سازند. بدینجهت است که بعضی از مردم، همنشین مناسب و بعضی
نامناسب هستند. پس در این قبیل آزمایشات، همبستگی و توافق در نیروها

۱. منظور مؤلف اینست که محل آزمایش باید در جای خلوت و دور از سر و صدا و جنجال باشد تا حواس حاضرین
پرت نشود.

۲. مثلاً هر دو مدیوم از نوع کتابت القائی و یا از نوع مکالمه ای باشند. مترجم

۳. منظور از نیروی مثبت و منفی نوع افکار حاضرین در جلسه از حیث ایمان و اعتقاد و یا عدم اعتقاد می باشد که
ارواح بارها تأکید کرده اند که ارتعاشات امواج افکار مخالف اشخاص بر اعتقاد باعث جلوگیری از ارتباط

هدف اصلی می باشد. و اینها هم مانند وجود مدیوم های قوی ضروری می باشند. و این کار همان چیزی بود که ما همیشه در صدد بودیم در جلسات نام مدیوم مورد استفاده آنها را کاملاً رعایت کنیم.

برای ایجاد حالت توافق در میان حاضرین، چیزی بهتر از موسیقی نشاط آور و مهیج نمی باشد. با اینکه هوایی که امواج موسیقی را در فضای جلسه حمل می کند اثری نیست، معهداً تاثیر مستقیم در امواجی دارد که ما آنها را در اثیر رها می سازیم بدین جهت بود که ما جلسات را با آواز (ارگ هارمونی) شروع می کردیم^۱ همین دانشمند اضافه می کند: یکی از ارواح در یکی از جلسات ارتباط، موانعی را که مانع ارتباط او با آدم های زمینی می شده بطور خلاصه برای ما چنین بیان کرد در این جهان موانع و مشکلات زیادی هست که ما ارواح پیش از برقراری ارتباط با شما زمینی ها، با آن موانع برخورد می کنیم. از جمله آنها مشکل یاره کردن هاله مادی مدیومها می باشد^۲. و یکی دیگر از موانع تسلط روح بر حواس، افکار مدیوم هاست؛ تا بتوانند آنها را تحت سیطره و اراده خود در آورند، نگذارند با روح دیگر تماس بگیرند. و یکی دیگر از مشکلات ارتباط کشیدن ماده اکتوپلاسم از خون مدیومها می باشد. یکی دیگر هم تعیین ابعاد امواج فکری حاضرین که ضد یکدیگر هستند می باشد. و مشکل دیگر، جلوگیری از نزدیک شدن ارواح نادان که بعنوان طفیلی در جلسات حاضر می شوند و در مدیومها و آزمایشات اثر می گذارند می باشد. اینها غیر از آن مشکلاتی است که خوف و اضطراب میان مدیومها و حاضرین وجود دارد و در شعور آنان اثر می گذارند. بهمه این مشکلات، اشکال سختی تاثیر در عقل حاضرین و تشجیع و ترغیب آنان به ادامه سعی و کوشش اضافه می شود. یکی دیگر از مشکلات ارتباط اقدام در تکرار جلسات برای مدت طولانی تا بتوانیم فرصت کافی برای از بین بردن تک تک موانع یاد شده بدست آوریم، بشمار می آید. پس مشکلات بسیار است و کمتر کسی است که بتواند به

۱. به کتاب فنا کرانه های عالم، اثری چاپ ۲ ص ۶۳ مراجعه کنید.

۲. نقلاً از کتاب (رساله برای روس) که روح هاتری گراتن بر مدیوم کندی ماری مارشال در سال ۱۹۴۲ در مجله عالم

همه این مشکلات فایق آید، و موفق شود.

هر اندازه فهم شما برای درک این حقایق زیادتر باشد، و هر قدر سعی شما در غلبه بر مشکلات بیشتر باشد، موفقیت شما بهمان اندازه بیشتر است.

پزشک آلمانی «دکتر سریاس» نتیجه آزمایشات خود را بطور خلاصه چنین بیان می کند: در منزل یک دایره روحی مرکب از خودم و زنم با بعضی از دوستانم تشکیل دادم. نوزده جلسه بطور متوالی با منتهای خضوع و خشوع در انتظار حدوث ظواهر روحی ماندم، ولی نتیجه ای نگرفتم. با این همه عزم و اراده ام سست نشد، بعد هم اضافه می کند، در جلسه بیست یک نیروی خاصی در فضای جلسه احساس کردم و پشت سر آن حرارت و بعد هم به مرور احساس حرکت هوای سرد را نمودم که به روی دستانم می خورد. بعد هم احساس کردم که دست چپ من بتدریج کرخ می شود، بطوری که شل شد. بعد احساس نمودم که یک نفر آن را به حرکت در می آورد. که من قادر به کنترل آن نبودم. این حرکت شبیه حرکت دست نویسنده بود. زنم آمد قلم و کاغذ به من داد. دست چپ قلم را گرفت و بطور عجیبی در هوا حرکت می کرد. حتی حاضرین می ترسیدند که دست من به آنان اصابت کند. عاقبت دستم ظرف میوه را برگرداند و میوه ها ریختند. در این هنگام حرکت دستم آرام شد، بطور قطع دانستم که اراده من در حرکت آن سهیم نبود. همان طوری که در آرام کردن آن هم تأثیری نداشت. بعد قلم را گرفتم با دست چپ نگهداشتم، بی اختیار شروع بنوشتن چیزی روی کاغذ نمودم، البته بطور نامنظم بعد شروع به نوشتن حروف اولیه کردم، آنطوری که اطفال در ابتدا این کار را می کنند. بعد همان جریان هوای قبلی را احساس نمودم. همه تشنج و درد دستم ساکت شد، جلسه خاتمه یافت. و ما خوشحال بودیم که به هدف خود رسیده ایم و دریافتم که در طبیعت نیروی جدا و مستقل از اراده من هست.

بعد هم همین دکتر اضافه می کند، از همان زمان خاصیت واسطه گری در من رشد نمود. اول با کتابت شروع کردم. بعد هم دست هایم نقشهای شکوفه می کشید. در صورتی که من در حال عادی قادر نبودم با دست چپم کاری را

نبود. اساساً من با دست راست هم خوب نقاشی نمی کردم. بنابراین من اکنون قانع شده‌ام نیروئی که با دست من می نوشت و یا نقش می کشید، جدا از نیروی اراده من بود و همچنین عقلی غیر از عقل من، داشت. چون من در اثنای ظهور آن روح، همه چیز را با عقل خود درک می کردم، بجز آنچه که دست چپم انجام می داد. این عمل تا آخر جلسه ادامه داشت. وقتی که فهمیدم دست من در اختیار شخص دیگری است و من در آن هنگام که با دست خود می نوشتم، می توانستم با اطرافیان خود آزادانه صحبت کنم. یکی از حاضرین در جلسه خواست حرکت دست مرا متوقف کند، با دو دستش تمام سنگینی بدنش را به روی دست من انداخت، ولی موفق نشد حرکت دست مرا متوقف کند. چون دست من با تمام قدرت و نظم، برخلاف فشار دست های او می نوشت. و من تنها فشار دست های او را احساس می کردم^۱. استاد شودز موند مؤسس انجمن بین المللی بحث روحی لندن می گوید: من به همه انسانها اعلام می کنم که ارتباط گرفتن با ارواح یعنی ساکنان جهان ستارگان پر از لغزش و اشتباهات است و نیاز به تمرین متمادی دارد. قبل از همه باید هوش و اخلاص و ایمان داشته باشیم. چون جهان آسمانها در مقابل فشار تسلیم نمی شود، بلکه محتاج به اعمال متوالی است. و اگر این تعبیر صحیح باشد، می گوئیم به محاصره کردن نیاز دارد^۲ ولی با همه این مشکلاتی که در این آزمایشات هست، اگر پشتکار و مواظبت دائم داشته باشیم، می توانیم بزودی بفهمیم که موانع از بین رفته و ما توانسته ایم با مردگان نزدیکمان حرف بزنیم).

همه بحث کنندگان در علم روحی جدید در این مطالبی که استاد شودز موند بیان کرد، با هم اتفاق دارند و ما در صفحات آینده کیفیت بررسی ظواهر واسطه گری را در سه قسمت بشرح زیر بیان می کنیم. مبحث اول - بیان مهمترین ظواهر واسطه گری. مبحث دوم - معرفی بعضی از مدیوم های معروف جهان. مبحث سوم - بیان چیزهائی که روش علمی را در بررسی ظواهر روحی واسطه گران، یکجا اقتضا می کند.

اینک میحث نخست - یعنی بیان مهمترین ظواهر مدیومی - ظواهر مدیومی که قابل آزمایش و بررسی علمی می باشند، متنوع و مختلف است ولی دانشمندان آنها را به دو دسته تقسیم کرده اند.

نوع اول - ظواهر عقلی (Intellectual)

نوع دوم - ظواهر فیزیکی (Physical).

ظواهر اولی (عقلی) وجود خارجی مادی ندارند. و آنها عبارتند از: مقدمات غیر عادی عقل که بعضی اشخاص نادر می توانند بوسیله آن از امور واقعی که از طریق غیر حواس پنجگانه مادی به آنها عالم شده اند، خبر می دهند. بعبارت دیگر ظواهر عقلی آنهایی هستند که درک آنها از طریق حواس مادی نباشد بدین جهت است که عادتاً به این قبیل ظواهر (ظواهر ادراکی از طریق غیر حواس مادی) (Extra Sensory Perception) می گویند.

اما ظواهر فیزیکی - که منشاء آنها مادی است و تا حدودی بر حسب ظاهر مستقل و مجزا از عقل واسطه گرها ظاهر می شوند؛ گاهی اوقات یک اثر روحی در آن واحد دارای خصایص ظواهر عقلی و فیزیکی می شود.

در این هنگام باید آن ظواهر را نیرومندتر از سایر ظواهر دانست. بطور کلی از نظر علم روحی همه مظاهر مدیومی را می توان چنین توصیف کرد: که آنها ناشناخته، فوق ناشناخته، فوق عادی هستند. (Supernormal) زیرا همه این ظواهر نیروئی را مجسم می کنند که به اعمال غیر عادی منتسب هستند. بدین معنا که اشخاص عادی نمی توانند از خود چنین ظواهری را نشان دهند. ولی نمی توانیم مانند بعضی از بحث کنندگان آنها را فوق طبیعت (Supernatural) توجیه کنیم. زیرا در جهان هستی، چیزی یافت نمی شود که بتوان نام (فوق طبیعت) را به آن اطلاق نمود. پس همه ظواهر حیات، بطور کامل در برابر نوامیس آفرینش تسلیم و خاضع هستند. و هیچ چیز را جز اوهام و خرافات نمی توان فوق طبیعی دانست. ما در مطالب زیر، اهم ظواهر عقلی و فیزیکی را به ترتیب بیان خواهیم کرد.

مطلب نخست - بیان مهمترین ظواهر عقلی.

به این نوع ظواهر واسطه‌گری، صفت ظواهر عقلی (Mental, Intellectual Phenoneha) اطلاق می‌شود. زیرا اینها بیشتر از ظواهر فیزیکی، بستگی کامل با عقل مدیوم‌های مرد و یا زن دارند. بعلاوه این ظواهر از سوی دیگر بر خلاف همه ظواهر فیزیکی مظهر و منشاء مادی ندارند. تا در برابر حواس ما آشکار شوند. بواسطه همبستگی شدید این نوع ظواهر به عقل مدیوم از حالات عقلی ر خلقى آنها نیز متأثر می‌شوند. گاهی هم بعضی از این ظواهر کاملاً با ظواهر نفسانی صرف مانند انتقال افکار (تله‌پاتی) و یا القاء روحی (Suggestion) و یا تلقین ذاتی (Auto - Suggestion) (الهام) یا شکل‌های عقلی Thought - Forms که با عقل مدیوم‌های مرد و زن مربوط می‌باشند، مخلوط می‌شوند. لکن برخی از این ظواهر عقلی، نمایانگر اعمال غیر منتظره بعضی اشخاص هستند که نمی‌توان آنها را منتسب به اعمال احساس مادی دانست. همچنانکه این ظواهر از سوی دیگر نشان‌دهنده این حقیقت هستند که، نفس پس از جدا شدن از جسد مادی در اثر مرگ، حیات جاودانه دارد. مهمترین ظواهر عقلی عبارتند از:

الف - داشتن نیروی غیر عادی دید (Clairvoyance) عبارت از نیروی است که در چشمان بعضی از مدیوم‌ها نهفته، که مشاهده درست بعد اشیاء را برایشان ممکن می‌سازد^۱. بطوری که دیدن آنها برای چشمان عادی با دید حسی امکان ندارد. مانند دیدن اشیاء داخل ظرف‌های در بسته و صندوق‌های مهر شده. و همچنین مشاهده جهان نامرئی داخل اتاق جلسه روحی و بیان اوصاف دقیق آن اشیاء یا اشخاص. در صورتی که مدیوم قبلاً آنها را نمی‌شناخته است. ظهور این حالت دید در بعضی مدیوم‌های خواب مغناطیسی، بحدی است، که می‌توانند اشیاء را از مسافت بسیار دور ببینند. و گاهی هم در حالت خواب مغناطیسی اشکال روحی را مشاهده کنند.

می‌توان گفت که موهبت نیروی دید غیر عادی در میان بعضی از واسطه‌گران روحی و مدیوم‌های خواب مغناطیسی مشترک می‌باشند. و این

موهبت در اشتراک شبیه موهبت جلاء سمعی (شنوائی باطنی) یا تله پاتی - و یا انتقال افکار بدون تکلم و استماع می باشند.

ب - یکی دیگر از این موهبتها، موهبت نیروی غیر عادی گوشهاست که بنام (جلاء سمعی) (Clairaudience) موسوم می باشد. و عبارت از داشتن نیروی شنوائی اصوات و حرکات غیر عادی است. که شنیدن آنها برای گوش های معمولی ممکن نیست. و یا جمع آوری جملات از مسافت دور (مسافت خارج از حس شنوائی مادی) و یا گرفتن کلمات از ارواح. و یا انتقال افکار از طریق تله پاتی و الهام می باشد.

ج - از چیزهایی که با موهبت های دید غیر عادی و یا استماع غیر عادی هبستگی کامل دارد، داشتن احساسات بسیار نیرومند می باشد. و این احساس را بعضی از مدیوم هائی که دارای موهبت جلائی سمعی و بصری هستند، دارا می باشند و گاهی هم مدیوم ها فقط همین حس قوی را تنها دارند، بدون اینکه دارای موهبت نیروی دید و یا شنید غیر عادی باشند. و با همین احساس قوی وجود چیزهایی را احساس می کنند که عادتاً روح مرشد آنها را در آن جلسه حاضر کرده است.

ه - داشتن استعداد کتابت که از سوی روح و یا ارواح به وی القاء می شود این استعداد بواسطه وجود جلاء سمعی و الهامی، تقویت می شود. و گاهی هم ناشی از تسلط مستقیم موجود نامرئی بر عقل واسطه گر مرد و یا زن می شود، که به وی امکان می دهد، خطی را بنویسد که خط او نیست. و افکاری را بیان کند که متعلق بخود وی نمی باشد. این موهبت، بیشتر اوقات عمیقتر از نوشتن مستقیم روح می باشد. زیرا گاهی مدیوم با زبانی حرف می زند که قبلاً به آن زبان آشنائی نداشته است. حتی گاهی این القاء بشکل شعر مترقی و یا ادبیات سطح بالا بوده در حالی که آن واسطه گر قبلاً نه شاعر بوده و نه ادیب.

و - همانطوری که مدیوم دارای موهبت نوشتن می شود (نوشتن القائی) گاهی هم واجد نیروی انجام سایر کارهای فنی از قبیل نقاشی، موسیقی و کنده کاری می شود که روح مسلط او را وادار به انجام این کارها می کند.

خودش آن کارها را انجام می دهد. در صورت اخیر، این ظواهر، فیزیکی خواهند بود.

ز - از ظواهری که جنبه عقلی آن غلبه دارد، طرح روحی و یا طرح جسد کوکبی خارج شدن جسم نامرئی از بدن می باشد. بیرون آمدن جسم اثیری این نوع ظواهر، یعنی مجسم کردن شکل روحی که با جلاء بصری دیده می شود. و یا تجسم جسد ستاره ای روح، بوسیله بیانات مدیومها را از این لحاظ که تابع قدرت دید غیر عادی و یا شنوائی غیر عادی و یا کتابت القائی هست، عقلی گویند. ولی از این لحاظ که طرح جسد کوکبی خارج شده از جسد مادی فقط برای بعضی از مدیومها قابل رؤیت می باشد، جزو ظواهر فیزیکی محسوب می شوند. و گاهی هم به وسیله استفاده از اشعه مادون قرمز آن جسد کوکبی ظاهر می شود.

در موقع اجرای این روشها، واسطه گر در کمال بیهوشی می باشد. مگر اینکه مدیوم با بیانات صریح خود، مکان آن جسد را دقیقاً تعیین کند. و یا اینکه تحقیق از صحیح بودن ظهور آن جسد کوکبی، با وسایل آزمایشی مادی ممکن باشد. چون بعضی از اوقات، تجلی روح و یا ظهور جسد کوکبی، بنظر واسطه گر ناشی از توهم او و یا نیرنگ حواس می باشد و حقیقت ندارد. یعنی در آن هنگام فقط یک ظهور ناگهانی است (Hallucination) یا صرف توهم و یا خدعه حواس می باشد، که دلیلی برای اثبات درستی آن در دست نیست.

ما خود را موظف می دانیم که موضوع جسد اثیری یا کوکبی را به خوانندگان معرفی کنیم و در اثبات وجود آن بکوشیم. و چگونگی ظهور آن را در هنگام جمع بودن همه شرایط ارتباط، بیان کنیم. همه این کارها را در صفحات آینده این کتاب انجام خواهیم داد.

ح - یکی دیگر از ظواهر عقلی، سخنانی است که واسطه گر در حال بیهوشی می زند. و یا سخنانی است که از حنجره مدیوم بیرون می آید ولی با صدای معمولی او فرق دارد. مثلاً مدیوم فارسی زبان است ولی در آن هنگام

بزبان عربی و یا زبان دیگر تکلم می کند. و لحن کاملاً نشان می دهد که این صدا مال مدیوم نیست. این ظواهر عقلی، گاهی نشان می دهد که روح به ظرفش (مدیوم) تسلط دارد. مانند اینکه واسطه گر گاهی، بعضی حوادث را پیش بینی می کند و یا از آینده خبر می دهد. که گاهی این اخبار درست درمی آید و گاهی هم غلط و دروغ.

ط - خبر دادن از آینده از چند طریق متنوع، که انسان عادی نمی تواند به آنها آگاه شود. گاهی این اخبار بوسیله یک هاتف (ندادهنده) ناشناس به مدیوم القاء می گردد. یا بوسیله احساس ناشناخته ای بوی الهام می شود. یا از طریق خواب و یا در حال بیداری آن وقایع در نظرش مجسم می شود.

این عمل اگر یک مرتبه رخ دهد، می توان آن را به تصادف حمل نمود، ولی وقتی که مکرر شد از تصادف خارج شده جزو ظواهر می گردد که باید از علل ظهور آنها بحث شود. اگر این خبر دادن از آینده، درباره خبرهای خوب باشد آن را (Precognition) گویند. ولی اگر آن احساس خبر بد باشد به آن نام (Premonition) اطلاق می کنند.

خبر دادن از آینده از لحاظ روشن و یا مبهم بودن، با هم تفاوت دارد که گاهی قسمتی از آن درست در می آید. همانطوری که این کار را مدیوم انجام می دهد، گاهی هم روح آزاد شده از جسد مادی، این خبرها را اعلام می دارد. این موضوع از لحاظ دقت و ارتباط کامل آنها از یک طرف به زمان و مکان و از سوی دیگر به چگونگی امکان تصرف، یا اختیار انسان دارد.

ی - از مهمترین ظواهر عقلی، پسیکومتري (Psychometry) یعنی پیگیری اثر روحی می باشد. که گاهی به این عمل قیاس روحی هم می گویند. نیروئی در بعضی از مدیوم ها هست که آنها می توانند با داشتن این نیرو، از طریق تماس یک چیزی که متعلق به شخص می باشد، معلومات و اطلاعات صحیح در باره آن شخص بدهند. این ظواهر مدیومی با روشهای دقیق علمی بحث شده و بیان علت وجودی این ظواهر، بسیار مشکل است. فقط درباره آن می توان گفت که مدیوم در اثر امواجی که از آن شیشی ساطع می شود، می تواند آن معلومات را

این عمل پسیکومتری را علمای علم نفس به یک معنای دیگری که مخالف با معنایی است که در نزد علمای روحی معروف است، می شناسند. آنها می گویند این پدیده می تواند حالات نیروی عقلی و میزان قدرت آن را اندازه گیری کند. واسطه گر پسیکومتری وقتی قلم و یا ساعت و یا عکس متعلق به شخص معین را در نزد خود نگاه می دارد، بوسیله نقشهای ذهنی که بتدریج روشن می شود، صاحب آنها را می شناسد. البته همیشه موفق نمی شود. ولی نسبت صحیح بودن این تشخیص در بعضی اوقات از قوانین احتمالات بیشتر است. چنانکه در بعضی از جلسات روحی، معلوم شده ارواحی هستند که می توانند با نیروی ذاتی پسیکومتری از آن وسایل بهتر از مدیوم ها استفاده کنند^۱.

ممکن است همه انواع ظواهر عقلی را در تحت این صفت (ادراک از طریق غیر حواس مادی) قرار دهیم. که در مراجع انگلیسی حروف اختصاری آن (E.S.P) و در فرانسه (P.E.S) می باشد^۲. گاهی ممکن است یک مدیوم، هم دارای خاصیت ظواهر عقلی باشد و هم فیزیکی. بطور کلی ارتباطات عقلی ذاتاً بالاتر از ارتباطات فیزیکی است، که نظیر عقل و احساس لطیف و دقیق را اقتضاء می کند و اغلب اوقات موجب بیهوشی واسطه گران هم نمی گردد. ولی اغلب ظواهر فیزیکی، مستلزم بیهوشی کم و یا کامل (Semi Trance) مدیوم می باشند. در اثر تجربه های مکرر معلوم شده هر اندازه تسلط تجربه کنندگان برای خواباندن مدیوم ها قوی باشد و همچنین مدیوم ها و سایر حاضرین معتقد بوجود احساس و درک بیگانه ای باشند، بهمان اندازه امکان دارد استعداد مدیوم در تشخیص وقایع در حال بیهوشی، بهمان میزان حالت بیداریش دقیق باشد. عبارت دیگر توانائی آزمایش کننده و مهارت او تاثیر بسزائی در کیفیت آگاهی مدیوم ها از وقایع جلسه ارتباط دارد. گاهی هم خواب

۱. به کتاب صداهائی از فضا (Voices From The Void) مراجعه کنید نالیف هنرترنر اسمیت. (H.T. Smith)

۲. بهترین کتاب درباره این موضوع کتاب (دانش و ادراک از طریق غیر حواس مادی، Sxichnce And

مدیوم‌ها مانند خواب مغناطیسی می‌شود. که هیچگونه آگاهی از اطراف خود ندارند. ولی باز هم بیهوشی مدیوم، بواسطه متأثر بودن عقل او از عقل موجود مجرد از جسد ماده برخلاف خواب مغناطیسی است. زیرا در خواب مغناطیسی روح خواب‌کننده، زنده است و در خواب شنونده اثر می‌گذارد. پس خواب مغناطیسی فیزیکی و خواب مدیوم‌ها عقلی می‌باشد.

مطلب دوم - بیان مهمترین پدیده‌های فیزیکی

ظواهر فیزیکی بوسیله مدیوم‌ها متنوع است. لکن از حیث حدوث و ظهور از ظواهر عقلی کمتر می‌باشند. منتها انواع ظواهر فیزیکی بیشتر از ظواهر عقلی است. بهمین جهت است که این ظواهر فیزیکی در اثر اعتقاد بوجود یک حس و عقل بیگانه (غیر از حاضرین در جلسه) حادث می‌شوند. این ظواهر از حیث اثر ضعیف‌تر از ظواهر عقلی هستند. و گاهی هم به این ظواهر، ظواهر تجربی و موضوعی گویند. که ما در صفحات آینده مهمترین ظواهر فیزیکی را در دو قسمت مجزا از هم بیان خواهیم کرد. و در قسمت دوم مهمترین ظواهر را که عبارت از اکویلاسم و تجسّدات می‌باشد، توضیح خواهیم داد.

بیان انواع ظواهر فیزیکی بطور کلی

ظواهر فیزیکی انواع زیادی دارد که بطور اختصار بشرح زیر هستند:

الف - حرکت دادن اجسام بدون دخالت وسیله مادی. این پدیده را از این جهت فیزیکی گویند که مبتنی بر یک حقیقت علمی می‌باشد و آن عبارت است از: امکان تاثیر مستقیم عقل و یا روح در ماده. بیشتر اوقات در جلسات ارتباط مشاهده شده که بدون هیچ وسیله مادی، اجسام و اشیاء موجود در جلسه، بالا برده می‌شوند. گاهی خود واسطه هم به اطراف حرکت داده می‌شود.

ب - کتابت مستقیم بوسیله روح - و انجام کارهای فنی مانند کشیدن رسم، نقاشی، و نواختن آلات موسیقی و غیره. ظهور این پدیده چنین است که ناگاه قلم بدون اینکه در اختیار مدیوم باشد، در روی کاغذ حرکت می‌کند و

مطالب ادبی و یا اطلاعات علمی دیگر می گردد. و گاهی هم این قدرت نامرئی، بواسطه حرکت دادن وسایل نویسندگی الکتریکی مانند (کومیوتیگراف فلکتیگراف) که بعداً توضیح خواهیم داد، عمل نوشتن را انجام می دهد. اگر چه هنگام این کارها، روح به تجسم کامل و یا جزئی خود نیاز ندارد، لکن گاهی هم تجسم می یابد. این پدیده ناشی از الهامی است که آن را از سایر ظواهر روحی تمیز می دهند.

بعضی اوقات صاحب این قدرت عاقله، شناخته می شود گاهی هم ناشناس می ماند. آشکارترین نمونه این قدرت فنی و غیر عادی که گاهی موجودات نامرئی از خود نشان می دهند تابلوهای فنی زیادی است که در حضور زن و شوهری بنام های بانج ماری و الیزابت در میان سالهای (۱۹۱۹ - ۱۹۱۱) در شهر چستر فیلد از ولایات ایندیانا ای آمریکا که در تحت مراقبت علمی بعضی از آزمایش کنندگان مورد اعتماد مانند فیس امیرال - واسپورن مور خود بخود ساخته می شد. قول درست این است که بعضی از این تابلوها را روح (روبنز) می ساخته است. و حتی برخی از این تابلوها در مدت نیم ساعت آماده می شده است. حتی رنگهایی که در تابلو بکار می رفته، در اتاق جلسه نبوده، بلکه روح آنها را از خارج می آورده است. این عمل هنگامی اتفاق افتاده که در آن موقع نقاشی روغنی اختراع نشده بود^۱.

همانطوری که نقاشی با این روش (روح مستقیماً بکشد) و یا با روش القائی به مدیوم، بوسیله رنگها و یا ذغال و قلم عمل نقاشی بوسیله روح انجام می شد. از این تابلوها چند تا در حضور بانوی مدیوم (اسابیا پلادینو) (Palladino Eusapia) انجام شده و علمای بزرگ روحی آنها را با وسایل دقیق آزمایش کرده، هر گونه شبهه و خطا و نیرنگ را درباره آنها رد کرده اند. که ما بزودی در این مورد بحث خواهیم نمود.

از همین قبیل است ظواهری که در حضور مدیوم زن بنام آلبرت بلانشارد که اهل شهر فرمونت بود، به ظهور می پیوست. زیرا آن زن مقداری گل خشک را

۱. به مطالب که بعداً در این باره گفته خواهد شد توجه کنید. بعضی از این مطالب در کتاب داستان روح در

در یک طبق گلی قرار می داد و روی آن گلها مقداری آب می ریخت. بعد آن طبق را با دستهایش بحرکت در می آورد، سپس رها می کرد تا آنها تبخیر شوند. در آن هنگام در داخل طبق روی گل خشک یکپارچه، یک صورت بطور وضوح کنده می شد.

این حوادث را (بلای بوند) روح شناس معروف در مجله بحث روحی شماره اکتبر ۱۹۳۰ تأیید کرده است. این مجله به تحقیقات (دکتر هوراس نیوهارت) از شهر مینابولیس که چند تا از آن صورت های گلی را نگهداشته است، استناد می کند.

ج - شنیده شدن صدای مستقیم - این پدیده چنین است که در جلسات ارتباط، صدائی که گوش هر کدام از حاضرین آن را می شنوند و با صدای مدیوم فرق دارد، شنیده می شود. گاهی این صداها از حیث زن و یا مرد، و بالغ و یا کودک بودن، با هم فرق دارند. مثلاً اگر مدیوم زن باشد، صدائی که شنیده می شود صدای مرد است. علاوه بر این صفات ظاهری، وجود اختلاف در افکار و سایر مشخصات واسطه گران، جمعاً حکایت از این دارد که شخص دیگری غیر از حاضرین در آن جلسه حضور دارد و این صدا از اوست. گاهی هم صاحب صدا بوسیله یکی از حاضرین شناخته می شود. گاهی هم این صدا بوسیله بوق که در فضای اتاق جلسه حرکت می کند، شنیده می شود و گاهی این بوقها متعدد هستند و در آن واحد همه آنها به صدا در می آیند. اغلب هم اتفاق افتاده که صدای روح، بدون وجود بوق شنیده شود. گاهی این صوت مستقیم بشکل ضربات منظم شنیده می شود. و گاهی این ضربات بریده هستند که وسیله القای یک نامه کامل از یک روح، مشخص می باشند. البته دریافت نامه در صورتی امکان دارد که شنونده ها بتوانند تعداد ضربات را با حروف تطبیق دهند. و کلمات را استخراج نمایند.

د - غیر از ظواهر فیزیکی که قبلاً گفته شد، یک پدیده دیگری هم هست و آن این است که اشیائی بوسیله روح برداشته می شوند. معنای این عمل عبارت است از انتقال اجسام سفت از دیوارها و درهای بسته شده و صندوق های مهر و

و گاهی از مسافت دور، بطوریکه ارواح چیزهائی را که در داخل صندوق هستند بیرون می آورند و به حاضرین نشان می دهند.

یکی دیگر از این پدیده‌ها (جلب شده‌ها) بوسیله روح هستند. بدین نحو که روح اجسام سخت را از خارج به داخل جلسه می آورند بعبارت دیگر ارواح شخصاً اشیاء را از جای خود برداشته بجای دیگر انتقال می دهند. همه این دو نوع ظواهر، یک جا بوسیله چند نفر از مدیوم های نامی، مانند (مادام میسز هوپ و ژاک ویر) هنگام تحقیقات در دانشگاه علم روحی بریتانیا، در تحت دقیقترین مراقبت های علمی با موفقیت انجام شد. و صحت همه آنها را تعداد زیادی از بحث کنندگان مورد تائید قرار دادند^۱ و در کشور ما (مصر) عده زیادی از مردم هنوز هم داستانهای مرحوم شیخ سلیم طهطاوی را نقل کرده صحت آنها را تائید می کنند. ^۲ که متأسفانه آن شخص برای انجام آزمایشات حاضر نبوده است.

مسئله علم مادی از تعبیر و تفسیر این ظواهر عاجز است. ولی عاجز بودن علم مادی، نمی تواند صحت آنها را از جهات دیگر نفی کند. بیان علل این پدیده ها متعدد است که همه آنها به این مسئله برمی گردد که لازم است در مقابل هر جسم فیزیکی، یک جسم اثیری هم باشد که با جسم فیزیکی قسمتی از مکان را اشغال می کند^۳ مشکل بزرگ در این ظواهر این است که این پدیده ها بسیار سریع و تند ظاهر می شوند که علم مادی نمی تواند با وسایل خود آنها را تحت کنترل در آورد.

بعضی از اشیاء جلب شده بوسیله ارواح، بحال گرم به جلسه آورده می شوند، ولی بعداً آن اشیاء سرد می شوند. ارواح درباره این مسئله گفته اند که

۱. از جمله آن دانشمندان (آلفرد راسلوآلس بوده که با مدیوم (جنس نیشول) کار می کرد در جلسات آنها گل و میوه های زیاد حاضر می شدند که بیش از صد مرتبه این اتفاق افتاد.

۲. در این مورد به کتاب (عرش بلقیس) تالیف استاد ابوالوفا محمود رمزی مراجعه کنید که در آن کتاب کارهای ظواهر طهطاوی را که در حضور عده ای از علما انجام داده می خوانید. مؤلف

۳. برای هر جسم، یک جسم اثیری و یا قالب سیال هست. پس وقتی که روح می خواهد جسم سنگینی را از جانی بجائی انتقال دهد، شبیه همان کاری را انجام می دهد که ما آب را به بخار تبدیل می کنیم پس روح نخست اجسام را تبدیل به قالب سیال (یعنی مواد فیزیکی را تبدیل به امواج سیال نموده) و روح آن قالب سیال را با خود به جلسه می آورد، بعد همان سیال را، تبدیل به ماده فیزیکی می کند. البته روح با استفاده از آکتوپلاسم مدیوم اینکار را انجام

جزء بجزء این اشیاء را از داخل دیوار و یا صندوق بسته انتقال می دهند و بعداً به آنها تجسم می دهند این توضیح می تواند علت مخفی کردن بعضی چیزها در جلسات روحی باشد و آن شیشی مخفی شده، بقدری بزرگ است که نمی توان آنرا با نیرنگ و یا خدعه از نظر حاضرین در جلسه پنهان کرد.

از این قبیل است آنچه که دانشمندان آلمانی زولنر (Zollner) در کتاب خود بنام فیزیک آسمانی می گوید: در یکی از جلسات روحی، با مدیوم دکتر هنری سلاد، میز کوچکی بود که در زیر میز بزرگ جا می گرفت. این میز گم شد هر چه گشتیم پیدا نشد. پس از پنج دقیقه دیدیم آن میز گمشده در فضای اتاق، از بالا به پائین می آید، بطوری که آن میز کوچک با نوک به زمین خورد. و همین عمل در مورد یک کتاب اتفاق افتاد بعد هم دیدیم آن کتاب از بالا به پائین افتاد و هنگام افتادن با گوش من برخورد کرد.^۱

در یک جلسه ای که نویسنده روحی (فلورانس ماریات) حضور داشت، لیلی روح مرشد مدیوم بانو کاتی کوک، بوسیله مدیوم از فلورانس اجازه می خواهد که پالتوپوستی را که در اول جلسه آنرا کنده بود، بردارد. فلورانس اجازه می دهد بشرطی که در آخر جلسه آنرا بوی برگرداند. در این هنگام فوراً پالتوپوست گم شد. پس از گذشتن چندین لحظه می بینند که پالتوپوست از سقف به پائین می افتد و درست بسر صاحبش می افتد.

علاوه بر ظواهر بالا، بعضی از بحث کنندگان روحی، حاضر کردن موجودات زنده را با همان روش بالا در جلسات روحی تأیید کرده اند. چنانکه در جلسات متعدد، انتقال بدن مدیوم را در حال بیهوشی از اتاق در بسته جلسه بجای دیگر، مشاهده شده است. چنانکه در جلسه کارلو میرایلی مدیوم برزیلی این اتفاق (حمل بدن بیهوش مدیوم از اتاق جلسه بجای دیگر) افتاد و مجله های روحی آکادمی برزیل آنرا تأیید کردند.

ه - یکی دیگر از ظواهر مهم فیزیکی معالجه بیماران غیر قابل علاج جسمی و عصبی می باشد که بعضی از این بیماران وقتی که از معالجه عادی

مایوس شده به مدیوم‌ها مراجعه کردند، معالجه شدند. و ما این مسئله را بعد در فصل جداگانه توضیح خواهیم داد.

و - پدیده معالجه روحی که گاهی اوقات توأم با ظهور روشنایی هائی در بالای سر بیمار می باشد و منبع آن روشنایی‌ها مجهول است (Mysterious Lights) و بیشتر در فضای اتاق جلسه ظاهر می شود. و دستگاه کامیرا در چند موسسه علمی وجود این شعاع‌ها را تأیید کرده‌اند. و ما به مناسبت بحث درباره آزمایشات مارشال لورد دودنج و گفتگو در مورد شفای بیماران غیر قابل علاج درباره این روشنایی‌ها هم بحث خواهیم نمود.

اگر چه این پدیده‌های روشنایی، با پدیده معالجه روحی ملازمه ندارد. زیرا گاهی اوقات آن نورها، بدون انجام عمل معالجه هم ظاهر می شوند همان طوری که گاهی معالجات هم بدون ظهور آن روشنایی‌ها انجام می گیرد. ولی آنچه که مسلم می باشد این است که این نورها منشاء و منبع خارجی مادی ندارند. بلکه فقط وسیله‌ای است که از وجود مدیوم‌ها برای معالجه استفاده می شود.

ز - یکی دیگر از ظواهر فیزیکی، احتمال حدوث تغییرات جوی برای مدیوم می باشد. گاهی اوقات در بعضی از جلسات، مدیوم احساس حرارت و فشار جوی می نماید. حتی درجه حرارت بدن مدیوم هم کاملاً تغییر پیدا می کند. ضربان نبضش مدتی کند می شود و وزنش هم تغییر پیدا می کند. و همچنین وزن بعضی از حاضرین در جلسه، و اشیاء موجود در آن اتاق هم تغییر پیدا می کند. بدون اینکه در این تغییرات، اسباب مادی دخالت داشته باشد، گاهی هم بوی تندى در فضای جلسه منتشر می شود. بی آنکه منبع آن بو شناخته شود. گاهی هم صدای آلت موسیقی نامرئی شنیده می شود. و یا اینکه آن آلت موسیقی فقط برای مدیوم هائی که دارای نیروی دید غیر عادی و شنوائی غیر عادی هستند، دیده و شنیده می شوند. همه این پدیده‌ها را عده زیادی از هیئت بررسی این قبیل ظواهر، با مراقبت دقیق و وسایل علمی، تأیید کرده‌اند که در آینده درباره آنان بحث خواهیم نمود.

روی تابلوهای حساس می باشد. این عمل از طریق بعضی از مدیوم های نادر و بوسیله کامیرا و گاهی هم بدون دخالت کامیرا ظاهر می شود. بدین نحو بمحض اینکه تابلوها در جلو و یا کنار مدیوم ها گذارده شدند، فوراً ترسیم می گردند. گاهی اوقات هم این عمل بوسیله دستگاه اشعه ماورای بنفش و یا مادون قرمز انجام می شود. گاهی هم بدون استفاده از این دستگاهها، صورتها نقش می بندند. این نوع نقشها و نوشته ها در زبان انگلیسی نام های متعدد دارند که از جمله آنها نام (Thoughtographs, Skotographs, Psychographs) می باشد. که ما در صفحات آینده این کتاب هنگام بحث از تاثیر مستقیم عقل در ماده از این ظواهر هم بحث خواهیم کرد. زیرا این صورت ها ناشی از همین تاثیر مستقیم عقل در ماده می باشند.

بیان چگونگی اکتوپلاسم و کیفیت تجسّدات روحی

شاید مهمترین ظواهر فیزیکی بطور عموم ناشی از وجود ماده مخصوصی منحصر بفرد که قابلیت شکل گرفتن، و رنگ پذیری مختلف دارد بنام ماده اکتوپلاسم (Ectoplasm) می باشد. این ماده نسبت به قدمت علم انسانی جدیداً شناخته شده است. که دارای حالات و رنگ ها و شکل های مختلف است. و رنگ آن در میان رنگ های سفید، و خاکستری و سیاه جریان دارد. همانطوری که در غلظت هم مانند غلظت بخار آب و یا حباب ها و کف ها است و از لحاظ سفت و محکم بودن، چنانست که گاهی ارواح می توانند بوسیله آن، جسم سخت و سنگین را مانند میز غذاخوری بلند کنند. هنگام خارج شدن از جسم مدیوم، به شکل دود غلیظ دیده می شود. بعد هم بر حسب هدفی که موجود و یا موجودات حاکم بر جلسه روحی (ارواح) می خواهند، شکل می گیرد و سفت می شود بهترین موقع مناسب بیرون کردن اکتوپلاسم از بدن مدیوم ها، تاریکی شب و یا در نور قرمز تیره می باشد. عمل برگردانیدن آن ماده به بدن مدیوم ها، باید در تاریکی مطلق و یا روشنایی قرمز تیره، انجام گردد. در غیر این صورت برای مدیوم، ضرر جسمانی دارد چون گاهی اتفاق افتاده در اثر

به مرگ او می گردد.

ماده اکتوپلاسم معمولاً از منافذ جسم مدیوم مانند دهان، بینی، گوش ها و
احیاناً از سوراخ های زیر پوست بدن (مسامات) و پاهای مدیوم، بیرون می آید.
ممکن است اکتوپلاسم هنگام خروج از بدن مدیوم، صدها شکل به خود بگیرد.
که در کتاب های علمائی که اقدام به توضیح و بررسی اکتوپلاسم کرده اند،
شکل های آن بیان شده است.

کسانی که درباره اکتوپلاسم آزمایش کرده اند زیاد هستند که از جمله آنها:

- ۱ - فون نوتزنج ۲ - دکتر اوکسلی ۳ - دکتر ریمرز ۴ - دکتر گوستاو جیلی
- ۵ - سراولیور راسل والاس ۶ - سرویلیام کروکس ۷ - گرو فورد ۸ - کارنجتون ۹
- گلین هاملتون ۱۰ - هانری بودنجتون و غیره می باشد.

این ماده را دکتر شارل ریشیه (Charles Richet) عضو آکادمی طب و علوم
پاریس، اکتوپلاسم نام نهاد. این ماده از دو قسمت مجزی تشکیل می شود.
قسمت اول به لفظ لاتین (Ecto) یعنی در خارج و قسمت دوم (Plasma) یعنی
چکیده خون. این ماده از آب خون با وسایلی بیرون می آید، که علم مادی هنوز
آن وسایل را نشناخته است. و گاهی هم به آن ماده سینکوپلاسم یعنی پلاسمای
روح می گویند. این ماده از ضفیره خورشیدی و یا از قلب او (چون قلب محل
اجتماع خون است) و یا از بالای کتف، یا از پاهای مدیوم بیرون می آید.

استخراج این ماده از بدن مدیوم به مقدار لازم، بستگی به میزان فعالیت روح
عامل، و بیهوشی مدیوم، و اطاعت مدیوم های مرد و یا زن از روح مسلط دارد.
ارواح گاهی به این ماده، ماده دیگری که از اثر خالص است و آن را تلی پلاسم
(Teleplasm) گویند، مخلوط می کنند. از تجزیه ماده اکتوپلاسم معلوم شده که
آن ماده، که از منافذ بدن بیرون می آید، از کلرید سدیم و از فسفات کلسیم

۱۰۰ انسان روح است...

ترکیب شده است بیرون کشیدن این ماده از بدن مدیوم، برای پدید آمدن ظواهر
فیزیکی روحی، بیشتر لازم است.

و با این روش می توان به راحتی روح را از بدن جدا کرد و در جایی دیگر قرار داد.
 این کار را می توان به کمک یک روح دیگر که در آنجا حاضر است انجام داد.
 روحی که در آنجا حاضر است می تواند روح را از بدن جدا کند و در جایی دیگر
 قرار دهد. این کار را می توان به کمک یک روح دیگر که در آنجا حاضر است
 انجام داد. روحی که در آنجا حاضر است می تواند روح را از بدن جدا کند و
 در جایی دیگر قرار دهد. این کار را می توان به کمک یک روح دیگر که در
 آنجا حاضر است انجام داد. روحی که در آنجا حاضر است می تواند روح را از
 بدن جدا کند و در جایی دیگر قرار دهد. این کار را می توان به کمک یک
 روح دیگر که در آنجا حاضر است انجام داد. روحی که در آنجا حاضر است می
 تواند روح را از بدن جدا کند و در جایی دیگر قرار دهد. این کار را می
 توان به کمک یک روح دیگر که در آنجا حاضر است انجام داد. روحی که در
 آنجا حاضر است می تواند روح را از بدن جدا کند و در جایی دیگر قرار دهد.

چگونگی تجسد یافتن بعضی از اعضای روح

گفتگو درباره اکتوپلاسم بطور قطع منجر به بحث از تجسد اعضاء می‌گردد. زیرا اکتوپلاسم همان وسیله‌ای که روح برای تجسد یافتن از آن استفاده می‌کنند. اگر چه خود تجسد هم یکی از نادرترین ظواهر روحی می‌باشد که بعداً توضیح خواهیم داد که برای تجسد، روشهای دیگری غیر از استفاده از اکتوپلاسم وجود دارد.

تجسد از حیث مقدار، و واضح بودن آن، و مدت ظهور آن، و قدرت مقاومت آن ارتباط کامل با متناسب بودن وسایل موجود در جلسه دارد. و از حیث ظهورش گاهی تجسد کلی است (تمام جسد ظاهر می‌شود) و گاهی هم جزئی (فقط دستها- یا صورت - و یا قسمتی از بدن) معنای تجسد جزئی روح، این است که روح بتواند فقط دست، یا روی و یا پاهایش تجسد یابند و آنها را طوری نشان دهد، مانند اینکه هنگام زنده بودن نشان می‌داد. گاهی اوقات هم روح مصمم، می‌شود به حنجره خود تجسد بدهد و یا اینکه همه دستگاه صوتی خود را با تجسد ظاهر سازد. تا بتواند با کسانی که قبلاً او را می‌شناختند، سخن بگوید. این اجزای تجسد یافته، گاهی به اندازه همان عضو معمولی است و گاهی هم دیده شده که با آن عضو معمولی تفاوت دارد زیرا نباید فراموش کنیم که ارواح در جهان چهار بعدی زندگی می‌کنند که مکان و زمانشان با ما اختلاف دارد.

آزمایشات دقیق در مورد تجسد اعضاء بدن ارواح، بسیار است که از جمله آنها تجسد دست روح والتر و همچنین تجسد جهاز صوتی بوسیله ماده اکتوپلاسم خارج شده از جسم مدیوم آمریکائی بنام مارگری (Margery) می‌باشد. این آزمایشات موفقیت آمیز، در بسیاری از مؤسسات علمی تحت دقیقترین مراقبت انجام شده، که هر گونه فریبکاری را از بین می‌برد.

مدیومی بنام مارگری: این خانم از بستگان دکتر گراندون استاد جراحی دانشگاه هاروارد بوده، و نام این زن را اعجوبه هشتم بر عجایب هفتگانه زمین اضافه کرده‌اند، گاهی او را در صندوقی گذارده در آن را می‌بستند، فقط سر و دستهای خانم از صندوق

بیرون بود با یک دستش دست یکی از علماء را می‌گرفت و با دست دیگرش با موهای سر (هودینی) که برای کشف نیرنگ او مراقبت می‌کرد، بازی می‌نمود. این بانو با این وضع موفق شد دست شوهر مرده‌اش را بنام والتر سیتی‌نستون که روح راهنمایش بود و در حادثه قطاری کشته شده بود، با تجسد نشان دهد. برای آن دست قالبی از گچ ساختند و هفتاد اثر انگشت از آن برداشتند، که همه آنها را با آثار انگشتان شخص متوفی، مطابقت می‌کرد.

این بانوی مدیوم، از آزمایشات متعدد با چندین علمای روحی در سالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ به بستون رفت و در آنجا هم بوسیله این بانو آزمایشات زیادی انجام شد. در آن آزمایشات، همه احتیاط‌های ممکن را رعایت کردند. تا آن خانم نتواند در ظواهر عجیب خود، نیرنگ کند. مثلاً دکتر روبین تلیارد که یکی از دشمنان سرسخت علم روحی بود، در جلسه آن خانم حاضر شد. قبل از خاموش کردن نورها و بستن درها بروی حاضرین، مدیوم را با طنابی از سیمهای نرم که اطراف آنها را با قلم کبود علامت‌گذاری کرده بودند، و آن علامتها را تا مقابل صورت مدیوم امتداد داده بودند بستند. برای اینکه اگر مدیوم حرکت بکند، نظم آن خطوط بهم می‌خورد و از جایشان خارج می‌شدند. این خطوط با همان وضع اولیه تا پایان جلسه تغییر پیدا نکرده بودند. و در ابتدای جلسه، برای برداشتن آثار انگشتان ارواح، قطعه‌های چندی از موم نرم تهیه کردند، که این قطعات از حیث شکل، با قطعات انگشت نگاری حاضرین فرق داشتند. و برای جلوگیری از تکلم مدیوم، از دستگاه مانع صوتی اختراع دکتر ریشارسن استفاده کردند^(۱) این بانو همه این آزمایشات را با موفقیت انجام داد، تا حدی که دکتر تلیارد به صحت همه آن ظواهر قانع شده، و مقاله‌ای در روزنامه طبیعت (Nature) نوشت و آن مقاله را با این جملات پایان داد. اکنون عقیده شخص من این است که والتر سیتی‌نستون در سال ۱۹۱۲ وفات یافته است، ثابت نمود که شخصیت انسان، پس از مرگ جسمانی، باقی می‌ماند. همین دکتر

۱- این دستگاه را دکتر مارک ریشارسن اختراع کرده در کتاب مذهب روحی (میان تائید و معارضه) که دانشگاه کلارک آمریکا آن را منتشر کرده، شرح آن نوشته شده است.

دکتر رئوف عید... ۱۰۳

در یازده اکتبر ۱۹۲۸ نامه به سراولیبورلودژ نوشت. ضمن اعتراف به حقیقت امور روحی، می‌گوید: من از لحاظ اعتقاد به علم روحی جدید، به مرحله‌ای رسیده‌ام که به بالاتر از آن نیاز ندارم.

دکتر هوات مکنزی مدیر دانشگاه علم روحی بریتانیا می‌گوید: هنگامی که من با مارگری در ماه مارس ۱۹۲۸ ملاقات نمودم، چندین جلسه موفقیت‌آمیز در بوستون با وی تشکیل دادم. طبق روش مکالمه متقاطع آزمایشات میان مارگری و عده دیگری از مدیوم‌ها که در همان موقع در شهرهای خود که از بوستون صدها مایل دور بودند و مشغول آزمایش روحی بودند، باهم مطابقت داشت. (آنچه که مارگری از کلمات متقاطع استخراج کرده بود، مطابق با استخراج مدیوم‌های دیگر، دور از آنها بوده است). موفقیت آزمایشات، بستگی کامل به ظروف و شرایط مناسب جلسات دارد. اثبات ظهور تجسد دستها و پاهای ارواح، بوسیله دلایل مادی که قبلاً توضیح دادیم، تنها منحصر به آزمایشات مارگری نیست، بلکه این آزمایشات از قدیم هم سابقه دارد و بدو طریق زیر انجام می‌شود.

طریق اولی - بدست آوردن آثار انگشتان تجسد یافته، بوسیله یک ماده چسبنده و با نرم انجام می‌شود. و گاهی هم در روی شیشه‌ای که سطح آنرا با غبار نرم پوشانده‌اند گرفتن آثار انگشتان دست تجسد یافته امکان دارد.

طریق دومی - گرفتن آثار انگشتان بوسیله نمونه‌های شمع نرم و یا پارافین آماده شده امکان دارد.

دانشمند فضاشناس آلمانی (زولنر) (Zollner) در آزمایشات خود با مدیوم دکتر هنری سلاد از یک طبق عادی مملو از آرد رقیق استفاده کرده است. بدین نحو آن طبق را زیر میز ناهارخوری می‌گذارد تا دست تجسد یافته در جلسات، بروی آن آرد ضبط شود. و این تجربه به نتیجه مثبت رسید. ضمناً این مسئله را هم روشن کرد که اولاً دست تجسد یافته، بزرگتر از دست همه حاضرین در جلسه بوده، و ثانیاً دست تجسد یافته، طوری بوده که کوچکترین ذرات آرد، به آن نچسبیده بودند. این دانشمند برای برداشتن

نقش پاهای تجسد یافته، از دو برگ مقوای نازک استفاده نمود. بدین طریق که روی آن دو مقوارا با دوده چراغ گاز، آلوده ساخت و بعد آن دو مقوارا بر روی دو تخته شیشه چسباند. در نتیجه شکل پاهای تجسد یافته روح، در روی آنها ظاهر شد.

در جلسات مدیومی (فالپانتین) در انگلستان، برادلی موفق شد در سال ۱۹۲۵ نقش دستی را که چهار انگشت داشت، بدست آورد. و همچنین نقش یک و یادو پرنده را در روی تابلوهای حساس ظاهر سازد. این نقشها را به خط شناس بریتانیایی (تشارلس سایکس) نشان داد. او نتوانست علت طبیعی آنها را پیدا کند.

دکتر اوکریز (Ochorowitz) استاد دانشگاه لوبرگ، ظهور شکلها و ظواهر غیر عادی را تأیید کرده می گوید. بعضی از این ظواهر، در حضور خودم حتی در روشنایی چراغ با نور سفید عادی هم ظاهر شده.

طرز ساختن نمونه برای دستها و پاهای تجسد یافته از طریق استفاده از شمع پارافین بدین نحو است که شمع را در ظرفی می گذاریم و در کنار آن دو تا ظرف چسبیده بهم قرار می دهیم که در یکی آب گرم و در دیگری آب سرد باشد. وقتی که شخص دستش را بروی آب گرم بگذارد و بعد شمع پارافین را لمس کند، پرده نازکی از مواد پارافین به اطراف دست او می چسبد، وقتی که همان دست آلوده به پارافین را به داخل آب سرد گذارد، آن پرده سفت می شود. همین که از آب بیرون آید، در پشت و روی دست، پرده نازکی از پارافین تشکیل می گردد. اگر کسی بخواهد آنرا همیشه نگهدارد، با نوعی از گچ مخصوص داخل آن پوشش پارافینی را به آرامی پر کند. پس از آن، وقتی پوشش پارافینی از گچ کنده شد، در روی آن پوشش دقیقترین آثار انگشتان صاحب دست دیده می شود. البته قبل از انجام آزمایش دوم یعنی پرکردن پوشش پارافینی با گچ باید دستها را کاملاً بشوئید. ساختن نمونه عادی از این تقریباً بیست دقیقه طول دارد. و هنگام ریختن گچ به داخل آن پوشش، انگشتان باید کاملاً کشیده باشد. و گرنه هنگام بیرون آوردن، آن پوشش پاره می شود و از بین می رود. به همین علت ساختن نمونه کامل از این شمع، بسیار سخت است. بهر حال آن پوشش عادی باید بلند و سفت باشد و این کار

به مهارت احتیاج دارد. و اغلب اوقات با سرعت انجام می شود. چنانکه در آزمایش با حضور مدیوم کلاسکی، این مدت از بیست دقیقه به سه دقیقه تنزل کرد. اولین نمونه شمعی پارافینی را (فینوا) برای اعضای تجسد یافته روح پروفیسور ویلیام دنتون از بوستون در سال ۱۸۷۵ اختراع نمود. و برای اختراع آن زحمت زیادی کشید. مثلاً شمع را قبل از ساختن نمونه و یا بعد از آماده شدن، وزن می کرد. منظورش این بود که وزن این شمع با آن پرده پوشی یکسان باشد. در تجربه های بعدی هم شمع سیال پارافینی را، با ظرف آب سرد و یک صندوق آهنی در بسته می گذاشت. بعد از مدتی نمونه آماده می شد.

دانشمندان دیگری هم در نقاط مختلف جهان با مدیوم های مختلف، این آزمایشات را انجام دادند و موفق هم شدند. بانو (ت.ب.بارکاس) از نیوکاسل تصمیم به اجرای فکر دیگری گرفت. یعنی رنگ قرمز و یا ارغوانی به شمع پارافینی اضافه نمود. تا یقین کند که نمونه های شمعی، قبل از تشکیل جلسه آماده نشده باشد. همین طور هم دکتر نیکولز موفق شد با این وسیله، دست تجسد یافته طفل مرده را که تا حدودی هم رعشه داشت و قبلاً او را می شناخته با حضور مدیوم بدست آورد.

همچنین روح بوتی که روح راهنمای دکتر مونگ مدیوم بود، توانست در جلسه ارتباط، دو نمونه شمع برای دستهای تجسد یافته خود بسازد. آنها درست شبیه نمونه هائی بود که برای همان روح، بوسیله مدیوم بانو فیما ساخته شده بود. دکتر مونگ که خودش مدیوم بود، بوسیله دو دانشمند ویلیام اوکسلی و ریمز مورد آزمایش قرار گرفت و توانستند دو نمونه برای پاهای تجسد یافته روح لیلی آماده سازند.

این نمونه ها مورد تأیید علمای دقیقی مانند کون کولی (Colly) و سرآلفرد راسل والاس عالم زیست شناس معروف و اسقف ستانتون موزس، استاد دانشگاه لندن و دیگران قرار گرفته است.

آزمایشاتی که بوسیله مدیومی کلاسکی انجام شده عبارتند از - اولین آزمایشات بوسیله این مدیوم در وازوهلند انجام شد، و موفقیت آمیز بود. دومی در ماه سپتامبر

سال ۱۹۲۱ هلند شروع و در آوریل ۱۹۲۲ پایان یافت.

در دانشگاه روحی بریتانیا هم با مدیومی کلاسیکی آزمایش دیگری با نظارت (ج - هیوات مکنزی) مدیر آن دانشگاه انجام شد. و تعدادی از نمونه‌های شمعی برای تجسد دستها بدست آمد. و تفصیل این آزمایشات، در مجله همان دانشگاه شماره ژوئیه ۱۹۲۲ ص ۵۹ بیان شد.

نمونه دیگری که از پوشش‌های توخالی شمع پارافینی، برای دستهای تجسد یافته ارواح، می‌باشد. که این نمونه هم با مدیومی کلاسیکی در دانشکده روحی بریتانیا انجام شده است. دکتر شارل ریشیه در باره مدیوم کلاسیکی می‌گوید. شخص می‌تواند در حضور کلاسیکی به آزمایشات جدیدی دست یابد. چنانکه من خودم شاهد تجسم شبیح یک سرباز بودم. و عجیب‌تر از این تجسم یک چکاوک (پرنده مخصوص) بزرگی بود که برق چشمانش نشان می‌داد که زنده است و در بالای سر مدیوم پرواز می‌کرد. این مدیوم شخص بسیار امین و دارای مشاعر خوب، و حساسیت شدید می‌باشد. شاعر و نویسنده هم هست. بازبان آلبانی و روسی صحبت می‌کند. کمی هم ایتالیائی می‌داند. و بسختی لغات فرانسه و انگلیسی را می‌فهمد. این شخص از کودکی دارای موهبت مدیومی بوده. آزمایشاتی که با حضور این مدیوم انجام می‌شود، آدم لمس کردن‌ها و ظهور نورها در اتاق جلسه را، ملاحظه می‌کند. همانطوری که در حضورش اشکال اکتوپلاسمی هم ظاهر می‌گردد. کلاسیکی هیچگاه دست و پا بسته نبوده و توی صندوق هم او را نمی‌گذارند. ولی آزمایش کنندگان از دو طرف، دستهای ویرا می‌گیرند. چون او هنگام بیهوشی حرکات مشکوک نمی‌کند. در جلسه او تاریکی مطلق هم در کار نیست. بلکه همیشه نور قرمز رنگ در اتاق جلسه هست و اجازه می‌دهد که حاضرین یکدیگر را ببینند. من آن دستمالی‌های موجودات نامرئی را نمی‌توانم توصیف کنم. همچنین صورت آدمیان گاهی اوقات در میان پرده اکتوپلاسمی ظاهر می‌شدند. و آنها طوری بودند که محال است بتوانیم بگوئیم که ظهور همه این پدیده‌های اکتوپلاسمی، خدعه و نیرنگ باشند. زیرا دلایل زیرین، این احتمال را رد می‌کنند.

الف - همیشه دستهای مدیوم بوسیله دو نفر از دو طرف گرفته شده است. بطوری که هیچ شائبه در آن نبود.

ب - هیچ شخص بیگانه‌ای نمی توانست وارد اتاق ارتباط شود.

ج - همه کسانی که آنجا بودیم مانند دکتر (جیلی، من، مادم جیلی، و الکونت جبوتوکی) هیچکدام اهل خدعه و نیرنگ نبودیم.

د - هیچکدام از حاضرینی که در اطراف کلاسی بودند، هنگام آزمایش از جای خود حرکت نمی کردیم.

ه - وجود روشنائی برای نشان دادن حرکت و یا نقل مکان شخص کافی بود. و ما همه در اطراف مدیوم بودیم. وجود این همه مراقبت کافی است که احتمال هرگونه نیرنگ را از بین ببرد.

همه این احتیاط های شدید، بیان کننده علاقه این علمای حاضر در جلسه برای رسیدن به علم یقینی نام می باشند. حتی آنها به احتیاط های عادی از قبیل جستجوی بدن مدیوم قبل از جلسه و یا مراقبت حرکات او در اثنای جلسه. و یا بستن درها اکتفا نمی کردند. در نتیجه موفق شدند که هفت نمونه برای دست های تجسد یافته طفل کوچک، و یک نمونه برای پای یک طفل و قسمت پائین، صورت یک مرد بالغ بدست آوردند. در واقع در آن جلسه ۹ نمونه ساخته شد.

این نمونه های دقیق، به کارشناسان نمونه سازی آزمایشگاه گابریلی نشان داده شد. آنها در این مورد، تقریری نوشته در آن لطافت و دقت این نمونه ها را ثابت کرده بودند. و تاکید کرده بودند که (این نمونه ها بطور وضوح دست های زنده را مجسم می کنند) باز هم آنها ناتوانی خود را از ظرافت این کار که چگونه توانسته دستهای مجسم شده را از داخل مایع رقیق بیرون آورد، بدون اینکه نمونه ها خراب شوند، اظهار داشتند. و نوشته خود را با این جملات به پایان رسانیدند که (ما اقرار می کنیم به اینکه از محالات است بدانیم چگونه می توان این نمونه ها را که دکتر جیلی به ما ارائه داده، بتوان تهیه نمود و این کار برای ما یک معما است؟)

روشهای مختلف نمونه برداری از تجسد اعضاء

برای نشان دادن تجسد اعضاء خواه جزئی باشد و خواه کلی ، خواه کامل باشد خواه ناقص ، مبهم باشد یا روشن و ظاهر ، همانظوری که قبلاً گفتیم نمونه های متعددی است ولی می - ان آنها را به چهار دسته تقسیم نمود.

روش اول - تجسد اکتوپلاسمی (Ectoplasmic) که در اصطلاح علم روحی جدید به این روش (تجسد سخت) می گویند و یا (تجسد جامد) اینها صورت هائی هستند که تعداد زیادی از تحقیق کنندگان روحی ، در انجام این روش موفق شده اند. چون هم تحقیق در این باره آسانتر است و هم ساختن نمونه آنها از روی نمونه های شمع پارافینی که قبلاً گفتیم ، آسان تر می باشد. و حتی از طریق تصویر عادی هم که نیازی به مدیوم ندارد ، انجام می شود. حتی تنها با دستگاه کامبرای مجهز به اشعه مادون قرمز در تاریکی کامل هم می توان اینها را ظاهر ساخت . منتها برای تهیه تصویر از طریق مدیوم ، باید مدیوم از موهبت بسیار عالی مدیومی برخوردار باشد.

روش دوم - تجسد مستقل یا آزاد (Independent or Eree) این تجسد به اکتوپلاسم نیاز ندارد. بلکه خود روح ، هر وقت موقعیت و شروط جلسه ارتباط متناسب باشد ، اراده می کند که پای دوستان خود را با تجسد به حاضرین نشان دهد. همه حاضرین در جلسه ، در مشاهده این نوع تجسد با هم مشترکند. چون روح بر حسب اراده خویش بطور ملموس ظاهر می شود.

روش سوم - تجسد خفیف یا شفاف ممکن است به این تجسد ، تجسد اثیری (Etherealisation) هم اطلاق شود. این گونه تجسد دوام ندارد. و زود محو می شود. حدوث اینگونه تجسدها فقط برای مدیوم هائی ظاهر می شود که (جلاء بصری) دارند. چون روح در جلو دیدگان آنان با تجسد ملموس و مادی ظاهر نمی شود ، بلکه با جسم اثیری نمایان می گردد. و یا به شکل (طیف زنده) (انعکاس نوری) و یا بصورت (شبح غیر واضح) ظاهر شوند ، امکان ندارد که این تجسد در روی لوحه های حساس آزمایشی ظاهر شوند ، مگر در حضور مدیومی که مخصوص تصویر روحی می باشد.

روش چهارم - این تجسد در خلال سر مدیوم مرد و بازن ظاهر می شود. و این ظهور هنگامی امکان دارد، که اکتوپلاسم از مدیوم بیرون بیاید و در صورت او متراکم گردد، بطوری که صورت مدیوم مرد و بازن، تغییر پیدا کرده و بشکل صورت شخص مرده که می خواهد تجسد پیدا کند در می آید. این شکل یا بطور کامل ظاهر می شود، و با قسمتی از صورت روح پیدا می گردد. و به این قبیل تجسد (ظهور میان صورت) و یا (تغییر شکل و تجلی) هم می گویند. عکسبرداری از این صورت، بوسیله عکاسی کامیرا مجهز به دستگاه اشعه مادون قرمز امکان دارد. (۱)

ظاهر ساختن شکل‌های تجلی شده و یا تغییر شکل با آزمایشات علمی امکان دارد.

شکل‌های ظاهر شده بطریق روش چهارم یاد شده در بالاست. این ظواهر به شکل تجلی (Transfiguration) طبق گفته بانوی مدیوم کوبنی نیکسون برایش ظاهر شده است. و آنها را دم - هوزلی (D.M. Hosley) که یک شخص محقق و متخصص در علم روانشناسی دانشگاه لیدز انگلستان می باشد، آزمایش کرده است و صحت ظهور آنها را اثبات نموده است. برای گرفتن و ظاهر ساختن این صورت‌ها، در سپتامبر ۱۹۶۷ از اشعه مادون قرمز استفاده شده. این اشعه، نخست تراوش اکتوپلاسم را از بدن مدیوم بخارج نشان می دهد. بعد هم تغییر یافتن قیافه مدیوم، و تبدیل آنرا بصورت روح مرده. ظاهر می سازد. چنانکه در شکلها صورت مدیوم (کوبنی نیکسون) تبدیل به قیافه روح راهنمایش (خواهرادیت) شده.

(چگونگی تجسد کلی)

ظهور تجسد کلی از حیث طبیعت، فرقی با ظهور تجسد جزئی ندارد. و روش بدست آوردن هر دو این تجسد، یکسان است. ولی مهمترین فرق میان تجسد کلی و جزئی این است کلی، تمام بدن روح، به شکل جسد جسمانی ظاهر می شود.

۱- برای توضیح بیشتر در این باره به مطالب کتاب (دلایل محکم برای اثبات حیات پس از مرگ) تالیف مدیوم دانمارکی استاد اینیر نیلسن (Einer Nielsen) چاپ ۱۹۵۰- فصل ۱۹ آن کتاب تحت عنوان (مشکل تجسد) مراجعه کنید. مؤلف.

ما در این جا نمی خواهیم درباره ظهور بعضی از اشکال اکتوپلاسمی که گاهی با روش یاد شده قبلی و گاهی هم بطور ضعیف ظاهر می شوند، سخن بگوئیم، بلکه می خواهیم در مورد شکل ملموس کاملی که مانند زمان حیات آن شخص ظاهر می شود، بحث کنیم. این تجسد، به مقدار زیادی اکتوپلاسم نیاز دارد. و بطور کلی به نیروی روحی هم محتاج است و همچنین مناسب بودن شروط و ظروف جلسه ارتباط هم، برای این تجسد بسیار ضرورت دارد. تجسد کلی از حیث ظهور و تعداد آن، خیلی کمتر از تجسد جزئی می باشد زیرا گفتیم شرایط متناسب و نیروهای کافی لازم دارد. و ما در این جا چند حالتی را برای تجسد کامل که با دقیق ترین لوازم و مراقبت بدست آمده بیان می کنیم.

یکی از آنها تجسد کامل روح کاتی کنج (Katie King) است که بوسیله مدیومی مادام فلورنس کوک (Florence Cooke) ساخته شده است. این تجسد را سر ویلیام کروکس، رئیس جمعیت علمی بریتانیا در خانه خود با استفاده از مدیومی فلورنس کوک در ظرف چندماه بدست آورده است. و در گزارش تاریخی خود که به مجمع علمی داده (۱۸۷۴) به تفصیل طرز بدست آوردن این تجسد را شرح داده است.

دومی - تجسد روح بیان بوا (Bien Boa) بوسیله مدیومی اوا کاریو (Eva Carriere) می باشد. این تجسد را دکتر شارل ریشیه (Ch. Richet) در شهر الجزایر تهیه کرده است. و شرح آنرا در کتاب خود بنام ماوراء ارواح به تفصیل بیان نموده. و این کتاب شامل مجموعه سخنرانی های دکتر شارل ریشیه می باشد که آنها را در ۱۳ فوریه سال ۱۹۲۲ در آکادمی علوم پاریس ایراد کرده است. (دکتر شارل ریشیه عضو آکادمی طب و علوم پاریس بوده و دارای جایزه نوبل در فیزیولوژی می باشد).

این دو نمونه که ذکر شد یعنی (تجسد کامل روح کاتی کنج و تجسد روح بیان بوا) از کارهای مهم این دو عالم بزرگ سر ویلیام کروکس و دکتر شارل ریشیه می باشد. و این دو تجربه ذاتاً از مهمترین دلایل است که علم روحی جدید، به آنها متکی می باشد. و ما تفصیل آنها را در صفحات آینده این کتاب تحت عنوان (بیان بعضی از شواهد و حوادث) ذکر خواهیم کرد.

چگونگی لباس روح تجسد یافته

این مسئله محرز است که هر وقت روح با تجسد کامل و یا ناقص خود را ظاهر می‌کند، لخت نیست. بلکه همیشه پوششی از انواع مختلف، همراه دارد. عده‌ای از علمای روحی، در مورد حل مشکل تجسد لباس روح، و اینکه روح چگونه با این پوششها ظاهر می‌شود، زحمت کشیده و بحث کرده‌اند. حتی بعضی از آنان در این باره مستقلاً کتابی نوشته‌اند. که یکی از آنها دکتر روبرت کروکیل (Robert Crookoll) دانشمند معاصر معروف در علم (ژئولوژی و نبات) و استاد دانشگاه ابردین (Aberdeen) می‌باشد که در سال ۱۹۶۶ کتابی در این باره بنام عالم پس از مرگ و لباس ارواح نوشت. (۱)

از جمله مطالبی که در آن کتاب راجع به لباس ارواح آمده این است که بعضی از ارواح هنگام تجسد، لباسی را می‌پوشند که شبیه لباس زمان حیات آنها می‌باشد. شاید علت این امر این باشد که برای هر لباس فیزیکی، لباس اثیری هم هست. پس بدین جهت است که اشباح آدمی، همیشه با اشباح لباس زمان حیات خود ظاهر می‌شوند. (۲)

ولی از لحاظ دیگر، می‌توان گفت که برحسب تعبیر (ملدون) که هم مدیوم و هم عالم روحی بوده، لباس‌های ارواح به این مسئله بر می‌گردد که چون عقل ارواح صورت آن لباس‌های سابق مادی خود را که در حال حیات داشته‌اند در حافظه‌اش ذخیره نموده، در نتیجه ارواح هنگام تجسد، برای نشان دادن لباس‌های خود، با استفاده از همان (قانون تاثیر مستقیم عقل در ماده) در قسمتی از هاله خود که نصف آن مادی است اثر گذارده آنرا به شکل لباس زمان حیات ظاهر می‌سازند.

به عبارت دقیقتر صورت‌های عقلی ذخیره شده در ارواح (Mentalimages) هستند که لباس ارواح را در نظر ما ظاهر می‌سازند. البته باید توجه کنیم که برای هر جسم مادی

۱- به کتاب (the Next World - And The Next Ghostly Garments)

۲- ما در آینده در این کتاب در این باره که همه اجسام مادی در مقابلش جسم اثیری هم دارد و علم ریاضی و فیزیک جدید این را کشف کرده، بحث خواهیم نمود. مؤلف.

یک جسم اثیری هست که در واقع نصف جسم فیزیکی محسوب می‌شود. (نصف از این جهت می‌گویند که مجموع این دو جسم (اثیری و فیزیکی) شخصیت واحد آدمی را ظاهر می‌سازند). پس همانطوری که تجسد ارواح در ماده بوجود می‌آید که نصف آن فیزیکی است (یعنی اکتوپلاسم مدیوم) و نصف دیگرش اثیری یا تلی پلاسم است که ارواح به آن مخلوط می‌کنند و تجسد می‌یابند، لباس روح متجسد هم نصفش از اکتوپلاسم و نصف دیگرش از هاله خودشان می‌باشد که عقل و روح در هر دو اینها اثر کرده به شکل لباس در حال حیات آن روح ظاهر می‌سازد.

این لباس‌ها رنگهای متعدد دارند که منطبق با سطح فکر و اخلاق روح می‌باشد که می‌خواهد ظاهر شود. در نتیجه با استفاده از فکر خود لباسش را هم تجسد می‌دهد. به همین جهت است که برای تجسد پوشش روح تجسد یافته علاوه بر لحاظ فیزیولوژی، یک عامل عقلی صرف هم باید منظور شود.

مدیوم کارولین د. لارسن (Caroline. D. Larsen) در کتاب سفرهای من به جهان روح^(۱) در باره توصیف لباس ارواح چنین می‌گوید. از هر روح یک هاله نیرومندی بروشنی فسر می‌تابد. و این هاله کاملاً تحت اختیار آن روح است. بنابراین هنگام تجسد، در اثر تصرف عقل در آن هاله، لباس روح شکل می‌گیرد.

این توصیف را ملدون هم هنگام بحث از جسد کوبی و یا ستاره‌ای، تأیید می‌کند. که ما بعداً درباره این هاله و همچنین طرح کوبی، توام با ارائه صورت‌های دقیق و روشن، بحث خواهیم نمود.

اما درباره تجسد پوشش روح، ضمن تجسدش باید گفت این یک پدیده‌ای است که درک آن از لحاظ عقلی برای ما مشکل می‌باشد. ولی ظهور آن یک حقیقت مسلم می‌باشد که بوسیله مشاهدات مکرر در جلسات روحی، ثابت شده است. و این تجسد را در علم روحی جدید، چنین توصیف می‌کنند که لباس روح تجسد یافته، با همان عناصر

۱- به کتاب (My Travels in The Spirit world) مراجعه کنید.

بوجود آورنده خود جسد روح قوام دارد یعنی تجسد لباس روح هم از همان عناصر است که تجسد خود روح از آن پدید می آید. و چنین بنظر می رسد که هدف لباس، به منظورهای زیر می باشد.

۱- یکی اینکه روح بوسیله این لباس، نقص های موجود در بدنش را بپوشاند یعنی آن قسمت هایی که تجسد پیدا نکرده، مخفی شوند.

۲- از تجسد دادن بعضی از اعضای غیر لازم فارغ باشد.

۳- ماده اکتوپلاسم را که برای تجسد خود بکار برده، از اثر تابش آفتاب یا سایر عوارض حفظ کند تا زود از بین نرود.

۴- تجسد لباس برای این است که روح با پیدا شدن بعضی از اعضای بدنش، ناراحت نشود. بنا به گفته دانشمند روحی اوکسلی - یک مرتبه حادثه ای در این باره اتفاق افتاد. و روح یولند در جلسات بانو دیرانس مدیوم که همیشه با لباس مشاهده می شد، بدون پوشش دیده شد. بدین طریق که روح مذکور با یکی از حاضرین سخن می گفت، در آن هنگام قسمت مهمی از لباسش که به رنگ سفید بود از بین رفت، و روح برهنه ماند. در آن هنگام اوکسلی به تجسد روح نگاه می کند، می بیند تجسد سینه روح ناقص است و لکن خاصه هم خالی می باشد. و می فهمد که تجسد روح کامل نشده است.

این پوشش که ارواح با خود دارند، معمولاً سفید است. گاهی هم خیلی درخشانده می باشد. ولی در بعضی مواقع، برنگ خاکستری ظاهر می شود. و همیشه آخرین قسمت تجسد می باشد که محو می گردد.

علت این کار را چنین بیان کرده اند که ماده پوششی روح تجسد یافته، با اینکه از حیث بافت، رقیقتر از بافت جسد روح است و با آن اختلاف دارد ولی گاهی اوقات از لباس مدیوم مرد و یازن گرفته می شود، تا با عملیات ارواح نامرئی، به شکل پوشش اکتوپلاسمی ساخته شود.

این مسئله را دانشمند جنائی ایتالیائی سزارلو میروز (C.Lombroso) معتقد می باشد. و صحت آن را باین جملات تأیید می کند در جلسات ارتباط دیده شده گاهی اوقات هنگامی که همه بدن مدیوم در اثنای جلسه تجسد، بتدریج از نظرها پنهان می شود، لباس های او هم مانند جسمش پنهان می شود. چنانکه مدیوم بلغاری کلسکی بعد از

خاتمه جلسه تجسد، مشاهده کرد که لباس هایش کهنه شده و تاروپود آنها به مقدار زیاد شل شد. بدون اینکه علت طبیعی آنرا بداند. و آن لباسها در داخل دانشکده روحی بریتانیا آزمایش شدند، معلوم شد که لباس مدیوم در اثر تجسد روح، فرسودگی کامل پیدا کرده است^(۱) این مسئله را مدیوم تجسد جون لویز (John Lewis) نیز تأیید کرده است. اما پوشش تجسد یافته، از حیث رنگ با پوشش مدیوم فرق دارد. بطوری که اگر لباس مدیوم سیاه باشد، رنگ پوشش یافته، سفید است.

ویلیام هاریسون - سردبیر مجله انسان روحی (The Spiritualist) در باره لباس روی کاتی کنج چنین می گوید. این روح هنگام تجسد، برای خود پوشش سفیدی می ساخت که طولش به اندازه یک یارد بود. و از حاضرین می خواست آنرا ببینند. وقتی که با پرده اتاق تماس حاصل کرد، به آسانی آن پرده را سوراخ نمود. کاتی کنج بیشتر اوقات اجازه می داد تا حاضرین لباس او را لمس کنند و گاهی هم یک قسمت از پائین لباس خود را کنده بعنوان هدیه به حاضرین می داد. در این هنگام قسمت پاره شده لباس کاتی، بحال سالم برمی گشت. مثل اینکه چیزی از آن پاره نشده است.

ویلیام کروکس با کمال دقت پوشش کاتی را معاینه کرد، کوچکترین اثری از بریدگی در آن ندید. وقتی که کاتی آن قسمت بریده شده را مجدداً می خواست، فوراً محو می شد. ولی گاهی هم در نزد حاضرین مدتها باقی می ماند. کاتی درباره این کار خود چنین توضیح می داد. مادامی که از ماده حیاتی (اکتوپلاسم) به حد کافی استفاده نشود، نمی توان برای ارواح چیز مادی ساخت. و بعد هم باید دو برابر آن شیئی از ماده حیاتی گرفته شود. تا برای روح پوشش تهیه گردد.

خانم دوگلاس یکی از حاضرین در جلسه آن قسمت پاره شده از پوشش کاتی را در محلات لندن به چند نفر نشان داد، به وی گفتند اولاً این قماش قابل احتراق نیست. در ثانی شبیه قماشهای طبیعی چینی نمی باشد.

۱- نظیر چنین حادثه با مدیوم بانود بیرانس هم در شهر کریستانای سویس اتفاق افتاد. و در جلسات انگلستان هم واقع شد.

فصل دوم

معرفی بعضی از مدیوم‌های معروف

در تاریخ پیدایش تفکر روحی، تعداد زیادی از مدیوم‌های بزرگی هستند که خدمات گرانبهائی به علم روحی جدید کرده‌اند. ظواهر کشف شده بوسیله اینها به منزله پایه محکمی است که علم روحی روی آن قرار گرفته است. البته همه این اقدامات برضد کفر و مادیت صرف انجام می‌شد. حتی برضد مدارسی که تخم یاس و نومیدی را در میان مردم می‌کاشتند و از گذشتگان به ما به ارث رسیده بود، اینها اقدام کردند. بنابراین ما در این قسمت، از تاریخ عده معدودی از آنها سخن می‌گوئیم. و تحت عنوان مطلب اول شروع به ذکر نام مدیوم‌های ظواهر عقلی می‌نمائیم.

مطلب اول

معرفی تعدادی از مدیوم‌های ظواهر عقلی

۱- عمانوئل سویدنبرج (E. Swedenborg) مدیوم سویسی الاصل و یکی از افتخارات بزرگ حرکت روحی می‌باشد. که ظواهر مدیومی او در میان ظواهر روحی و الهامی، تعدادش بیشتر از دیگر مدیوم‌هاست. و کتاب‌های او درباره مسایل روحی، تاکنون جزو مهمترین مراجع محسوب می‌گردد. با اینکه تاریخ مدیومی این شخص، به

زمان‌های قبل از ظهور فلسفه علم روحی جدید می‌رسد. زیرا این شخص در سال ۱۶۸۸ میلادی در استکهلم متولد شد. و در سال ۱۷۷۲ وفات یافت. لکن با توجه به اینکه تاریخ طرح مسائل روحی و هم چنین بحث درباره الهامات روحی، مانند تاریخ پیدایش خود انسان، قدیم می‌باشد، لذا این شخص هم در سال ۱۷۳۴ نیز به عضویت آکادمی سلطنتی در استکهلم درآمد.

دکتر مصطفی حلمی - استاد فلسفه و عرفان در دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره درباره این مدیوم چنین می‌گوید. این شخص از سن بیست سالگی مشغول فراگیری علوم شد، و آثار زیادی در علوم مختلف زمان خود بجا گذارد. بطوری که گفته می‌شود تعداد تالیفات این مدیوم، بیشتر از تعداد نوشته‌های شکسپیر معروف می‌باشد باینکه این شخص در میان دانشمندان علوم دینی و الهی و همچنین اصحاب نفسانی و عرفانی مقام ارجمندی داشت، باین همه که دانشمند زمین شناس، عالم ریاضی، فلکی، طبیعی، شیمی، و زیست شناس هم بود. سوید نبرج در همه این علوم فقط از لحاظ نظری عالم نبود بلکه از لحاظ آزمایشات علمی هم سود زیادی به این علوم رسانده است این مطالب نمونه مطالبی است که درباره این مدیوم نوشته شده مدیومی که موهبت ذاتی، او را بطرف علم روحی جدید کشاند. و در نتیجه فلسفه روحی توانست به نتایجی که وی در ظرف ۲۷ سال تلاش که از سال ۱۷۴۴ شروع کرد، رسیده بود، امتداد کند. او صاحب جلاء بصری و مکاشفه و آگاهی از غیب بود. که اشیاء نامرئی را می‌دید و صدای آنها را می‌شنید. بنابراین می‌توان تالیفات او را که بشرح زیر هستند. از مهمترین سرمایه‌های علمی و فلسفی و روحی برای جوامع بشری دانست.

مهمترین تالیفات وی عبارتند از:

۱- کتاب اسرار آسمانها (Arcana Coelestia)

۲- بهشت و جهنم (De Coelo et Inferno) و در سال ۱۷۵۷ نوشته شده است.

۳- حکمت وجود ملائکه برای حب خداوند

(Sapientia Angelica De Divino Amore et de Divina Sapientia)

- ۴- کتاب حکمت وجود ملائکه بخاطر عنایت خداوندی
(Sapientia Angelica De Divino Provendedentia)
- ۵- رابطه نفس با جسد مادی
De Commercio Animec Corporis)
- ۶- نشریات روحی
(The Memorabilia or Spiritual Diary)
سوید بیشتر این کتاب‌ها و نشریات را به زبان لاتین نوشته است، ولی بعداً به ۱۸ زبان دیگر ترجمه شده است.
- ۲- آندرو جاکسون دافیز (Andrew Jackson Davis) زندگی این مدیوم معروف از حیث قرابت کمتر از زندگی سویدنبرج نیست. این شخص در سال ۱۸۲۶ در استان نیویورک متولد شده است. مدیومی او برای ظواهر روحی، از سن ۱۹ سالگی وی شروع شد. با اینکه وی در آن هنگام مشغول آزمایشات مدیومی بود، معهدا کتاب‌های زیادی نوشت که تعداد آنها را ۳۱ جلد متجاوز بوده است. و مهمترین آنها عبارتند از:
- ۱- کتاب مبادی طبیعی (در سال ۱۸۴۷)
The Principles of Nature Her Divine Revlations)
- ۲- کتاب قانون انسانیت
(The Law of Humanity)
- ۳- کتاب نظم بزرگ در جهان هستی (در سال ۱۸۵۲)
(The Great Harmonia)
- ۴- کتاب عصر و حیات داخلی.
(The Present Age and the Innir Life)
- ۵- کتاب مرگ و زندگی دیگر
(Death and the After Life)
- ۶- راه ستاره‌ای به جهان سمرلاند
(A Stellar Key to Summerland)

۷- تاریخ بشر و فلسفه او

(The History and Philosophy of Evil)

۸- نگاه به مسکن آسمانی ما

(Views of our Heavenly Home)

۹- بعد از این جهان در کجا خواهید بود

(Beyond the Valley)

این شخص اولین مدرسه روحی را برای جوانان در سال ۱۸۶۳ در آمریکا تاسیس نمود. و در مدیومی خود تحت ارشاد چندین روح، کار می‌کرد. که یکی از آنها روح سویدنبرج بود. دافیز در سال ۱۹۱۰ وفات یافت. و همین طوریکه استاد (و-ه- آلفانز) گفته این شخص همیشه یکی از بزرگان علم روحی محسوب می‌شود و کتاب‌های او هم برای شرح فلسفه بزرگ روحی، قابل اعتماد می‌باشد.

۳- هلسون تاتل

یکی از مبرزترین مدیوم‌ها در آمریکا هلسون تاتل (Hudson Tuttle) بود که در سال ۱۸۳۶ در آمریکا متولد شد و در سال ۱۹۱۰ وفات یافت. وی یکی از مدیوم‌های کتابت القائی و صاحب جلاء بصری بود. تالیفات زیادی دارد که انظار مردم را به مدیومی او معطوف ساخت. با اینکه او تا آخر عمر در ارتفاعات برلین در استان اوهایو مشغول زراعت بود و اسب سواری هم می‌کرد، معه‌ذا توانست به علم روحی خدمت کند و تالیفات زیادی از خود به یادگار بگذارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- پیشرفت افکار (در سال ۱۸۷۱)

(Caree of Religous Ideas)

۲- اسرار روحی (در سال ۱۸۷۶)

(The Arcana of Spiritualism)

۳- اخلاق روحی (در سال ۱۸۷۸)

(Ethics of Spiritualism)

۴- تحقیق در اطراف علم روحی

(Studies in outlying Fields of Psychic Science)

۵- دیانت انسان و اخلاق علمی

(Religion of Man and Ethics of Science)

۶- فلسفه و عالم روح

(Philosophy of Spirit and the spirit world)

۷- مدیومی و قوانین آن

(Mediumship and its Laws)

۸- حیات در فضای داخل دو جهان یا دیدگاهی از جهان سمرلاند

(Life in two spheres, or scenes in the summerland)

۹- دانستنیهای از سرزمینهای مجاور

(Stories from Beyond the Borderland)

تاتل اقرار کرده که مطالب کتاب‌های او را ارواح بوی تلقین کرده‌اند. مثلاً کتاب اسرار طبیعت (Arcana of Nature) را روح لامارک و همبولد به وی القاء کرده‌اند. لیونور پیپر (Leonore E. piper) - شاید این خانم یکی از بهترین مدیوم‌های توانا باشد که دهها سال مورد استفاده علمای روحی قرار گرفت. و ظواهر مدیومی او سبب شد که دشمن‌ترین عقل‌ها را نسبت به مسائل روحی، بصف تصدیق‌کنندگان این علم داخل کند. این بانو اهل بوستون آمریکا است. و موهبت مدیومی وی در سن هفت سالگی برایش ظاهر شده است. یعنی در آن هنگام که به مادرش خبر داد صدائی شنیده که می‌گوید عمه سارا نمرده او همیشه با تو هست و بعداً معلوم شد که همان موقع که او این صدا را شنیده، عمه‌اش می‌میرد.

وی در سن ۲۲ سالگی با ویلیام پیپر ازدواج کرد. و از همان زمان هم‌شروع به مدیومی نمود. او اشباح متعددی را می‌دید، و رساله‌های زیادی می‌نوشت که بعداً معلوم شد ارواح

نزدیک بوی، مطالب این رساله‌ها را به او تلقین می‌کنند. وی برای آزمایشات قاضی آمریکا فروست (Fr.st) آماده شد. قاضی هم پس از انجام چندین آزمایشات، مدیومی او را تصدیق کرد. بعد هم ویلیام جیمس از مدیومی او آزمایش نمود در جلدششم (انتشارات جمعیت بحث روحی آمریکا) که در سال ۱۸۹۰ آن را تالیف کرد، درباره این مدیوم چنین نوشت (من اکنون درباره آن مطالبی که قبلاً گفته بودم تکرار می‌کنم، خصوصیتانی که من در بانو پیپر سراغ دارم، مرا وادار نمود که بگویم او بطور مطلق مدیوم است. چون من درباره هر کدام از ظواهر، او را آزمایش کردم و همه‌اش درست بود).

روح مسلط بر این بانوی مدیوم، پزشک فرانسوی به نام فینویت (Phinuit) بوده. ارواحی که با وی مربوط بوده‌اند یکی دختر خانمی به نام کلورین. دومی - به نام فاندربلت سومی - شاعری به نام لونجفلو و چهارمی موسیقیدان (ژان سپاستیان باخ) و گاهی هم ارواح دیگری با وی ارتباط می‌گرفتند.

روح فینویت (پزشک فرانسوی) از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۹۲ به این مدیوم مسلط بود. بعد از او هم روح ژرژ بلهام که در زمان حیاتش دوست دکتر ریتشارد هودجسون بود، جای روح قبلی را گرفت. هودجسون در آن زمان استاد دانشگاه کامبریج بود. بواسطه شهرت این مدیوم، جمعیت روحی آمریکا از هودجسون دعوت کرد که با آن خانم به آمریکا آمده با کمک جمعیت آزمایشات خود را انجام دهند. معروف است که هودجسون یک دانشمند سخت‌گیر و محتاط بود و در کشف نیرنگ‌های مدیوم‌ها تلاش بسیار می‌کرد. وقتی که این دو به آمریکا رسیدند، هودجسون شروع به انجام آزمایشات با مدیوم نمود. البته پس از مراقبت‌های بسیار شدید. بطوری که نخست در اطراف زندگی خصوصی این مدیوم تحقیقات کرد. و نمی‌گذاشت او مجله و یا روزنامه بخواند. حتی نام کسانی را که در جلسات حاضر می‌شدند، به مدیوم نمی‌گفتند. و گاهی هم هودجسون به آنها نام مستعار می‌داد که مدیوم آنها را نشناسد. در این آزمایشات گاهی ویلیام جیمس هم حاضر می‌شد و در سال ۱۸۸۸ جیمس هابسلوب استاد منطق و اخلاق دانشگاه کلمبیا هم به آنان پیوست و تا آخر سال ۱۸۸۹ با آنها بود.

این دانشمند اخیر در جلد ۱۶ از مجله اقدامات جمعیت بحث روحی آمریکا درباره این آزمایشات چنین نوشت ممکن نیست ارواحی که بوسیله این بانوی مدیوم سخن می‌گویند، شخصیت ثانوی این بانو باشد. و در پایان تقریراتش می‌گوید: من پیوستن خود را به این نظریه که می‌گوید زندگم پس از مرگ، با حفظ شخصیت زمینی ادامه دارد، اعلام می‌کنم.

هودجسون همیشه در آمریکا هنگام آزمایش با این مدیوم، به مراقبت‌های خود می‌افزود و فکر می‌کرد که برای رشد و تکامل مدیومی، او بهتر است محیط خود را عوض کرده، در میان افراد نا آشنا باشد. این بود که تصمیم گرفت در سال ۱۸۸۹ این بانو را به انگلستان بفرستد. وی به انگلستان آمد و به عنوان مهمان در منزل فریدریک مایرز استاد دانشگاه کامبریج اقامت کرد. تا اینکه دکتر آزمایشات خود را با این مدیوم آغاز نمود. در این آزمایشات سراولیور لودژ هم بود. این خانم در تحت دقیقترین آزمایشات علمی، با شدیدترین احتیاط‌ها از نوامبر (۱۸۸۹ - تا ۱۸۹۰) در حضور دانشمندانی مانند مایوز - لودژ - والترلیف قرار گرفت. مدیوم در تمام این مدت حق نداشت تنها از خانه خارج شده با کسان دیگر تماس بگیرد. همیشه یکی از اعضای جمعیت بحث روحی با وی بود. که از همه رفتار و کردار وی مراقبت می‌کرد. اولیور در سال ۱۸۹۰ نتیجه تحقیقات خود را درباره این مدیوم با یک مقدمه از مایرز نوشت و در آن به سه نتیجه زیر اشاره کرد.

۱- اطلاعاتی که این مدیوم در جلسات ارتباط می‌داد، طوری بود که مبرزترین مخبرین جراید هم نمی‌توانستند از طریق عادی به این اطلاعات دست یابند.

۲- طبعاً دست‌یابی به این همه اطلاعات از طریق عادی مستلزم هزینه زیاد و وقت بسیار می‌باشد. و محال است بگوئیم بانو پیر (مدیوم) می‌تواند این همه پول و وقت برای بدست آوردن این اطلاعات داشته باشد.

۳- رفتار این مدیوم احتمال هرگونه نیرنگ و فریب را رد می‌کند. چون اگر این خانم اهل نیرنگ بود، زیر بار این همه مراقبت دقیق و احتیاط‌های شدید نمی‌رفت. وانگهی

این مدیوم در همه مراقبیش تاثیر نیکی گذارده که همه آنها به فضیلت اخلاقی، و صراحت لهجه و امانت این بانو اعتراف کرده‌اند.

در سال ۱۹۰۶ مادام لیونور (مدیوم) بنا بدرخواست جمعیت روحی لندن دوباره به انگلستان برگشت. چون این جمعیت می‌خواست بوسیله این بانو با ارواح (مایرز - جیرنی و سدجونک - و هودجسون) که به جهان روحی منتقل شده بودند، ارتباط بگیرند هدف جمعیت این بود که بوسیله چند نفر مدیوم با آن ارواح، آزمایش نامه‌نگاری متقاطع و یا متبادل را انجام دهند. این روش بوجود چند نفر مدیوم نیاز داشت. تا هر کدام از آنها قسمتی از یک نامه که روح القاء می‌کند، تهیه نمایند. تا هرگونه شبهه ارتباط زنده‌ها و نوشتن نامه بوسیله آنان، از بین برود.

این بود که چند نفر از مدیوم‌های قوی (کتاب القائی) که از جمله آنان خانم ویرال^(۱) و خانم هولند بودند، جمع کرده با مادام لیونور مدیوم مشغول آزمایش شدند. تنها خانم لیونور در ۷۴ جلسه شرکت کرد و نامه‌های آن ارواح به دفعات به مدیوم‌ها القاء می‌شد. این آزمایش از سال (۱۹۰۶ - تا ۱۹۳۸) ادامه داشت و مجموع نوشته‌های القائی ارواح به دو هزار صفحه رسید. که درباره موضوعات علمی دقیق و متنوع، نوشته شده بودند. هر کدام از این مدیوم‌ها جدا از دیگری عمل می‌کردند و هیچکدام خبر نداشتند که به مدیوم‌های دیگر از طرف ارواح، چه القاء می‌شود؟ این آزمایشات جمعیت بحث روحی لندن که بیش از سه سال طول کشید، در تاریخ علم روحی جدید، از دقیق‌ترین آزمایشات محسوب می‌شود. و همه تحقیقات آنان در اطراف کتابت القائی (از روح به مدیوم) دور می‌زد. که چهار نفر علمای مبرزی که در جریان این مدت به آن جهان منتقل شده بودند، مرتب با مدیوم‌ها ارتباط می‌گرفتند و نامه‌های خود را به آنان القاء می‌کردند.

بالاخره نتایج و تحلیل آزمایشات بوسیله دانشمند بدنجتون (Piddington) پایان

۱- این خانم یک محقق روحی بود. و استاد دانشکده (نیوهام) دانشگاه کامبریج هم بود که در آینده راجع به این بانو مطالبی خواهیم نوشت. مولف.

یافت. و همه آزمایش کنندگان در این نظریه با هم اتفاق داشتند که (افکار و تعبیراتی که در زمان حیات آن چهار نفر علما از آنان شناخته شده بود، کاملاً موافق با افکار و تعبیر نامه‌هایی است که آنها از جهان ارواح به مدیوم‌ها القاء کرده‌اند. بطوریکه نمی‌توان گفت این اعمال تصادفی می‌باشد).

اولیور لودر درباره این ارتباط‌ها چنین گفته است (ملاحظه این نامه‌ها ما را وادار می‌کند به اینکه بگوئیم چند موجود باهوش و عاقل، و یا چند روح مستقل و خارج از درک مدیوم‌ها، این نامه‌ها، را القاء کرده‌اند. باز هم توجه به متن این نامه‌های القائی، به من امکان می‌دهد که بگویم مطالب و مضمون این نامه‌ها، از سطح عقل باطن بانو پیپر و سایر مدیوم‌ها، بالاتر و مستقل‌تر است. به عبارت دیگر من درک می‌کنم که ما با ارواح آن چهار نفر علمای معروف، ارتباط داشته‌ایم که پیامهای خود را برای ما فرستاده‌اند.

در اکتبر ۱۹۰۹ بانو پیپر برای سومین بار به انگلستان سفر کرد و در آنجا آزمایش ارتباط با ارواح را فقط از طریق کتابت القائی دست مدیوم بی‌اختیار روی کاغذ حرکت می‌کند و مطالبی را که بالاتر از درک اوست می‌نویسد شروع کرد. و در سال ۱۹۱۰ این مدیوم بوسیله همین طریق (کتابت القائی) از نزدیک شدن مرگ ریموند، پسر الیور لودر خبر داد. این شخص افسر بود و در جنگ جهانی او کشته شد.

۵- کلادیس اسبورن لئونارد - (Gladys Osborne Leonard) یکی از مدیوم‌های بیهوشی بریتانیا بود که عالم (کارنجنون) او را هم طراز بانو لیونور پیپر می‌داند. روح رابط این مدیوم (فدی) نام داشت. این روح می‌گفت از دختران هند است و در سال ۱۸۰۰ به سن ۱۳ سالگی وفات یافته. این روح رابط، همیشه با کلادیوم بود. و در جلسات ارتباط به محض اینکه کلادیس بیهوش می‌شد، فدی اولین روحی بود که در جلسه حاضر می‌شد. نخستین دفعه که کلادیس صدای روح راهنمای خود را شنید (فدی) در جلسات صوت مباشر ادیب (ه - دینزبرادلی) بود. روح فدی گاهی از تسلط بر کلادیس دست برمی‌داشت تا روح دیگری به نام (یدی نورث استا) (یعنی ستاره شمالی) از مدیوم کلادیس برای معالجات روحی استفاده کند.

در مارس ۱۹۱۴ روح مرشد به مدیوم کلادیس خیر داد که بزودی در جهان شما حادثه مهمی اتفاق خواهد افتاد (منظورش جنگ جهانی اول بوده) تو (کلادیس) باید در آن هنگام، فداکاری کنی و از طریق مدیومی خودت به مردم کمک نمایی.

در زمستان سال ۱۹۱۴ هیوات ماکنزی از کلادیس برای آزمایشات داخلی روحی در دانشکده علم روحی بریتانیا، استفاده نمود. برحسب توصیه ماکنزی مادام کلادیس برای آزمایشات سرالیورلودر هم حاضر شد. چون پسر لودر در جنگ کشته شده بود، توانست چند نامه و مطالبی از پسر او درج بوسیله این مدیوم بدست آورد.

استاد و.س. مونتگری اسمیت (W. S. Montgomery smith) هم با کلادیس آزمایشاتی انجام داد. و پیام‌های زیادی از طریق این مدیوم، از روح زنش دیبواره دریافت نمود. ^(۱) این شخص نتایج تحقیقات خود را در کتابی به نام روشنائی در جهان تاریک ما (Light in our Darkness) که در سال ۱۹۳۷ تالیف کرده بود ذکر نمود. و در آن کتاب مطالبی را که زنش در بیهوشی این مدیوم گفته بود، به مطالبی که بوسیله لوح‌های حروف هجائی (Ouija Board) با مدیوم (الینور - م - تایلور) (Ellinor M. Taylor) گفته شده بود، مقایسه نمود. رابطه کاملی در میان هر دو آنها بود.

مولف در آن کتاب به دوام حیات جسد قرینه جسد اثیری معتقد شده می‌گوید. ارتباط‌های مکرر نشان داده که روح می‌تواند خاطرات زندگی زمینی خویش را بیداد آورد بنابراین همین شخصیت دنیائی با وی همراه است. و قادر است از بعضی حوادث آینده روی زمین، قبلاً خبر دهد. همه اینها دلیل بر این است که ما انسانها جسدی غیر از این فیزیکی داریم که پس از مرگ باقی می‌ماند.

این مدیوم دو کتاب دارد. یکی به نام زندگی من در دو جهان (My Life in Two Worlds) و دیگری به نام گذرگاه اخیر (The Last Grossing) که در این دو کتاب، خلاصه تجربه‌های روحی خود را شرح می‌دهد.

۱- به کتاب (حیات و عمل در جسم روحی) Life and work in the spiritual body مراجعه کنید.

۶ - پیرل کاران - یکی دیگر از مدیوم‌های معروف خانم پیرل لینور کاران (Pearl Lenore Curran) یا خانم (هروجرز) از سانت لورن آمریکا می‌باشد. این بانو مدیومی خود را در ظواهر روحی، در سال ۱۹۱۳ هنگامی شروع کرد که بطور ناگهانی توانست با لغت انگلیسی درست سخن بگوید. در حالی که آن گونه تکلم مربوط به قرن ۱۷ بود.

روحی که بوی تسلط داشت نمی‌خواست شخصیت خود را معرفی کند. بنابراین همیشه خود را با نام مستعار (باشینس وورث) می‌خواند. آزمایشات دقیق نشان می‌داد که این روح یک بانوی ادبیه و شاعر درجه یک می‌باشد. این روح مطالب خود را گاهی با زبان مدیوم می‌گفت یعنی برای تکلم از حنجره مدیوم استفاده می‌کرد و گاهی هم مطالب خود را در تابلو حروف هجائی منعکس می‌نمود.

این عمل در حضور چند نفر از علما و ادبانی انجام می‌شد که بطور منظم در جلسات ارتباط این مدیوم حاضر می‌شدند. بویژه آنکه این مدیوم حرفه‌ای نبود، بلکه یک بانوی متمول بود که از احترام همه مردم سانتلویز برخوردار بود.

چیزی که برای همه محققین حاضر در جلسات روحی محرز شد، این بود که اولاً این خانم شخصاً واجد آن دانش ادبی رفیع که هنگام آزمایش از خود نشان می‌داد، نبود. ثانیاً زبان قرن ۱۷ انگلستان را هم قبلاً نمی‌دانست معیناً همه آن مکالماتی را که میان حاضرین و روح مسلط انجام می‌شد، بخوبی ادا می‌کرد. ثالثاً به زبان نورماندیها و سخنان مخلوط به لغات اطربشیا و لاتین که در میان آنها یکی از اصطلاحات قرن بیستم یافت نمی‌شد، در هنگام مدیومی آگاهی داشت.

با اینکه این خانم ابدآ به انگلستان نرفته بود و تحصیل را هم در سن کوچکی رها ساخته بود و هیچگونه علاقه‌ای هم به ادبیات جدید و قدیم و تاریخ و یا تمدن انگلستان نداشت، بلکه تنها به موسیقی علاقمند بود، معیناً در حال مدیومی بخوبی آنها را بیان می‌کرد. وانگهی این خانم رساله‌های خود را تنها در هنگام بیهوشی القاء نمی‌کرد، بلکه در حال بیداری هم این مطالب و اشعار را می‌سرود. مثلاً هر وقت تابلو حروف هجائی

بخودی خود سرعت حرکت می‌کرد مکالمه میان (مدیوم و روح مسلط) بطور عادی انجام می‌شد. دکتر والتر در باره این مدیوم، کتاب مخصوصی نوشت همچنین مکنزی هم در مجله علم روحی وقتی که در آمریکا شخصاً درباره این مدیوم تحقیق می‌کرد، مطالبی نوشت.^(۱) مهمترین مطالبی که از جانب روح به این مدیوم القاء شده، در سه کتاب چاپ گردیده به نام آرزوی بجا^(۲) داستان غم‌انگیز^(۳) و (کوزه‌های گلی و دولاب)^(۴) می‌باشد.

۷- ایلین گاریت - یکی از مدیوم‌های محقق و ممتاز مادام ایلین گاریت (Eileen Garrett) می‌باشد که در سال ۱۸۹۳ متولد شد و در سال ۱۹۷۰ پس از ۷۷ سال زندگی وفات یافت. مرگ وی بعد از گذشت ده روز از زمان حضور او در گردهمایی سالبانه علمای روحی در لیپول جنوب فرانسه^(۵) اتفاق افتاد. این بانو در برابر آزمایشات روحی دانشمندان، از سایر مدیوم‌ها مطیع‌تر بود. مثلاً چند سال در لندن در تحقیقات جیمس هیوات مکنزی شرکت کرد. او کسی بود که این خانم را برای مدیوم شدن تشجیع می‌کرد. و پس از مدتی برای روح مرشد یوفانی و همچنین برای روح عبدالطیف بغدادی پزشک معروف ایرانی و مورخی که در قرن ۱۹ زندگی می‌کرد، مشغول مدیومی شد.

کارنجتون در داخل مجمع روحی آمریکا با این مدیوم، آزمایشات زیاد را انجام داد. که بعضی از آنها مربوط به تحلیل حالات نفسانی بوسیله دستگاه ضبط ارتعاشات مغناطیسی بود.^(۶) این دانشمند پس از پایان آزمایشات چنین گفت (من حالا می‌توانم

۱- به کتاب The cose of patience wirth مراجعه شود.

۲- به کتاب Patience worth: Apsychin systery مراجعه شود

۳- به کتاب Hope Tvueblood مراجعه شود.

۴- به کتاب The sorry Tale مراجعه شود.

5- Lepid

۶- کار این دستگاه این است که هنگام تسلط روح راهنما بر مدیوم، تعیین کند که آن روح از لحاظ شخصیت

اقرار کنم که آزمایشات ما، موجودات مستقل و عاقل جدا از شخصیت مدیوم را کشف کرد. و برای ما ثابت شد که این موجودات مسلط بر مدیوم، از حیث عقل ظاهری (خود آگاه) و عقل باطنی (ناخود آگاه) جدا از مدیوم هستند. بعد هم این بانو به فرانسه سفر کرد و در آنجا تحت نظر دانشمند مبرز روحی (الکسین کارل) که برنده جایزه نوبل در طب بود، آزمایشات مدیومی خود را شروع کرد. و این دانشمند نتیجه تحقیقات خود را در مورد ظواهر روحی در کتابی به نام انسان موجود ناشناخته و کتاب (ارتباط) بطور صریح بیان کرد.

مادام ایلین هنگامی که در سال ۱۹۴۰ ارتش آلمان فرانسه را اشغال نمود در فرانسه بود. بعد دوباره به جنوب فرانسه برگشت تا به آوارگانی که از ترس نازیها از شمال فرانسه به جنوب آن گریخته بودند کمک کند. پس از آزاد شدن فرانسه، دوباره به نیویورک مسافرت نمود و در آنجا مجله‌ای به نام فردا (Tomorrow) منتشر ساخت. و بعد هم در همانجا به کمک مالی سناتور ثری مؤسسه ماورای روحی را تأسیس نمود. این بانو مدیوم ماهر بیهوشی، جلاء بصری، و انتقال افکار (Telepathy) و آگاهی از افکار دیگران (Prevision) بود. این خانم کتابی نوشت به نام زندگی مدیومی من My Life As A Search for The Meaning of Mediumship و کتاب دیگری به نام داستان ایلین (The Eileen. Garrett Story) استاد مورس باربانیل - سردبیر مجله معروف اخبار روحی درباره او مطالب مفصلی در آن مجله نوشت.

(۸- جرال دین کامینز) - یکی از مدیوم‌های معروف روحی بانو جرال دین کامینز (Geraldine Cummins) می‌باشد که کتابهای او مورد استقبال زیادی قرار گرفت. که از جمله آنها کتاب تراکم موجودات نامرئی (Unseen Adventures) می‌باشد و این کتاب متضمن نتایج ۳۴ سال آزمایشات روحی این مدیوم بود. از جمله کتابهای زیر هستند که آنها را از طریق مدیومی کتابت القائی نوشته است.

۱- روزهای افسوس بزرگ (The Great Days of Ephesus)

۲- دنباله شخصیت انسانی (Beyond Human Personality)

۳- انسانها پس از مرگ زنده می شوند (They Survive)

۴- مسافرین راه ابدیت (Travellers in Eternity)

۵- معالجه از طریق ادراک (Perceptive Healing)

۶- راه بسوی ابدیت (Road To Immortality)

در کتاب دنباله شخصیت انسان خواننده مطالب مهمی را که روح عالم روانشناسی (فریدریک و -۵- مایزر) آنرا به مدیوم القاء کرده، می بیند. آن مطالب درباره حرکت روح پس از مرگ، در میان حالاتی که برای پیمودن مراحل تکامل وجود دارد، بیان می کند.

۹- اورسولا روبرتس - اورسولا روبرتس (Ursula Roberts) مدیوم معروف کتابت القائی و بیهوشی می باشد. او چند تا کتاب دارد که ارواح بوی تلقین کرده اند.

یکی - (ارتباط های ماری بیکرادی پس از استقرار در قبر.

(Mary Baker Eddy. Her communication from Beyond The Grave)

دومی - (دستوراتی برای معالجه کنندگان روحی) (Health, Health And you)

سومی - معمای هاله اثیری (شعله حیات) انسانها

(The Mystery of The Human Aura)

این مدیوم همه این رسالات با ارزش را از روحی به نام رمضان دریافت داشته که گویا شخص فیلسوفی بوده است. در مباحث آینده ما درباره هاله انسانی بطور تفصیل بحث خواهیم کرد. این هاله از جسد اثیری آدمی که حامل شعله حیات است، در اطراف شکل خارجی، انسان زنده می تابد. و این هاله نشان دهنده مراحل تطور روحی و اخلاقی انسان می باشد. این هاله از رنگ های مختلفی که از جسم آدم می تابد، تشکیل می گردد. حتی بعضی از مدیوم ها آن هاله را می بینند. چنانکه بعداً خواهیم گفت، گاهی بعضی از امراض را (امراض روانی) از طریق این هاله کشف کرده، بوسیله همان هاله هم آنرا

معالجه می‌کنند.

۱۰- بانو گریس کوک و ایفان، و جژن کوک - جریس کوک (Grace cooke) هم نویسنده است و هم مدیوم معروف در کتابت القائی. همیشه نامش با نام روح راهنمایش هویت ایجل چکاوک سفید ذکر می‌شود. این روح یک فلسفه عمیق توأم با درستی نظر دارد. ارواح مرشدی که نامشان میان مردم شایع شده هیچکس غیر از سیلور بیرش پیایه شهرت این روح هویت ایجل نمی‌رسد. بطوری که یک موسسه به نام وی ساخته شده است. این روح به نوشتن این کتابها از اول سال ۱۹۳۰ شروع کرده تا حالا (زمان تالیف این کتاب) هم ادامه دارد. او می‌گوید: وی یکی از افراد فرقه فعال عالم روح به نام برادری روشن (The White Brotherhood) می‌باشد که وظیفه آنها این است که تکامل طبیعت بشری را مراقبت کنند. و دست آنها را گرفته بسوی عصر طلائی سوق دهند. زیرا خداوند حکیم و توانا هیچگاه نوع بشر را بدون ارشاد و هدایت رها نمی‌سازد. برای اینکه خداوند روا نمی‌داند تا حکمت قدیمه خود را از انسانها مخفی بدارد. برای اینکه کار آن حکمت این است که نور خداوندی را بسوی خویش جلب کند. و در سایه آن نور الهی ارواح بشری بهره‌مند و سعادتمند بشوند.

از مهمترین کتاب‌های این روح که از طریق مدیومی بانو گریس کوک القاء شده و یا به شرکت شوهرش جون کوک به آنها تلقین کرده، کتاب تامل (Meditation) می‌باشد این کتاب متضمن تعلیمات عده‌ای از ارواح پیش رفته است که روح هویت ایجل مطالب آنرا به بانو گریس و شوهرش القاء کرده است. و کتابهای دیگر او عبارتند از:

۱- روش جدید مدیوم شدن (The New Mediumship)

۲- کتاب معالجات (Healing)

۳- کتاب گشایش روحی (Spiritual unfoldment)

۴- روش روح (The path of The soul)

۵- تابش روشنائی روز بر علم جدید روحی

(Morning Light on The Spiritual Path)

۶- کتاب نفس خود را معالجه کن (Heal Thyself)

علاوه بر این کتابها مجله‌ای ماهیانه به نام استلا پولاریس (Stella polaris) است که از نیم قرن قبل انتشار آن شروع شده است. این مجله محتوی فلسفه روح چکاوک سفید می‌باشد که نام این مجله قبلاً (آنجلاس) (Angelus) بود. برحسب گفته استاد ایفان کوک، از طریق مدیومی بانو جریس کوک یا ملیستا که لقب اوست با روح سرآرتور کنان دوئل ارتباط گرفته شده است. این موضوع را ایوان کوک در کتاب خود به نام (برگشت کنان دوئل) (The Return of Arthur conan Doyle) ذکر کرده است. چنانکه روح هوایت ایجل کتاب‌های دیگری را به مدیوم (بانو جون کوک) از فامیل (جریس کوک) القاء کرده و عبارتند از:

۱- حکمت آفرینش ستارگان (Wisdom In The Stars) که این کتاب از برجهای فضائی (Zodiac) مربوط بودن مفاهیم روحی آن برجها با حوادث زمینی بحث می‌شود. این همانست که امروز نام علم افلاک روحی (Spiritual Astrology) بر روی آن گذاشته شده است.

۲- کتاب برای چه در روی زمین هستیم Why on Earth در این کتاب هوایت ایجل از انوار حکمت قدیمی که به روی مشکلات عصر حاضر تاییده بحث می‌کند.

۱۱- روزماری براون - یکی از معروفترین مدیوم‌های معاصر برای الهام روحی، بانو روزماری براون (Rosemary Brown) می‌باشد. این بانو ذاتاً دارای استعداد مدیومی است. در کودکی تعلیمات کمی در موسیقی و نت‌های موسیقی دیده بود. ولی بعداً در اثر موهبت مدیومی، قطعات مختلف موسیقی را از ارواح بزرگان موسیقی مانند اشخاص زیر الهام می‌گرفت.

۱- لیزت (Liszt) ۲- بتهون (Beethoven) ۳- شوبرت (Schubert) ۴- شوبان ۵-

باخ ۶- رحمان اوف و غیره.

روزماری بیش از ۴۰۰ قطعه موسیقی از ۱۲ نوع از طریق مدیومی نوشته است. این موسیقی‌ها بوسیله کارشناسان موسیقی آزمایش شد، معلوم گردید که بوسیله ارتباط ارواح موسیقیدان‌های بزرگ، این قطعات را الهام گرفته است و اعلام کردند که این موسیقی‌ها از سطح فکر و معلومات این خانم، خیلی بالاتر هستند. اینها کسانی بودند که موسیقی آن ارواح را در زمانی که زنده بودند خوب می‌شناختند. مثلاً یکی از این کارشناسان موسیقی ایان پارت (Ian Parrot) بود که از ۲۰ سال قبل تا آن زمان، رئیس قسمت جامعه ویلز بوده است. که او پس از تحقیق طولانی و دقیق درباره موسیقی‌های این مدیوم، چنین اظهار داشت (من به مدیوم بودن این بانو اعتراف کرده می‌گویم این قطعات را بوسیله ارتباط با ارواح موسیقیدانان بزرگ اخذ کرده است.

مدیومی روزماری از طریق جلاء سمعی (شنیدن اصوات غیر عادی) یا کتابت القائی (نوشتن بی‌اراده) و یا تسلط روحی که گاهی اوقات هنگام زدن پیانو بدستهای روزماری مسلط می‌شد، کاملتر گشت. روزماری در سال ۱۹۷۱ تاریخ زندگی خود را در کتابی به نام^(۱) (سمفونی‌های ناتمام) (Unfinished Symphonies) منتشر نمود. او در این کتاب توضیح داده که فقط قبلاً ۱۸ ماه با پیانو تعلیم یافتیم. بواسطه بد بودن وضع مالی خانواده، نتوانستم به تعلیم خود ادامه دهم. باز هم در آن کتاب حوادث ارتباط‌های روحی را که همیشه برایش اتفاق می‌افتاد، و علاوه بر الهامات موسیقی، با ارواح متعددی از فامیل‌هایش ارتباط داشته، شرح می‌دهد.

روزماری علاوه بر سمفونی‌های مهم و قطعات والس، رسایل دیگری هم از ارواح موسیقیدانان بزرگ دریافت می‌کرد، که در آن رسایل، افکار و مشاعر آن ارواح را در

۱- این قطعات اکنون در نزد بعضی از موسیقیدانان لندن موجود است. و حتی بعضی از آنها را در صفحات

جهان اثیری، شرح داده است. این خانم در سال ۱۹۷۰ رسالهٔ زیبایی به نام بزرگترین مشکل انسان، نفس خود انسانیت نوشت که در آن شرح داده برای اینکه آدمی خود و عقایدش را بطور عمیق بشناسد، باید به این حقیقت متوجه شود که دیدنی‌های موقت، آنهم بطور محدود و بعد هم یک جسد همیشگی هم دارد (جسد اثیری) که آن جسد با روح و عقل مستقل از مخ مادی، بوسیله مخ اثیری که در داخل آن جسد است، کار می‌کند. وقتی که تعداد معینی از موسیقیدانان که مرده‌اند بخواهند بازنده‌ها ارتباط پیدا کنند چنین استنباط می‌شود که آنها می‌خواهند بخاطر انسانیت، در جهان روحی هم به تلاش خود ادامه دهند. و همین عمل ثابت می‌کند که مرگ فیزیکی، بیش از یک انتقال از حالت خود آگاهی، به حالت خود آگاهی دیگر، نمی‌باشد. انتقالی که انسان همیشه در آن حالت، شخصیت اکتسابی خود را حفظ می‌کند. ما این حقیقت را بوضوح درک می‌کنیم که اثر مرگ این است که انسان را بسوی یک ادراک وسیعتر و برای بدست آوردن حیات بالاتر از حیات زمینی، سوق می‌دهد. همچنین مرگ، انسان را وادار می‌کند این احساس را بدست آورد که، تجسد در جهان ما جدا از مرحلهٔ حیات جاودانه برای انسان نیست. بنابراین اصل مرگ به ما امکان می‌دهد که با منتهای بصیرت و بینائی در جهان‌های بعدی، نمونه‌هایی از رفتار و کردار پاکیزه که از این رفتار فعلی ما بهتر است، بدست آورد.

ارواح موسیقیدانان اعلام کرده‌اند که ما موسیقی را فقط بخاطر اینکه شما از شنیدن آن لذت ببرید الهام نمی‌کنیم، بلکه ما آرزو داریم که نشان دادن اینگونه ظواهر روحی، موجب ازدیاد تلاش شما برای درک حقایق جهت همهٔ انسانها بشود. باز هم می‌خواهیم با نشان دادن اینگونه ظواهر، تعداد زیادی از مردم با هوش را وادار کنیم تا برای این ظواهر روحی، اعتبار قائل شوند تا بتوانند مناطق ناشناختهٔ روح را با عقل انسانی بشناسند. چون وقتی که انسان بتواند اعماق درک خود را که همیشه از او پنهان است خوب

دکتر رثوف عید... ۱۳۳

بشناسد، بعد از مرگ می تواند به جهان های بالاتری از تفکرات بزرگ، قدم بگذارد. (۱)
غیر از مدیوم های ظواهر عقلی که برایتان نام بردیم، مدیوم های بزرگ دیگری هم
بوده اند نمی توانیم نام همه آنها را معرفی کنیم. (۲) بنابراین ذکر نام آنها را به بخشی
موکول می کنیم که برای بیان نام بعضی از اسماء و مراجع روحی، تخصیص داده ایم. زیرا
بعضی از این مراجع در عین حال، مدیوم ظواهر هم بوده اند. (۳)

۱- از مرجع سابق ترجمه فرانسوی ص ۱۰-۱۲

۲- در این باره به کتاب (وساطت روحی) استاد عبداللطیف محمد دمیاطی چاپ شده در قاهره و همچنین

به کتاب انگلیسی (سه مدیوم معروف) (Three Famous Mystics) تالیف (آرتور ادوار دویت) (A.E. Waite)

مراجعه کنید.

۳- از جمله اینها ویلیام متید - موریسی باربانیل - والیس - وجون لوپ - وستانتون موزس - و ژرژ فیل اوین

می باشند. مولف.

مطلب دوم

معرفی دسته‌ای از مدیوم‌های ظواهر فیزیکی

هرم مدیوم‌های بزرگ روحی، بتدریج از کسانی که برای انواع مختلف ظواهر فیزیکی مورد استفاده قرار گرفتند، بوجود آمد و کم‌کم تعداد آنان به صدها نفر رسید. در حالیکه در ابتدای حرکت علم روحی جدید، تعداد آنان از چند نفر تجاوز نمی‌کرد. در این مسئله شک نیست که این تعداد از مدیوم‌های ظواهر فیزیکی، بعضی در یک پدیده آزمایش می‌شدند، بعضی دیگر در بیش از یک ظواهر از صورتهای مدیومی عقلی هم، توانائی داشته‌اند. ولی ما در این مبحث همه آنها را جزو مدیوم‌های ظواهر فیزیکی قرار داده‌ایم. چون در اغلب آنان، ظواهر فیزیکی غلبه داشت. همانطوری که مدیوم‌هایی هستند که در آن واحد، هم مدیوم ظواهر فیزیکی بودند و هم مدیوم ظواهر عقلی. ضمناً مدیوم‌هایی هم پیدا می‌شدند که جامع میان صورت‌های این دو ظواهر باشند. روش معمول در تعیین اینکه این مدیوم در کدام یک از مواهب مدیومی قوی‌تر است این است که در اثر آزمایشات مکرر، جانب قوی مدیومی آنها در نظر گرفته شود. مقصود ما از مدیوم‌های بزرگ، کسانی هستند که موهبت مدیومی آنها را هیات‌های علمی که آزمایشات و تحقیقات آنان درباره این مدیوم‌ها مورد اعتماد می‌باشد، آزمایش کرده و معرفی نموده‌اند. البته معرفی همه آنها یا لاقلاً شناساندن مهمترین آنان را در این مرحله امکان ندارد، بلکه ناچاریم به ذکر نام چندتا از آنان اکتفا کنیم. که

عبارتند از:

۱- دو برادر و خواهر داوینپورت - در تاریخ حرکت علم روحی جدید، گفته‌اند این علم باروز ظواهر غیرمادی در حضور دو خواهر و برادر در دهکده (هیدسفیل) در سال ۱۸۴۸ شروع شد. ولی حقیقت این است که اگر چه وسیله این دو، بحث در اطراف ظواهر غیرعادی هیدسفیل به میزان وسیعی شروع شد، لکن دو سال قبل از قضیه (کیت - و فوکس دو خواهر) در همان قریه ظواهر عجیبی در حضور دو برادر هم پدید آمد که آنها عبارت بودند از ۱- ابراستوس داوینپورت (Ira Erastus Davenport) (۱۸۳۹ - ۱۸۷۷) و ۲- ویلیام هنری داوینپورت (W.H.D) (۱۸۴۱ - ۱۹۱۱) در اول سال (۱۸۴۶) در حضور این دو برادر صدای ضربه‌های متنوع شنیده شد. حتی گاهی میز از جای خود به هوا بلند میشد. بدون اینکه کسی آن را بلند کند. این دو، خواهری هم داشتند به نام الیزابت حاضران می‌دیدند که هر سه نفر آنها در آن واحد در فضا هستند بدون اینکه اشخاصی آنها را بلند کنند. در اثر پی‌گیری این ظواهر، معلوم شد که آنها یک روح مرشدی به نام ژان کنج دارند. و این روح بعداً با مدیوم اسپانیایی (اسلیابلادینو) ارتباط گرفت و همیشه مراقب او بودند که قدرت ارتباط آنها با روح در وهله اول بدو ثانیه می‌رسید آن برادر خود را برای تحقیقات روحی در اختیار چندین کمیته قرار دادند که یکی از آنها کمیته‌ای بود که تحت ریاست (دکتر ه- ف- کاردینو) قرار داشت و مرکب از استادان دانشگاه هاروارد به اسامی زیر بود.

۱- بنجامین بیرس (Benjamin Pierce) ۲- لوئیس اجاسیز (Louis Agassiz) ۳- ویب - ۱- جولد (B.A. Gould) ۴- (ا-ن - هورسفورد) (E.N. horsford)

آزمایش کنندگان نائید کردند که در حضور آنان چند دست تجسد یافت بطوریکه نخها را پاره می‌کرد. و همینطور شنیدن آواز موسیقی را در جلسه که نوازنده آن دیده نمی‌شد، تائید نمودند. حتی در یکی از جلسات ارتباط با ارواح، دستها تجسد یافته یک نفر بز هکار را به نام (پروفیسور بیرس) با ریسمان بستند. لذا از این آزمایشات چیزی در جراید ننوشتند.

صحت این ظواهر را دکتر لومی - استاد شیمی دانشکده طب دانشگاه ژرژتاون (Georgetown) که شخصاً اقدام به تحقیق کرده، تأیید نمود. و درباره آن ظواهر بطور خلاصه چنین گفت این ظواهر در اثر قدرت ناشناخته جدیدی که من و دیگران نمی‌دیدیم، پدید می‌آمد. جیمنایس هم صحت آنها را تأیید کرده گفت من با روح چون کنج از طریق صورت مستقیم به مدت نیم ساعت حرف می‌زدم. و چندین دست هم تجسد یافت که من با آنها دست دادم. باز هم دیدم میز خود بخود در روی سر حاضرین وارونه قرار می‌گرفت و بعد هم به گوشه اتاق انداخته می‌شد.

این دو برادر در سال ۱۸۶۴ به انگلستان سفر کردند و در آنجا مورد آزمایشات هیئت‌های علمی متعددی قرار گرفتند که یکی از آنها پروفیسور (ژاکوب) بود که درباره آنها گفت (ظواهر روحی که من در حضور این دو مدیوم دیدم کاملاً درست بود. که از هر جهت به ارواح منتسب می‌شدند). در سال ۱۸۷۶ به استرالیا رفتند در آنجا ویلیام دافینورت در سال ۱۸۷۷ وفات یافت. این دو مدیوم همیشه می‌گفتند آنچه که در حضور آنها اتفاق می‌افتد، علتش را نمی‌دانند و منشاء آنها را نمی‌شناسند. آنها تأیید خود را بوسیله ارواح و اطلاعاتشان را بر حقایق آن ظواهر، بیان کردند.

دانیل هوم - یکی از مدیوم‌های قوی در تاریخ حرکت روحی، مدیوم اسکاتلندی دانیل دانگلاس هوم (Daniel Dunglas Home) می‌باشد. که در خانواده‌ای متولد شد که اغلب آنها مدیوم بودند. و در شهر ادنبره از آنها به نام اصحاب کشف یاد می‌کردند. از ظواهری که در حضور این مدیوم پدید می‌آمد، تجسد یافتن دست در هوا بود که آن دست می‌خواست روی حاضرین را لمس کند. همچنین اصوات موسیقی بسیار زیبا بطور ناگهانی در جلسه او شنیده می‌شد. همین طور بلند شدن میزها و سایر وسایل اتاق و معلق ماندن آنها در هوا بود. آلکساندر اگراکوف اهل آلمان و بعد از او هم ویکونت آدیر از سالهای (۱۸۶۷ - ۱۸۶۸) با این مدیوم آزمایش کردند. و ویکونت آدیر در سال ۱۸۶۹ درباره این مدیوم کتابی نوشت به نام آزمایشات روحی با دانیل هوم و در مقدمه این کتاب می‌گوید با همه احتیاط‌های شدیدی که درباره او انجام دادم، نیرنگ و خدعه

در وی نیافتیم. زیرا ظواهر مدیومی او بسیار قوی بود، حتی گاهی در روز روشن هم ظاهر می شد. بنابراین اعتراف می کنم که حدوث این ظواهر، از راه طبیعی امکان ندارد مگر اینکه در پشت آن، یک هوش نامرئی تصور کنیم. ولی خود ظواهر نشان می دهد که آن عامل نامرئی هم زنده است و هم عاقل.

هوم در سال ۱۸۸۲ دو کتاب نوشت. یکی از زندگی خود به نام روشنی های فوق طبیعت در زندگی من (Revelations on My Supernatural Life) و دیگری روشنیها و تاریکی های روحی (The Lights And The Shadows of The Spiritualism) ناگفته نماند که این مدیوم در سن کودکی به آمریکا رفت تا در آنجا تحت حمایت عمه اش که مقیم آنجا بودند از ضربه های ناشناخته و جابجا کردن اثاثیه خانه و شکستن شیشه ها سبب وحشت عمه اش شد. لذا عمه اش او را به نزد خانواده ای برد که تصور می کرد که بعضی از افراد آن خانواده قادر به معالجه این طفل هستند. ولی پس از آنکه پزشکان ناتوانی خود را ابراز داشتند او را به جامعه هاروارد معرفی کردند تا از وضعیت او تحقیق کنند. در آنجا دانیل هوم برای همه آزمایشات آماده شد. وقتی که به سن بلوغ رسید در کشورهای زیادی از لحاظ مدیومی معروف شده بود. چون در حضور او ظواهر بسیار نادر به آسانی پدید می آمد. حتی گاهی اوقات در روز روشن این ظواهر پدید می آمدند. او برای همه آزمایشاتی که علمای روحی ابداع می کردند تسلیم بود.

ر- تومسپون

ر- تومسپون (R. Thompson) یکی از مشهورترین مدیوم های ظواهر فیزیکی در قرن گذشته بود. این بانو رشد مدیومی خود را در دایره روحی دلفی در مقر هیپرتفوردر پاتریسا تحت نظارت فردریک ثورستان بدست آورد. ظواهر روحی این مدیوم عبارت بود از: ضربات - حرکت دادن اجسام روشنی های روحی - صوتهای مباشر (مستقیم) تجسّدات اعضای بدن ارواح و مجلویات (یعنی بردن لوازم اتاق ارتباط به بیرون یا آوردن لوازمی از بیرون اتاق احضار). این مدیوم در اول ۱۸۹۸ برای انجام آزمایشات روحی، خود را در اختیار جمعیت بحث روحی لندن (S.P.R) گذاشت.

این جمعیت در جلد ۱۷ انتشارات خود را دربارهٔ او چنین نوشته. ارواح مسلط بر این بانو دو نفر هستند. یکی دختر کوچک خودش که قبلاً مرده، به نام نللی (Nelly) و روح دیگر به نام بانو کارتریت. این بانو قبل از مرگش، ناظم مدرسه‌ای بوده که همین خانم مدیوم در آنجا تحصیل می‌کرده است.

برای تحقیق در اطراف مدیومی این بانو، دانشمندانی مانند فردریک مایرز - و فرانک پودمور (Frank Podmore) و پیدنجتین (Piddington) و فان ایدن (Van Eeden) اقدام کردند. نتایج آزمایشات مثبت بود.

یکی دیگر از بحث‌کنندگان روحی به نام بانو ورال استاد دانشگاه کامبریج برای این مدیوم ۲۲ جلسهٔ ارتباط تشکیل داد. و در آن جلسات به ۲۳۸ بیانات محدودی از گذشته و حال بدست آورد. و بعد در اثر تحقیق برایش محرز شد که ۳۳ قسمت از این سخنان نادرست است. و دربارهٔ ۶۴ تا از آن هم امکان تحقیق نداشت. ولی باقی مانده که ۱۴۱ قسمت بود، صحیح بود. یعنی نتیجهٔ آزمایشات به نسبت ۵۹ درصد درست بوده. در حالیکه گفته‌های تصادفی، بیش از ۱۵ یا ۱۷ درصد درست در نمی‌آید.

دکتر فان ایدن در باره این مدیوم چنین می‌گوید. این بانو در اثر ارتباط با روح جوان آلمانی که انتحار کرده بود، می‌توانست بزبان آلمانی صحبت کند. (البته در حال مدیومی) در حالیکه این بانو قبلاً زبان آلمانی را نمی‌دانست. آن روح جوان مطالبی بوسیلهٔ این مدیوم، دربارهٔ رنجهای زندگی خود و علت انتحارش اعلام داشته است.

جایی آجنس نیشول - از مدیوم‌های مبرز روحی بانو اجنس نیشول (Agnes Nichogs) یا (صموئل) بوده که به نام جایی معروف بود.

سرآلفرد راسل والاس یکسال قبل از شروع به بحث‌های روحی خود در سال ۱۸۶۵ این مدیوم را کشف کرد این مدیوم ظواهرش عبارت بود از: ۱- حرکت دادن اجسام بدون استفاده از وسیلهٔ مادی ۲- بلند کردن انسانها در فضا ۳- نشان دادن انواع موسیقی که منبع انسانی آن دیده نمی‌شد. ۴- مجلوبات روحی.

سروالاس می‌گوید: در جلسات مدیومی این بانو صدها مرتبه گلها و شکوفه‌ها با

مقدار زیاد در جلسات، از منبع ناشناخته حاضر می‌شد. یعنی با روی میز گذارده می‌شد یا روی فرش‌های اتاق جلسه. طول بعضی از شاخه‌هایی که ارواح حاضر می‌کردند به شش پا می‌رسید. حتی غبار و خاک هم در آنها مشاهده می‌شد. و در همان جلسات طبق درخواست دوفه دابرتو ارواح از دریا آب شور و شن دریائی حاضر کردند. دریا با اتاق جلسه صد یارد مسافت داشت. در میان آن آب ماهیهای زنده هم وجود داشت پس از آنکه جایی با صموئیل ازدواج کرد، قدرت مدیومی وی محدود شد. فقط مدیوم تصویر روحی بود. بعد هم مدیوم تجسّدات. و همچنین مدیوم انتقال با جسد مادی شد. بطوری که می‌توانست با جسد مادی خود، به مسافت سه مایلی منزلش منتقل شود. این جلسات تحت مراقبت هیرون (Herne) و ویلیامز (Williams) و هشت نفر از محققین دیگر تشکیل می‌شد.

نلسون هولمز - نلسون هولمز (N. Holmes) و خانمش از مدیوم‌های میرز تجسد بودند. هر دو اینها اهل فیلادلفیای آمریکا بودند. ارواح مسلط به این دو مدیوم عبارت بودند از کاتی کنج - جون کنج این دو مدیوم خود را برای تحقیقات در اختیار دکتر هنری شیلد (Henry Chlid) که خود او هم مدتی مدیوم بوده گذاردند. این دو مدیوم در سال ۱۸۷۳ به انگلستان مسافرت کردند. ۱- دکتر اسپیر (Speer) ۲- خانمش مادام اسپیر ۳- اسقف ستانتون مورس (Stainton Mosses) استاد دانشگاه لندن.

روبرت دیل اون (R. Date owen) که هم شخص دیپلماسی بود و هم عالم روحی، این دو را از لحاظ مدیومی آزمایش کرده در تاریخ چهارم نوامبر سال ۱۸۷۴ چنین نوشت: من شخصاً دیدم روح کاتی کنج در حضور این دو مدیوم، هفت و یا هشت مرتبه تجسد پیدا کرد، که تنها در میان اتاق ارتباط ایستاده بود با شکل کاملش به ارتفاع دو قدم از کف اتاق بالا بود و برای ۵ یا ده ثانیه در آنجا ایستاد. در داخل پوششی بود ولی کاملاً دیده می‌شد که دستها و پاهایش را مانند شناگری حرکت می‌دهد. من او را در پنج شب مختلف دیدم که مخفی می‌گشت و بعد ظاهر می‌شد. فاصله میان من و او هشت و یا نه قدم بود. در یکی از این دفعات، من گل زنبقی به وی دادم او گل را از من گرفت و در

حالیکه بتدریج محو می‌شد. گل حتی پس از محو شدن او هم بود، ولی عاقبت گل هم محو شد. وقتی که کاتی دوباره ظاهر گشت، گل هم با وی در دستش ظاهر شد. البته گل ابتدا به شکل یک ورق نوزانی بنظر می‌رسید، ولی بتدریج از هم باز شد و به شکل گل زنبق درآمد.

اسایابلادینو- یکی از مدیوم‌های ظواهر فیزیکی، بانوی اسپانیایی معروف به اسایابلادینو (Eusabia balladino) بود (۱۸۵۴-۱۹۱۸) روح راهنمای او یک نفر ایتالیایی به نام جون کنج بود. این بانو برای آزمایش تعداد زیادی از علمای روحی قرن فعلی آماده شد. که آنها عبارت بودند از: ۱- لومبرزو (Lombroso) ۲- کیاپا (Chiaia) ۳- بوزانو (Bozzano) ۴- سکیاباریلی (Schiaparelli) ۵- جیروزا (Gerosa) در ایتالیا. ۶- اولیور لودژ (O. Lodge) ۷- و- ۵- مایزر (F.W.H. Myers) ۸- اوکوروفیتز (Ochorowicz) ۹- ریتشارد هودجسون (R. Hodgson) در انگلستان ۱۰- شارل ریشیه (C. Richet) ۱۱- دی روشا (Derochas) ۱۲- گابریل دیلان (G. Delanne) ۱۳- ویکتوریان ساردو (V. Sardou) از فرانسه.

آزمایشات او در سویس هم موفقیت‌آمیز بود. بعضی از بحث‌کنندگان روحی (جمعیت روحی لندن) (S.P.R) در سخنرانی‌های خود گفتند: معلوم شد اسایا خدعه می‌کند. زیرا موی نرم و یا نخ سفید بلند بسته به بدنش بوده.

ولی آزمایش‌کنندگان دیگر گفتند در حضور او دست سوم و عصای متجسد دیده می‌شد. البته این سخنان علیرغم آزمایشات بسیار دقیقی که در هیئت‌های متعدد انجام می‌شد و همه با موفقیت توأم بود، سبب بروز شک در صحت مدیومی این بانو می‌گشت. ولی یکی از تحقیق‌کنندگان که با منتهای احتیاط و با تمام وسایل لازم او را آزمایش کرده بود، یعنی گابریل دیلان می‌گوید: آنچه که از مو و نخ دیده شده که به بدن مدیوم متصل بوده دلیل بر خدعه نیست، بلکه آنها سیالات اکتوپلاسم است که از بدن مدیوم بیرون می‌جهد (Les filaments fluidiques) این سیالات، اغلب اوقات به شکل‌های مو یا اجسام سفت، بر حسب نوع ظواهری که می‌خواهند در آن جلسه احداث شوند دیده

می شوند. بنابراین همه آن سخنان اشتباه است و از کسانی سرزده که عقل کافی برای درک طبیعت ظواهری که اقدام به تحقیق آنها کرده اند نداشته اند.

به این مسئله بالا یک حقیقت دیگری هم که بحث کنندگان روحی از آن آگاه هستند اضافه می شود. و آن این است که وقتی مدیوم در حال بیهوشی کامل باشد، او در تمام مراحل مطیع دستورات ارواح می شود هر چه به وی دستور دادند عمل می کند. همینطور گاهی هم مطیع اراده بعضی از حاضرین می شود. پس وقتی که افکار همه حاضرین متوجه به خدعه و نیرنگ باشد (البته احتمال خدعه بدهند) مسکن است عقل مدیوم هم متوجه همان فکر باشد. زیرا مدیومی درست همیشه در حال بیهوشی از ملکه ادراک همان حال بیهوشی تبعیت می کند. و این ادراک طوری است که ذاتاً در برابر آن تلقینات هر چه باشد اطاعت می کند.

این حقیقت نفسانی و روحی بخوبی می تواند برای تفسیر صحیح نتایج تحقیقات طولانی مهمی که در پاریس خلال سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۸ طبق پیشنهاد مجمع بین المللی ماورای روح^(۱) بوسیله مبرزترین علمای عصر و فلاسفه آنها درباره اسایا انجام شد موجب آن شبهات گردیده باشد. آزمایش کنندگان عبارت بودند از: ۱- پیر کوری و مادام کوری (Pierre et Marie Curie) کاشفان رادیوم - ۲- دارسنفال (d.Arsonval) مدیر مجمع سیکولوژی عمومی پاریس - ۳- شارل ریشیه (Charles Richet) عضو آکادمی طب و علوم - ۴- هنری برجسون (H.Bergson) فیلسوف معروف و عضو آکادمی علوم - ۵- بوری ویتش (Yowrie vitch) عضو آکادمی علوم - ۶- فلاماریون (Flammarion) فیلسوف و رئیس مجمع فضائی فرانسه - ۷- ادوارد برانلی (Ed.Branly) یکی از مخترعین رادیو.

قبل از پایان تحقیقات، پیر کوری وفات یافت. ولی بقیه اعضای تحقیق پس از پایان آزمایشات، مطالب زیادی درباره اسایا نوشتند که در آخر آن چنین آمده.

حال که این آزمایشات تمام شده ممکن است از ما درباره نتایج کوشش‌هایی که در ظرف سه سال پشت سرهم در بحث‌های روحی و فیزیولوژی در این مجمع انجام شد، سؤال کنند آنچه که می‌توانیم درباره این آزمایشات بگوئیم این است که،

۱- در جلساتی که حضور اسایا انجام می‌شد، بعضی از اجسام سنگین به جلو و یا عقب حرکت داده می‌شد و یا اینکه همه و یا قسمتی از آن به فضا برداشته می‌شد. مانند میزهای عادی و یا میزهای سه پایه همه اینها در نزدیکی اسایا در اثنای جلسه از طریق مسجل کردن آلت حرکت یعنی استفاده از ماده اکتوپلاسمی انجام می‌شد. ۲- بعضی از این حرکات اجسام هنگامی حادث می‌شد که یا دست مدیوم با آنها تماس می‌گرفت و یا قسمتی از لباس مدیوم، گاهی هم بدون تماس دست و یا لباس مدیوم، آن حرکات ظاهر می‌شدند. نوشتن نامه‌های بلند و کامل در روی میزی که مدیوم پشت آن نشسته بود یا روی میز سه پایه‌ای که در نزدیکی مدیوم قرار داشت و در آن هنگام فشار شدیدی به عضلات مدیوم وارد می‌شد ولی در نزدیکی او کسی دیده نمی‌شد که این فشار از او باشد.

۳- نقطه تمرکز این نیروئی که آن اجسام را حرکت می‌داد و کارهای دیگر را انجام می‌داد در خود و محیط بود. چون قواعدی که برای نشستن از طرف روح به مدیوم تکلیف می‌شد حاکی از این بود که فشار زیاد و یا کم هنگام بلند شدن اجسام و اشیاء طبق قوانین مکانیکی به مدیوم وارد خواهد شد یعنی اگر در جلسه اجسام بزرگ و یا سنگین بلند می‌شد، یا به خارج برده می‌شد، به مدیوم تکلیف می‌شد که کاملاً درازکش باشد تا بتواند اکتوپلاسم زیادی از او بیرون آید و اگر اجسام یا اشیاء کوچک بودند، به مدیوم تکلیف می‌شد نیم خیز دراز بکشد و یا حالت انقباض عضلات روی مدیوم که هنگام بلند شدن اجسام طبق قوانین فیزیکی به مدیوم که در حال بیهوشی بود دست می‌داد. همه اینها قراینی هستند که نشان می‌دهند روح مسلط از طریق استفاده از نیروی مادی مدیوم، این کارها را انجام می‌دهد.

۴- معلوم شد با اینکه مدیوم از دستگاه الکتریسته (Electroscopes) دور بود ولی

می توانست آنها را از کار بیاندازد.

۵- در اشیاء حرکات جزئی بوجود می آید (Vibrations Moleculaires) در صورتی که مدیوم هنگام بروز این حرکات و ورود ضربه های منظم (Coups.frappes) و تولید امواج صوتی (Vibration Sonores) از همه آنها دور بود و دسترسی به آنها نداشت.

۶- شخصی که در نزدیکی مدیوم می نشیند در اثنای جلسه، حدوث ظواهر نورانی (Phenomenes Ivmineux) را مشاهده می کند که بحث از منبع نور لازم بنظر می رسد. ۷- ما ظهور اشکال انسانی را تأیید می کنیم (Formes d'apparence humaine) چگونه امکان دارد در احداث اشکال انسانی که عده زیادی از محققین در حضور مدیوم و در بیشتر کشورها آنرا تأیید کرده اند، خدعه و نیرنگ باشد؟ و بعضی از حاضرین احساس می کنند که مویشان بوسیله آن اشکال لمس می شد.

۸- اساییا در اثنای بعضی از جلسات، حالتش کاملاً عوض می شود و در بدن او آماس یا التهاب جلدی مشاهده می شود. (Hyperesthesie Cutanea) همچنان که برای او نسیان جزئی حادث می شود که ظواهر جلسه را به یاد نمی آورد.

این تقریر دقیق و مهمی که در هر کلمه ای از کلمات آن عاملی بود جنبش طبیعی در میان مؤسسات روحی بوجود آورد، بویژه آنکه بزرگی نام کسانی که این آزمایشات را انجام داده بودند، سبب این جنبش شد. زیرا این اعتراف پس از سه سال بحث و تحقیق، آن هم از جانب بزرگترین علمای عصر که قبل از این آزمایشات منکر صحت اینگونه ظواهر بودند، بطور قطع در سایر بحث کنندگان اثر عمیقی می گذارد. بخصوص با توجه به احتیاط هائی که آنها در آزمایشات خود بکار بردند و از دستگاه های دقیق که برای مسجل ساختن ظواهر از آنها استفاده کردند، عاقبت به این نتیجه رسیدند که بیشتر از ظواهر صحت دارد. و در عین حال نسبت به تعداد محدود دیگری از ظواهر، احتمال هرگونه نیرنگ و خدعه را نفی کردند.

بدون شک خطاست اگر ما معتقد باشیم به اینکه اساییا درباره همه آن ظواهری که

صحت آنها با دستگاه‌های متنوع به ثبوت رسید و همچنین با وجود دستگاه کشف نیرنگ الکترونی و دستگاه توزین که جلو هرگونه نیرنگ را می‌گیرد، آزمایش کنندگان را فریب داده باشد.

پس توجیهی که ماقبلاً بیان کردیم و گفتیم که شعور و ادراک مدیوم، هنگام بیهوشی تابع دستورات الفاء کنندگان می‌باشد، می‌تواند میان اجزای این ظواهر حادث شده و تحقیقات طولانی توافقی برقرار کند. وانگهی ممکن است احتمال داده شود که وجود ارواح غیر مترقی که هدفشان خراب کردن جو تحقیقات علمی می‌باشد، سبب بروز بعضی اختلالات گشته است. زیرا این قسمت اخیر، موضوعی است که علمای روحی در مراحل مختلف آنرا ناثید کرده‌اند.

مطالبی که درباره مدیومی اسایا شایع شد، سبب گردید که سر ویلیام باریت عالم معروف طبیعی و عضو جمعیت سلطنتی، انتشار کتاب خود را به نام آستانه موجودات نامرئی چندین سال به تاخیر اندازد تا آزمایشات خود را مجدداً با اسایا در چندین مراحل و چندین کشور شروع کند. همه این آزمایشات اخیر به صلاح اسایا بود. در این هنگام بود که ویلیام باریت پس از انجام آزمایشات به ناشر کتاب اجازه انتشار آنرا داد. ویلیام باریت علاوه بر این اقدامات، در تقریرات خود درباره اسایا که در تقویم سالیانه علوم روحی چاپ شده تصریح کرد که همه ظواهر روحی در حضور وی حادث شده که از جمله آنها ظهور اشباح مردگان می‌باشد. و اضافه کرد که گاهی اوقات چند ظواهر در یک زمان واحد حادث می‌شد، بطوری که ظهور آنها از طریق خدعه و نیرنگ از سوی یک شخص، محال بنظر می‌رسید باز هم در آن تقویم بیان کرد که در مورد بعضی از افعال که خارج از اراده مدیوم و حاضرین و حتی اراده روح مسلط بر مدیوم، تحقیق کرده و این تحقیقات ثابت کرده که احتمال می‌رود ارواح بیگانه غیر مترقی گاهی می‌خواهند جلو تحقیقات علمی، موانع و اخلال بوجود آورند. بلی جهان مملو از هر نوع موجودات صالح یا شرور و فاسد می‌باشد.

این دانشمند به تحقیقات سومی که دکتر انریکو مورسیلی (Enrico Morselli)

استاد امراض روانی و عصبی دانشگاه جنوا که استاد بارزینی (Barzini) هم در آن تحقیقات شرکت داشته، اشاره کرده است. و بعد هم به تحقیقات چهارمی جری در دانشگاه تورینو با مراقبت استادان زیر هم اشاره کرده است. ۱- استاد هیرلیتزا (Herlitza) ۲- استاد فوا (C.Foa) ۳- استاد اجازوتی (Agazzotti). همچنین به تحقیقات پنجمی استاد جوزینی فترانو (Giuseppe Venzano) و تحقیقات ششمی استاد فیلیپ بوتازی (Philippe Bottazzi) مدیر مجمع فیزیولوژی در ناپل، اشاره نموده است. ویلیام باریت علاوه بر تحقیقات بالا به تحقیقات هفتمی استاد ایفرارد فیلدنج (Everard Feilding) و م.و.و. باجالی (M.W.W. Baggally) و هیروارد کارنجتون Hereqard Carrington که همه آنها اعضای جمعیت بحث روحی لندن بودند و در باره مدیومی اسایا به تحقیقات پرداختند و نتیجه آن موفقیت آمیز بوده و همه آنها معتقد شدند که ظواهر حرکت میز و تجسّدات دستها که حتی با آنها تماس هم می گرفته اند، صحیح بوده است، اشاره کرده است.

مدیوم اسایا را فیلسوف کامی فلاماریون هم تحقیق کرده است. او در منزل شخصی خود که پس از رعایت احتیاط های لازم، یک سلسله تحقیقات دقیقی را انجام داد و موفق شد که علاوه بر بلند کردن میزها، آوردن قطعات گل خشک که از دسترس آنها خارج بود هم آزمایش کند.

در چاپ سال ۱۹۰۶ این کتاب خواننده در صفحات ۲۰۰ به بعد مطالبی درباره اسایا می بیند که متضمن سخنان مثبت پنج نفر از محققین می باشد که با هم درباره مدیومی اسایا تحقیق کردند، مشاهده می کند و این محققین عبارت بودند از: ۱- ادیب معروف ویکتوریان سارد و (Victorie Sardou) عضو آکادمی ادبیات ۲- فیلسوف اجتماعی گستاو لوبون (Gustave Bon) و غیر از اینها بودند.

اما تحقیقات شارل ریشیه با اسایا بعضی از آنها در پاریس و بعضی دیگر در جنوا - و ناپولی انجام شد. ما در این جا به مطالبی اشاره می کنیم که شارل ریشیه در کتاب خود به نام در ماورای روح نوشته است که او با اسایا در پاریس به تنهایی در حدود دوپست

جلسه تشکیل داده که بعضی از آن جلسات در حضور مادام کوری و. ب. کوربت (P. Courtier) سکرتر مجمع روانی عام پاریس بوده است.

شارل ریشیه پس از انجام تحقیقات، به حدوث تجسّدات دستها که در تحت مراقبت شدید ظاهر می شد، یقین نمود. در حالیکه او دست راست اسایا را گرفته بود، و مادام کوری هم دست چپ او را نگهداشته بود. این ظواهر غیر از آن تجسّدات جزئی است که در نابولی - جنوا - شاهد آنها بوده اند و ما بعداً درباره آنها هنگام بیان خلاصه تحقیقات شارل ریشیه را با مدیومی اسایا و با مدیوم های دیگر، توضیح خواهیم داد که چگونه آن آزمایشات سبب شد عقاید ریشیه را از ماده بسوی علم روحی جدید جلب کند.

الیزابت دیسبرانس - یکی دیگر از مدیوم های بزرگ بانو الیزابت دیسبرانس - (Elizab D, Esperance) می باشد که به نام مادام هوب معروف بود. (۱۸۵۵ - ۱۹۱۹).

این بانو هم مدیوم تجسّدات و مجلوبات روحی بود که عالم لغت زبان روس اکزاکوف (Aksakoff) و بعضی از دانشمندان آلمان مانند زولنر (Zollner) از لپزیک و فرنس (Friesse) از بریسلو مدیومی وی را آزمایش کردند. بیشتر ظواهر فیزیکی را اکزاکوف در حضور این مدیوم آزمایش کرد که علاوه بر ظهور تجسّدات، حرف زدن، ادراک افکار دیگری، ظواهر دیگری هم حادث شد. دانشمندانی که در این آزمایش شرکت داشتند، به حدوث ظواهر زیر اعتراف نمودند.

هنگامی که قسمت بالائنه مدیوم برای تجسد یکی از ارواح مورد استفاده قرار گرفت، پائین تنه او هم به کلی از نظرها پنهان شد. اکزاکوف درباره این ظواهر چنین نوشت ما همه این ظواهر را با مشاهده و لمس کردن آزمایش نمودیم. و قانع شدیم که این ظواهر روحی، حقیقی هستند. و وقتی که تجسد روح محو می شد، جسد مدیوم هم بحال عادی خود برمی گشت. و در سایر تجسّدات در اثنای جلسه وزن مدیوم کم می شد تا به نصف می رسید. شک نیست که کم شدن وزن با متلاشی شدن جزئی از بدن مدیوم، حاکی از این است که این نیروی ناشناخته می تواند خطر بزرگی را برای انسان ها ایجاد کند.

این مدیوم در شهر کربستانا بالترویج تحت آزمایش سی نفر از اساتید دانشگاه‌ها و پزشکان و رجال دینی قرار گرفت و در حضور وی تجسد کامل زن بسیار زیبایی به نام نیفتس (Nephentes) اطریشی ظاهر شد. وقتی که یکی از حاضرین روح تجسد یافته درخواست نمود در دفترچه یادداشت وی چیزی بنویسد از روح با لغت یونانی قدیم نامه‌ای نوشت که هیچکدام از حاضرین نتوانستند آنرا بخوانند. بعضی از خبرگان با نظارت دکتر فون دی برجن Vonde Bergon نمونه صورت و سینه و بازوهای روح تجسد یافته را از شمع پارافینی برداشتند، در حالیکه مدیوم در آن زمان بیهوش بود.^(۱) ما در آینده با نشان دادن اشکال متعدد به بعضی از تجسدها که در حضور این مدیوم ظاهر شد، اشاره خواهیم نمود. ساختن نظیر این نمونه‌ها امروز در میان علمای روحی معمول شده. چون وجود این نمونه‌ها احتمال هرگونه تدلیس و نیرنگ را از میان می‌برد. اجلنتون - یکی دیگر از مدیوم‌های معروف ویلیام اجلنتون William Eglinton می‌باشد که در سال ۱۸۵۷ متولد شد. این شخص مدیوم تجسد کامل بود. همچنین مدیوم مکاتبات مستقیم به لوحه‌های حساس (Slate Writing) بود. بعضی از علمای آلمان او را آزمایش کرده، ظواهر تجسد کامل را دیدند. چنانکه در ۲۹ اکتبر سال ۱۸۸۴ ویلیام کلادستون نخست وزیر وقت بریتانیا هم ظواهر تجسد ارواح او را مشاهده کرد. این مدیوم بعداً عضو جمعیت بحث روحی لندن شد. ک.ف. میلر - ک.ف. میلر (C. V. MILLER) این شخص فرانسوی از ولایت نانسی بود و یکی از مدیوم‌های معروف تجسدها روحی محسوب می‌شد. این شخص به آمریکا سفر کرد و در آنجا پس از آزمایشات زیاد، به مدیومی تجسدها قوی معروف گشت.

ویلی رایشیل (Willie Reichel) در رساله خود به نام آزمایشات مشکل روحی (Occult Experiences) بعضی از تجسدها روحی و ظواهر دیگر این مدیوم را بیان

کرده است. میلر هیچگاه بیهوش نمی شد، بلکه در خارج پرده‌ای که ارواح از پشت آن ظاهر می شدند، می نشست و از نام ارواح می پرسید و آنها را به حاضرین معرفی می کرد. و تجسد ارواح هم بتدریج در همان محل محو می شد. ارواح با زبان‌های مختلف حرف می زدند. یکی از ارواح پسر عم وفات یافته لوبلی بود. بعضی از جلسات در خانه شخصی او بللی تشکیل می شد و در آن جلسات، روحی حاضر شد که با مدیوم ۳۵ قدم فاصله داشت. چنانکه نویسنده مجله تحقیقات روحی در آلمان بعضی از این جلسات را موفقیت آمیز توصیف می کند. و در شماره فوریه آن مجله می گوید: دوست متوفای من پنج مرتبه در نزدیکی من تجسد یافت که فاصله اش با مدیوم سه یارد بود. قیافه اش کاملاً معلوم بود و در حدود یک دقیقه ونیم تجسد داشت و با من سخن گفت بعد محو شد.

میلر در سال ۱۹۰۶ به پاریس سفر کرد و مورد آزمایش تعدادی از علمای روحی قرار گرفت که از جمله آنها گابریل دیلان (Gabriel Delanne) و جاستون میری (Gaston Mery) سردبیر مجله روحی سخن آزاد و مدیر مجله اثرات اعجاز که مجله روحی هم نبود. مدیوم در حضور سه نفر پزشک بود. بعد هم به وی تکلیف کردند که لباس مخصوص جاستون میری را بپوشد.

دکتر آنکوس (Encausse) ملقب به پاپوس (Papus) ناظر جلسه بود و این دکتر در مجله اختراع و ابداع درباره این آزمایشات نوشت میلر در این جلسات دارای نیروی روحی بسیار قوی بود که من تا این تاریخ نظیر او را ندیده‌ام.

ویلی شیندر- از مدیوم‌های مبرز ظواهر فیزیکی دو برادر اطریشی ویلی و رودی شیندر بودند (Willi and Rudi Schneider) که اهل شهر برنو می باشند. و مدیومی آنها را دکتر شرننگ فون نوتزنج پزشک روانی و دانشمند بیولوژی از مونیخ کشف کرد. ویلی در سال ۱۹۰۲ متولد شد. روح مرشد او اولجانتتر نامیده می شد. و از اول سال ۱۹۲۲ مدیومی آکتوپلاسم - و حرکت دادن اجسام او ظاهر شد.

و از سوم دسامبر ۱۹۲۱ تا اول ژوئیه ۱۹۲۲ صحیح بودن ظواهر مدیومی او مسلم و قطعی شد. این آزمایش در حضور دکتر نوتزنج و چند علمای دیگر با دقیقترین

مراقبتها انجام شد و دکتر نوترنج در کتاب سال خود (۱۹۲۴) صحت آن ظواهر را تأیید کرد.

در سال ۱۹۲۴ ویلی از سوی جمعیت بحث روحی لندن به انگلستان دعوت شد. وی به لندن رفت و از ۱۲ نوامبر تا ۲۳ دسامبر دوازده جلسه در آنجا تشکیل داد. و استاد نجوول در جلد ۳۶ از انتشارات این جمعیت به نام (Proceedings of the) دربارهٔ مدیومی ویلی مطالبی نوشت و در آن به ثبوت ظواهر تحریک اجسام جامد در حضور مدیوم، بدون وسیلهٔ مادی اقرار کرده است.

رودی شیندر-مدیومی او در سال ۱۹۱۹ ظاهر شد. و مورد آزمایش و تحقیقات تعدادی از هیئت‌های علمی اطریش - آمریکا- انگلستان قرار گرفت. و مقالات زیادی دربارهٔ او نوشتند. استاد هابری برانس دربارهٔ آزمایشاتی که با این مدیوم انجام می‌شد چنین گفت: رودی در تحت سه نوع مراقبت‌های بیرحمانه که تاکنون دربارهٔ هیچکدام از مدیوم‌ها انجام نشده، قرار گرفت نتیجهٔ همه این رنج کشیدن‌های رودی این شد که در جلسات، صدای ارواح مختلف شنیده می‌شد (در همان جلسات صدای پرندگان مختلف هم شنیده می‌شد). صحت ظواهر روحی را که در این آزمایشات معلوم شد، صدها نفر از علما و پزشکان و رجال سیاسی و روزنامه‌ها همه آنها را تأیید کردند.

در این جلسات بادهای سردی که منبع آنها معلوم نبود می‌وزید. درجه حرارت اتاق ارتباط، بدون هیچ‌گونه عامل شناخته شده، پائین می‌آمد. و حولهٔ صورتها و دستمال‌ها از باد بعضی موجودات، از جای پریده در محل دیگری گره خورده می‌افتادند. و پرده‌ها بشدت حرکت کرده به هوا بلند می‌شدند زنگها به صدا در می‌آمدند و ضربه‌های مقطع شنیده می‌شد. دست‌های مجهول حاضرین را لمس می‌کردند. دستها و بازوها در فضا تجسد پیدا می‌نمودند و ظواهر دیگری هم در حضور عده‌ای از بزرگترین علمای معاصر به ظهور پیوست که آنها عبارت بودند از: ۱- لودرایلی (Lord Rayleigh) ۲- رانگین (Rankine) ۳- شیلر (Schiller) ۴- ویلیام براون (W. Brown) ۵- نیلزفون هوفستین (Nils Von Hofsten) ۶- پولارد (Pollard) ۷- جود (Joad) ۸- اوجین

اوستی (E. Osty) ۹- سرجیمس جینز (J. Jeans)

و غیر از اینها از علمای انگلیس - آمریکا - آلمان و فرانسه بودند. در پایان جلسات اداره آزمایشات میهنی برای بحثهای روحی شهادت نامه‌ای به مدیوم رودی داد مبنی به اینکه همه ظواهر روحی که از طریق مدیومی رودی در جلسات حادث شد، همه بطور کلی صحیح است. ولی رودی پاداش مادی از آنها قبول نکرد فقط هزینه سفر خود را در لندن دریافت نمود.

در سال ۱۹۳۰ دوباره رودی برای تحقیقات مجمع بین المللی ماورای روح، در میدان فگرام پاریس تحت نظر دکتر اوجین اوستی (E. Osty) مدیر آن مجمع طی ۹۰ جلسه حاضر شد. همه آن آزمایشات توأم با موفقیت بود. آن مجمع یک تقریرنامه به رودی داد و استاد اوستی هم در کتاب خود به نام تسلط نیروهای ناشناخته روح بر ماده (Pouvoirs Inconnus De Lespritsur La Matiere) که در سال ۱۹۳۲ تالیف نمود راجع به مدیومی این شخص مطالبی نوشت. رودی در سال ۱۹۳۲ به لندن برگشت تا دوباره مورد آزمایش آزمایشگاه بحث روحی میهنی قرار بگیرد. و در ماه‌های اکتبر تا دسامبر ۱۹۲۴ دوباره برای تحقیقات جمعیت بحث روحی لندن تحت نظر نورد شارلی هوپ (Charles Hope) قرار گرفت. باز هم نتایج آزمایش مثبت بود. و نورد هوپ هم در سالنامه آن جمعیت، همه آن ظواهر غریبه را که با مدیومی رودی حادث شده بود تأیید نمود.

ژرژ فالیانترین - یکی از قوی‌ترین مدیوم‌های فیزیکی در قرن حاضر ژرژ فالیانترین (George Valiantine) از ناحیه ولیمز بورت نیویورک بود. موهبت مدیومی او در سن ۴۳ سالگی بطور ناگهانی ظاهر شد. روح راهنمایش برت ایفریت شوهر دخترش بود که چند مرتبه در حضورش تجسد پیدا کرد. ولی مدیومی صوت مستقیم او نسبت بسایر ظواهر، نیرومندتر بود. از ارواح مسلط بر وی یکی دکتر بارنت (Barnett) و دیگری هوک و سومی بلاک فوت بنام قدم سفید (نام مستعار روح است). می‌باشد. در تحقیقات مدیومی او در آمریکا گاردنر مورفی (Gardner Murphy) استاد دانشگاه کلمبیا

شرکت جست. این آزمایش بوسیله ادیب بریتانیایی هربرت دینز برادلی (H. Dennis Bradley) انجام می شد که چندین جلسه با او بود. فالپانتین در سال ۱۹۲۴ بر حسب دعوت برادلی به لندن مسافرت کرد. و در آنجا با حضور عده‌ای از برجستگان انگلیسی، مدیومی صوت مستقیم خود را نمایش داد. در آن آزمایش با لغات متعددی مانند زبان روسی - آلمانی - اسپانیایی و بعضی از لهجه‌های نادر انگلیسی سخن می گفتند.

فالپانتین دوباره به آمریکا برگشت و در مارس سال ۱۹۲۵ مجدداً به انگلستان رفت تا در تحقیقات جمعیت بحث روحی لندن حاضر شود. دنجول که مدیر بحث آن جمعیت بود با شرکت دکتر ف. وولی (V. Woolley) آزمایشات را شروع کرد. و هر دو اینها شنیدن صداهای مستقیم را در خلال بوق فالپانتین در روز روشن تأیید نمودند. ولی نتیجه تحقیقات خود را در جلد ۲۶ از انتشارات آن جمعیت بیان کرد. در جلسات نیویورک صدائی با زبان ناشناخته شنیده می شد که هیچکدام آن زبان را نمی دانستند. ولی دکتر نیفیل هوایمانت (Neville Whyment) که متخصص در تاریخ چین بود، تأیید کرد که این زبان چینی است (البته زبان بسیار قدیم چین) و در این باره چنین نوشت تصور نمی کنم که این روح گوینده، کنفیسوس فیلسوف معروف چینی باشد، ولی بنظرم می آید که این گوینده کسی باشد که خیلی اشتیاق دارد که در تاریخ و فلسفه آن معلم بزرگ چینی بحث کند.

در جلسه بعدی کنفیسوس متوفی در سال ۴۷۹ قبل از میلاد خود را به دکتر هوایمانت معرفی کرد و از اصطلاحات چین قدیم سخنانی گفت که هیچ کدام از حاضرین آنها را نمی دانستند. با زبان چینی قدیم سخن می گفت که اکنون حتی در شهرهای چینی هم با آن زبان صحبت نمی کنند. و در همه جهان کسی آن زبان را نمی دانست، جز عده کمی از علمای زبانشناس آمریکا که آن موقع (هنگام تشکیل جلسات) هیچکدام آنها در آمریکا نبودند. فالپانتین دوباره برای دفعه سوم در سال ۱۹۲۷ به انگلستان برگشت و در منزل لرد تشارلس هوب عالم روحی، جلساتی تشکیل داد. در همان جلسات صدای روح چینی شنیده شد که با لغات صحیح سخن می گفت. در

لندن صدای کنفیسوس بوسیله صفحات و نوار ضبط شد و بعد هم به دکتر هوایت نشان دادند. (۱)

در آوریل سال ۱۹۲۹ فالیانتین به برلین سفر کرد در آنجا جلساتی تشکیل داد. در ماه مه سال ۱۹۲۹ به ایتالیا رفت در آنجا در خانه ستیریونی سکوتر در جنوا جلساتی تشکیل داد که بعضی از آن جلسه‌ها در حضور عالم روانشناسی ارنستو بزانو با دقیق‌ترین مراقبت انجام شد. حتی دست و پای مدیوم را بست و دهانش را با نوار چسباند و درها را محکم بست.

جک وبر- یکی از مدیوم‌های معروف جاک وبر (Jack Webber) می‌باشد. این شخص، مدیوم چندین ظواهر فیزیکی بود که از جمله آنها صوت مستقیم حرکت دادن اجسام بدون وسیله مادی - و بلند کردن آنها به هوا - و علاوه بر این ظواهر، از قویترین مدیوم‌های اکتوپلاسم هم بود. در حضور وی با مراقبت کامل چندین مرتبه ظواهر مجلوبات روحی حادث شد.

جک وبر در سن ۳۳ سالگی وفات یافت. باین همه او توانست مورد آزمایشات عده‌ای از هیئت‌های روحی قرار بگیرد که از جمله آنها جمعیت روحی دانشگاه کامبریج - و جمعیت روحی لندن - و جمعیت بحث روحی بین‌المللی بودند. برای ظواهر او صدها صورت‌های روشن برداشته شد. روح‌های مرشد وی عبارت بودند از ۱- بلاک کلاود ۲- بادی ۳- مالودار روح معالج ۴- تالجار ۵- دکتر میلا ۶- استاد دیل ۷- عمومی متوفایش به نام جون بودند.

بلاک کلاود سرخ پوست از قبیله موهوک آمریکای شمالی بود. و در ابتدا زبان انگلیسی را نمی‌دانست ولی بعد بتدریج آنرا یاد گرفت. کار مهم او در جلسات، نظارت بر جسم مدیوم بود. اما بادی که یک طفل کوچک بود، کار مهمش راهنمایی ارواحی بود که می‌خواستند بوسیله دستگاه صوتی ساخته شده از اکتوپلاسم، حرف بزنند.

۱- برای اطلاعات بیشتر درباره مدیومی فالیانتین به دو کتاب مانند ستارگان و حکمت خداوندی مراجعه کنید.

بادی چند مرتبه در جلسات تجسد پیدا کرد و معلوم شد که او آواز خواندن را دوست دارد اگر چه صدایش خیلی خوب نبود.

کارلو میرابلی - یکی از نیرومندترین مدیوم‌های قرن فعلی در ظواهر فیزیکی کارلو میرابلی (Carlos Mirabelli) برزیلی می‌باشد که از یک پدر و مادر ایتالیایی در ده بوتیکانو نزدیک شهرستان باولو در سال ۱۸۸۹ متولد شد. و مدیومی او در سال ۱۹۲۰ اوج گرفت. و در سال ۱۹۲۶ برای تحقیقات آکادمی تحقیقات روحی (Academia de Estudos Psychicos) سان باولو برزیل در خلال ۳۹۲ جلسه آماده شد. این جلسات ۸ سال تمام بطور متوالی طول کشید. بعضی از این آزمایشات در روز روشن انجام می‌شد، و یا در شب در سایه چراغ بسیار پر نور. این آکادمی پس از خاتمه آزمایشات چنین نظر داد. در حرف زدن با ۲۶ زبان سخن گفت. و در کتابت با ۲۸ زبان که هیچکدام آنها را قبلاً بلد نبود می‌نوشت. و از جمله آن زبانها زبان عربی جدید و سه زبان متروک شده (هیروکلیف - لاتینی - کلدانی) بود. در حضور این مدیوم ۱۸۹ ظواهر مثبت حادث شد و ۸۵ جلسه مثبت برای نمایش کتابت القائی. و هشت جلسه آن منفی بود. و همچنین ۶۲ جلسه مثبت برای ظواهر فیزیکی بود و ۴۷ جلسه آن منفی بود. در خلال جلسات او ارواح زیادی از فلاسفه و علمای مرده ظاهر شدند. بیانات با ارزشی در مورد معرفی شخصیت آن ارواح گفته شد. از جمله ارواح ظاهر شده، روح سقراط - شکسپیر - فیرجیل - دکارت - گالیله - کوپرنیک - لوتر - دانتی - لئونارد داوینچی - سان فرانسوا - امیل زولا - کانت - نیوتن - و غیر از اینها بودند. بد حضور این مدیوم ظواهر متعدد فیزیکی حادث شد مانند حرکت دادن اجسام سنگین بدون وسیله مادی و یا بلند کردن آنها - یا منتقل شدن خود مدیوم به مسافت ۲۰۰ کیلومتر دورتر از اتاق احضار در ظرف دو دقیقه و بلند شدن مدیوم به هوا در شاهراه عمومی به میزان دو متر از زمین به مدت سه دقیقه و انتقال اشیاء بوسیله ارواح از داخل دیوارها به اتاق ارتباط و روشن شدن آتش مشتعل بدون اینکه به کسی صدمه برساند همه این ظواهر در حضور عده‌ای از علمای آکادمی برزیل به وقوع پیوست.

کارلو مدیوم تجسد کامل هم بود. زیرا در حضور وی ارواح متعددی تجسد پیدا کردند که از جمله آنها دختر دکتر دی سوزا (Souza) رئیس جمهوری برزیل بود. این دختر به مدت ۳۶ دقیقه تجسد پیدا کرد که صدها نفر از حاضرین در جلسه او را دیدند. او با لباس عروسی خود که با وی دفن شده بود، ظاهر گشت. پدرش از تجسد وی عکس روشنی تهیه نمود. یکی دیگر روح جوزی دی کارماجو بود که تجسد کامل پیدا کرد. حتی خود دکتر دی سوزا ضربان قلب و حرکات، دندانها و ناخنها و چشمان او را آزمایش کرد و ثابت نمود که تمامی این اعضا مانند اعضای یک انسان عادی و زنده بود. در یکی از جلسات، دست و پای میرابلی بسته شد و گرهای طناب آنرا با شمع قرمز مهر و موم کردند. معینا چند لحظه پس از بیهوشی او در اتاق دیگر پیدا شد. در حالیکه باز هم بیهوش بود. و معلوم شد که همه مهر و موم‌هایی که بدرها و منفذها و دست و پای او گذارده شده بود، سالم است و دست نخورده این حوادث باضافه ظواهر مختلف دیگر در مدیومی او ظاهر می‌شدند. و همه این آزمایشات با بهترین وجهی موفقیت‌آمیز بود. این مدیوم آزمایشات خود را در حضور علمای آکادمی ماورای روحی برزیل در شهر ریودوژانیرو انجام داد. درباره مدیومی او بهترین علمای (پاراسیکولوژی) بحث کردند. که از جمله آنها دانشمندان معاصر آلمانی استاد هانز جیرلوف (Hans Gerloff) بود. و او در کتاب خود به نام (مدیوم - کارلو میرابلی، Das Medium Carlos Mirabelli, Eine Kritische Untersuchung (۱۹۶۰) مطالبی زیاد درباره مدیومی وی نوشت. پس از مرگ این مدیوم، حکومت کشورش با چاپ و انتشار پنج میلیون تمبر به نام و شکل او، خاطره‌اش را جاودانه ساخت.

مدیوم دانمارکی اینرنیلزن - (Einer Nielsen) در سال ۱۸۹۴ متولد شد و مدت ۴۰ سال در مدیومی انجام وظیفه نمود. و در موقع حیاتش یکی از مبرزترین نام در مدیومی تجسد بشمار می‌رفت. آزمایشگاه بحث‌روحي میهنی دانمارک که تابع جامعه لندن بود، درباره وی تحقیقات نمود. هم چنین از اول سال ۱۹۲۱ مورد آزمایش بهترین کارشناسان روحی قرار گرفت. که از جمله آنها قاضی دانمارکی - پ - اینرسون (P. Einersson) و

پروفسور جودم تورودسون (Thoroddson) و دکتر هالدور هانزن (Halldir Hansen) و وزیر وقت دولت دانمارک کریستارن دانیلسون (Kristiarn Danielsson) و رئیس مجلس دانمارک - واینره - کفاران (Einer H. Kvaran) رئیس جمعیت بحث روحی ایسلند بودند.

همچنین (اینز نیلزن) از توجه خاص دکتر هانز جیرلوف آلمانی بهره مند شد. چون این دکتر درباره مدیومی او مطالبی نوشت و با عکسهای متعدد، ظواهر تجسد ویرا که در حضور خود دکتر با استفاده از دستگاه عکس برداری با اشعه مادون قرمز برداشته شده بود، مسجل نمود. در این آزمایشات، کشیش سویدی دکتر مارتن لیبلاد (Martin Liljeblad) هم شرکت داشت.

جیرلوف نتیجه تحقیقات خود را که در سال ۱۹۵۶ با این مدیوم انجام داد، در کتاب خود به نام «اصول مهم روح شناسی پیشرفت کرده یا متوقف شده؟» (۱) (۱۹۶۵) با نشان دادن عکسهای روشن از تجسدهات کامل ارواح که در حضور مدیوم و خود این دانشمند ظاهر می شدند، تأیید کرده است. همچنین ظواهر مجلوبات روحی - بلند شدن اجسام از روی زمین بوسیله عامل نامرئی با مراقبت شدید آزمایش کنندگان را هم موفقیت آمیز دانسته است.

نیلزن داستان زندگی خود را و حدوث مهمترین ظواهر را که در حضورش بوقوع می پیوست، در کتابی به نام «دلایلی محکم بر ثبوت حیات پس از مرگ» (۲) نوشت. و این کتاب را بانو هلمی کروهن به انگلیسی ترجمه نمود. ارواح مسلط به نیلزن متعدد بودند که از جمله آنها. ۱- میکا ۲- خواهر اجریت ۳- کنود ۴- روح یک کودک که برای حاضرین در جلسه ارتباط، هدایای روحی می آورد. و تصویر تجسد کامل این کودک را تهیه کردند. روح میکاهم رئیس ارواح مرشد این مدیوم بود.

کیت رینهارت - این مدیوم معاصر آمریکائی به کیت میلتون هارت (Keith Milton)

۱- به کتاب The Crisis In parapsychology Stagnation or progress مراجعه کنید.

۲- به کتاب Solid proofs of survival مراجعه کنید.

Rhinehart) در اوایل سال ۱۹۳۶ در ناحیهٔ نان (Nunn) از بلاد کولورادو (Colorado) آمریکا متولد شد. علمای روحی او را مدیومی قوای اکتوپلاسمی می‌دانند. که در جلسانش تجسّدات روحی و همچنین مجلوبات روحی ظاهر می‌شد. او مدیوم مورد اعتماد دانشمندان روحی بود. و با یاری دیگران در ایجاد جمعیت بحث روحی به نام «مؤسسه برج دلو» (The Aquarian Foundation) در شهر سیاتل (Seattle) شرکت نمود و در اثر مسافرت‌های زیاد به خارج از کشور معروف شد. حتی به مصر هم سفر کرد و در شورای پزشکان^(۱) در تاریخ نوامبر سال ۱۹۵۷ بعضی از ظواهر تجسّدات روحی را نشان داد.

در سال ۱۹۵۸ به ژاپن مسافرت کرد و در آنجا مورد آزمایشات عده‌ای از استادان طب و شیمی دانشگاه‌های توکیو - و اوسا کا قرار گرفت. و او را با شدیدترین مراقبت‌های لازمه مانند بستن او به کرسی یا تخت که قبلاً آماده کرده بودند و با دستگاه‌های متنوع الکتریکی که هر گونه حرکت و پرا نشان می‌دادند، مجهز کردند. و حتی قبل از نشستن در روی تخت، او را دقیقاً با زرسی بدنی می‌کردند. و همهٔ لباس‌های وی را کردند. فقط یک ردای مخصوص به وی پوشانند. فشار خونس را اندازه گرفتند و همهٔ آزمایشات طبی را از وی بعمل آوردند به چهار طرف تخت او میله‌های نورانی نصب کردند که هر وقت می‌خواست بطرفی حرکت کند میلهٔ آن طرف روشن می‌شد به بدن او یک دستگاه الکتریکی نصب کردند که در اثنای آزمایشات همهٔ تغییرات نبضی و فشار خون وی را نشان می‌داد. با انجام این مراقبت‌های دقیق چند ظواهر فیزیکی در حضورش حادث شد مانند شکل گرفتن اکتوپلاسم که به انواع مختلف ظاهر می‌شد و از آنها با دستگاه عکسبرداری ثابت و متحرک عکس برداشتند و آزمایش اکتوپلاسم نشان داد که این ماده از فضا‌های خالی بدن آدمی (مدیوم) خارج می‌شود. اکتوپلاسم از دماغ، گوشها و گلوی مدیوم بیرون می‌آید و دستگاه کامبراهم ارتفاع بوقها را در هوا و تجسّدات

۱- به کتاب (معجزهٔ عصر) تألیف دکتر علی راضی در سال ۱۹۵۸ مراجعه کنید.

جزئی را تصویر برداری نمود. با استفاده از اشعه مادون قرمز فیلمی از جریان جلسه ارتباط تهیه کردند. و آن فیلم‌ها را در مناطق مختلف ژاپن، آمریکا از تلویزیون نشان دادند.

دانشمند ژاپنی - ایکی جولو (Iki Golo) در دانشگاه توکیو اعتراف کرد که از میان اشکال ظاهر شده پدرش را که قبلاً فوت کرده بود شناخته گفت این پدر من است که تجسد یافته و در اطراف اتاق ارتباط قدم می‌زند و بعد بسوی پرسش متوجه می‌شود. پس از یک ربع ساعت روح دیگری ظاهر شد و بازویش را به حاضرین نشان داد که آنها اثر زخم قدیمی التیام یافته را در آن دیدند و روح اظهار داشت که این زخم در حال حیات برایش بوجود آمده بود.

تجسد و ظهور این روح در نور سفید عادی بود که در جلو سیصد نفر جمعیت که به دعوت جمعیت علم روحی ژاپن در آنجا جمع شده بودند ظاهر شدند.

همه این ظواهر موقعی حادث می‌شدند که مدیوم در حال بیهوشی بود و قبل از هر جلسه دهن خود را با آب پر می‌کرد و چند نوار چسبناک بوی می‌چسبانند پس از خانمه جلسه و برداشتن چسب‌ها آبی که در دهن مدیوم بود به میان جلسه ریخته می‌شد. این کار برای این بود که یقین کنند اصواتی که در اثنای جلسه شنیده می‌شود از خود مدیوم نباشد.

در همان جلسه روح مرشد چند ظرف مخصوص خواست که در کنار مدیوم بگذارند تا هنگامی که بهوش آمد آب دهنش را به آن ظرفها بریزد مدیوم پس از آنکه در آخر جلسه بهوش آمد و چسب‌ها را برداشتند آب دهنش را به آن ظرفها ریخت. در داخل آنها سنگهای قیمتی زردرنگ تراشیده (Agates Polies) دیده می‌شد که تعدادشان ۷۲۰ سنگ بود و قیمت هر کدام از آن سنگها بالغ بر ۵۰۰ ین ژاپنی می‌شد، این ظواهر منحصر بفرد چندین دفعه در مدیومی رینهارت دیده می‌شد. ارواح راهنمای او می‌گفتند این سنگها را از کف دریا و یا صحرا می‌کنند و یا از داخل کشتی‌های غرق شده بیرون می‌آورند تا به سایر مردم خساراتی وارد نشود همه آن سنگهای قیمتی در

میان حاضرین تقسیم شد این مسئله را تعدادی از علمائی که با این مدیوم تحقیق می‌کردند تأیید نموده‌اند. یکی دیگر از مدیوم‌های تصویر روحی - روبرت بورسینیل می‌باشد. روبرت ریتشارد بورسینیل (Robert Boursenell) از بهترین مدیوم‌های تصویر روحی است. در حضور این شخص تصویر روحی زیاد دیده شده است. هنگامی که در اول سال ۱۸۵۱ وجود علامات زاید بر لوحه‌های حساس مشاهده شد و علمای روحی درباره این علامات تحقیق می‌کردند سر ویلیام ستید سردبیر روزنامه بریتانیائی روبرت ریشارد را که مدیوم ذاتی تصویر روحی بود کشف نمود و به وسیله او شروع به انجام آزمایشات در مورد آن تصویرها نمود و موفق هم شد بعد هم این دانشمند این مدیوم را به مجامع پیشرفته روحی جدید معرفی نمود.

در مجمع جمعیت روانی - در میدان بولمان لندن با حضور این مدیوم بیش از یکصد صورت روحی ظاهر شد در آن موقع بورسینیل دارای موهبت جلاء بصری بود که در جلسات اشباحی را می‌دید و برای حاضرین توصیف می‌کرد بعداً هم وقتیکه این ارواح ظاهر می‌شدند توصیف‌های مدیوم با شکل آنها مطابقت می‌کرد این شخص مدیوم جلاء سمعی هم بود در داخل دانشکده علم روحی بریتانیا آزمایشات زیادی تحت نام آزمایشات علمی بوسیله این مدیوم انجام شد و توانستند ۸۹ صورت را عکسبرداری کنند و در همان دانشکده برای مدت ده سال از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۷ برای مردم به نمایش گذارده شد.

این آزمایشات تحت نظر دو نفر استاد (هیوات ماکنزی مدیر دانشکده و ولی) انجام شد و صورت‌های ظاهر شده بطور واضح تشخیص داده می‌شدند.

آدا ایمادین - یکی از مدیوم‌های تصویر روحی خانم بریتانیائی آدا ایمادین (Ada Emma Deane) می‌باشد که مدیومی او در سال ۱۹۲۰ ظاهر گشت و در ماه نوامبر سال ۱۹۲۴ در کتابخانه ستید در حضور این مدیوم آزمایشات دقیقی انجام شد تعداد زیادی از صورت‌های روحی ظاهر شدند در حالیکه آن تابلوهای حساس در اختیار مدیوم نبودند.

در روزنامه جمعیت بحث روحی آمریکائی (A.S.P.R. Journal) توصیف جلساتی را که در آمریکا با حضور این مدیوم در داخل آزمایشگاه میهنی واشنگتن در سال ۱۹۲۱ تحت نظارت آلرتون کوشمان (National Laboratories of Washington) مدیر آزمایشگاه انجام شد، شرح داده شده. دکتر آلرتون در این جلسات بر روی یک لوح حساس که خودش به جلسه آورده بود، یک صورت واضح روحی از دخترش اجنیس که در سال گذشته وفات یافته بود، مشاهده کرد. همین طور آزمایشات دیگر با حضور این مدیوم درباره ظواهر روحی، موفقیت آمیز بود.

مدیوم‌های معالج روحی

بعضی از مدیوم‌ها معالج روحی هستند که صحت مدیومی آنها را جوامع و مؤسسه‌های علمی متعددی تحقیق کرده‌اند. مانند (و.ت. پاریش) (W. T. parish) و ویلیام هانری لیلی (William H. Lilley) و هاری ادواردز (Harry Edwards). از این سه مدیوم، کتابهای زیادی بوسیله کسانی که هدف آنها تحقیق درباره صحت معالجات روحی بوده، نوشته شده است. آن محققین می‌خواستند اگر نتیجه آزمایش درست باشد برای خوانندگان اعلام کنند تا از وجود آنها استفاده شود. موفقیت در بعضی از معالجات روحی، مهمترین عاملی بود که فیلسوف ویلیام جیمس را به توجه به علم جدید روحی وادار نمود. و همچنین موجب شد که فلسفه نظری خود را متوجه فلسفه روحی تجربی تازه‌ای بنماید.

بیان روشهای علمی در مورد ظواهر روحی و مدیوم‌ها

در این مسئله شک نیست که تاریخ ظواهر مدیومی هم مانند تاریخ خود انسان قدیم می‌باشد. منتها در گذشته همه آن ظواهر و حوادث عجیب را جزو سحر و جادو می‌دانستند. ولی بحثهای روحی بتدریج از حوزه سحر و شعبده خارج شده، داخل در حوضه علم تجربی روحی شدند. طبعاً این ظواهر در منطقه سایر علوم حیاتی مانند علم

النفس - طب - بیولوژی (زیست شناسی) و فیزیولوژی (علم وظایف الاعضاء) هم قرار می‌گرفتند.

همه ارتباطهایی که علم جدید روحی را با سحر مربوط می‌سازد، در اثر یک نوع رابطه تاریخی است که در قدیم میان سحر از وجود یک طرف و علوم طب - کیمیا (شیمی) - علم افلاک - و اعتقادات دینی از طرف دیگر داشته است شواهدی که این موضوع را اثبات می‌کند این است که موضوعات علم روحی جدید که بحث و تحقیق در کیفیت ظواهر مدیومی سبب کشف و شناسایی آنها شد، موضوعات علمی بسیار عمیق با داشتن اثر مهم در کیفیت زندگی انسانها شده است. و این موضوعات به تمام معنا از سحر به آن معنایی که از حیث روش و غایت میان مردم شایع بوده، جدا می‌باشد. پس ما در علم جدید روحی در صدد نشان دادن اوراد و عزایم و ظواهر جادویی نمی‌باشیم. بلکه ما می‌خواهیم در این علم، بحثها و تفحصات بسیار عمیق و دقیقی را که عقل آدمی بر این موضوعات مهم کشف کرده نشان دهیم. همچنین می‌خواهیم در علم جدید روحی، چیزهایی را که خارج از درک حواس مادی ماست، معرفی کنیم و چگونگی تاثیر مستقیم عقل را در ماده نشان بدهیم. و درباره الهامات - خوابها - و آگاهیهای حوادث آینده توضیحاتی داده، ضمناً معانی زمان و مکان و ماده، نیرو، اتم، نسبیت، اثیر، امواج، فضا و افلاک را هم بیان کنیم.

بلی ما در صدد توضیح عمیق‌ترین موضوعات فلسفی و اعتقادی مربوط به نفس می‌باشیم. و می‌خواهیم که کیفیت روح و جاودانگی آن، ثواب و عقاب، رسالتها و معجزات انسانی را بیان کنیم و دقیقترین موضوع علم زندگی را که در رشد و تکامل خود ارتباط کاملی با حیات دارد، ارائه دهیم. و چگونگی تحول و نمو ارتقاء حیات را در مراحل مختلف وجود توضیح دهیم. باز هم می‌خواهیم بوسیله علم روحی جدید دقیقترین موضوعات ادبی و لغات از بین رفته زبانها، بواسطه تحقیق در سخنان و نامه‌های منسوب به ارواح گذشتگان و جدید را بررسی کنیم. بطور خلاصه می‌گوئیم که علم روحی جدید. امروز یک علم جدیدی مجسم می‌کند.

رابطه میان ظواهر روحی و نفس انسانی:

(فرق میان ظواهری که از ناحیه ارواح است با ظواهری که از ناحیه ارواح نیست و از نفس ناخود آگاه انسان یا به عوامل دیگر مربوط می‌شوند). ظواهر عقلی از لحاظ تحقیق بسیار شبیه به دسته‌ای از ظواهر نفسانی می‌باشند. بخصوص به حدوث تله پاتی یعنی فکر از مغز انسانی به مغز انسان دیگر منتقل شود. در اثر آزمایش معلوم شده که فکر بدون اینکه از ملکات مادی و حواس کمک بگیرد، می‌تواند به دیگری منتقل شود. این قدرت خواندن افکار دیگران، برای همه کس امکان ندارد. بطوری که عده بسیار زیادی از انسانها دارای این قدرت نمی‌باشند. لکن وجود آن یک حقیقتی است که علم روانشناسی جدید، در صحت آن تردید ندارد. در نتیجه آزمایشات مکرر ثابت شده که مدیوم‌های تله پاتی بعضی اوقات موفق می‌شوند و گاهی هم موفق نمی‌شوند. حتی با نزدیک بودن مسافت، مدیوم نمی‌تواند افکار طرف را بخواند. ولی گاهی از مسافت دور هم می‌تواند بخواند. پس هدف بحث علم جدید روحی، تنها تحقیق در چگونگی صحت این ظواهر است و می‌خواهد هنگام ظهور، آنرا ضبط و بررسی کند. لکن با این موضوع که اشخاص مانند تسلط بر ارسال پیامها بوسیله بی سیم به این انتقال هم تسلط دارند یا خیر کاری ندارد. زیرا عقل آدمی از لحاظ پیچیدگی و دقت، خیلی بالاتر از دستگاه فرستنده و یا گیرنده می‌باشد. و فرق میان این دو تا آن حدی است که می‌توان گفت عقل آدمی یک حقیقت ناشناخته است و علم امروزی از آن فقط مقدار کمی را کشف نموده. حتی می‌توانیم بگوئیم علم بطور کلی از عقل تاکنون نتوانسته چیزی کشف و بررسی نماید. تله پاتی یا خواندن افکار دیگران، به ظاهر در مرز مشترک میان ظواهر نفسانی و ظواهر روحی قرار گرفته و همه مسایل آن در میان علم النفس با مفهوم تقلیدی (منظور علم النفس قدیم است که مبتنی بر آزمایش نبود) و علم روح به مفهوم جدید (مبتنی بر آزمایش) مورد طرح و بررسی می‌باشد.

باز هم در نتیجه آزمایش معلوم شده که عقل آزاد از قید جسد مادی قدرت زیادی

برای فرستادن و انتقال افکار و مشاعر خود به عقل مدیوم روحی دارد. و این عقل آزاد، نیرومندتر از عقل مفید در مخ برای ارسال افکار خود به مدیوم نفسانی می باشد. زیرا این عقل می تواند مدیوم را در بیهوشی نگهدارد و برای مدتی به شعور او مسلط شود.

این خواندن افکار گاهی از طریق خواب مغناطیسی عادی انجام می شود و گاهی هم ممکن است از طریق روح راهنما انجام شود. چون روح راهنما برای مدیوم که بیهوش می شود، همواره لازم است تا بتواند او را در حال بیهوشی که بسیار حساس تر و قابل تاثیرپذیری می باشد، از تاثیر ارواح شریر و تسلط آنها بر وی حمایت کند.

چون روح مرشد یا راهنما، روح خیرخواهی است که می خواهد جلسه ارتباط برای ادای رسالتش، موفقیت آمیز باشد. و شاید مهمترین رسالت روح راهنما بطور کلی قانع کردن حاضرین در جلسه به صحت عملیات مدیومی باشد علاوه بر این به حاضرین تلقین کند که حیات و زندگی دیگری بدنال حیات مادی وجود دارد.

دکتر ف.و. همایرز استاد دانشگاه کامبریج برای بیهوشی مدیوم های روحی نه مغناطیسی سه مرحله متوالی تشخیص داده است که بشرح زیر می باشند.

در مرحله نخست - طبق گفته این استاد، ضمیر باطن یا ناخود آگاهش بر وی غلبه می کند. یعنی همه آگاهیها و ملکات متراکم در ضمیر باطن بشکل فعلیت و ظهور در می آیند. بعد هم روحی که مسلط بر مدیوم است، به همه آن ضمیر ناخود آگاه مسلط می گردد. ولی این تسلط در عالم روحی، گاهی بشکل دخول انجام می شود، و گاهی هم بوسیله ایجاد بعضی ارتباطهای تله پاتی میان این دو انجام می گیرد.

اما در مرحله دوم - جسم مدیوم کاملاً محکوم روح غیر متجسد است که می خواهد روح مدیوم را از بدنش بیرون کرده، بجایش داخل در جسد مدیوم بشود. این مرحله از بیهوشی، یک قدرت بی سابقه به ذات مدیوم می دهد. (هنگامی که ذات مدیوم از قید جسد خود و همچنین از قید زمان و مکان مادی خارج شده است) مثلاً آن جسدی که روح بوی مسلط شده می تواند توی آتش شعله ور برود و نسوزد. و یا اینکه سمهای شدید در وی اثر نکنند. و یا از زخمهای شدید وارد به بدنش خون نیابد. و غیر از این گونه

ظواهر که نظیر آنها در مرتاضین هند و یا بعضی از دراویش دیده شده‌اند. در مرحله سوم - که مرحله تسلط کامل روح خارجی بر بدن مدیوم می‌باشد (Possession) و در این مرحله بدن مدیوم به موجودات غیر متجسد (ارواح) متصل می‌شود. این مرحله همان چیزی است که کسانی که مایل به اتصال روحی هستند، سعی دارند به این مرحله برسند. در این مرحله عقل مدیوم که با روحش از بدنش خارج شده بود، بطور کامل از عقل روح مسلط، مجزا و مستقل می‌باشد. و همین ویژگیهاست که این بیهوشی را از سایر بیهوشی‌هایی که علم نفس تقلیدی می‌شناسد، مانند بیهوشی به وسیله خواب مغناطیسی یا بیهوشی توسط داروهای مخدر - یا تشنجات عصبی - و یا صرع و غیره تمیز می‌دهد.

پس با این توضیحات، تمیز ظواهر عقلی برای مدیوم روحی، بخصوص مدیوم بیهوشی روحی از ظواهر نفسانی خالص آسانتر می‌گردد. با این همه باز هم ظواهر مدیوم فیزیکی از لحاظ تمیز از ظواهر نفسانی آسانتر از ظواهر عقلی میباشد زیرا برای ظواهر فیزیکی وجود خارجی مستقل از عقل هست، بلکه این ظواهر از جسد مادی مدیوم هم جدا می‌باشد. شاید به همین جهت است که تحقیق درباره ظواهر فیزیکی، آسانتر از تحقیق در مورد ظواهر عقلی می‌باشد. اگر چه ظواهر فیزیکی نسبت به ظواهر عقلی، خیلی کم و نادر حادث می‌شود. ولی این ظواهر به اعمال روشهای ریاضی نیاز ندارد. لکن گاهی اوقات برای ضبط و اندازه گیری به دستگاههای الکترونیک نیاز دارند. منتها ظواهر فیزیکی و عقلی در یک خاصیت مهم با هم مشترکند. و آن این است که هیچکدام اینها در برابر وسایل مادی مسلط بر آنها، تسلیم نمی‌شوند. بنابراین هیچ انسانی نمی‌تواند ادعا کند که این ظواهر با اراده او حادث می‌شوند و یا اینکه اگر اراده کند مانع از حدوث آنها خواهند شد. زیرا هر کدام از ظواهر عقلی و فیزیکی، دارای یک موجودیتی هستند که کاملاً با جهان مادی که ما زندگی می‌کنیم اختلاف دارند.

بنابراین می‌توانیم بگوئیم دسته‌ای از قوانین به ظواهر روحی حکومت دارند که تاکنون علم ماهیت آنها را نشناخته است. بنابراین، این ظواهر از لحاظ وضوح و شیوعی

که قوانین ماده و با نیرو دارند نمی رسند. و همچنین از قوانین تبادل ماده بر نیرو و نیرو بر ماده، فاصله زیادی دارند. ولی باید توجه کرد به این موضوع که این حقیقت مهمی که گفتیم قوانین روحی فیزیکی عقلی تابع قوانین مادی شناخته شده نمی باشند، مانع از این نیست که بگوئیم گاهی ظواهر روحی هم در برابر قوانین محدود طبیعی، خاضع می باشند. لکن آن قوانین هنوز شناخته نشده اند. یکی از رسالتهای مهم علوم این است که بتدریج با تحمل رنج و مشقت زیاد، نوامیس طبیعی ظواهر روحی را هم پیدا و معرفی نمایند. بنابراین لازم است که بحث روحی با تسلیم به این واقعیت مهم ادامه پیدا کنند. و آن واقعیت این است که این ظواهر روحی با ظواهر حیاتی که همه آنها در تحت عوامل جدید و متنوع قرار گرفته اند، اختلاف دارند. زیرا آنها صورتها و ابعادی دارند که با صورتها و ابعاد ظواهر مادی، تفاوت بسیار دارند. بویژه آنکه بیشتر ملکات عقلی، به عقول بیگانه از عقلهای علمای روحی و مدیومها و اشخاص حاضر در جلسه (ارواح) نسبت داده می شوند. در نتیجه آن ظواهر روحی، به دخالت امواج جدیدی که از لحاظ سطح، متناسب به عوالمی بالاتر از عالم ما، هستند، منسوب می شوند. و همچنین از حیث سرعت حرکت و لطافت با جهان مادی ما مغایرت دارند.

یکی دیگر از فرق میان ظواهر روحی با ظواهر روحی با ظواهر مادی این است که ظواهر روحی از لحاظ طبیعت ذاتی و طریقه بحث و تحقیق از آنها و همچنین طرز کشف بعضی از نوامیس آنها، با جهان مادی ما مغایرت دارند. بنابراین ما نمی توانیم فعلاً آن ظواهر روحی را با قوانین فیزیکی موجود، تفسیر کنیم.

بحث ضرورت تشخیص اصالت ظواهر - یک سلسله ظواهر نفسانی هستند مانند خواندن افکار دیگران از دور، یا القاء فکری به دیگری یا روحی ذاتی (Auto Suggestion) که امکان دارد این ظواهر با بعضی از ظواهر روحی، اشتباه شوند. مثلاً بعضی از صورتهای مرئی که مدیومهای روحی آنها را می بینند، بطور خالص جزو ظواهر نفسانی هستند. حتی اگر من بگویم تعداد زیادی از این قبیل صورتهای که به آنها اشکال عقلی (Thought Forms) اطلاق می شود، از ساختههای عقل مدیوم می باشد و به

هیچ وجه منبع خارجی ندارند. اغراق نگفته‌ام. اینها از ظواهر مرحله اول بیهوشی مدیوم می‌باشد. بنابراین ما نباید فراموش کنیم که مدیوم هم دارای همان عقلی است که ارواح غیر متجسد دارند. پس مدیوم می‌تواند در محیطی که در عالم بیهوشی بوی احاطه دارد، یک نوع اثر بگذارد. همانطوری که ممکن است از دیگری هم اثر قبول بکند. باز هم امکان دارد از طریق تله پاتی بعضی از عقول حاضرین در جلسه و یا کسانی که دورتر از محل ارتباط هستند، مدیوم متاثر شود. بنابراین نکات ما نمی‌توانیم ظواهر عقلی را بطور کلی از ظواهر نفسانی جدا و مشخص کنیم. منتها تعدادی ظواهر خالص روحی هستند که اگر چه کم هستند ولی از نظر علم روحی جدید، وجود آنها ثابت شده است لکن نمی‌توان علت آنها را توجیه نمود. مگر اینکه معتقد باشیم اولاً عقل پس از مرگ، باقی می‌ماند و ثانیاً امکان دارد ارتباط روحی میان عقل مردگان و عقل مدیوم مرد و یا زن بوجود آید. این ظواهر تا حدود زیاد ارتباط هائی را که ممکن است میان عقل و شخص زنده قبل از آزاد شدن از قید جسد مادی را مجسم کنند. این ظواهر عادتاً ظاهر نمی‌شوند مگر اینکه بیهوشی مدیوم به مرحله دوم و سوم برسد. که البته در مرحله سوم، حدوث این ارتباط، ظاهرتر از مرحله دوم است. زیرا در مرحله سوم، بیهوشی عقل مدیوم با همه ابعادش از لحاظ تاثیر در ظواهری که بوسیله هر موجود جدا از جسد مدیوم ظاهر شود، کامل شده باشد. چون وقتیکه ما صدور چیزی را از عقل روحی متجسد (Incarnate) ممکن دانستیم، پس صدور همان شبی از عقل روحی پس از جدا شدن از جسد مادی بوسیله مرگ هم، ممکن خواهد بود. در این صورت ما می‌توانیم بگوئیم که همه این خصایص نفسانی، از ویژگیهای روح است نه جسد. چون عقل با هر دو قسمش (ناخود آگاه و خود آگاه) موطنش روح است. بنابراین روح پس از جدا شدن از جسد خود، برای ایجاد اثرات نفسانی، توانا تر از هنگامی خواهد بود که در جسد مقید بوده. بخصوص اگر مدتی از استقرار عقل در محیط جدید خود سپری شود. چون در آن هنگام عقل تمرینات کافی برای استفاده از ملکات متمرکز در خودش که قبل از مردن، آنها بحال خاموشی بوده‌اند، انجام داده است. زیرا اولاً - روح از عقل خود هنگامی

می تواند استفاده کامل بنماید که آن عقل با هر دو نوعش از همه قید و بندهای جسد مادی که طبعاً موجب ناتوانی و قصور عقل می شد، نجات یافته است.

ثانیاً- روح بر خلاف زمان زندگی، در عالم ارواح، از عقل خود بطور کامل (خود آگاه و ناخود آگاه) که در یکدیگر متداخل هستند، استفاده می نماید.

چون در اثر آزاد شدن از قید جسد مادی، دیگر موضوع ضمیر ناخود آگاه از بین می رود. برای اینکه پرده میان این دو عقل نیست تا آنها را از هم مجزا سازد. پس روح می تواند یکجا از همه نیروی عقل خود استفاده کند. اگر چه وجود این مانع در میان مکاتب مختلفه معرفت النفس، بطوری که بعداً خواهیم گفت، مورد بحث و اختلاف می باشد.

ثالثاً- روح پس از مرگ، از حیث انتقال، حرکتش سریعتر از زمان حیات می شود. پس می تواند به آسانی رابطه مستقیم با عقل مدیوم برقرار کند. در صورتی که قبل از مرگ بواسطه موانع مکانی نمی توانست این ارتباط را به آسانی برقرار کند.

رابعاً- روح با توجه به ارتعاشات امواج اثیری که دارد، قدرتش چندین برابر قدرت زمان حیاتش می باشد. همین طور تاثیر آن هم در هر شیئی چندین برابر می گردد. پس می تواند در هر نیروئی که از مدیوم و یا سایر حاضرین در جلسه منبعث می شود، اثر بگذارد. همانطوری که روح وقتی که همه وسایل ارتباط فراهم شد می تواند در اکتوپلاسم مدیوم و حاضرین هم اثر بگذارد. برای تشخیص ظواهر از یکدیگر علاوه بر دلایل ذکر شده بالا، از جانب دیگر هم عادتاً تمیز و تشخیص میان چیزی میسر است که از عقل یک موجود زنده که از جسد مادی اش بیرون نیامده به عقل مدیوم وارد می شود از یک طرف و میان آنچه که از عقل موجودی که فعلاً از جسدش بیرون آمده، به مدیوم وارد می گردد. این دو عمل از حیث عامل با هم فرق دارند. و باید فرق آنها شناخته شود. علاوه بر این تحقیق در شخصیت روحی که در مدیوم اثر می گذارد، متنوع می باشد که ما در آینده در این باره بحث خواهیم کرد. نکته سوم این است که نظریات معرفت النفس تقلیدی هیچگاه نتوانسته در مورد ظواهر فیزیکی تفسیر و یا تعلیل کند.

پس می‌توان ظواهر فیزیکی را از این راه هم از سایر ظواهر تشخیص داد. بخصوص که این ظواهر فیزیکی، را از این راه هم از سایر ظواهر تشخیص داد. بخصوص که این ظواهر فیزیکی، جزو دسته‌ای باشد که ضبط کردن آنها با دستگاههای دقیق الکتریسته یا کامیروا ممکن باشد. مانند تجسد کلی و جزئی یا صوت مستقیم، یا کتابت القائی، یا کتابت مستقیم، ظهور صورتها و نوشته‌های مختلف روی لوحه‌های حساس، یا حرکت دادن اجسام سنگین بدون وسیله مادی، و یا معالجه بعضی از امراض عضوی که رابطه مستقیم با حالت نفسانی مریض دارد.

علم جدید روحی امروز بجائی رسیده که می‌تواند میان ظواهر نفسانی و ظواهر مدیومی روحی، که بقای عقل را پس از خروج از جسد مادی ثابت می‌کند، بواسطه بحثهای دقیقی که علمای بزرگ معرفت‌النفس و علوم دیگر انجام داده‌اند، تمیز و تشخیص بدهد. این علمائی که علم جدید روحی را بنیان گذاردند، کسانی بودند که با شجاعت زیادی با مسئولیت مهم بحث در این علم مواجهه شدند. اینها توانستند با تلاش و کوشش خود، از قید زمان گذشته و از فرضیه‌های مدارس مادی در علم النفس قدیم، خود را آزاد کنند. خوشبختانه در اثر تلاش و کوشش انسانی آنها، عصری که در آن همه ظواهر روحی را نتایج مستقیم عقل باطن انسانهای زنده می‌دانستند، سپری شد. عصری که هر اندازه در آن ظواهر قویتر می‌شدند، دلالت آنها بر حقایق ناشناخته زیادتر می‌شد. معینا روانشناسان محافظه کار، همه آنها را به عقل باطن انسانها زنده نسبت می‌دادند. بدون اینکه به ماورای زندگی مادی توجهی بنمایند. این اعتقاد بتدریج طوری توسعه یافت که هیچکدام از علوم معاصر نتوانستند درباره نظریات و عقاید آنها بحث و تحقیق کنند. در آن عصر عقل باطن انسانی در خلق و ابداع ظواهر عجیبه، قدرت ما فوق تصور پیدا کرده بود. بطوری که همه ظواهر تجسد ارواح سخنگو، و ظواهر صوت مستقیم، و مجلوبات روحی، و الهام از طریق ارواح، همه را از نتایج عقل باطن زنده‌ها می‌دانستند. و به قدرت کوبنده آن عقل، در ابداع و ایجاد این ظواهر نسبت می‌دادند. همه این کارها منتهی به این شد که توانستند دلالت روشن و صریح ظواهر را نفی کنند، و حتی دلالت

تجسّدات مادی را هم نفی کنند. بلی آن عصری که برای همه ظواهر حیات روحی، تفسیر مادی می کردند، در اثر کوشش آن علمای مجاهد سپری شد. و از اواخر قرن گذشته، خورشید عصر دیگری طلوع کرد که از طریق پی گیری روشهای علمی به این نتیجه رسیدند که حیات پس از مرگ ادامه دارد. و همچنین وجود جهانهای متعدد روحی را ثابت کردند که در آن جهانها ارواح پس از این حیات مادی موقت، یک حیات جاودانه خواهند داشت.

پس با این خصوصیات که ممکن بود احتمال خطا یا فریت از مدیوم و یا روح مسلط، هر آنی در ذهن بحث و تحقیق کنندگان دقیق این علم مجسم شود، ایجاب می کرد که آزمایش کنندگان احتیاطهای لازمه را برای از بین بردن هرگونه خدعه و یا نفی شبهه بکار ببرند.

این احتیاطها بر حسب نوع ظواهری که حادث می شوند و یا درباره آنها تحقیق می کنند، بکار برده می شود. از سوی دیگر برای بحث و تحقیق کنندگان جدی شایسته است که اطلاعات کافی در مورد موضوعاتی که می خواهند درباره آنها تحقیق کنند، داشته باشند. علاوه بر این اطلاعات وسیعی هم از علوم دیگر داشته باشند. بخصوص درباره شناخت ظواهر نفسانی که اغلب اوقات با ظواهر روحی عقلی اشتباه می شود، مهارت داشته باشند تا بتوانند اصیل بودن ظواهر را تشخیص بدهند. لازم است در بحث ظواهر روحی فیزیکی و عقلی تعداد زیادی از متخصصین فن با هم تشریک مساعی کنند. البته نوع و تعداد این متخصصین بر حسب نوع ظواهر فرق میکند و آنها عبارتند از: ریاضی دانها، علمای فیزیک، روانشناسان، پزشکان، شیمی دانها، و کارشناسان تصویر برداری با اشعه های مافوق بنفش و مادون قرمز و گاهی هم کارشناسان ظواهر طبیعی. وقتی که تعداد لازم از این متخصصین با هم جمع شدند، باید بحث و تحقیق را قبل از رسیدن به مرحله اظهار نظر، برای چندین سال ادامه دهند.

یکی از مخاطراتی که در جلو این اشخاص وجود دارد، تطبیق دادن نظریه احتمالات هنگام جستجو از ظواهری که دارای عوامل متعدد هستند می باشد. در اینصورت

نتیجه گیری هنگامی درست خواهد بود که میان این عوامل مختلف به آزمایشات متعدد، نسبت ثابتی برقرار شود.

با این همه احتیاطها دقت در آزمایشات مدیوم‌های مرد و زن و محل آزمایشات آنان، ضروری می‌باشد. چون بعضی از مدیوم‌ها هستند که در موهبت مدیومی خیلی ضعیفند. بنابراین ادامه تحقیق با آنها سزاوار نیست. ولی بعضی از مدیوم‌ها ارزش تحمل مشقات آزمایش را دارند. به هر اندازه که نیروی مدیومی مورد آزمایش بروز کند، به همان میزان درباره رد و یا قبول آنها می‌توان نظر داد.

در بیان چگونگی اثبات بعضی از ظواهر روحی

برخی از انواع ظواهر روحی در اثباتشان نیاز به استفاده از وسایل مادی ندارند. مانند مدیومی جلاء سمعی و بصری، یا حوادثی که در بیهوشی مدیوم ظاهر می‌شوند بعضی دیگر از ظواهر، فقط به یک قلم و یک ورق کاغذ نیاز دارد که بدست مدیوم داده شوند. مانند مدیومی کتابت القائی. و برخی دیگر از ظواهر هم، تنها به یک لوحه احتیاج دارد که در روی آن حروف ابجد (الفبا) نوشته شده باشد. این روش در جلسات خانوادگی معمول است. این همان روشی است که جای «میزهای گوینده» را که از ابتدای ظهور علم روحی در نیمه آخر قرن گذشته در آمریکا و اروپا معمول بود می‌گیرد. تابلو حروف هجائی از روش قبلی خود زودتر به نتیجه می‌رسد. و به مدیوم قوی هم نیاز ندارد. برخی دیگر از ظواهر نیاز به یک میز کوچک و قلم و کاغذ دارند. این روش در شرق دور معمول است البته برای دستیابی به حدوث ظواهر، از تعدادی دستگاه نویسندگی الکتریکی هم استفاده میشده ولی لازمه وجود این دستگاهها بودن مدیوم قوی در جلسه می‌باشد. که همان مدیوم‌های حرکت دهنده اجسام سنگین (Telekinesis) می‌باشند و عادتاً این مدیوم‌ها همان مدیوم اکتوپلاسم هستند. از جمله این دستگاهها دستگاه کومینیگراف (Communigraph) و رفلکتوگراف (Reflectograph) هستند. گاهی از دستگاه تلگراف مورس هم استفاده می‌کنند. البته پس از این که به این دستگاه یک

ناقوس شیشه‌ای می‌آویزند.

از این دستگاه موری در اول سال ۱۹۳۸ برای دریافت نامه‌های طولانی از ارواح استفاده شد. از دستگاههای رفلکتوگراف و کومپونیگراف در مجمع بحث روحی ما جنا جوپسون لندن (Magna Jobsn institute) استفاده شد. در آن مجمع علما از دانشمندان جهان برای ابتکار دستگاهی که اعمال ارتباط با روح را آسان کند کمک می‌گیرند.

این دستگاهها طوری هستند که با کمترین نیروی روحی که از جسم مدیوم مرد و یا زن خارج می‌شود، کار می‌کنند. از جمله این دستگاهها دستگاهی است.

بنام «تلیفوکس» که برای صوت مستقیم از آن استفاده می‌شود. و لوله‌ای است بنام دنجن که برای معالجات روحی از آن استفاده می‌کنند.

بوسیله این دستگاه دانشمندان روحی توانستند چندین کتاب کامل را از عالم ارواح املاء کنند که از جمله آنها کتابی است بنام معنای جدید محبت (A New Conception of Love) که روح سیرفنسنت گایار (Sir Vincent Caillard) آنرا در جلسات روحی برای حاضرین املاء کرده است. این کتاب یک قطعه ادبی بسیار شیواست، که روزنامه‌ها هنگام ظهورش از آن بسیار تقدیر کردند. نظیر همین کتاب کتابی است بنام دو گنجشک کوچک من (My Birdy) که با همان روش بالا در سال ۱۹۳۹ از یک روح القاء شد. گاهی هم با توجه به نوع مدیوم (مدیوم صورت باشد، یا تجسد، یا کتابت) از آلات تصویر مجهز به دستگاه اشعه ما فوق بنفش برای عکس برداری از ارواح متجسد استفاده شد و نتیجه خوبی هم داد. مثلاً در حضور مدیوم (روبرت بورسنیل) چند مرتبه از دستگاه اشعه مادون قرمز برای عکس برداری از ارواح متجسد یا ظواهر مدیومی در تاریکی، از آن استفاده شده است.

گاهی هم از بوق (Trumpet) استفاده می‌کنند. این موقعی است که در اثر مناسب بودن شرایط جلسه، دو نوع یا بیشتر ظواهر مدیومی، یک مرتبه ظاهر می‌شوند.

مانند ظهور صوت مستقیم و حرکت دادن اجسام سنگین از دور. گاهی هم از ترازوهای برقی برای محاسبه وزن مدیوم و حاضرین استفاده می‌شود که

چندین مدیوم در چندین غرفه، آماده و کامل روی آن ترازوها می‌نشینند. این ترازوها برای تحقیق در مورد خروج اکتوپلاسم از بدن مدیوم‌ها و حاضرین و تعیین زمان خروج تا موقع برگشتن به بدن مدیوم‌ها و حاضرین، مورد استفاده قرار می‌گیرد. گاهی هم از (بارومتر) برای تعیین مقدار فشار هم در جلسه استفاده می‌کنند. زیرا در جلسات مدیوم‌های قوی، تغییرات فاحشی در فشار هوای اطاق دیده شده است. همین طور هم برای ملاحظه درجه حرارت جلسه، از میزان‌الحراره استفاده می‌شود.

البته از این دستگاهها برای موفقیت جلسات و یا به منظور کمک در حدوث ظواهر، استفاده نمی‌کنند بلکه فقط برای این است که اولاً از حدوث ظواهر، مطمئن باشند. و ثانیاً هنگام بروز ظواهر بتوانند آنها را با وسایل علمی، ضبط و آزمایش کنند.

گاهی اوقات علما و محققین، روی ابتکار شخصی خود، وسایل دیگری را هم به وسایل بالا اضافه می‌کنند. البته استفاده از این وسایل گاهی بوسیله ارشاد ارواح راهنما می‌باشد که وجود آنها برای جلسات مهم، لازم و ضروری است. عادتاً مشخص نیست که بحث کنندگان برای رسیدن به هدف خود، چه نوع وسیله را تعیین کنند. فقط باید طوری باشد که استفاده از آن وسایل برای مدیوم‌ها، ضرری نداشته باشند. هر اندازه تعداد مدیوم‌های قوی در یک جلسه زیاد باشد، ایجاب می‌کند که برای موفقیت از آن وسایل استفاده شود.

روش تحقیق درباره تعیین شخصیت ارواحی که در جلسات

حاضر می‌شوند

تحقیق نمودن در اطراف شخصیت ارواح، همیشه آسان نیست. در این باره سر اولیور لودژ می‌گوید: برای تحقیق در اطراف شخصیت ارواح، باید از سه وسیله اساسی استفاده شود.

۱ - جمع آوری تعداد کافی از شواهد و دلایل که می‌تواند بطور اجتماع شخصیت ارواح را تعیین کنند.

۲ - استفاده کردن از طریق تبادل مراسلات. بدین نحو پس از تبادل نظر با روح مرشد، چند جمله ناقص از نامه‌ای که بوسیله مدیوم‌های مختلف از روح شناخته شده دریافت شد، جدا می‌کنند. اگر آن جملات مال همان روحی باشد که قبلاً آن نامه را القاء کرده، در آزمایش دوم هم آن جملات در جای خود قرار می‌گیرد و این خوددلیل بر این است که روح القاء‌کننده این جملات، همان روحی است که قبلاً آن را القاء کرده و شناخته شده است. این کار برای این انجام می‌شود که هم جلوی احتمال هرگونه خدعه و تیرنگ گرفته شود، و هم احتمال دخالت عقل مدیوم در آن جملات از بین برود. خواه آن مدیوم‌ها بیهوش باشند و خواه در بیداری.

۳ - دستیابی به سخنان و مطالبی که شخصیت روح ارتباط‌گیرنده را روشن می‌کنند. این کار موقعی نتیجه خوب می‌دهد، که روح ارتباط‌گیرنده برای هر کدام از حاضرین، موضوعی را توصیف کند که آنها قبلاً از آن آگاه بوده‌اند. و تحقیق درباره صحت آن مطالب، به وسایل عادی ممکن باشد. اما جواب گرفتن از روح در مورد خاطرات گذشته دور و یا نزدیک او، اگر این خاطرات در نظر بحث‌کنندگان، بسیار قوی و یا ضعیف هم باشد، کمتر به نتیجه مثبت منتهی می‌شود. زیرا خود سراولیور در این مورد آزمایش کرده که استاد دنیز برادلی (Dennis Bradley) در کتاب حکمت خداوندی (The Gods Wisdom of The خود آن آزمایش را چنین توضیح می‌دهد: روزی لودژ با یازده نفر از فرزندان خود غذا می‌خورد به آنها می‌گوید شما فرض کنید من مرده‌ام و شما می‌خواهید با آزمایش کردن خاطرات من، بدانید من همان لودژ هستم که با شما حرف می‌زنم یا خیر اینک همه آن سئوالاتی که شخصیت مرا اثبات می‌کند، از من بکنید. فرزندان به مدت یک ساعت سئوالاتی را درباره حوادثی کردند که میان آنها اتفاق افتاده بود. اولیور از یادآوری چند خاطره دور عاجز ماند. بنابراین به آنها گفت این آزمایش ثابت کرد که آن اولیور واقعی پدر شما نیستم.

با توجه به نتیجه آزمایش بالا، بهترین شواهد برای تعیین شخصیت روح ارتباط‌گیرنده این است که تو بطور تصادفی اشاره به خاطرات یک روح معین بکنی. اگر روح

آنها تأیید کرد. پس شخصیت وی معین می‌باشد. مانند پیامهائی که روح بوسیلهٔ مدیوم صوت مستقیم اعلام می‌کند. با کتابت مستقیم (یعنی روح شخصاً خودش بنویسد) و با تجسد یافتن روح (چون در آن صورت شناخته می‌شود) یا صورتی که مدیوم از روح توصیف می‌کند و یا علایم دیگری که از روح مشاهده می‌گردد. و با اینکه روح ارتباط گیرنده، اشاره به مسائلی علمی و ادبی بکند که قبل از مرگ هم دربارهٔ آنها سخن گفته بوده. به هر میزانی که بقای روح در عالم روحی طولانی باشد، تحقیق دربارهٔ شخصیت آن روح بوسیله یادآوری خاطرات زمینی وی مشکل خواهد بود. زیرا ثابت شده که بتدریج آن خاطرات زمینی در جهان ارواح، از حافظهٔ روح زایل می‌شود و جای آنها خاطرات دیگری که برای روح منبذ است می‌گیرد. چون خاطرات جدید، عادات قدیمه‌ای را که زیاد در حافظهٔ آن روح رسوخ نکرده باشد طرح می‌کند. ولی راندن عادت راسخ و محکم از عقل ارواح، بسیار مشکل می‌باشد.

در این باره روح جولیا به مدیوم خود سر ویلیام ت. ستید. چنین می‌گوید: تولد در عالم شما، آن عاداتی قبلی را از بین می‌برد. ولی تولد در عالم ما ارواح، باعث می‌شود ما چیزهایی را بیشتر از زمان حیات زمینی خود به یادآوریم. معنای این جملات این است که ما بتدریج اشیاء و خاطراتی را که از آن بی‌نیاز می‌شویم، فراموش می‌کنیم. مانند خاطرات مربوط به مادیات یا نامهای مردم، ولی خاطراتی را که برای ما نفع دارد فراموش نمی‌کنیم. و قدرت ذاکرهٔ ما تا حد اعجاز زیاده‌تر می‌شود. ولی پس از گذشت مدت کوتاهی اثرات تازه‌ای در این جهان برای ما اضافه می‌شود ما می‌توانیم به یاری آنها حالت تواضع و فروتنی بخود بگیریم. و اثر دیگرش این است که ما را از رذایل و اخلاق پستی که قبلاً داشتیم آزاد می‌کند. عاملی که به عوامل بالا اضافه می‌شود و می‌تواند در تعیین شخصیت ارواح، اثر معکوس بگذارد، بخصوص در مورد تعیین شخصیت ارواح تاریخی و مردان بزرگ روی زمین، این است که ارواح پس و عقب مانده، به محض ورود به جهان ارواح، تمایل پیدا می‌کنند که به شخصیت‌های بزرگ تاریخی مبدل شوند تا توجه ارواح دیگر را بخود جلب نموده بتوانند آنها را فریب

بدهند.

حتی در آن جهان، ارواحی هستند که به جنون (خود بزرگ بینی) دچار هستند. مانند بعضی از اشخاص دیوانه زمینی. این قبیل ارواح بطور قطع باور می‌کنند که آنها ارواح بزرگی در روی زمین بوده‌اند. مانند شارلمان، ناپلئون یا اسکندر و غیره. پس امکان دارد چنین ارواحی در جلسات با زمینیه‌های ارتباط گرفته، در عقل باطن مدیوم، همان بزرگ بینی خود را اثر بگذارند. و خویش را بجای ارواح معروف زمینی معرفی کنند. این حقیقت شگفت‌آور را روح راهنما (امپراطور) برای اسقف ستانتون مورس بیان کرده است.

در جهان ارواح، حقیقت دیگری عکس موضوع بالا هم وجود دارد. و آن این است که ارواح پیشرفته و بزرگ اغلب نمی‌خواهند شخصیت زمینی خود را بخاطر ملاحظاتی که خودشان می‌دانند بیان کنند. لذا برای خود نامهای ناشناخته انتخاب می‌کنند. باز هم موضوع دیگر این است که ارواح زیادی در آن جهان هستند که بنابر ملاحظاتی که تاکنون مجهول مانده، نامهای خود را تغییر می‌دهند و هنگام ارتباط، با همان نام تغییری خود را معرفی می‌کنند. چنانکه روح تجسد یافته کاتی کنج برای سرویلیام کروکس اقرار کرده که نام او در روی زمین اوین مورگان بوده، ولی در میان ارواح، نام کاتی کنج را برای خود انتخاب کرده است. بعضی از ارواح نامهای غم‌انگیزی برای خود انتخاب می‌کنند. تا ترحم انسانهای زنده را بسوی خود جلب کنند. پس وجود این همه انحرافات و تغییرات باعث می‌شود که تحقیقات در شخصیت ارواح، یکی از کارهای مشکل علم روحی جدید باشد. در نتیجه موجب می‌شود که آزمایش کنندگان به منظور رهائی از این نیرنگها و جلوگیری از اتلاف وقت، خیلی دقت و احتیاط کنند. در همه این تحولات مقام و منزلت آدمی شرط نیست. و با اینکه عقیده شخصی او اثر ندارد، بلکه یگانه عاملی که در این مراحل اثر می‌کند، آن ناموس تطور در ارواح می‌باشد که مبتنی بر خلق و عقلی است که قبلاً داشته و حالا کسب کرده است.

یکی دیگر از وسایل تحقیق درباره شخصیت ارواح و شناختن آنها نگاه کردن به آن

عکس و شکلی است که ارواح قبل از مرگ از خود به یادگار گذارده‌اند. زیرا ارواح برای مدیوم‌های جلاء بصری، با شکل واقعی خود ظاهر می‌شوند. حتی با همان لباسی که در موقع زندگی می‌پوشیدند. مگر اینکه در اثر طولانی شدن اقامت روح در جهان اثیری، تطوری در لباس و شکلش ظاهر شود. علت اینکه ارواح با همان شکل و لباس زمینی خود ظاهر می‌شوند این است که حافظه انسان در محیط خود اثر مستقیم دارد. بنابراین هنگامی که روح می‌خواهد خود را در جلسه به موجودات زمینی نشان دهد، سعی می‌کند آخرین شکل خود را در زندگی بخاطر بیاورد و با آن ظاهر شود تا حاضرین او را بشناسند. بنابراین بر او لازم است که حافظه خود را به مقدار کافی تمرکز دهد تا اینکه جسد اثیری خود را بشکل دلخواه خود درآورد، تا زود شناخته شود. همین طور است اگر هنگامی روح در اثر وجود شرایط مناسب می‌خواهد در جلو حاضرین تجسد پیدا کند. و با اینکه بواسطه موجود بودن شرایط، تصویر روحی خود را به یکی از حاضرین نشان دهد. در همه این مراحل ارواح از طریق تمرینهای کافی و انجام اعمال شاق، می‌توانند گاهی موفق به ظهور و یا تجسد بشوند و گاهی هم نشوند. بیشتر اوقات به کمک ارواح دیگری که به این قبیل کارها آشنا هستند، خود را ظاهر می‌کنند. بدین معنا آن ارواح آشنا، ارواح دیگر را در نشان دادن خود یاری می‌کنند، بطوری که حاضرین در جلسه، به شخصیت واقعی آن ارواح معتقد شوند.

بدین جهت است که شکل‌های ارواح، عادتاً با همان سنی ظاهر می‌شود که قبل از مرگ داشته‌اند. و در آن سیمائی صورت می‌گیرند که در میان مردم روی زمین معروف بوده‌اند. ولی گاهی هم در سیمای جوانی ظاهر می‌شوند. بیشتر ارواح آن وضعیت و سیمای معروف خود را از حیث لباس و شکل تغییر می‌دهند و قیافه موقر بخود می‌گیرند تا حشمت و مقام خود را نشان دهند.

روی این اصل است که ارواح گفته‌اند کسانی که تازه به جهان ارواح قدم گذارده‌اند، از دو چیز شناخته می‌شوند. یکی از لحاظ سنی که در روی زمین داشته‌اند و دیگری از حیث شکل و قیافه. زیرا تعداد زیادی از مردگان، همیشه اصرار دارند برحسب عادتی که

داشته‌اند، همان لباس تنگ و قدیمی خود را به حکم حافظه تا مدتی حفظ کنند. چون آنها در مراحل اولیه، تشخیص نمی‌دهند که در چه مرحله از زندگی هستند. تطور و تکامل برای ارواح، یا بطور بطنی صورت می‌گیرد یا بطور سریع. این کندی و سرعت، مبتنی به فکر و طبعی است که آنها داشته‌اند. وقتی که عقل تطور پیدا کرد، همه چیز انسان در جهان ارواح تحول پیدا می‌کند. ولی اگر عقل جامد باشد همه چیز او جامد می‌ماند آیا در موجودات زمینی هم وضع بدین منوال نیست؟ بنابراین جهان آنجا مانند جهان اینجاست. نادان هم در این جهان نادان است و هم در آن جهان. تا زمانی که به نادانی خود غلبه کند و معرفتی را که برایش لازم است بتدریج بدست آورد. اگر روح دارای عادت خاص و یا عقب‌ماندگی باشد، این تحول برایش خیلی وقت می‌خواهد. ولی اگر دارای استعداد پاکیزه از ناحیه هوش و ادراک باشد، بطور سریع و واضح در راه پیشرفت قدم برمی‌دارد راه وسیله کسب معرفت در جهان ارواح، از جهت وجود مدارس، مکاتب، مجامع علمی، آزمایشگاهها و غیره خیلی بیشتر از جهان زمینی موجود می‌باشد علاوه بر اینها بعضی از ارواح، پیشرفت و تکامل تدریجی خود را از طریق توجه دائمی به حوادث زمینی خود، و همچنین از راه شوق و اقدام به کارهایی که با ملکات و سطح فکر و اخلاقی او مطابقت دارد بدست می‌آورند. بدون اینکه دیگران فشار و یا اجباری بوی وارد سازند. در بیان ضرورت ادامه آزمایشات روحی برای مدت دراز از مطالب گذشته بالا روشن شد که مسئله موفقیت بحثهای روحی تا حدودی که سخت‌ترین انکار کنندگان را قانع سازد، پیچیده‌تر از آن است که بعضی از مردم تصور می‌کنند. زیرا با حضور در یک و یا چند جلسه موفق، معلوم نمی‌کند که این موضوعات وهم و خیالند و یا نیرنگ و فریب است و یا حقیقت. زیرا علمائی که ما بعداً بنام آنها اشاره خواهیم کرد بحث و تحقیق در علم روحی را دهها سال با منتهای صبر و متانت و با تعداد کافی از مدیوم‌هایی که موهبت مدیومی آنها متنوع بوده، دنبال کرده‌اند، بدون اینکه نظر قطعی بدهند و یا اینکه نظر خود را درباره آنها صادر کنند.

همه آن کسانی که شاهد و ناظر صحت ظواهری مدیومی بوده‌اند، از جلساتی سخن

می‌گویند که گاهی قوی بوده، گاهی ضعیف، گاهی مثبت بود، گاهی منفی. حتی از کشف نیرنگ عده‌ای از مدیوم‌ها سخن می‌گویند. و موهبت مدیومی بعضی از آنها را با بکار بردن وسایل تحقیق و رعایت احتیاطهای لازمه، آزمایش کرده‌اند، تصدیق و تائید می‌کنند.

مثلاً محقق بزرگ آمریکائی شارل لیفرمور (Ch. Livermore) آزمایشات و تحقیقات خود را در مورد علم روحی، پنج سال ادامه داده است. وی مدیر یکی از شرکتهای تعاونی بود. و کار خود را با مدیومی کاتی فوکس (Katie Fox) شروع کرد. و دکتر ژون گرای (John F.Gray) هم بوی کمک می‌کرد. شارل با این مدیوم ۳۸۸ جلسه تشکیل داد. در یکی از جلسات بود که زن مرده‌اش بنام استیل با تجسد کامل در جلسه ظاهر شد. با اینکه در یک جلسه دیگر، دست تجسد یافته را دید که با قلم مدت یک ساعت روی کاغذ نوشت و بعد هم بتدریج متلاشی شد. بطوری که فقط یک برجستگی غیر مشخص بنظر می‌آمد. با این همه باز هم به نوشتن ادامه می‌داد. البته این دست در روشنائی چراغ بزرگی که با قماش روی آن را پوشانده بودند، بزبان فرانسه می‌نوشت. و منبع آن روشنائی مانند چراغ هم معلوم نبود.

این مدیوم شخصاً به انگلستان سفر کرد و مورد آزمایشات موفقیت آمیز سر ویلیام کروکس قرار گرفت. بطوری که ویلیام کروکس می‌گوید: در حضور این مدیوم یک دست تجسد یافته و روشن را دیده که از سقف اطاق پائین آمد، شروع به نوشتن بطور سریع در روی صفحه‌ای نمود. و بعد قلم را به فضای بالای سرمانداخت و آن بتدریج محو شد همچنین دانشمند آمریکائی ادوارد راندال (E.Randall) قبل از اینکه کتاب «مردگان همیشه زنده‌اند» خود را بنویسد مدت ۲۰ سال بوسیله مدیوم صوت مستقیم امیلی.س. فرنش آزمایش کرد همینطور محقق معروف لیندر فیشر (Lender Fisher) قبل از نوشتن کتاب «لحظاتی از حالات پس از مرگ» (Glimpses of The Next State) مدت ۲۵ سال با مدیوم مرسیام.س. سوین (Mercia M Swain) آزمایش کرد دکتر شارل ریشیه (Ch.Richet) عضو آکادمی طب و علوم پاریس پیش از نوشتن کتاب «سی سال از بحثهای

روحي» (Trente Annees De (Recherches Psychiques) سی سال متوالی با مدیوم‌های مختلف آزمایش کرد. همچنین دکتر کارل وکلاند (Carl Wickland) عضو جمعیت پیشرفت علوم آمریکا و جمعیت پزشکان شیکاگو پس از سی سال تحقیق کتابی بنام «سی سال در میان مردگان» را منتشر ساخت (Thirty Years Among The Seance Room) دکتر ادوین فریدریک باورز (Edwin (Frederic Bowers) استاد امراض نفسانی و عصبی دانشگاه مینابولیس آمریکا قبل از نوشتن کتاب خود به نام «ظواهر اتاق‌های ارتباط روحی» (Phenomena Of The Seance Room) ۳۵ سال متوالی آزمایش و تحقیق کرد.

سر ویلیام باریت (W.Barrett) عضو مجمع علمی بریتانیا و استاد دانشگاه (دبلن) پیش از نوشتن کتاب (در آستانه موجودات نامرئی (On The Threshold of The unseen) خود چهل سال تحقیق در علم روحی نمود. فیلسوف فرانسوی کامی فلاماریون قبل از اینکه کتاب معروف خود مرگ و مشکلات آن (La Mort Son Mystere) را در سه جلد تالیف کند. پنجاه سال در علم روحی جدید تحقیق کرد. و همه نتایج و زحمات این علمای بزرگ منتهی به این شد که ادامه حیات پس از مرگ حقیقت دارد. برای رد اعتراضات کسانی که می‌گویند در این علم خدعه و نیرنگ هست: بیان نمونه‌های بالا ما را وادار می‌کند که بگوئیم چرا تحقیق‌کنندگان علم روحی در قضاوت خود عجله نمی‌کردند؟ و بحمدالله تعداد آنها بسیار زیاد هم هست. اما این گفته که همه ظواهر مدیومی زائیده حيله و نیرنگ می‌باشند جز نشان دادن جهل گوینده‌اش به چیز دیگری دلالت نمی‌کند. و نشان می‌دهد که گوینده این سخن توانایی مقابله با حقیقت مسلم و بزرگ را نداشته است. زیرا ثبوت این همه حقایق علمی حاکی از آن است که معترضین از خواب غفلت و جهل هنوز بیدار نشده‌اند.

برای رد اعتراض کسانی که می‌گویند: ظواهر مدیومی همه‌اش خدعه است وجود تعداد کافی از بحث‌کنندگان در این علم می‌باشد. که ما را میان آنها سه نفر را انتخاب کرده‌ایم. اولشان - گلاستون (۱۸۰۹ - ۱۸۹۸) سیاستمدار نامی انگلستان که چهار

مرتب‌ه نخست وزیر بریتانیا بود. و حالا هم هنگام تالیف این کتاب عضو جمعیت روحی لندن (SPR) می‌باشد. که در این باره گفته، من ارتباط با ارواح را تحقیق و دنبال می‌کنم و قتیکه در آن خدعه و نیرنگ یافتیم، همه معتقدین آنرا مسخره می‌کنم. و جلوتر از همه خود را مسخره می‌کنم که چرا دنبال کردم آیا تصور می‌کنید وجود این چنین شهادت آن هم از مبرزترین سیاستمداران در کشور انگلستان خودگرافه گوئی است و بدون اینکه اطمینان کامل به صحت گفته خود نداشته باشد، چنین حرفی را می‌زند؟ باز هم نگاه کنید ببینید همین شخص در عبارات دیگر خود می‌گوید: علم روحی بهترین کاری است که امروز در جهان انجام می‌دهیم. بلکه مقام و ارزش این علم بالاتر و بیشتر از کارهایی است که در باره آن انجام می‌گردد.

دومی - سخنان فیلسوف و عالم فضاشناس کامیل فلاماریون است که در رد (Camille Flammarion) این اعتراضات گفته، انتخاب می‌کنیم. این شخص در موضوع ارواح کتابهای متعددی نوشته است. و در کتاب «نیروی طبیعی ناشناخته» (Les Forces Naturelles Inconnues) می‌گوید: البته بسیار آسانست که آدمی در قبال این همه شواهدی که مادر این کتاب عرضه کرده‌ایم، موفقیت انکار مطلق داشته باشد. این انکارکنندگان لطف کرده در یکی از جلسات حاضر شوند. آنوقت اگر حوادثی را ندیدند، باتمام اعتقاد یقین کنند که با بصیرت کاملی که داشته‌اند، نیرنگ و خدعه را کشف کرده‌اند. و فوراً هم آنرا در روزنامه‌ها اعلام کنند که نگفتیم این ظواهر همه خدعه هستند این پیشنهاد ساده را ما در این کتاب به آقایان معترضین در چند جا نموده‌ایم و از آنها خواسته‌ایم که در جلسات حاضر شوند، چون حکم کامل به محکومیت آنها صادر شده که سخنان آنها درباره ظواهر، باید از درجه اعتبار و طرح ساقط گردد.

همین طور سرویلیام کروکس هم که یک دانشمند شیمیائی و رئیس جمعیت آکادمی علمی سلطنتی انگلستان می‌باشد، درباره رد اعتراضات معترضین چنین می‌گوید. گفته‌اند که این ظواهر نتیجه خدعه و حيله است. بلی من هم تعدادی از نیرنگها را دیده‌ام و بعضی

از بحث کنندگان هم وقتیکه به یک خدعه برمی‌خورند از ادامه آزمایش خودداری می‌کنند و بر خود لازم می‌دانستند که آزادانه آن نیرنگها را در مجالس خصوصی و یا روزنامه به مردم اعلام کنند. پس روانیست که ما این نکته را فراموش کنیم که موقعی این ظواهر دارای ارزش می‌باشند که شروط مناسب فراهم باشد. در این صورت دور از عقل است کسی که فقط یکی از این ظواهر مخدوشه را می‌بیند، حکم کند به اینکه گمان میکنم همه این ظواهر نیرنگ باشد.

علاوه بر استدلال این چند نفر علمای بزرگ بر رد اعتراضات به ظواهر روحی، عوامل دیگری هم هستند که این گفته‌ها را که همه ظواهر روحی خدعه و نیرنگ هستند رد می‌کنند. دلیل اول این است که بعضی از بزرگان تحقیق کنندگان در علم روحی، شخصاً خودشان مدیوم بودند. پس این سخن درست نیست که بگوئیم آنها قربانی مدیوم‌های نیرنگ‌باز بوده‌اند. که از جمله این اشخاص است. اسقف ولیم ستانتون مورس (W. Stainton Moses) استاد دانشگاه لندن که شخصاً دارای موهبت مدیومی بود. و تعداد ارواح راهنمای او به ۴۹ روح می‌رسد. یکی دیگر محقق آمریکایی ریچارد زینور (Richard Zenor) که مدیوم روح معروف اجاشا بود. و یکی دیگر ادیب بزرگ موریش باربانیل (Maurice Barbanell) رئیس هیئت تحریریه روزنامه اخبار روحی می‌باشد. که او حالا هم هنگام تالیف این کتاب مدیوم روح حکیم سیلفربیرش (Silver Birch) یعنی درخت نقره‌ای (اسم مستعار روح) می‌باشد. که پیش از ۱۵ سال با این مدیوم ارتباط داشته است. پس آیا می‌توان گفت که همه این مردان بزرگ هم خود و هم مردم را فریب می‌دهند؟ اگر رعایت مصلحت هجوم عده زیادی که می‌خواهند حقایق را برای معارضین علم روحی روشن کنند در بین نباشد، این همه دانشمند بزرگ برای مصلحت چه کسی را برای کدام هدف چنین کارهای سخت را انجام می‌دهند؟

بعضی دیگر از دانشمندان علم روحی مدیوم‌های بسیار موق و مورد اعتماد داشتند. مثلاً وزیر و عالم روسی اکزاکوف (Aksakoff) مدیوم، زن و دختر خودش بود. مدیوم

ویلیام کروکس خانمی بنام فلورانس کوک بود که قبل از مردن سالهای زیادی در منزل کروکس زندگی می‌کرد. اغلب اوقات در دانشکده او انجمنهای روحی از مدیوم‌های مرد و یازن می‌خواهند که سالیان دراز در همانجا بمانند و مورد آزمایش قرار گیرند. معهدا همین مدیوم‌ها را هم قبل از هر جلسه بطور دقیق بازرسی می‌کنند. بعد لباس مخصوص بوی می‌پوشانند، که فقط برای جلسه ارتباط آماده شده است. و مدیوم با پوشیدن آن قادر به انجام هیچگونه خدعه و نیرنگ نمی‌باشد.

علاوه بر این مراقبتها احتیاطهای دیگری هم هنگام آزمایش انجام می‌دهند. مثلاً در رفتار و کردار روزانه مدیوم‌ها کنجکاوی زیاد می‌کنند. که رفتار بسیار خشن در باره مدیوم‌هاست احتیاطهای دیگر آنکه قبل از شروع جلسه، درها کاملاً بسته و مهر و موم می‌شوند حتی دست و پای مدیوم‌ها را با ریسمانهای محکم می‌بندند. بطوری که آنها قادر به انجام حرکت کوچکی نمی‌شوند علاوه بر این بوسیله دستگاه گالوا نو متر کلیه حرکات مدیوم را در جریان جلسه ضبط می‌کنند و حتی بدست همه حاضرین هم دست بند آهنی که متصل به یک دستگاه الکتریسته است می‌زنند تا حرکات آنها را هم کنترل کنند.

چنانکه در سال ۱۹۲۹ در لندن هنگام آزمایش مدیومی رودی شیندر از همه این دستگاهها استفاده کردند. در بیشتر اوقات بزرگترین کارشناسان کشف حيله و نیرنگ به عملهای آزمایش کننده کمک می‌کنند. از همین کارشناسان کسانی بودند که بدرستی ظواهری که در حضورشان حادث شده اعتراف نموده‌اند. نمونه این موضوع جریان شعبده‌باز مشهور بوسکو می‌باشد. وی پس از آنکه مدیوم تصویر روحی هوپ را آزمایش کرد، شهادت داد که این مدیوم خدعه و نیرنگ نمی‌کند. و این جریان را سرآلفرد راسل والاس در کتاب «دفاع از علم روحی جدید» خود (A Defence of Modern Spiritualism) شرح داده است.

همچنین شعبده‌باز معروف روبرت هود آن (Robert Housin) در باره مدیوم بیهوشی برای حرکت اجسام بنام الکسیس دیدیه (Alexis Didier) پس از مشاهده

کارهای او شهادت می دهد که محال است که بگوئیم که مدیوم از طریق فن شعبده و غیره این ظواهر را نشان می دهد.

بحث و تحقیق درباره ارواح امروز مبدل به یک علم بسیار عمیقی شده است. بلی این علم که در ابتدای ظهورش بسیار حقیر و مانند داستان سیندرلا اعجاب آمیز بود، بنظر می رسد که به زحمت جای خود را در میان علوم دیگر باز کند. ولی به تدریج در همه موسسات علمی وارد شد بطوری که امروز به این علم نام (علم همه علوم) داده شده است بنابراین شروع به بحث کامل در ماده جامد و کیفیت بوجود آمدن اتم و یا اجزای آن و چگونگی نیرو نمود. و همچنین با نظر نسبت و معادلات ریاضی درباره ماده و نیرو بحث کرد. بعد هم برای توسعه مسائل خود، ارتعاشات امواج مغناطیسی و امواج اثیری را که هر دو اینها اصول علم فیزیک بودند، بررسی نماید و مسایل روحی را به وسیله آنها تکمیل کند. پس ملاحظه کردید که همه مباحث بالا اساس علم روحی جدید بررسی شوند که از جمله آن علوم فیزیک روحی امواج حیاتی نامرئی و علم تصویر افکار و علم شیمی روحی و علم فلسفه روحی و علم تاثیر مستقیم عقل در مادیات و چگونگی ادراک از طریق غیر حواس مادی.

در نتیجه علم روحی جدید به مرحله ای رسید که برای حل مسایل آن آگاهی کافی به قوانین زیر ضرورت دارد. قوانین زیاد فیزیکی - شیمی - ریاضی - روانشناسی - زیست شناسی - فضا شناسی و علاوه بر اینها داشتن معلومات کافی در علم فلسفه. این علم بود که علوم تجربی و ادیان را به هم نزدیک ساخت. و آزمایشات را مبتنی بر اعتقاد بوجود روح انجام داد.

معرفی بعضی مجامع و مؤسسات معین روحی

- با توجه به مطالب گذشته تعجب آور نیست که این علم روحی طوری رشد و نمو کند که از زاویه بحث علمی و فلسفی با هم در همه جا بصورت نیرومندی ظاهر شود. بنابراین
- علاوه بر جمعیتهای روحی که از نیمه دوم قرن گذشته رو به ازدیاد گذاردند، یک عده

مجامع و مؤسسات خاصی مربوط به روح از اول قرن فعلی در تمام کشورها بوجود آمد که مهمترین آنها بشرح زیر هستند.

اول در آمریکا - الف + مجمع علمی آمریکائی (American Institute For Scientific Research) که در سال ۱۹۰۶ آن را استاد جیمس هایسلوب استاد منطق و علم اخلاق دانشگاه کلمبیا در شهر نیویورک تاسیس نمود. این مجمع از دو قسمت الف - ب) تشکیل شده بود که قسمت ب آنرا جمعیت بحث روحی آمریکا (American Society For (A. S. P. R) Psychical Research) که در سال ۱۸۸۹ تاسیس شده بود ضمیمه گردید.

ب - مجمع روحی و آزمایشی آمریکا (American Psychical Institute And Laboratory) که در سال ۱۹۲۰ دکتر هیروارد کارنجتون آنرا تاسیس نمود. و در سال ۱۹۳۳ دوباره منظمتر شد. این مجمع یک مجلس مشورتی دارد که از تعداد شخصیت‌های علمی معروف در جهان در علوم مختلف تشکیل می‌شود. و نشریه‌ای دارد که بطور منظم آنرا منتشر می‌کند.

ج - دانشکده بحث در علم روحی آمریکا (United States College of Psychic Science And Research) می‌باشد که تا این اواخر دکتر آرتور. ج. ولز (Artur J. Wills) آنرا اداره می‌کرد.

د - علاوه بر این مجامع بحث درباره ظواهر روحی به سایر مجامع و انجمنهای آمریکائی راه یافت. و از جمله آنها آزمایشگاه پاراسیکولوژی جامعه دیوک می‌باشد. که در نیم قرن قبل دکتر ویلیام مکدوگل (W. Mc Dougall) عالم روانشناس معروف آنرا تاسیس نمود. و بعد از وی دکتر ژوزف مایکسی رای

ن (J. B. Rhine) عهده‌دار اداره آن شد. و قریب سی سال قبل از اینکه به صحت ثبوت جاودانگی حیات انسان پس از مرگ، و وجود ارتباط میان عالم روح و ماده را اعلام کند، آزمایشات متوالی در آنجا انجام داد که ما بعداً درباره این آزمایشات بحث خواهیم نمود.

۵- در سال ۱۹۶۸ در مدرسه طب دانشگاه ورجینیا در شارلو تسفیل، قسمتی هم برای روح‌شناسی تشکیل شد که دکتر ایان ستونسون (IanStevenson) استاد تحلیل نفس ریاست آنرا به عهده دارد. آنجا یکی از مراکز مهم بحث روحی بشمار می‌رود. و دو دکتر به نامها ج.ج. پرات (J. G. Pratt) و رکس استانفورد (Rex Stanford) وی را یاری می‌کنند. در آن قسمت روح‌شناسی، میان دانشمندان، اعتماد مهمی بوجود آمده که آن را مخصوص بحثهای تحلیل روحی و نصف دیگر را مربوط به بحثهای مشکل ادامه حیات پس از مرگ، اختصاص دادند و تصریح کرده‌اند که این بحثهای روحی، پس از مرگ نخستین استاد، قریب بیست سال هم ادامه داشته است.

دوم - در بریتانیا - هم دانشکده‌ها و مجامع مربوط به روح، زیاد هستند که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- دانشکده علم روحی بریتانیا (British college of Psychic Science) که سرویلیام باریت عالم فیزیک و عضو مجمع علمی با شرکت سرآرتور کونان دوویل و دیگر علمای آنرا در سال ۱۹۲۰ تاسیس کرده است.

۲- دانشکده علم روحی (The college of Psyche Science) این دانشکده غیر از آن دانشکده بالا و جدیدتر از آن است.

۳- مجمع بین المللی بحث روحی لندن (Internatioal Institute For Psychical Research) می‌باشد که آن را ادیب معروف ایرلندی شود زموند (Shaw Desmond) تاسیس کرده است و عالم روحی جیمس آرتورفندلای (J.Arthur findlay) تا زمان مرگش که در سال ۱۹۴۶ اتفاق افتاد اداره می‌کرد.

۴ - مجمع روحی جیمس بیرنز (James Burnes Spiritual Institution) در انگلستان غیر از این‌ها مجمع بحث روحی ماژنا جویسون (Magna Jobson Institute for Psychical Research) هم‌چنین دانشکده روحی ادنبره (Edinburgh Psychic College) و دانشکده روحی آرتورفندلای که در سال ۱۹۶۷ سازمان وحدت روحی لندن آن را به یادبود آرتورفندلای بواسطه خدمات شایان او به ارتباط

روحي تاسيس کرده‌اند.

علاوه بر مجامع مخصوص روحي، مسائل روحي در ساير مجامع مهم هم مورد توجه قرار گرفت که از جمله آنهاست.

۱ - دخول علم روحي به دانشگاه لندن - بطوري که اکنون صاحب بزرگترین آزمایشگاه بحث روحي میهنی می‌باشد. (National Laboratory of Psychical Resarch) که در اول سال ۱۹۲۵ دکتر هاری بریس آنرا تاسيس کرد. و بعد ضمیمه دانشگاه لندن شد. و اکنون آن آزمایشگاه ماهیانه کارهای آزمایشی خود را درباره روح در نشریه ماهیانه (Proceedings) و روزنامه منظمی به نام بولتین (Bulletin) منتشر می‌کند.

۱ - از سال ۱۹۴۰ در دانشگاه کمبریج بحثهای روحي بررسی می‌شود. و موضوع آن بحثها به شرح زیر است.

الف - بحث در ظواهر عقلي و جسمی که در وهله اول اشاره به یک وجود نیرومند و یا کارهای خارق‌العاده برای انسان در حال حیات می‌کند.

ب - بحث درباره بقای عقل انسان پس از مرگ جسمانی. این بحثها از بدو تاسيس تاکنون بطور منظم ادامه دارد.

بعد از آن تاریخ، تحقیق درباره مسائل روحي به دانشگاه اکسفورد داخل شد. و در آنجا یک آزمایشگاه روحي تاسيس گشت. و همچنین از اول سال ۱۹۴۳ جمعیت بحث روحي هم در آن دانشگاه بوجود آمد. و در سال ۱۹۶۷ بحثهای روحي به دانشگاه اکستر (Exeter) به منظور جاودانه ساختن نام جاکسون نایت (Jackson Knight) یکی از استادان آن دانشگاه راه یافت.

در فرانسه - تعدادی مجامع و هیئت‌های بحث از ظواهر روحي قیام کردند که از جمله آنهاست.

۱ - مجمع روح‌شناسی همگانی پاریس (Institut General De Psychologie)

۲ - مجمع بین‌المللی ماورای روح (Institut Metapsychique International) که

از ابتدای سال ۱۹۱۹ برای بحث در ظواهر غیر عادی تشکیل شد. حکومت فرانسه از بدو تاسیس آن را یک موسسه عام المنفعه اعلام داشت.

در بلژیک - مجمعی شبیه مجمع المللی فرانسه بنام مجمع بین المللی ماورای روح تشکیل شد. که مقر آن در بروکسل می باشد. همین طور هم بحثهای روحی راه خود را به آلمان ادامه داد و در آنجا در دو جامعه (بون - و فرایبورج) مورد بحث و تحقیق قرار گرفت.

در آمریکای جنوبی - بخصوص در برزیل در چند دانشگاه کرسی بحث روحی بوجود آمد. علاوه بر اینها در چند آکادمی هم بحث روحی دنبال شد.

بطور کلی امروز جمعیتهای بحث روحی در تمام نقاط جهان منتشر شده اند. و بعضی از آنها موضوعات ظواهر مدیومی را با دقیق ترین روش علمی دنبال می کنند. مانند روشی که در جمعیت روحی لندن اعمال می شود. و همچنین در جمعیت روحی آمریکا دنبال می گردد. این دو جمعیت اخیر که از اواخر قرن گذشته بوجود آمده اند، به هم کمک و یاری می دهند. و هر کدام از آنها انتشارات خاص روحی دارند، که عده ای از برجسته ترین علمای علم النفس و علوم مادی که از دول مختلف انتخاب شده اند. در بحثهای خود با روشهای بسیار علمی و دقیق اقدام می نمایند.

بعضی از این جمعیتها و مؤسسات اقدام بشناساندن موضوعات روحی به مردم کرده اند و حتی بوسیله معالجات روحی بطور مجانی به مردم خدمت می کنند. و علاوه بر آنها جلسات و سخنرانیهای عمومی در نقاط مختلف جهان تشکیل می دهند. و بطور دائم سمینار بین المللی برای بحث در موضوعات مختلف روحی تشکیل می دهند. این جمعیتها روز بروز بیشتر می شوند و توسعه می یابند بطوری که امروز حمایت زمامداران کشورها قرار گرفته اند. از وسایل شناساندن این علم به عموم یکی همین مجمع استثنائی می باشد که در این اواخر برای بحث در مسائل روحی تشکیل شده است. این سمینار در همه اروپا معروف است و در روز ۳۱ مارس ۱۹۴۸ تشکیل و در مقابل شش هزار نفر حضار ظواهر روحی نشان داده شد.

این سمینار تاریخی در فیلادلفیا - میدان استقلال در سپتامبر سال ۱۹۶۳ طبق دعوت اتحاد بین‌المللی روحی تشکیل گردید. آیا امکان دارد نظیر چنین اجتماعی در مورد بحث روحی در کشورهای عرب که محل رسالات آسمانی و مهد ایمان روح و جاودانگی آن می‌باشد، تشکیل گردد؟

معرفی برخی از دانشمندانی که در مورد ارتباط با ارواح تحقیق نموده‌اند

عده زیادی از علما و دانشمندان در آزمایشات روحی شرکت کردند، البته به این منظور که در اثر آزمایشات، بطلان این علم را ثابت کنند. زیرا ظواهر روحی را خرافه می‌دانستند. ولی این دانشمندان بودند که با شجاعت تمام با مسائل روحی مواجهه شدند و پس از تحقیق کامل درباره آنها و اطمینان از صحت آنها اعلام داشتند که انسان جاودانه است و نمی‌میرد این دانشمندان سالهای زیادی از عمر خود را در این مورد مصرف کردند. وقتی که آنها در علم جدید روحی به بعضی از حقایق دست یافتند که خطر از هر جهت آن را احاطه کرده بود. بطوری که آن علم را از مردم مخفی می‌داشتند. منطق و قضاوت فرد مانع از این است که بگوئیم همه این دانشمندان بزرگ علم روحی جدید فریب خورده‌اند. و یا گمراه شده و یا قسمت بیشتر زندگی خود را به هدر داده‌اند. ولی آنها بر خلاف همه این مشکلات نهراسیدند و علم جدید روحی را پایه گذاری کردند.

ما در این کتاب تحت عنوان «نامهای بعضی از علما و مراجع علم روحی» به اسامی بزرگترین علما که بحث در موضوع ارتباط با ارواح قیام کرده‌اند اشاره می‌کنیم. و توضیح می‌دهیم که آنها چگونه در اثر تجربیات و تحقیقات، صحت این علم را ثابت کردند. چون علم روحی جدید صرفاً تجربی می‌باشد و مقام و آزمایشات در این علم مانند سایر علوم می‌باشد. و اصول علم روحی جدید به توسط علمی محرز و مسلم گشته است.

نام بعضی از علما و مجامع روحی در آمریکای شمالی باید به این نکته توجه کرد که در ابتدای امر، حرکت روحی در آمریکای شمالی بدنبال حادثه قریه (هیدسفیل) بوجود آمده است. این قریه در نزدیکی شهر روشستر از ایالت نیویورک واقع شده است. و این حادثه در خانه مسترویگمان با حضور وی و خواهرش به نام (مارگریت و کیت فوکس) (Margaret and Kate Fox) در روز ۱۱ سپتامبر ۱۸۴۷ بوقوع پیوست. لکن این حادثه که توجه عده‌ای را بخود معطوف داشته بود، با تحقیق علمی تفسیر نشد. تا اینکه در اول ماه مارس بعد از آنکه دانشمندان مدنی در مورد آن ظواهر در حیرت و تعجب بودند و نمی‌دانستند که منشاء این ظواهر غیر عادی چیست؟ در همان هنگام عده‌ای از علما و بزرگان علم با کمال صبر و بردباری درباره آن ظواهر بحث و تحقیق کردند و با روشهای دقیق علمی، تفحص نمودند. تا عاقبت آن حوادث را به ارواح نسبت دادند.

آن حوادث بطور کلی عبارت بود از اینکه ضربه‌های مقطع به دیوارها زده می‌شد. و یا پنجره‌ها می‌شکست. و یا اینکه اثاثیه موجود در خانه ناگهان بدون وسیله مادی بلند و یا از جای خود حرکت داده می‌شدند. دانشمندان ابتدا آن ضربه‌های مقطع را در جدولی ثبت کردند و متوجه شدند که هر کدام از این ضربات یک حرفی از حروف الفباست و یا مفهوم کلمات معمول را مانند بلی یا خیر می‌دهند. با استفاده از این حروف با روح ارتباط گرفتند. معلوم شد که نام آن روح شارلس روزنا (Charles B. Rosna) می‌باشد. که پدر پنج کودک بوده و یک زن هم داشته است. که مستاجر خانه‌اش، او را به خاطر مالش کشته در سرداب خانه او را دفن کرده است.

علمائی که در آن مورد بحث می‌کردند پس از آگاهی از جریان قبل، محل جنازه را کردند و در آنجا استخوانهای پوسیده و موها و جمجمه‌های آدمی را مشاهده کردند. علاوه بر آن بقایای وسایلی را که قاتل جسد مقتول را با آنها سوزانده بود پیدا کردند. و درباره باقی بیانات روح به وسایل عادی تحقیق نمودند. در نتیجه این کشف توجه علما

به ظهور حوادث روحی جلب شد و در مکانهای مختلف هم ظواهر روحی به وقوع پیوست. و سعی مردم برای شناخت علل حدوث این ظواهر زیادتیر شد. بطوری که در سال ۱۸۵۲ چهارده هزار نفر از مردم آمریکا طوماری به مجلس سنای آمریکا نوشتند و در آن تقاضا کردند که مجلس اجازه دهد انجمن روحی علما تشکیل گردد، تا همه مسایل مربوط به این حوادث را با روش علمی تحقیق و بررسی کنند.

(جون ادmondز)

جون ادmondز - از کسانی که ظواهر خانه هیدسفیل را دنبال و تحقیق کرد قضای جون ورث ادmondز (J.W.Edmonds) (۱۸۱۶-۱۸۷۴) بود. که در آن هنگام رئیس محاکم عالی و بعد هم نماینده مجلس سنای آمریکا شد. وی در نامه اول خود به رئیس جمهوری وقت، صحت حادثه آن خانه هیدسفیل را تأیید کرد. همچنین این شخص در مقاله خود برای روزنامه نیویورک هرالده که در ۶ آگوست سال ۱۸۵۳ منتشر شد، چنین نوشته است. من بدین جهت این حوادث را دنبال کردم که معتقد بودم همه اینها نیرنگ و خدعه هستند. تا من آنها را کشف کرده به اطلاع مردم برسانم. ولی هنگامی که به تحقیق ادامه دادم. نتیجه حاصله برعکس اعتقاد من بود. پس من اکنون بر خود لازم می دانم که این نتیجه را بی پرده به آگاهی عموم برسانم و همین فکر است که مرا وادار به نوشتن این مقاله نمود. وانگهی در اینجا یک حقیقتی هست که بسیار در من اثر کرده و آن این است که من احساس می کنم که مردم به این معلومات نیاز دارند. چون این دانستنی ها آنها را سعادت مند می کند و در حالتی بهتر از قبل قرار می دهد.

این دانشمند در مراحل بعدی هم به صحیح بودن ظواهر فیزیکی و عقلی شهادت داد. البته این کار را موقعی انجام داد که در بین سالهای (۱۸۵۳-۱۸۵۴) ظواهر روحی را تعقیب نمود و در دایره خانوادگی خود ارتباط با ارواح را تجربه نمود و توانست با دست خود چندین نامه روحی را بنویسد. از جمله ارواحی که با این شخص ارتباط پیدا کردند روح فیلسوف سوئدی سوید نبرگ و باکون شاعر معروف بود. و ادmondز این

مطالب را در تألیفات خود که با شرکت دکترت، دکستر (T.Dexter) و سنانورن، ب. تالمادج (Tallmadge) در دو قسمت به نام (روح چیست) (Spiritualism) نوشته‌اند، شرح داده است. او در رشد دادن علم روحی جدید و دفاع از آن با نوشتن این دو کتاب مقام شامخی دارد.

جیمس مابس - جیمس مابس (J.Mabes) که یک دانشمند معروف شیمی کشاورزی بود و همچنین در مجمع علمی عضویت داشت، پس از آنکه دوستان خود را که درباره علوم روحی بحث می‌کردند متهم به دیوانگی نمود، خودش شخصاً در تحقیق ظواهر روحی بوسیله مدیوم خانم کوراهانش (Cora Hinch) اقدام نمود. بعدها هم توسط یک مدیوم دیگر به نام خانم ریشموند (Richmond) آزمایشاتی انجام داد و جواب سئوالات خود را از ارواح بطور صحیح دریافت کرد. بعد هم زن او مدیوم (رسم و نقاشی) شد. و دخترش هم مدیوم کتابت القائی (روح بوسیله دست او می‌نوشت) شد. این دختر نامه‌ای از پدرش که قبلاً فوت کرده بود، دریافت نمود. که پدرش در آن نامه، شخصیت خود را معرفی کرد، گفته بود (یادآوری می‌کنم که من در حال حیاتم ضمن کتابهایی که به تو دادم، یک دایره‌المعارف هم بود. پس آن را پیدا کرده به صفحه ۱۲۰ آن نگاه کن نام مرا در آنجا می‌بایی) در صورتی که روح هنگام حیاتش آن دایره‌المعارف را نخوانده بود. آن کتاب در خانه آنها از ۲۷ سال قبل در انبار بحال متروک افتاده بوده. وقتی که دخترش آن کتاب را یافت و مطالعه نمود، صحت سخنان پدرش بروی ثابت شد. و بعد از آن هم تحقیقات روحی خویش را ادامه داد. در صورتی که او هم مانند دوستش روبرت هیریک شخص مادی و لجوج بود. ولی بعد از تحقیقات و آزمایش، به درستی علم روحی جدید اعتراف نمود و نتایج کارهای خود را منتشر ساخت.

روبرت هیر (Robert Hare) (۱۷۸۱ - ۱۸۵۸) این شخص استاد شیمی در دانشگاه هاروارد پنسیلوانیا بود. که در ابتدا علم روحی و علمای قبل از خود را که علم روحی را دنبال کرده بودند مسخره می‌نمود. ولی پس از بحث و تحقیق، صحت آن علم را در

کتاب خود به نام تحقیقات تجربی برای ظواهر روحی تایید کرد

Experimental Investigation of The Spirit Manifestations

که با ذکر این جملات در صفحه ۵۴ می‌گوید (بعد از آنکه ما بوسیله نیروی مدیوم‌ها مدت زیادی توانستیم با ارواحی که در این دنیا با ما دوست بودند و مرده بودند تبادل نظر کنیم، من دیگر نیازی ندارم که از تهمت و نیرنگ و خدعه نسبت به مدیوم‌ها دفاع کنم. زیرا اکنون خود من هم مدیوم روحی هستم که شایسته است مورد سؤال واقع شوم که چرا به این نیرو معتقد شدم.

این شخص همچنین در صفحه ۵۵ همان کتاب پس از اینکه حدوث ضربه‌های غیر عادی را توصیف می‌نماید و درباره اصوات مختلفه که گویندگان آنها نامرئی هستند، اعلام می‌دارد که من نمی‌توانم این حوادث را به منابع زمینی نسبت دهم. چون علیرغم دستگাহائی که بوسیله آنها این حوادث مختلف تحقق پیدا می‌کند، من متهای احتیاط و دقت ممکنه را درباره اینها بکار بردم و به این نتیجه رسیدم که همه شواهد بدست آمده شواهدی هستند که همه آن نتایج ذکر شده در بالا، بروی آنها بنا شده‌اند. و حتی تعداد زیادی از بحث‌کنندگان روحی روی آنها آزمایش کرده‌اند. با اینکه عده بیشتر از این آزمایش‌کنندگان اصلاً در امر ارتباط با روح فکر نمی‌کردند و هیچ در این فکر نبودند که خودشان جزء علمای روحی بشوند.

روبر اوین - پس از انتشار کتابهای این دانشمندان اولی روحی در آمریکا، آن اعتقادی که در نزد اغلب مردم آمریکا وجود داشت مبنی به اینکه موضوع ارواح و ارتباط با آنها یک کار بی‌فایده و بی‌اساس می‌باشد اهمیت خود را از دست داد. و همچنین نظر مؤسسات علمی هم در مورد موضوع ارواح عوض شود. بعد هم تألیفات روحی زیاد شد و تنوع پیدا کرد. که بهترین آنها دو کتابی است که روبرت دیل اوین (Robert Dale Owen) (۱۸۰۱ - ۱۸۷۵) که یک شخص سیاسی و وزیر مفیدی برای کشور ایتالیا در سال ۱۸۵۵ بود، آنها را نوشته است. و عنوان کتاب اولش برخورد با حدود جهان دیگر است.

Footfalls on The Boundaries of Another world

که در سال ۱۸۶۱ منتشر شد. و در آن چگونگی حرکت روحی در آمریکا را شرح داده بود. بعد هم در سال ۱۸۷۱ کتاب دومی را به نام زمین مورد مناقشه ساکنین این جهان و جهان دیگر می‌باشد، منتشر نمود.

The Debatable Land Between this World and The Next

تومسون جای هدسون - شایسته است که از میان پیشتاازان حرکت روحی در آمریکا به نام تومسون جای هدسون (Thomson Gay Hudson) اشاره شود. او دکتر در فلسفه و ادبیات بود. (L.L.D) بحثهای روحی وی چند سال ادامه داشت. و در این مدت سه کتاب درباره علم روحی جدید نوشت به نامهای قانون ظواهر روحی

A Scientific Demonstration of The Future Life

که سی مرتبه در آمریکا چاپ شد. دومی به نام توضیح علمی برای حیات بعد از مرگ که در سال ۱۸۹۶ منتشر شد. سومی به نام نسب مقدس برای انسان.

(The Law of Psychic Phenomena)

حرکت روحی بتدریج شکوفا می‌شود

جراید و مجلات آمریکا پس از مقاومت شدید در برابر علم روحی، طرفدار آن علم شدند. همین طور هم عده‌ای از بزرگان سیاست آمریکا تمایل خود را به آن علم اعلام داشتند. حتی بعضی از آنها اعتقاد خود را به صحیح بودن موضوع علم روحی، بدون ترس بیان داشتند. که از جمله آنها رئیس جمهور وقت آبراهام لینکلن بود. که دستور داد در سال ۱۸۶۲ با حضور وی در کاخ سفید جلسات ارتباط با ارواح تشکیل گردد. وی در آن جلسات بعضی شواهد روشن و توجیهاات واضح را مشاهده نمود. در نتیجه به صحت علم روحی جدید معتقد شد. و این اعتقاد در عقاید عمومی او هم اثر گذاشت. حتی مخترع بزرگ ادیسون هم در بحث روحی شرکت کرد. و در سر جنازه هاردنج (Harding) رئیس مجمع روحی چنین گفت:

من از حقیقت سخن می‌گویم. حقیقتی که در شناخت آن خیلی پیشرفت کرده‌ام. بخصوص درباره آن حقایقی که مربوط به عالم دیگر و حیات پس از مرگ باشد. من اکنون اقرار می‌کنم که بطور قطع، روح ما انسانها پس از جدا شدن از بدن باقی مانده، به زندگی خود ادامه می‌دهد. همه افکار من متوجه همین مسئله مشکل است. زیرا درک استمرار حیات بعد از مرگ و شناخت مناطقی که نفس ما انسانها به آنجا منتقل می‌شوند، و چه شکلی در آنجا بخود می‌گیرند، و در آنصورت ارتباط آن ارواح با این جهان زمینی چگونه خواهد بود، همه اینها از مسایل مشکل می‌باشند.

ادیسون در سال ۱۸۷۸ به جمعیت تیوصوفی پیوست. این جمعیت طرفدار فلسفه روحی و به ویژه معتقد به برادری بین انسانهاست. و جاودانگی روح و برگشت آن به این جهان تناسخ و قانون کار ما، یا قانون پاداش متناسب با جنس عمل می‌باشد. این جمعیت را مادام هیلین بترویلواتسی (H.B.Blavatsky) (۱۸۳۱-۱۸۷۱) مدیوم و عالیه روسی، بیاری کولونیل هندی ستیل اولکوت (Henry Steele Olcott) در سال ۱۸۷۵ تأسیس نمود. این خانم در جوانی مدتی در مصر اقامت داشت. و در اول سال ۱۸۷۱ نخستین جمعیت روحی مصر را در قاهره تأسیس نمود.

جمعیت‌های بحث روحی آمریکا چگونه بوجود آمدند؟

هنگامی که حرکت بحث روحی در آمریکا رشد نمود جمعیت روحی آمریکا با الگوی جمعیت روحی لندن که بزودی درباره آن بحث خواهیم کرد، تشکیل شد. در واقع جمعیت بحث روحی آمریکا (American Society For Psychical Research (A.S.P.R) (15, Lexington Avenue, New York U.S.A) شاخه‌ای از جمعیت روحی لندن بشمار می‌رفت. جمعیت روحی بریتانیا در سال ۱۸۸۲ تشکیل شده، ولی جمعیت بحث روحی آمریکا در سال ۱۸۸۹ تأسیس گردیده است! این دو جمعیت همواره دارای علمای برگزیده علم النفس و علوم مادی بودند. در حقیقت اینها آکادمی دولتی بودند که برای بحث روحی در هر دو کشور در سطح بالای علمی عمل می‌کردند.

یکی از علمای مؤسس جمعیت روحی آمریکا که جزو مبرزترین فلاسفه عصر خود نیز محسوب می‌شد و ویلیام جیمس بود. که در ابتدای تشکیل جمعیت روحی لندن، به آن جمعیت پیوست و در سالهای (۱۸۹۴-۱۸۹۵) رئیس آن جمعیت بود. همین طور هم در سال ۱۸۹۰ نایب رئیس جمعیت روحی آمریکا را پذیرفت. و در این جمعیت باقی بود تا اینکه در سال ۱۹۱۰ به عالم روحی منتقل شد.

ویلیام جیمس درباره جمعیت روحی آمریکا در کتاب خود به نام اراده بر اعتقاد (The will To Believe) تحت عنوان چه چیزی بحث روحی را مسلم ساخت؟ چنین می‌نویسد: اقدام این جمعیت روحی در ابتدا کیفی بود نه کمی. و من اعتقاد راسخ دارم به اینکه با گذشت سالها و با توسعه یافتن کیفیت بحث روحی، نتایج اقدامات این جمعیت، برای سایر مراجع علمی صادر شود. بخصوص نظریات آنان درباره مسایل مشکل روحی، برای دیگران مفید باشد.

یکی دیگر از امتیازات جمعیت روحی بریتانیا، وجود شخصی مانند استاد سیدجویک (Sidgwick) در راس آن جمعیت می‌باشد. که توانائی وی سبب جلب اعتماد مردم به آن جمعیت شده. زیرا زمان بسیاری لازم است تا شخص مثل جویک بوجود آید. چون در او تمایل شدید برای رسیدن به نتایج مثبت در یک موضوع، و نداشتن تعصب به عقاید خود در قبال کسانی که با وی مناقشه می‌کنند، جمع شده بود.

این دانشمند در کتاب خود درباره جمعیت روحی بریتانیا می‌نویسد جمعیت بحث روحی سبب شده که دانشمندان علوم و علمای روحی با هم در یکجا جمع و تبادل نظر نمایند. بنظر من این جمعیت سهم زیادی در بوجود آوردن معارف بشری دارد. اینکه مردم درباره ما چنین خیال می‌کنند که ضعف عقلی و تصدیق عجولانه سبب شده که ما در جمعیت دور هم جمع شویم لذا برای رفع اینگونه تصورات واهی، کافی است اعضای این جمعیت را تک‌تک بشناسیم.

رئیس این جمعیت استاد سیدجویک است که مردم او را در یک شخص منقد واقعی و دیر باور می‌شناسند و در همه کشور انگلستان سر دسته کسانی بشمار می‌رود که در

همه چیز بنظر شک نگاه می‌کند. و هر مسئله‌ای را به آسانی قبول نمی‌کند. و سایر اعضای این جمعیت از بزرگان علم محسوب می‌شوند. و جزو کسانی هستند که چراغ علم را در این کشور روشن نگهداشته‌اند. ویلیام جیمس این شخص که بعداً روانشناس و فیلسوف شد و در بین سالهای (۱۸۴۲ - ۱۹۱۰) زندگی می‌کرد، قبلاً پزشک معالج در بیمارستان ماساچوست آمریکا بود. بعد استاد تاریخ طبیعی در سال ۱۸۷۴ و بعد هم استاد تشریح بود. که در سال ۱۸۷۶ به علم روانشناسی علاقه پیدا کرد. بعد هم در دانشگاه هاروارد استاد فلسفه شد. پس از آن رئیس آن دانشگاه گشت. او یکی از بهترین بحث‌کنندگان علم روحی جدید محسوب می‌شود. که جمعیت روحی آمریکا را تاسیس کرد. و مدت زیادی جمعیت، از وجودش استفاده می‌نمود. بحثهای روحی خود را در تالیفات خود مانند کتاب اراده بر اعتقاد ۱۸۹۷ و جاودانگی نفس و کتاب سخنانی برای کسانی که در علم النفس معلم هستند و هم چنین برای طلاب این علم درباره بعضی از نمونه‌های عالی زندگی) ۱۸۹۹ و کتاب اقسام تجارب دینی و ویلیام جیمس بواسطه بحث در مسایل روحی تجربی، ایمان پیدا کرد به اینکه بعضی از ارواح می‌توانند به بعضی از اشخاص زنده مسلط شوند. و همچنین به لمس روحی (Obsession) اعتقاد پیدا کرد. وی در این باره چنین می‌گوید بدور انداختن تعلیمات روحی جدید که لمس روحی را ممکن جلوه می‌دهد، با وجود این همه گفته‌های عده زیادی از کسانی که در این مورد به تجربه‌های ملموس رسیده‌اند، در نظر من آن اندازه غریب است که مسایل علمی مسلم را با تحکم و اجبار مورد توجه قرار ندهیم. آیا شما کسی را سراغ دارید که او عالم باشد ولی از حیث جهل و نادانی در ممکن بودن ارتباط با ارواح شک کند؟

اعتقاد ویلیام جیمس به صحیح بودن ظواهر روحی و اقدام به بحث شخصی در این باره، سبب شد که او به یک فلسفه نوینی که مبتنی بر تسلیم بوجود عالم ارواح است و در این جهان هم اثر دارد، رو آورد. این اعتقاد بود که عقاید مادی قدیمی وی را عقب زد. در صورتی که ویلیام جیمس قبل از توجه به علم روحی جدید، با تمام قدرت اساس جهان هستی را مبادی مادی می‌دانست.

استاد هیوات ماکنزی (Hewat Mckenzi) رئیس دانشکده علوم روحی بریتانیا در کتاب خود به نام ارتباط ارواح (Spirit Intercourse: Ist Theory and Parctice) می‌گوید من توانستم با روح ویلیام جیمس پس از مرگش ارتباط بگیرم. نظیر همین ادعا را دکتر جیمس هایسلوب رئیس جمعیت روحی آمریکا در کتاب خود تماس با ارواح (Contact With (The other world) می‌کند و می‌گوید روح ویلیام جیمس برایم معلومات با ارزشی القاء کرد. همه اینها بخاطر این بود که ما بطریق علمی بقای شخصیت پس از مرگ را اثبات کنیم همین طور هم هایسلوب طبق گفته سکرترش مادام گرتر و دتیوی در کتابش به نام از جیمس - ه هایسلوب (۱۹۲۹) بعد از مرگش با این خانم تماس می‌گیرد و مطالبی راجع به جهان ارواح بوی می‌گوید.

جیمس هروری هایسلوب (James Hervey Hyslop) (۱۸۵۴ - ۱۹۲۰) استاد علم منطق و اخلاق در دانشگاه کلمبیای نیویورک بود. و ضمناً از نامی‌ترین بحث‌کنندگان علم روحی از آمریکای شمالی بشمار می‌رفت. این شخص آزمایشات روحی خود را با مدیوم‌های متعدد انجام داده که از جمله آنها مادام لیونور پیر (L.Piper) می‌باشد. که ارواح بوسیله این مدیوم ۲۰۵ بیانات مختلف را تلقین کردند و هایسلوب توانست در مورد ۱۵۲ تا از این بیانات تحقیق کند و صحت آنها را معتقد شود.

هایسلوب درباره این مدیوم می‌گوید مردم نادان کسانی هستند که شک می‌کنند در اینکه این خانم یا مدیوم‌های دیگر بتوانند با عالم روح مربوط شوند. در صورتی که من شخصاً با روح هودجسون سخن گفتم. و یک شب هم با روح فریدریک مایرز تکلم نمودم.

هایسلوب در تنظیم امور جمعیت روحی آمریکا شرکت داشت و رئیس آن جمعیت هم شد. و در سال ۱۹۰۷ روزنامه آن جمعیت را هم منتشر کرد.

تالیفات هایسلوب در علم روحی جدید زیاد است. و از جمله آنها کتابهای زیر می‌باشد. کتاب حیات پس از مرگ (Life After Death) ۱۹۱۸ که در آن می‌نویسد من اعتراف می‌کنم که وجود ارواح نامرئی امری است که از لحاظ علمی ثابت شده و

دیگر بعد از این امکان ندارد من به سخنان کسانی که در این باره شک می‌کنند توجه کنم هر کس که وجود ارواح نامرئی را نمی‌پذیرد، و یا دلایل آن را انکار می‌کند، یانادان است و یا اینکه شجاعت علمی ندارد.

یکی دیگر از تالیفات هایسلوب علم و حیات آینده (Science And Future Life) (۱۹۰۶) و دیگر کتاب مباحث روحی (Borderland of Psychological Research) (۱۹۰۶) و کتاب دیگرش بحث روحی و زنده شدن مجدد (Psychical Research and the Resurrection) and (۱۹۰۶) و کتاب دیگر علم روحی و حیات پس از مرگ (Psychical Research and Survival) و دیگر کتاب تماس با جهان دیگر - (Contact ۱۹۱۹) With (the other World) می‌باشد.

فردیناند شیلر - یکی دیگر از پیشقدمان علم روحی آمریکا فردیناند سکوت شیلر (Ferdinand Scott Schiller) متولد ۱۸۶۴ می‌باشد. این شخص استاد فلسفه در دانشگاه کورنل از سال ۱۸۹۳-۱۸۹۷ بود. بعد هم در دانشگاه جنوب کالیفرنیا استاد فلسفه بود. و در اول سال ۱۸۸۷ نتیجه تحقیقات خود را در بایگانی جمعیت بحث روحی لندن (S.P.R) (Proceedings) که خودش نخستین عضو آن جمعیت بود، در تحت عنوان بیان بعضی از تجربه‌های القائی روحی (Report of Some Automatic Experiments) در یازده جلد نوشت. این دانشمند نخست عضو همان جمعیت روحی لندن شد. و از اول سال ۱۹۱۴ هم رئیس آن جمعیت شد.

ادوارد کالب راندال - یکی دیگر از پیشروان علم روحی جدید ادوارد کالب راندال (Edward Caleb Randall) می‌باشد که از طرفدان معروف این علم بود. آزمایشات خود را با مدیومی متعددی انجام داد. که از جمله آنها مادام امیلی فرنش (Emily French) (۱۸۳۰-۱۹۱۲) که بیست سال مدیوم بصورت مباشر بود، انجام داد. در نقاط دیگر هم اقدام به آزمایشات روحی نمود و نتایج تحقیقات خود را در چندین کتاب منتشر ساخت. که از جمله آنها کتاب پیشرفت حیات (Lifes Progression) (۱۹۶۰) و کتاب آینده انسان (Future of Man) (۱۹۰۸) و کتاب

مردگان هرگز نمی میرند (The Dead Jave (Never Died) و کتاب حدود زندگی پس از مرگ (Frontiers of The After Life) (۱۹۲۲) و کتاب مرده زنده (The Living Dead) می باشد. راندال خلاصه تجارب خود را در طول چندین سال چنین بیان کرده بطور کلی حیات دائمی است. چیز نابود شدنی نیست. ارتباط با ارواح هم امکان دارد. حتی اینکار هم از راههای مختلفی کامل شده است. و منظور من این بود که حالتی بوجود آورم که ارواح بتوانند اعضای تنفسی خود را با مرده فیزیکی پیوشانند تا بتوانند با ما سخن بگویند. از خوشبختی من بود که صدای ارواح را بیش از صد بار شنیدم. و این عمل بهترین راه ارتباط با آنها بود که به ما امکان داد معارف مهم و حقایقی را که برای علماء مجهول بود، از این راه به دست آوریم.

هیروارد کارنجتون - یکی دیگر از پیشروان علمای روحی در آمریکا دکتر هیروارد کارنجتون (Hereward Carrington) عالم روانشناسی معروف می باشد که در سال ۱۹۰۶ به جمعیت بحث روحی آمریکا پیوست. در آن هنگام رئیس جمعیت هایسلوب بود. و این دانشمند دستیار او بشمار می رفت. و موقعی هم مدیر مجمع روحی آمریکا شد. و همچنین در کمیته علمی آمریکا هم عضویت داشت. و چندین مرتبه به نمایندگی از جانب کشورش در سمینار بین المللی روحی شرکت کرد.

تجربه های کارنجتون در ظواهر روحی زیاد است از جمله آزمایشات وی در سال ۱۹۱۰ با مدیوم مشهور اسپانیائی اسایا بلا دینو می باشد. که درباره او چنین می نویسد: جلساتی که من با اسایا تشکیل دادم، اخیراً مرا بدون هر گونه اعتراض قانع ساخت که ظواهر روحی حقیقی هستند و عملاً ظاهر می شوند نه زاینده وهم و خیال. طبیعی است که با مشاهده این ظواهر سثوالی در جلو ما ظاهر می شود که این ظواهر را چگونه تفسیر کنیم؟ من گمان می کنم فرض وجود روح، تنها یک نظریه علمی نیست، بلکه در حقیقت نظریه ای است که می توان بوسیله آن این حقایق ظواهر روحی را با روش علمی تفسیر و تعلیل نمود. دکتر کارنجتون در کتابی که به شرکت دکتر (جون. ر. میدر) (John R. Meader) به نام اسباب و ظواهر مرگ (Death (Its Causes And Phenomena

(۱۹۱۱) نوشته‌اند، به صحت حدوث ظواهر روحی، هنگام بیهوشی مدیوم، اعتراف نموده تأکید کرده‌اند که وقتی که ما بخواهیم حقیقت بیهوشی و حالاتی را که از نوع بیهوشی هستند بفهمیم، آنوقت متوجه می‌شویم که چقدر برای دانستن این قبیل مسایل ناتوان هستیم.

کارنجتون در کتاب خود به نام ظواهر روحی جدید می‌گوید: بسیار واضح است که تماس روح با مدیوم، حداقل حادثه‌ای است که جایز نیست علم به آن توجه نکند. زیرا در این مسئله حقایق پیچیده و مبهم زیادی هست که علم به دانستن آنها نیاز مبرم دارد. کارنجتون می‌گوید مردم گمان می‌کنند که ظواهر روحی، نتیجه تصورات ذهنی است در صورتی که این همه آزمایشات دقیق و مداوم ثابت کرده که اینها حوادث حقیقی هستند. این دانشمندان درباره تصاویر روحی چنین توضیح می‌دهد که این تصاویرها در هنگام ظاهر شدن، به واسطه تاثیر اشعه‌ای که از یک جسم نامرئی ظاهر می‌شود، در مواردی که در سطح الواح وجود دارند اثر می‌گذارد، علامات دور از انتظار در روی الواح ظاهر می‌شوند، تألیفات دکتر کارنجتون درباره ظواهر روحی زیاد است و عبارتند از:

- ۱ - ظواهر فیزیکی روحی (The Physical Phenomena of Spiritualism) (۱۹۰۷)
- ۲ - دانش آینده بشری (The Coming Science) (۱۹۰۸)
- ۳ - ظواهر مدیومی اسایا (Eusapia Paladiono And Her Phenomena) (۱۹۰۹)
- ۴ - آزمایشات شخصی من درباره روح (Personal Experiences In Spritivalism)
- ۵ - اسحرالهندوسی (Hindu Magic) (۱۹۱۳)
- ۶ - مشکلات بحث روحی (The Problems of Psycjical Research)
- ۷ - داستان حقیقی اشباح (True Ghost Stories) (۱۹۱۵)
- ۸ - ظواهر روحی جنگ (Psychical Phenomena And The War) (۱۹۱۸)

- ۹ - ظواهر روحی جدید (Modern Psychical Phenomena)
 - ۱۰ - چگونه باید قوای روحی خود را رشد دهیم؟ (Our Psychic Powers, And How To Develop Them)
 - ۱۱ - بالاترین پیشرفت برای علم روحی (Higher Psychical Development) (۱۹۲۰)
 - ۱۲ - کتاب روح (Spiritualism) با شرکت دکتر جیمس والش (James (۱۹۲۵) (Walsh)
 - ۱۳ - بیرون افکندن جسم کوكبی (Projection of The Astral Body) با شرکت سلیمان - ج - ملدون
 - ۱۴ - داستان علم روحی (The Story of Psychic Science) (۱۹۳۰)
 - ۱۵ - آزمایشات هودینی با کونان دوئل (Houndidi And Conan Doyle) با شرکت برنارد م. ل. ارنست (Bernard M.L. Ernest) (۱۹۳۲)
 - ۱۶ - بحثهای نخستین دربارهٔ روح (A Primer In Psychical Research) (۱۹۳۴)
 - ۱۷ - ظواهر بیرون فکنی روح (The Phenomena of Astral Projection)
 - ۱۸ - جهان نامرئی (The Invisible World)
 - ۱۹ - عالم روحی (The Psyche World)
 - ۲۰ - علم روحی و حیات پس از مرگ (Psychic Science And Survival) (۱۹۳۹)
 - ۲۱ - شرح یادآوری عقلی (Mental Telepatly Explained) (۱۹۷۵)
- والتر فرنکلین برنس - یکی دیگر از علمای معروف روحی آمریکا دکتر والتر فرانکلین برنس (W.F. Brince) می باشد. در ابتدا یک مرد دینی بود. بعد به بحث روحی رو آورد. و یکی از ضابطین بحث روحی در جمعیت بحث روحی آمریکا از سال

۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴ شد. بعد هم نایب رئیس جمعیت شد. و پس از آن هم از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲ رئیس آن جمعیت شد. و جمعیت بحث روحی بوستون (Boston S.P.R.) را تأسیس کرد. و با مدیومی مادام دوریس فیشر (Doris Fischer) که مدیوم چندین ظواهر روحی بود، آزمایشات خود را شروع کرد تألیفات مهم او عبارتند از:

۱ - یاشینس و ورث روح راهنمای مترقی (The Case of Patience Worth)

۲ - مدیوم در خانه (The Psychic In The House)

۳ - گواهیهای جمع آوری شده از حوادث روحی (۱۹۲۹)

Noted Witnesses For Psychic Occurrences

۴ - سرزمینهای سحرآمیز (The Enchanted Boundaury)

۵ - (لئونارد و تجارب طولانی او در بحثهای روحی) Leonard And Soule

Experiments In Psychical Research

ادوین فردریک باورز - یکی از بهترین بحث کنندگان روحی آمریکای داکتر ادوین فردریک باورز (Edwin Frederic Bowser) بود. این شخص استاد علم النفس و امراض عصبی در دانشگاه مینابولیس بود. از تألیفات روحی او ظواهر اطاق جلسه روحی (Phenomena of The Seance Room) می باشد. که در آن کتاب گفته پس از ۳۵ سال که در ظواهر روحی بحث نمودم و تحقیق درباره آنها از هر جهت کاملاً قانع شدم که دانشی که بوسیله این آزمایشات بدست آوردم، دانشی است که مهمترین تجربه های عقلی و روحی را که ممکن است آدمی در خلال حیات زمینی اش کسب کند، بدست می دهد.

باورز در فصل اول همان کتاب می گوید: این کتاب مورد حسادت نادانان و متعصبین و انکار کنندگان کریه درباره دلایلی که به شکل قاطع بر بقای شخصیت و حیات، پس از حدوث تغییری که ما آن را مرگ می گوئیم دلالت می کند واقع می شود. این کتاب برای کسانی حدود علم روحی جدید را تعیین می کند که معتقد باشند به اینکه همه این شواهد زیادی که از آزمایشات خصوصی خود و تجربیات علمای زیاد دیگری که در این جهان

ظاهر شده‌اند، در این کتاب نشان داده می‌شود. داستان و با قصه‌ای نیست که عده‌ای از ابلهان آن را نقل کرده باشند. مدیوم‌های مورد اعتقاد من توانستند در مقابل هر هیئت مسئول و مورد اعتماد علمی و تحقیق‌کنندگان بایستند و آزمایشاتی را که من در این کتاب جمع کرده‌ام، از نو انجام دهند. باورز در همین کتاب با دقت بسیاری تعدادی از تجسّدات نادر حقیقی را که بوسیله آزمایشات بسیار سخت به توسط مدیوم‌های کامل و پاکدامن و شریف تحقق پیدا کرده بود اشاره می‌کند و تأکید می‌کند که اینک در اثر پاک‌ی و صداقت مدیوم‌ها، احتمال هر گونه نیرنگ در آن تجسّدات متفی می‌باشد.

کارف ویکلاند - یکی دیگر از علمای روحی آمریکا دکتر کارل ویکلاند (Carl Wickland) عضو جمعیت پزشکی شیکاگو والینوس می‌باشد. این دانشمند عضو جمعیت پیشرفت علوم در مجمع علمی آمریکا هم بود. تحقیقات او درباره ارواح زشت و شروری که موجب بروز امراض روحی و عصبی در انسانها می‌شدند منحصر بود. آزمایشات خود را در این مورد دهها سال ادامه داد و بعد هم نتایج آنها را در کتابی به نام سی سال در میان مردگان نوشت و در مقدمه آن کتاب چنین توضیح می‌دهد: مقصود من از تقدیم این کتاب به مردم نشان دادن علم خاصی نیست بلکه می‌خواهم نتایج تحقیقات و آزمایشات خود را که سی سال برای آنها وقت صرف کرده‌ام در مورد علم نفس عادی و بسیار نادری که رابطه عمیقی با موضوعات مشکل و پیچیده جهان دیگر دارد و شئون انسانی هم مربوط است به مردم ارائه دهم. چون به همه متفکران و عقلای جهان لازم است که درباره آن علم که دارای اهمیت زیاد می‌باشد تحقیق کنند.

مدیوم این دانشمند معالج روحی زنش آنا ویکلاند سوئدی بود این دانشمند با چند روح مرشد و راهنما ارتباط داشت که آنها هنگام معالجات روحی با وسایل غیرمادی پس از مدتها تلاش و مشقت، ارواح شریر را از تن بیماران روحی می‌رانند. در نتیجه موفق به معالجه بیماران سختی که در معالجه آنها همه روانشناسان عادی با وسایل روانشناسی و تحلیل خاطرات نفسانی یعنی یادآوری گذشته بیماران بوسیله خواب مغناطیسی و پرسشهای متوالی و همچنین با تاباندن امواج و بکار بردن سایر وسایلی که

دکتر رفوف عید... ۲۰۳

طب امراض عقلی و عصبی امروزه دارای آنهاست عاجز می ماندند چون خود پزشکان روانکاوی به ناقص بودن این وسایل در معالجه. امراض نفسانی و عصبی هم معتقد هستند.

ویکلاند - در آن کتاب توضیح داده که چگونه ارواح شریر موجب بروز بعضی از حوادث مشکل می شوند که تفسیر آن با حوادث یا عوامل زندگی زمینی امکان ندارد باز هم بیان کرده که ارواح شریر موجب بروز قسمت مهمی از رنجها و سختیهای انسانهای زنده می باشند و در ادامه سخنان خود می گوید: زندگی ظاهری و یا نیت های خوب و یا هوش زیاد نمی توانند انسانها را از گزندهای ارواح شریر حمایت کنند بلکه یگانه راه جلوگیری این بیماریها شناخت ارواح شریر و آگاهی به چگونگی تأثیر آنها در انسانهای زنده می باشند. اسباب و عوامل زمینی که موجب دخول روح شریر به بدن انسانها می گردد مختلف است. گاهی ممکن است در اثر حساسیت زیاد و یا ناتوانی عصبی و یا شوکهای ناگهانی سبب بروز این حوادث بشوند. اضطرابهای فیزیکی هم می تواند سبب دخول روح شریر به بدن یک انسان زنده گردد زیرا وقتی که نیروی حیاتی شخص کمتر می شود مقاومت وی در برابر عوامل خارجی هم کمتر می شود لذا هجوم ارواح به بیمار بیشتر می گردد با همه این احوال هیچ کدام از انسانهای زنده و یا روحی که به او مسلط شده بوجود یکدیگر آگاه نمی شوند.^(۱) ویکلاند - در باب سوم آن کتاب بحث عنوان فرض وجود عقل ناخود آگاه و یا تلقینات ذاتی دو فرض غلط می باشند چنین می نویسد: محال است که در این آزمایشات عملی نیرنگی باشد. چون من در جلسات ارتباط چندین لغات بیگانه که برای مدیوم مادام ویکلاند ناشناخته بود می شنیدم و گاهی هم می دیدم زخم (مدیوم) با زبانی با ارواح حرف می زند که قبلاً به آن زبان آشنائی نداشته است. وانگهی شخصیت ارواح مسلط به مدیومها بارها با آزمایشات دقیق ثابت شده است و دلایل مثبت این امر بسیار زیاد است من یک مرتبه با ۲۱ روح مختلف که در

خلال جسم فیزیکی زخم با من حرف می‌زدند بحث کردم و بیشتر آنها دلایلی به من ارائه دادند و ثابت کردند که آنها دوستان و فامیل من بوده‌اند که من آنها را هنگام زنده بودن می‌شناختم بطور کلی آن ارواح با ۶ زبان سخن می‌گفتند در صورتی که خانم من فقط دو زبان سوئدی و انگلیسی را می‌دانست.

این کتاب ویکلاند - شامل شواهد متعددی از نام بیماران مرد و یا زن و نام روحی که به آنان مسلط بوده و چگونگی وفات صاحبان روح مسلط بود. با تحقیقاتی که از دفاتر بیمارستانها در مورد نام بیمار و علت مرگ او انجام شده بود ثابت می‌کرد که گفته‌های ارواح با مؤلف کتاب منطبق می‌باشد. اینها آزمایشاتی بود که در موسسات مختلف انجام شده بود.

ویلیام مکدوجال - از کسانی که سهم واقعی در بحثهای علم جدید روحی دارند، علامه ویلیام مکدوجال (W.Macdougall) (۱۸۷۱-۱۹۳۸) می‌باشد. این شخص استاد روانشناسی در دانشگاه هاروارد بود. بعد هم مدیر دانشکده روانشناسی دانشگاه دیوک شد. او در روانشناسی یکی از دانشمندان معروف جهانی می‌باشد. ابتدا در جمعیت روحی لندن متوجه بحث روحی و ظواهر مدیومی شد. و در سال ۱۹۱۰ تا سال ۱۹۲۱ رئیس آن جمعیت بود. بعد هم رئیس جمعیت روحی آمریکا شد. در سالهای بعد هم عضو کمیته تحقیق درباره مدیومی مارگری یا هشتمین اعجوبه جهان گردید. مکدوجال در داخل دانشگاه دیوک آزمایشگاه روانشناسی روحی را تاسیس نمود. این آزمایشگاه به مرور زمان کاملتر شد. و پس از مکدوجال مدیر کنونی آن، دانشمند ج - ب - راین رئیس آن آزمایشگاه شد. مکدوجال و پس از وی راین موفق شدند با آزمایشات علمی خود، اساس روانشناسی مادی را متزلزل سازد و مبنای آن را عوض کنند. بعد از این دو دانشمند یونگ مشهورترین علمای روانشناسی پس از فروید ظاهر شد. و بطور همیشگی اساس روانشناسی مادی را از بین برد. و علم جدید روحی را جانشین آن کرد، یا می‌خواهیم بگوییم علم النفس روحی را که مبتنی بر اساس پذیرفته عدم وجود ارتباط حتمی میان مغز و عقل و صحت ظواهر مدیومی و جاودانگی انسان

می باشد، بوجود آورد.

مکدوچال اعتقاد به عقده اودیپ را که از عقاید فروید است، بی اساس دانسته و همچنین به مفهومی که برای عقل باطن در قدیم برای انسان قابل بودند هجوم آورده و آن را مردود شمرده است. او در مجله روانشناسی روحی خود، مفید بودن ظواهر روحی و به صحت آنها مژده می دهد. و از دانشمندان می خواهد که عقل باطن و عقده اودیپ را با جسم اثیری یا روحی عوض کنند.

ج.ب.راین - در عصر حاضر ظواهر مدیومی در دانشگاه دیوک کارولینای شمالی آمریکا تحت نظارت علامه ج - ب.راین (J.B.Rhine) استاد روانشناسی و مدیر آزمایشگاه روانشناسی روحی همان دانشگاه انجام می شود. این همان آزمایشگاهی است که مکدوچال آن را تأسیس نمود. راین هم یکی از بهترین علمای زنده کننده این آزمایشگاه می باشد. زیرا وی بیش از سی سال در آنجا تدریس و تحقیق نمود. و در همانجا هم چند کتابی تألیف کرد که از جمله آنها کتاب جهان تازه برای عقل می باشد. در مقدمه آن کتاب می گوید: جهان تازه ای که می خواهم از آن سخن بگویم، در واقع زیاد هم جدید نیست. بلکه برای نسلهای معاصر جدید است. زیرا همه آن ظواهر روحی که در نظر ما خارق العاده تلقی می شود، از اول عصر برنزی برای انسان شناخته شده بود. آن ظواهر روحی تا اوایل قرن ۱۸ یک امر مسلم شناخته می شد. ولی پیشرفت علوم مادی سبب شد که عده ای از طالبان علم آن زمان در وجود آن جهان شک و تردید کنند.

راین در سال ۱۹۵۰ به انگلستان آمد تا در مجامع روحی آنجا چندین سخنرانی کنند. در آن سخنرانیها توضیح داد که امکان ندارد مکان انسان، این موجود بزرگ فقط در گودال کوچک ماده فیزیکی و قوانین محدود آن محصور باشد. در اثر آزمایشات علمی، نظر ماده صرف بودن انسان، مردود شناخته شده است.

همینطور هم در یک سخنرانی که از فرستنده رادیو لندن در مه ۱۹۵۰ ایراد کرد

گفت: حوادث مدیومی زیادی هستند که جاودانه بودن زندگی و شخصیت انسان را پس از مرگ اثبات می‌کنند بعد هم حوادث متعددی را که شخصاً ناظر آنها بوده، و استمرار حیات بعدی انسان را تأیید می‌کرد، بیان نمود. و گفت عقیده صحیح این است که بگوئیم این ظواهر روحی بطور عمد و قصد از مردگان سر می‌زنند. وی علم روانشناسی و زیست‌شناسی را مورد سرزنش قرار می‌داد که چرا مسئله حیات پس از مرگ را سزاوار تحقیق و بحث نمی‌دانند. راین معتقد است که فقط در بحث روحی جدید است که علوم روانشناسی و علاج امراض نفسانی بطور کلی و علم طب، زیست‌شناسی و فلسفه کمال پیدا می‌کنند. بعضی از علمای جوان روانشناسی در منطقه نیویورک جزو جمعیت روحی آمریکا شده‌اند و در مسیر علم جدید روحی کار می‌کنند. البته این اقدامات به نفع هر دو طرف می‌باشد. و این کار در تحت راهنمایی دکتر گادنر مورفی (Gardner Murphy) انجام شده است. در انگلستان هم نشانه همین عمل ظاهر شده. بطوری که مبلغی وجه نقد برای دانشکده ترینیتی (Trinity) دانشگاه کامبریج در سال ۱۹۴۰ اعتبار داده شد که برای بحث جهان روحی صرف شود. البته تحت نظارت بعضی از استادان دانشگاه کامبریج که رسماً جزو جمعیت روحی بریتانیا می‌باشند.

اینها خلاصه مسایلی بودند که دکتر راین پس از چندین سال آزمایش و نوشتن کتاب خود از سال ۱۹۵۰ شروع به مسافرت و ایراد سخنرانیها در مجامع مختلف نمود. و مدارک تجربی خویش را به مردم و دانشمندان هر کشور ارائه داد. این اعتقاد بود که او را وادار به مسافرت به انگلستان کرد تا در مجامع و رادیو تلویزیون آن کشور سخنرانی کند و به مردم اعلام نماید که علم روحی جدید هم در حال حاضر و هم در آینده برای جوامع بشری اهمیت زیادی دارد. وی در سال ۱۹۷۵ کتاب جدیدی با شرکت ج.ج. پرات (J.G.Pratt) به نام علم روحی جدید (Parapsychology) نوشت و در همان سال آن کتاب در لندن چاپ شد. بحثهای دکتر راین در اطراف ملکه ادراک از راه غیر حواس دور می‌زند. زن او به نام دکتر لوبزاراین (Louesa E Rhinc) دکترای خود را در فلسفه از دانشگاه شیکاگو گرفت. و کتابی هم به نام کانالهای عقل باطنی (Hidden

(Channels of The Mind) (۱۹۶۱) نوشت. این کتاب متضمن نتایج دهها سال تحقیقات این باند در موضوع عقل باطن می‌باشد. بعد هم او کتاب دیگری درباره تأثیر عقل در ماده بدون وسیله مادی، تحت عنوان عقل مافوق ماده است (Mind over Matter Psychokinesis) در سال ۱۹۷۰ نوشت. و با شوهرش در دانشگاه دیوک، در بحثهای روحی شرکت داشت همین بحثها بود که دکتر راین را معتقد نموده اینکه حیات انسان پس از مرگ، یک حقیقت علمی می‌باشد.

بحثهای دانشگاه دیوک در مورد علم روحی جدید و تحقیقات آنها با تلاش و کوشش زیاد، دهها سال طول کشید. و در آن تعدادی از علمای بزرگ سهیم بودند. و آنها مهمترین وسایل آزمایشی (پاراسیکولوژی) در اختیار داشتند و همچنین تازه‌ترین وسایل تجربی را دارا بودند. در بدو شروع به تحقیقات، هیچگونه اعتقاد خاصی در مورد صحت و یا بطلان این علم نداشتند. با احتیاط لازم و دقت کافی از دقیقترین روشهای علمی، در بحث خود استفاده کردند. آیا همین نظریه علمای دانشگاه دیوک کافی نیست جلو اعتراض بعضی از معارضین را بگیرد و از شدت هجوم آنان بر این علم بکاهد؟

ناندور فودور - یکی از بحث‌کنندگان در موضوع ظواهر روحی دکتر ناندور فودور (Nandor Fodor) (۱۸۹۵-۱۹۶۴) عالم روانشناسی بود. او دوران حیات خود را میان آمریکا و انگلستان سپری کرد. و در سال ۱۹۱۷ دکترای خود را در علوم از دانشگاه بوداپست گرفت. و یکی از علمای معروف تحلیل‌گر نفسانی محسوب می‌شد. مدتی هم با زیگموند فروید روانشناس نامی ارتباط داشت. و در سال ۱۹۲۰ به آمریکای شمالی سفر کرد و در آنجا بطور تصادفی در جلسه روحی مدیوم ویلیام کارتوزر (W. Cartheuser) شرکت کرد. در جلسه یکی از نزدیکانش که مرده بود مدیوم او را نمی‌شناخت، با زبان اطریشی با وی سخن گفت. با همان لحنی که در حال حیات حرف می‌زد. در صورتی که مدیوم از زبان اطریشی یک کلمه هم نمی‌دانست. این واقعه غیر عادی او را بسوی تحقیق و بحث در ظواهر روحی مدیومی کشاند. بعد

هم به لندن سفر کرد و در آنجا در همهٔ قسمتهای بحث روحی شرکت نمود و چندین سال هم در مجمع بین‌المللی بحث روحی کار کرد. تا به مقام مدیریت آن مجمع دست یافت. و در همان مجمع، چندین مقاله دربارهٔ تشخیص حالات تماس روحی و تسلط روح به بدن زنده که به تازگی این موضوع جزو علم روانشناسی و عصبی محسوب می‌شد نوشت. و در لندن دکترای فلسفهٔ خود را هم گرفت. فودور تصمیم گرفت یک نظریهٔ عمومی برای ارواحی که موجب رنج و بیمار زندگان می‌شوند، بنیان‌گذاری کند. (Poltergeists) این نظریه میان بعضی از امراض عصبی روانی و کشفهای جدید روحی، ارتباط برقرار کرد و افق علم روانشناسی را توسعه داد و در عین حال که دقت در بدست آوردن حقایق علمی بخرج می‌داد، به این واقعیت که معلوماتی که علم‌النفس عادی دربارهٔ این جهان ناشناخته (جهان روحی) و اسرار و معماهایی که نفس در بردارد، بواسطهٔ مربوط بودن با فلسفهٔ غلط مادی بودن انسان بلکه همهٔ جهان، در مقابل شناخت معماهای نفس عاجز مانده است. زیرا روانشناسی مادی نمی‌توانست پدیده‌های موجود را تفسیر کند.

در سال ۱۹۳۴ فودور دایرةالمعارف روحی خود را (Encyclopaedia of Psychi Science) با مقدمه‌ای از سراولیور لودژ مدیر دانشگاه بیرمنگام انتشار داد. این کتاب در موضوعات روحی بهترین مرجع محسوب می‌شود.

مهمترین تألیفات او در علم روحی جدید عبارتند از:

- ۱ - انواع معماهای روح (This Mysterious People)
- ۲ - آزمایشات روحی بالا جوس باب (The Lajos Pap Experiments)
- ۳ - بحث از علم دلخواه (The Search For The Beloved) (۱۹۵۰)
- ۴ - پدیده‌های فکری (Conception Fantasies) (۱۹۵۱)
- ۵ - چگونگی عذاب دادن ارواح شریر (On The Trail of The Poltergeist) (۱۹۵۸)
- ۶ - مکان شعور سابق در سلسله حیات (The Place of Premonition In a

(Crisis. Life) (۱۹۵۹)

۷ - عقل مسقر در مکانی (The Haunted Mind) (۱۹۶۰)

۸ - کشفیات جدید برای تفسیر رویاها (New Approaches To Dream

Interpretaties) (۱۹۶۲)

۹ - عقل فوق مکان است (Mind ever space) (۱۹۶۲)

۱۰ - میان دو عالم (Between Two Worlds) (۱۹۶۴)

این دانشمند دو کتاب دیگری هم دارد که اولی به نام انسانهای سکنی گزیده (Haunted People) با شرکت هیروارد کارنجهتون. دوم به نام قاموس فروید از عقل ناخود آگاه (Freud Dictionary of the Unconscious) با شرکت فرانک جاینور (Frank Gaynor)

ارنست هولمز - یکی دیگر از بحث کنندگان درباره روح ارنست هولمز (Ernest Holmes) می باشد. این شخص تحقیقات خود را درباره عقل از لحاظ ارتباطش با وجود و با ظواهر روحی، و با جاودانگی، ادامه داد.

این دانشمند صاحب کشفیات مهمی در علم روحی جدید می باشد مهمترین تألیفات وی عبارتند از:

۱ - عقل آفریننده (Creative Mind)

۲ - عقل آفریننده و رستگار (Creative Mind And Success)

۳ - علم و عقل (The Science of Mind)

۴ - طرز استفاده از علم و عقل (How To Use The Science of Mind)

۵ - گفته های ایبیل درباره علم و عقل (Ebell Lectures on Spiritual Science)

۶ - انجیل در پرتو علم و دین (The Bible In The Light of Religious

Science)

۷ - تعبیرات افکار جدید و معماهای آن (New Thought Terms And Their

Meanings)

۸ - حیات چیست (This Thing Called Life)

۹ - تو چه هستی (This Thing called you)

تحقیقات هولمز و امثال او درست‌ترین تعبیر از پدیده‌های جدید در شناخت عقل انسانی می‌باشد. چون عقل بزرگترین معمای هستی است و باید یک علم قائم به ذات باشد. بدون اینکه رابطه حتمی میان عقل و مخ در نظر گرفته شود.

جون.ف.توماس - یکی دیگر از بحث‌کنندگان با روش علمی درباره علم روحی جدید جون.ف.توماس (F.Thomans) عالم روانشناس می‌باشد. او در این باره مدت‌سی سال تحقیقات دقیق نمود و نتایج آن را در کتاب خود به نام تحقیقات برای مراحل حیات پس از مرگ (Case Studies Bearing Uopn Survival) بطور خلاصه بیان کرد. او در همان کتاب می‌گوید: در اول سال ۱۹۲۶ با خانم مدیوم معروف (مینی میزیر و صول) (Minni Miserve Soule) اهل بوستون آشنا شد و در جلسات ارتباط وی در تاریخهای ۶-۷ ژوئیه حاضر شد. و در آن دو جلسه ۶۲ کلمه بازنش که در سال ۱۹۲۶ وفات یافته بود، صحبت کرد. همچنین با مادرش که متوفای سال ۱۹۲۱ و پدرش متوفای سال ۱۹۱۴ مصاحبه نمود. در همه آنها یک کلمه خطا نبود. علاوه بر اینها بیانات دیگری هم کرده که صحتش بعداً برایش ثابت شده است. به بود این جهت تصمیم گرفته با تمام نیرو در موضوع ارتباط، روی اساس دقیق علمی تحقیق کند و در این راه کوچکترین ضعف نشان نداده است.

توماس از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ در بوستون ۲۱۴ جلسه ارتباط روحی تشکیل داد. ۱۴۹ جلسه آن را با بانو (مینی میزیر و صول) و بقیه را با سایر مدیوم‌ها تشکیل داده است. بعد از آن به انگلستان سفر کرد و در آنجا هم با ۱۶ مدیوم مختلف ۵۵ جلسه ارتباطی روحی تشکیل داد. که در ۲۱ جلسه با مدیوم در اطاق جلسه تنها بود. این دانشمند همه نتایج حاصله از جلسات را برای تحقیق آماده کرد. و در یک کتاب حاوی هزار و پانصد صفحه گردآوری نمود.

بعد هم در سال ۱۹۳۲ جلساتش را با مدیوم‌های مختلف تشکیل داد. و از مجموع

آن جلسات قبلی و فعلی، رساله با ارزشی بوجود آورد به نام آنچه که نتیجه ادراک عادی است (Beyond Normal Cognition) و با نوشتن این رساله، دکترای خود را در فلسفه از دانشگاه دیوک در سال ۱۹۳۹ دریافت داشت. و رساله او به وسیله جمعیت روحی در بوستون (Society For Psychical Research, Boston) چاپ شد. و خود او در سال ۱۹۴۰ وفات یافت.

رالف هارلو - یکی از کسانی که از پیش قدمان بحث در علم روحی بوده دکتر س. رالف هارلو (Ralph Harlow) (۱۸۸۵-۱۹۷۲) می باشد. این شخص استاد علوم دینی در دانشکده سمیت دانشگاه ماساچوست (Massachusetts) بود.

حدوث ظواهر مدیومی در خانه او در زمان کوچکی او بود. زیرا خواهرش مدیوم جلاء بصری بود و اغلب، ظواهر قانع کننده نشان می داد. سرپرست خانواده او یک مرد دینی بود که این ظواهر را به شیطان نسبت می داد. ولی بعد از مرگش، روح او با دختر مدیومش ارتباط گرفت.

بعداً هارلو در دانشگاه هاروارد در پیش فیلسوف بزرگ ویلیام جیمس که او را برای بحث در ظواهر روحی قانع ساخت، به تحصیل علم پرداخت. وقتی که هارلو به بحثهای روحی کشانده شد، پنجاه سال تمام در این علم تلاش و کسب معلومات کرد.

هارلو نتیجه تحقیقات خود را در کتابی به نام حیات پس از مرگ (A. Life After Death) تالیف نمود. در آن کتاب می گوید: من در همه نامه ها و گفتگوهای که از ارواح دریافت داشتم و صحت آنها برایم ثابت شد، چیزی پیدا نکردم حاکی باشد از اینکه تنها تعصب در دین و یا منتسب شدن بیک دین معین، عامل باز کردن درهای بهشت - خدای ندی به ای انسانها باشد. پس بهشت مکان منحصر به یک عده نیست که خود را به یک جماعت و یا دینی متعصب می دانند.

کولین اوین بریت - یکی از بحث کنندگان معروف روحی (Coleen Owen Britt) می باشد. و چندین کتاب در این موضوع تالیف کرده که یکی از آنها به نام بیرون (نام فرزندش) از مکانی به مکان دیگر رفت (Byron. Station To Station) می باشد. این

کتاب محتوی جریان ارتباطهای این بانوی مؤلف با شرکت شوهرش کلنل برت افسر ارتش با فرزند کوچکی که قبلاً مرده بود به نام بیرون (Byron) می باشد. همه این ارتباطها با روح فرزندش (بیرون) در خانه خود کولین در واشنگتن اتفاق افتاد. که از طریق مدیومی صوت مستقیم انجام گردید و بوسیله دستگاه تسجیل صوت، صحت صدای (بیرون) تأیید شده است.

این بانو کتاب دیگری هم دارد به نام الهامات عصر حاضر (Revelations of Today) و کتاب سومی او به نام دوستان این جهان و آن جهان (Freinds Here And There) این کتاب اخیر محتوی مسایل زیاد روحی و متضمن اوصاف بعضی از جلسه های صوت مباشر و تجسد کامل ارواح که در منزل او حادث می شد، می باشد.

در کتاب اخیر مؤلف توضیح می دهد که این ظواهر روحی را مدت ۱۵ سال ادامه داده و در خلال این مدت در صدها جلسات ارتباط روحی حاضر شده و انواع مختلف ظواهر را قطعی کرده و این کارها را برای رشد دادن خاصیت مدیوم خود انجام داده است. این بانو می گوید: علم روحی جدید پیش از آنکه فلسفه باشد، روش شناخت حیات می باشد باید خودت در آن علم بحث کنی و آزمایش کنی و آگاهی خود را رشد دهی تا برای خود فلسفه حیات را بدست آری. زیرا این آگاهی در مرحله تطور مخصوص بعدی ترا مفید خواهد بود.

مارتین ایبون - از نویسندگان روحی در آمریکا مارتین ایبون (Martin Ebon) بود. او عضو مدرسه جدید بر بحثهای اجتماعی می باشد. و همچنین سرکرتر اداری مؤسسه پاراسیکولوژی (Parapsychology Foundation) یعنی ماوراء روانشناسی نیویورک بوده. تألیفات زیادی در علم روحی دارد که از جمله آنها یکی آگاهی مادر زندگی فعلی خود (Prophecy In our Time) دیگری مابعد مکان و زمان (Beyond Space And Time) و سومی ادراک خود را از طریق غیر حواس مادی (آزمایش کن) (Test Your E.S.P.) چهارمی کتاب اکتشافات روحی در نزد علمای روس (Psy chih Discoveries By The Russians) پنجمی کتاب آزمایشات واقعی با اشباح ارواح (True Experiences

(With Ghosts) در همین کتاب وقایع زیادی از ارواح را با زبان ۱۸ نفر شهودی که در کشورهای مختلف و به قول آنان اعتماد دارند، بیان می‌کند. و در مناسبات مختلف از راه مدیوم‌های تجسیدی هم توضیح می‌دهد. یکی دیگر از کتابهای این دانشمند کتاب ارواح مجهولات را می‌دانند (۱۹۷۱) (They Knew The Unknown) در این کتاب موضوع عدّه زیادی از فلاسفه و علما را که در مورد ظواهر روحی، بحث و تحقیق کرده‌اند و یا با ارواح ارتباط داشته‌اند بیان می‌کند. یکی دیگر از کتابهای او کتاب ارتباط با مردگان می‌باشد. Communication With The Dead

که چاپ آخر آن در سال ۱۹۷۱ صورت گرفت وی در این کتاب خلاصه آزمایشات ۲۲ نفر از تحقیق‌کنندگان مشهور علم روحی را بیان کرده است. این کتاب به وسیله ادیب معروف سیمون سانکلیر (Simone Saint - Clair) به فرانسه ترجمه شده است. و ترجمه فرانسوی آن به نام Dialogues avec Les Morts? می‌باشد.

آرتورفورد - یکی دیگر از بحث‌کنندگان علم روحی آمریکائی آرتورفورد (Arthur Ford) می‌باشد. که در استان فلوریدا در سال (۱۸۹۶) متولد شد و و این شخص مدیوم بیهوشی هم هست. و یکی از مؤلفین باارزش در ظواهر روحی می‌باشد. مدیوم خود را در اختیار تحقیق و آزمایشات عدّه زیادی از علمای روحی اروپا قرار داد. چون وی به اروپا زیاد سفر می‌کرد. که از جمله آن علما هانن سوfer (Hannen Swaffer) سردبیر روزنامه بریتانیائی بود که در کتاب خود به نام (دو داستان بزرگ من) (My Greatest Story) از این مدیوم بحث می‌کند یکی دیگر از علما سرآرتور کونان دوویل و سراولیور لودز می‌باشند.

این مدیوم در ارتباط دائمی با مؤسسات علمی در آمریکا و انگلیس که درباره روح بحث می‌کردند، بود و در آزمایشات اسقف (جیمس بایک) و زنش هم شرکت کرد. این شخص موهبت مدیومی را در خودش کشف کرد. بخصوص مدیومی (جلاء بصری و سمعی و کتات القائم) را در سال ۱۹۲۰ در خود یافت و بطور دایم مدیومی خود را تقویت می‌کرد و در بحثهای روحی علاقه خاصی داشت. تا این که در سال

۱۹۷۲ در گذشت و روح مسلط بر روی فلیچر (Fletcher) نام داشت که در سال ۱۹۲۴ به وی مسلط شد. فلیچر در زمان زندگی رفیق فورد بود و از کودکی با هم رابطه داشتند. و در سن ۱۵ سالگی از وی جدا شد. و فلیچر در جنگ اول جهانی به جنگ رفت و در آنجا کشته شد آرتو فورد در ایجاد ارتباط روحی سهم زیادی دارد. و در مجامع روحی آمریکا و انگلیس به مقدار زیادی حاضر می‌شد. و مهمترین تألیفات او در علم روحی کتاب هیچ چیز در جهان هستی به غرابت روح نیست (Nothing So Strange ۱۹۵۸) و یکی دیگر از کتابهای او کتاب روح بظاهر ناشناخته است ولی او کاملاً ناشناخته شده می‌باشد (Unknown But Known) ۱۹۶۸ است.

ادگار کایس - یکی دیگر از بحث کنندگان روحی آمریکا ادگار کایس (Cayce Edgar) می‌باشد که در عین اینکه مدیوم جلاء بصری و مدیوم علاج روحی است، دارای جلاء سمعی مختلف هم می‌باشد. اضافه بر این وی کتابهایی در ظواهر روحی نوشته که از جمله آنها یکی کتاب بحث از اعتقاد و تجربه روحی (On Religion And Psychic Experience) و دیگری بحث از احلام (On Dreams) و سومی بحث از اخبار آینده (On Prophecy) و چهارمی بحث از ادراک خارج از حواس مادی (On E.s.p) پنجمی دعوت ارواح به این جهان به واسطه تجسد (On Reincarnation) فرزند این شخص هیولین گایس Hugh Lynn Cayce کتابی تألیف نموده که در آن مدیومی پدرش را شرح می‌دهد به نام ارتباط با جهان داخل (Venture Inward) همان طوری که کتاب دیگری درباره این مدیوم با معرفی جس سترین (Jess Stearn) تحت عنوان خواب رفته که خبر می‌دهد نوشته شده (Edgar Cayce - The Sleeping Prophet) که در این کتاب مواهب مدیومی ادگار کایس را شرح می‌دهد. و همچنین تألیفات او را هم نشان می‌دهد.

هانس هولزر - یکی دیگر از بحث کنندگان معاصر روحی هانس هولزر (Hsnd Holzer) می‌باشد. او اصلاً اطریشی است و در آنجا متولد شده و به تدریس آثار باستانی و تاریخ پرداخت و شایستگی خود را در این علوم از دانشگاه فینا و کلمبیا دریافت

نمود. بعد از آن به بحث روحی رو آورد و ۱۵ سال در این علم بحث کرد و یکی از نویسندگان در علم روحی شد. و از طرفداران جدی حقایق روحی گشت. تا اینکه بیشتر از دو بیست و پنجاه مرتبه در برنامه‌های رادیو و تلویزیون در هر کدام از کشورهای آمریکا، بریتانیا، فرانسه، و آلمان و اتریش و سوئیس راجع به علم جدید روحی سخنرانی کرد. اکنون هنگام تألیف این کتاب در تعدادی از دانشکده‌ها و دانشگاهها در علم پاراسایکولوژی (علم روحی) راجع به ظواهر صورتهای روحی در آمریکا بحث و سخنرانی می‌کند. و مهمترین تالیفات وی عبارتند از:

- الف - ادراک خارج از حواس مادی (E.S.P. and You)
- ب - آیا اخبار دادن از آینده حقیقت است یا خرافه (Predictions - Fact or Fallacy)
- ج - اشباحی که در نیویورک هست (Ghost Hunter)
- د - بوجود آورنده اشباح روحی (Yankee Ghosts)
- ه - ستاره‌ای در مشرق (Star In The East)
- و - بحث کننده روحی کیست (Psychic Investigator)
- ز - ارواح زنده در ایرلند (The Lively Ghosts of Ireland)
- ح - آیا تصویر روحی آستان علم جدید روحی است: (Psychic Photography: Threshold of a New Science)

با مقدمه از روبرت ج. جفریز (Robert J. Jeffries) استاد دانشگاه برید جیپورت. چون رمز - یکی دیگر از کسانی که سالهای درازی با علاقه در ظواهر روحی بحث کرده‌اند جون ه. رمرز (John H. Remmers) می‌باشد و این شخص در ظواهر روحی دو کتاب تألیف کرده که عنوان اولی آیا مرگ پایان ماست؟ (Is Dead The End?) و دومی حقیقت بزرگ (The Great Reality) این کتاب اخیر متضمن نتایج بحثهای این شخص است در ظرف ۱۵ سال که در منزل خود در ناحیه سان دیگو کالیفرنیا می‌باشد که وی بطور دایم با روح فرزند مرده خویش در ارتباط بوده و حتی چندین دفعه وی را به شکل تجسد یافته مشاهده کرده است.

رمز از حقایقی که دربارهٔ روح دست یافته چنین سخن می‌گوید: این آگاهیها گرامی‌تر از آنست که من آنها را با سایر چیزهایی که مالکم مقایسه کنم. و ارزش این اطلاعات برای من از همهٔ آن چیزهایی که موجب پیشرفت و ترقی من در این جهانست بالاتر می‌باشد. این اطلاعات من به مرحله‌ای رسید که بتوانم آنها را در اختیار همه بگذارم. بشر باید برای جلوگیری از فساد خود راه شناخت روحی و جهان روحی را برود و یا اینکه در اثر گمراهی خویش را نابود سازد.

جیمس پایک. یکی از معروفترین بحث‌کنندگان در علم روحی جدید جیمس پایک (James Peke) اسقف کالیفرنیا می‌باشد. او کتابی نوشته به نام چگونه می‌توان اینها را بدعت و یا موهومی دانست؟ (If This Be Heresy) (۱۹۶۷) وی در این کتاب با معارضین علم روحی جدید مباحثه کرده، دلایل متعددی اقامه می‌کند به اینکه علم روحی جدید یکی از واقعی‌ترین و امین‌ترین علمها است. خلاصه تحقیقات من در امور روحی که در مدت ۳۰ سال بدست آورده‌ام آنست که استمرار وجود و بقای حیات یک حقیقت مسلم و غیر قابل انکار می‌باشد. من از طریق مدیومی بانو ایناتویچ (End Twigg) توانستم که پسرم جیم که قبلاً مرده بود ارتباط برقرار کنم. همچنین من در تاریخ ۳-۱۷ سپتامبر سال ۱۹۶۷ در صفحهٔ تلویزیون در جلو چشم بیننده‌ها در تورنتو از طریق مدیومی آرتورفورد توانستم با فرزند مرده‌ام ارتباط گرفته مدتی مکالمه نمایم. این شخص با شرکت خانمش بانو دیان کندی (Diane Kenedy) کتاب دیگری نوشته به نام طرف دیگر جهان وجود (The other side: An Account of My Experiences With Psychic Phenomena) محققین دیگر علم روحی، کسان دیگری که در علم روحی جدید تحقیق نموده و کتابی نوشته‌اند نامشان بشرح زیر است.

۱ - اوین ردنجتون و اشبورن (Owen Redington Washburn) است که کتابی به نام جهان کشف شده (The Discovered Country) دارد.

۲ - جورج لوتون (Gorg Lawton) کتابش به نام رنجهای پس از مرگ (The Drama of Life After Death)

- ۳ - گرترد اوجدن تاپی (Gertrude ogden Tubby) که نام کتابش (ارواح و مدیوم ها) (Psychics And Mediums) می باشد. (۱۹۳۵)
- ۴ - لیزلی.د.ویدرهید (Leslie D.Weatherhead) نام کتابش پس از مرگ (After Death) (۱۹۳۶)
- ۵ - توماس سوجرو Thomas Sugrue نام کتابش در جهان روح رودخانه هست (There Is A River) (۱۹۴۲)
- ۶ - لوئیس .ک. آنسپاشر (Lous K.Ansbacher) نام کتابش (شناخت ناشناخته ها) (The Challenge Of The Uuknown) (۱۹۴۷)
- ۷ - هارولد شیرمان (Harold Sherman) این شخص هم محقق روحی است هم مدیوم توانا برای تخاطر (یادآوری) از کتابهای او کتابی است به نام تو پس از مرگ زنده می شوی (You Will Survive After Death) (۱۹۴۹) که در این کتاب از ظواهر ادراک خارج از حواس مادی بحث کرده. این کتاب را دکتر علی راضی به عربی ترجمه کرده نامش حواسهای بیشتری در خدمت تو هستند (۱۹۷۰)
- ۸ - فلورا گالپ پترسون (Flore Culb Peterson) نام کتابش الحیاءوهی (حیات و زندگی) (Life And she) (۱۹۶۰)
- ۹ - جیمس پرکنز (James S.Perkins) نام کتابش مرگ ما را بسوی ولادت دوم می برد (Thriugh Diath To Rebirth) (۱۹۶۱)
- ۱۰ - جون شیریل (John Sherrill) نام کتابش ارواح با زبانهای دیگری حرف می زنند They Speak With Other Tongues (۱۹۶۴)
- ۱۱ - دکتر شرودادی (Sherwood Eddy) نام کتابش بلافاصله بعد از مرگ زنده می شوی (You Will Survive After Death) (۱۹۶۷)
- ۱۲ - دوروتی بورماربرادلی (Dorothy Bomar Bradley) نام کتابش (اکتشافات بوسیله ظواهر روحی) (Psychec Phenomena: Revelation And.Experiences)
- ۱۳ - سوزی اسمیت (Suzy Smith) نام کتاب اولش مدیومی خانم لیونارد (The

(Mediumship of Mrs. Leonard) (۱۹۶۴) و دیگری (آزمایشات برون فکنی روح)
(Out - Of - Body Experiences) (۱۹۶۵) سومی (شناخت ادراک خارج از حواس
مادی) (Understanding E.S.P) (۱۹۶۷)

۱۴ - روث مونتگمری (Ruth Montgomery) این خانم هم مدیوم است و هم
نویسنده. نام کتاب اول او (۱۹۶۷) بحث از حقیقت جاودانگی (A Search For The
Truth) و دیگری به نام شکوفه‌های خانه سفید (Flowers At White House) و
سومی مدیوم جین ایکسون (The Phenomenal Jeane Dixon)

۱۵ - الیانو توهی اسمیت (Eleanor Touhey Smith) نام کتابش (مردم روحی)
(Psychic People) (۱۹۶۸) در این کتاب خلاصه‌ای از ظواهر روحی ۱۹ مدیوم
نوشته شده است.

۱۶ - اوستراندر و (شرویدر) (Ostrndde and schroeder) که ابو دو نفر کتابی به
نام (اکتشافات روحی از پشت پرده آهنین (Psychec Discoveries Behind The
Iron Curtain) داشته‌اند. (۱۹۷۰)

۱۷ - جوزیف وید (Joseph Weed) نام کتابش نیروی روحی (Psychic Energy)
(۱۹۷۰)

۱۸ - ریتشاردوب Richard Webb نام کتابش صداهائی از جهان دیگر (Voices
From Another World) (۱۹۷۰)

گسترش حرکت روحی در آمریکا

طبق آماري که در اول قرن فعلی تهیه شده، معلوم شده که در کشور آمریکا بیش از
ششصد هیئت و جمعیت هست که در مورد علم روحی جدید بحث و تحقیق می‌کنند. و
در حدود سیصد سخنران درباره علم روحی جدید سخنرانی می‌کنند. و بیش از هزار
مدیوم هست. علاوه بر این مدیوم‌های خانوادگی هم هستند که در جلسات عمومی
حاضر نمی‌شوند این مؤسسه‌ها و جمعیت‌ها در حدود شصت هزار نفر عضو دارند و

بیست و پنج هزار نفر از این اعضا مستقیماً در امور روحی دخالت دارند بقیه غیرمستقیم. اما معتقدین به این علم در آمریکا طبق آمار جدیدی که یکی از مؤسسه‌های روحی اخیراً تنظیم کرده از چهار پنج نفر سه نفر معتقد هستند. یکی از بزرگترین جمعیت‌های روحی در آمریکا جمعیت روحی میهنی (The National Spiritualist Association of America) می‌باشد و آن جمعیت را یک روح بنا کرده یعنی روح استاد ژان ب ولف (John B. Wolff) که در زمان حیاتش علاقه خاصی به حرکت روحی داشته است بعد از مرگ چندین مرتبه در سال (۱۸۹۲-۱۸۹۳) در واشنگتن به وسیله مدبوم (تجسد) ه. ف. رومس (H.V. Ross) تجسد پیدا کرده تشکیل آن جمعیت روحی را خواستار می‌شود. که اکنون از بزرگترین جمعیت‌های روحی آمریکاست که مردم کمک مالی زیادی به آن جمعیت می‌کنند. جمعیت هم برای توسعه علم روحی از طریق مسافرت به کشورهای دیگر و سخنرانیها و انتشار مجلات روحی و وظایف خود را انجام می‌دهند.

پیشرفت علم روحی در کشورهای آمریکائی دیگر

توسعه علم روحی جدید منحصر به آمریکایی شمالی نیست بلکه در کانادا هم خیلی پیشرفت نموده زیرا در آنجا هم جمعیت‌های روحی متعددی هستند که مانند جمعیت‌های روحی آمریکا و انگلستان متشکل شده و در علم روحی جدید فعالیت می‌کنند. علاوه بر این جمعیت‌ها تعداد زیادی از علما در منزل خود اقدام به بحث در علم روحی جدید می‌کنند. جلین هاملتون یکی از محققین معروف روحی کانادا دکتر جلین هاملتون (Glen Hamilton) می‌باشد. این شخص پزشک و عالم شهر وینچ - و رئیس جمعیت طبی در مانیتوبا بود بعد هم عضو جمعیت طبی کانادا بود تا سال ۱۹۳۳ - و ضمناً رئیس جمعیت بحث روحی تا ده سال بود. آزمایشات روحی خود را هم در جمعیت انجام می‌داد و هم در آزمایشگاه خصوصی خود در این آزمایشگاه با حضور عده‌ای از علمای مهم کانادا و آمریکا تحت مراقبت دقیق انجام می‌داد. هاملتون در سال

۱۹۳۵ وفات یافت و بعداً هم مرتب با دایره روحی خود که پس از مرگ بوسیله زن و دخترش مارگریت اداره می‌شد ارتباط داشت.

بحتهای روحی این دایره از لحاظ دقت و تعمق در صف اول تحقیقات روحی قرار گرفته است. توسط مسئولین این دایره دو کتاب مهمی که اولی را خود هاملتون در حال حیات نوشته بود ولی پس از مرگش چاپ و منتشر شد و نام آن کتاب اراده و ادامه حیات بود که در سال ۱۹۴۲ چاپ و منتشر شد کتاب دومی را دختر هاملتون، مارگریت نوشت به نام آیا جاودانگی حیات واقعی است؟ (Intention and Survivall) در سال ۱۹۷۰ چاپ و منتشر شد. در این کتاب مارگریت همه آزمایشاتی را که پدرش در حال حیات انجام داده بود و بعد از مرگ او هم درباره آنچه که در لفافه اکتوپلاسم که از مدیوم‌ها بیرون می‌آمد و در صورتهائی در داخل آن ظاهر می‌شد، بیان کرده است.

حرکت روحی در کشورهای آمریکای لاتین:

در این کشورها علم روحی جدید حرکت شکوفائی کرد آکادمیها و کرسیهای استادی برای تدریس این علم در بیشتر دانشگاههای این کشورها بوجود آمد که یکی از آنها در برزیل و دیگری در (ریودوژانیرو - و سومی در سان پاولو هست. تنها در کشورهای آمریکای لاتین بیش از شصت روزنامه و مجله روحی منتشر می‌شود. در آن کشورها مدیوم‌های معروفی مانند (کارلومیرابللی) که در قسمتهای گذشته درباره او سخن گفتیم، بودند.

(چگونگی حرکت علم روحی در انگلستان، و نام بعضی از جمعیت روحی در آن کشور) قسمت یکم - جمعیت جدلی لندن درباره موضوع روح بحث می‌کند: هنگامی که در انگلستان جلسات ارتباط با ارواح در خانواده‌ها شیوع پیدا کرد. عده‌ای از کسانی که همیشه خواهان حقیقت هستند به جمعیت جدلی مراجعه نموده (London Dialectical Society) خواهان رسیدگی دقیق به این موضوع شدند. در

جمعیت جدلی لندن برگزیده‌ترین علمای علوم مادی عضو بودند که بعداً نام آنها را بیان خواهیم نمود. جمعیت در ۱۸۶۹ مرکب از سی و چهار عضو تشکیل شد. به موجب آنچه که در قطعنامه این جمعیت آمده هدف جمعیت از تشکیل آن این بوده که پس از تحقیق و بررسی‌های لازم نظر نهائی خود را درباره این ظواهر روحی که بنظر آنها از اعمال خیال است ابراز دارند. کمیته جلسات خود را بطور منظم برای بحث در اطراف این موضوع تشکیل می‌دهد و هیجده ماه جلسات طول می‌کشد. عاقبت کمیته قطعنامه‌ای در سال ۱۹۱۷ صادر می‌کند و در آن قطعنامه به صحت و واقعیت همه آن ظواهر روحی تسلیم می‌شود که مفاد این قطعنامه یکی از مهمترین اسناد اصالت این علم محسوب می‌شود.

اعضای جمعیت علمای معروف بشرح زیر بوده‌اند.

- ۱ - سرژون لاپوک (John Lubbock) عضو جمعیت سلطنتی علمی بریتانیا.
- ۲ - سر آلفرد راسل والاس - عالم زیست شناس معروف و عضو مجمع علمی بریتانیا. (A.Russel Wallace)
- ۳ - دی مورگان (De Morgan) رئیس انجمن ریاضی لندن.
- ۴ - سرویلیام کروکس - عضو جمعیت سلطنتی انگلستان و عالم معروف فیزیک و شیمی (W.Crookes)
- ۵ - شارلس برادلاف (Charles Bradlaugh) عالم علوم عقلی نکته‌تعمجب‌آور این بود که جمعیت از چند نفر علمای بزرگ دیگر هم دعوت کرد که در این کمیته شرکت کنند. مانند هاکسلی (Huxley) (۱۸۲۵-۱۸۹۵) و ج.ه.لویز (G.H.Lewes) هاکسلی این دعوت را رد کرده گفت: فرض کنیم که همه این ظواهر درست باشد، با این همه فایده ندارد هاکسلی کسی است که بعداً رو به علم روحی جدید آورد و تجارب زیادی در این علم انجام داد. از گفته‌های هاکسلی چنین برمی‌آید که در آن زمان علما به این علم با نظر بی‌فایده بودن نگاه می‌کردند.

کمیته اصلی به شش کمیته فرعی تقسیم شد.

این کمیته‌ها در حدود چهل جلسه برای تحقیق و آزمایش تشکیل دادند. عاقبت قطعنامه‌ای به شرح زیر صادر نمودند.

۱ - اصوات متنوع شنیده می‌شد مانند اینکه از فرشهای اطاق و دیوارها و زمین آنها بیرون می‌آمدند.

۲ - اجسام سنگین و سفت حرکت داده می‌شد، بدون اینکه انسانی در حرکت آنها دخالت کند.

۳ - این حرکتها و صداها برحسب درخواست حاضرین بوجود می‌آمد.

۴ - پاسخهای درست به سئوالات حاضرین داده می‌شد که جواب آنها را جز صاحبان خود آنها کسی دیگر نمی‌دانست.

۵ - برای ظهور این حوادث وجود اشخاص معینی لازم بود (منظورشان مدیوم‌ها بوده است).

۶ - گاهی اوقات با حضور مدیوم‌ها هم ظواهر بوجود نمی‌آمد. پس از تجربه‌های مکرر اعضای کمیته‌های ناچار شدند اعتراف کنند به اینکه آنچه که در این جلسات دیده‌اند، کاملاً حقیقت دارد. در قطعنامه به مطالب زیر نیز اشاره شده بود.

۱ - ۱۴ نفر از اعضای کمیته شهادت می‌دهند به اینکه دستها و صورت‌هایی دیدند که کاملاً آثار حیات در آنها مشاهده می‌شد. حتی آن دستها گاهی لمس می‌شدند.

۲ - پنج نفر از اعضای کمیته شهادت می‌دهند که موجودات نامرئی اجزای بدن آنها را لمس کردند. و اغلب طبق درخواست خود حاضرین این کار را انجام می‌شد.

۳ - سیزده نفر از اعضای کمیته شهادت می‌دهند که آنها قطعات موسیقی زیبایی را از آلات موسیقی می‌شنیدند، بدون اینکه دستی آن آلات موسیقی را به حرکت در آورد.

۴ - شش نفر شهادت دادند که آنها خبرهایی از حوادث آینده شنیدند که وقت حدود آنها را بطور دقیق یک روز و یا هفته بعد تعیین می‌کردند.

علاوه بر اینها کمیته در قطعنامه خود به خبر دادن از غیب و معالجات روحی و آوردن گلها و میوه‌ها به داخل اطاقهای دربسته، و دیدن نورهایی در فضای اطاق که منبع آنها معلوم نبود، اسم برده بود. قطعنامه کمیته در (۵۰۰ صفحه) منتشر شد که توضیح داده بود که اعضای کمیته‌ها از کسانی تشکیل شده بود که دارای اخلاق منزّه بودند و هوش زیادی داشتند. بنابراین احتمال هرگونه خدعه و توهم در این ظواهر منتفی است. در خاتمه کمیته اعتراف به اهمیت این موضوع می‌کند، و توصیه می‌نماید که در آینده باید توجه بیشتری به این ظواهر و حقایق روحی بشود.

این مطالب خلاصه آن سند مهم تاریخی علم روحی بود، که از سال ۱۸۷۱ میلادی انتشار یافت و به بیشتر زبانها ترجمه شد، جز زبان عربی که بسیار مایل ناسف است. این قطعنامه در اواخر قرن گذشته، ارکان هیاتهای علمی را تکان داد. نسبت به مطالبی که در قطعنامه نوشته شده بود. و همچنین با توجه به نام و شهرت بعضی از اعضای کمیته که تعداد آنها به (۳۴) علما از کشورهای مختلف) رسیده بود.

نظریه محمد فرید و جدی درباره قطعنامه جمعیت جدلی لندن:

استاد فرید و جدی در تقریری که به این قطعنامه نوشته چنین می‌گوید: آیا این رأی علمی بسیار روشن که نتیجه تحقیق و تجربه سی نفر از بزرگترین علمای روی زمین در مدت ۱۸ ماه آن هم بدون استفاده از مدیوم‌های حرفه‌ای آدمی را وادار به بحث در اطراف آن نمی‌کند؟ بلی اگر یک و یا دو دانشمند این مسئله را بررسی می‌کردند، ممکن بود فریب بخورند. ولی می‌توان گفت که صد دانشمند که در هر کشوری این علم را تحقیق می‌کنند، همه فریب بخورند؟ و یا اینکه هزاران پزشک، مهندس، کارشناسان، روزنامه‌نگاران هم فریب خورده‌اند؟

پس مردم دنیا برای صحت و اصالت این علم روحی جدید، چه ضمانتی بالاتر از این قطعنامه می‌خواهند؟ ما انتظار نداریم که مردم آن چیزهایی را که با همه دلایل و تضمینهای علمی ارائه می‌شود، انکار کنند.

علل پیدایش جمعیت روحی در لندن و سایر کشورها

قطعه‌نامهٔ جمعیت جدلی لندن اثر مهمی در میان مؤسسات علمی بجا گذاشت. زیرا آنها انتظار نداشتند جمعیتی که مرکب از بهترین و مبرزترین علما در هر علم تشکیل شده بود، چنین نتیجه‌ای را اعلام نمایند. لذا در بریتانیا صدای مردم بلند شد. آنها می‌گفتند که یک هیئت دائمی برای تحقیق تشکیل شود، تا همیشه موضوع ظواهر روحی و مدیومی را در سطح آکادمیهای بزرگ تعقیب کنند. این سر و صداها از سال ۱۸۷۱ - تا سال ۱۸۸۲ میلادی ادامه داشت. تا اینکه یک آکادمی دائمی به نام جمعیت بحث روحی (Society For Psychical Research) بوجود آمد. این جمعیت از بهترین علمای انگلستان تشکیل می‌شد. که از جملهٔ آنها سر ویلیام باریت - جورج ج. رومانس - فردریک مایرز - ادموند جیرنی - سر ویلیام کروکس - آلفرد راسل والاس - اولیفر لودج - هنری سیدجوویک - میرس رتشارد هدجسون - اوسکار بروننج - همه اینها از اعضای جمعیت سلطنتی پیشرفت علوم (مجمع علمی بریتانیا) یا استادان دانشگاه بریتانیا بودند. و از میان آنها تشارلس الیوت نورتون استاد دانشگاه هاروارد آمریکا. و ویلیام جیمس فیلسوف آمریکائی که استاد روانشناسی دانشگاه پنسیلوانیا بود که رئیس همین جمعیت هم شد. و عالم فرانسوی کامی فلاماریون فضاشناس معروف و شارل ریشیه علم فیزیولوژی و عضو مجمع علمی پاریس بودند. در ابتدای تشکیل این جمعیت، رئیس آنها استاد سیدجوویک (از سال ۱۸۳۸ تا ۱۹۰۰) می‌زیسته بود و معاون او استاد آرتو بلفور و استاد ج.ب. لنجلی بودند.

عده‌ای از این علما قبلاً طرفدار مذهب مادیون بودند. که از جملهٔ آنها ریتشارد هودجسون استاد دانشگاه کامبریج است. او می‌گوید من و استاد هایسلوب تحقیقات خود را درباره موضوعات روحی هنگامی شروع کردیم که هر دو ما پیرو مکتب مادی بودیم. و هیچ کدام از این مسائل را قبول نداشتیم، من هدفم تحقیق دربارهٔ علم روحی این بود که فقط نیرنگ و خدعه را کشف کنم. اما امروز نمی‌دانید چه روز بزرگی است.

من بطور قطع به ارتباط با ارواح و سخن گفتن با آنان معتقدم. این جمعیت تا حالا زمان تألیف این کتاب هشتاد سال است که ماهنامه خود را منتشر می‌کند این ماهنامه در ابتدا به شکل بولتین بود، بعد از سال ۱۸۸۴ بشکل روزنامه منتشر شد. بعد هم به شکل مجله ماهنامه.

برجستون در رأس این جمعیت قرار می‌گیرد. در قرن فعلی ما کمتر متفکر و دانشمندی پیدا می‌شود که نظیر هانری برجستون باشد (۱۸۵۹-۱۹۱۳) این فیلسوف بزرگ فرانسه در سال ۱۹۱۳ ریاست جمعیت را پذیرفت. بعد از آن سخنان زیادی در حضور جمعیت‌های مختلف بیان کرد که ما قسمتی از آنها را بیان می‌کنیم. او می‌گوید تعجب من درباره شجاعت شماست، بخصوص در ابتدای کار این جمعیت که خود را در برابر سوءظن عده زیادی از مردم قرار دادید، و به تمسخر آنان که بزرگترین شجاعان را برعب و وحشت می‌انداخت غلبه کردید. من از اینکه شما مرا به ریاست این جمعیت انتخاب نمودید افتخار می‌کنم. پس از پیدایش و فعالیت جمعیت بحث روحی لندن، از جانب علما و متفکرین بحث‌های بسیار پیچیده و مهمی درباره این علم بوجود آمد که ما در اینجا برحسب تسلسل تاریخی بطور اجمال از بعضی از آنها نام می‌بریم.

۱ - دی مورگان - اوگستوس دی مورگان (Augustus De Morgan) (۱۸۰۶-۱۸۷۱) استاد ریاضیات دانشگاه لندن و رئیس جمعیت ریاضی و منشی جمعیت سلطنتی فضا شناسی بریتانیا، هم آزمایشات زیادی در سال ۱۸۴۹ درباره ظواهر مدیومی به توسط مدیوم روحی خانم الن داوسن (Ellen Dawson) انجام داد. این خانم هم مدیوم جلاء بصری بود و هم مدیوم برون فکنی روح. بعد هم با خانم هایدن مدیوم آمریکائی آزمایش نمود. پس از آن هم با خانم جین که در خانه او سکونت داشت. بوسیله خودش و خانمش آزمایش کرد. در حضور همین خانم جین بود که میزها و صندلیهای اتاق جلسه بدون وسیله مادی به حرکت در می‌آمدند و ضربه‌های مقطع از موجودات نامرئی شنیده می‌شد.

و در سال ۱۸۶۳ همه آن آزمایشات را در کتابی به نام از ماده به روح (From

Matt To Spirit: The Result of Ten Years Experience In Spirit Manifestations) جمع کرد و در مقدمه آن کتاب می‌گوید: من با تمام وجودم قانع شدم به این که ظواهر روحی که من دیده‌ام، به هیچ وجه قابل انکار نیست. و هیچ انسان منطقی نباید آنها را نیرنگ بداند.

۲ - ادموند گرنی (Edmund Gurney) (۱۸۴۷-۱۸۸۸) استاد کامبریج که یکی از علمای بزرگ روانشناسی و خواب مغناطیسی می‌باشد. این شخص در تله‌پاتی و تخاطر هم تحقیقاتی دارد و در مورد ظواهر روحی هم آزمایشات زیادی انجام داده. و همه آنها را در کتابی به نام اشباح زنده‌ها (Phantasms of The Living) در سال ۱۸۸۶ در دو قسمت نوشت. این شخص یکی از پیشروان بحث روحی در بریتانیا می‌باشد. فیلسوف ویلیام جیمس درباره او می‌گوید که کتاب اشباح زنده‌ها یکی از مهمترین تألیفات او می‌باشد. چون آن کتاب، صورت روشنی از آزمایشات آن دانشمند را به خوانندگان نشان می‌دهد. گرنی هفتصد حالت از حالات ظهور اشباح (ارواح) را در آن کتاب بیان کرده است.

۳ - ویلیام استاتون موزس (W. Stainton Moses) این شخص از پیشروان روحی در بریتانیا می‌باشد. و در شمار اولین کسی است که با اقدام شجاعانه خویش این در را (ارتباط با ارواح) برای رجال دینی باز کرد در صورتی که بیشتر آنها نسبت به این علم دشمنی می‌ورزیدند.

موزس ذاتاً مدیوم قوی برای کتابت مستقیم بود. و همچنین حرکت دادن اجسام سخت و یا ظهور نور در اطاق ارتباط. و آوردن چیزهای خارج به داخل اطاق ارتباط بوسیله ارواح در جلسات وی ظاهر می‌شد. این شخص خود را برای آزمایش در اختیار جمعیت بحث روحی لندن (S.P.R) گذارد. او تا زمان وفاتش (سال ۱۸۹۲) رئیس جمعیت بحث روحی لندن بود. این شخص از عالم روح چند کتابی بوسیله کتابت مستقیم (ارواح مستقیماً مطالب را بر روی کاغذ و یا تابلوئی می‌نویسند) و گاهی هم بوسیله کتابت القائی (دست مدیوم بوسیله اراده روح در روی کاغذ حرکت می‌کند و

مطالب را می نویسد) دریافت داشت. که از جمله آنها کتاب تعالیم روح (۱۸۸۲) (Spirit Teachings) بود. و کتاب دیگری به نام تعلیمات دیگر روح (More Spirit Teachings) می باشد. در این دو کتاب در امور لاهوتی (ملکوت) بحث می شود. و این کتابها را برحسب وعده ای که به ارواح داده بود، به نام آنها چاپ و منتشر می کند. و اعلام می دارد که مطالب این کتاب عقیده او نیست، بلکه گفته های ارواح می باشد. ارواح مسلط بر او که تعداد آنها به ۴۹ عدد می رسیده، از فلاسفه و بزرگان و یا پیامبران بودند.

۴ - فردریک و. ه. مایرز (Frederic W.H. Myers) (۱۸۴۳ - ۱۹۰۱) یکی از دیگر

پیشروان علم روحی جدید در انگلستان عالم معروف روانشناسی مایرز می باشد این شخص استاد روانشناسی در دانشگاه کامبریج بوده و نوشته های او در مورد عقل باطن (ضمیر ناخود آگاه) از عمق ترین کتابهایی است که تا کنون نوشته شده است.

مایرز تا دم مرگش از اعضای فعال جمعیت بحث روحی لندن بوده که مجلات و انتشارات آن جمعیت در حال حیاتش بحثهای روحی وی را منتشر می کرد. کتاب شخصیت انسان و بقای او پس از مرگ (Human, Personality And Ist Survival of Bodiy Death) که در سال ۱۹۰۳ در دو جلد چاپ و منتشر شد، از مفیدترین کتابهای نظری در علم روحی می باشد. زیرا او با نوشتن این کتاب، پایه علم روحی جدید را گذاشت. در این کتاب موضوعات مختلف از جمله درباره زندگی روحی (حیات ارواح در جهانهای روحی) بحث می شود این کتاب در سال ۱۹۶۱ در یک جلد بطور مبسوط و طرز جدیدی چاپ شد.

هکسلی درباره این کتاب می گوید: مایرز خواننده را به عمق جهان روحی غیر شخصی که والاتر از جسدهای مادی است، می برد و از هر جهت آن را نشان می دهد. مایرز پس از مرگ، روح او از عالم ارواح مطالبی را به صورت کتابهایی بیان نموده که سراولیور لودز و استاد ه. ا. دالاس و خانم مدیوم (ژایرال دین کامینتر) و شودز موند در کتابهای خود آن مطالب را نوشته اند.

۵ - آلفرد راسل والاس (Alfred Russel Wallace) عالم بزرگ راسل والاس عضو

جمعیت سلطنتی علوم انگلستان بوده است (۱۸۲۳-۱۹۰۳) راسل شخصاً ظواهر مدیومی را بوسیله مدیوم‌های زیرین:

۱- دکتر مونک ۲- خانم گابی ۳- خانم کاتی کوک ۴- اجلتون ۵- روس. مورد تحقیق و آزمایش قرار داد. بعد هم در علم روحی جدید دو کتابی نوشت یکی به نام دفاع از علم روحی جدید (A Defence of Modern Sperialism) و دیگر به نام معجزات علم روحی جدید (Miracles And Modern Speritualism) در کتاب اخیر والاس گفت: من قبلاً به تمام معنا ملحد بودم. و در ذهن من جایی برای تصدیق حیات روحی نبود. من در این جهان به عوامل غیرمادی اعتقاد نداشتم. ولی مشاهدات حسی من از ظواهر مدیومی، مرا وادار نمود که به واقعیت آنها معتقد باشم. من از کسانی که در مورد این ظواهر مدیومی شک می‌کنند، انتظار ندارم که به صحت آنها معتقد شوند، ولی بر آنها لازم است که از من و هزاران نویسنده روحی دیگر که همه از مردان باهوش و ذکاوت هستند، و در ظرف چندین سال تحقیقات متوالی در موضوع علم روحی جدید به دلایل روشن دست یافته‌اند، این مطالب را قبول کنند. و همه این ظواهر و حقایق را به خدعه و نیرنگ نسبت ندهند. زیرا من شخصاً پس از آن همه تحقیق و رعایت دقت‌های لازم، کوچکترین، خدعه و نیرنگی در این ظواهر نیافتم. چنانکه تا حال هم کسی نتوانسته این حيله و خدعه‌های احتمالی را کشف کند.

علم روحی جدید توانست منشاء حیات و عقل را که علوم دیگر تاکنون برای کشف معماهای این دو حقیقت موفق نشده‌اند، پیدا کند.

فرانک بودمر Frank Podmore (۱۸۵۶-۱۹۱۰) این شخص یکی از پیش‌قدمان سرشناس علم روحی در انگلستان می‌باشد. که تلاش خود را درباره علم روحی جدید از ابتدای تدریسش در آکادمیهای اکسفورد شروع نموده، و در بین سالهای (۱۸۷۵-۱۸۷۶) نتیجه تحقیقات خود را در مجله طبیعت انسانی می‌نوشت. و در سال ۱۸۷۶ بوسیله دکتر هنری سلارد که مدیوم کتابت مستقیم بود، آزمایشات زیادی را انجام داد. و بهترین تالیفات او در علوم روحی جدید عبارتند از:

۱ - کتاب اشباح و انتقال افکار (Apparitions And Thought Transference) (۱۸۹۲)

۲ - کتاب تحقیقات در موضوعات روحی (Studies In Psychical Research) (۱۸۹۷)

۳ - کتاب علم روحی جدید (Modern Spiritualism) (۱۹۰۲)

۷ - ویلیام ستید - یکی از نامهای بسیار درخشان در تاریخ نویسندگی و بحثهای روحی نام سرویلیام ستید (William T. Stead) (۱۸۴۹ - ۱۹۱۲) می باشد. که علاقه زیادی به بحث روحی داشت. و اولین کتاب خود را درباره این علم در سال ۱۸۹۱ تحت نام داستانهای واقعی اشباح (Real Ghost Stories) نوشت. این دانشمند شخصاً خودش مدیوم بود. و روح راهنمایش به نام امس ژولیا (Ames Julia) بود که این خانم در زمان حیاتش در روزنامه زنان در شهر شیکاگو نویسندگی می کرد، و در ۱۴ مارس ۱۸۹۳ فوت می کند. این روح از ویلیام ستید می خواهد که یک مؤسسه ای برای ارتباط با ارواح بطور رایگان باز کند، و ستید آن مؤسسه روحی را در ۲۴ آوریل ۱۹۰۹ تحت نام مؤسسه روحی ژولیا باز کرد.

در نتیجه روح این بانو مطالب زیادی را از جهان ارواح بوسیله مدیوم به ویلیام ستید القاء می کند. و ستید هم برای نخستین مرتبه آن مطالب را تحت نام سخنانی از روح ژولیا (Letters From Juliam) در سال ۱۹۰۸ منتشر می سازد. و در سال ۱۹۵۲ هم انتشار آن کتاب را پس از اضافه کردن مقداری از سخنان جدید روح ژولیا به نام پس از مرگ (After Death) بوسیله بنگاه نشر کتابهای روحی (Psychic Book Club) انجام داد.

این کتاب تاکنون به اغلب زبانهای خارجی ترجمه شده است. البته وادار کردن ویلیام ستید برای افتتاح چنین مؤسسه ای امر آسانی نبود. چون چندین سال روح راهنمایش به وی اصرار می کرد و می گفت این کار تو برای انسانیت مزایای زیادی دارد. روح ژولیا سعی می کرد همه آن اعتراضاتی را که برای این کار خطیر آن هم در عصر مادی صرف به ذهن ستید خطور می کرد از بین ببرد.

روح ژولیا می‌گوید: مهمترین چیز برای انسانهای زنده این است که سعی کنند حقایق اشیاء را بشناسند. بنابراین هیچکدام از کارهای دیگر شما قابل مقایسه با تأثیر ایجاد ارتباط میان ارواح و شما زنده‌ها در همهٔ شئون زندگی نخواهد بود. زیرا این ارتباط مسیر افکار شما را عوض می‌کند. و چون فکر همان چیزی است که جهان زندگی شما را می‌سازد، پس در صورت تغییر مسیر افکارتان، راه زندگیتان هم عوض خواهد شد. شما نمی‌توانید به اهمیت حیات فعلی خود پی ببرید، مگر اینکه به کیفیت حیات ارواح در جهانهای بعدی توجه کنید. شما با اعمال و رفتار خود در این جهان مادی، حیات آیندهٔ خود را روز بروز و ساعت به ساعت بنا می‌کنید. روشن کردن این حقیقت تنها نتیجهٔ همان مؤسسهٔ ارتباط روحی است که می‌خواهید بوجود آورید. روح ژولیا در ظرف بیش از چهار سال مطالب زیادی به مدیوم خود (ستید) القاء کرده تا او را وادار نمود باز کردن مؤسسهٔ ارتباط با ارواح را بپذیرد. این بود که عاقبت ستید آنرا در تحت نام مکتب ژولیا باز کرد. که تعدادی از مدیوم‌های معروف با او (ستید) در این مؤسسه کار می‌کردند. از ارواح راهنمای این مدیوم‌ها کاترین دوم (امپراتور روسیه) بود.

ستید سالیانه به این مکتب در حدود ۱۵۰۰ جنیه (واحد پول کشور مصر) فقط به منظور نشر دعوت روحی، پول می‌داد. در نتیجه بیشتر ثروت خود را در این راه خرج می‌نمود. ستید پس از مرگ و انتقال به جهان ارواح، روح ژولیا را در آنجا پیدا می‌کند آنها با هم شروع به ارسال پیام‌های جدید به همان مؤسسه‌ای می‌کنند که در سال ۱۹۱۴ در تحت نام (موسسه ستید و مکتب او) باز شده بود. (W.T.Stead Library and Buriiau) این موسسه در میدان اسمیت وستمنستر (5.Smith Square Wistminister) لندن واقع شده بود.

ستید در ماه آوریل ۱۹۲۷ بواسطهٔ اینکه کشتی مسافربری تیتانیک در اثر اشتباه هدایت کنندهٔ کشتی به نام اسمیت در شمال اقیانوس اطلس به کوه یخ برخورد نمود و غرق شد. ستید هم غرق شد. ستید پس از انتقال به جهان ارواح، پیامهای زیادی به این جهان می‌فرستاد. حتی یک کتاب کامل را به مدیوم بارودی و دمان به نام جزیرهٔ کبود

(the Blus Island) الفاء کرد. و این کتاب را استاد عبدالحمید فهمی تحت عنوان میت یتکلم مرده سخن می گوید به عربی ترجمه نمود. دختر ستید به نام استیل ستید بایک مقدمه از سر آرتو کونان دو بل به انتشار این کتاب القائی پدرش اقدام نمود.

جون لوب - یکی دیگر از بزرگان علم روحی جدید استاد جون لوب (John Lobb) می باشد. که در سال ۱۸۴۰ متولد شده است این شخص در خانه خود آزمایشات روحی را شروع کرد. چون او شخصاً مدیوم کتابت القائی بود. قبل از اینکه نتیجه تحقیقات خود را به مردم اعلام کند، چندین سال به تحقیقات خویش ادامه داد. زنش هم در این تحقیقات بوی کمک می کرد و مدیوم (جلاء بصری و سمعی) هم بود.

جون لوب دو کتاب نوشته که هر دو آنها مجسم کننده آزمایشات چندین ساله وی می باشد. اولش به نام گفتگوئی با مرده ها (talks With The Diad) در سال ۱۹۰۶ به چاپ رسید. در این کتاب گفتگو با بعضی از رجال معروف را بیان می کند. دومین کتاب جون لوب به نام (زندگی پر مشعله پس از مرگ) (The Busy Life Beyond Death) که در سال ۱۹۰۹ چاپ شده است. این کتاب متضمن نامه های بسیاری از چندین روح می باشد که جون لوب بوسیله کتابت القائی آنها را بدست آورده است.

ولیس - ا.و.والیس (E.W.Wallis) (۱۸۴۸-۱۹۱۴) هم ادیب بود و هم مدیوم الهام و بیهوشی. ضمناً خطیب توانا و معالج روحی هم بود. والیس با چندین روح راهنما ارتباط داشت. زن این شخص هم مدیوم بود و مدیومی او در سال ۱۸۷۲ در سن ۱۸ سالگی ظاهر شد.

مهمترین تألیفات والیس عبارتند از: ۱ - تشریح حیات روحی (Spiritualism Explained) و چند کتاب دیگر که به کمک خانمش نوشته به نامهای راهنمایی برای مدیومی (Guide To Mediumship) و هدایت شدگان بوسیله ارواح (Spirit - Guided) و روح در کتاب انجیل (Spiritualism).

ا.و.فیرال - یکی از محققین روحی به نام خانم (ا.و.فیرال) (۱۸۵۹-۱۹۱۸) (A.W.Verrall) می باشد. که استاد دانشکده نیو هام در دانشگاه کامبریج و زن دکتر

ا.و. فیرال استاد کرسی زبان انگلیسی در همان دانشگاه بوده است. این خانم در سال ۱۸۸۹ به جمعیت بحث روحی لندن پیوست و مقالاتی برای انتشارات آن جمعیت می‌نوشت. خود خانم فیرال مدیوم کتابت القائی بود. مدیومی وی بطور ناگهانی ظاهر شد. و او می‌توانست نامه‌هایی را از روح فردریک مایرز که در سال ۱۹۰۱ وفات یافته بود، به شکل القائی دریافت کند.

ویلیام کروکس - سر ویلیام کروکس (W.Crookes) (۱۸۳۲-۱۹۱۹) رئیس جمعیت سلطنتی پیشرفت علوم (مجمع علمی بریتانیا) بود. این دانشمند در قرن گذشته یکی از مبرزترین علمای طبیعی محسوب می‌شد. بعداً به علم روحی رو آورد و تحقیقات وی در موضوع ارواح بقدری روشن و مستدل بود که در سال ۱۸۷۴ به مجموع آن تحقیقات نام علم رسمی گذاردند. این عمل هنگامی صورت گرفت که وی گزارش تاریخی خود را تحت عنوان تحقیقات در ظواهر روحی به جمعیت سلطنتی انگلستان تقدیم نمود. این عمل در آن هنگام از شجاعت بی‌نظیر او حکایت می‌کرد. چون در آن موقع در همه مؤسسات علمی اروپا و آمریکا نظریات مادی حکومت می‌کرد. و حتی افکار علما آمادۀ شنیدن مطالب روحی نبود.

کروکس در این گزارش تاریخی که بعداً کتاب و چاپ شد چنین می‌گوید: وقتی که من در اثر آزمایش طولانی به صحت این ظواهر روحی مطمئن باشم، بسیار آدم ترسو خواهم شد که شهادت خود را از ترس تنقید و مسخره کردن دیگران که چیزی از این علم نمی‌دانند، بیان نکنم.

او پس از چندین سال تحقیقات متوالی عبارتی گفته که در تاریخ از او به یادگار مانده است. و آن عبارت این است که من نمی‌گویم ارتباط با ارواح امکان دارد، بلکه به صراحت اعلام می‌کنم که این ارتباط اکنون محقق و مسلم شده است. وقتی که این دانشمند ریاست جمعیت سلطنتی لندن را قبول کرد، در نخستین سخنرانی خویش به تحقیقات خود درباره علم روحی اشاره کرده توضیح داد که ۳۵ سال در این علم تحقیق و آزمایشات انجام داده است که بزودی نتیجه این تحقیقات را

در کتابی خواهد نوشت. کروکس علم روحی را از تمام علوم روی زمین دقیق‌تر دانسته است. او در مجله بین‌المللی روحی گفته که اکنون اعلام می‌کنم که ارتباط میان این جهان و جهان ارواح کاملاً برقرار می‌باشد.

این مطالب سخنان کسی است که سهم مهمی در پیشرفت علم شیمی و فیزیک دارد. زیرا این دانشمند بود که ذرات الکترون را در اتم کشف کرد. و ما در آینده بعضی از آزمایشات روحی او را با روح متجسد (کاتی کنج) در حضور مدیوم فلورانس بیان خواهیم کرد.

جون رابلی - یکی دیگر از پیشقدمان علم روحی جدید (جون ویلیام سترات رابلی (John William Strutt Rayleigh) (۱۸۴۲ - ۱۹۲۰) می‌باشد. این شخص قبلاً استاد علم طبیعی بود در دانشگاه کامبریج. و در فضاگازهای را کشف کرد. و در شناخت گاز آرگون موفق شد. و در سال ۱۹۰۴ جایزه نوبل را دریافت کرد. لکن در سال ۱۸۷۴ متوجه علم روحی شد و با دو مدیوم به نامهای کات فوکس و اسایا بلادینو آزمایشات روحی را شروع کرد. توجه او به ظواهر فیزیکی بیشتر از ظواهر عقلی بود.

ویلیام باریت - یکی دیگر از علمای طبیعی که بسوی علم روحی توجه داشت، سرو ویلیام باریت (William T. Barrett) (۱۸۴۵ - ۱۹۲۶) است که از سال (۱۸۷۳ تا ۱۹۱۰) استاد طبیعیات دانشکده علوم دانشگاه بلن (Dublin) در استان ایرلند بود. و همچنین عضو شورای سلطنتی پیشرفت علوم انگلستان به شمار می‌رفت. و در علم طبیعی هم به اکتشافات مهمی نائل شد.

باریت جزو همان دانشمندانی بود که از طرف جمعیت جدلی لندن کمیسیون ذکر شده در قبل را درباره ظواهر روحی تشکیل دادند. و در ژانویه ۱۸۸۲ هم این شخص کمیته جمعیت بحث روحی بریتانیا را تشکیل داد. و در تشکیل جمعیت علمی بحث روحی هم پافشاری نمود.

باریت وقتی که در سال ۱۸۸۵ به آمریکای شمالی مسافرت کرد در آنجا جمعیت بحث روحی آمریکا را هم تأسیس نمود. و همچنین در سال ۱۹۲۰ دانشکده علم

روحي بریتانیا را (British College of Psychih Science) بنا نهاد. و بلیام باریت نتیجه بحثها و آزمایشات چندین ساله خود را در جلد ۳۴ از انتشارات جمعیت بحث روحی بریتانیا مورخ ۱۹۲۴ منتشر نمود. و در آن راجع به مسائل روحی چنین گفت: اولاً وجود عالم روحی با شواهد قطعی مسلم شده. ثانیاً حیات پس از مرگ هم با دلایل عینی محرز گشته است. ثالثاً امکان ارتباط با کسانی که از این جهان به آن جهان منتقل می شوند قطعی شده است.

این دانشمند از لحاظ آشنائی به علم فیزیک، بوجود ماده‌ای به نام اثیر روشن که دارای طبیعت خاصی می باشد (Luminiferous Ether) معتقد بود و می گفت ساکنین عالم ارواح در آن اثیر زندگی می کنند.

از تألیفات روحی این دانشمند یکی کتاب بحث روحی (Psychical Research) (۱۹۱۱) می باشد. در آن کتاب می گوید نامه‌ها و پیامهای عالمانه‌ای که از ارواح به ما می رسد کاشف از شخصیت صاحبان نشان هستند. ولی گاهی اوقات بعضی از آن نامه‌ها و پیامها آمیخته به اشکالاتی می باشد. و همین عمل نشان می دهد که خاطرات زمینی در آن جهان بتدریج روبرو می رود. و مردگان در حیات جدید خود مستغرق می شوند و ما نمی توانیم کیفیت حیات آنها را درک کنیم. زیرا قیود خاص مادی که ما داریم مانع از این می شود که ما یقین کنیم می توانیم پیامهای بسیار علمی و دقیق ارواح را درک کنیم.

یکی دیگر از تألیفات وی پایگاه نامرئی (On The Threshold of The Unseen) چاپ شده در سال ۱۹۱۷ می باشد. و در این کتاب می گوید: جایز است بگویم که ارتقاء از طریق تطور در آن جهان، در همان خطوطی جریان دارد که برای تطور عقل و حیات ما در این جهان وجود دارد. اصول تنازع بقا و وجود غریزه‌ها و همچنین وجود عقل و اراده قوی و یا ضعف از اموری است که در حیات ارواح مانند جهان ما ظاهر می شود.

هربرت دنیز برادلی - یکی دیگر از ادیان معروف که در علم روحی تحقیقات نمود. هربرت دنیز برادلی (Herbert Denis Bradiey) متولد در سال ۱۸۷۸ می باشد. با چند مدیوم خارجی کار کرد و به نتایج قطعی رسید. خود برادلی هم مدیوم کتابت القائی بود.

و همچنین مدیوم صورت مباشر هم بود. جلسات روحی وی کاملاً موفقیت آمیز بود. بعد هم کتابی به نام بسوی ستارگان (Towards The Stars) (۱۹۲۴) نوشت. و در آن کتاب می گوید: من به جاودانگی روح ایمان پیدا کردم. باز هم دانستم که روح در جهان بعدی شروع به رشد و تکوین می نماید. همانطوری که جنین در این دنیا رشد می کند. این کتاب در ظرف چند سال موفقیت زیادی بدست آورد. چندین مرتبه به زبان های آلمانی، هلندی و ایتالیایی ترجمه شد.

یکی دیگر از بهترین کتاب های روحی او که جنبه آزمایشی آن به جنبه فلسفی و نظری آن غلبه دارد، کتابی است به نام مکالمه با ارواح این کتاب مطالب و سخنان زیادی را از طریق صوت مستقیم و کتابت القائی از جانب ارواح پیشرفته و مترقی را شامل است. و از جمله آن ارواح شخصی است به نام ژوهانس که او در جلسه ارتباط گفته من در مدرسه اسکندریه در قرن دوم قبل از میلاد تحصیل می کردم آراء فسی این روح منطبق با نظریات فلسفی فلوطین فیلسوف قدیم یونان می باشد. این روح در جلسات ارتباط، معلومات زیادی درباره جهان ارواح، و آرای فلسفی متنوع درباره خداوند و اعتقاد القاء کرده است که مطابق با فلسفه فلوطین است. چنین به نظر می رسد که این شخص روح فلوطین باشد که خود را ژوهانس معرفی کرده است. چنانکه سایر ارواح هم این کار را می کنند.

برادلی کتاب دیگری هم دارد به نام حمت الهی (The Wisdom of The Gods) که از لحاظ ارزش کمتر از کتاب اولی نمی باشد. و این کتاب متضمن تحقیقات طولانی در ارتباط روحی در حضور عده ای از رجال علم مانند: اولیور لودژ - سر آرتو کونان دوویل - هانن سوافر - اولیفر بالدوین و غیره می باشد. که تعدادشان در حدود چهار صد نفر است. در این کتاب مؤلف مشکلات و معماهای حیات را به وسیله سخنان عده ای از ارواح پیشرفته حل می کند.

آرتو کونان دوویل - یکی دیگر از نویسندگان بزرگ روحی سر آرتو کونان دوویل (Arthur Conan Doyle) (۱۸۵۹ - ۱۹۳۰) می باشد. این شخص هم پزشک بود و

هم ادیب و هم خطیب و هم داستان‌نویس معروف این شخص سی سال در علم روحی تحقیق کرده و پس از تحقیقات کتابهای زیادی دربارهٔ این علم نوشت که از جمله آنها کتابهای زیر هستند.

۱ - کتاب کشف جدید (The New Bevelation) (۱۹۱۸)

۲ - کتاب رساله مربوط به چگونگی حیات (The Vital Message) (۱۹۱۹)

۳ - کتاب تحقیقات روحی ما در آمریکا (Our American Adventure)

(۱۹۳۰)

۴ - کتاب جهان ناشناخته (The Edge of The Unknown) (۱۹۳۰)

۵ - کتاب شواهد تصویر روحی (The Evidence For Spirit Photography)

(۱۹۴۲)

و بسیاری کتابهای دیگر هم دارد. این محقق تعدادی هم از کتابها و نامه‌های واصله از ارواح را منتشر کرد که از جمله آنهاست.

۱ - کتاب خوانندهٔ روحی (The Spiritualists Reader) یا سخنگوی روحی

۲ - فنیاس سخن می‌گوید (Pheneas Speaks) فنیاس روح راهنمای کونان دوویل

در همهٔ جلسات بوده است.

کونان دوویل در سال ۱۹۳۰ وفات یافت. و طولی نکشید که با بعضی از مؤسسات روحی تماس گرفت. و معلومات جدیدی از جهان ارواح القاء کرد. و اسقف شارل تویدل (Charles Tweedale) در کتابش بنام خبر از عالم دیگر (News From The Next World) به اطلاعاتی که روح کونان دوویل از جهان ارواح داده بود، اشاره کرده است.

روح کونان دوویل در یکی از نامه‌هایش می‌گوید: من در حیات زمینی صاحب کتابهایی بودم و حالا هم می‌خواهم این کار را برای ساکنان زمینی تمام کنم. گرچه روش و وسایل نگارش در زمین با جهان روحی فرق زیادی دارد. و یکی از سخت‌ترین مراحل آن، موضوع ارتباط گرفتن با ساکنین زمین می‌باشد.

فرستنده‌های رادیو و تلویزیون بریتانیا و استرالیا در سال ۱۹۵۳ خطبه کاملی از روح آرتور کونان دویل که توسط مدیومی صوت مستقیم روی نوار ضبط شده بود، مدت ۴۵ دقیقه آن را پخش کردند.

اولیور لودژ - شاید مبرزترین علمای روحی در قرن معاصر سراولور لودژ (Oler Lodge) (۱۸۵۲ - ۱۹۴۰) باشد. که عضو مجمع علمی بریتانیا بود و هم رئیس دانشگاه بیرمنگام و در عین حال یکی از بزرگترین علمای فیزیک بشمار می‌رفت. کتاب او بنام اثیر فضاها یکی از عمیق‌ترین کتاب در موضوع اثیر می‌باشد. علاوه بر این کتابهایی هم در اثیر - ماده جامد - نظریه نسبیت الکترونها - نیرو و امواج رادیوئی تألیف کرده است. پس از ۲۵ سال تحقیق و آزمایش در علم روحی جدید، عقیده خود را بطور صریح درباره حیات پس از مرگ اعلام داشت. کتابهای مهمی در موضوع علم روحی نوشته از جمله آنها:

۱ - کتاب انسان و هستی (Man And The Universe) (۱۸۸۰)

۲ - کتاب حیات انسان پس از مرگ (Survival of Man) (۱۹۰۹)

۳ - کتاب عقل و اعتقاد (Reason And Belef)

۴ - کتاب حیات و ماده (Life And Matter) (۱۹۱۲)

۵ - کتاب ریموند و حیات و مرگ (Raymond or Life And Death) می‌باشد.

ریموند فرزند لودژ بوده و افسر ارتش بریتانیا شده بود که در جنگ اول جهانی کشته شد لودژ توانست با او ارتباط بگیرد و مطالب زیادی از جهان ارواح از زبان او بشنود. پل میلر - یکی دیگر از بحث‌کنندگان روحی استاد پل میلر (Paul Miller) بود که مهمترین تالیفات روحی وی کتاب موبک روح (Cavalcade of The Spirit) و سوی کتاب و دیگری کتاب دشمن جنس بشر (The Enemy of The Spirit) دانش در اطافهای ارتباط روحی (Science In The Seance Room) یکی دیگر از کتابهای مهم صورت مردگان زنده است می‌باشد که در سال ۱۹۴۳ چاپ و منتشر شده است. در این کتاب تصویرهایی از ارواح توسط نقاش روحی فرانک لیه وجود دارد آن تصویرها را

فرانک لیه نقاش در حال مدیومی تحت مراقبت دقیق علمی رسم کرده است. فرانک لیه هم مدیوم جلاء بصری بود و هم در نقاشی مهارت کامل داشته است.

جیمس آرتور فندلای (James Arthur Findlay) یکی از درخشانترین چهره‌های حرکت روحی در بریتانیا بشمار می‌رود که در سال ۱۸۸۳ در کلاسکو متولد شد. پس از خاتمه تحصیل از دانشگاه فیت، زندگی اقتصادی خود را شروع کرد. و اشتغال به کارهای مالی او را مانع از تحقیقات روحی نکرد.

کتابهای وی عبارتند از:

۱ - تاکرانه‌های جهان اثیری (On The Edge of The Etheric) که در خود انگلستان چهل مرتبه تجدید چاپ شد. و حتی با حروف نایب‌نایان هم آنرا چاپ کردند. دایرةالمعارف علم روحی درباره این کتاب نوشته است. در این کتاب برای اثبات مسائل روحی، از علم فیزیک جدید استفاده شده است. پس تعجبی ندارد که این کتاب به بیست زبان زنده دنیا ترجمه شده است. (این کتاب توسط مترجم همین کتاب به فارسی ترجمه شده).

۲ - کتاب کوه بزرگ حقیقت یا سنگ سخت حقیقت (The Reek of Truth) (۱۹۳۳)

۳ - کتاب هستی پراکنده (The Unfolding Unverise) (۱۹۳۵).

۴ - کتاب مشعل عرفان (The Torch of Knowledge) (۱۹۳۶)

۵ - کتاب مجرای روحی (The Psychic Steam) (۱۹۳۹)

۶ - کتاب لعنت بر نادانی (The Curse of Ignorance) (۱۹۴۷) در دو جلد بزرگ که در آنجا رابطه تاریخی تمدن ملتها را با علم روحی بررسی می‌کند.

۷ - کتاب راه زندگی (The Way of Life)

۸ - کتاب جایی که دو جهان بهم می‌رسند (Where Two Worlds Meet)

۹ - کتاب نگاه به عقب (Looking Back)

فندلای تا دم مرگ که در سال ۱۹۶۴ میلادی اتفاق افتاد، مدیر مجمع بین‌المللی

روح لندن بود. که در سال ۱۹۲۰ جمعیت روحی کلاسکو (The Glasgow Society For Psychical Research) را هم تأسیس نمود. بعد از مرگ او هم جمعیت اتحاد روحی میهن لندن دانشکده علم روحی را بنام آرتورفندلای تأسیس نمود. پس از تشکیل جمعیت بحث روحی لندن، نویسندگان روحی زیادی در انگلستان پدید آمدند که ما نمی‌توانیم نام همه آنها را در این جا ذکر کنیم. گسترش علم روحی جدید در انگلستان بطوری سریع بود که به موجب نوشته روزنامه دیلی میل شماره پیروان مکتب روحی تنها در سال ۱۹۳۲ در حدود سه میلیون نفر بوده‌اند. بغیر از دانشمندان علم روحی که تاکنون به معرفی آنها پرداختیم، دانشمندان بسیار دیگری هم در انگلستان در علم روحی جدید فعالیت و تحقیقات علمی زیادی نموده‌اند و کتابهای متعددی هم نوشته‌اند که در این کتاب نمی‌توان به معرفی همه آنها پرداخت فقط اسامی بعضی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم. و آنها عبارتند از:

- ۱ - جون لاموند (John Lamond)
- ۲ - دکتر و.ج. کروفرورد (W.J.Crawford)
- ۳ - جیمس هیوات ماکتری (James Hewat Mckenzie)
- ۴ - مهندس استانلی دی برات (Stames De Brath)
- ۵ - مهندس فردریک بلای بوند (Freadric Bligh Bond)
- ۶ - ارنست اوتن (Ernest Oaten)
- ۷ - استاد الفرد کیستون (Alfred Kitson)
- ۸ - استاد هوراس لیف (Horace Leaf)
- ۹ - استاد تیریل ان.ام. (N.M.Tyrrell)
- ۱۰ - جون ویلیام دیون (John Willeam Dunne)
- ۱۱ - دکتر ج. هتنجر (J.Hettinger)
- ۱۲ - جورج فیل اوین (۱۹۰۵-۱۹۶۸) (George Vale Owen)
- ۱۳ - موریس الیوت (Maurice Elliot)

- ۱۴ - س. داریتون توماس (C.Drayton Thomas)
- ۱۵ - شارل ل. تویدل (Charles L.Tweedale)
- ۱۶ - دکتر هاری بریس (Harry frice) استاد دانشگاه اکسفورد.
- ۱۷ - استاد و.ه.ایفانز (W.H.Evans)
- ۱۸ - دکتر فردریک ه.وود (Fredric H.Wood)
- ۱۹ - دکتر جیمس کوتس (James Coates)
- ۲۰ - دکتر الکساندر کانون (Alexander Canon)
- ۲۱ - دکتر پُل برنتون (Paul Brunton)
- ۲۲ - استیورات ادوارد وایت (Stewart Edward White)
- ۲۳ - جج بنیت (J.G.Benning)
- ۲۴ - دکتر جوزیا اولدفیلد (Josiah Oldfield)
- ۲۵ - دکتر جون ویننج (John Winning)
- ۲۶ - استاد شودز موند (Shaw Desmond)
- ۲۷ - ام.آ.سانا کلیرا ستوبارت (M.A.St>Clair Stobart)
- ۲۸ - ارنست تومسون (Ernest Thompson)
- ۲۹ - استاد موریس باربانیل (Maurice Barbanell)
- ۳۰ - سیلفیا باربانیل (۱۹۰۵-۱۹۶۸) (Sylvia Barbanell)
- ۳۱ - دکتر روبرت کروکول (Robert Crookall)
- ۳۲ - دکتر تشارلی دانبار بروض (Ch. Drnbar Broad)

بعضی از علمای روحی و مراجع علم روحی در فرانسه

علم روحی جدید از ابتدای پیدایش خود، زودتر از جاهای دیگر در فرانسه شناخته شد. جلسات ارتباط با ارواح بسرعت رو به تزاید نهاد. یکی از کمک کنندگان علم روحی جدید در فرانسه، شاعر و نویسنده توانا و ویکتور هوگو بود که از طریق مدیومی مسادام

دی ژایرادان در مورد ظواهر روحی تحقیق کرده است. تعداد علما و فلاسفه‌ای که در فرانسه بسوی علم روحی جدیدکشانده شده و درباره آن تحقیقات و آزمایشات کرده‌اند، خیلی زیاد است که ما از میان آنها فقط بنام چند نفر از معروفترین آنان اشاره می‌کنیم. آنها عبارتند از:

پُل جیبیر - (Paul Gibier) (۱۸۵۱ - ۱۹۰۰) مدیر مؤسسه پاستور در نیویورک و معاون پاستور مکتشف جهان میکروبها می‌باشد. که در این علم چندین سال تحقیق نمود و در سال ۱۸۸۹ کتابی نوشت بنام علم روحی (Le Spiritisme Fakirisme Occidental) و کتاب دیگری هم تالیف کرد به نام تحلیل و بحث در علم آینده (Analyse De Choses, Essai Sur La Science Future)

این محقق با مدیومی بانو سالمون تحقیقات خود را شروع کرد. هنگام آزمایش آن خانم را در قفس آهنین در بسته می‌گذاشت و کلید آن را در جیب خود نگهداری و روی قفل را مهر و موم می‌کرد. چند لحظه‌ای که از خاموش شدن نور می‌گذشت، حاضرین مشاهده می‌کردند که دستها و پاهای تجسد یافته و اشکال آدمهای زنده از قفس بیرون می‌آمدند. که بعضی از آن ارواح روح کودکی بوده به نام ماندی. و آخر از همه خودمدیوم از قفس بیرون می‌آمد. در حالی که مدیوم نیمه بیهوش روی زمین دراز می‌کشید و قفل قفس هم بهم نخورده بود.

ژان مایر - (Jean Meyer) هم یکی از پیشروان علم روحی جدید فرانسه بود که نصف ثروت خود را برای مؤسسه بین‌المللی ماورای روح پاریس داد؛ و رئیس «خانه ارواح» که الان کاردک پس از مرگش آن را تأسیس کرده بود شد. و همچنین سردبیر مجله روحی (Le Revue Spirite) هم شد و تا دم مرگ که در سال ۱۹۳۱ بود، آن مجله را هم اداره می‌کرد.

دی روشا - یکی دیگر از علمای مبرز روحی فرانسه کلنل اوجین البرت روشا (Eugene Albert De Rochas) می‌باشد. که تحقیقات روحی خود را در داخل مدرسه هندسی ارتش که مدیر آنجا بود، شروع کرد. او با مدیومهای معروفی مانند بانو

اسابیا - بلادینو کار کرد. کتابهای روحی است محقق عبارتند از:

۱ - کتاب قوای غیر محدود (Les Forces Non Definies) (۱۸۸۷)

۲ - کتاب حیات متوالی (Les Vies Successives) (۱۹۱۱)

کامی فلاماریون - یکی از درخشانترین چهره‌های علم روحی فرانسه کامیل فلاماریون (Camille Flammarion) فیلسوف و عالم فضا شناس و مؤسس جمعیت فلکی فرانسه می‌باشد. (۱۸۴۲-۱۹۳۵) این محقق تألیفات زیادی در علم روحی دارد که بعضی از آنها عبارتند از:

۱ - کتاب مرگ و معمای آن (La Mor Et Son Myatere) در سه جلد.

۲ - کتاب منزلهای مسکونی ارواح (Les Maisons Hantees)

۳ - کتاب نیروی طبیعی ناشناخته (Les Forces Naturelles Inconnues)

۴ - کتاب تعدد جهانهای مسکونی (La Pluralite Des Mondes Habites)

هنگامی که فلاماریون ریاست جمعیت بحث روحی لندن را قبول نمود، در سن ۹۰ سالگی بود.

(موقعیت آکادمی علوم پاریس در برابر علم روحی جدید)

این آکادمی در میان هیئت‌های علمی معروف دنیا مقام والائی دارد. در سال ۱۸۵۴ نسبت به علم روحی جدید نظر خصمانه داشت. لکن پس از گذشت چند سال موقعیت آکادمی هم نسبت به علم روحی جدید فرق کرد. به طوری که بعضی از اعضای مهم این آکادمی در اول قرن فعلی شروع به تحقیق در ظواهر روحی نمودند که از جمله آنها فیلسوف بزرگ برجسون پیرکوری و زنش مادام کاشفین رادبوم. و ادوارد برانلی - و (دی ران دی گرو) عالم فیزیولوژی و غیره بودند. در نتیجه در سال ۱۹۱۹ مؤسسه بین‌المللی ماورای روح پاریس درباره تحقیق در ظواهر روحی تشکیل شد. و کنت دی بوتوکی - شارل ریشه - و دی آرامون عضو آن مؤسسه بودند. این مؤسسه ده سال تمام به تحقیقات خود ادامه داد و تألیفات زیادی منتشر نمود. از رؤسای مهم این مؤسسه

یکی گوستاو جیلی بود که از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴ رئیس آن مؤسسه بود و در مورد ظواهر تجسّدات - و ماده اکتوپلاسم تحقیق می کرد. دیگری اوجین اوستی (Eugene Osty) بود که پس از جیلی رئیس آن مؤسسه شد. سومین رئیس آن رینیه فارکولیه بود که از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۲ رئیس آن مؤسسه بود. چهارمی لئون دنیز (Leon Denis) (۱۸۴۷-۱۹۲۷) بوده که پس از آلان کاردک رئیس آن مؤسسه شد. این شخص هم فیلسوف بود و هم مدیوم روحی. و او ۱۸ جلد کتاب درباره علم روحی جدید تألیف نمود. مهمترین آن کتابها کتاب اعجاب ارتباط با جهان نامرئی (La Genie Celtique Et Le Monde Invisible) لئون دنیز در این کتاب گفته که روح آلان کاردک مرا وادار به نوشتن این کتاب نمود. خواننده در این کتاب مجموعه آن نامه ها و پیامهایی را که روح کاردک از طریق تسلط به روح مدیوم القاء کرده، نوشته شده است.

و یکی دیگر از کتابهای مهم او کتاب معمای بزرگ (La Grande Enegme) و دیگری کتاب خداوند جهان (Dieu Et Iunivers) می باشد که در کتاب اخیر نظریات ارواح را درباره جهان ماورای طبیعت بیان کرده است. یکی دیگر از کتابهای مهم لیون دنیز کتاب حقیقت در اطراف ژاندارک (La Verite Sur Jeanne D, Arc) می باشد. که در این کتاب ژاندارک مقدس مانند یک مدیوم روحی، کلمات و سخنان سایر ارواح را القاء کرده و حتی نام آن ارواح را هم گفته مانند روح میخائیل و سایر قدسین و روح کاترین و مارگریت. که لیون دنیز مدعی است که صدای آنها را در هر هفته دو و یا سه مرتبه می شنیده است.

از ارواح راهنمای این محقق، روحی بوده بنام سوریلا و دیگر روح جیروم دی براج این روح اخیر، طبق گفته خودش، یکی از متفکرین قرن ۱۵ بوده و بواسطه ارائه دین آزاد، در آن موقع سوزانده شده است.

دانشمندان علم روحی جدید فرانسه بسیار زیادند که نمی توان به معرفی همه آنها پرداخت، فقط نام چند تن دیگر از مهمترین آنها را در اینجا ذکر می کنیم. که آنها عبارتند از:

- ۱ - استاد شارل هنری (Charles Henry) (۱۸۵۹-۱۹۲۶)
- ۲ - دکتر جان لیرمیت (Jean Lehermite) استاد دانشگاه طب پاریس.
- ۳ - فیلسوف آلان کاردک (Allan Kardec) (۱۸۰۴-۱۸۶۹)
- ۴ - سیزاردی فیزم Cesar de Vesme
- ۵ - ادوار سایبی
- ۶ - جورج بارباران
- ۷ - سیمون سان کلیر
- ۸ - مهندس گابریل دیلان Gabriel Delanne

(نام بعضی از مراجع و علمای روحی در اروپا و آسیا)

- ۱ - در بلژیک موريس مترلینگ برندهٔ جایزه ادبی نوبل در سال ۱۹۱۱
- ۲ - در کشور هلند - علمای روحی این کشور عبارتند از: ۱ - جل مانلا ۲ - دکتر فان زیلست ۳ - فردریک فان ایدن ۴ - دکتر ب. و. کونینج
- ۳ - در کشور آلمان - علمای روحی عبارتند از:
 - ۱ - ژوهان هنریش یونگ هم پزشک بود و هم استاد اقتصاد.
 - ۲ - استاد هانزدریش استاد فلسفهٔ دانشگاه لیبرگ.
 - ۳ - استاد و فضا شناس معروف ژوهان سولتر که استاد دانشگاه لیبرگ بوده.
 - ۴ - شرنگ نوتزنگ.

۴ - در کشور ایتالیا - استاد سزار لومبروز و فضا شناس و استاد در طب بود که پس از تجارب زیاد در علم روحی اعلام داشت: من بسیار شرمندهام و شدیداً متأسف هستم که چرا با علمای روحی مخالفت می‌کردم در نتیجه از اعتقاد قبلی خود برگشت و چندین کتاب روحی تألیف کرد که یکی از آنها کتاب پس از مرگ چگونه خواهد شد؟

- ۵ - در کشور سوئیس - علامه گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱) می‌باشد. وی در مقدمهٔ این کتاب گفته که در ایتالیا کسی از من شدیدتر دشمن ظواهر روحی نبود. و این

مخالفت من بواسطه تربیت علمی و اینکه من تصور می‌کردم که یکی از بدیهیات علم این است که نیرو از خواص ماده است و هر فکر هم از خواص مخ می‌باشد ولی بواسطه علاقه‌ای که به کشف حقیقت داشتم و پس از تحقیق در ظواهر روحی، به اشتباه و غفلت خود پی بردم.

یکی دیگر از علمای ایتالیا که به صحت ظواهر روحی معتقد بود شکیا باریللی کاشف کانالهای مریخ و رئیس رصدخانه میلانو بود. یکی دیگر هم فالکومر استاد حقوق در دانشگاه ایتالیا می‌باشد.

۶ - در کشور روسیه - این استادان عبارتند از:

۱ - استاد بوتلروف (Boutlerow)

۲ - واگنر (Wagner)

۳ - اوستروجرادسکی (Osirogradsky)

هر سه نفر جزو استادان لنینگراد و از علمای علم روحی جدید بودند. یکی دیگر از مشهورترین علمای روحی روسیه الکساندر اکزاکوف (Aksakoff) می‌باشد که عالم زبان‌شناسی و وزیر مشاور امپراتور سوم روس بود. (۱۸۳۲ - ۱۹۰۳) او هنگام اقامتش در آلمان، چندین کتاب روحی به زبان آلمانی منتشر ساخت. که از جمله آنهاست.

۱ - کتاب حیوانیت و روح Anemismus Mnd Spiritismus

۲ - کتاب روح و علم Spiritualism And Science

۳ - کتاب حالت فقدان تجسد جزئی برای خانم مدیوم Un Cas De

Dimatirialisation Partielle Du Corps D'un Medium (۱۸۹۶) در این کتاب اخیر عجیب‌ترین ظواهر مدیومی را که توسط مدیوم مادام دیسبرانس ظاهر می‌شد، بیان کرده است.

۷ - در اسپانیا - علم بحث روحی جدید در اسپانیا از اول قرن فعلی شایع شد و در

تاریخ این علم دو نفر از علمای روحی معروف به نامهای رامون دی لاسگا عالم طبیعی و دیگری الفکونت دی توریس سولاند ضبط شده‌اند. ضمناً در اسپانیا چندین مجله روحی

منتشر می شود. و چندین موسسات تحقیقات روحی بوجود آمدند.

۸ - در ترکیه - از پیش قدمان علم روحی در ترکیه بدری روهسلمان (Badri Ruhselman) رئیس جمعیت ماورای روح ترکیه می باشد. که چندین کتاب هم در علم روحی تالیف کرده است و تعدادی از استادان دانشگاهها و پزشکان ترکیه هم اقدام به آزمایشات روحی توسط مدیوم ریکال اوتکین و ماست ارای کرده اند.

روح روهسلمان پس از انتقال به جهان ارواح در سال ۱۹۵۰ پیامها و معلومات زیادی از جهان روحی به دانشگاه آنکارا القاء کرد. نخست این القائات را به دانشگاه اسلامبول نمود. در نتیجه وزیر فرهنگ و علوم وقت ترکیه اعلام کرد که هنگام داخل کردن علم روحی جدید به علوم دانشگاهی فرا رسیده است.

بیان بعضی از نامهای مراجع روحی در مصر

ورود علم روحی جدید به کشور مصر نسبتاً تازه است. نخستین کسی که در مصر کتابی به زبان عربی در مورد علم روحی جدید نوشت، شیخ طنطاوی جوهری بود. که کتاب الارواح می باشد. طنطاوی این کتاب را در سال ۱۹۱۸ نوشت. این دانشمند در سال ۱۹۸۰ وفات یافت. دیگر از علمای روحی مصر محمد فرید وجدی می باشد. این دانشمند کتاب با ارزشی بنام بر ویرانه های مذهب مادی نوشت. که در آن کتاب بیشتر مسایل روحی را متذکر شده است.

از علمای دیگر مصر استاد احمد فهمی ابوالخیر می باشد که استاد علم طبیعی و نویسنده معروفی بشمار می رفت. این محقق کتابهای زیادی نوشته که از جمله آنها ۱- کتاب ظواهر برون فکنی روح ۲- سیکولوژی روح ۳- اعجوبه هشتم و دو کتاب هم از زبانهای خارجی ترجمه به عربی نموده بنامهای تا کرانه های جهان اثیری نوشته آرترفندلای و کتاب ظواهر حجزه احضار ارواح تألیف دکتر ادوین فردریک باورز استاد دانشگاه مینابولیس آمریکا از علمای روحی دیگر مصر استاد عبدالجلیل ریاضی می باشد که استاد دانشکده علوم دانشگاه ابن الشمس بوده و دایره اهرام روحی را در

مصر تأسیس نمود و کتابهای مفیدی هم در علم روحی نوشت. مانند کتاب حیات روحی حضرت محمد (حیة محمد الروحیه) و کتاب جهان نامرئی (العالم غیر المنظور) و کتاب سی سال میان مردگان (ثلاثون سنة بین الموتی) تألیف پزشک آمریکائی کارف ویکلاند و کتاب داستان فرعون اول (قصه اول فرعون) نگارش مدیوم دجما اوکتور (Degmar Oconror) را به عربی ترجمه کرده است. از کتابهای دیگر او ارواح مرسله و کتاب سفیر الارواح العلیا و کتاب اضواء علی الروحیه می باشد.

علمای دیگر هم در مصر در علم روحی جدید بحث کرده اند مانند استاد بزرگ محمد مراغی - و استاد محمود شلتوک شیخ دانشگاه الازهر (مفتی) و همچنین مجلات روحی زیادی در مصر منتشر می شود که از ذکر نام همه آنها در این کتاب معذوریم.

بیان بعضی از شواهد و وقایع روحی

من تصور می کنم که مطالب گذشته برای اثبات این موضوع که علم روحی جدید از اواخر قرن گذشته داخل در علوم تجربی شده کافی باشد. اینک لازم است. در این قسمت شواهد و وقایعی را که از مجلات و کتابهای روحی کشورهای دیگر جمع آوری کرده ایم، بیان کنیم. این بیانات و وقایعی که در کشورهای دیگر جمع آوری کرده ایم، بیان کنیم. این بیانات و وقایعی که در فصلهای بعدی خواهیم گفت از مراجع موثق و مورد اعتماد جمع آوری شده اند.

بیان آزمایشات ویلیام کروکس درباره ظواهر روحی

ویلیام کروکس (W.Crookes) (۱۸۳۲-۱۹۱۹) یکی از مبرزترین علما در فیزیک و شیمی جدید می باشد که عناصر تازه ای را (تالیوم - ویکتوریوم) کشف کرد و همچنین ماده نورانی (اثیر) را هم کشف نمود. و باعث شد تقسیم سه گانه معروف ماده (جامد - مایع - گاز) به چهار گانه (جامد - مایع - گاز - اثیر نورانی یا تشعشع) تبدیل

شود. این شخص در بیست سالگی مدرس دانشکده شیمی سلطنتی لندن بود. در ۲۲ سالگی مدیر موسسه ظواهر جوی (فضاشناسی) شد. و در سن ۲۲ سالگی استاد کرسی شیمی شد و در ۳۲ سالگی به عضویت مجمع علمی بریتانیا درآمد. و بعد هم رئیس آن مجمع شد.

پس ملاحظه می‌کنید که تحقیقات چنین شخصی که دارای چنان مقام علمی بوده در علم روحی جدید و همچنین گواهی او درباره این علم نمی‌تواند مورد طعن و یا انکار کسانی که در مادیت غوطه‌ور شده‌اند باشد. بخصوص که خود این دانشمند قبلاً به علم روحی اعتقاد نداشت بلکه در اثر تحقیقات و آزمایشات طولانی به آن معتقد شد. چنانکه خود او هم در سخنرانی که در مجمعی علمی کرده می‌گوید. از میان همه صفاتی که مرا در بحثهای روحی یاری کرد و شاید این کار برای خود من هم غیر منتظره بود، این بود که من اعتقاد راسخ به جهل خود داشتم. بیشتر کسانی که در علوم طبیعی و مادی بحث می‌کنند بر ایشان محال است که در آینده دور و یا نزدیک متوجه اشتباه خود در مورد بی‌اعتنائی به علم روحی جدید بشوند.

کروکس در بحثهای روحی خود متوسل به وسایلی شد که جلوی هر گونه خدعه و انفعالات روحی را می‌گرفت. این بود که در تصویر برداری از جسد اثیری انسان از طریق استفاده از دستگاه هلیومتر گرینویش (Heliometer of Greenwich) موفق شد. و همین طور هم در ظاهر ساختن تصویر روح تجسد یافته موفق گردید که بعداً توضیح خواهیم داد. کروکس در تحقیقات روحی خود از وجود چند نفر مدیوم به شرح زیر استفاده می‌کرد.

۱ - خانم مارشال (Marshall) در ژوئیه ۱۸۶۹ از این مدیوم استفاده می‌کرده.

۲ - ج. ج. مورس (J.J. Morse) در دسامبر همان سال ۱۸۶۹ از این مدیوم استفاده

می‌کرده.

۳ - خانم فوکس (FOX)

۴ - مدیوم دنیل دنجلاس هوم Daniel Dunglas Home

در حضور مدیوم هوم هنگام آزمایشات کروکس آکاردیون آهنگهای زیبایی می نواخت در حالی که در داخل قفس آهنین در بسته بود که زیر میز گذارده بودند و کسی در پشت آن نبود. و از مدیوم هم فاصله زیادی داشت.

تحقیقات کروکس در ظواهر روحی و فیزیکی

کروکس نتیجه آزمایشات خود را در این ظواهر در کتاب خود بنام بحث‌هایی از ظواهر روحی (Research In The Phenomena of Spiritualism) توضیح می‌دهد. این کتاب نتیجه آزمایشات ویژه‌ای است که در ظرف چهار سال انجام داده است. و بعد هم در همین کتاب نتیجه آزمایشات خود را در سیزده نوع مختلف از ظواهر فیزیکی بشرح زیر بیان می‌کند.

قسمت اول - حرکت دادن اجسام سنگین از طریق ملامسه ارواح بدون وسیله مادی.
قسمت دوم - ظواهر ضربه‌های مقطع و شنیده شدن صداهای دیگر بدون وجود عامل انسانی.

قسمت سوم - تغییر یافتن وزنهای اجسام در جلسات آزمایش بدون عامل مادی.
قسمت چهارم - حرکت اجسام سنگین که در مسافت دور از مدیوم گذارده شده‌اند.
فرق این قسمت با قسمت اول این است که در قسمت اول مثلاً مدیوم وقتی که دستش را روی یک صندلی می‌گذاشت آن صندلی بلند می‌شد ولی در قسمت چهارم مدیوم و یا از حاضرین کسی به آن اشیاء دست نمی‌زدند بلکه آنها خودبخودی بلند می‌شدند.
قسمت پنجم - بلند شدن میزها و صندلیها در فضای اتاق بدون اینکه انسانی در آنها دخالت داشته باشند.

قسمت ششم - بلند شدن بدنهای آدمی (بدن مدیوم یا یکی دیگر از حاضرین)
قسمت هفتم - حرکت اشیاء کوچک داخل اتاق ارتباط بدون اینکه کسی به آنها دست بزند.

قسمت هشتم - ظهور نورهای مختلف از منبع ناشناخته.

قسمت نهم - ظهور دستهای نورانی و یادستنهائی که در نور عادی هم دیده می‌شوند.
قسمت دهم - کتابت مستقیم بروی لوحه‌های حساس یا کاغذهای روی میز.
قسمت یازدهم - ظهور شکل‌های اشباح و صورتهای اشباح.
قسمت دوازدهم - علامات و نشانه‌هایی ظاهر می‌شدند و حکایت از این داشتند که عقل بیگانه‌ای غیر از عقل حاضرین در این کارها دخالت دارد.
قسمت سیزدهم - پدید آمدن ظواهر متنوعی که با هم ظاهر می‌شوند. (۱)

دربارهٔ ظواهر قسمت ششم - (بلند شدن بدنهای آدمی) بطوری که کروکس اظهار می‌دارد این پدیده چهار مرتبه در تاریکی در حضورش تکرار شده است چنانکه می‌گوید: من یک مرتبه صندلی را که زنی روی آن نشسته بود دیدم با خود زن از زمین بلند شده و در حدود چند گره بالا رفت. من دیدم این زن برای اینکه ظن مردم را از خود دور کند و نگویند او صندلی را بلند می‌کند روی دو زانو توی صندلی نشست باز هم صندلی بالا رفت بطوری که چهار پایه آن را همه حاضرین در جلسه مشاهده کردیم. این صندلی با زن مدت ده ثانیه در هوا ماند بعد به آرامی به زمین نشست.
کروکس اضافه می‌کند که من یک مرتبه دو بچه‌ای را دیدم که با صندلی‌هایشان از زمین بلند شدند آن هم نه در تاریکی بلکه وسط ظهر روز روشن. من کاملاً مراقب بلند شدن صندلیها با بچه‌ها بودم و چهار پایه‌های صندلیها را مشاهده می‌کردم برایم محقق شد کسی از حاضرین آنها را بلند نمی‌کند.

باز هم کروکس می‌گوید عجیب‌ترین چیزی که دیدم این بود که مدیوم دانیل هوم در سه حالت مختلف با جسم خود به هوا بلند شد در دفعه اول روی یک صندلی دراز نشسته بود که به هوا بلند شد در مرتبه دوم روی صندلی چمباتمه نشسته بود و در دفعه سوم روی صندلی خود ایستاده بود که به هوا بلند شد و من در سه حالت از ابتدا کاملاً

۱- منظور از ظواهر مرکب آوردن چیزهایی از خارج به اتاق جلسه می‌باشد که بعداً توضیح داده خواهد

مراقب بودم. این قبیل ظواهر را من از مدیوم هوم چندین مرتبه مشاهده کردم و از دهان سه نفر حاضرین هم شنیدم که گفتند بلند شدن هوم را دیده‌اند. بنابراین انکار کردن این حوادث مانند این می‌شود که ما مشاهدات خود را انکار کنیم.

در مورد ظواهر قسمت نهم - (ظاهر شدن دستهای نورانی و یا دستهایی که در روشنایی عادی دیده می‌شدند) البته باید یادآور شویم که ظهور این دستها از یک طرف ارتباط کامل با ماده اکتوپلاسم دارد. از سوی دیگر هم مدت و نوع این تجسدها بسته به کاردانی ارواح است که از آن ماده اکتوپلاسم استفاده می‌کنند^(۱) و گاهی هم مدت تجسد بستگی به نیروی روحی مدیوم و سایر حاضرین در جلسه دارد.

کروکس درباره تجسدهات جزئی چنین می‌گوید: دستهایی که برایم ظاهر می‌شود همیشه مانند دستهای زنده سفت و جامد نبودند. بلکه اغلب اوقات نخست به شکل ابر بخاری ظاهر می‌شدند که در مرکز آن بخار دست بطور مبهم پیدا بود و گاهی هم دیدم در ابتدا چیزی مانند ابر سفید در فضای اتاق بدور خود می‌گردد مثل اینکه می‌خواهد بتدریج از خود چیزی بسازد بعد از آن ابر سفید سفت می‌شد و شکلی می‌گرفت مبدل بدست کامل می‌گردید. ولی گاهی هم مانند یک دست زنده که حتی نبضش هم حرکت می‌کرد ظاهر می‌شد. و انگلشتانش مانند انگلستان دست زنده باز و بسته می‌شد ولی قسمت بالائی بازو و مفصل آرنج به شکل بخار بود هنگامی که آن دستها را لمس می‌کردم گاهی مانند یخ سرد بودند و گاهی هم حرارت متعادل داشتند مانند دست زنده‌ها. من کروکس یک مرتبه این دستها را گرفتم و قصدم این بود که آن را نگهدارم بدون اینکه حرف بزنم یا آن را رها کنم لکن دیدم بتدریج آن دست تبدیل به بخار شد و از دست من خارج گشت.

کروکس در مورد کتابت مستقیم هم می‌گوید: چندین مرتبه من کلمات و نامه‌هایی

۱- منظور از این ارواح - ارواح شیمی‌دانها هستند که این ماده اکتوپلاسم را گرفته با یک ماده بنام تلپلاسم اثیری که خودشان دارند مخلوط کرده وسایل تجسد و یا صوت مستقیم را فراهم می‌کنند.

روی اوراقی دیدم که من قبلاً آنها را علامت گذاری کرده بودم. می دیدم دستهایی روی آنها می نویسند و من خودم صدای کشیده شدن قلم را روی کاغذ شنیدم. که البته بواسطه ضیق مقام من داخل در جزئیات این کتابتها نمی شوم. ولی به بیان این نکته اکتفا می کنم که در آن حالات چشمان و گوشه هایم با هشیاری کامل شاهد و ناظر آن عملیات بودند. بعد هم کروکس - درباره بعضی از آزمایشات خود با مدیوم دوشیزه فوکس و بعد هم با هوم چنین توضیح می دهد. در حضور مدیوم هوم اوراق سفید را با یک قلم فلزی خطاط در وسط میز می گذاشتم. پس از مدتی قلم از روی میز بلند شد و در بالای کاغذ قرار گرفت ولی افتاد بروی میز. دوباره قلم بالا رفت باز هم افتاد. دفعه سوم هم قلم افتاد. دیدم خط کش چوبی که روی میز بود بطرف قلم کشانده می شود. بعد با قلم هر دو از روی میز چند اینچ بلند شدند قلم در حالی که به خط کش تکیه کرده بود شروع به نوشتن نمود. پس از نوشتن چند کلمه خط کش از قلم جدا شده بروی میز افتاد بعد قلم به تنهایی روی کاغذ این پیام را نوشت ما خواستیم خواهش شما را انجام دهیم لکن این کار فوق قدرت ماست.

درباره ظواهر نوع یازدهم (ظهور اشیاء و اشکال اشباح و صورتهای آنان) کروکس می گوید مدیوم جلسه مانند سابق هوم بود دیدم شبیحی به یکی از گوشه های اتاق رفت و اکاردئون را از زمین بلند کرد آن را در فضای اتاق حرکت می داد و می نواخت. این شکل برای همه حاضرین در این جلسه چندین دقیقه قابل رویت بود. همانطوری که خود هوم را می دیدم بعد آن شبیح بسوی خانمی رفت که از حاضرین فاصله گرفته بود. ما صدای جیغ وحشتناک آن زن را شنیدیم. شبیح هم از نظر ما محو شد.

درباره ظواهر نوع ۱۲ کروکس - چنین می گوید اگر چه در بیشتر حالات قدرت اراده مدیوم و هوش او ظاهر شده بود ولی من حالات زیاد دیگری هم از او دیدم یقین کردم به اینکه این پدیده ها کار کسی است که غیر از حاضرین زنده می باشد.

یکی از این حالات - این بود که دیدم دوشیزه کوک نامهای به یکی از حاضرین می نویسد (روح دست مدیوم را روی کاغذ حرکت می داد) و در همان هنگام نامه

دیگری هم برای شخص دیگری از طریق حروف هجائی بواسطه ضربات مقطع بروی میز نوشته می شد (اینهم از جانب روح بوده است) در میان این دو کار، مدیوم با یکی از حاضرین حرف می زد بدون اینکه این حرف زدن او را از انجام کتابت القائی باز دارد و یا حواس او را پرت کند. بعد کروکس ادامه می دهد که؛ من در یک جلسه آزمایشی با هوم در اتاق نشسته بودیم. ناگهان یک خط کش چوبی روی میز گذارده شد تا در زیر روشنائی کامل قرار گیرد و شروع کرد بواسطه زدن ضربه های مقطع بروی دست من نامه بنویسد. من حروف ابجد را با زبان هجی می کردم (تکرار می کرده است) خط کش هم ضربه های لازم را بروی دست من می زد دنباله خط کش دور تر از هوم روی میز قرار داشت، ضربه ها بسیار واضح بود. کاملاً معلوم بود که چوبی تحت اراده موجود ناشناخته ای قرار دارد که حرکات خط کش را تنظیم می کند. من با صدای بلند گفتم: آیا برای عقلی که ضربات خط کش را منظم می کند ممکن است جهت حرکت خط کش را تغییر دهد و ضربه های آن را مانند نامه تلگرافی باروش مورس بروی دست من بزند؟ من یقین داشتم که هیچکدام از حاضرین مورس نمی دانند و من هم آن را بطور ناقص می دانستم. وقتی کلمات من تمام شد، روش ضربه های خط کش تغییر کرد و پیام طبق همان روش مورس که من خواسته بودم ادامه داشت. و ضربه ها بقدری سریع بود که من بسختی کلمات را تشخیص می دادم. پیام تمام شد. مشاهده این حالت به من مسلم ساخت که در آن قسمت خط کش یک موجود کاملاً عالم به روش مورس عمل می کرد. حالا این عامل هر که باشد مسلماً از حاضرین نبود.

آزمایشات کروکس با مدیوم فلورنس کوک

قویترین آزمایشی که کروکس را کاملاً قانع ساخت آزمایشاتی بود که با مدیومی فلورانس کوک انجام داد آن آزمایشات این بود که در حضور او روح کاتی کنج (Katie King) آن تجسد کامل یافت بطوری که همه حاضرین او را دیدند این روح طبق گفته خودش روی زمین به نام انی اوین مورگان (Annie Owen Morgan) نامیده

می شد و در جزیره جامائیکا در زمان شارل اول زندگی می کرده است. دو طفل از خود باقی گذارده و در سن ۲۳ سالگی وفات یافته است. روح کاتی هنگام تجسد سخن گفت و نام شهرها، جاده ها و کوهها و رودخانه های جزیره جامائیکا را بیان کرد. در حالی که هیچکدام از حاضرین کوچکترین اطلاعی درباره جامائیکا نداشتند. بعد کروکس درباره سخنان کاتی شخصاً تحقیق نمود حقیقت همه گفته های او مسلم شد.

کروکس ۴۴ صورت از تجسد کاتی را ضبط کرد. و روح کاتی برای این تصویرها حاضر شد. همانطوری که از طرف دکتر گالی (Gully) استاد دانشکده جراحی مدیوم فلورانس مورد آزمایشات طبی قرار گرفت (منظور از آزمایشات طبی این بود که مبادا شخصیت دوم مدیوم به شکل کاتی ظاهر شده باشد). بعد هم کروکس آن صورتها را با تقریری که خودش درباره آن نوشته بود توأم با نظر دکتر گالی به مجمع علمی بریتانیا تقدیم نمود.

باید یادآور شویم مؤلف که تجسد کاتی کنج در حضور کروکس اولین تجسد وی نبوده است. زیرا همین کاتی کنج را قبل از کروکس عالم و وزیر روسی اکزاکوف (Aksakoff) با مدیومی ادنجتون ظاهر و خصوصیات او را توصیف کرده بود. منتها کروکس پس از تجسد کامل او، توصیف او را کاملتر کرد. بعد از کروکس مادام دی لافیرسی De Laversey هم کاتی کنج را در مجله روحی فرانسه توصیف کرده است. چنانکه بعد از دی لافیرس مهندس گابریل دلان (Gabriel Delanne) هم در کتاب خود بنام روح جاودان او را توصیف کرده و هر کدام از این اشخاص روح کاتی را در جلسات خود با چشمانشان دیده اند. و ما اکنون این پدیده عجیب را بطوری که در جلسه روز ۲۱ آوریل سال ۱۸۷۱ ظاهر شده و در روزنامه انسان روحی (The Spiritualist) سر دبیر آن روزنامه بنام ویلیام هارلسون (W.H.Harrison) که خودش در جلسه حاضر بوده، منتشر کرده است بیان می کنیم. توصیف این شخص با توصیف کروکس که به جمعیت روحی سلطنتی لندن داده بود، کاملاً مطابق بوده است. جریان چنین بوده که جلسه با حضور مدیوم فلورنس تشکیل می شود. ناگهان ضرباتی

به شیشه‌های پنجره اتاق جلسه زده می‌شود. و صدایی آقای کوک پدر فلورنس کوک را مخاطب ساخته می‌گوید: اگر می‌خواهی خانه‌ات از خرابی مصون بماند، چاه فاضلاب خانه خود را که گرفته باز کن پدر فلورنس کسی را مامور این کار می‌کند معلوم می‌شود در اثر گرفتگی چاه و آمدن باران زیاد تمام پی‌های خانه خیس شده است. در جلسات بعدی هم یک سلسله ظواهر پدید آمد که سبب شد به ماهیت مدیومی فلورنس توجه بیشتری بشود. تا اینکه در شبی کاتی با تجسد کامل ظاهر شد. و آقای کوک او را چنین توصیف می‌کند. رویش سفید و زیبا بود. دماغش کمی کج. چشمانش با نور حیات می‌درخشید. در آن شب یکی از حاضرین میان مدیوم و تجسد کاتی نشست. و این عمل ثابت کرد که شب کاتی شخصیت دوگانه مدیوم نبوده است.^(۱) در جلسه بعدی که کاتی ظاهر شد، نخست روی تجسد یافت. و به قدری سفید بود که سیال بقیه بدنش مانع از دیده شدن صورتش بود. ولی کم‌کم صورتش کاملاً تجسد گرفت. بطوری که همه توانستند آن را مشاهده کنند.

حاضرین گفته‌اند چشمان او بسته بود و ما توانستیم مدت نیم دقیقه روی او را ببینیم بعد مخفی شد. بعد نور جلسه زیادتر شد که ما دوباره او را دیدیم. از صورتش جوانی و شادابی می‌بارید. از چشمانش حیات و هوش آشکار بود. این دفعه روی او مانند جلسه دوم آوریل ۱۸۷۲ مبهم نبود. چون کاتی می‌دانست که باید به قول خود وفا کند و بخود تجسد بدهد.

جلسات دیگر پشت سر هم توأم با موفقیت بود. و نیروی کاتی کج هر دفعه زیادتر می‌شد تا اینکه در یک جلسه در ابتدا شکل کامل نبود، ولی بتدریج کاملتر شد. بطوری که در جلسه شب پنجم ۲۱ مه ۱۸۷۴ مدیوم فلورنس در ساعت هفت و بیست و سه دقیقه در جایگاه خود به بیهوشی کامل رفت. پس از پنج دقیقه صدای کاتی ضبط شد. و

۱- منظور این است که ممکن است در اثر توجه حاضرین به تجسد کاتی شخصیت دومی فلورنس را در نظر آنها کاتی جلوه دهد، لکن با نشستن یک فرد میان آن دو این توهم را رد می‌کند. چون در این هنگام مشاهده خود فلورنس، توجه حاضرین را بوی جلب می‌کند. مترجم

درست سر ساعت هفت و نیم کاتی با شکل کامل خود دیده شد لباس سفید آستین کوتاه پوشیده بود در این هنگام آزمایش کنندگان مدیوم را کاملاً تحت مراقبت دقیق قرار دادند و سه نفر علمائی که در جلسه بنامهای زیر حاضر بودند صحت تجسد کامل کاتی را اعلام کردند.

۱ - بنجامین کولمان (Benjamin Colman)

۲ - دکتر جیمس گالی (James Gully)

۳ - ژوز سکتون^(۱) Sexton

کروکس با دستان خود در زیر نور مغناطیسی در طی چندین دفعه صورتهائی از کاتی کنج تهیه نمود. این عمل هنگامی انجام می شد که کاتی با تجسد کامل خود در وسط اتاق ایستاده بود. (۲) وقتی که فلورنس مدیومی را شروع کرد.

شارل بلاک برن مخارج زندگی او را به عهده گرفت او او را وادار به تقویت کردن نیروی مدیومی خود نمود.

هنگامی که می خواستند تصویر کاتی را تهیه کنند از او می خواستند که در اتاق راه برود و با دیگران حرف بزند و با آنها بازی کند. این صورتها در نور مغناطیسی برداشته شد لکن نور اتاق بوسیله یک شمع و چراغ کوچک تأمین می شد. نزدیک به آخر جلسه کاتی اظهار داشت که نیرویش می خواهد تمام شود. بعد ما دیدیم چمباتمه به زمین نشست و جسدش محو شد بطوری که سرش با زمین تماس داشت. در این هنگام مدیوم دست و پا بسته افتاده بود.

کاتی در هیچکدام از جلسات قبلی مانند جلسه امشب بطور کامل ظاهر نمی شد. چون امشب قریب دو ساعت در اتاق جلسه راه می رفت و با حاضرین با مهربانی سخن می گفت. چندین مرتبه دست مرا گرفته و با خود راه برد. در آن هنگام احساسی که به من

۱- این شخص عالم و خطیب و دشمن علم روحی بود. لکن پس از ۱۵ سال آزمایش از طرفداران جدی این علم شد.

۲- کروکس اظهار می دارد من در خانه خودم در چهار قسمت اتاق ارتباط از روح متجسد تصویر برداشتم.

دست داد این بود که این زن زنده است و در کنار من ایستاده. و تنها مسافر جهان روحی نمی باشد و بقدری این احساس در من قوت گرفت که ضرورت تکرار این آزمایشات عجیب را به من القاء نمود. و من از او خواستم که اجازه دهد دست های او را در میان دستان خود بگیرم تا حقیقت مشاهداتم برایم مسلم گردد. او اجازه داد و در این هنگام کاتی گفت من این دقعه معتقدم که می توانم در آن واحد با دوشیزه کوک ظاهر شوم. من چراغ را خاموش کردم با چراغ فسفوری که داشتم به اتافی که مدبوم کودک در آنجا بود داخل شدم. و از یکی از دوستانم خواستم جریان ما را تعقیب کند چون او در تعقیب اینگونه جریانات ماهر بود. و هر چه که در این اتاق استتار ظاهر می شود ضبط نماید. چون من به اهمیت احساسات نخستینم اطمینان کامل داشتم. بنابراین نمی خواستم تنها به حافظه خود اکتفا کنم. و این وقایع را بخاطر بسپارم. با احتیاط داخل اتاق شدم تاریک بود. دوشیزه فلورنس را با دست جستجو کردم دیدم به پشت روی زمین خوابیده دو زانوشتم و گذاشتم هوا داخل چراغ فسفوری من بشود در روشنائی آن چراغ دیدم این دوشیزه کوچک همان قطیفه سیاهش را که از اول جلسه پوشیده بود بر تن دارد و نشانی از مظاهر احساس در او ندیدم. وقتی من با دستم دستهای او را گرفتم حرکتی نکرد. چراغ را در مقابل رویش قرار دادم دیدم نفس می کشد. وقتی که چراغ را به اطراف اتاق گرفتم دیدم کاتی نزدیک فلورنس در پشت سرش ایستاده، همان لباس سفید نقره ای خود را پوشیده، من با یک دستم دوشیزه فلورنس را گرفتم، با دست دیگرم چراغ را تکان دادم تا روی کاتی را بطور کامل بینم. تا خود را قانع کنم به اینکه این همان کاتی است که چند دقیقه پیش او را میان دستهایم گرفته بودم؟ مسلماً من در آن هنگام قربانی خیالات و توهم نشده بودم. کاتی با من سخن نمی گفت. ولی سرش را به عنوان تبعیت از سخنانم تکان می داد. من سه مرتبه به انواع مختلف آزمایش کردم، تا بدانم این جسد که در مقابل من خوابیده فلورنس است؟ و سه مرتبه هم چراغ را بسوی کاتی گرفتم تا کاملاً با دقت او را دیدم. بنابر این شک نداشتم که کاتی جلو من ایستاده

است. در آن هنگام دوشیزه فلورنس حرکتی کرد و کاتی هم به من اشاره‌ای کرد (رفتم) در همین هنگام رفتن او را بطرف گوشه‌ای از اتاق دیدم ولی دیگر دیده نشد. اما من اتاق را تا بهوش آمدن کوک ترک نکردم. در آن هنگام دو نفر از حاضرین با چراغ داخل شدند.

باز هم کروکس با قلم خود تجسد کاتی کنج را توصیف کرده می‌گوید: در عرض ماههای اخیر آخرین سال آزمایش، دوشیزه کوک چند مرتبه پیش من آمد و گاهی یک هفته کامل نزد من می‌ماند، جز یک لباس خواب چیز دیگری همراه خود نداشت. اتاق او با کلید بسته نمی‌شد. کاملاً تحت مراقبت من و با خانمم بود و تنها هم نمی‌خواست. پس در این صورت او هیچ‌گونه فرصتی نداشت تا بتواند اطوار کاتی را فراگیرد و تقلید کند. من برای آزمایشات کتابخانه را انتخاب کردم و در داخل، جای استتاری هم برای کوک تهیه نمودم. طبق معمول وقتی که کوک با ما شام خورد و سخن گفت، من به اتاق خودم رفتم و کوک هم به اتاق خود رفت. و طبق درخواست او در اتاقش را قفل کردم و کلید را خودم نگهداشتم. و چراغ‌گاز را هم خاموش کردم کوک در تاریکی ماند. ولی من با نور اتاق خود از پنجره اتاق کوک را می‌دیدم. به محض اینکه کوک دراز کشید و سرش را روی بالش گذاشت، به آرامی در یک بیهوشی عمیقی فرو رفتم. من پس از مدتی باز پرده اتاق کوک را بالا زدم. دیدم کاتی در همان اتاق جلو من ایستاده است. هنگامی که من می‌خواستم از تجسد کاتی تصویر بردارم، کاتی با یک روپوش روی مدیوم کوک را که بیهوش بود می‌پوشاند. تا نور مغناطیسی بر روی کوک نتابد. کم اتفاق می‌افتاد در جلسات، من و یا حاضرین پرده اتاق تاریک کوک را کنار بزنیم و کاتی را در آنجا ببینیم. آن شب من پرده اتاق را کنار زدم دیدم کاتی راه می‌رود و دیدم کوک هم حرکت می‌کند. حتی ما گاهی صدای کوک را هم می‌شنیدیم. کاتی همیشه در بالای سر کوک ظاهر می‌شد. صورتهائی که از کاتی تهیه کردیم نمی‌توانند زیبایی جمال کاتی را بطور کامل مجسم کنند بلکه کلام و سخن هم از بیان اسلوب جذاب کاتی عاجز است. بلی صورت ممکن است وضع جسمانی ویرا روشن کند ولی چگونه می‌تواند

درخشندگی و پاکیزگی او را نشان دهد؟ و با قیافه‌هایی را که دائماً بخود می‌گرفت توضیح دهد؟

گاهی اوقات پرده غم در سیمای او ظاهر می‌شد. این هم موقعی بود که گاهی حیات گذشته خویش را بیاد می‌آورد. صورتش همیشه مانند یک طفل بی‌گناه و کوچک خندان بود هنگامی که بچه‌هایم را بدور خود جمع می‌کرد، شروع می‌کرد بعضی از داستانهای گذشته خود را برایشان قصه بگوید.

بعد هم کروکس در بیان کیفیت پایان جلسه اخیر منزل خود چنین می‌گوید: دوشیزه کوک از بیهوشی بیرون آمد و به کاتی متوسل شد. و در حالی که اشک می‌ریخت گفت: کمی هم در این جا بمان، کاتی با مهربانی گفت: عزیزم برایم مقدور نیست. چون من وظیفه خود را تمام کردم. خداوند تو را مبارک گرداند. کاتی چند دقیقه با کوک سخن گفت تا دوشیزه دیگر گریه نمی‌کرد. برحسب تعلیمی که روح کاتی به من داده بود من (کروکس) رفتم به جلو دوشیزه کوک و از او خواهش کردم که به زمین بخوابد. در حال خوابیدن متشنج بود و من به اطرافم نگاه کردم دیگر کاتی را با آن لباس سفیدش ندیدم. به محض اینکه کاتی غایب شد و من چراغ را روشن کردم و دوشیزه کوک را با خودم از اتاق بیرون بردم بعد هم کروکس اضافه می‌کند جلسات آزمایش تقریباً روزانه بود یعنی دوشیزه کوک مرا وادار به تشکیل می‌کرد تا نیروی خود را تقویت کند. بر من لازم است که عمیقانه از دوشیزه کوک تشکر کنم. به خاطر این حماسه‌ای که از خود نشان داد (واقعاً حماسه و افتخارآمیز است) و مرا در آزمایشاتم صمیمانه یاری کرد. هر پیشنهادی به وی می‌کردم قبول می‌نمود. او راستگو و امین بود و به اهمیت هدف خویش پی برده بود. من در تمام آن مدت چیزی از کوک ندیدم که نشانه خدعه و نیرنگ او باشد و من صادقانه معترفم که او تا آخر آزمایشات کوچکترین خدعه و نیرنگ نکرد. چون اگر چنین کاری را می‌کرد من فوراً متوجه می‌شدم. وانگهی اوسه سال تمام از همه آزمایشات سربلند بیرون آمد و هرگونه تفتیش و جستجو را درباره خود تحمل می‌کرد. بلکه خودش اغلب از من می‌خواست او را تفتیش کنم و مراقبت

نمایم. او در خانه من برای آزمایشات آماده‌تر و راحت‌تر از خانه خود بود چون می‌دانست که در خانه من برای آزمایشات مهم علمی آماده است. کروکس در آن کتاب خود تنها به ذکر وقایع تجسیدی که در حضور او و عده زیادی از علما با دقت کامل بوقوع پیوسته بود اکتفا نمی‌کند بلکه چندین فرقی را که خودش در میان روح تجسد یافته کاتی و دوشیزه کوک کشف کرده بود بشرح زیر بیان می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اینها دو نفر بوده‌اند نه یک نفر. (۱)

۱ - طول کاتی کنج در همه جلسات ثابت نبود ولی همیشه بلندی قد او بین (۴۹۵ - و تا ۱۶ اینچ) نوسان داشت.

۲ - گردن کاتی از لحاظ دید و لمس کاملاً صاف و نرم بود. در حالی که در گردن دوشیزه کوک اثر زخم التیام یافته باقی بود. بطوری که هنگام لمس پوستش زیر بنظر می‌رسید. سیمای کاتی جداً روشن و سفید بود. ولی صورت کوک گندمگون و تیره بود. ۳ - چندین علامت ریز در صورت دوشیزه کوک به چشم می‌خورد ولی در روی کاتی از آن علامتها نبود.

۴ - گوشهای کاتی سوراخ نشده بود ولی گوشهای دوشیزه کوک سوراخ بود.

۵ - صورت کاتی بزرگتر و پهن‌تر از روی کوک بود. همیشه در سیمای کاتی خنده ظاهر بود ولی در چهره دوشیزه کوک چنین خنده‌ای وجود نداشت.

۶ - انگشتان کاتی بلندتر از انگشتان کوک بودند نبض کاتی همیشه ۵۷ مرتبه در دقیقه می‌زد. ولی نبض دوشیزه کوک ۹۰ مرتبه در دقیقه بود ریه روح تجسد یافته سالم‌تر از ریه مدیوم بود.

۸ - موهای سر کاتی طلایی درخشان بود و لکن رنگ موهای دوشیزه کوک قهوه‌ای تیره بود. علاوه بر مطالب بالا نانر - اوف لایت (Banner of Light) از کروکس نتیجه تحقیقات او را سئوال می‌کند و می‌خواهد در مورد ظهور دو شخص در آن واحد

۱- مقصود کروکس از این آزمایشات. رد کردن احتمال خطای باصره یا غلبه توهم و یا سایر انفعال روحی در حین آزمایش برای آزمایش کنندگان می‌باشد. مترجم

توضیح دهد. کروکس هم طی نامه‌ای در پاسخ او چنین می‌نویسد. در پاسخ سؤال شما می‌گویم من اقرار می‌کنم که من دوشیزه کوک و تجسد روح کاتی کنج را در آن واحد به طور جداگانه دیدم و این کار بوسیله چراغ فسفوری بود. چون نور کافی بود آنچه را که توصیف کرده‌ام بطور وضوح بینم زیرا چشمهای انسان می‌تواند در حال طبیعی به یک زاویه بسیار بزرگ احاطه داشته باشد. بنابراین آن دو شکل در مجال دید من در آن واحد ظاهر می‌شدند. و وقتی که آن دو از هم فاصله می‌گرفتند من ناچار بودم نور چراغ را حرکت بدهم و چشمان من حرکت نور را از صورت یکی به دیگری منتقل می‌کرد. این کار را برای این می‌کردم که می‌خواستم صورت هر کدام از آنها را جداگانه در فاصله معین بطور وضوح بینم. من تنها نبودم بلکه غیر از من هشت نفر از علمای روحی متخصص بودند و این واقعه را مکرر با چشم خود دیدند و تأیید هم کردند.

نکات قابل توجه این حادثه به حدی غریب بود که امکان دارد در وهله اول در ذهن خوانندگان شک و گمانی تولید کند. البته ما آنها را معذور می‌دانیم. ولی باید ما در قضاوت خود به این نکته توجه کنیم حقایق موجود در این جهان هستی به حدی زیاد و پیچیده است که ادراک کوتاه ما و همچنین حواس ناتوان ما نمی‌توانند به همه آنها احاطه پیدا کنند. حتی با خیال هم نمی‌توانیم آنها را تصور کنیم چون اساس خیال هم ناشی از چیزهایی است که حواس ما می‌تواند آنها را درک کند^(۱) اما وقتی که حواس ما عاجز از درک آن حقایق باشند در خیال هم نمی‌توانیم آنها را تصور کنیم. پس آن چیزهایی که عقول ما آنها را درک می‌کنند بسیار کمند. و حتی آن چیزهایی که حواس ما درک می‌کنند خیلی کمتر از آنهاست که عقل ما درک می‌کند. بنابراین ما با این ادراک و این حواس کذائی نمی‌توانیم منصفانه حقایق جهان کنونی را نفی کنیم و

۱- بلی مثلاً اگر خیال ما یک انسان را در فضا با سرعت زیاد در حرکت تخیل می‌کند تمام جزئیات این تخیل بوسیله حواس مادی درک شده‌اند (انسان فضا - حرکت سریع - پرواز و غیره) ولی هیچ وقت خیال ما نمی‌تواند انسانی را در فضا با حرکت سریعتر از حرکت نور تخیل کند. چون حواس ما آن حرکت را درک نمی‌کند. مترجم

بگوئیم اینها دروغ است حقیقت ندارند و یا با این فکر به این حقایق بی اعتنا باشیم مثلاً کسی که تصور می‌کند این ستاره (خورشید) بر حسب ادراک ما ثابت بنظر می‌رسد. در حالی که همین ستاره در همین فضا با سرعت معادل ۱۸۰۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کند یا اینکه بتواند تصور کند که این ستاره چندین حرکات مختلف دارد. و همه آن حرکات مختلف را با این سرعت انجام می‌دهد. بطوری که علم فضاشناسی جدید ۱۴ نوع حرکت برای خورشید ما اثبات کرده است و ما حتی یکی از آن حرکات را نه درک می‌کنیم و نه تخیل بنابراین آیا صحیح است که ما ایندرک و یا حواس ناتوان خود را یگانه عامل تشخیص دهنده میان حق و باطل بدانیم؟ یا اینکه عقل به ما حکم می‌کند که کمی از خودخواهی پائین بیائیم و قبول کنیم که ادراک ما کوتاه‌تر از آن است که آن را معیار تشخیص حق و باطل بدانیم حال که خوانندگان با ما هم عقیده شدند که عدم درک آنها دلیل بر واقعی نبودن این قبیل حوادث نیست. لازم است آنها با نظر انصاف به نکات زیر هم توجه کنند. بعد قضاوت نمایند.

الف - شخصی قیام به ظهور این نموده که یکی از مبرزترین علمای عصر خود بوده است. عالمی که میان علمای دیگر به قوت دید و دقت و تعمق معروف می‌باشد و این شخص عالمی است که توانست با همان تعمق و دقت الکترون را در اتم کشف نماید و تا آخر عمر هم در رأس جمعیت علمی بریتانیا که اعضای آن از برجسته‌ترین دانشمندان بوده‌اند قرار بگیرند.

ب - چنین شخص دقیق با یک و یا دو آزمایش قانع نشد بلکه او قبل از توجه به مسائل علم روحی، یکی از منکرین سر سخت این علم بوده است. و با تمام شکلها و انکارها اقدام به این آزمایشات نمود. و آنها را آنقدر ادامه داد که همه عقاید قبلی خود را بدور ریخت. و با اقدامات پی‌گیر خود ذمه تاریخ را ملزم نمود که در آثار و تحقیقات او هم مانند سایر گذشتگان با نظر اهمیت نگاه کنند.

ج - او برای رفع هر گونه احتمال خطا و نیرنگ، با کمال احتیاط اقدام می‌کرد چنانکه از مدیوم خواهش کرد که به عنوان مهمان یک هفته در منزل او بماند.

می خواست او را از نزدیک تحت مراقبت و کنترل فرار دهد.

بیشتر اوقات، کانی کنج در خانه او تجسد می یافت. در یکی از جلسات تجسد، از کانی خواهش کرد که طفل شیرخواری را به آغوش بگیرد. روح کانی هم پذیرفت کودک را برداشت بروی او می خندید پس از مدتی او را به مادرش داد. در حالی که در تمام این احوال مدیوم در حال بیهوشی بسر می برد. کافی است که بگوئیم کروکس آزمایشات خود از دستگاه گالوانومتر (Galvanometer) استفاده می کرد. یعنی آن دستگاه را به جسم مدیوم وصل می کرد تا تمام حرکات او را ضبط کند. این دستگاه را یکی از علمای متخصص بنام دکتر کرومویل فارلی (Cromwell) نظارت می کرد. و همه آن آثاری را که دستگاه از جسم مدیوم و روح متجسد نشان می داد ضبط می کرد.

چنانکه یک مرتبه کروکس از روح تجسد یافته خواست دست خود را در محلول یدور پتاسیوم (Potassium Iodore) فرو برد. وقتی که کانی دست خود را در داخل آن مایع فرو برد، عقربه های گالوانومتر حرکت نکردند. در صورتی که اگر جسم روح بوسیله سیمهای فلزی به جسم مدیوم متصل می شد، عقربه ها حرکت می کردند.

د - ظهور روح او و محو شدن آن همیشه با یک روش معین بوده و آن این است که ماده اکتوپلاسم به شکل بخار یا کفهای زیاد و یا هاله ها به شکل مختلف بطور واضح دیده می شدند. رنگ اکتوپلاسم میان سفید و خاکستری نوسان داشته است. بعد هم بتدریج شکل می گرفت و بصورت انسان کامل در می آمد. بطوری که اطوار، قیافه، سیما، و حرکات او کاملاً با مدیوم فرق داشت.

همه علما و محققینی که در موضوع تجسد روح تحقیق کرده اند، اکتوپلاسم خارج شده از جسم مدیوم را با همین شکل و وصف بیان کرده اند. و ما هم بعداً در مورد تحلیل ماده اکتوپلاسم و شناخت شیمیائی آن بحث خواهیم نمود.

ه - برداشتن تصویر تجسد کانی کنج با دستگاه کامبراه همه فکرهای خواب مغناطیسی یا توهم و یا تخیل را نفی می کند. زیرا کامبرانه عقل خود آگاه دارد و نه عقل باطن که بتواند خیالی را ضبط کند. چون هر چیزی که در مقابل او بطور حقیقی ظاهر می شود، آن

را ضبط می‌کند.

و - علاوه بر نکات یاد شده بالا بر خلاف اختلاف مکان و یا زمان و یا ظروف جلسات ارتباط تجسد در هر کدام از آنها ظاهر می‌شده است. چون ظهور تجسد عوامل زیادی دارد که از جمله آنهاست. یکی اصرار روح بر تجسد. دوم سماجت آنها به انداختن و یا پوشیدن لباسهای شناخته شده خودشان. مثلاً انداختن شال کم عرض بر روی شانه و سر و پا بستن دستمال سفید و ساده بر سر چنانکه کاتی می‌کرد.

یکی از ارواح درباره این پوششهای اختصاصی توضیح داده می‌گوید:

بیشتر منظور ارواح از پوشاندن سرشان این است که خود را از بعضی تأثیراتی که در جهان ما هست مصون بدارند، علاوه بر این، ارواح به محض خروج از جسد فیزیکی، بسیار حساس می‌شوند. و حتی تحمل تأثیرات مادی را ندارند. پس وقتی که ارواح با جسد اثری خویش به محیط پائین تر می‌آیند، احتیاج مبرم به پوشاندن خود با اکتوپلاسم دارند، تا آنها را از تأثیرات کم کردن ارتعاشات امواج مصون بدارد. بخصوص اگر بخواهند در جلسات با تجسد ظاهر شوند یا اینکه بر روی لوحه‌های حساس ظاهر گردند پس می‌توان این پوشش ارواح را هنگام تجسد، شبیه همان پوششی دانست که زنده‌ها برای مصون ماندن از تابش زیاد خورشید بسر می‌کشند.

و وقتی که به محل سایه رسیدند، آن را از خود دور می‌کنند. باز هم ارواح بخاطر این از این پوششها استفاده می‌کنند که در جلسات روحی، اجسام و هاله‌های آنها را برای مدت کوتاهی از تاثیر هوای فیزیکی جلسات حفظ می‌کنند.

بعضی از ارواح هم هستند که هنگام تجسد عاجز از تجسد تمام بدن خود می‌باشند. پس آنها بدین جهت با یک پوشش بلند ظاهر می‌شوند که اگر بعضی از قسمتهای بدن آنها تجسد نیافته، پیدا نشود. البته بلندی و کوتاهی این پوشش، بستگی به میزان اکتوپلاسمی است که ارواح از مدیوم می‌کشند. و باز هم بستگی به مهارت ارواح دارد که چگونه از آن نیروی روحی استفاده کنند. چنانکه دیدیم کاتی کنج در اثر مهارت زیاد از حداقل اکتوپلاسم استفاده می‌کرد.

تجسّدات روحی در اثر تلاش و کوشش علمای بزرگ در کشورهای مختلف به شکل حقیقت علمی درمی آید.

ظواهر تجسّدی که ویلیام کروکس در سال ۱۸۷۰ پدید آورد و ما (مؤلف) آنها را در صفحات قبل توضیح دادیم، در تاریخ روحی یگانه تجسد نبوده که ما بتوانیم درباره آن شک کنیم. بلکه بعد از او علمای زیادی در کشورهای مختلف موضوع تجسد را پی گیری کردند که نتیجه اقدامات آنها مثبت و قاطع بود. چون تصویرهای آنها هم طوری بود که راه هر گونه احتمال خدعه یا خطای حواس و نیرنگ مدیوم را نفی می کرد.

البته این تجسّدات گاهی کامل و گاهی ناقص، گاهی به شکل جامد، مانند تجسد کانی کنج، و گاهی هم به شکل سیال ظاهر می شدند. بطوری که گاهی تصویر برداری از آنها توأم با موفقیت بود. گاهی نمی توانستند از آنها تصویر بردارند ما نمی توانیم همه تجسداتی را که از سال ۱۸۷۰ به بعد در مؤسسات روحی مختلف ظاهر شده اند، در صفحات این کتاب چاپ کنیم. ولی می توانیم بعضی از آنها را که بسیار مهم هستند نشان دهیم. این تجسدات در آمریکا، ایتالیا، فرانسه، هلند و آلمان و غیره ضبط شده اند.

تحقیقات دی نوتزنج با مدیومی ایفا کاریز، و ماری سیلبیر

از کسانی که درباره ظواهر تجسدات تحقیقات طولانی انجام داده، دانشمند آلمانی دکتر دی شرننگ نوتزنج (De Shrenck Notzing) می باشد. که در تحقیقات او خانم محقق فرانسوی به نام ژولیت آلکساندر بیسون (Juliette Alexander Bisson) و عده دیگری از علما شرکت داشته اند. و نتایج تحقیقات خود را در کتابها و مجلات آن زمان منتشر کرده است ما تحقیقات او را با مادام ایوا کاییر (Eva Carriere) شرح می دهیم. این مدیوم کسی بوده که قبلاً هم در تحقیقات شارل ریشیه و بعد هم در آزمایشات دکتر جیلی در داخل مؤسسه بین المللی ماورای روح پاریس شرکت داشته است.

جلسه ۱۹ نوامبر ۱۹۱۵ - در این شب پشت سر هم سه صورت ظاهر شدند. قبل از داخل شدن به شرح ظهور آنها، من از خود می‌پرسم که چه چیزی می‌تواند مرا به درک آنچه که در آن شب دیدم کمک کند. شما برای خود مجسم کنید که جلوتان یک لوحه از چوب و یا سنگ نرم گذارده شده، بعد هم بنظر بیاور که در روی آن لوحه، یک ماده که شکل معین ندارد حرکت می‌کند. تا حدودی شبیه یک گل نرم که هم حیات دارد و هم حرکت. بعد هم بنظر بیاور که این ماده ابتداءً در حجم یک ساعت کوچک روی آن لوحه ظاهر شود. بعد امتداد پیدا کند و در جلوی چشمانت بزرگتر شود. بعد هم مانند شیری که روی آتش می‌جوشد، بطرف بالا غلیان کند. سپس به شکل دایره درآید و به صورت سر انسان زنده ظاهر شود. بطوری که تمام قیافه و پستی و بلندی صورتش نمایان گردد. خلاصه این ماده بعد هم در جلو چشمان تو شکل بگیرد و به صورت یک مرد ظاهر شود. مانند سر یک مجسمه. این اعمالی بود که ما آن شب با چشمان خود ناظر آن بودیم حال برگردیم به اصل حادثه می‌بینیم یک ماده‌ای از زیر بغل مدیوم بطور لزوج به رنگ خاکستری بیرون می‌آید و باد می‌کند. بعد هم در روی آن ماده، صورت یک مرد با ریشش ظاهر می‌شود. و این شکل تکامل پیدا نمی‌کند، بلکه تا حدودی غیر معین می‌ماند. ولی برای من ممکن بود آن شیخ را لمس کنم. وقتی که آن را لمس نمودم، احساس کردم که به یک شئی مقاوم ولی غیر ثابت (سیال) دست زدم. مثل اینکه ماده‌ای بود که کاملاً خود را نگرفته است. ولی وقتی که آن صورت می‌خواست کاملتر شود، مدیوم دچار سرفه شدید شد. بطوری که تمام بدنش را بحرکت در می‌آورد. در همین لحظه آن صورت محو شد. بدون اینکه اثری از خود بجا گذارد.

پس از چند دقیقه پدیده تکرار می‌شود. منتها از شانه چپ مدیوم، این دفعه نیمرخ شبح ظاهر می‌شود، البته کمی واضحتر. باز هم همان حادثه قبلی تکرار می‌شود. یعنی مدیوم به سرفه سخت دچار می‌شود. ناگهان صورت محو می‌شود ولی یک اثری از رنگ خاکستری از خود بجا گذاشت. آن هم در روی لباس سیاه مدیوم. در همانجائی که سایه بخار سفید بود. من بسرعت دست خودم را روی آن شئی گذاردم حالت دفاعی

داشت و سفت هم بود، ولی بسرعت محو شد. بعد هم یک صورتی ظاهر شد. البته در روی شانه راست مدیوم. از دست یک طفل بزرگتر نیست. ولی صورت پیدا است. چند لحظه به اطراف خیره شد بعد هم ناگهان محو شد.

تحقیقات هانز جیرلوف در مورد تجسّدات

دکتر هانز جیرلوف (Hans Gerloff) یکی از مبرزترین علمای معاصر در مورد پدیده تجسّد می باشد. این دانشمند آلمانی نخست در همه ظواهر مدیومی فیزیکی با تعداد زیادی از مدیوم های معاصر مانند مدیوم دانمارکی اینرنیلزن تحقیقات نمود. بعد هم به آزمایش تجسّدات روحی دست یافت. و این شخص آثار انگشتان بعضی از ارواح تجسد یافته را ضبط نموده است. مانند جون کنج یکی از ارواح راهنمای مدیوم اسایا بلا دینو.

هم چنین تجسد واضح کشیش سویدی مارتین لیلجبلاد (Martin Liljebblad) را پس از انتقال به عالم ارواح ضبط کرده است. این کشیش قبل از مرگش در جلسات نیلزن حاضر می شد و درباره او چنین نوشته بود. جیرلوف اقدام به گرفتن خصوصیات اکتوپلاسم نمود. و همچنین توانست قسمتی از موی سر زن جوان تجسد یافته را به نام والپورج (Valborg) با مدیومی نیلزن بدست آورده. از عجایب این پدیده موی تجسد یافته این است که صاحب آن مو در سال ۱۹۵۶ تجسد یافت و آن مو در آن تاریخ بدست جیرلوف رسید. ولی تاکنون با همان وضعیت اولی خود باقی مانده است. جیرلوف از ارواح می خواست که به داخل آب مایع (Lime Water) پف کند. با این کار معلوم می شد که نفس آنها طبیعی است. همچنین صدای ارواح را با نوار ضبط می کرد. همین طور نبض آنها را می گرفت البته با دستگاه گوشی قوی و معلوم می شد که قلب آنها بطور طبیعی عمل می کنند. و تعداد ضربان قلب آنها با تعداد ضربان قلب مدیوم فرق دارد.

یکی دیگر از کسانی که درباره پدیده تجسد ارواح تحقیقات کرده مارتین لیلجبلاد

کشیش کلیسای سوید است. که ابتدا از حضور در جلسات روحی نفرت داشت. ولی طولی نکشید که خودش شخصاً در جلسات نیلزن از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۱ حاضر می‌شد. او می‌گوید من دو مرتبه با این مدیوم در اتاق ارتباط نشستم. دستهای او را با دستهای خود گرفتم. دیدم که اکتوپلاسم مستقیماً از جسم و لباس او بیرون می‌آید. من جسم زنم رینا را دیدم که از اکتوپلاسم تجسد می‌یافت و دست مرا می‌گرفت و با من بطرف حاضرین می‌رفت و با آنها صحبت می‌کرد. یک مرتبه من از روح تجسد یافته زنم خواستم که بسوی ارنست تورلند هنرمندی که معتقد بروح نبود برود. و این شخص با اینکه در جلسات با چشم خود می‌دید، باز هم معتقد نشده بود. زن من خواهش مراقبول کرد و بطرف او رفت. نخست محکم به چانه او زد. یک مرتبه پیشانی‌ام را بوسید. من همان لحظه وجود او را احساس کردم و به من گفت آیا برای بقای حیات من، دلیلی بالاتر از تنفس من هست؟

تحقیقات شارل ریشیه در مورد تجسّدات

دکتر شارل ریشیه (Charles Richet) پس از مقاومت طولانی در برابر علم روحی جدید، عاقبت متوجه تحقیقات روحی عمیقی می‌شود.

شارل ریشیه در سال ۱۸۵۰ متولد و در سال ۱۹۳۵ در سن ۸۵ سالگی وفات یافت. این شخص عالم و استاد فیزیکولوژی در دانشکده طب دانشگاه پاریس بود. و در سال ۱۹۱۳ هم موفق به دریافت جایزه نوبل در فیزیکولوژی شد. و در سال ۱۹۰۵ ریاست جمعیت بحث روحی لندن را قبول کرد. این شخص نه تنها در طب و فیزیکولوژی عالم بود، بلکه در روانشناسی هم استاد بود. در عین حال شاعر و ادیب و نویسنده هم بود.

شارل ریشیه به هزارها آزمایشات روحی اقدام کرد. که بعضی از آنها را با مدیومی اسپانیایی اسپانیایی انجام داد. در حضور او حرکت اجسام جامد بدون وسیله مادی ظاهر می‌شد. همچنین تصویر بیرون آمدن ماده اکتوپلاسم را از بدن مدیوم ضبط نمود.

ریشیه نتیجه تحقیقات سی سال خود را در کتاب مهمی به نام مسائل طولانی ماورای روح (Traite de Metapsychique) تشریح نمود. این کتاب تقریباً محتوی همه سخنرانیهای اوست که در آکادمی علوم که در ۱۳ فوریه ۱۹۲۲ ابراد کرد، از انکار و نفرت سابق خود نسبت به علم روحی جدید و ظواهر روحی معذرت خواست.

تحقیقات ریشیه با مدیوم مارتابیرو. شارل ریشیه شخصاً در سال ۱۹۰۶ شهر ویلاکار من یکی از شهرهای الجزایر با مدیومی مارتابیرو (Marthe Beraud) اقدام به آزمایش نمود. و در تحت مراقبت شدید پدیده‌هائی را مشاهده نمود که کمتر از تجسّدات مشروحه قبل نیست.

او می‌گوید تجسّداتی که با مدیومی مارتابیرو ظاهر می‌شوند، بسیار مهم بودند. حاضرین در جلسه عبارت بودند از: ژنرال بویل - زنش - و دو پسر و دختر کوچک مدیوم که یکی به نام ماری و دیگری بول. همه اینها از پرده اتاق استتار فاصله داشتند. نور قرمز کافی بود. مارتابیرو در اتاق استتار نشسته بود. من شخصاً مراقب او بودم. پس از گذشت مدتی نزدیک به یک ساعت، پرده اتاق استتار باز می‌شود. بطوری که آدم می‌تواند مارتابیرو را که در روی صندلی خود کاملاً به خواب عمیقی فرو رفته است ببیند.

تجسّداتی که ظاهر می‌شدند همه کامل بودند Tres Parfaites, tres completes روح بیان بوا (Bien - Boa) چند مرتبه با جسم ظاهر شد. من نمی‌توانستم بگویم که این تجسد مارتابیرو است. چون تجسد با یک روپوش مخصوص ظاهر می‌شد که تهیه کردن و پوشیدن آن برای مارتابیرو محال بود. وانگهی ما چند مرتبه مارتابیرو و روح تجسد یافته را در آن واحد با هم دیدیم و فرض اینکه گوئیم این یک تجسد خونی بوده درست نیست. (۱) زیرا روح متجسد راه می‌رفت و برمی‌گشت. چشمانش به اطراف حرکت

۱- منظور ریشیه این است که فرض شود از اکتوپلاسم مدیوم به شکل خون دلمه شده ظاهر شده باشد. این فرض درست نیست زیرا خون دلمه شده نمی‌تواند به اطراف حرکت کند و یا حرف بزند و لبهایش حرکت

می کرد. وقتی که می خواست حرف بزند، حرکت لبهای او را می دیدم. علامت حیات در وی بعدی آشکار بود که ما صدای تنفس او را می شنیدیم. من کاسه مملو از محلول باریم را حاضر (Eau de Baryte) کردم و از روح متجسد خواستم که به داخل آن محلول تنفس کند. (یعنی نفسش را بیرون بدهد) بعد دیدیم که در اثر تنفس او به داخل محلول باریم، وجود اکسیدکربن به اثبات رسید. مانند تنفس همه موجودات زنده و حتی می دیدم دمیدن او باعث حرکت موجی محلول باریم می شود.

ریشیه ادامه می دهد که گرچه این آزمایشات برایم بسیار مهم بود، لکن یک آزمایش دیگر بوجود آمد که خیلی مهمتر از اینها بود. زیرا پس از اینکه مدت طولانی در اتاق نشستیم، در نزدیکی خودم جلو پرده چیزی مانند بخار دیدم که رنگش سفید بود و از من ۴۰ سانتی متر فاصله داشت. ابتدا به شکل قماش سفید درآمد. یا دستمالی که بروی زمین افتاده باشد. بعد بلند شده به شکل دایره ظاهر شد. بعد بصورت سر در آمد که روی زمین بود. بعد دیدم بتدریج بالاتر آمد و شکل انسانی بخود گرفت. مردی کوچک اندام بود. عمامه بسر داشت که رنگش سفید بود. ریش هم داشت. در جلوی پرده از سمت راست من به سمت چپم با قدمهای آهسته حرکت می کرد. وقتی که به نزدیک ژنرال رسید چهار زانو روی زمین نشست. با صدای بلند حرف می زد. بعد هم جلوی پرده محو شد.

بعد ریشیه اضافه می کند که صورتهائی از ارواح متجسد به کمک دیلان از آنها تصویر برداشتیم، که بعداً دانشمند روحی اولیور لودژ با دیدن آن تصویر گفت: این تصویرها بهترین صورتهای روحی است که تاکنون دیده است.

در مورد پدیده تجسد باید به این نکته اشاره کرد که بنابر گفته دانشمند روحی ارنست بوزانو چون ارواح از لحاظ رشد عقلی که در جهان ارواح به آن رسیده اند با هم تفاوت دارند، بنابراین اصل، ارواحی که در آن جهان رشد عقلی آنها کمتر است، بهتر

می توانند با ما ارتباط بگیرند. اما ارواحی که نظور عقلی آنها بیشتر است، ارتباط آنها با ما یا مشکل است و یا ناقص و انگهی نباید این موضوع را فراموش کنیم که ارواح باید در استفاده از سیال روحی (اکتوپلاسم) هم تمرین کافی داشته باشند.

بیان وقایعی که دلالت روشن بر وجود ارواح و ظهور آنها در بعضی مواقع دارد

این وقایع از انتشارات سالانه جمعیت بحث روحی لندن و مجلات آن جمعیت نقل شده است. ارزش این نوشته‌های جمعیت بحث روحی لندن، تنها از لحاظ امین بودن آزمایش کنندگان نیست، بلکه بسته به ارزش منبعی است که آنها را ثابت می‌کند. و وجود جمعیتی است که برگزیده‌ترین علمای عصر از مادیون گرفته تا روحیون در آن شرکت می‌کنند. این جمعیت چنانکه بعضی‌ها تصور می‌کنند، تنها از موضوع ارتباط میان ارواح و زنده‌ها بحث نمی‌کند بلکه بطور عموم در روح و مظاهر آن بحث می‌کند. ما بطور مختصر بعضی وقایعی را که جمعیت ضبط نموده در ذیل بیان می‌کنیم.

ظهور یک شبح (تجسد) بطور غیر منتظره Spontaneous Apparition

نقل از سالنامه جمعیت بحث روحی لندن جلد ۱۲ ص ۱۱۶ مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۸۹۵. همه مطالب زیر سخنان شبحی است که آقای نسنت ایدانویز (Vincent Idanowicz) در شهر کریزیلوکا در استان جاجزین بود و لیا روسیه در دهم نوامبر سال ۱۸۹۴ او را دیده و شبح، مطالب را بوی گفته است.

آقای ایدانویز به شهر جاجزین می‌رود تا ردائی را که از پشم شتر بافته شده بود و در نزد خانم ایزلوماسبوریتا بوده بخرد. خانم روپوشی را بوی نشان می‌دهد که تقریباً نو هم بوده و می‌گوید من این ردا را از شخصی به نام لاتوما خریده‌ام. و آن را به مبلغ ۴۵ روبل می‌خرد. وقتی که شب آقای ایدانویز در خانه‌اش خوابیده بود، شخصی که لباس سپاه پوشیده بود او را از خواب بیدار می‌کند. ایدانویز از وی نمی‌ترسد، لکن از اینکه شخصی

هنگام شب به خانه او وارد شد، تعجب می‌کند. ضمن اینکه می‌دانسته درهای اتاق کاملاً بسته بوده است. بعد از او می‌پرسد تو که هستی؟ شبیح پاسخ می‌دهد نام من ویزنبو کوسکی است. و به تو نصیحت می‌کنم که فردا زودتر برگردی و این روپوش را که خریده‌ای پس بدهی. چون اولاً این روپوش مال خود او نیست. بلکه مال یک قاضی است که اخیراً به مرض سل مرده و این روپوش آلوده به میکروب این مرض می‌باشد. وقتی که شبیح محو می‌شود ایندانویز بلند می‌شود ببیند این شبیح چگونه خارج شد. می‌بیند درها بسته است. گمان می‌کند آنچه که دیده خیال و توهم بوده است. بخصوص زنش که در کنارش خوابیده بود کسی را ندیده بود و صدائی هم نشنیده بود. وقتی که داستان را می‌شنود، شوهرش را مسخره می‌کند. آقای ایندانویز به رختخواب خود برمی‌گردد. روز بعد مانند هر روز دنبال کار خود می‌رود و از حادثه شب گذشته خود، به کسی چیزی نمی‌گوید. بعد که شب می‌شود زن و شوهر هر کدام بر رختخواب خود می‌روند. ولی نمی‌توانند بخوابند. هر دو با هم مشغول حرف زدن می‌شوند. که ناگهان هر دو صدای قدمهایی را می‌شنوند که به اتاق آنان نزدیک می‌شود. می‌بینند در که کاملاً بسته شده بود، باز شد. وحشت آنها موقعی زیادتر می‌شود که می‌بینند مردی با لباس سیاه داخل اتاق آنان شد. به آنها می‌گوید. پس هر دو شما بیدار هستید. در این صورت ادعایی نداری که به من بگویی که دخول دیشب مرا یک خیال فرض کرده بودی. ولی من امشب آمدم تا سخن خود را تکرار کنم که صبح بروی از آقای کرونیلم بخواهی که با تو به جاجزین برود و کت را به آقای (ایزلوماسیورینا) پس بدهد. چون آقای کرونیلم به تو می‌گوید که این روپوش مال شخصی به نام لاسوتا است. بعد هم بتو خواهد گفت که این کت متعلق به یک قاضی بوده که به مرض سل ریوی در گذشته است. و این روپوش آلوده به میکروب است.

اما اینکه می‌خواهی مرا بشناسی، من در شهر لیوفتش از منطقه کیف یکی از افسران حکومتی در سال ۱۸۹۲ بودم. و وظیفه من حراست از تو آن است که من خواستم ترا از چیزی که اگر نصیحت مرا قبول نکنی گرفتار می‌شوی، بر حذر دارم. بعد شبیح پنهان

می‌شود. صاحب این تقریر می‌گوید وقتی که من داستان را از آقای ابدانویز شنیدم تصمیم گرفتم با آنها به جازین بروم، تا صحت گفته‌های روح نگهبان محرز شود. وقتی که به جازین رسیدیم، آقای سیوروتا می‌گوید من این روپوش را از آقای لاسوتا خریده‌ام. بعد صاحب این تقریر می‌رود پیش قاضی شهر و به او خبر می‌دهد که شخصی قبل از او به مرض سل ربوی مرده ولی نمی‌داند نزدیکانش لباسهای او را به چه کسی داده‌اند. بعد بوی سفارش می‌کند که با تاجر خرید و فروش لباس مستعمل به نام بوراک فونکونوچی تماس بگیر و از وی پرس. وقتی که نزد او می‌رود، او می‌گوید همه لباسهای قاضی را خریده جز آن روپوشی که از پشم شتر بوده، چون آن را ایزلوماسیور ویتا خریده است. وقتی که ماروپوش را بوی نشان دادیم گفت بلی درست است.

این واقعه در مجلات جمعیت بحث روحی لندن ضبط شده و بدنبال آن استاد ریتشموند می‌گوید ظهور ناگهان یاین شبخ آن هم نه در جلسات ارتباط ما را با یک نکته‌ای دقیق و تازه مواجه ساخته است.

واقعه دیگر که نشان دهنده این حقیقت است که باید به اخطارهای مدیوم توجه کرد و آنها را بخصوص درباره کارها سرسری نگرفت. این واقعه از جلد ۲۶ انتشارات جمعیت بحث روحی لندن صفحه یک نقل می‌شود. در آن صفحه بانو نیاواکر می‌نویسد که در ماه آگوست سال ۱۹۲۹ نامه‌ای از خانم مدیوم لیونارد به من رسید. در آن نامه از وقوع یک حادثه کوچکی که موجب تألم من می‌شود خبر داده بود. علت حدوث آن واقعه را چنین بیان کرده بود که چون من به اخطاری که قبلاً از فدای روح راهنما رسیده بود و آن این بوده که فعلاً کار معینی انجام مده توجه نکرده‌ای از این جهت از وقوع حادثه تو را خبر دادم. ولی من بدون توجه به این نامه، جلسات روحی خود را در همان اتاق قبلی تشکیل دادم. چون خانم لیونارد علت انجام ندادن کاری را که منع کرده بود، به من نگفته بود و باز هم توضیح نداده بود که از طرف امور عادی است و یا واسطه اشتغال به کارهای روحی. من هم تقریباً آن را از یاد برده بودم. ولی با توجه به اینکه اولیور لودز دانشمند روحی مدیوم را خوب می‌شناخت و می‌دانست گفته‌های او درست در می‌آید،

من آن پیام را در نوشته‌هایم ضبط کرده بودم. اما در تاریخ ۱۷ آگوست سال ۱۹۲۷ هنگامی که جلسه روحی را تشکیل دادیم، ناگهان پنجره بزرگ که برای تابش نور در سقف اتاق بود فرو ریخت ولی در همان هنگام، روح راهنما فدی با صدای بلند گفت باکی نیست، همه چیز بر وفق مراد است. خوشبختانه به کسی از حاضرین آسیب نرسیده بود. جز اینکه نویسنده جلسه، سرش زخمی شد.

قدر مسلم این بود که از حاضرین، هیچ کس از حادثه افتادن پنجره سقفی آگاه نبوده که که بگوئیم مدیوم در جلسات قبلی از طریق تله پاتی (خواندن افکار دیگران) از این وضع آگاه شده باشد.

ظهور ناگهانی اشباح و یا اشکال ارواح بوسیله

تحقیقات علمی ثابت شده است

در بیان حالات ظهور ناگهانی اشباح، فردریک مایرز استاد دانشگاه کامبریج و عالم مشهور روانشناسی در کتاب خود به نام بقای شخصیت انسان پس از مرگ ضمن جمع آوری تعداد زیادی از حالات ظهور ناگهانی اشباح ارواح که از گواهان مورد اعتماد بودند و به آسانی هر چیزی را قبول نمی‌کردند، می‌گوید همه اینها وقایع ناگهانی هستند، که در آنها اشباح، بدون درخواست کسی و بدون حضور مدیوم بخصوص، ظاهر شده‌اند. ما در اینجا فقط می‌توانیم این احتمال را بدهیم که یکی و یا چند تا از حاضرین، بدون اینکه خودشان متوجه باشند، موهبت مدیومی داشته‌اند.

در این قبیل ظهور ناگهانی، روح تجسد مادی نمی‌گیرد و به صورت ماده سفت و متراکم در نمی‌آید که ما می‌خواهیم در این جا از آن بحث کنیم.

از حالاتی که علامه فردریک نشان داده، حالتی است مربوط به شیخ ابر مانند که نه سال پس از مرگ صاحبش ظاهر شده است. و مایرز آن را چنین توصیف کرده: ممکن است ما ظهور این حالت را مظهري برای بقای خاطرات شخص پس از مرگ بدانیم. و یا

اینکه بگوئیم آن شبح نوعی از نیرو است که مرده‌ها پس از مرگ از آن استفاده می‌کنند. البته این نیرو ارتباط کامل با شخصی که در روی زمین زندگی می‌کرده دارد. این حالت، نخست در محله جمعیت بحث روحی لندن منتشر شد که مایرز یکی از مؤسسين آن جمعیت بود. بعد هم این حالت را یک محقق روحی به نام ف - ج در جمعیت بحث روحی آمریکا ظاهر ساخت. و دو نفر عالم بزرگی مانند ریچارد هودجسون و جوزیا رويس آن را تأیید کردند.

نخستین نامه‌ای که از جانب شخصی به جمعیت بحث روحی آمریکا در ۱۱ نوامبر ۱۸۸۸ رسید مضمونش چنین بود: آقای من به منظور پاسخ گوئی به نیازهای جمعیت روحی در مورد بدست آوردن وقایع صحیح از ظواهر روحین این واقعه را با کمال احترام برای شما نقل می‌کنم. و تأکید می‌کنم که این حادثه برای خود من هم اتفاق افتاد. و از همه حوادث زندگیم مهمتر بود. از این واقعه جز خانواده باکس دیگری سخن نگفتم. چون می‌دانستم که تعداد کمی از آنها این حادثه را قبول می‌کنند، ولی بقیه بر دیوانگی یا اختلال حواس من در آن زمان حادثه می‌کنند.

ولی من یقین دارم که در آن هنگام بروز حادثه در کمال صحت و سلامتی بودم. حادثه چنین است که در سال ۱۸۶۷ یگانه خواهر من مرد. او در سن ۱۸ سالگی در شهر سانت لوئیس از ایالت میسوری در اثر تصادف وفات یافت. من او را خیلی دوست می‌داشتم. مرگ او برایم صدمه بزرگی بود. بعد از یک سال و اندی من شغل تجارت را در پیش گرفتم. و در سال ۱۸۷۶ برای امور تجاری خود، به غرب آمریکا سفر کردم و به شهر سانت جوزیف از استان میسوری وارد شدم. روزی پس از گردش در خیابانهای آن شهر، به اتاق خودم که در مهمانخانه پاسیک بود، رفتم. نشستم تا صورت اشیائی را که باید بخرم یادداشت کنم. افکار من در آن حال فقط متوجه موضوع تجارت بود چون می‌دانستم که بزودی بوسیله این معاملات سعادت خود و خانواده‌ام را تأمین خواهم نمود. اساساً در فکر خواهر مرده‌ام نبودم هنگام ظهر بود نور خورشید از پنجره به اتاق من می‌تابید. سیگاری روشن کردم، در آن حال احساس نمودم که شخصی در سمت من

نشسته است. و یک دستش را هم روی میز گذارده. من بسرعت سرم را بطرف او برگرداندم شکل خواهرم را به وضوح دیدم. مدت یک یا دو ثانیه با محبت به رویش خیره شدم. من آن موقع احساس سعادت بزرگ کردم و او را صدا زدم. همانوقت شبخ متلاشی شد.

من طبعاً حیرت زده شدم. با خود گفتم این اشتباه حواس است. لکن سیگار در دست من بود. قلم هم در دست راستم بود. مرکب روی کاغذ که نوشته بودم، خشک نشده بود. بنابراین یقین کردم که نه خواب می بینم و نه خیال است. بلکه من در بیداری کامل هستم. من بقدری به آن شکل نزدیک بودم که می توانستم او را لمس کنم. همه قیافه و خصوصیات صورت و لباسش را دیدم. طوری بنظر آمد مثل اینکه زنده است. چشمانش با حالت محزون به من نگاه می کرد. در سمت چپ صورتش یک گوشت برآمده قرمز دیدم. بطور کلی با زمان حیاتش فرقی نداشت. اکنون من به صحت همه آنچه را که می گویم تأکید دارم. و این یک امر واقعی بود. این ملاقات بحدی در من اثر گذاشت که فوراً با اولین قطار خود برگشتم. در حضور فامیل جریان را گفتم. پدرم شخصی جدی و صاحب ذوق سلیم بود. وقتی که دید من کاملاً به صحت این مشاهده معتقدم، مرا مسخره کرد. من وقتی که گفتم من در صورت خواهرم یک خط قرمز دیدم، پدرم وا رفت و مادرم مضطرب و بیهوش شد. وقتی که او را بیهوش آوردیم، ناله می کرد و اشک می ریخت. گفت بلی تو خواهرت را دیده ای. چون در روی زمین کسی جز مادرم از آن زخم و یا گوشت سوخته آگاهی نداشت. مادرم گفت بلی پس از مرگ دخترم، وقتی می خواستم لباسهایش را عوض کنم، ناخودآگاه آن زخم در صورتش بوجود آمد. من آن را با پودر مخفی کردم. و هیچکس آگاه نشد. این واقعه را تاکنون هم به کسی نگفته بودم بلی نه من و نه پدرم و نه سایر فامیل از آن حادثه آگاه نبودیم. تا اینکه من آن خراش را در روی خواهرم دیدم. مثل اینکه تازه خراش برداشته بود مادرم بسیار متأثر شد بطوری که برای استراحت از اتاق من رفت. دوباره لباسهایش را پوشید و نزد من آمد. تا به من بگوید که من می دانم تو خواهرت را دیده ای.

آقای (ف - ج) دردنبال این مطالب نوشته بود. در شکل و قیافه خواهرم اثر روحی نمایان نبود بلکه کاملاً طبیعی بود و همان لباسی را پوشیده بود که معمولاً در زندگی زمینی خود می پوشید. در اثر حایل بودن میز میان من و او، فقط نیم تنه بالای او را دیدم. همه آن چیزهایی که از وی دیدم، مانند عکس در نظر مجسم است. حتی من گردن بند یاقوتی او را در گردنش دیدم و سنجاقی که به موهایش زده بود.

فردریک مایرز درباره فرمزی صورت شیخ می گوید: سرخی آن خراشی که در روی شیخ بوده نشان می دهد که شیخ بطور مبهم ظاهر نبوده، بلکه به شکل دختر جوان درخشنده ظاهر شده است. بنابراین خراش صورت او هم ظاهر شده است.

دکتر هودجسون بعد از این نامه، آقای (ف - ج) را ملاقات کرد و نامه ای در تاریخ ۱۶ آوریل سال ۱۸۹۰ به جمعیت بحث روحی نوشت که متضمن مطالب زیر بود.

من با آقای (ف - ج) که اکنون ۴۳ سال دارد صحبت کردم. او می گفت محبت شدید من میان من و خواهرم و پدر و مادرم بود. او هنگام مشاهده شیخ خواهرش در کنار میز کوچکی نشسته بود که طولش دو پا بوده و دستش را روی آن میز گذارده بود. و خراشی که دیده بود، در سمت راست صورت خواهرش بوده که طول آن به $3/4$ اینچ می رسید. مادرش هم بعد از دو هفته از این حادثه مرده است. او می گفت یک قدم با شیخ خواهرش فاصله داشته، نور آفتاب از پنجره می دمیده، و صورت یک مرتبه مانند اینکه بخار شود محو گردید. به من محرز شد که این شخص (ف - ج) آدم امین و راستگو است. امضاء

هودجسون.

فرانک بودمور در کتاب خود به نام بررسی اشباح مردگان از لحاظ ظهور در این باره می نویسد. روی دختر تنها انعکاس عقل مادر بوده که چنین ظاهر شده. ولی از لحاظ دیگر می توان گفت که روح، آن فرمزی را برای اثبات شخصیت خود ظاهر ساخته است. البته میان حالات ظهور ناگهانی اشباح، و حالات تجسد کلی و جزئی فرق هست که بعداً به آنها اشاره خواهیم کرد. ولی این دو پدیده عوامل مشترکی هم دارند که باید به شرح

زیر به آنها اشاره شود.

۱ - ظهور ناگهانی و یا تجسد، کاملاً حاکی از این است که روح قادر است در سطح کوکبی و یا اثری شکل معینی به خود بگیرد. بطوری که همه حاضرین او را بشناسند. باز هم امکان دارد خدشه یا علامت معینی را برای اثبات شخصیت خویش نشان دهند. بنابراین همه ظواهر روحی، ارتباط کاملی با تاثیر مستقیم عقل در ماده دارند. یا اینکه می خواهید بگوئید (تاثیر روح در ماده (Psychoco - Kinesis) می باشد. و ما بزودی به این مسئله اشاره خواهیم نمود.

۲ - باز هم ظهور شبح و یا تجسد، ثابت می کند که ارواح می توانند، تنها و یا بوسیله ارواح نامرئی دیگر، لباس یا چیزهایی را که نشان دهنده شخصیت آنهاست، با خود داشته باشند. چنانکه در حالت قبلی دیدیم که شبح آن دختر لباس معین حتی سنجاق سر هم داشته است.

۳ - ظهور این حالات و یا تجسد، ثابت می کند که ارواح، آنچه را که به جسد مادیشان وارد شده پس از مرگ نگه می دارند. چنانکه در بالا ملاحظه گردید، وقتی که روح پس از انتقال، متوجه آن عارضه شده آن را حفظ کرده است.

۴ - ارواح علاقه مندند که بهترین راه را برای اثبات شخصیت خویش به زنده ها اختیار کنند. و هر روح در انجام این کار روش خاصی دارد.

موقعیت خانم لویزاراین در رابطه با ظهور ناگهانی اشباح

خانم دکتر لویزاراین (Louosa Rhine) یکی از مبرزترین محقق در میدان بحث علمی معاصر علم ماوراء روانشناسی می باشد. این خانم در این مورد به شوهرش دکتر ژوزف بانکس راین (J.B.Rhihe) رئیس قسمت علم النفس و ماورای نفس دانشگاه دیوم - دیرهام در کارولینای شمالی از نیمه قرن فعلی تاکنون (زمان نگارش این کتاب) کمک می کند. و بعلاوه این خانم مدیر مؤسسه تحقیقات انسانی هم می باشد. این خانم به جمع آوری صدها از این وقایع (ظهور ناگهانی اشباح) از کسانی که می توان به سخنان آنان اعتماد کرد، اقدام نموده است. اینک بعضی از آن حوادثی که لویزا جمع آوری

کرده، بدون اینکه درباره آنها اظهار نظر بکند به اطلاع خوانندگان می‌رسانیم. چون لویزا قضاوت را به عهده خود خوانندگان گذارده که پس از مطالعه این حوادث خودشان درباره آنها اظهار بکنند.

واقعه‌ای از بوستون: این حادثه را لویزارین از بوستون دریافت داشته و به مجموع این حوادث بحث‌کنندگان در پاراسیکولوژی (ماورای روانشناسی) ظواهر القائی می‌گویند. یعنی اینها ظواهری هستند که بدون حضور مدیوم و تشکیل جلسه ارتباط و تهیه مقدمات قلبی بطور ناگهانی در بعضی از مکانها ظاهر می‌شوند. اکنون چگونگی واقعه. دو برادر به نامهای آرنولد و بارلیت در مؤسسه با هم کار می‌کردند. در عصر یکی روزها هنگام پایان کار با هم سوار آسانسور شدند همین که به طبقه اول ساختمان رسیدند از هم جدا شدند. پس از رفتن آرنولد، بارلیت قبل از رسیدن به خیابان به وسیله سگته قلبی فوت می‌کند. جسد او را به پزشکی قانونی منتقل می‌سازد. غروب همان روز نگهبان شبانه برای انجام وظیفه به مؤسسه می‌آید. بدون اینکه از مرگ بارلیت خبری داشته باشد. هنگامی که اتاقها را نظافت می‌کرد به اتاق کار بارلیت نزدیک می‌شود. می‌بیند بارلیت پشت میز خود نشسته. طبق معمول می‌خواهد با او حرف بزند، او جواب نمی‌دهد. نگهبان از این کار او که برخلاف عادتش بوده تعجب می‌کند. چون نگهبان قبلاً از بیماری قلبی او آگاه بوده تصمیم می‌گیرد برود به آرنولد خبر بدهد ولی قبل از رفتن دوباره می‌خواهد با بارلیت سخن بگوید می‌بیند در پشت میزش نیست و مخفی شده، چون در اتاق فقط یک در بوده آن را هم نگهبان اشغال کرده بود. این حادثه نگهبان شبانه را بفکر می‌اندازد. همانطوری که حادثه دیگری فکر او را زیادتر می‌کند. زیرا وقتی که به اتاق آرنولد وارد می‌شود. همان نامه‌ای را روی میز آرنولد می‌بیند که لحظات قبل بارلیت آن را در اتاق کار خود می‌نوشت. بعد نگهبان شروع به صدا کردن بارلیت می‌کند و اتاقها را می‌گردد ولی او را نمی‌یابد. این حادثه بقدری در وی اثر می‌گذارد که صبح فردا همه وقایع را برای نگهبان بعدی توضیح می‌دهد. او بوی می‌گوید بارلیت دیروز ساعت ۵ بعد از ظهر در اثر سگته مرده است.

این حادثه نظیر همان وقایعی است که خانم لویزا در ظرف ۱۵ سال تلاش حدود ۱۵۰۰ حادثه جمع کرده بود. و این حادثه برای لویزا از این جهت ارزش داشته که شاهد قضیه قبلاً از مرگ بارلیت آگاه نبوده.

وقایعی را که خانم لویزا جمع کرده بود آنها را به سه طبقه بشرح زیر دسته بندی نموده است.

دسته اول - اینکه شاهدان ظهور شبیح قبلاً نمی دانستند که صاحب شبیح فوت کرده است. که یکی از آنها همین واقعه بوستون است.

دسته دوم - قبلاً به مرگ صاحبان شبیح آگاه بوده اند.

دسته سوم - اساساً شاهدان قضیه صاحب شبیح را نمی شناخته اند فقط هنگام مشاهده قیافه شبیح را توصیف کرده اند.

واقعه دیگری که خانم دکتر رابن آن را در مجله پاراسیکولوژی جلد ۲۱ شماره یک ذکر کرده است. در این قضیه شاهدان شبیح می دانسته اند که صاحب شبیح فوت کرده است.

خلاصه آن حادثه چنین است - ۱۵ سال قبل خانمی با شوهرش و سه طفل صغیر در همسایگی صاحب این تقریر (کسی که دیدن شبیح را برای خانم رابن نقل کرده است) زندگی می کرد، آن زن به ماشین سواری علاقه زیادی داشته است. لذا شوهرش یک فورد قدیمی می خرد که برای روشن کردن آن باید از هندل استفاده شود. پس از گذشت یک ماه آن خانم فوت می کند. شاهد شبیح نقل می کند پس از انقضای مدت دو هفته از مرگ آن خانم، شبی از خواب بیدار شدم همین که از جایم حرکت کردم، احساس کردم که مایلم جلو پنجره جلو منزلم بروم همین که به پشت پنجره رسیدم دیدم زن همسایه ام که فوت کرده بود، هندل ماشین را بی فایده می چرخاند و مرتب این کار را ادامه می دهد. در این هنگام شوهرم را صدا کردم او هم بیدار شد و از او خواستم دم پنجره بیاید واقعه را ببیند. شوهرم آمد دید و آن خانم را شناخت. شکل خارجی آن زن مرده، کامل بود ولی صورتش شفاف تر بنظر می رسید. هیچ صدائی از او در نمی آمد. ولی امکان نداشت

که ما دو نفر در شناختن آن خانم اشتباه کرده باشیم. ما چیزی از این قضیه به کسی نگفتیم. حتی به شوهر آن خانم، ولی غروب فردای آنروز شوهرش پیش ما آمد و گفت می خواهد منزلش را تغییر بدهد. چون زنش دو شب متوالی است که در کنار تختخواب او ظاهر می شود و از او آب می خواهد و می گوید اگر مرا دوست داری به من آب بده. یک هفته بعد آن مرد از آن خانه رفت.

حدوث واقعه میان دو شخصی که قبلاً با هم آشنا نبوده اند

این حادثه عبارت از شبی بوده که در منزلی که قبلاً سکونت داشته ظاهر شده است. شاهد قضیه می گوید. من در طبقه هم کف یکی از ساختمانها اقامت داشتم که سه اتاق داشت و همه درها بسته بود و من مطمئن بودم که کسی نمی تواند درها را باز کرده به آنجا داخل شود. هنگامی که من به تنهایی رختخواب خود را برای خواب آماده می کردم، احساس نمودم که در این اتاق غیر از من کسی دیگر هم هست. وقتی که برگشتم دیدم جوانی در وسط اتاق ایستاده به من نگاه می کند. مثل اینکه می خواهد چیزی به من بگوید. من به او گفتم این جا خانه من است تو این جا چه کار می کنی؟ یک لباس روشن پوشیده بود. پیش از آنکه من او را بشناسم از نظرم محو شد. من عادت داشتم هر صبح یکی از همسایگان را ملاقات می کردم. همینکه فردا صبح پیش او رفتم داستان را برایش گفتم. به محض اینکه حرف من تمام شد دیدم رنگ آن خانم تغییر کرد و به من گفت چند مدت قبل همین جوانی که گفتم در همان طبقه ای که تو اکنون نشسته ای می نشست. و در آنجا هم مرد. یک زن جوان را با یک طفل تنها گذاشت.

دکتر راین می گوید در حالات شبیه حالت بالا اشباح معمولاً در جایی که زندگی می کرده اند ظاهر می شوند. حتی خود آن شبح طیفی از وجودش در آنجا آگاه نیست. این خانم محقق ظهور همه اشباح را قطعی نمی داند. ولی می گوید ممکن است ظهور شبح در محلی، روی آن معلوماتی باشد که در عقل ناخود آگاه او موجود بوده (عقل ناخود آگاه آن مرده، آن زندگی قبلی را در آن مکان متذکر شود و همان یادآوری سبب

بروز آن شبخ در آن مکان باشد) یا اینکه می‌گوئیم این معلومات برای بینندگان شبخ، از غیر طریق حواس ظاهری که قبلاً عالم به بودن آن شخص در آن مکان بوده‌اند، ظاهر شود.

لویزار این نتیجه تحقیقات چندین ساله خود را بطور خلاصه چنین بیان می‌کند. که ادراک از طریق غیر حواس عادی در مورد ظهور اشباح و طیفهای آنها تأثیر بسزای دارد. (اغلب طیفهای شبخی، بوسیله حواس باطنی آن بیننده ظاهر می‌شود) و هم چنین است تأثیر مستقیم عقل در ماده. ولی آیا حقیقتاً مرده در جلسات حاضر می‌شود و با اینکه عقل و حواس خارجی بیننده‌ها آن صورتهای را می‌سازند؟

بعد هم خودش به این پرسش پاسخ می‌دهد. وقتی که مردگان بطور قطع می‌دانند که آنها زنده هستند و زنده‌ها هم به این مسئله اعتقاد دارند پس دیگر ظهور ارواح و مشاهده آنها از نظر علمی و طبیعی غیر ممکن نیست.

بیان علت‌های علمی ظهور این اشباح

نظریه ادmond جیرنی - از کسانی که با عنایت خاصی در مورد ظهور القائی اشباح تحقیق کرده‌اند، عالم روانشناس ادmond جیرنی Edmonds Gurney می‌باشد. که پس از تحقیقات زیاد به این نتیجه رسیده که ما هنگامی می‌توانیم به ظهور واقعی اشباح معتقد باشیم که یکی از این اعتبارات سه‌گانه در آن ظهور تحقق داشته باشد. در آنصورت ما می‌توانیم معتقد شویم که آن طیف متعلق به مرده است که ظاهر شده و مجرد خیال شخصی برای مشاهده کننده نمی‌باشد.

اعتبار نخست - آن شبخ را بیش از دو نفر مشاهده کنند (چون در آن صورت نه احتمال توهم می‌رود و نه احتمال تخاطر)

اعتبار دوم - آن شبخ سخن می‌گوید، و مطالبی بگوید که بعداً صحت آنها ثابت شود. و هیچکس هم از آن مطالب قبلاً آگاهی نداشته باشد.

اعتبار سوم - آن است که آن شبخ باید متعلق به شخصی باشد که ناظرین شبخ قبلاً او

را نمی‌شناخته‌اند و طوری او را توصیف کنند که هوبت او محرز شود در این صورت این احتمال مرتفع می‌شود که عقل باطن بینندگان از ضمیر نابخرد خود آن شبیح را که قبلاً در آن متمرکز بوده در نیاورده باشند. جبرنی اضافه می‌کند که ظهور تعداد زیادی از اشباح آن هم بلافاصله پس از مرگ و یا مدت کمی بعد از مرگ، موجب بروز این فکر می‌گردد که اگر ما با حساب احتمالات حدوث آن اشباح را از طریق تخاطر عقلی (Telepathy) انتقال افکار به دیگری بوسیله عقل انسان زنده فرض کنیم، مواجهه با اشکالات زیادی می‌شویم. زیرا این احتمالات ایجاب می‌کند که ما فرض کنیم شخص محاضر برایش در آن حال احتضار امکان دارد صورتهای فکری خود را طوری مجسم کند که مشاهده آنها از طریق بینندگان آن هم بطور روشن میسر باشد. در صورتی که این فرض قابل قبول نیست. زیرا مرده در حال احتضار و یا بلافاصله از مرگ (در حال انتقال) قادر به چنین تمرکز فکری نیست.

وانگهی در این فرض عجیب‌تر این است که چطور تفکر عقلی آن مرده، صورت عقلی خود را به عقل مشاهده کننده بیگانه انتقال می‌دهد؟ چون در تخاطر فکر (یادآوری برای دیگران) چیزی که محرز شده این است که آن تصور باید اول از فکر کننده به گیرنده منتقل شود.

از همه مهمتر آزمایشات در برون‌فکنی روح (انتقال روح از بدن بطور موقت) ثابت کرده که مدیوم هنگامی می‌تواند آن روح برون‌فکننده را ببیند که فکرش را در آن متمرکز کند تا بدین وسیله آن را بسوی خود متوجه سازد نه اینکه در فکر خودش باشد. پس در این صورت کسانی که بطور ناگهانی شبیحی را می‌بینند، هیچ در فکر آن شبیح نبوده‌اند و روی قانون تمرکز فکری این عمل را نمی‌توانیم با تخاطر تفسیر کنیم.

ایراد دیگر به این فرض این است که بر حسب ظاهر عامل تخاطر، عقل ناخودآگاه طرفین است بنابراین ممکن است برای مدتی عقل ناخودآگاه طرف گیرنده خاموش باشد و فعالیت نکند چون عقل ناخودآگاه ما در حال بیداری اغلب فعالیت ندارد. و از سوی دیگر ممکن است عقل باطن گیرنده این تخاطر، طوری باشد که مانع از حدوث و ظهور

این تجسم بشود (عقل باطن گیرنده، به عللی نتواند پیام را دریافت کند بعلاوه احتمال وجود تخاطر در ظهور اشباح، صحت نظریه دیگر یعنی حضور صاحبان اشباح با جسم اثیری را رد نمی‌کند. بنابراین گاهی ممکن است شبح، ظهور حقیقی داشته باشد و عقل گیرنده آماده شناسائی وی نباشد. چنانکه در تخاطر هم گاهی اتفاق افتاده که هر دو طرف یکدیگر را ببینند. یعنی مدیوم طراح روحی، جسم اثیری برون‌فکننده را اگر چه در مکان دورتر از وی هم قرار داشته باشد مشاهده کند. حتی هر دو یکدیگر را ببینند. ما (مؤلف) بعداً درباره برون‌فکنی روح به تفصیل بحث خواهیم کرد.

نظریات دیگر در مورد ظهور ناگهانی اشباح

فردریک مایرز در سال ۱۸۸۵ کافی بودن تخاطر فکری را برای ظهور این قبیل اشباح رد می‌کند. زیرا مشاهده ظواهر بیهوشی خانم پیرمایرز را معتقد به این مسئله کرد که ارتباط با مردگان مشاهده آنها بوسیله زنده با حضور مدیوم یک امر واقعی و مسلم است.

هنگامی که مایرز در مورد تفسیر نمونه‌های این حالات (ظهور اشباح) را در کتاب مهم خود به نام شخصیت انسانی و بقای آن پس از مرگ بحث می‌کند متوجه می‌شود که بعضی از اماکن در ظهور اشباح تأثیر بسزائی دارند که می‌توان این مسئله را داخل در برگشت ادراکات سابق در آن محل دانست. در این باره مایرز چنین توضیح می‌دهد که بگذار بگویم ظواهری که در منزلهای مسکونی رخ می‌دهد مبتنی به چند امور می‌باشد که در گذشته در آنجا حادث شده است. ولی آیا این ظهور چگونه مبتنی به آن امور می‌شود؟ باید بگوئیم نتیجه آن امور است و نه منحرف ساختن مردم، بلکه همه اینها نتایج تحقیقات علمی می‌باشد که مراجع ذی صلاحیت سالیان درازی درباره آنها تحقیق کرده‌اند. این علما و محققین گاهی خودشان به تنهایی و گاهی هم با حضور عده دیگری از کارشناسان و محققین به آن منازل رفته و در آنجا روزها و شبها مقیم شده با تمام وسایل آزمایشات به بحث و تحقیق پرداخته‌اند و عاقبت هم نظریه خود را اعلام

داشته‌اند. مثلاً قاضی آمریکائی ادموندز (Edmonds) که عضو محکمه عالی نیویورک بود و بعداً رئیس مجلس سنای آمریکا شد، در مقاله‌ها و نوشته‌های خود راجع به ظواهر غیر عادی که در قریه هیدسفیل نزدیکی شهر روشستر از توابع نیویورک در سال ۱۹۴۹ میلادی نخستین کسی بود که در آنجا چند روزی متوقف شده تحقیقات نمود. او هفته‌ای دو مرتبه به قریه هیدسفیل می‌رفت و در همان خانه محل ظهور حوادث غیر عادی، با ده تن از علما و کارشناسان الکتربسته، شیمی تحقیقات می‌کرد، تا علت آن حوادث غیر عادی را کشف کنند. این شخص قبل از اظهار نظر درباره این ظواهر، یکی از بزرگان علم مادی بود. معیناً او خود را مؤلف دانست که برخلاف عقیده‌اش در برابر خواست عمومی اقدام به این تحقیقات بکند. و پس از چهار ماه متوالی بحث و تحقیق، تسلیم به صحت آن ظواهر شود و اعلام کند که این پدیده‌ها هیچگونه علت مادی ندارند بلکه ارواح این ظواهر را بوجود می‌آورند.

هر کسی کتاب ماورای روح عالم فیزیولوژی شارل ریشیه (Charles Richet) را بخواند متوجه می‌شود که او هم این قبیل ظواهر را شخصاً در فرانسه و الجزایر تحقیق کرده لکن در ابتدا آنها را منسوب به ارواح نمی‌دانسته چون او قبلاً معتقد به علم روحی نبوده تا نتایج تحقیقات خود را با اصول آن علم تطبیق دهد. ولی به صحیح بودن آن حوادث اعتراف می‌کند (گفته این ظواهر در خانه‌ها و مکانهای خاصی مشاهده شد و هیچگونه علت مادی ندارند) و همچنین بوجود مدیوم‌هایی در آن خانه‌ها معترف شده‌اند و گفته این ظواهر در آن خانه‌ها مدیومی است که، خودش هم از این نیرویش آگاه نیست. ولی وقتی که دومین قدم خود را در این راه برداشت با نهایت احتیاط همه آن کارها را به ارواح منسوب دانست. و در همین کتابش در اثر تحقیق درباره این قبیل مسائل نظریه عمومی وجود ارواح را می‌پذیرد بعد هم پس از سی سال تحقیق متوالی به صراحت اعلام می‌دارد. که تنها اعتقاد به نظریه روحی است که می‌تواند ظهور این پدیده‌ها را تحلیل و تفسیر کند.

همچنین فیلسوف کامی فلاماریون شخصاً در این باره تحقیق کرده و در کتاب

خانه‌های مسکونی ارواح خود می‌نویسد که پس از تحقیقات بسیار و انجام آزمایشات با تمام وسایل علمی به این نتیجه رسیدم که ظهور این قبیل حوادث در خانه‌ها حقیقت دارد و ارواح در پیدایش این ظواهر دخالت دارند.

سر ویلیام باریت عالم فیزیک و عضو آکادمی علوم سلطنتی بریتانیا با عنایت خاصی تحقیق کرده و نوشته‌ای در این باره بشرح زیر نوشته است.

یکی از آنها را در انتشارات سالانه جمعیت بحث روحی لندن و دیگری را در مجله دانشگاه دبلن منتشر ساخته است.

همچنان است که دکتر فرانک پودمور (Frank Podmore) در کتاب خود به نام علم روحی جدید و هم چنین در کتاب دیگرش به نام تحقیقات در علم روحی و در تقریر خود (به نام اشباح مزاحم) که در انتشارات جمعیت بحث روحی لندن منتشر شده درباره این پدیده‌ها نظر صریح داده و آنها را به ارواح منسوب داشته است.

همچنین عالم علم النفس ایتالیائی ارنست بوزانو (E. Bozzano) و عالم علم جرم شناسی معروف لومبروزو و استاد اندرولانگ Andrew Lang که در سال ۱۹۱۱ رئیس جمعیت بحث روحی لندن بوده و نتایج تحقیقات خود را در انتشارات همان جمعیت و دایرةالمعارف روحی بریتانیا منتشر ساخته است.

بعد هم دکتر هیروارد کارنجتون در این باره تحقیقات کرده و در مجله مؤسسه بین‌المللی بحث روحی لندن در سال ۱۹۳۵ نتیجه تحقیقات خود را منتشر ساخته است. از جمله کسانی که در این مورد باکوشش و تلاش زیاد تحقیق کرده دکتر هاری پریس (Harry Price) استاد دانشگاه اکسفورد و رئیس جمعیت بحث روحی لندن می‌باشد. که چند کتابی هم درباره این پدیده‌ها تألیف نموده که مهمترین آنها به نام ارواح مزاحم در انگلستان است که در سال ۱۹۴۱ منتشر شده و دیگری کتاب بیشتر منازل انگلیسی جایگاه ارواح هستند.

انواع تهاجمات روحی در بعضی خانه‌ها و مکانها

بطوری که تجربه نشان داده تعداد کمی از این ظواهر برای ضرر رساندن به اشخاص

پدید می آیند. لکن بیشتر آنها به منظور ضرر رساندن به اشیاء قابل شکست است که آنها را می شکنند و یا برای آتش زدن به بعضی اشیاء و فرشها است. به موجب نوشته دایرةالمعارف روحی، بیشتر اوقات حضور اشخاص بیگانه سبب توقف این عملیات از جانب ارواح می گردد. و گاهی هم در اثر حضور بعضی از مردم بیگانه، اعمال آنها شدیدتر می شود. و این کارها به مرحله ای، می رسد که شخص زنده را از رختخوابش بیرون می اندازند. و یا غالباً او را در فضا بلند می کنند. گاهی تجاوزات ارواح به قربانیان خود، بسیار وحشیانه است. بطوری که حتی با ترک کردن آن مکان باز دست از او بر نمی دارند. (شخصی که مورد نظر ارواح است، آن خانه را ترک کرده بجای دیگر برود، ارواح در آنجا هم بسراغ او می روند).

تاکنون هیچ وسیله ای برای تسلط به این پدیده ها و یا جلوگیری از آنها شناخته نشده است ولی گاهی اوقات گفتگو با ارواح و جلب رقت و رأفت گنجان مفید واقع شده است. موجود عاقلی که در پشت سر این کارها عمل می کند، هدفش شرارت بدی می باشد. و حتی برای قربانیان به حد خطر هم می رسد. و از کارهای عجیب آنها این است که اشیاء خودبخود از جای خود حرکت و بجای دیگر نقل مکان می کنند. بخصوص هنگامی این کار اتفاق می افتاد که حاضرین به آن اشیاء نگاه نکنند. و گاهی هم آن اشیاء در هوا حرکت می کنند و باز به مکان اولیه برگردانده می شوند. و گاهی صدای شکستن ظروف شنیده می شود، ولی آن اشیاء در جای خود سالم هستند. به همین جهت است که اودلف داسیه (Adolph Assier) در کتاب خود به نام انسانیت در آینده معتقد است آن صداها صدای شکسته شدن جسم اثیری آن اشیاء است. چون ثابت شده هر چیزی در این جهان، یک جسم اثیری هم دارد. بنابراین ظروف و کوزه ها هم در مقابل جسم مادی، جسم اثیری هم دارند که ارواح می توانند آنها را هم بشکنند بدون اینکه به جسم مادی آن شئی لطمه بخورد.

ارنست بوزانو ۵۳۲ حالت از حالات ظهور اشباح و یا مزاحمت ارواح در بعضی از خانه ها جمع آوری کرده و توضیح داده که ۳۷۴ تا از اینها مربوط به ظهور القائی اشباح

است (ظهور اشکال و صورتها از جانب ارواح در بیننده) و ۱۵۸ حالت هم مربوط به مزاحمت ارواح در خانه‌ها می‌باشد. و می‌گوید خیلی کمتر اتفاق افتاده که با این موجودات نامرئی بتوان با صدای عادی مکالمه شود. و بیشتر این ظواهر به شکل انداختن سنگ از محل ناشناخته به بعضی از خانه‌ها و پنجره‌هاست. این ظواهر در اوقات منظم شبانه‌روزی تکرار می‌شود. برحسب نوشته دایرةالمعارف روحی، هیچ شکی در وجود این سنگها نیست. اگر چه نمی‌توان عامل و یا محل انداختن این سنگها را شناخت. محققین در این باره به یک آزمایش بی‌سابقه‌ای دست زدند و آن این بود که آنها نامهای خود را بروی آن سنگها نوشته بعد آنها را به خارج پرتاب کرده، درها و پنجره‌ها را بستند، دوباره دیده‌اند که همان سنگهای نوشته شده بسوی آن خانه پرتاب می‌شوند. یکی دیگر از تحقیقات عمیقی که درباره این ظواهر انجام شده، به وسیله رئیس شهربانی فرانسوی به نام امیل تیزانیه (Emile Tizane) است که وی مدت زیادی رئیس شهربانی کل فرانسه بود و کتابی به نام مهمانهای نامرئی مرتکب جرائم بدون مجوز می‌شوند تألیف نموده و در آن کتاب تعداد زیادی از این قبیل حوادث را ضبط کرده. و همین وقایع سبب شد که وی به همه شهربانیهای استانها و شهرستانهای فرانسه ابلاغ کند که درباره حوادث بطور دقیق تحقیقات کنند و محل و تاریخ وقوع آنها را با دقت یادداشت کنند.

۱ - سقوط بعضی از اجسام گرم

۲ - ظهور لباسهای بلند و روشن

۳ - ظهور کره‌های درخشان

۴ - سقوط قطعات ذغال درخشان که گاهی شعله‌ور بوده و گاهی خاموش و عادی

۵ - حرکت قسمتی از شعله‌های آتش از محلی به محل دیگر

۶ - آتش گرفتن ناگهانی چوب، فرش، لباس بدون هیچگونه عامل عادی

۷ - روشن شدن آتش در مقابل چشم حاضرین بدون وسیله مادی

۸ - گاهی بطور ناگهانی خانه‌ای بدون هیچگونه عامل مادی آتش می‌گیرد و امثال

ابن وقایع

اسلوب علمی درباره بحث از این حوادث مزاحمت آمیز غیر عادی. البته همه این محققین نگفته‌اند که هر چه در این باره ادعا می‌شود و یا نقل می‌کنند همه‌اش صحیح و واقعی هستند. بلکه آنها بطور اجماع قبول کرده‌اند که حوادث غیر عادی که منشاء آنها معلوم نیست وجود دارد. و گاهی هم ممکن است موهومی باشند و ولی مسئله مهم این است که آنها از صحت و حقیقت سلسله حوادث و پدیده‌های غیر عادی بحث کرده‌اند که علم مادی امروزی از تفسیر و تعلیل آنها عاجز است.

بنابراین اگر در این باره چند تا تحقیق هم منفی باشد، این عمل نمی‌تواند ما را به انکار واقعیت آنها وادار کند. زیرا ما چگونه می‌توانیم ارزش تحقیقات این همه علما و دانشمندان را که هدفشان از تحمل این رنجها جز کشف واقعیت چیز دیگری نبوده، تنها بدین جهت که نظریات مادی نمی‌تواند آنها را تفسیر و تحلیل کند، انکار کنیم؟ اگر امر چنین باشد، پس ما چرا شهادت گواهان را در برابر محاکم رد نمی‌کنیم؟ وانگهی ما باید منصف باشیم و با خود بگوئیم این همه علمای بزرگ که درباره این مسائل تحقیق کرده و صحت آنها را تأیید کرده‌اند، از فریب دادن مردم چه هدفی داشته‌اند؟ بعلاوه آیا می‌توان همه آنها را فریبکار دانست؟

این حقایق را کنار گذاشته سئوالی می‌کنیم. چه مصلحتی ایجاب کرده که جمعیت روحی (S.P.R.) در ضبط و اثبات واقعیت این مسائل این همه تلاش و کوشش کنند؟ و بخصوص چه مصلحتی آنها را وادار نمود که در ژوئیه ۱۹۵۵ سمینار بین‌المللی در دانشگاه کامبریج تشکیل بدهند و در آن ۲۹ نفر از ده دولت بریتانیا - آمریکا - فرانسه - آلمان - ایتالیا - نروژ - هلند - سویس - دانمارک - هائیتی از بزرگترین علما و کارشناسان در این سمینار شرکت کنند و پس از هفت روز بحث و بررسی به این نتیجه برسند که قواعد بین‌المللی که رعایت آنها بر همه لازم است ایجاب می‌کند که هنگام تحقیق در مورد ظهور اشباحی که صدا تولید می‌کنند و یا کارهای عجیب از خودشان

نشان می دهند بگوئیم که اینها واقعبت دارند. آیا سزاوار است که بگوئیم که سمینارهای بین المللی آن هم با اجتماع عده ای از بزرگترین علما فقط برای اوهام خرافات تشکیل می شده اند؟ و یا برای شوخی و یا برای برانگیختن اعجاب مردم؟

علاوه بر اینها دانشکده علم روحی بریتانیا که در ضبط و جمع آوری این ظواهر آن هم بوسیله استادان دانشکده با استفاده از همه وسایل تحقیق مادی چه هدفی دارند؟ و یا اینکه چه عاملی باعث شد که در پاریس مجمع بین المللی ماوراء روح تشکیل شود آن هم مؤسسه ای که مفید بودن آن را همه مردم فرانسه تأیید کرده اند؟ و تمام این ظواهر را در مجله آن مؤسسه منتشر کنند؟ و حتی کمیته دائمی برای دنبال کردن ظهور این حوادث تشکیل دهند؟ آیا می توان همه این کارها را فقط بخاطر اینکه چون وسایل مادی ما از تفسیر اینها عاجز است، رد کنیم؟

در بیان علل این پدیده های مزاحم:

البته اقدامات علمای روحی فقط منحصر به این نشد که انواع این ظواهر را که مأخذ آن ناشناخته است ضبط کنند، بلکه مهم بودن موضوع، آنها را وادار نمود که علل و عوامل بروز این پدیده ها را در دو جهان مادی و روحی کشف کنند و در نتیجه تحقیقات متوالی، معتقد شدند به اینکه در جهان روحی، ظهور این اشباح، برمی گردد به خاطرات دفن شده در عقول بعضی از ارواح که یا نمی خواهند خود را از آن خاطرات خالی کنند (تا اینها را نشان ندهند) و یا اینکه نمی توانند آنها را از خود دور سازند. به همین جهت است که این ظواهر در اوقات منظم شب و یا روز پدید می آیند. و همچنین گفته اند ممکن است عاملی غیر از عوامل بالا هم ارواح را وادار به نشان دادن این حوادث بکند.

اما ظهور آنها در جهان مادی، روشن شد که منشاء ظهور آنها برمی گردد به اینکه یک مخزن نیروی غیر مادی در بعضی از خانه ها هست که سبب تداخل امواج، میان دو عالم مادی - روحی می گردد و این حوادث را ظاهر می کند.

و یا اینکه گفته‌اند وجود مدیوم‌ها در آن منازل که خودشان هم آگاه نیستند سبب بروز این ظواهر می‌شوند. یعنی معمولاً این مدیوم‌ها یا پسر بچه و یا دختر بچه نزدیک به سن بلوغ هستند. و یا اینکه ممکن است علت دیگری داشته باشد، و آن مربوط شدن دو جهان با هم در آن نقطه یا مکان معین است. از طرفی محرز شده که سن بلوغ ارتباط کاملی با رشد و فعالیت غده صنوبری دارد. این غده را غده هیپوفیز یا سلطان غدد ترشح کننده هم می‌گویند. و باز هم مسلم شده که این غده رابطه مستقیمی با مدیوم روحی دارد. (وقتی که این غده در حال فعالیت زیاد باشد، آن شخص می‌تواند مدیوم باشد ولی اگر در حال فعالیت نباشد آن شخص مدیوم نمی‌شود). این غده مخروطی شکل است و وزنش به اندازه وزن یک دانه گندم درشت می‌باشد. این غده در وسط مخ در بالای سمت عمود ستون فقرات قرار دارد. علم پزشکی تاکنون چیز مهمی از این غده نمی‌داند. در فلسفه یوگای هند این غده تأثیر زیادی در تنظیم کردن فعالیت سایر غده‌ها دارد. و به همه آنها هم محیط است. و این غده رابطه مستقیم با فعالیت ظواهر مدیومی دارد بخصوص ظواهری که مربوط است به ظواهر ادراک از غیر طریق حواس عادی همچنین این غده با فعالیت نیروی جنسی هم مربوط است. به همین جهت است که در حین بلوغ، نیروی جنسی بطور مخصوص شروع به فعالیت می‌کند.

یوگاها که به نام براهمات شاکرا نامیده می‌شوند، معتقدند که این غده علاوه بر کارهای مشروحه بالا، در نمو جسم و تکامل شخصیت و یا عدم نمو و اضمحلال شخصیت هم تأثیر دارد. یعنی اگر طبیعی باشد و درست فعالیت کند، رشد جسمانی زیادتر می‌شود و شخصیت انسان بهتر می‌گردد. اگر در اثر عواملی فعالیتش کمتر باشد، رشد جسمانی و شخصیت آدمی هم کمتر است. علاوه بر اینها فیلسوف دکارت می‌گوید غده صنوبری در مخ، حلقه ارتباط میان روح انسان با جسد مادی اش می‌باشد.

مرحوم استاد عقاد در کتاب خود به نام خداوند می‌گوید تعداد زیادی از علمای معاصر این قول دکارت را تأیید می‌کنند. و آنها مدعی هستند که در اثر مشاهده و یا استقراء به این نتیجه رسیده‌اند. دکتر هاری پرایس (Harry Price) استاد دانشگاه

اکسفورد در کتاب خود به نام حوادث غیر عادی بر انگلستان تسلط دارد و یا به نام ظهور سه قرن اشباح شریر می‌گوید بیشتر از مدیوم‌های تازه به سن بلوغ رسیده دختران هستند، نه پسران. و این نسبت معادل ۹۵٪ دختران و ۵ درصد پسران است. و همین نسبت به تنهایی این احتمال را که این ظواهر غیر عادی در بعضی از خانه‌ها ممکن است به شقاوت اولاد آن خانواده منسوب باشد نفی می‌کند. زیرا معمولاً پسران بیش از دختران شقی و شرور می‌شوند.

باز هم همین شخصیت می‌گوید بواسطه وجود علل نفسانی و روحی، موهبت مدیومی در زنها قویتر از مردهاست. گاهی هم علل فیزیولوژی مربوط به تکوین وجود زن باعث این نیرومندی در مدیومی برای زنها می‌شود. بدین معنا که میان مشاعر جنسی و بعضی از ظواهر مدیومی رابطه‌ای هست. چنانکه اگر جوان مدیوم خوابیده باشد، حوادث غیر عادی در بعضی از خانه‌ها به آسانی ظاهر می‌گردد. چون در حالت خواب شبیه همان بیهوشی مدیومی است، که بیشتر مدیوم‌ها در همان بیهوشی ظواهری پدید می‌آورند از طرفی این قبیل مدیوم‌هایی در سن بلوغ، موقتی است که پس از رشد کامل از بین می‌رود.

چنانکه استاد آندره روبرتسون (Andriw.J.B.Robertson) یکی از محققین این علم می‌گوید این قبیل مدیومی که در سن بلوغ به آدمی دست می‌دهد عبارت از نیروئی است که در نوجوانان تازه بالغ بر خلاف رشد صحیح ارگانسیم داخلی آنها موقتاً به ظهور می‌آید.

برای تحقیقات درباره این ظواهر غیر عادی در خانه‌ها می‌توان از وجود مدیوم‌ها جلاء بصری و سمعی استفاده نمود. چون آنها می‌توانند شخصیت آن روح و ارواحی را که در آن خانه‌ها مزاحم می‌شوند تعیین کنند. و همچنین تاریخ حیات آن ارواح را تعیین نمایند و علل مرگ آنها را هم روشن کنند از اطلاعات بدست آمده از مدیوم‌ها می‌توانند بفهمند که این ارواح، شریر هستند یا مترقی و خوب؟ و حتی می‌توانند محققین بوسیله آن مدیوم‌ها کشف کنند که آیا این ارواح از یادآوری خاطرات زمینی خود ناراحتند و

این کارها را می‌کنند؟ و با از نظر روحی در رنج و مشقت هستند که می‌خواهند با انجام این کارها آن رنج‌های روحی خود را از خود دور کنند؟ ولی بواسطه نرسیدن به سطح روحی مطلوب خود، مایل هستند در روی زمین بمانند. و انتظار ظهور یک مدیوم را در آن خانه می‌کشند تا بوسیله وجود آن مدیوم، آن اعمال غیر عادی را انجام دهند و از مشاهده ترس و وحشت مردم، آنها را مسخره کنند. چون آن ارواح دچار انحطاط عقلی و اخلاقی هستند.

باز هم از طریق مدیوم‌های روحی در تمام احوال می‌توان به کنه کارهای غیر عادی ارواح دست یافت و بوسیله ارتباط با ارواح مترقی که کار آنان راندن ارواح مزاحم و رفع مزاحمت آنهاست میتوان آن ارواح مزاحم را از آن خانه‌ها دور ساخت. چون آن ارواح مترقی می‌توانند رنجهای همان ارواح مزاحم را تسلی دهند و در نتیجه آنها را از انجام کارهای مزاحمت‌آمیز و وحشت‌آور باز دارند و حالت جدید آنها را بخودشان بفهمانند. (ارواح مترقی با دلالت و ارشاد رفع رنجهای ارواح مزاحم، جلوی آنها را بگیرند.)

هر کس به بحثهای این کتاب و کتابهایی که قبلاً درباره این مسایل معرفی کردم مراجعه کند، می‌بیند که مطالب آنها هم در همین زمینه دور می‌زند. یعنی در نتیجه استفاده از وجود مدیوم‌های روحی در ساکت کردن آن ارواح شریر، موفق شده‌اند.

موضوع ظهور مزاحمت‌های غیر عادی در خانه‌ها و یا تسلط روحی بر شخص زنده، مجسم‌کننده جنبه تاریک و ظلمانی مدیوم‌های غیر مترقی، برای ارواح شریر و غیر مترقی می‌باشد. همانطوری که موضوع الهام و یا پدید آمدن ظواهر مدیومی پیشرفته، جنبه نورانی مدیوم‌های مترقی را با ارواح روشن می‌کند. همه این حقایق، چیزی بر گفته‌های سوید نبرج فیلسوف و مدیوم اضافه نمی‌کند، زیرا او گفته هر کس در عالم مادی زندگی کند و اعمال خیر هدایت‌کننده انجام دهد، در جهان ارواح هم همه کارهای این شخص از روی منطقی و حکمت خواهد بود. البته در آنجا حکمتش بیشتر از حکمتی است که در روی زمین داشته است. زیرا او در جهان ارواح، از قید و ارتباط جسد مادی

رها شده و در نتیجه با همه اشیاء زمینی که همه آنها تاریکی در جلوی ادراک و عملش بوجود آورده بودند، خداحافظی کرده، بنابراین در جهان ارواح، ابر عقل و ادراک او عالتر و دقیقتر خواهد شد. عکس این قضیه هم صحیح است.

یعنی کسی که در این حیات زمینی با شرارت و ستم و زورگوئی زندگی کند، در جهان ارواح، به جنون و حماقت مبتلا می شود. جنون و حماقتی که خیلی بیشتر از آنکه در جهان مادی داشت. چون آن شخص خود را در جهان ارواح، تا حدودی آزادتر می بیند، جنونش را بیشتر ابزار می کند. به عبارت دیگر این اشخاص وقتی که در جهان زمینی بودند، در عین حال شرارت و بدکاری ظاهراً خود را مقید به عقل می ساختند و خود را عاقل نشان می دادند. اما وقتی که این جسد از او برداشته شود، دیگر پوششی برای جنون او در بین نیست، پس جنونش شدیدتر ظاهر می گردد.

باز همین فیلسوف می گوید اراده و تمایلات انسان پس از مرگ باقی می ماند. پس کسانی که در دنیا شرارت و بدی را دوست می داشتند، در جهان ارواح هم آن را دوست می دارند و رنج آنها هنگامی شروع می شود که کسی و یا شخصی مانع از ابزار شرارت آنها باشد. این شخص چیزی جز شرارت آرزو نمی کند. بنابراین انسان پس از مرگ، با اختیار خود بسوی عدالت کشانده می شود. هیچ کس او را بسوی عدالت نمی راند. چون در عالم روح شخص نمی تواند در مقابل خواسته ها و تمنیاتش مقاومت کند و چون شهوت مبتنی بر تمایلات است. تمایلات هم از اراده سرچشمه می گیرد. اراده هم به طبیعت منتهی می شود. بنابراین هر انسانی در آنجا بر حسب طبیعت خود عمل می کند. نقل از: کتاب بهشت و جهنم تألیف، سویدنبرج.

هانن سوافر و نتایج تحقیقات طولانی او درباره ارواح

ادیب متفکر بریتانیایی هانن سوافر (Hannen Swaffer) در سال ۱۸۷۹ متولد شد در طول حیاتش نخست روزنامه نگار شد. طبعاً در مورد جنایتهای بزرگ هم تحقیق می کرد و پیرو مسلک اشتراکی بود. (کمونیستی) و بتدریج در هر کدام از روزنامه های مهم کشورش نویسندگی می کرد. نردبان ترقی را پیمود و رئیس روزنامه نگاران شد. و

دارای تألیفات زیادی بود از جمله کتاب حقیقت فرزند خلف شک و تردید است و کتاب عجیب تر از، حقیقت که در سال ۱۹۴۷ منتشر شد. سوافر معتقد بود که مسلک اشتراکی با روحی بودن قابل تفکیک نیست. سوافر در ابتدا تمایل به علم روحی نداشت چون یک مادی و ملحد بود. از این جهت به علم روحی رو آورد تا نقاب را از روی دروغ بزرگی که در کشورش شایع بود (ارتباط با ارواح) بردارد. چون اطمینان داشت که بواسطه داشتن تجربه‌های زیاد در کشف جنایات، می‌تواند چگونگی علم روحی را هم کشف و به مردم معرفی کند. برای این کار صلاح دید که از مدیوم‌ها استفاده نماید. و در سال ۱۹۲۴ تصمیم گرفت حملات روزنامه‌ی پر تیراژ خود را متوجه دایره روحی ادیب معروف هربرت دینز برادلی بکند که عده زیادی به آنجا می‌رفتند. و خود او هم برای اجرای هدفش به آن مؤسسه می‌رفت. لکن تحقیقات او در آن مؤسسه، همه آرزوهای او را بر باد داد زیرا دید چیزی نیست که بتواند علم روحی جدید را رسوا کند. بعد هم این محقق روزنامه‌نویس توانا به صحت ظواهر روحی معتقد شد. چون آن ظواهر بحدی روشن و دقیق بودند که او را وادار کرد تحقیقات خود را در این باره بیشتر کند.

چون احساس می‌کرد این علم در بیشتر مجامع علمی انگلستان نفوذ کرده این بود که به همه آن مجامع رفت و آمد می‌کرد. تا اینکه در سال ۱۹۳۰ تصمیم گرفت در خانه خود انجمن روحی تشکیل دهد، شخصاً خودش در تشکیل و منظم کردن جلسات و حضور مدیوم‌های توانا که حرفه‌ای هم نبودند نظارت می‌کرد. از جمله این مدیوم‌ها، یکی ادیب و روزنامه‌نگار معروف موریس باربانیل (Maurice Barbanell) بود که خودش مدیوم روح راهنما حکیم سیلور بیرش بود. و از طریق القائات همین روح، فلسفه خود را در ده جلد کتاب تمام کرد. بالاخره سوافر دشمن لجوج علم روحی، دوست و یاری دهنده این علم شد. و تألیفات روحی خود را از سال ۱۹۲۴ شروع کرد. نخستین آنها کتابی بود به نام برگشت نور تکلیو در آن کتاب با ارائه دلایل متعدد، از برگشت روح نور تکلیو که دوست صمیمی او بود سخن می‌گوید. بعد هم تألیفات با ارزشی را بوجود آورد که از جمله آنهاست کتاب غور در الهامات که در سال

۱۹۲۹ چاپ و منتشر شد بعد هم کتاب بحث و تحقیق در علم النفس و کتاب داستانهای مهم من.

سوافر پرچم دفاع از علم روحی را بدست گرفت و تا روز مرگش در نقاط مختلف جهان، این علم را به مردم شناساند. و در ژوئیه ۱۹۶۲ در ۸۳ سالگی درگذشت. او معتقد بود که بدون انتشار علم روحی جدید، آن جهان نوئی که مادر انتظارش هستیم بوجود نخواهد آمد. چون علم روحی جدید است که مسائل همه ادیان آسمانی را توضیح می دهد. بلی این شخص که در جوانی بی ایمان بود در اثر علم روحی، بسوی ایمان برگشت. لکن با عقل جدید و آزاد از تمام زنجیرهای گذشته، آن هم ایمانی که کاملاً مغایر با ادراک جامد عده زیادی از دینداران مسیحی که از بحث و تحقیقات علمی در اطراف این ظواهر مدیومی و مسائل روحی فراری بودند.

سوافر می گوید پس از چندین مدت ملحد و کافر بودند (پیرو مکتب اشتراکی و کمونیستی) که البته این الحاد من ناشی از متناقض بودن تعلیمات حرفه مرسوم در میان جوامع بشری بود، من از این جهت به تحقیق در ظواهر روح اقدام نمودم که آن را مسخره می دانستم. و من در آن موقع برای زندگی مغزی قائل نبودم. و هدفی هم برای این حیات محدود نمی یافتم ولی الان، در اثر تحقیق در علم روحی و ارتباط مستقیم با ارواح، برای جهان هستی مغز و هدفهای منظم درک می کنم. من معتقدم که وجود مملکت آسمانی، در اثر پیشرفت علم روحی جدید، برای مردم همه روی زمین تحقق پیدا خواهد کرد. هرگز به آخر کمال نمی توان رسید. زیرا ما در این جهان و یا جهان ارواح هر چه به کمال نزدیکتر می شویم، بیشتر به رذایل و زشتیها و نقصهای وجودی خویش آگاه می شویم.

سوافر می گوید اشخاص زیادی به جلسات ما می آمدند. با روح راهنما هوایت شاد و تماس می گرفتند. این روح سرخ پوست بوده و می گفت، بدین جهت در جلسه حاضر شده که مراقب جلسه باشد. هوایت شاد و بایک روش صحیح از اخلاق نیک سخن می گفت که تأثیر نیروی سخنان او بیش از حد توصیف می باشد. برای ما گفت که چگونه در سه

هزار سال قبل در نزدیکی سانفرانسیسکو در یک سرزمینی زندگی می کرد که اکنون آب دریا آن سرزمین را فرا گرفته و چگونه ریاست مردمی را عهده دار بود که ما فعلاً به آنها جامعه می گوئیم. باز هم برای ما توضیح داد آن زمان اکثر مردم با هوش جامعه اش مطالب زیادی از نوامیس فطرت و طبیعت می شناختند که علمای امروز آنها را نمی شناختند. هوایت شادو رئیس عده ای از ارواح بود که جلسات ارتباط روحی را در زمین اراده می کردند. خانم مدیوم که روح هوایت شادو او را راهنمایی می کرد، مطالبی را از مراحل تمرین چنین گفت که این روح راهنما نیروی جلاء بصری و جلاء سمعی مرا با تمرینهای مکرر تقویت کرد و رشد داد. در نتیجه من توانستم هم صدای ارواح را خوب بشنوم و هم شکل آنها را ببینم. وقتی که روح راهنما این عملیات را به من می داد گفت تو بزودی روش برون فکنی را هم یاد خواهی گرفت (برون شدن جسد اثر از جسد فیزیکی و انتقال آن از محلی به محلی) بعد به من دستور داد که دو دستم را کاملاً به بالا بکشم و مدت نیم ساعت همانطور نگهدارم. من بطور عادی نمی توانستم این کار را بکنم ولی همان موقع احساس کردم که یک نیروی اضافی به بدن من داخل شد و توانستم آن کار را انجام دهم. در آن هنگام روح راهنما شروع کرد جسد اثیری مرا از داخل جسد فیزیکی بیرون بکشد. هر دفعه مقدار کمی از آن را بیرون می آورد. در آخر به من گفت تو آماده بیهوشی هستی. و وعده داد که در جلسات بعدی جسد اثیری مرا از بدنم خارج کرده به مسافت دور خواهد فرستاد. شوهرم از این قضیه ترسید ولی روح راهنما بوی اطمینان داد و فهماند که کارها بطور طبیعی انجام خواهد گرفت. بعد گفت این روح پاکیزه است (روح مدیوم) به خاطر او نگران مباش وی در امان کامل است. و هیچ حادثه سوئی برایش اتفاق نخواهد افتاد. و اگر حادثه ای برای این خانم پیش آید. و من قادر به جلوگیری آن نشوم، در میان ارواح مراکز کمک هست و من از آنها که واردتر از من هستند یاری می طلبم. آنها می آیند و مشکلات ما را رفع می کنند.

این بود که من (مدیوم) به بیهوشی عمیقی رفتم. احساس می کردم که در فضا حرکت می کنم. گاهی هم چیزی را بخاطر نمی آوردم. فقط فهمیدم که در خوابم. چیزی که در

عالم ارواح در من بیشتر از سایر حوادث اثر گذاشت آن سبزی و درختانی آن جهان بود. چنین بنظر می آمد که گلها و شکوفه ها و درختان و نباتات آنها از رنگهای متنوع بسیار زیبا و روشن مایل به سبز ساخته شده اند. همه آنها شفاف و نورانی بودند. نباتات آنجا هم درشت و هم روشن و سبز کامل دیده می شدند. شکوفه های سرخ رنگ قرمز تیره بودند. ولی آدم می توانست از داخل آنها به اطراف نگاه کند و هر چه در آن اطراف هست ببیند. آدم احساس می کند که خورشید بسیار نورانی و درخشان بر آن جهان می تابد ولی خود خورشید دیده نمی شود. من در دفعه دوم وقتی که بیرون فکنی روح داشتم، با یک روح دیگری برخورد کردم. یعنی خود را در کنار خواهرم دیدم ولی در آنجا دیگر روح راهنما را نمی دیدم. چون وقتی که من از جسد مادی ام خارج می شدم آن روح راهنما مراقب جسد من بود. یک دفعه هم دیدم که جسد مادی ام همانطوری که به پشت خوابیده بود و من او را ترک کردم، همین طور هم خوابیده است و از این کارهای من بی اطلاع می باشد. در آن هنگام بیرون فکنی روح در عین حالی که امر عجیب بنظر می رسید، ولی برایم طبیعی بود. این مطالب گفته های خانم مدیومی است که در هنگام بیهوشی بود و ارواح متعددی را می دید که در حال رفت و آمد می باشند. او می توانست از طریق جلاء بصری آنها را ببیند و از طریق جلاء سمعی صدای آنها را بشنود. و می گفت گاهی هم یک سالن بسیار وسیعی که حدود آن معلوم نیست می بیند که در داخل آن سالن هزارها ارواح با شکلهای خود ظاهر هستند.

در یکی از شبهای جلسه، مدیوم بطور طبیعی خوابید و بعد روح راهنما بر وی مسلط شد و مشکلات این تسلط را بیان می کرد. چون نمی خواست تارهای صوتی مدیوم را صدمه بزنند. ولی بعد کاملاً مسلط شد. ارواح دیگر هم به همین طریق بر مدیومها مسلط می شوند. توضیح آنکه مسلط شدن روح راهنما به مدیوم بدین طریق است که روح، نخست جسد اثری مدیوم را از جسد فیزیکی خارج می کند، بعد خودش با جسد اثری اش داخل جسد فیزیکی مدیوم می شود و از تارهای صوتی او برای حرف زدن استفاده می کند. مترجم.

در جلسات بعدی روح خواهر مدیوم که در سن دو سالگی مرده بود، به مدیوم مسلط شد. گویا او پس از مرگ، در عالم ارواح، مراحل رشد خود را طی کرده بود. و بعد هم مادر بزرگ مدیوم و دیگران بر او مسلط شدند. هر کدام از این ارواح، هنگام تسلط به مدیوم با لهجه مخصوص خود سخن می‌گفتند. بعضیها در مورد امور دنیا سخن می‌گفتند ولی سخنان لورا خواهر مدیوم، همیشه مطالب روحی و بسیار عمیق بود. وقتی که او حرف می‌زد، حاضرین احساس می‌کردند که با یک شخصیت پیشرفته و ترقی سخن می‌گویند. شاید از این جهت بود که او مراحل رشد خود را در جهان ارواح طی کرده بود.

در یک شب یک جراح بزرگ در جلسه حاضر شد و از روح استاد قدیم خود که در کشور بیگانه هم بود در مورد یک عمل جراحی مشورت و تبادل نظر کرد. بیشتر اوقات هنگام ارتباط می‌شنیدیم که بعضی از دوستانمان که مرده بودند، ما را صدا می‌کنند. و از جمله آنها روح کونان دوئل ادیب و دانشمند روحی معروف بود و یک مرتبه از او خواستیم که درباره فضای عظیم و نامتناهی جهان ارواح برای ما توضیح دهد، گفت این جهان را (جهان ارواح) جهان علیا نگوئید بلکه جهان خارج به نامید و ادامه داد که او در آن جهان مشغول تدریس درباره کیفیت ارتباط ارواح با زمین می‌باشد. و شاگردان زیادی هم دارد. بعد هم به ما گفت که ملکات ادبی او (نویسنده بزرگ بوده) در جهان ارواح، بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است. و او می‌تواند بواسطه وجود همان ملکه ادبی اش برای ارواحی که دارای عقلهای متفاوت می‌باشند مطالبی را بنویسد و بگوید.

در جلسات ما هم صوت مستقیم (شنیدن صدای ارواح) و هم تجسّدات ظاهر می‌شدند. مدیوم تجسّدات یک خانم شبلی بود. و مادر منزل او می‌نشستیم و تجسّد ظاهر می‌شد. پدر آن خانم که قبلاً فوت کرده بود، یک دست راست خود را چنان تجسّد داد که می‌توانست انگشتان خود را با صدای بلند طبق عاداتی که در حیات زمینی داشته بشکند. (صدای کشیدن انگشتان) و یا اینکه با همان دست طبق معمول زمان حیاتش به دیوار می‌کوبید. در جلسات ما پرنده‌ها هم ظاهر می‌شدند. بخصوص پرنده‌ای

که مدیوم با وی تصادف کرده بود و کشته شده بود و آن را در باغ خانه‌اش دفن کرده بود گاهی آن پرنده در اتاق جلسه ما پرواز می‌کرد.

تعلیمات روح سیلور بیرش: هائن سوافر در فصل ۱۳ کتاب خود، موضوع تعلیمات مشهورترین روح راهنما، یعنی سیلور بیرش را در میان علمای روحی چنین شرح می‌دهد: که روح راهنمای جلسات خانوادگی من اکنون (زمان تألیف کتاب) سیلور بیرش می‌باشد. که همه علمای ارواح از فصاحت بیان و تعلیمات روشن او آگاهند. این روح و روح هوایت شاد و دوست ندارند کسی از آنها تعریف کند، بلکه می‌خواهند ناشناخته به نام سرخ پوست در جلسات روحی حاضر شوند.

وقتی که من از وی سؤال کردم چه خصوصیتی در سرخ‌پوستان هست که بیشتر ارواح می‌خواهند با نام آنها ارتباط بگیرند؟ (بوسیله آنها ارتباط بگیرند) جوابی که یکی از آن ارواح به نام ردکلارد به من داد این بود که آنها در زمان حیات هم از این ارتباطها آگاهی داشتند. سیلور بیرش می‌گوید روزی هوبت واقعی خود را فاش خواهد ساخت ولی وقتش را تعیین نکرد لکن قبل از هر چیز نام اصلی او این نام نیست. او می‌گوید من تنها وسیله پذیرائی ارواحی هستم که از حیث پیشرفت و ارتقاء از من بالاترند. و من آنچه را که آنها آماده کرده‌اند، در حال بیهوشی به مدیوم القاء می‌کنم.

و اکنون سیلور بیرش بطور منظم در جلسات به مدیوم مسلط می‌شود و مطالب فلسفی عمیق را با کلمات بسیار ساده بیان می‌کند. بطوری که انجام این کار از قدرت و ابتکار انسانهای زمینی خارج است. هیچ کدام از فصیح‌ترین خطبا و گویندگان دنیا نمی‌توانند با سیلور بیرش برابری کنند. کسی که مطالب عمیق را چنان با زبان ساده و روشن بیان می‌کند که حتی کودکان هم می‌فهمیدند. و حالا ما یکی از دعاهاى او را که در یکی از جلسات خواند برای شما نقل می‌کنیم.

ای روح درخشنده و اعظم ما می‌خواهیم همه تیرگیها و جهلها را که باعث سوء درک و سوء تصویر و سوء تقدیر می‌شوند از بین انسانها برداریم. تیرگی‌هایی که همه ما را در میان گرفته و بر ادراک ما غلبه کرده‌اند. ما می‌خواهیم قدرت و حکمت واقعی ترا با

این صفت که تو ناموس والاتری که همیشه در حال فعالیت است توضیح دهیم. ناموسی که پیوسته عمل می‌کند بدون اینکه سوء ظن‌ها و یا سوء درک‌ها مانع عمل آن باشند. ناموسی که هیچگاه تغییر نمی‌یابد. و برای حکمت کامل آن امکان دارد همهٔ سیمای وجود را نقش بزند و بر همهٔ آنها مسلط باشد.

ما انسانها و بلکه همهٔ موجودات به آن ناموس اعظم مدیونیم که از فضل و کرمش بما وجود داد. و به همین جهت است که به سلطنت و حکومتش اقرار می‌کنیم. و می‌دانیم که برای هیچ فردی اگر چه خیلی هم نیرومندتر باشد توانائی آن نیست که جلوی فعالیت سرمدی آن ناموس را بگیرد و یا فعالیت آن را تغییر دهد و یا آن را لمس کند. و می‌دانیم هر معلول و نتیجه که در جهان هستی ظاهر می‌شود، سببها و علت‌هایشان آنها را بوجود آورده و این ملازمه میان نتیجه و سبب و علت و معلول بحدی قوی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آنها را از هم جدا سازد. ما در اثر همین دانش است که تلاش می‌کنیم که به فرزندان روی زمین (انسانهای زنده) این مسئله را یاد بدهیم که اگر شما همهٔ ستمها و خرافات و گمراهی‌هایی را که شما را احاطه کرده‌اند، از بین ببرید و به آن نیروی قدسی که از روح اعظم در وجود شما هست جلاء بدهید بزودی در آینده بهترین صورت را از آن روح اعظم درک خواهید نمود و خود را هم خوب خواهید شناخت. و حتی از سرنوشت‌های مقدر شدهٔ جهان هستی بهتر استفاده خواهید کرد.

ما سعی می‌کنیم تا آن روحی را که در ماوراء حیات فعالیت می‌کند کشف نمائیم. روحی که همهٔ حیات را او ممکن می‌سازد. روحی که در هر کدام از عقلا اثر می‌گذارد. روحی که همهٔ نیکی‌ها و فضیلت‌ها از آن افاضه می‌شود روحی که در فطرت فرزندان هنگامی که برای خدمت به دیگران اقدام می‌کنند، اثر آن روح متجلی می‌شود.

این همان روح است که ما برای شناساندن آن تلاش می‌کنیم. و یا سعی می‌کنیم که انسانها لااقل بعضی از خصایص آن را بشناسند. تا فرزندان او در روی زمین بدانند که چگونه باید مواهب فطری خود را که از همان روح سرچشمه می‌گیرد، رشد و نمو دهند. باز هم می‌خواهیم به آنان کمک کنیم همهٔ آن جمال و زیبایی‌هایی را که ما ارواح از تو

درک می‌کنیم، فرزندان زمینی تو هم درک نمایند.

چون تنها از طریق درک ناموس تو و فهم روح است که همه حیات برایشان ظاهر می‌شود و به آن تسلط پیدا می‌کنند. ما این تلاشها را می‌کنیم تا فرزندان زمینی تو بتوانند به زندگی آینده خود نظم نوینی بدهند که بتدریج شکفته‌تر شود و بزودی در سایه آن نظم، آزادی اعظم و گذشت زیاد و تعاون نیرومند و خدمات همگانی بهتر ظاهر شود. و ما بخاطر همین هدف است که رسالت خود را ارتباط گرفتن با انسانهای زمینی بسرعت انجام می‌دهیم. این است دعای خدمتگزار هندی تو که می‌خواهد به واسطه خدمت به دیگران، نفس خود را هم ارتقاء بخشد. (پایان مناجات سیلور بیرش).

وقتی که ما (سوافر) از سیلور بیرش حل مشکلی را بخواهیم بدون تأمل پاسخ می‌دهد. چنانکه در یک جلسه یکی از حاضرین در مورد ازدواج با وی مشورت نمود، او بلافاصله اعلام داشت. روابط خونی همیشگی نیست. بلکه بزرگترین نیرو در جهان، دوست داشتن است که همه مردم را بدور هم جمع می‌کند. حتی وقتی که جسم فیزیکی کنار گذاشته شد. پس در زمین شما اهتزاز عایلی (Afamily Vibration) (ارتعاشات موجی خانوادگی و تشکیل خانواده) هست. ولی روح خانوادگی نیست. زیرا نزدیکی خون با یکدیگر همیشه باقی نمی‌ماند مگر اینکه میان آن دو حب روحی باشد بیشتر اوقات محبت و علاقه روحی شدید میان کسانی پیدا می‌شود که جزو خانواده نیستند. و اوقات همیشه باقی نمی‌ماند، مگر اینکه میان آن دو حب روحی باشد. بیشتر اوقات و بیشتر زن و شوهرهایی که در روی زمین هستند، در جهان ما زن و شوهر باقی نخواهند ماند. زیرا وقتی که زناشویی منحصر به جفت شدن جسدها شد. به محض وقوع حادثه مرگ، این ازدواج از بین می‌رود. اما وقتی که ازدواج دو نفس ازدواج روحی شد و ارواح عبارت از کسانی شدند که با هم نزدیک هستند (نفوس آنها از لحاظ پیشرفت و فضایل و کمالات به یک میزان باشند) پس رابطه محبت در آنجا هم آنها را با هم جمع می‌کند. کسانی هستند که بر خلاف همه عوارض وجودیشان یکدیگر را دوست دارند و آنها برای جاذبه جسدی (شهوت مادی) بهم نزدیک نمی‌شوند. بلکه همان علاقه و

جذبۀ روحی آنها را با هم مربوط می‌سازد. در این صورت آنها همیشه با هم زن و شوهرند. چون حب نمی‌میرد. برای اینکه مرگ پذیر نیست و قبر نمی‌تواند حب را در خود جای دهد.

در بین جلسات سئوالات دیگری هم از سیلور بیرش می‌شد و او را در جواب ما بطور صریح به تصریح فرق میان قوانین بشری و نوامیس طبیعی که به همهٔ جهان هستی حکومت دارد پرداخت چنین گفت: قوانینی که در روی زمین وضع می‌کنید، آنها قوانین روح اعظم نیست، بلکه قوانین شما مجسم‌کنندهٔ سعی و تلاش ما برای تنظیم امور حیاتی خود مطابق آن برداشتی که شما از حیات دارید می‌باشد. پس وقتی که شما پس از طی مراحل نسبت به گذشته، احساس پیشرفت می‌کنید، آنوقت مواجه با مشکلات می‌شوید. چون شما به آینده آگاهی کامل ندارید و نمی‌دانید که چه شده‌اید و به چه مبدل گشته‌اید؟ و چه چیزی را هم از دست داده‌اید. لکن نوامیس روح اعظم که مبتنی بر حکمت عمومی جهان هستی بوجود آمده، تغییر و تبدیل نیاز ندارد. پس قوانین الهی ابدی است همان طوری که در گذشته هم ازلی بود. در یکی از جلسات ارتباط جوان روزنامه‌نگاری در جلسه حضور پیدا کرد و ضمن ارتباط از سیلور بیرش سؤال نمود که چرا شما ارواح، خود را طوری نشان می‌دهید که برای ما عجیب و غریب جلوه می‌کند؟ روح راهنما از او پرسید چه چیزی بنظر شما عجیب می‌آید؟ جوان پاسخ داد (مثلاً شما در تاریکی می‌نشینید و از بوق استفاده می‌کنید و هم چنین وسایل عجیب دیگر.

سیلور بیرش جواب داد: چرا تاریکی برای شما تعجب‌آور است؟ در حالی که خداوند شب و روز را هر دو با هم آفریده است. پس چرا باید نشستن در تاریکی برای شما عجیب‌تر از نشستن در روشنائی باشد؟ در صورتی که همانطوری که نور و روشنائی بروح اعظم منتسب می‌شود، شب و تاریکی هم به آن روح نسبت داده می‌شود. وانگهی مگر تاریکی یک نوع پرده بروی روشنائی نیست؟

آن جوان گفت: چون نشستن در تاریکی باعث می‌شود که ما از یکی از حواس خود استفاده نکنیم. یعنی چشمها روح جواب داد. ولی در عوض حواس روحی شما را که در

جهان خود کمتر از آن استفاده می‌کنید، نیرو می‌بخشید. آیا بنظر شما به هر موجود روحی لازم است که خود را در تعبیرات مادی ظاهر کند؟ آیا همیشه آن حقایق که به شما الهام می‌شود و عقل شما آنها را دریافت می‌کند و حقایقی که در جهان روحی هست باید مانند اشیاء فیزیکی باشند تا بتوانند جمال آنها را مشاهده کنید؟ در صورتی که آن اشیائی که شما به شکل فیزیکی می‌سازید، تنها مادی نیست بلکه از روح و ماده توأم ساخته می‌شوند، این تفصیر ماست که نمی‌توانید به ارتعاشات امواج روحی ما پاسخ دهید؟ آیا این عمل غلط است که ما از بوق استفاده می‌کنیم تا به شما که عاجز از شنیدن صدای ارواح هستید، با صوت زمیتان مطالب را بگوئیم؟ آیا این اعتراضات متوجه عالم شماست یا ما؟ ما در این جهان، خود موجودات حقیقی هستیم، همانطوری که شما هم در جهان خود همان روحی را دارید که ما داریم ولی نمی‌توانید روح خود را ببینید. بنابراین اصل ما را هم نمی‌توانید ببینید مگر اینکه ما خودمان را برای شما قابل رؤیت کنیم. وقتی که چنین شدیم و این کار را برای جلب توجه شما کردیم، آنوقت از ما می‌پرسید که چرا این کارها را می‌کنید؟

بلی برای این می‌کنیم که جهان شما بواسطه حجم ماده سنگین است و قادر نیست به مافوق اشیاء مادی ارتقاء پیدا کند. اگر شما قادر به این کار بودید یعنی می‌توانستید به آخرین سطح ماده دست بیابید آنوقت همه جهان روح در اختیار شما بود. پس این عیب از ما نیست بلکه نقص وجودی شماست ما سعی و کوشش می‌کنیم تا آن چیزی را که در وجود شما بالاتر از ماده هست یعنی روح را بشناسانیم. ولی بسیار نادر است که شما در جهان خود بوحود آن پی ببرید و یا احساس کنید باز هم برای شما بسیار دشوار است آن چه را که روح اعظم از خود (از وجود خود) در فرزندان خود گذارده تفسیر کنید. و باز هم خیلی طول خواهد کشید که آن خصایصی که روح شما حامل آنها است از قبیل حیات و عقل در عالم شما ظاهر شود. آیا این واقعیت نیست که خودخواهی در جهان شما حکومت می‌کند؟ و ماده آن نیروی روحی شما را مهار زده است؟ پس این انتقادات متوجه جهان شماست نه جهان ما.

ما ارواح زحمت می کشیم و به شما کمک می کنیم تا آن حقایق ازلی را که در زیر ماده دفن شده درک کنید. ما می توانیم این ارتباط را در روح شما بوسیله الهام مستقیم یا بوسیله لمس نفوس شما (تسلط روحی) انجام دهیم. ما قبلاً هم این کارها را کردیم ولی نتوانستیم موفق به انتباه و بیداری شما بشویم. ولی ما وقتی که می خواهیم با حرکت دادن میزی و یا زدن ضربه های مقطع بروی میز و یا حرکت دادن بوقی در فضا با شما ارتباط بگیریم، آنوقت شما می گوید اینها کارهای عجیب است. ولی مامی گویم احمقانه است، منتها چاره ای غیر از انجام این کارها نداریم. آیا بنظر شما احداث ضربات، مهتر از تحریک نفس شماست؟

در این هنگام آن جوان روزنامه نویس از روح راهنما خواست اطلاعاتی به وی بدهد تا بتواند خیر و نیکی در این جهان پدید آورد. روح گفت تو می بینی که در جهان شما نیروهائی به هدر می رود و فرصتهائی بدون جهت منقضی می شود. تو بزودی راه استفاده از این فرصتها را یادخواهی گرفت. و این جلسه برای شما عجیب ظاهر می شود. چون این جلسه برای شما یک حادثه تازه است. ولی من در قبال ناموس طبیعی جهان هستی تسلیم هستم. اما علمای شما هنوز همه نوامیس روح اعظم را کشف نکرده اند. در نتیجه معلومات شما ولو بنام علم هم باشد، به گمراهی منتهی می شود. در این جا جهان ارواح برای شناخت ناموس آفرینش و معرفت، در انتظار کسانی هستند که می خواهند در جهان شما وصول به آن رایاد بگیرند. بلی همه حقایق جهان را نمی شود در آزمایشگاهها کشف کرد و یا بوسیله دست یابی به یک مقدار ذرات مادی یا به اندازه گیری محدود. بلکه برای درک بعضی از این حقایق، نفوس پیشرفته و عقلهای آماده شده از نظر روحی لازم است تا حکمت اعظم را پیش از آنکه بشناسند قبول کنند. معرفت واقعی با غرور جمع نمی شود بلکه توضیح به وجود می آورد. زیرا همان عقول متواضع هستند که می شناسند در این جهان معرفت دیگری غیر از شناخت ماده هم هست که باید درباره آن تحقیق کرد و انسانها می توانند تحقیق کنند. بلی نادانی است که غرور می آفریند. چون چیزی نمی داند تا در برابر عظمت جهان هستی تسلیم شود. در جهان شما هم بزرگترین

فلاسفه متواضع ترین مردم بوده اند. زیرا آنها به همان مقدار که به معرفت و عرفانشان اضافه می شود، احساساتشان هم به آن چیزی که باید بیاموزند زیادتر می گردد. کسانی که در جهان شما سوی ما ارواح با انگشت مسخره و تحقیر اشاره می کنند، آنها صاحبان عقول فارغ از درک (تو خالی) می باشند. بلکه جهل که وجود آنها را احاطه کرده و همان جهل را علم تلقی می کنند. ولی آن نفوس بسط و دور از جهل که می خواهند ما را بشناسند. کسانی هستند که عقلهای آنان با استفاده از نیروی افاضه عام، آماده جهت قبول این حقایق تازه شده اند. و برای آنها امکان دارد که نیروی روحی را لمس کنند، چون آنها مستعد درک این حقیقت هستند.

صاحبان چنین استعداد افرادی هستند که ممکن است برای ما بزرگترین نفع را داشته باشند. چون آنها پیام آوران خاص روح بزرگ در میان شما هستند و سعی می کنند که آن روح بزرگ را با حکمت عامش و قدرت تامه و اراده نافذش بشناسند و به دیگران هم بشناسانند.

ما در این ارتباطها و تماسها از شما چیزی برای خود نمی خواهیم. بلکه فقط این را می خواهیم که تنها به این مسئله توجه کنید که این جهان پهناور و فضای غیر محدود، تنها منحصر به عالم ماده و اشیاء مادی نیست، بلکه در مملکت نفس و عقل هم حقایق هست. و آن حقایق حقایقی هستند که شما با مال و ثروت و قدرت نمی توانید آنها را بدست آورید. بلکه گاهی بعضی از شما همه ثروت و قدرت و امتیازات جهان مادی اش را برای بدست آوردن آن حقایق فدا می کند.

در جلوی راه ما انسانها تنها خودخواهی و جهالت و توجه به مصالح پست است که عرض اندام می کند و تصور و پیشرفت ما را بسوی حقایق وجودی متوقف می سازد اینها نیروهائی هستند که ما در مواجهه با آنها متوقف می شویم و می خواهیم آنها را از جلوی راه خود به کنار بزنیم. تا برای نفوس تشنه و جسد های گرسنه و عقلهای علاقمند به کشف حقایق، امکان یافتن غذا میسر شود. قصد ما از مربوط شدن با شما این است که می خواهیم جهان شما را از گرسنگی، مرض و رنج های بی مورد نجات دهیم می خواهیم

همه آن شعارهای احمقانه و عادات شریر را که جهان شما را پر از رنج و درد کرده از بین ببریم. ما می خواهیم برای کسانی که در تاریکی نشسته اند روشنائی بوجود آوریم تا اطراف خود را خوب ببینند. و برای نادانان معرفت بیاموزیم. باز هم می خواهیم جنس انسانی را به مقام عالیتری سوق دهیم و آنها را از بندگی عقلهای منحرف شده و جسدها و حتی روح گرفتار شده در قفس جسدهای مادی نجات دهیم. و با همه آن خودخواهیها که بیشتر انسانها را احاطه کرده بجنگیم. چون آنها سمومی هستند که در پیکر تمدنهای شما سرایت کرده و بدنبال خود بدبختی فقر و فلاکت و جنگ را برای شما یدک می کشند.

ما می خواهیم از نو در میان شما نیروی روحی بوجود آوریم بطوری که هر کدام از شما بخاطر دیگری زندگی کنند. و هر کدام از شماها برای سعادت دیگر مساعدت نمایند. و همه آن پرده ها را که کینه، بخل و مصالح خودخواهی، حسد، جاه طلبی برای شما بوجود آورده پاره کنیم، تا اینکه سلامتی و رفاه به آسانی در دسترس شما قرار بگیرد. همانطوری که لازم بود از اول خود شماها اینطور باشید تا گرفتار این همه رنج و مشقات، حماقت عده معدودی نباشید.

اینها رسالت ما ارواح است و ما در این رسالت پیروز خواهیم شد و وقتی که لازم است ما از طریق تولید صدا در تاریکی ها این رسالت را انجام دهیم باید این کارها را بکنیم. زیرا وسایل ارتباط هر چه باشد سبب رنج و ناراحتی پیام آوران ارتباط (مدیوم ها و علمائی که برای ارتباط با روح کار می کنند) نخواهد شد. چون رسالت یک امر حیاتی است و امر خداوند هم انجام خواهد شد. و ادامه خواهد یافت تا بزودی به همه موانع مادی غلبه خواهد کرد. چون اشیاء موقت همیشه ماندنی نیستند ولی حقایق روحی ازلی هستند.

کسانی که ایمان و اعتقاد خود را منحصر به عالم ماده زایل شونده که از تاریکی هم بوجود آمده و هر چه که در آن هست سایه و تاریک می باشد، می دانند آنها به همان تاریکی تعلق دارند، نمی توانند به حقایق نوری دست یابند. ولی آنان که ایمان به حقایق

بالا تر از ماده دارند و از صحت حقایق روحی و مراحل کمال ارواح بحث می کنند، آنها حیات خود را شناخته اند.

و اگر اینها بدانند که چگونه باید به جلو بروند و این حیات را درک کنند، می توانند به معرفت حقیقی دست یابند. و این معرف حقیقتی است که مهمترین گوهر گرانقدر برای روح اعظم می باشد. (پایان سخنان روح).

مردم از هر طرف و کشورهای مختلف مانند آمریکا، سوئد، فنلاند، فرانسه، آلمان به دایره روحی ما رو آوردند و در آنجا جمع شدند. آنها بیشتر مخبرین روزنامه و مجلات و تعدادی هم از مردان علم و صاحبان مشاغل مهم بودند. آنها در جلسات روحی ما می نشستند و از بیانات سیلور بیرش بهره مند می شدند و تعالیم او را فرا می گرفتند.

سیلور بیرش در قبال کارهایش شکر و سپاسی را از کسی نمی پذیرفت. و می گفت این کار وظیفه اساسی من است و باید من دلهای شکسته را مطمئن سازم، و لغزش کنندگان را از سقوط حفظ کنم. من باید این راه را یک راه عمومی بسیار مستحکم بسازم تا بتوانم در جهان خود به مقام بالاتری ارتقاء یابم.

سوا فر می گوید ما شش نفر از اعضای دائمی دایره ارتباط روحی خانوادگی بودیم یکی از ما که گاهی گریه و ناله هم می کرد، یک مرد دینی کشیش بود که با یادآوری کارهای گذشته اش، با اندوه و تأسف می گفت چرا من در موعظه های خود طوطی وار همان مطالبی را می گفتم که حفظ کرده بودم؟ و اضافه می کرد من فقط آرزویم این است که آنوقت به این عوالمی که حالا دست یافته ام و کارهایی که حالا در این جا می کنم کمی آگاهی داشتم.

من (سوا فر) قبلاً هم به سخنرانیهای همه مردان بزرگ گوش داده ام و حتی مرا در شش و یا هشت سخنرانی تلویزیونی شرکت دادند. ولی من گمان می کنم همه کسانی که کتاب مرا می خوانند اقرار خواهند نمود که تاکنون هیچ خطیب و سخنرانی را ندیده اند که در قدرت بیان و ذکاوت و وسعت فکر به پایه این مطالبی برسد که روح سیلور بیرش در

یک جلسه فشرده آنها را به ما القاء کرده است. همین سؤال و جوابها ثابت می‌کند که در جهان ما حقایقی هستند که کاملاً مغایر با معلومات فعلی ما انسانها می‌باشد.

اینک متن سؤالهای طرح شده و جوابهای روح سیلور بیرش:

سؤال بزرگترین تأثیری که علم روحی جدید می‌تواند در جهان زندگان بگذارد چیست؟

جواب - مهمترین اثر اشاعه علم روحی جدید این است که آزادی و حریت با تمام اشکالش در میان فرزندان روح اعظم (انسانها) حرکت کند. چون احساس آزادی است که انسانها را از بندگی که اکنون برایش خاضع هستند نجات می‌دهد. و آنها را از قیدهای نادانی خارج می‌کند. تا مشاهده کنند که باب معرفت و دانش در جلوی آنان کاملاً باز است و آنها بتوانند با استفاده از معرفت واقعی بعوض داشتن زندگیمهای تاریک و پرتشویش، در روشنائی خورشید حقیقت زندگی کنند. و حیات و جامعه خود را از خرافه و موهومات نجات دهند.

چون وقتی که انسانها به آن معرفتها دست یافتند، یاد می‌گیرند که باید آنها به عوض فرو رفتن در منجلاپ زشتی و فساد، فهرمانانی برای نبرد و دفاع از حقیقت در هر مکان و زمان باشند. زیرا وقتی به آن آزادی رسیدند می‌توانند متوجه آن قداستی بشوند که در داخلشان هست. و باز هم آنها به رابطه متبادر میان ارواحی که در وجودشان هست و باید با دیگر فرزندان روح بزرگ مربوط شوند، پی می‌برند. آگاهی به حقایق روحی به آنها نشان می‌دهد که برایشان امکان دارد یک جهان محکم و عالی و خالی از هرگونه بدیها و رنجها به وجود آورند. و از فرق گذاردن میان نژادها و انواع بشری پرهیزند.

بلی در چنین جهانی تنها کسانی آقا و بزرگ هستند که سیادت خود را فقط بواسطه انجام خدمات مهم به دیگران بدست آورده باشند. در اثر برخورداری از ارتباط با ارواح است که معارف حقیقی انسانها بیشتر می‌شود. و عقول آنها از آن معارف تغذیه می‌کند و ارواحشان قویتر می‌گردد. و آنها می‌آموزند که چگونه زندگی کنند تا شایسته برای

میلاد مقدس خود (تولد پس از مرگ در جهان ارواح) باشند. این است تأثیر مهم علم روحی جدید برای انسانها.

زیرا انسانها آزاد بدنیا آمده‌اند و باید آزاد زندگی کنند. زائیده نشده‌اند که بنده زنجیر شده و دست و پا بسته دیگران باشند. شایسته است که حیات انسان توأم با برنامه‌های فطری روح و عقل و جسد رشد کند. و باید انسانها کاری کنند که درهای همه حقایق آفرینش و حکمتها و الهامهای روحی بروی انسان باز شود. سزاوار است که آدمی در تحت اشراق روح زندگی کند. تا از هر قید و بند و تشنجات و هیجانهایی که اشخاص دیگری می‌خواهند میراث شرافت و آزادی او را منکر شوند به بار می‌آورند، آزاد باشند کاری کنند که دیگران نتوانند ارزش انسانها را پائین بیاورند.

سوال - آیا بهتر است این علم روحی جدید با همین صفت علمی ادامه پیدا کند و یا اینکه در میان مردم به شکل ایمان تعبدی ظاهر شود؟

جواب - من منکر این هستم که علم روحی جدید به شکل ایمان در میان مردم ظاهر شود. زیرا آن یک معرفت و دانش فطری است و باید به همین شکل هم ادامه یابد. همانطوری که شما نمی‌توانید جلوی انتشار بو را بگیرید، همین طور هم قادر نیستید جلوی این ارتباطهای روحی را بگیرید. چون حقیقت به خودی خود ظاهر می‌شود. کسی نمی‌تواند به حقیقت تحکم کند و یاراهی برایش تعیین نماید. و یا جلوی ظهور آن را بگیرد. بلکه برای تو این امکان هست که آن را با استفاده از وسایل مطمئنی که آن حقیقت را بدست می‌آوردی به اذهان مردم نزدیکتر کنی. اما میزان تأثیر این معرفت و دانش را در آینده نمی‌توانی از حالا معین کنی. حتی تو نمی‌توانی قواعدی را برای آن حقیقت وضع کنی و یا قیدهایی برایش تعیین نمایی. بلکه آنچه که برایت امکان دارد این است که آن را طوری کنی که جهت انجام مسئولیت تو کافی و وافی باشد. و وظیفه خود را هم طبق فهم خود باید ادا کنی. و بگذاری عطر روح در همه جا بیشتر منتشر شود. چون این علم جدید روحی، بزودی در تمام فروغ زندگی انسانها سرایت خواهد کرد. بهتر است که هر انسانی آنچه را که می‌داند (البته درباره ارتباط با ارواح) انجام دهد. و

این معرفت را هم با روش مطلوبی در میان مردم منتشر سازد که بفهمد به دیگران خدمت می‌کند.

سوال - آیا تو معتقدی که ارواح راهنما همیشه از لحاظ روحی مقدمتر بر مدیوم‌ها هستند؟

خیر من چنین اعتقادی ندارم. بلکه این امر بستگی به آن رسالتی دارد که ما باید انجام دهیم. و همچنین بستگی به آن مفهومی دارد که کلمهٔ مرشد - راهنما متضمن آن است. زیرا آن ارواحی که در جهان ما عمل می‌کند برای ارتباط محتاج به وسایل زمینی (مدیوم‌ها و سایر وسایل مادی) می‌باشند. در واقع این دو دسته با هم همکاری می‌کنند. معمولاً در جهان ما ارواحی هستند که هر کدام از اینها با یک و یا چند مدیوم مربوط می‌باشند و در رأس آنها یک عقل توجیه‌کننده قرار گرفته روحی که ارواح ارتباط‌گیرنده به دستور او عمل می‌کنند و لفظ راهنما به روح اخیر اطلاق می‌شود. چون بقیهٔ ارواح به دستور و راهنمایی وی عمل می‌کنند. حتی وقتی که برای بعضی از ارواح، ممکن باشد که به جسد مدیوم داخل شود، این کار بوسیلهٔ آن عقل توجیه‌کننده انجام می‌شود یعنی آن عقل توجیه‌کننده از آن روح می‌خواهد که به جسد فلان مدیوم داخل شود و از آن طریق با جهان زمینی ارتباط بگیرد.

ولی ادای وظیفه برای ارواح، تنها همین دخول به بدن مدیوم نیست. ولی شما با توجه به ماهیت این عمل به آن روح داخل شونده صفت روح مهیمن یا مسلط اطلاق می‌کنید، نه مرشد. تا بتواند میان اعمال این ارواح فرق بگذارد.

وقتی که شما به همان روش معمولی که در هنگام بیهوشی مدیوم بکار می‌برید توجه کنید، حق این است که بگوئید روح مرشد والاتر از روح مدیوم است. ولی در بعضی از ظواهر مدیومی فیزیکی، لازم نیست که این مدیوم‌هایی که ارواح برای پدید آوردن این ظواهر فیزیکی از آنها استفاده می‌کنند، از جهت روحی هم سطح روح پیشرفته باشند و یا خود آن روح‌های عمل‌کننده از ارواح سطح عالی باشند.

در واقع بعضی از ارواح که می‌توانند در ارتباط کار خود را به نحو احسن انجام

دهند، بدین جهت است که آنها به ظروف زمینی نزدیکترند از سایر ارواح. یعنی آنها هنوز خاطرات زندگی زمینی و علاقه‌های خود را بواسطه ارتقاء بسطوح بالای ارواح، فراموش نکرده‌اند. به همین جهت است ارواحی که از جهان سوم روحی بالاتر بروند، ارتباطشان بطور مستقیم با موجودات زمینی مشکل و بلکه محال است. بنابراین در این قبیل موارد بهتر است بگوئیم که این دسته از ارواح که زودتر با مدیوم‌ها ارتباط می‌گیرند، لازم نیست از حیث ارتقاء روحی بالاتر از مدیوم‌های استفاده شده باشند. لکن بطور عموم باید بگوئیم که روح راهنما یعنی روحی که به مدیوم مسلط می‌شود و در او تأثیر می‌گذارد، پیشرفته‌تر از روح مدیوم است. چون آن روح از قید و بند جسد مادی رهائی یافته عقل و اراده او در سطح آزادتری عمل می‌کند.

سؤال - آیا سلامتی جسمی و روحی مدیوم در کیفیت ظواهر مدیومی بیهوشی تأثیر

دارد؟

جواب - بلی تأثیر دارد به شرطی که روی روش خوب و منطقی از آن مدیوم استفاده شود یعنی از بیهوشی مدیوم روی نوامیس طبیعی استفاده شود. چون واضح است که اگر در استفاده از مدیوم از آن حد معین خارج شود، مثلاً روزی دو سه و یا چهار جلسه شرکت کند و بیهوش شود، در آن صورت ارتباط اثر معکوس دارد و به سلامتی مدیوم هم لطمه وارد می‌سازد. ولی وقتی که جلسات بطور طبیعی باشد مثلاً یک جلسه و یا دو جلسه در ظرف یک و یا دو هفته تشکیل شود و وسایل دیگر ارتباط هم روی حکمت آماده باشد، نتیجه این جلسات سبب رشد کردن نیروی مدیومی خواهد شد. زیرا هنگامی که ارواح به بدن مدیوم مسلط می‌شوند، نیروی روحی آنها نیروی حیات مدیوم را زیادتر می‌کند. و برای رشد خصایص اصلی آن مدیوم هم، اثری از خود باقی می‌گذارد. پس هر مدیومی که روی روش معین و طبیعی مورد استفاده قرار بگیرد، این ارتباط در مدیوم اثر خوب می‌گذارد ولی اگر بطریق خوب نباشد و از حدود طبیعی تجاوز کند، به مدیوم ضرر می‌رساند.

سؤال - آیا در جهان ارواح چنین حقیقتی وجود دارد که فکر یک نیروی واقعی و

ملموس است و شما برای ارتباط میان خود، از همان نیرو استفاده می‌کنید؟
جواب - این سؤال بسیار مهمی است، بلی افکار در جهان ما نیروی مؤثری دارد و در این کار هیچ شکی نیست. زیرا فکر یکی از راههای آفریننده حیات برای انسانها می‌باشد. البته این حقیقت فقط در سطح مربوط به جهان خود عمل می‌کند و اثرش هم محدود به همان جهانهایی است که عمل می‌کند یعنی افکار بطور مستقل و ملموس فقط در جهانهای روحی این اثر را دارد که هم ارتباط ارواح را بایکدیگر تأمین کند و هم مظاهر حیات آنها را پدید می‌آورد ولی شما که در جهان زمینی اقامت دارید و به حکم طبیعی حوادث و پدیده‌ها را باید بوسیله حواس پنجگانه مادی ضبط و یا تجزیه و تحلیل کنید، نمی‌توانید مستقلاً از فکر استفاده کنید. ولی با این همه شما در آنجا به مرحله‌ای رسیده‌اید که فقط می‌توانید با همان روش عادی از فکر خود جهت تعبیر خواسته‌های خود استفاده کنید یعنی نخست خواسته خود را به شکل افکار منظم کنید، بعد هم با استفاده از کلمات و لغات، آن فکر را ظاهر کنید و به دیگری انتقال دهید با این همه شما هم می‌توانید بدون استفاده از الفاظ و کلمات با تخاطر عقلی، افکار خود را به دیگری انتقال دهید. لکن تعداد این قبیل اشخاص میان شما بسیار کم می‌باشد. اما شما در مرحله فعلی ارواحی هستید که ناچارید. برای تعبیر حوادث مادی و انتقال افکار از همان وسایل حواس مادی استفاده کنید. و همین عمل یعنی محدود بودن وسایل ارتباط شما سبب شده که قدرت فکری شما محدود شود و نیروی فکری شما در داخل آن حواس مادی مقید باشد. زیرا وقتی که فکر ساخت مادی داشته باشد یعنی فکر شما بوسیله حواس پنجگانه شکل بگیرد شما نمی‌توانید مستقیماً از فکر استفاده کنید ولی متوجه وجود آن می‌شوید.

بلی فکر یک حقیقت مسلم و بلکه مؤثر در حیات می‌باشد. اما در سطح مخصوص بخود عمل می‌کند. و برای شما هنر این مرحله مجهول است. چون حالا شما در ماده پوشانده شده‌اید و همه کارتان باید از طریق ماده انجام شود. اما در جهان ما که بندگی جسد مادی از بین رفته، فکر به شکل یک واقعیت مستقل ظاهر شده است. و به همین

جهت است که ما در این جهان، تنها بوسیله فکر زندگی می‌کنیم و همه کارهای حیاتی خود را با فکر و اراده انجام می‌دهیم. چون در جهان ما دیگر از آن کثرت و تعدد وسایل خبری نیست. و قاعده برای تجلی وجود ما این است که از روح و نفس و عقل ما تعبیر کند یعنی در آن واحد برای تأثیر در پدیده‌ها، از عقل و حیات و روح، یکجا استفاده می‌شود و این وسیله تنها فکر است که از آن سه چیز یعنی روح و حیات و عقل بطور اساسی تعبیر کند. یعنی ظهور و هستی ما در جهان ارواح، دیگر با شکل و صورت و صدها خواص متعدد مادی نیست، بلکه تجلی روح، توام با شخصیت عقلی می‌باشد و فکر می‌تواند به آسانی این سه چیز را برای ما متجلی سازد. چون فکر فرزند مستقیم اینهاست اما برای شما بهتر این است که مردم را به این مسئله ترغیب کنید و بگوئید آنها می‌توانند در روی زمین فکر را ملاک عمل و یا منشاء جهد و فعالیت خود قرار دهند. چون فکر یک باری دهنده محیط و مفید است که نظیر ندارد. البته باید برای استفاده از تبادل فکری، نتایج آن را با عملی که می‌توانید انجام دهید آزمایش کنید. چیزی که من باید به شما بگویم این است که آن را که می‌گوئید مشکلات شما ممکن است از طریق تمرکز کلی فکر حل شود توصیه نمی‌کنم. زیرا اگر چه فکر مفید و مساعد است ولی در جهان شما نمی‌تواند جانشین اعمالی که شما بطور آنی آنها را می‌خواهید انجام دهید باشد. بدیهی است که این نظر یعنی فکر را در جهان زمین جانشین عمل کردن در نزد بزرگان قابل قبول نیست. ولی فکر می‌تواند حقایق را برای شما مجسم کند نه اینکه جانشین عمل و کار باشد.

در این هنگام یکی از حاضرین سؤال زیر را از روح سیلور بیرش کرد.

سؤال - با اینکه این ارتباطات روحی، قبل از وقوع جنگ جهانی دوم هم میان علما بود، پس چرا نتوانست مانع بروز جنگ شود. با اینکه در همه اروپا بوسیله همین ارتباطها همه از هدف آلمانیها آگاه بودند؟

جواب - حدود تأثیر فکر در عالم مادی شما طوری است که ماده اساس شناخت آن فکر می‌شود. البته باید هم همین طور باشد. ولی من منظورم این نیست که ارزش فکر را

از لحاظ دیگر منکر شوم و یا تأثیر آن را در نشان دادن حیات انکار کنم. زیرا در معالجات روحی از مسافت دور (مدیوم و معالجین مثلاً در مجمع روحی لندن هستند، می‌خواهند یک بیماری را در تهران معالجه روحی بکنند) فکر یکی از راههای شفای آن بیمار است. ولی شما باید بدانید که تأثیر این فکر موقعی مسلم است که از طریق پیام آور (مدیم معالج روحی) بطور منظم به آن بیمار القاء شود. و در جهان شما تعداد کمی هستند که می‌دانند چگونه در مطیع ساختن عقل دیگران یعنی القاء فکری به دیگران عمل کنند. و این همان چیزی است که جزئی از تطور و ارتقاء انسان محسوب می‌شد. بنابراین، فکر باید راهنمای عمل باشد و عمل هم نتیجه فکر منظم و خوب باشد. ولی در جهان شما کمتر کسانی هستند که می‌شناسند از نیروی فکری چگونه باید استفاده کنند و کمتر اشخاصی هستند که می‌توانند ولو پنج دقیقه برای تمرکز فکری خود کار کنند و در گوشه‌ای ساکت بنشینند. این تعداد اشخاص نمی‌توانستند در همه آن، رجال سیاسی آلمان و دیگر کشورها را با تلقین فکری جلوی جنگ را بگیرند.

سوال - آیا این تحقیقات روحی و بحث در اطراف آن خوبست؟

جواب - برای جواب دادن به این سوال، یک مشکلی است و آن این است که قبلاً ما باید توافق پیدا کنیم که هدف از ارتباط روحی چیست؟ ولی ما در جهان شما یک مفهوم مربوط به تعبیر (بحث روحی) است ولی کاملاً شبیه آن چیزی نیست که این اشخاص خود را روحی معرفی می‌کنند (همه علمای بحث کنندگان روحی را نمی‌توان محقق روحی دانست).

بلی همه اجتماعات و جلسات روحی شما مجسم کننده مفهوم حقیقی بحث روحی است و ما هم به این جلسات علاقه داریم. زیرا ما در جستجوی راهی هستیم که ارواح بتوانند از آن راه شخصیت خود را که پس از مرگ عظیم‌تر و مهم‌تر از زمانی شده‌اند که زنده بوده‌اند، در جهان شما نشان دهند. در این مباحث روحی، هم شما از ما تعلیم می‌گیرید و هم ما از شما چیزهایی یاد می‌گیریم. در نتیجه آزمایش ثابت شده که ارواح طی جلسات متعدد، زبان حاضرین جلسه را اگر بیگانه باشد یاد می‌گیرد و حتی راه ظهور

و تجسد خود را هم در اثر تمرین با مدیوم‌ها فرا می‌گیرند). بنابراین ما همه آن بحث‌های روحی را که موجب ازدیاد معرفت و دانش طرفین ارتباط می‌شود و این معرفت پس از حصول در خدمت خیر عموم انسانها قرار می‌گیرد، تأیید می‌کنیم.

ولی انتظار نداشته باشید من بحث‌های روحی کسی را که چشم بسته انجام می‌دهد و یا کسی که هدفش القاء شبهه بروی آن ظواهر مدیومی است که در خلال ارتباط ظاهر می‌شوند، تصدیق و یا تأیید کنم. بلی اگر بحث روحی خالصانه و بدون غرض و فریب و غیره باشد، آن بحث روحی واقعی است بحث‌های روحی خالصانه همانهایی هستند که ما آنها را با نشان دادن ظواهر روحی تأیید می‌کنیم.

سؤال - نظر تو درباره بعضی از رجال دینی که گمان می‌کنند تحقیقات علم روحی جدید هیچ تأثیر تازه‌ای در این جهان نگذاشته چیست؟

جواب - نه این سخن درست نیست. زیرا ما قبلاً در دوره‌های گذشته ارتباط علمی روی اصول صحیح با زمینی‌ها نداشتیم. بلکه اخیراً این ارتباطها روی روش صحیحی برقرار شده و ما هم اثر گذاشته‌ایم. و آن تأثیر این است که ما اعتقادات شما را برای نخستین بار در تاریخ بشری روی ظواهر، مدیومی استوار می‌کنیم. و با این عمل، این اعتقادات شما را نسبت به جهان آخرت، از مرحله ایمان و اعتقاد دینی مبهم و فرض خارج می‌کنیم. و برای مردم می‌گوئیم که شما می‌توانید صحت این ظواهر مدیومی را با آزمایشات علمی مسلم کنید. و بعد هم روی این حقایق، به کیفیت جهان پس از مرگ آگاه شوید. ما غیر از این، تأثیر دیگری در میان شما نداریم. و شک نیست که محک آزمایش این پدیده‌های روحی، تنها کوشش و یا ابتکار نیست، بلکه خالصانه و صادقانه بودن آنهاست.

هنگامی که بعضی از حاضرین به جوابهای مستدل روح راهنما کاملاً آگاه نمی‌شدند، سیلور می‌گفت بلی ما یک سلسله معلومات منظم و آماده داریم که آن معلومات نزد شما شناخته شده نیست. پس وقتی که شما به بقایای آن معرفت که افراد بدست آورده‌اند تکیه می‌کنید و به همه آنها محیط نیستید، ما همه آن معرفتها را یک جا داریم. البته نه

همه ارواح، بلکه کسانی به آن معرفتها آشنا هستند که می دانند چگونه باید آنها را بدست آورند. (منظور این است که ارواحی که در این جهان مدتی از عمر خود را صرف دانستن حقایق خلقت و شناخت مجهولات کرده بودند، پس از انتقال به عالم روحی، آنها زودتر و بهتر به معلومات دست می یابند - مترجم) روح ادامه داد که یکی دیگر از عجایب حیات در جهان ما وجود یک نظم عمومی می باشد. یعنی دست یابی به آن حقایق، تنها منحصر به حقایق عرفانی نیست، بلکه معرفتهای ادبی - فنی - موسیقی هم در جهان ما واقعیت دارد. چون هر چیزی که برای انسان دانستن و شناختن آن امکان دارد، ما ارواح به نسبت سطوح جهانی خود، فوراً به آنها واقف می شویم. حتی بیشتر آنهایی را که برای شما تاکنون مجهول مانده، ما در اثر ارتقاء عقلی و فکری می شناسیم. سوافر داستان مناظره خود را با جورج برنادشو ادیب معروف ایرلندی که همیشه به علم روحی می توپید، بیان کرده است. البته برنادشو نه تنها به این علم حمله می کرد، بلکه او به همه چیز و همه کس و حتی به همه جوانب و مظاهر هستی هم معترض بود. بطوری که در میان ادبا و نویسندگان به پدر اعتراض معروف شده بود. ولی من مانند یک انسان معتقد به بقای روح می گویم که برنادشو خواه معتقد باشد و خواه نباشد، بزودی پس از مرگ در ابدیت مراحل تطور و ارتقاء خود را خواهند پیمود. و شخصیت زمینی خود را هم از دست خواهد داد (عوض شدن اعتقاد و افکار او). و در داخل حیات عمومی غوطه ور خواهد شد. البته من (سوافر) از سخنان او تعجب نکردم. و او بعد هم چنین گفت: با این همه من درباره موضوعی سخن می گویم که چیزی از آن نمی دانم. معلوم بود که او از الفاظی استفاده می کرد که نمی توانست آنها را کاملاً توضیح دهد. مثلاً همین لفظ نیروی حیات که درباره آن بحث می کرد، از برجستون گرفته بود که او را بنام نیروی محرکه حیات می نامید. مردم متوجه نیستند که همه این هجویات و سخنان بیهوده فلسفی را که از کانت و نیچه و هگل و برجسون و غیره نقل شده، فقط فرض است و هیچ اساس منطقی و عقلی ندارند. و جملاتی هستند که نمی توانند برای اشخاص عادی مفید واقع شوند. اما من و یا یک فرد فعال، می دانند که این اشخاص نی های تو خالی هستند که

مردم خیال می‌کنند اینها در داخلشان همه حکمت را جمع کرده‌اند. بلی واقعیت هم همینطور است. این همه در طول تاریخ فلاسفه و متفکر داشته‌ایم، کدامیک از آنها توانسته‌اند ذره‌ای از حقایق مثبت و یا کمی از نوامیس و حقایق آفرینش را بیان کنند. بجز آنکه فلاسفه همیشه با یکدیگر در جدال و کشمکش بوده‌اند. و تنها چیزهای پوچ و تخیلی را به نام علم به مردم هدیه می‌کردند. بلی تنها اسرار آفرینش و حقایق قابل اطمینان و معتبر را باید از طریق ارتباط روحی با ارواح عالیه کسب کرد. ولی این را هم نباید نادیده بگیریم که انسانها هم باید فکر خود را بکار بیاندازند و در کشف حقایق به کمک عقل خود کوشا باشند و از این گذشته تمام معلومات فلاسفه و کتابهای آنها هم بی‌نتیجه نبوده زیرا همان مطالب چه واقعی و چه غیر واقعی هم، در پیشرفت و ورزش فکری انسانها بسیار مفید بوده و باعث تکامل عقلی و فکری انسانها در طول تاریخ شده است. بیان‌الحق پس آنها یعنی فلاسفه واقعیت‌ها را نمی‌دانند. همان طوری که دارای اعتقاد کورکورانه هستند و این حقایق را قبول ندارند.

هانن سوافر در کتاب خود توضیح می‌دهد که مناظره او با برناردشو اثر عمیقی در روحش می‌گذارد. و بعد هم اضافه می‌کند که یک هفته پس از ملاقات من با برناردشو، بعضی از سئوالاتی را که من از آن مناظره تهیه کرده بودم از روح سیلور بیرش کردم. اینها همان سئوال و جوابهایی است که بدون اصلاح می‌نویسم.

سئوال - انسانی مانند برناردشو وقتی که به جهان شما منتقل می‌شود با چه چیزی مواجه می‌گردد؟

جواب - آنچه که وی پس از انتقال به جهان ارواح مواجه می‌شود، شروع به آزمایشات جدیدی می‌کند که عقل او برایش بوجود می‌آورد و قدرت ملکات او را که در جهان زمینی بدست آورده بود، برایش آشکار می‌سازد. البته این مرحله برایش بعد از تحمل صدمه درباره تحقیق اینکه حیات فردی (حیات شخصیت) با مرگ از بین نمی‌رود، بوجود می‌آید (چون در این جهان او حیات فردی خود را نشناخته بود، بنابراین نخستین کار برای او شناخت حیات فردی خود می‌باشد. تازه آنوقت متوجه

می‌شود که شخصیت او آن جسد نبوده، البته درک این حالت ممکن است برای بعضیها طولانی باشد. - مترجم) چون در جهان ما بیداری عجیبی برای همه ملکات عقل و روح ظاهر می‌گردد. لذا برنادشو و هم بزودی پس از انتقال به این جهان بروشهای متنوع آزمایشتانی که در انتظارش هست آگاه می‌شود و شروع به آزمایشات می‌کند. آنوقت برایش درک مقادیر حکمت، معرفت، فراگیری کشف حقیقت و بالاخره درباره همه فنون و پدیده‌های جهان هستی میسر می‌گردد. به عبارت دیگر او بزودی پس از آزاد شدن از زندان جسد مادی، مستقیماً از نعمت درک عقلی برخوردار می‌شود. و اولین چیزی که او در اینجا درک می‌کند، توجه به ذات خود و شناخت آن می‌باشد. بعد هم متوجه لذتهای بزرگی می‌شود که برای حیات جاودانه‌اش وجود دارد. و آنها وسیعتر از آن هستند که جسدهای گوشتی بتواند آنها را محدود کنند. و دانستن و شناخت آنها محتاج به معلومات بالاتری است که ارواح مترقی می‌توانند آنها را برای او شرح دهند. و صرفنظر از مسائلی که عقل سؤال‌گر سعی می‌کند پاسخ آنها را پیدا کند، حالا این سوالات مربوط به دین باشد یا فلسفه و یا فنون دیگر و یا اخلاق و یا هر نوع معرفت، مریبان و راهنمایی هم آنها را هدایت می‌کنند. زیرا چیزی که در انتظار این قبیل اشخاص است، تنها الهام خود آنها نیست، بلکه حکمت همه ارواح پیشرفته است که خود را آماده برای تعلیم این قبیل اشخاص که می‌توانند معلومات جدید را بیاموزند کرده‌اند. چون چیزی که در اینجا در انتظار امثال برنادشاو می‌باشد، فقط یک حالت بیهوشی روحی آرام‌بخشی است تا از جهان ماده به جهان روحی منتقل شوند. و به محض اینکه از این حالت گیجی بیرون آمد، در هله اول روابط شخصی برایش تجسم پیدا می‌کند. یعنی ملاقات با همه آن دوستانی که در زندگی زمینی داشته است. این کار تا حدودی او را آرامش می‌بخشد و یک حس تماثل به پیشرفت و ارتقاء در وی بیدار می‌شود. آن هم در نزد روحی که تکامل یافته است (ارواح راهنما در جهان روحی) و راه پیشرفت را بوی نشان می‌دهند. و سعی می‌کنند که او را قدم به قدم از میان آن همه عجایب آفرینش که حدود طبیعی آن معلوم نیست به جلو ببرند.

سؤال - برنادشو باگفتن این جمله که من در این جهان کار مهمی نکرده‌ام من و شما وقتی یک کاری را می‌کنیم آن را برای دیگران بزرگ می‌کنیم و جلوه می‌دهیم. البته این کار خوب است ولی چیزی را تحقق نمی‌بخشد. آیا می‌توانید برای ما توضیح دهید که منظور برنادشو چیست؟

جواب - حقیقت مهمترین چیزی است. به همان اندازه که ما حقیقت را میان مردم انتشار می‌دهیم به همان میزان هم خطا و اشتباهات مردم را کم می‌کنیم. هر اندازه که کفهای نادانی و تاریکی‌های خرافات در اثر ابراز حقایق ذوب شوند و از بین بروند بهتر است زیرا در جهان شما هزارها و بلکه میلیونها نفر هستند که جهل و نادانی آنها را از حقایق خلقت و زندگی دور کرده و حیات آنها را تاریک ساخته است. و در خلال اعصار گذشته نیروی روح (ارواح) با این اشخاص که شما آنها را پیام‌آوران خداوند می‌دانید تماس گرفته و هم چنین با اشخاص صالح، پرهیزکاران و معلمین بشری، مربوط شده تا انسانها را به حقایق جهان هستی آشنا سازند. همه این اشخاص هستند که روشنائی حقیقت را در تمام قرون اعصار گذشته تاکنون حفظ کرده‌اند. و آنها هستند که شعلة حقیقت را فروزان نگهداشته‌اند. چون در نزد آنها نیروی مشاهدات بوده که بتوانند قسمتی از حقایق را از متن جهان درک کنند و برای انسانها بگویند و نیروهائی که قدرشان متجاوز از قدرت مادی بوده با این قبیل اشخاص تماس داشته‌اند. و همین نیروهای مافوق مادی (ارواح) بعضی روشنائی را بر آنها تلقین کرده‌اند و به آن معلمین و بزرگان و مصلحان و پیام‌آوران خداوند امکان داده‌اند تا پرده‌های تاریکی را که بدور حیات زمینی‌ها کشیده شده بود پاره کنند. و به آنها آموخته‌اند که چگونه با تلاش و جدیت، علم، جهاد و شهادت آن زنجیرها را که حیات شما را بهم بسته است پاره کنند. بلی بعضی از ارواح زنده توانسته‌اند از آن زندان‌هائی که تاریکی ماده آنها را بوجود آورده بیرون بیایند. این ظلمتها و جهلها از حیات بعضی انسانها محو شده است. البته این کار بتدریج رشد می‌کند و آن هم خیلی کند و بطنی چون آن نور فوق عالم (خداوند بوجود آورنده جهان هستی) قویتر از همه نیروهاست. بنابراین تاریکیهای جهل را عقب

می‌زند انسان در جهان شما با روشنایی آن نور قوی به جلو می‌رود و آزادی از قید و بند ماده تاریک را خود در حس می‌کند. حتی به آزادی جسم و روح و عقل هم دست می‌یابد.

همه آنانکه در نجات انسانها از میان آن زنجیرهایی که بواسطه ظلم و ستم و خرافات و جهل بوجود آمده مساعدت می‌کنند، آنها نورهای تابنده‌ای در میان قافله انسانیت در ادوار طولانی تاریخ بوده‌اند آن روحی که در درون ماست، همیشه به ما الهام می‌کند هر چه می‌توانید سعی و کوشش کنید تا کمال پیدا نمائید و بالاتر بروید رشد کنید و از همه تار و پود ماده خود را نجات دهید. روح است وقتی که انسان می‌خواهد به چیزی گوش بدهد کلمات را برای انسان قابل فهم می‌کند.

پس شما ماده نیستید - بلکه جزئی از آن قداست هستید. شما جزئی از آن نیروئی هستید که جهان پهناور هستی را با تمام آنچه که با خود دارد، هدایت می‌کند و رشد می‌دهد. این روح وجودی شما و یا این نیروی حیات خاصی که در داخل شما هست (روح فردی) می‌باشد. یعنی شعله‌ای از آتش مقدس خداوندی است. کسی که من او را بنام روح اعظم برای همه حیات می‌نامم.

سؤال - آیا می‌توانی نظریه نیروی حیات را که برنادشو از آن سخن می‌گفت برای ما شرح دهی؟

جواب - بدون شک نیروی حیات یک واقعیت عینی است. حیات هم یک حقیقت است. همان نیروی حیات است که به حیات بدنی ما فعالیت دینامیکی می‌دهد. اما خود این نیرو چیست؟ هیچکدام از انسانهای زمینی نمی‌توانند آن را بطور مشخص نشان بدهند. چون نیرو از اختیار همه علوم آزمایشی بیرون است. همانطوری که تحلیل شیمیایی آن نیرو هم با علم شیمی و یا تجزیه همه عناصر شیمی امکان ندارد.

شما می‌بینید یک واقعیت مرگ هست و یک حقیقت حیات، ما ارواح کاملاً می‌فهمیم که روح، حیات است و حیات هم روح، و جهان شما یک سایه‌ای است که نور ازلی به آن تابیده و به آن وجود و حرکت داده است. پس مجموع جهان شما یک

جنگال و سرو صدائی است که از تابش نور روح اعظم بوجود آمده و خارج از روح است. به عبارت دیگر ظرف و قالب تجلی روح است نه خود روح. پس اولاً شما نمی‌توانید در آزمایشگاههای خود به آن روح دست یابید، اگر چه سلولهای حیات را تا آخرین عنصر کوچک هم تجزیه کنند. چون امواج فیزیکی شما نمی‌تواند امواج روح را درک کند. به همین دلیل است که قبر هم نمی‌تواند روح و حیات را در خود جان دهد. با سوزاندن جسد نمی‌توان روح را سوزاند. چون در جهان هستی، هیچ چیز از عوامل مادی نمی‌تواند روح را خاموش و یا محدود کند. چون آن بی‌نهایت است. یعنی شعله‌ای از روح بی‌نهایت است. بنابراین حتی در جهان شما هم با اینکه روح در قالب جسد فیزیکی می‌باشد، لکن همه فعالیتش را بوسیله جسد اثیری به جسد مادی انتقال می‌دهد. و وقتی که تمرینات او در آن قالب تمام شد، با کمال سهل و آسانی با همان جسد اثیری خود از پوشش جسد مادی بیرون می‌آید. و به جهان مافوق جهان فیزیکی شما منتقل و در آنجا به حیات و فعالیت خود ادامه می‌دهد. و این حیات بعدی همان حیاتی است که روح شما در قالب جسد فیزیکی برای این حیات، خود را آماده می‌کرد.

و این کار انتقال روح بوسیله مرگ به جهان اثیری روی اقتضای ناموس فطرت می‌باشد. ناموسی که من و تو آن را بوجود نیاورده‌ایم. مرگ، حیات، و شخصیت آدمی را با خود نمی‌برد و یا معدوم نمی‌کند بلکه حالتی است که فردیت و شخصیت را بالا می‌برد. یعنی در نردبان تطور فردی از پله اول او را به پله‌های دوم و سوم و ... بالاتر می‌برد. روح و شخصیت آدمی هنگام مرگ مانند یک انسان کامل با عقل سالم از جسد مادی خداحافظی می‌کند. بطوری که تمام ملکات عقلی و روحی که در آن چند مدت بدست آورده و سیله می‌شوند که آن روح سریعتر و وسیعتر از گذشته‌اش ارتقاء پیدا کند. و ضمناً روح آن وسایل حواس پنجگانه را هم در همان جسد مادی باقی می‌گذارد. چون در جهان اثیری بوجود آنها نیاز ندارد. یعنی در آنجا کاری از این وسایل ساخته نیست. من (سوافر) از این سئوال و جوابها نسخه کاملی تهیه کرده برای برنادشو فرستادم.

و در نامه‌ای شرح دادم که این جوابها را روح راهنما بوسیله مدیوم بیهوشی داده است. و در آن نامه باز برایش توضیح دادم که جوابهای روح را کلمه به کلمه که خیلی فوری داده می‌شد جمع کردیم و روح راهنما تند و سلیس سخن می‌گفت. بطوری که در هر دقیقه صد کلمه می‌گفت. در صورتی که خود برنادشو اقرار کرده بود که نوشته‌های خود را با سرعت ۱۲ کلمه در دقیقه تدوین می‌کند. با این همه جواب رسیده از برنادشو رد آن مطالب و توأم با اهانت بود. که من (سوافر) عین جملات برنادشو را می‌گویم. او گفت: ما احتیاج به اشباحی نداریم که از قبرها می‌آیند تا برای ما این چنین سخنانی را بگویند. وانگهی ملاقات دوستانم در عالم ازلی برایم امر جالبی نیست. برای من تحمل مرگ امکان دارد ولی حیات ابدی را نمی‌توانم تحمل کنم.

بعد سوافر می‌نویسد که بهر حال خواه حیات پس از مرگ برای برنادشاو مهم باشد و خواه مهم نباشد. چون ناموس فطرت در اختیار او نیست، چنان که روزی هم خودش به این مسئله توجه خواهد نمود لذا من بزودی می‌بینم که برنادشو پس از مرگش با ما از طریق کتابت القائی ارتباط می‌گیرد و با آن قدرت قلم و بیانی که دارد، مناظر حیاتی آن جهان را که در اطرافش می‌بیند برای ما توصیف خواهد نمود.

ارتباط با روح برنادشو: چیزی که ذکر آن در اینجا ضرورت دارد این است که شاو پس از مرگ و انتقال به جهان ارواح، به جلسه ارتباط هانن سوافر آمد و از طریق مدیومی خانم لیلیان بیلی ارتباط گرفت. سوافر می‌گوید در آن جلسه از سخنان شاو شخصیت او کاملاً واضح بود بطوری که هیچکس در آن اشتباه نمی‌کرد. بلی خود او بود که بحال شرمندگی و پشیمانی مطالبی را به وسیله مدیوم و روح راهنما القاء می‌کرد. من قریب نیم قرن بود که او را می‌شناختم خود برنادشو بود که ابرار علاقه زیاد به فراگیری معلومات جدید می‌کرد.

روح راهنمای لیلیان که بنام نیل و وتون بود برای ما توصیف کرد که روح برنادشو یک روح بزرگی است که باید چیزهای زیادی را در این جهان یاد بگیرد. و وتون روح راهنما اضافه می‌کند که آن لحظه‌ای که برنادشو در جلسه برای ارتباط حاضر شد. من

احساس کردم که مایل به ارتباط است. خواستم ارتباط را برقرار کنم، روح برنادشو گفت آماده برای ارتباط با سوافر نیست. روح برنادشو می‌گفت حالا می‌فهمد که در خیلی از امور کودک بوده و پس از انتقال به جهان ارواح، علاقمند شده تا به مردم کمک کند تا این موضوع حیات پس از مرگ را که او قبلاً اهمیت نمی‌داد درک کنند. و روح راهنما اضافه کرد مهمترین شادی و مسرت برنادشو دیدار معشوقه معروفش اتللی تری بود که او را در حیاتش خیلی دوست می‌داشت. و وقتی که دید سیمای او یک درخشندگی حیات جهان مادی است.

طبق گفته سوافر کشته شدگان جنگ که احساس کردند بطور ناگهانی به یک کشور غیر محدود قدم گذارده‌اند، بلافاصله از خود پرسیدند ما چه کار کرده‌ایم؟ وقتی که آنها به آینه تجلی حقیقت نگاه کردند، اغلب آنها خودشان را بالاتر از آن دیدند که قبلاً تصور می‌کردند. چون همه آن کارهای نیک و کمکهای کوچکی که خیال می‌کردند که تکلیف عینی آنها بوده، برایشان حفظ شده. و همچنین خطاهای خود را که در اثر تنگی معیشت و یا فشار طبیعی داشته‌اند، خیلی کم برایشان ضبط شده است. ولی به این نکته توجه کردند که بدترین آن خطاها غرور - کبر - سخت دلی - بی‌رحمی - کینه و ستم به دیگران است که آثارشان را برای آنها نشان می‌دهند. چون این عیب‌هاست که به دیگران ضرر می‌رساند و آن کشته‌شدگان را هم فعلاً از شرکت در نعمتهای خداوندی مانع می‌شود.

تحقیقات روحی مارشال هوئی لرد اونج (Lord Dowding)

لرد اونج یکی از علمای مبرز روحی بود. آن شخص در همان بجهت جنگ دوم جهان به ارتباط روحی ادامه می‌داد. او جریان اقدامات خود را در کتابی که اول سپتامبر ۱۹۴۵ تحت عنوان (Lychgate) نوشت. همچنین در کتابهای بعدی به نام منازل زیاد (Many Mansions) و سومی به نام ستاره تاریک زمین (The Dark Star) و چهارمین به عنوان سحر خدایان (Gods Magic) چگونگی تحقیقات خود را درباره علم روحی

جدید بیان نموده است.

لردداونج آزمایشات روحی خود را در دایره خصوصی که چهار روح راهنما داشت شروع کرد. دو تا از این ارواح خلبان هوایی بودند و در جنگ کشته شده بودند.

لردداونج مهمترین کارهای دایره ارتباط روحی خود را بشرح زیر بیان می کند.

۱ - آرام کردن دلهای مصیبت دیده و تسلیت بر آنان.

۲ - نجات دادن عده‌ای از ارواح، یعنی مساعدت با ارواحی که در جهان کوبی

خود بودند و نمی دانستند که مرده اند، اینها روی جهات دیگری به تذکر و یادآوریهای ما نیازمند می باشد.

۳ - انجام کارهای معالجات روحی.

۴ - آگاهی به نیروهای موجود در زمین درباره شناخت امواج که برای بوجود

آوردن جهان عظیم تطور بکار می آیند. (کسب آگاهی از ارواح به منظور شناخت نیروهای موجود در جهان زمینی که تطور بوجود می آورند.

۵ - ما توانستیم آگاهی درستی از گمشدگان یا کشته شدگان جنگ به دست آوریم.

این قبیل ارتباطها عادتاً از طریق سیکومتری ردیابی گمشده ها انجام می شد. یعنی مدیوم مرد و یا زن، کت و یا ساعت و یا پول نقد و یا تکه ای از پارچه لباس آن متوفاراً بدست می گرفت. البته باید این علایم طوری باشند که قبلاً غیر از خود صاحبش کسان دیگر کمتر به آن دست زده باشند. آنوقت مدیوم در حال بیهوشی شروع به توصیف صاحب آن اشیاء می کند و خصوصیات دقیق او را بیان می کند و حتی گاهی پیامی از خود آن روح هم می گیرد.

دوانج در دایره روحی خود حتی در مورد معالجه روحی هم تحقیقات زیاد کرد و

آن را مسجل نمود. بطوری که در فصل هشتم کتاب خود، روشهای معالجه بوسیله ارواح را بشرح زیر بیان می کند.

۱ - بعضی از ارواح مستقیماً با بیمار مربوط می شدند و با تلقین او را به خداوند

بزرگ متوجه می ساختند و بدین وسیله شفا می یافت. این عالی ترین روش معالجه روحی

- است که صاحبان موهبت جلاء بصر (روشن بینی روحی) در جلسات ارتباط و سایل نامرئی را مشاهده کرده‌اند که برای ارتباط با بیمار بکار برده می‌شوند.
- ۲ - ارواح بوسیله تاباندن اشعه‌های بسیار قوی (اشعه‌های نامرئی) محل مرض را به مدیوم نشان می‌دهند و مدیوم آن را برای پزشکان حاضر در جلسه توضیح می‌دهد.
- ۳ - خود ارواح بدون استفاده از اشعه‌ها مرض را تشخیص می‌دهند که وقت معالجه را به پزشکهای زنده مؤکول می‌کنند.
- ۴ - ارواح مرض را تشخیص می‌دهند بعد هم چگونگی معالجه را مدیوم بوسیله لمس با دست و یا با حرکات دیگر انجام می‌دهد.
- ۵ - ارواح مرض را تشخیص می‌دهند بعد هم چگونگی معالجه را بوسیله مدیوم توضیح می‌دهند.
- ۶ - ارواح خودشان مرض را تشخیص می‌دهند، بعد هم بوسیله نورها، و رنگها معالجه می‌کنند.
- ۷ - یک نوع معالجات غیابی بوسیله ارواح هست که پزشک معالج و یا خود بیمار از آن معالجه آگاه است و بعضی اوقات بدون اطلاع آن دو معالجه می‌کنند.
- ۸ - یکنوع معالجه غیابی و از راه دور هست که مدیوم با جسد اثری خود بوسیله برون فکنتی روح بیمار را ملاقات می‌کند و دستورهای لازمه ارواح را انجام می‌دهد.
- ۹ - معالجه بوسیله آبهایی که حامل سیالات روحی هستند.
- ۱۰ - معالجه روحی بوسیله دستهای تجسد یافته ارواح با دستگاههای پزشکی معمولی.
- ۱۱ - معالجه مغناطیسی (بوسیله خواب هیپنوتیزمی که به ظاهر عنصر روحی در آن دخالت ندارد چون معمولاً بوسیله تلقین عامل، این معالجه انجام می‌شود ولی آن هم معالجه روحی است.
- لررداوانج سپس از دایرة روحی خود صحبت کرده چنین می‌گوید: من در این موضوع به سختی می‌توانم سخن بگویم. زیرا من از این معالجات روحی فقط آن

کارهائی را می دانم که ما در دایره روحی انجام می دادیم. ولی معالجه کننده ما نبودیم. بلکه سهم ما در این کارها این بود که مقداری از نیروهای زمینی یا امواج مثبت زمینی را با نیروهای امواج روحی مخلوط می کردیم یعنی مدیوم های دایره ما با استفاده از نیروی سایر حاضرین، وسیله را برای اقدام ارواح معالج آماده می کردند آن طوری که من می فهمم روش کار چنین بود. که ما در آن دایره نام شخص بیمار را به معالجین روحی می دهیم آنها شروع به جستجو در هاله بیمار می نمایند (هاله عبارت از امواج مخصوصی است که همیشه از انسان ساطع می شود و در آینده شرح داده خواهد شد) چون آثار هر نوع بیماری سبب تغییر رنگ و حالت آن هاله اثیری می شود. بعد هم ارواح بوسیله مدیوم صوت مستقیم، اعمالی که حاضرین باید انجام دهند بیان می کنند. و بعد هم به ما تذکر می دهند که ما باید عمل خود را توأم با اقدامات ارواح انجام دهیم. تنها چیزی که ما حاضرین در آن جلسه می توانیم انجام دهیم مجسم کردن رنگها در فکر خود می باشد.

هنگام شروع معالجه گاهی در یک آن برق نور متراکم یا به شکل هاله ای ظاهر می شود که مریض در داخل آن ایستاده یا اینکه بارانی از نور مانند شعله های ریز آتش به بدن بیمار تابانده می شود و یا اینکه یک غلاف نورانی تمام اعضای بدن بیمار را فرا می گیرد. این نورهائی که مورد استفاده قرار می گیرند البته از طرف ارواح غالباً برنگ طلائی یا نقره ای سفید و یا سبز و یا زرد، کبود رنگ و یا تیره رنگ کامل سرخ می باشند. معالج روحی از مشاهده این رنگها بیماری مریض را تشخیص می دهد. یعنی در هاله بیمار ظاهر می شود با اعمال خاص خود آن رنگ تغییر یافته را به حال طبیعی برمی گرداند.

همین معالجه جسد اثیری بوسیله هاله کاملاً در جسد فیزیکی اثر می گذاشت. البته نه بطور آنی بلکه در یک مدتی که گاهی یک و یا دو ماه طول می کشید. همین معالجه (تصویر نورها بوسیله فکر) مرا وادار کرد که درباره این مفهوم که «فکر حقیقت عینی مستقل است» ولی عده ای آن را فقط جریان بدون واقعیت می دانند، تعمق کردم و

حقیقت آن مرا به حیرت انداخت، حتی یک دفعه ارواح از ما خواستند که ما در ذهن خود فکر زانوئی را برای یک ساق پای مجروح که با نور تیره نشان داده می شد تجسم کنیم. (این مسئله برمی گردد به آن اصل که در علم روحی جدید محرز شده یعنی تأثیر مستقیم عقل و فکر در ماده).

روح (ل - ل) برای ما حاضرین گفت: یکی از شما درباره آن ماده ای فکر کنید که زانو را به هم می چسباند. چون زانوی مریض فقط به آن ماده احتیاج دارد تا ما زانوی از بین رفته را شفا دهیم. و این عمل درست بود من شخصاً درباره همان ماده فکر کردم که تصور می کردم. زانو به وسیله آن ماده، به هم می چسبند.

در یک عمل دیگری ما کره نقره ای نورانی مشاهده کردیم. روح گفت ای خانم دیزی (یکی از حاضرین) تو فقط برنگ سبز فکر می کنی. ولی فکر من در یک رنگ نقره ای درخشان متمرکز شده. دیزی جواب داد بلی من اکنون به رنگ یکی از زینتهای درخت کربسمس که رنگ سبز مخصوصی داشت فکر می کردم بلی این افکار از لحاظ واقعیت، بعضی چیزها را بوجود می آورد و همین تمرکز افکار سبب تغییر رنگ هاله بیمار به رنگ طبیعی می شد. ولی این افکار همیشه نتیجه مثبت نمی داد. لکن بیشتر اوقات مفید واقع می شد.

مارشال داونج در ۱۵ فوریه ۱۹۷۰ در سن ۸۷ سالگی به عالم روح منتقل شد. در حالی که بزرگترین خدمت را به علم روحی جدید کرده بود. البته این روشهایی که مارشال در معالجه روحی توضیح داد، موضوع تازه ای در علم روحی نیست. چون معالجه روحی یکی از موضوعات مهم ثابت شده علم روحی جدید است.

بیان شواهد متنوع علمی و علاجی جهت معالجات روحی

تنها عمل دایره ارتباط روحی این است که سخن ارواح را به وسیله مدیومها ضبط کند. و حتی لهجه و آهنگ صدای روح گوینده گاهی از طریق صوت مستقیم ظاهر می شود. پس همانطوری که دانش و معرفت ارواح پس از مرگ در شخصیت آنها باقی

می ماند همچنین تمایلات و عواطف و خواسته های آنها هم باقی می ماند تا اینکه در مدت بسیار طولانی تطور و ارتقائی برای آنها دست می دهد (چون قانون تکامل فکری و شخصیت در آن جهان کاملتر از این جهان عمل می کند) و همه آزمایشات و تحقیقات علمی در این مسئله (بقای شخصی و معلومات) اتفاق دارند. چنانکه نظرات و آراء علمی و ادبی و سیاسی آنها هم نشان دهنده شخصیت آنها می باشند. پس همانطوری که در مناسبات مختلف بیان کردیم خصوصیات شخصی و اخلاقی و علمی و فنی هر شخص در جهان ارواح با او همراه است تا بعداً رشد و نمو پیدا کنند.

ارواح دانشمندی که بزمینها فایده می رسانند. بلی با توجه به همین مطالب گذشته است که می بینیم بعضی از علمای مهم روی زمین گاهی در اثر ارتباط با ارواح مترقی و پیشرفته معلومات مهمی کسب می کنند، که قبلاً آن مطالب به ذهنشان خطور نمی کرد و هیچ کدام از آنها تصور نمی کردند که از طریق مدیوم های روحی به چنین معلوماتی دست یابند. روی این اصل است که اغلب علمای مهم ملتها که معروف بداشتن دانش و تعمق هستند صراحتاً اعلام داشته اند که ارتباط با ارواح با روشهای جدید آزموده شده ممکن و محقق است و اضافه کرده اند که حتی خودشان از معلومات ارواح استفاده نموده اند بطوری که برای مسلم دانستن آن گفته ها ناچار شده به نظرات و اعتقادات زمان حیات آن ارواح گوینده مراجعه نمایند تا ببینند این آراء با آن عقاید زمان روحی شان که از طریق مدیوم های روحی القاء کرده اند چه رابطه ای دارد؟

چنانکه سر اولیور لودز عالم طبیعی که مدیر دانشگاه (بیرمنگام) و عضو جمعیت علمی سلطنتی در کتاب خود به نام ریموند - یا حیات و مرگ به این مسئله یعنی دریافت معلومات از ارواح مترقی اشاره کرده می گوید: من خودم شخصاً بواسطه معلوماتی که از بعضی ارواح در مورد ماده - نیرو - زمان - مکان - انسان دریافت داشتم در عقاید قدیم خود تجدید نظر کردم باز هم می گوید حتی من بواسطه معلومات دریافتی از بعضی ارواح عالم، عقیده قبلی خود را در مورد جوانب فلسفی حیات تغییر دادم و مطالب این دانشمند به قدری درباره این موضوع زیاد است که نصف کتاب نظریات جدید او را که

مخالف با نظریات قدیمش بوده بیان می‌کند.

شواهد با ارزش از محققین مورد اعتماد دربارهٔ معلومات مفیدی که ارواح القاء می‌کنند.

جریان واقعه‌ای که در مجلهٔ روحی پاریس نقل شده چنین است. یکی از علمای حاضر در جلسهٔ ارتباط با روحی که خود را با کلمه سیمبول یعنی با نام رمز معرفی کرده، دربارهٔ اشعه‌ای به نام میلیکان مباحثه کرد و سخن می‌گفت. در تاریخ ۸ ژوئیه سال ۱۹۳۱ روح به سئوالات آن عالم چنین پاسخ داد. که این اشعه هم از زمین صادر می‌شود و هم از فضا و این اشعه‌های صادره از زمین و فضا در آن واحد با هم متصاعد می‌شوند و به محض اینکه امواج صادره از زمین با امواج منتشره از فضا در نقطه‌ای با هم تلاقی کردند، باعث می‌شوند که آن امواج بزرگی که سیال هستند ولی حرکتشان نسبت به این دو اشعه کندتر است، به سطح پایین بیایند و آن اشعه‌های میلیکان که نیروی خرد کننده دارند رد بشوند و از نیروی حاصله از برخورد آن دو امواج، کربن و هیدروکربنات سیال (Carbures Hydrates) و بسیار قوی بوجود می‌آیند. از خصایص این عناصر این است که قشر اوزن را که گازی است که از تکائف اکسیژن بوجود می‌آید از طریق احتراق آن تصفیه کند و در بعضی از سالها نوعی گازهای مخرب از داخل زمین بیرون می‌آیند که اوزن نمی‌تواند به آن گازها غلبه کند و آنها را تصفیه نماید.

استاد لیون شیر در تشریح سخنان این روح چنین گفته است: در اوایل سال ۱۹۳۱ علمای طبیعی معتقد بودند که اشعه‌های میلیکان از منابع ابرها و مکانهای ستارگان آسمانی بوجود می‌آیند. ولی در آگوست ۱۹۳۲ دانشمند خانم ایرن گوری در آکادمی علوم با سخنرانی خود نظریه بالا را در مورد امواج میلیکان به هم زد. بعد از آن هم دو دانشمند به نام دو فیلیه و رینیه از استونگارت و بعد از او پیکارد شواهدی نشان دادند که نظریهٔ روح سیمبل را در مورد این امواج و اشعه‌ها تأیید می‌کرد.

واقعهٔ دیگری که مخبر روزنامهٔ (دیوار پرداتوات) برزبلی نقل کرده است خلاصهٔ آن

چنین است که یک بیمار ایتالیائی به نام آندریاردی برناردی کارگر یکی از کارخانه‌های انجماد فلزات بود، ارواح با عمل جراحی، آپاندیس حاد او را معالجه کردند. یعنی ارواح پس از تجسد یافتن جراحی را انجام دادند این عمل در اتاق در بسته و مهر و موم شده انجام گرفت. در نزدیکی آن اتاق یازده نفر از پنجره اتاق ناظر عمل جراحی بودند که سه تا از آنها پزشکانی بودند که قبلاً منکر وجود روح و ارتباط با ارواح بودند و در حال عمل انگشت حیرت به دندان گرفته بودند. چون آنها بیمار را هم قبل از عمل معاینه کرده بودند و هم بعد از عمل، و مشاهده کردند که آپاندیس بیمار در یک شیشه برای مشاهده گذارده شده است. و خود آن سه دکتر شهادت دادند که امکان ندارد بجز جراح ماهر، اقدام به چنین عمل جراحی سخت بنمایند. حتی اگر داخل آن اتاق عمل روشن هم باشد، تا چه رسد به اینکه در تاریکی این عمل انجام شود.

دستگاه کامیرا وجود اشعه‌های عجیبی را در اتاق جلسات روحی ضبط می‌کنند. بلی این ظواهر فیزیکی به حدی می‌رسد تا پزشک روحی تجسد پیدا کند (خواه تجسد تام و خواه فقط نیم تنه بالا برای عمل جراحی) البته نظیر این قبیل معالجات روحی بسیار نادر است. پس هیچکس نباید تصور کند که این روش معمولی علاج روحی است. بلکه معالجات روحی همان طوری که لرد داونج بیان کرد، از طریق وسایل دیگر غیر از تجسد کلی و یا جزئی انجام می‌شود. بدین طریق معالجات روحی به وسیله ارواح نامرئی انجام می‌شود که فقط به وسیله مدیوم‌های دارای جلاء بصری دیده می‌شوند با وسایل غیرمادی که معمولاً اشعه‌های مختلف از منابع غیر زمینی به عمل می‌آید که گاهی اوقات هم حاضرین آن اشعه و نورها را در جلسات مشاهده می‌کنند. و تصویر برداری از آن اشعه‌ها به وسیله فتوگرافی و یا دستگاه دیگر ممکن شده است. و این کارها در اثر تحقیقات ج. لوپس از سوت ویلز انگلستان در دانشکده علم روحی بریتانیا کامل تر شده است. و حتی توانسته‌اند تصویر دستگاههایی را که برای ما انسانها شناخته نشده بردارند و آن دستگاهها در اتاق روحی به سرعت زیادی یا به اندازه سرعت بادبزنی برقی حرکت می‌کند. در حالیکه مدیوم دست و پا بسته به صندلی خود در بیهوشی کامل به سر می‌برد.

و حتی بک دستگاه برقی به این ریسمان‌ها وصل می‌کنند که کوچکترین حرکت مدیوم را ظاهر می‌کند.

تماس روحی با روح زنده و یا تسلط روح مرده به بدن زنده و معالجه اینها.

در بیشتر مؤسسات معالجات روحی انجام می‌شود و درباره این معالجات کتاب‌های زیادی نوشته شده که با ارزش و گرانبها هستند. حتی عده‌ای از پزشکان محقق هم درباره معالجات روحی، کار و تحقیق کرده‌اند و فایده اینگونه معالجات را در بعضی از حالات بیماری جسمانی و عصبی که ناشی از قسمت‌های روانی و نفسانی بدن است اثبات نموده‌اند. و اعتراف کرده‌اند که معالجه این قبیل بیماران به وسیله ارواح مفید است. به شرط آنکه برای این معالجه‌ها از مدیوم‌های پیشرفته استفاده شود.

یکی از مهم‌ترین منابع علاج روحی کتابی است به نام سی سال در میان مردگان این کتاب شامل خلاصه تجربیات سی سال دکتر آمریکائی کارل ویکلاند (Carl Wickland) عضو مجمع پیشرفت علوم در آمریکا می‌باشد. این پزشک عالیقدر پس از نوشتن این کتاب ۱۵ سال دیگر در مجمع مخصوص معالجات روحی لوس آنجلس در کالیفرنیا به تحقیقات خود ادامه داد. و در واقع این پزشک قریب مدت ۴۵ سال درباره معالجه تماس و یا تسلط روح به بدن زنده تحقیق و آزمایش کرده است. آزمایشات این مرد فقط موقعی متوقف شد که زنش مدیوم معالجات روحی او بود در سال ۱۹۳۷ به جهان ارواح منتقل شد. نتایج تحقیقات و آزمایشات این محقق را بعد از آزمایشات دکتر (تیتوس بول) معاون جمعیت بحث روحی آمریکا که به مدت ۲۰ سال آن تحقیقات را انجام داده بود، تأیید کرد.

و این محقق هم خلاصه نتیجه تحقیقات خود را در کتابی به نام آزمایشات درباره معالجه عقل‌های بیمار تدوین و در سال ۱۹۳۲ منتشر شد. مدیوم این پزشک محقق در راندن ارواح شریر از بدن بیماران، خاتم دیوک بود. که

درباره این کتاب و این مدیوم شرح مفصلی در مجله روحی دانشکده روحی بریتانیا نوشته شده است. و همه آن تحقیقات در اطراف معالجه بعضی از بیماری‌های سخت روانی و روحی نوشته شده و حاکی از این مسئله است که در اثر آزمایشات و تحقیقات زیاد مسلم شده که منشاء، بیشتر دیوانگی‌ها (مس روح) یعنی تماس امواج یک روح شریر و عقب افتاده با امواج روحی بیمار و یا استحواذ کامل یعنی تسلط کامل روح به بدن بیمار زنده می‌باشد پس از این که پزشکان از معالجه این قبیل بیماران با توسل به وسایل شناخته شده فیزیکی (از قبیل روانکاوی شوک‌های الکتریسته و غیره) عاجز شدند، به معالجه روحی متوسل گشتند.

بیان یک نمونه از حالت استحواذ کامل:

بهترین نمونه برای مجسم ساختن حالت تسلط کامل روحی، به بدن بیمار زنده که مورد تحقیق علمی طولانی بوسیله عده‌ای از هیئت‌های پزشکی و علمای روحی قرار گرفت و تأیید شد، معجزه واتیسکا می‌باشد. که درباره این موضوع دایرةالمعارف روحی منتشر شده در بریتانیا چنین می‌نویسد:

معجزه واتیسکا یکی از بارزترین نمونه تسلط دائمی روحی، به روح بیماران می‌باشد. و این حادثه را دکتر وستونز در کتابی به نام معجزه واتیسکا نوشته و خلاصه آن چنین است. در سال ۱۸۶۵ دختر جوانی به نام ماری روف در ناحیه واتیسکا به دنبال جنون بسیار سخت به نام جنون (Ravingmania) مرد. پس از گذشتن ۱۳ سال از مرگ آن دختر، یک دختر دیگری در همان ناحیه مبتلا، به جنون شد. البته این دختر دومی از خانواده ماری روف نبود. و نام اولورانس وینوم بود. دکتر ستونز تشخیص داد که این حالت در اثر تماس یک روح با این دختر به وجود آمده است. با این که این دختر در حالت بیهوشی مغناطیسی بود، خود را سالم می‌دانست. دکتر ستونز به او پیشنهاد کرد که از یک روح پاکیزه طلب یاری و معالجه کند. تا آن روح مدتی به بدن تو مسلط شود و روح شریر را براند. دختر پاسخ داد ارواح زیادی هستند که این تقاضای مرا قبول می‌کنند. و یکی از آنها روح دختر جوانی است به نام ماریا روف. پدر ماریا روف در آن

جلسه روحی، حاضر بود و وقتی که پدر ماریا فکر دختر بیمار را خواند، از روح دخترش ماریا روف خواست که به لورانسی مسلط شود. و ماریا روف به مدت ۱۶ هفته به جسد لورانسی مسلط شد. و همه رفتار و کردار لورانسی کاملاً شبیه به کارهای ماری روف در حال حیاتش بود. لورانسی دیگر نمیخواست خویشان و فامیل خود را بشناسد. و رفت به طرف خانه ماری روف. و هر چه که در خانه او بود آنها را شناخت. که ماری روف سیزده سال قبل آنها را می شناخت. و در اثر این تسلط، ملکات فوق عادی به لورانسی دست داد و دارای موهبت جلا، بصری و خبر دادن از آینده شد و شروع به انجام آزمایشات برون فکنی روح نمود. البته در حالت بیهوشی. و وقتی که از بیهوشی خارج می شد، گردش های خود را در جهان های کوبکی توصیف می نمود. یعنی وقتی که در حال بیهوشی به واسطه برون فکنی روح، با جسد اثری به جهان های ارواح می رفت، وضع آنجا را پس از رفع بیهوشی کاملاً توصیف می کرد. روز ۲۱ مه ۱۸۷۸ لورانسی با حال گریه و زاری از پدر و مادر ماری روف خواهش کرد که ماری روف تسلط کامل خود را به بدن وی خاتمه دهد.

بعد از این درخواست و التماس، به بیهوشی کامل رفت پس از خروج از بیهوشی، لورانسی سلامت خود را باز یافته بود. ولی چنین استنباط می شد که او باز هم در تحت حمایت روح ماری روف است. و این موضوع هنگامی روشن می شد که لورانسی به حال بیهوشی می رفت.

پس از این درخواست و التماس، به بیهوشی کامل رفت پس از خروج از بیهوشی، لورانسی سلامت خود را باز یافته بود. ولی چنین استنباط می شد که او باز هم در تحت حمایت روح ماری روف است. و این موضوع هنگامی روشن می شد که لورانسی به حال بیهوشی می رفت.

پس از سه سال و نیم لورانسی ازدواج کرد، ولی باز هم مدیوم بیهوشی بود و هنگامی که زمان وضع حملش نزدیک شد، روح ماری روف او را بیهوش کرد تا در زایمان برایش آسان شود. و باید به این نکته هم اشاره کنم که در تمام آن مدت تسلط روح ماری

روف بر لورانس، هر وقت روح ماری روف در جلسات روحی تجسد می‌یافت، به شکل لورانس ظاهر می‌شد. یعنی نمی‌توانست تجسد دیگری را به خود بگیرد.

دکتر ریتشارد هودجسون برحسب درخواست جمعیت بحث روحی آمریکا (A. S. P. R) برای تحقیق در مورد همین حالات قبلی قیام کرد. و نتایج تحقیقات خود را چنین گزارش داد. من شک ندارم وقایعی که دکتر ستونز نقل کرده اتفاق افتاده و حقیقت هم دارد. و برحسب اعتقاد من، تفسیر دیگر این حالت از لحاظ علم روحی این است که مبدل شدن لورانس به ماری روف به مدت چندین سال شبیه همان حالت تسلط ارواح به مدیوم‌ها در حال بیهوشی می‌باشد، منتها مدت این تسلط در این مسئله طولانی بوده است. و این نظیر همان حالت‌های بیهوشی مدیوم پیر است. و بالاخره موضوع شخصیت ثانوی برای بعضی‌ها قابل توجیه می‌باشد. و معجزه واتیسکا هم از لحاظ ظواهر اساسی مبتنی بر دسته‌ای از ظواهر روحی می‌باشد.

بیان بعضی از مشکلات تماس میان دو روح و یا تسلط روحی به بدن شخص دیگر: درباره این مسئله از روحی که خود را هوایت رایت یعنی اشعه سفید معرفی می‌کرد، سؤال شد که چرا در عقل بعضی از مردم اختلال به وجود می‌آید؟ آن روح چنین جواب داده است. این مسئله گاهی مربوط به وراثت زمینی شماست. گاهی هم علتش وجود امراض مختلف است. و یا در اثر صدمه وارد به مخ، این اختلال به وجود می‌آید. از سوی دیگر در میان شما زمینی‌ها افرادی هستند که موهبت مدیومی از درجه عالی را دارند ولی آنها این موهبت را یا به واسطه عدم آگاهی از آن به کار نمی‌اندازند و یا این که نمی‌خواهند آن را رشد دهند. لذا آنها به هم پیمانانشان که در جهان ارواح هستند، اجازه نمی‌دهند این دراکه و دریچه نشان دهنده موهبت مدیومی را باز کنند. در نتیجه آنها مورد تماس ارواح شریر واقع می‌شوند.

البته وقوع همه این حالات به ما اجازه نمی‌دهد که بگوئیم این عمل برای آن شخص یک نوع عذاب است. بلکه اینها یک نوع واکنش و یا نتیجه عمل شما زمینی هاست. اگر آن همه تلاشی که شما در مورد جنگ و خونریزی به کار می‌برید درباره سلامتی و

صحت انسان‌ها به کار می‌بردید، و یا آن همه فکری را که در ساختن سلاح کشنده و نابودکننده به کار می‌بردید، در معالجهٔ امراض جسمی و عقلی به کار می‌بردید. مسلماً موفق به مداوا و معالجهٔ این قبیل بیماریها می‌شدید. اگر چه در وهلهٔ اول کمی دچار مشکلات می‌گشتید. اما سبب دیگر این امراض که غیر از وراثت می‌باشد، همچنین غیر از صدمهٔ مغزی و یا بیماری‌های دیگر باشد، این است که علت این گونه اختلال تماس ارواح شریر به آن بیماران است. که این عمل برمی‌گردد به اینکه شما در اثر جاهل بودن به قوانین طبیعت دچار این امراض می‌شوید.

شما کودک هستید به مدرسه می‌روید و در آنجا به شما تلقین می‌شود که چگونه بخوانید و چگونه نوشتن را یاد بگیرید. چگونه روزی خویش را بدست آورید و چگونه می‌توانید برای مردم کشورتان هم میهنان صالح باشید. و هم چنین با وجود مردم ناسالم در اطراف که عقلشان منحط است به شما یاد می‌دهند که درهای خانه‌های خویش را ببندید تا چنین اشخاص ناصالح نتوانند داخل شده موجب زحمت و عذاب شما بشوند. بلی شما این چیزها را یاد می‌گیرید، ولی به شما نمی‌آموزند که نفس و وجود خود را از ارواحی که دارای عقل منحط و ادراک ناقص هستند حفظ کنید. در نتیجه درهای وجودی خود را بروی این قبیل ارواح، باز می‌گذارید. البته در اثر جهل به قوانین آنها یعنی رابطهٔ ارواح را با خودتان نمی‌دانید و یاد نمی‌گیرید و در نتیجه در معرض هجوم همهٔ آن دزدهای نامرئی که به شما حمله می‌کنند و عقل شما را مختل می‌سازند، قرار می‌گیرند.

ما ارواح به شما اعلام می‌کنیم که همه چیز جهان ما ارواح، خوب و صالح نیست. چون در جهان‌های پایین عوالم روحی، کسانی هستند که نمی‌توانند به جهان‌های بالاتر ارتقا، پیدا کنند. اینها کسانی هستند که در زمان حیاتشان فرصت این کار را داشته‌اند، ولی آن فرصت را از دست داده‌اند. پس پریشانی عقلی از خواست و فرستادهٔ خداوند (روح اعظم) نیست بلکه نتیجهٔ جهل و غفلت شما زنده‌هاست. که در مراحل زندگی همهٔ آن فرصت‌های گرانبها را که برای تکامل روح و شخصیت در اختیار شما گذارده شده، به

هدر می دهید. چون اگر در همان جهان خودتان، معرفت شما بیدار شود و آن را قوی تر بکنید از همه این خطرات در امان می مانید. چون شما در اثر ارتباط با ارواح، در حکمت و معرفت به مرحله ای خواهید رسید که حالا آن را ندارید (پایان پاسخ روح).

باز هم از همین روح در جلسه ارتباط روحی، سؤال شد وقتی که این دیوانگان عقلی به جهان شما منتقل می شوند وضعیتشان چگونه است؟

پاسخ داد این اشخاص وقتی که به جهان ما منتقل می شوند، تحت مراقبت خاصی قرار می گیرند. چون در جهان ما برای هر کدام از ارواح محل های بخصوصی هست که در آن محل ها آنها را برای آماده شدن جهت شروع حیات جدید، مراقبت می نمایند. لذا در این جا این قبیل دیوانگان به چند نوع تقسیم می شوند.

۱- آنهایی که صرفاً مبتلا به بیماری عقلی هستند، در یک محل خاص نگهداری می شوند.

۲- کسانی که به مس ارواح شریر مبتلا شده اند، در یک قسمت دیگرند. و این مبتلایان به مس ارواح، وضعیتشان خیلی سخت و دشوار است. چون آنها طبعاً با ارواحی که مانند خودشان مبتلا هستند مخلوط می شوند، در صورتی که میان آن ارواح را نمی توان با القاء محبت و یا تلقین یا روابط دیگر، با هم مانوس ساخت. این است که در مراحل اولیه آنها را در یک جای بسیار تاریک نگه می دارند. البته این کار هنگامی صورت می گیرد که وضع برای ما ارواح دیگر هم مشکل باشد (آنها سبب ناراحتی ارواح سالم بشوند) چون آنها بمحض آنکه به جهان ما رسیدند در مراحل نخست نمی توانیم زود آنها را از یکدیگر تشخیص داده از هم جدا کنیم. ولی عاقبت می توانیم با آنها مربوط شویم و به تدریج آنها را به وضع موجود آشنا سازیم. در نتیجه بتدریج آنها به ملکات نفسانی آسمانی و ذکاوت خاصی که در وجودشان نهفته بود آگاه می شوند. در این موقع ارواح روانشناس شروع به روانکاوی آنها می کنند. گرچه این حقایق به نظر شما بسیار عجیب جلوه می کند، ولی در جهان ارواح، به تحلیل نفسانی بیشتر نیاز هست. پس هنگام وجود امراض عقلی و یا حالات مس روحی و استحواذ روحی (تسلط کامل

روحی به روح دیگر) یاری گرفتن از روانشناسی واجب و لازم است. اگر چه این کار هنوز در میان شما یک قاعده مسلم و عمومی نشده است. لکن شما می‌توانید با روش تحلیل نفسانی و یا روانکاوی این قبیل بیماران را معالجه کنید. اما بیماران دیگر را پزشکان ارواح، تعهد معالجه آنها را می‌نمایند. و در اثر معالجه عضو جزو بیمار و یا عضو صدمه دیده از جسد اثیری، جزو مقابل آنان در جسد فیزیکی، نیروی سلامتی خود را بدست می‌آورد. و به عقل آن بیماران امکان می‌دهد که فکر مستقل خود را به کار اندازند بعد از این کار هم تعلیم آن ارواح شروع می‌شود. به همان نحوی که شما اطفال را در مدارس تعلیم می‌دهید. آنها هم کم‌کم عقلشان را تمرین می‌دهند. چون به آنان فهمانده شده که عقل‌های بیمار، آنها را ترک کرده است. و بعد از این دیگر آنها هیچ عیب و نقص در عقل خود نخواهند یافت. و پس از مدتی تعلیم و تمرین، آنها هم مانند سایر ارواح، فکر می‌کنند و ابتکار دارند و حکمت‌هایی را از نوامیس حیات فرا می‌گیرند. و بعد هم در نتیجه دریافت آن حکمتها می‌فهمند که نوامیس خلقت راضی به دائمی بودن نقص و یا عدم کمال انسان نیست.

لذا آن کسانی که در جهان شما از دیوانگی رنج می‌برند، در جهان ما پس از معالجات و تعلیم پیشرفت می‌کنند و به حکمت روحی و نور سماری دست می‌یابند. چون همه ارواح را روح اعظم آفریده و این ارواح جزئی از آن روح اعظم هستند و باید ارتقاء پیدا کنند. (پایان پاسخ روح).

در آن جلسه یک خانم غمناک به روح مرشد (شعاع سفید) گفت: فرزند کوچک من از حیث عقل عقب افتاده است. آیا معنای این عقب افتادگی این است که روح شریبری او را مس کرده؟ اگر مسئله چنین است و نمی‌توان او را در این جهان معالجه کرد، موقعی که او به جهان ارواح منتقل شد، وضعیت چگونه خواهد شد؟

روح پاسخ داد انسانی که از حیث عقل عقب مانده است، لازم نیست که حتماً علتش مس روحی باشد. یعنی روحی که از جهان شما به جهان ما منتقل شده او را مس کند. اگر چه گاهی این عمل ممکن است و همچنین لازم نیست که این بیماری عقب افتادگی عقل،

در اثر وراثت از پدران و مادران نزدیک باشد بلکه ممکن است از اجداد بسیار دور این بیماری منتقل شده باشد.

چون روح اعظم (خداوند) برای بشر قوانین و نوامیسی معین کرده، مادامی که بشر از آن نوامیس خارج نشود، بدنشان صحیح و سالم است و از زندگی هم لذت می‌برند. و یکی از همان قانونی که جهان خلقت حکم می‌کند ولو پس از چندین نسل هم باشد، همان ظهور اثر خطا و عمل زشت آن اجداد در نسلهای بعدی است. و این را قانون سبب و نتیجه گویند. و از حقایق ثابت فطرت است که کارهای بد پدران و نیاکان از لحاظ توارث به فرزندان منتقل می‌شود.

این کار نتیجه اراده خاص خداوند نیست، بلکه نتیجه راهی است که انسانها برای خود در پیش می‌گیرند. اگر چه آن راه و یا آن ناموس به وسیله عقل اعظم تنظیم شده. ولی شما آن راه را با اختیار و اراده خود آزادانه انتخاب می‌کنید. پس شما آن راه بدی را که می‌روید نتیجه‌اش این می‌شود که در زمان‌های مختلف برای فرزندان بشر رنج و مشقت و سختی به وجود آید، مثلاً شما یک میوه سالم و خوبی را از درخت می‌چینید، اگر ریشه آن درخت فاسد بشود، مسلماً تمام تنه و شاخه‌های درخت هم در اثر آن فساد تباه خواهند شد. همین طور است وضع جسمی انسانها و بلکه همه موجودات وقتی که ریشه‌ها فاسد شدند، تمام شکوفه‌ها و نباتات هم که از آن ریشه‌های فاسد می‌رویند فاسد می‌شوند. تا مگر اینکه پس از مدت زیادی آن ریشه را معالجه کنند و شفا بدهند. بلی عاقبت پاکی در جهان هستی پیروز خواهد شد. چون پاکی و طهارت منشاءش از نور زیبا و نیروهائی است که از اخلاص، جوانمردی و کرم و فضیلت به وجود می‌آیند. بلی

پاکیزگی همیشه پیروز است اگر چه شما انسان‌های روی زمین خیال می‌کنید که پاکی از میان شما رفته است. فراموش نکنید که پاکی بر ضد وراثت لعین و خاطرات مذموم است. توسل به ارواح جهت معالجات روحی

نباید خوانندگان درباره این عمل شک و تردید کنند. زیرا آزمایشات بسیار مکرر در این باره انجام شده و صحت آن را ثابت کرده است. و ما اکنون یک نمونه از آن معالجات را از مجله (پزشکی جهانی) (The Practitioner) نقل می‌کنیم. در آن مجله راجع به این ارتباط و معالجات روحی چنین آمده است که یک نفر پزشک اطفال به نام (ب.ج. کولیب) یک آزمایش بی‌نظیری در این باره انجام داد و موفق هم شد. البته این آزمایش را در مورد اطفالی که به سرطان خون مبتلا بودند انجام داد. بدین طریق که از میان ۱۸ نفر کودکان مبتلا به این بیماری، ده نفر را انتخاب کرد و نام آنها را برای دوستانش که در معالجات روحی کار می‌کردند فرستاد و تقاضا نمود که در اثر ارتباط با ارواح و دعای خانواده‌های آنها، اینها را معالجه کنند. پس از گذشتن ۱۵ ماه ۷ نفر از این کودکان معالجه شده و زنده ماندند در صورتی که از آن هشت نفر دیگر فقط دو نفر زنده مانده بودند.

هر کس می‌خواهد درباره معالجات روحی اطلاعاتی کسب کند به کتابهای استاد هاری ادواردز (Harry Edwards) معالج روحی معاصر و رئیس اتحادیه میهنی برای معالجه روحی، مراجعه کنید. و کتابهای او عبارتند از:

۱ - کتاب علم علاج روحی (The Science of Spirit Healing) چاپ ۱۹۴۵.

۲ - کتاب علاج روحی (Spirit Healing) چاپ ۱۹۴۹ و چند کتاب دیگر علاوه

بر این محقق علمای دیگری هم در این باره تألیفاتی دارند مانند استاد موریس باربانیل و بول‌میلر و مدیوم هاری ادواردز که جلسات علنی هم دارد. یکی از آن جلسات را در ۲۵ سپتامبر در یکی از سالنهای وسیع سرپوشیده اروپا به نام آلبرت تشکیل داد و شش هزار نفر در آن جلسه حاضر بودند و در میان حاضرین کمیته پزشکان بود که جمعیت روحی لندن آنها را فرستاده بود، تا بتوانند اطلاعاتی را به طور کامل درباره معالجات

معجزه آسای روحی بدست آورد و یک کمیته دیگر را هم اسقف کانتربری برای تحقیق در ظواهر روحی فرستاده بود.

هاری ادواردز توانست در این جلسه کری ۴۴ ساله گوش خانمی را معالجه کند. و همچنین ستون فقرات متداخل به هم یکی کودکی را که به نام حالت فلج کودکان است، شفا دهد. و یک غده بسیار بزرگی را که در گردن شخصی بود و نمی گذاشت سخن یگوید، شفا داد. و جریان این معالجات را در روزنامه‌های مشهور با عکس و تفصیل نوشتند مانند روزنامه‌های آبرور - رینولد نیوز دیلی سکتش - بیبول - نیوزاوف دی وورلد - تایمز یکی دیگر از کسانی که در فرانسه به معالجه روحی قیام کرد رینیه ترنتزوی بود که در کتاب خود به نام حالات شفای روحی فوق طبیعی می نویسد که به وسیله سه نفر از اعضای آکادمی طب پاریس با مدیومی شارل بارتج موفق شدند که به بعضی حالات شفای روحی دست یابند.

پزشکان مهم اروپا و سایر کشورها صحت نتایج معالجه

روحی را تحقیق می کنند.

چند نفر از علما و پزشکان متخصص در بیولوژی و فیزیولوژی، درباره شفای معجزه گر روحی تحقیق کرده به این نتیجه رسیدند که این حقیقت علمی است. البته مدیوم‌های این معالجه شناخته شده هستند. و این معالجات خواه به وسیله مدیوم‌ها و خواه در مزارهای معروف انجام شود. واقعیت دارد. متها یک عنصر پنهانی روحی خاص در این معالجات اثر می‌گذارد. و حتی روشهای ارواح معالج هم در این مسئله متنوع است. که یکی از آنها به وسیله آبهای است که سیالات روحی داشته باشند و هنوز علم نتوانسته کشف کند آن آبها سیالات روحی را چگونه در خود ذخیره می‌کنند.

جای تعجب نیست که اگر ببینیم که این معالجات در کشورهای دیگر غیر از مصر به مرحله قطعی رسیده و در بعضی از کشورها مانند برزیل به این نوع معالجه توجه بیشتری می‌شود. به طوری که اتحاد بین‌المللی روحی آن کشور یک بیمارستان بزرگ و معین

برای معالجات روحی بنا کرده است در شهر پورتواللگر در استان سان پاولو. ایجاد این بیمارستان که یک قدم بزرگی در قسمت روحی به شمار می آید، بتدریج شیوع پیدا می کند. و اکنون تعداد بناهای نظیر این بیمارستان به مرحله ای رسیده که ۵۱۷ تخت وجود داشته اند. و در سالهای اخیر تعداد این بناها زیاد شده که ۱۵۰ تخت دیگر هم به آن تختهای قبل اضافه شده است. و هر مرضی که مراجعه کند، پزشکان قبلاً تحقیقات کامل می نمایند تا تختها در اختیار مستحقین قرار بگیرد.

نتایج که از معالجه بیماران در این بیمارستان بدست آمده به حدی مهم است که هفتمین سمینار بین المللی که در شهر کپنهاک پایتخت دانمارک تشکیل شد و در سال ۱۹۶۶ از ۲۵ کشور در حدود سیصد دانشمند و پزشک در آن سمینار شرکت کردند. در بریتانیا هم تلاش درباره معالجات روحی کمتر از برزیل نیست. چون تعداد اعضای اتحاد میهنی معالجات روحی به شش هزار نفر معالج رسیده است. در حالی که تعداد معالجه کنندگان روحی آن اتحاد میهنی و غیره قریب ده هزار نفر می باشند. هیئت مخصوص اداره هزار و پانصد بیمارستان عمومی، اجازه داده که معالجه کنندگان روحی، بیماران خود را در هر کدام از این بیمارستانها بستری و معالجه کنند. و تاکنون تعداد معالجه شدگان روحی و مراجعه کنندگان برای این معالجه در هفته حدود صد هزار نفر می باشند.

نتیجه همه این اقدامات این است که معالجات روحی اگر چه امروز یک حقیقت علمی است، با این همه در هر صورت از معالجات پزشکی عادی هم بی نیاز نیست. مثلاً این معالجات، در بعضی امراض خیلی مهم موفق می شود ولی در بعضی بیماریهای کوچک ناتوان است. پس ما نمی توانیم بگوئیم که معالجات روحی ضامن علاج همه بیماران است. چون علم تاکنون نتوانسته به همه قوانین علاج روحی دست یابد. ولی نکته قابل توجه این است که بعضی امراض با وسایل روحی زودتر معالجه می شوند تا با وسایل پزشکی عادی. و بعضی امراض هم هستند که اساساً با معالجات روحی علاج نمی شوند. بخصوص بیماریهایی که منشاء آنها میکروب و یا ویروس باشد. هر وقت

ثابت شود که خللی در وظایف اعضاء به وجود آمده و منشاء پزشکی عادی آنها معلوم نیست و یا تسلط روح بر بدن بیمار و غیره، اینها قابل علاج با معالجات روحی هستند دکتر ژرژ لندسی جونسون دربارهٔ این معالجات می‌گوید ما تعداد کمی از قوانین طبیعت را می‌دانیم. به همین جهت است که ظواهر غیر عادی در وهلهٔ نخست، برای ما مخالف طبیعت به نظر می‌رسد. ولی وقتی که علم ما زیاد شد و فهمیدیم که همهٔ این ظواهر روحی هم تحت حکومت قوانین طبیعی می‌باشد، منتها منشاء به وجود آورنده این پدیده‌ها برای ما ناشناخته است. ولی ما علاوه بر این قوانین طبیعی که در جهان ماده حکومت می‌کند، جهان دیگری را هم می‌شناسیم که از هر جهت مخالف با جهان ماست و آن همان جهانی است که به نام عالم روحی می‌نامیم. البته شک نیست که ما مطالب زیادی از پدیده‌های حیات می‌دانیم، ولی ما متوجه می‌شویم که همهٔ این پدیده‌های حیات برمی‌گردد به چیزی که در پشت سر حیات قرار گرفته است. و هر قدر در درس طبیعی حیات پیش می‌رویم، اعتقاد ما بیشتر می‌شود به اینکه در این جهان هستی، چیزی غیر از عالم فیزیکی هست که این جهان فیزیکی، تحت تأثیر آن عمل می‌کند. در این باره به کتاب مسئله بزرگ دکتر احمد فهمی ابوالخیر مراجعه کنید.

* * *

شواهدی بر وجود جسم اثیری

از مهمترین حقایقی که در نتیجه تحقیقات و آزمایشات مداوم، از ابتدای یک قرن و ربع پیش، در ظواهر روحی معلوم شده این است که برای هر موجود زنده، خواه انسان و خواه حیوان، یک جسد غیر مادی (غیر فیزیکی هست) که به آن جسد اثیری یا کوکبی می‌گویند. این جسد هم، مادی است لکن از لحاظ ارتعاش امواج تشکیل دهنده این ماده، خیلی بالاتر از ارتعاش امواج نوری است که در روی زمین پیدا نمی‌شود و حواس مادی ما هم نمی‌تواند آن امواج اثیری را درک کند. (چون حواس مادی ما فقط ارتعاش امواج پایین‌تر از فوق بنفش و بالاتر از تحت قرمز را می‌تواند درک کند و بالاتر از فوق بنفش که مواد اثیری دارای چنین امواجی هستند که نمی‌تواند درک کند. - مترجم) و این جسد تشکیل شده از ماده اثیری در جهان ستاره‌ای یا روحی قابل درک است.

این جسد مادی در شکم مادر توأم با سلولهای جنینی می‌باشد یعنی هنگامی که اسپرماتوزوئید با اوول ترکیب شده شروع به تشکیل جنین می‌کند، نخست ذرات اثیری شروع جسد جنین می‌نمایند و روی آنها را ذرات فیزیکی می‌پوشاند تا هر دو جسد کامل شوند. منتها جسد مادی، جسد اثیری را در داخل خود جای می‌دهد پس در هر موجود زنده انسان - حیوان شکل دهنده اجسام، همان ذرات اثیری هستند که هم خود به شکل جسد در می‌آیند و هم مواد فیزیکی را به شکل جسد فیزیکی در می‌آورند.

آن ذرات اثیری در داخل ماده، همانطور قرار گرفته‌اند که آب در داخل ذرات درخت عود که تر باشد، قرار گرفته است.

جسد اثیری یا جسد فیزیکی فقط یک فضا را اشغال می‌کنند. چون این کار امروز از نظر علمی هیچ مانعی ندارد. گر چه ارتعاش امواج هر کدام از آنها با هم متفاوت است و در نتیجه طول موج آنها بر حسب تعبیر علم مغناطیسی با هم متفاوت هستند، لکن چون ذرات فیزیکی خلاء زیادی در داخل خود دارند، لذا ذرات اثیری که بسیار سیال و لطیف هستند، در داخل خلاءهای همان فضای جسم فیزیکی را اشغال می‌کنند.

این جسد غیر مادی، رابط میان روح دراکه و جسد مادی فیزیکی می‌باشد. یعنی تمام

عملیات روح نسبت به رشد عقلی و جسمانی انسان از طریق اثیری به جسد فیزیکی می‌رسد. و در میان این دو جسد فیزیکی - اثیری رابطه نوری به نام رابطه سری روحی هست که به وسیله آن، دو جسد به هم مربوط می‌شوند. که در گذشته آن رابطه را ریسمان نقره‌ای می‌گفتند این نخ نقره‌ای میان جسد اثیری و مادی، مانند همان رابطه‌ای است که جنین را با رحم مادر مربوط می‌سازد و هنگام تولد باید قطع شود. اما آن ریسمان نقره‌ای اثیری که بین جسد اثیری و فیزیکی هست، هنگام مرگ انسان و خروج جسد اثیری که بین جسد اثیری که از داخل جسد مادی، خودش پاره می‌شود، تا جسد اثیری به آسانی از داخل جسد مادی بیرون بیاید و در جهان ستاره‌ای (عالم ارواح) دوباره شروع به ادامه حیات بکند «به وسیله همین ریسمان نقره‌ای و یا نوری است که جسد اثیری همه فعالیت حیاتی روح و عقل را به جسد مادی منتقل می‌سازد تا در رشد و نمو آن مؤثر واقع شود. و به محض قطع این رابطه، اعمال حیاتی بدن مادی انسان متوقف می‌گردد.» مترجم

جهان ستاره‌ای نخستین سطحی از عوالم متعدد اثیری است که نفس و یا روح آدمی پس از جدا شدن از جسد فیزیکی خود، به وسیله وقوع مرگ، با همان جسد اثیری که ارتعاش امواجش منطبق با محیط جهان کوبی است و در برابر ناموس حیات و تطور جهان خود خاضع می‌باشد، منتقل می‌شود. البته این انتقال به جهان‌های بعدی برحسب آن سطحی است که صاحب آن نفس و شخصیت برای خود در این جهان مادی فراهم ساخته است. یعنی نفس و یا روح هر انسانی در اثر رشد عقلی و ملکات اخلاقی که در بدن مادی به دست آورده، تطور و انتقالش با یکی از جهان‌های روحی منطبق شده است، که به محض بیرون شدن آن از غلاف مادی، آن روح با جسد اثیری خود، به همان جهان منتقل می‌شود آن وقت در آن سطح کوبی تطور پیدا کرده، به جهان روحی دیگر منتقل می‌شود. بعد هم پس از مدتی در اثر تکامل و ارتقاء به سطح عقلی منتقل می‌شود.

ریشه اعتقاد

درباره جسد اثیری (غیر مادی) آنچه که در این باره مسلم می‌باشد این است که همه

تمدن‌ها و فلسفه‌ها، از دیر زمانی این جسد اثیری را شناخته‌اند به طور حقیقی با قطع به صحت آن درباره‌اش بحث کرده‌اند و آن را عنصری می‌دانستند که اعتقاد به دوام حیات روح پس از خارج شدن از جسد فیزیکی، به وجود آن عنصر نیاز کامل دارد. همه آثار تمدن‌های باستانی و قرون وسطی، مملو از بحث درباره این جسد اثیری است که با علامات و رمزهای مختلف به آن اشاره کرده‌اند، تا حالا هم در معابد و قبور فراعنه آن علامات و رموز باقی هستند.

فیثاغورث عالم طبیعی یونان هم به وجود جسد اثیری معتقد است و می‌گوید جسد نفسی (جسد اثیری) در ظاهر شبیه جسد مادی است. که پس از مرگ در جهان روحی، باقی می‌ماند. او می‌گفت در جهان ارواح، یک ماده اثیری است که در داخل همه اشیاء مادی وجود دارد. متها قابل رؤیت نیست و عقل کل یعنی عقل الهی از طریق همان ماده سیال مستقیماً به همه جهان تسلط دارد. بنابراین آن ماده اثیری مهم. واسطه مؤثر میان اشیاء قابل رؤیت نیست و عقل کل یعنی عقل الهی از طریق همان ماده سیال، مستقیماً به همه جهان تسلط دارد. بنابراین آن ماده اثیری مهم، واسطه مؤثر میان اشیاء قابل رؤیت (مواد فیزیکی) و اشیاء نامرئی، و یا میان روح و ماده است. در عقاید هندوها هم این جسد اثیری معرفی شده است.

اوصاف و نامهای مختلف جسد اثیری

یکی از خصوصیات جسد اثیری این است که میان جهاز عصبی (دستگاه فعاله اعصاب) و پدیده‌های کونی و برحسب تئوسوفی‌ها (نیروهای کونی) ارتباط می‌دهد. این جسد اثیری را در علم روحی جدید به آن جسد مطابق می‌گویند و در علم ماورای روح شناسی به آن، نمونه یا مثال اصلی می‌گویند.

این جسد در سطح زمین غیر مادی است یعنی با حواس مادی درک نمی‌شود ولی در جهان غیر مادی (عوالم روحی) همان جسد، ماده آن جهان می‌باشد. چون تمامی اشیاء و مواد محیط بر آن سطح یا جهان، به وسیله همان جسد اثیری ظاهر می‌شوند یعنی

توسط جسد اثیری، مواد آن جهان روحی را عقل ادراک می‌کند. منظور از سطح غیر مادی، جهان ستاره‌ای است یا جهان روحی، یا جهان عقلی، چون این جسد پس از خروج از جسد مادی، برحسب تطور و تکاملی که برای خود فراهم ساخته، می‌تواند به یکی از این سه جهان مشروحه در بالا منتقل شود.

در فلسفه تئوصوفی یعنی ماورای طبیعت به این جسد هنگام حیات زمینی، جسد اثیری می‌گویند که در داخل جسد مادی است. اما وقتی که این جسد به وسیله مرگ، از جسد مادی جدا شود، آن را جسد کوکبی می‌گویند. لکن در کتابهای روحی، این دو نام، جسد اثیری یا کوکبی به طور مترادف استعمال می‌شود. این جسد غیر مادی، اوصاف دیگری هم دارد که به شرح زیر بیان می‌شود.

۱ - جسد حیاتی - بدین جهت به آن جسد حیاتی می‌گویند که آن جسد، در روی زمین مصدر حیات جسد مادی است و تمام اعمال حیاتی در آن جسد متمرکز شده است.

۲ - جسد هیولی یا سیال - از این جهت به آن این دو نام اطلاق می‌شود، که آن جسد ذاتاً طبیعت هیولی یعنی شکل‌پذیری دارد. و هم چنین به واسطه سیال بودن، در برابر عقل و حافظه تسلیم می‌باشد. یعنی عقل و حافظه می‌توانند در شکل آن اثر بگذارند. به این جسد، جسد رقیق یا لطیف هم می‌گویند.

۳ - جسد ستاره‌ای - چون اصل وجود آدمی از آن جسد است و طبق اعتقاد شایع که ستاره‌ها در ساختمان وجودی انسان تأثیر می‌گذارند، پس به آن جسد ستاره‌ای می‌گویند.

۴ - رابط سیال - به جسد، رابط سیال هم می‌گویند. چون جسد رابط میان عقل و ماده است و یا اینکه رابط میان حیات و جسد مادی می‌باشد. باز هم از این جهت به آن جسد، رابط سیال می‌گویند که قابلیت تشکل زیاد دارد (شکل‌پذیری)

۵ - گاهی هم به آن جسد شبح می‌گویند. چون آن جسد در غیر حالات تجسد کامل، مانند شبح جسم و یا طیف بدن انسانی در حال حیات و یا پس از مرگ ظاهر

می شود.

در مراجع فرانسه، به این جسد پریسپری می گویند. این صفت در اوایل شروع تحقیق و بحث در علم جدید روحی، بر روی این جسد گذارده شده. پس با توجه به مطالب گذشته، معلوم شد که جسد اثیری یکی از مهم ترین و اصولی ترین حقایقی است، که علم روحی جدید آن را به جهانیان شناسانده است. و این یک کشف علمی تازه است. اگر چه ملاحظه گردید در بعضی از کتابهای قدیم اشاره ای درباره این جسد اثیری شده است لکن آنها اولاً واضح و روشن نیستند، ثانیاً مستدل نیستند ولی علم جدید روحی، پس از تحمل مشقات و زحمات زیاد، بتدریج نقاب از روی این حقیقت برداشت و ثابت کرد که این جسد اثیری در برابر حواس پنجگانه مادی تسلیم نمی شود. علم روحی جدید این کشف را در اثر عنایت و توجه به تحقیق درباره بعضی از پدیده های غامض و غیر طبیعی که علوم در گذشته به حقیقت آنها آگاه نبودند، و یا بدون توجه به عقل سلیم و منطق، از بحث درباره آن فرار می کردند، تکمیل نمود. در صورتی که دانش واقعی نباید از بحث کردن در اطراف هر گونه پدیده ای خودداری کند و درباره آنها تحقیق نکند.

البته باید دانست که این جسد اثیری، مخصوص انسان نیست، بلکه از تحقیق و آزمایشات علمی در ظواهر مدیومی ثابت شد که حیوانات هم جسد اثیری دارند. حتی هر جسم مادی جسد اثیری دارد، اگر چه آن جسم، درخت و یا گل باشد. و هر کدام از اینها در مقابل جسم مادی شان، یک جسم اثیری هم دارند که در برابر حواس ما ظاهر نمی شود.

لکن کشف جسم اثیری در ماده جامد، یک کشف علمی است. و هیچ ارتباطی با ظواهر مدیومی ندارد. اما کشف جسم اثیری در انسان و حیوان رابطه کاملی با آزمایشات ظواهر مدیومی دارد. زیرا در اثر آزمایشات زیاد کشف شد که انسان واقعی (شخصیت داخلی آدمی) در پشت این شخصیت ظاهری که مورد توجه و تحقیقات علوم مختلف مانند طب، فیزیولوژی، بیولوژی گرفته است، مخفی است. و آن شخصیت

در برابر هیچ کدام از این علوم تسلیم نیست یعنی این علوم به آن دسترسی ندارند و آن انسان (شخصیت واقعی) فقط با آزمایشات علم روحی جدید شناخته می شود. به همین جهت است که اکنون عظمت مقام علم روحی جدید روشن شده و به آن نام مادر همه علوم - یا دانش برای همه دانشها داده اند.

جسد اثیری طبق نظریه ژوهان هنریش یونگ آلمانی

از نخستین کسانی که از علما معتقد به وجود جسد اثیری برای انسان شد، پزشک معروف آلمانی ژوهان هنریش یونگ (۱۷۴۰-۱۸۱۷) بود که استاد دانشگاه بود. و معاصر با عالم خواب مغناطیسی آنتون ماسمر بود و مدرسه روحی جهانی را تأسیس کرد. این شخص کتابی دارد به نام (Pneumatology) که شامل وقایع چندی از ظهور اشباح ارواح می باشد. و کتاب دیگر او نامش نظریه علم ارواح می باشد او معتقد بود که نفس یا روح همواره با یک جسد نورانی (جسد اثیری) همراه است که هیچ گاه آن جسد از وی جدا نمی شود. نور، امواج مغناطیسی، کهربایی اثیری، همه اینها یک چیز هستند که فقط به واسطه تغییر ارتعاش امواجشان، به حالات مختلف ظاهر می شوند. جسد نورانی عنصری است که جسم مادی و نفس را به هم مربوط می سازد.

در عالم خواب عادی و یا خواب مغناطیسی، روح هم می بیند، و هم می شنود، هم بو می کشد و هم می چشد و هم لمس می کند. حیات و حرکت ارواح، در همان اثیر بی نهایتی که همه فضای منظومه شمسی ما را پر کرده، در آن عنصر انجام می شود. فضائی که زمین ما را تا داخل مرکزش احاطه کرده جای ارواحی است که نتوانسته اند در حیات زمینی تکامل و تطور پیدا کنند بنابراین همین جهان زمینی ما به واسطه محاط شدن با مواد اثیری می تواند در ارتباط ارواح با این جهان و آن جهان مؤثر باشد.

جسد اثیری طبق نظر ژیراد آنکوس. دکتر ژیراد آنکوس Grard Encausse

که به دکتر پاپوس (Papus) مشهور بوده و در سال ۱۹۱۶ وفات یافته، محقق

معروف درباره نامرئیها و غیبها می باشد. چنین می گوید: موجود انسان برای به وجود آمدن در جهان زمینی به سه عنصر زیرین نیاز دارد.

۱ - جسد فیزیکی (مادی) ۲ - جسد حیاتی که به منزله شعله ای است که در میان دو قطب متداخل به هم در تکوین انسان (جسد مادی از پایین و روح از بالا) پرتو افکنی می کند و انسان را از طریق تنفس در جو زمین که نیروهای حیات بخش خورشیدی بر آن جو می تابد، مربوط می سازد و از آن نیروها ذخیره می گردد. بنابر این تنفس آدمی را با نیروهای به وجود آمده از ستارگان منظومه شمسی، مربوط می سازد.

۳ - روح جاودانه که از طریق الهام، ادراک عقلی و اراده با آن نیروهای غیبی یعنی جسد اثیری مربوط می شود. پس در اثنای حیات زمینی، این عناصر سه گانه، ارتباط کاملی با هم دارند. ولی در هنگام خواب، جسد اثیری جسد مادی را ترک می کند تا نیروی مادی جسد استراحت کند. و علاوه بر این چون آن جسد اثیری خود یک مقدار وسایل ادراک دارد (البته غیر از آن حواس پنج گانه مادی) تا بر آنها مسلط شود، آنها را به کار اندازد با آنها تمرین بکند، تا برای حیات بعدی پس از مرگ، آماده شوند.

با توجه به همین ارتباط است که وقتی شعله حیات مادی خاموش می شود، فقط دو قطب از انسان باقی می ماند، یکی قطب روشنی که محیط به روح و مرکب جهان ستاره ای روح است، این همان جسد سیالی است که روح در حیات ستاره ای آن را به خود می پیچد و به وسیله آن ظهور دارد. دیگری قطب روشنی که جسد فیزیکی را پوشانده آن را تبدیل به قالب کرده است. این همان شبح روح یا قالب اثیری است.

این جثه نورانی پس از این که روح بعد از وقوع مرگ، با جسد اثیری از جسد مادی خارج می شود. آن پوشش نورانی رابط بین خود و جسد مادی را مانند رداء از خود به زمین می افکند. چون آن پوشش جزو جسد اثیری نبود، بلکه رابط میان جسد اثیری و جسد مادی بود، که آثار جسد اثیری را به جسد مادی انتقال می داد. در نتیجه روح شخصیت کامل خود را حفظ می کند. البته رنج انتقال از یک سطح به سطح دیگر از جهان روحی هست و گاهی شعور و درک او را موقتاً تاریک می کند، ولی همه آن

نزدیکان و آشنایانی که قبل از او به جهان روحی رفته‌اند، آن شخص متوفا را احاطه می‌کنند و برای خلاص کردن او از رنج، یاری می‌کنند.

طبیعت از، دقیق‌ترین صرّفه جو کنندگانست. امکان ندارد قرنهای متمادی برای تکامل شخصیت و مخ انسانی صرف نموده، آن وقت فقط در یک لحظه (مرگ) همه این کوششها را باطل کند و انسان را هزاران سال خاموش سازد. بنابراین ظواهر و قرائن به ما ثابت می‌کند که روح انسانی پس از مرگ جسد فیزیکی با همان جسد اثیری به حیات جاودانگی خود ادامه می‌دهد.

عقیده بوسفیلید درباره عقل اثیری

مسلم شدن وجود جسد اثیری، تنها مسئله حیات و یا ظواهر روحی را تفسیر و توجیه نمی‌کند، بلکه موضوع حافظه انسان را هم از غامضترین مسئله حیات به شمار می‌رود، روشن می‌سازد. بطوری که امروزه بهترین فلاسفه و دانشمندان معاصر، از وجود عقل اثیری که در پشت سر مخ فعالیت و عمل می‌کند و کیفیت کار حافظه را هم روشن می‌سازد، بحث می‌کنند زیرا روانشناسی مادی می‌گفت حافظه عبارت از مجموع علاماتی است که حوادث و افکار و صورتهای خارجی و صداها در بافت مخ مادی و یا در داخل فضاهای خالی مخ، ثبت می‌شود. مانند آن خطوط برجسته‌ای که در روی صفحه گرامافون برای ضبط گفتار، یا آهنگ و یا موسیقی به وجود می‌آورند. بنابراین وقتی که انسان می‌خواهد دوباره آن علامات را به یاد بیاورد، فضاهای خالی مخ را با یک آلتی شبیه سوزن گرامافون تحریک می‌کند، آن چه که در آن فضا بوده ظاهر می‌شود.

در صورتی که فیلسوف بزرگ برجسون به این اندیشه ساده و ابتدائی که عاجز از بیان حقایق مسلم است (تشبیه حافظه به دستگاه گرامافون) حمله کرده و آن را رد نموده است. و مبرزترین علما هم از وی تبعیت کرده، نظریه روانشناسان مادی را در مورد حافظه مردود شناخته‌اند که از جمله آنها (و - ر - بوسفیلید) می‌باشد. این شخص در کتاب خود به نام اساس حافظه در این باره بحث مفصلی کرده، به این نتیجه رسیده است

که اساس حافظه (خاطرات) ماده پروتوپلاسمی نیست، بلکه اساس روحی و غیر مادی دارد. و ما را ملزم می‌کند. که ماده متناسب آن را بشناسیم. لذا پس از تحقیقات زیاد، ظواهر بسیاری به دست آورده‌ایم که نشان می‌دهد که این فرض (خلاءهای پروتوپلاسمی مخ حافظه است) درست نیست زیرا آثار شگفت‌انگیز متمرکز در حافظه نشان می‌دهد که باید در ماده‌ای غیر از ماده فیزیکی متغیر ضبط شده باشد و ما نام آن ماده را پلاسمای روحی (Psychoplasma) می‌گوئیم. و معتقدیم که آن پلاسمای روحی از الکترونها و پروتونها اثری بوجود می‌آید. و این ماده محل استقرار پلاسمای روح، یعنی مخ روحی (اثیری) را برای انسان به وجود می‌آورد. که کلید همه مشکلات نفسانی است. و چون آن ماده اثیری فاسد شدنی نیست، پس همه خاطرات برای همیشه در آن ماده اثیری ضبط می‌شود.

این نظریه، دائمی بودن حافظه را ثابت می‌کند. و هم چنین این عقیده با همه ظواهر حیات سازگار است. بدون اینکه مثل نظریه روانشناسان مادی با آن آثار و ظواهر متناقض و یا مغایر باشد. و همچنین این عقیده (اثیری بودن ماده حافظه) یک نظم جسمانی برای مخ و اعصاب مادی جهت ادای وظایف مربوط به خود را ثابت می‌کند. بدون این که آن مخ روحی، از تغییراتی که در مخ مادی حادث می‌شود، ضرر و یا صدمه‌ای ببیند.

عقیده کارل یونگ درباره جسد اثیری

همانطوری که عالم معروف روانشناسی ماکدووال مانند سایر علمای معاصر خود، معتقد به وجود جسد غیر مادی برای انسان بود. چنانکه گفته بعد از تحقیق در علم روحی جدید، ترجیح می‌دهم که به عوض سخن گفتن از عقل باطن در انسان، جسد اثیری یا روحی برای انسان قائل شویم.

همین طور هم کارل گستاویونگ (C.C.Jung) راه ماکدووال و علمای دیگر را در پیش گرفته است. بدون شک او یکی از میرزترین علمای روانشناسی جدید می‌باشد. و

عضو جمعیت بحث روحی لندن بوده، که پس از تحقیقات زیاد، به این نتیجه رسید که روح یک حقیقت قائم به ذات می‌باشد و مستقل از ماده فیزیکی است. این دانشمند بعد از بحث‌های بسیار در ماورای روحی، به وجود جسد اثیری هم معتقد شده است. او می‌گوید نفس حیوانی که غرایز را حمل می‌کند، به منزله اشعه روحی مادون قرمز است که بتدریج منتهی به تشکیل وظایف الاعضاء می‌گردد، و همه فعالیت‌های شیمیایی و طبیعی بدن را از خود منتشر می‌سازد، و جسد اثیری عبارت از اشعه مافوق بنفش روحی است.

یونگ معتقد است به اینکه آن نفس حیوانی مرکز غرایز، را نمی‌توان خود فیزیولوژی (وظایف الاعضای) بدن دانست، زیرا قبلاً گفت که آن نفس عبارت از اشعه روحی مادون قرمز است. چون وظایف الاعضای مادی بدن، فیزیکی است. منتها آن نفس موجب به وجود آمدن اعضای بدن مادی می‌گردد. یعنی آن نفس ابتدا اعضای بدن اثیری را می‌سازد، بعداً وظایف الاعضای مادی از آنها به وجود می‌آیند. بنابراین در مقام تحلیل نمی‌توان آن نفس را روحی محض دانست، بلکه عبارت از مجموعه وظایف فیزیولوژی بدن اثیری و مادی است، که بتدریج همدوش رشد وظایف مادی خود را کامل تر می‌کند یعنی وظایف الاعضای بدن اثیری را با توجه به رشد جسمانی کامل تر می‌کند.

بعد هم این دانشمند می‌گوید این نظریه اعتقاد به وجود اثیر ایجاب می‌کند که ما به وجود نفس مرتبط با ماده قائل شویم. یا به عبارت دیگر بگوئیم آن نمونه اصلی، ماده‌ای است که روح خاموشی دارد و از حیث طبیعت از آن ماده‌ای که علمای معاصر فیزیک مانند ادنجتون و جینو شناخته‌اند زیاد دور نیست. بدین معنا این نمونه‌ها، نوعی وجود دارند که با وجود ماده اختلاف ندارد.

این گفته‌های یونگ عالم روانشناس یکی از سه پایه‌ای است که روانشناسی در قرن بیستم به وسیله فروید و آدلر به روی آنها قوام داشت.

یونگ معتقد است که جسدهای فیزیکی ما در نهایت مانند اجساد اثیری ما، جز یک

سلسله امواج با ارتعاشات پایین تر نیست. در این صورت اجساد اثیری ارواح هم، ارتعاشات امواج بالاتر خواهد بود، تنها فرق میان این دو جسد، فقط در درجه ارتعاشات آنهاست، نه در طبیعت آنها، زیرا هر ماده فیزیکی هم در مقام تجزیه منتهی به یک سلسله ارتعاش اثیری خواهد شد.

جسد اثیری در نظر اولیور لودژ

عالم طبیعی معروف اولیور لودژ می گوید این جسد اثیری که در داخل جسد مادی ماست، واسطه ارتباط انسان با امواج اثیری و حیات غیر مادی می باشد. در اثر وجود این جسد اثیری واسطه ای است که جسد ما به واسطه آن شبح روح یا دوبل اتریک امواج منتشره از مواد فیزیکی را از طریق حواس پنج گانه مادی، به عقل ارائه می دهد و عقل به آنها صورت می بخشد، بعد هم آن صورتها به وسیله همان جسد اثیری واسطه ای به مخ اثیری منتقل شده در آنجا ضبط می گردد. یعنی اگر جسد اثیری نبود، حواس مادی نمی توانستند از طریق جسد مادی، امواج اشیاء و مواد خارج را به عقل انتقال دهند، و عقل بر آنها شکل بدهد و در حافظه ذخیره نماید.

باز هم همین دانشمند در کتاب خود به نام برای چه به جاودانگی انسان ایمان داریم (۱۹۲۸) می گوید من قبول می کنم که استفاده عملی از هوش محتاج به وجود یک مرکب جسدی است، لکن لزومی ندارد که این جسد مرکبی هوش، تنها از اجتماع مدارهای متقابل ذره ای که به آن ماده فیزیکی می گوئیم به وجود آید، چون این فرض مبتنی بر اساس واقعی نیست. زیرا فرضیه های زیادی که ما را وادار به کشف علم روحی جدید نمود، مانند نظریه نسبیت و نظریه موجی ماده و غیره، ما را ملزم می کند که بگوئیم مرکب هوش جسد مادی نیست. پس وقتی که این تصور با دلایل به رشد می توانیم با اتکاء به تجربه های اساسی بگوئیم که آن مرکب هوش، از اثیری تشکیل می شود که آن هم مانند ماده عادی هم سفت است و هم قابل درک. ولی آن ماده اثیری فرقی با این ماده فیزیکی این است که در برابر حواس عادی ما تسلیم نمی شود یعنی این حواس عادی

ما نمی‌تواند آن ماده را درک کند و حتی هیچ کدام از اعضای مادی ما قادر به دیدن و یا لمس کردن آن مادهٔ اثیری نیستند. زیرا اجزائی که هر جسم مادی با ترکیب خود به وجود می‌آورند، به وسیلهٔ نیروی نگه‌دارنده و نیروی ارتباط شیمیائی و جاذبه‌ای به هم می‌چسبند. این سه نیرو جذب‌کننده نگه‌دارنده، ارتباط شیمیائی غیر مادی هستند، که علم کراراً به این مسئله اعتراف کرده است. پس جسم مادی که ما مشاهده می‌کنیم و یا لمس می‌نمائیم تنها از ذرات مادی ترکیب نیافته، بلکه در داخل آن جسم یک جسم اثیری هم هست که در فضاهای خالی جسم مادی قرار گرفته است. بنابراین حواس ما نمی‌تواند آن ذرات اثیری داخلی را مشاهده و یا لمس کند. و همین جسم اثیری داخل در جسم مادی، مکان واقعی حیات در همهٔ موجودات زنده می‌باشد نه جسم فیزیکی. پس به عقیدهٔ من (لودژ) حیات و عقل با مادهٔ فیزیکی مستقیماً مربوط نیستند، بلکه آن دو به واسطهٔ اتصال کامل با جسد اثیری، به طور غیر مستقیم در مادهٔ فیزیکی اثر می‌گذارند یعنی آن دو به وسیلهٔ جسد اثیری توأم حیات و ادراک را به اعضای مادهٔ فیزیکی انتقال می‌دهند.

پس از آن که لودژ، نواقص زیادی را برای مادهٔ سفت بیان می‌کند، می‌گوید هیچ کدام از این نواقص در اثیر پیدا نمی‌شوند، و آن همیشه شفاف است، و هر نیرو و یا ترکیبی از اثیر به وجود آید، جاودانه است. نقص، زوال و تغییر در آنها راه ندارد. بنابراین ما اکنون در ساختمان بدن خود یک جسم اثیری مستقل از هرگونه تحولات و تغییراتی که بر مادهٔ محسوسهٔ خارجی ما وارد می‌شود داریم. و این جسد اثیری، پس از جدا شدن از جسد مادی به وسیلهٔ مرگ، برای مدت بسیار طولانی، حیات روحی ما را تضمین خواهد کرد. بعد لودژ می‌گوید این مطالب خلاصهٔ آن نتایجی است که من بطور تدریجی در اثر تحقیقات و آزمایشات مکرر به آنها دست یافته‌ام. و من نمی‌توانم همهٔ آن دلایل جدیدیکه اثیر را اثبات کرده توضیح بدهم، و یا اینکه ضرورت فلسفی وجود این اثیر را برای فهم و تفسیر همهٔ ظواهر روحی بیان کنم، مگر اینکه متوسل به مفاهیم مجرد از مادهٔ فیزیکی شده، یا از معادلات مجرد ریاضی، بدون ارتباط فیزیکی کمک

بگیرم، لکن می‌توانم بگویم وضع عمومی که مرا وادار به دقت نظر در این حقایق نمود، مراقب ساخت که به وجود اثیر معتقد شوم در این صورت به زودی داستان این حقایق را که من به دفعات با چشمان خود ناظر آنها بوده‌ام بیان خواهم کرد. (به کتابهای او مراجعه کنید).

نظریه جیمس آرتور فندلای دربارهٔ جسد اثیری

استاد جیمس آرتور فندلای مدیر مجمع بین‌المللی بحث روحی لندن، در کتاب (تا کرانه‌های جهان اثیری)^(۱) دربارهٔ جسد اثیری چنین می‌نویسد:

حامله بودن زنان هنگامی امکان دارد، که عقل خود را به ماده نزدیک کند. گرچه عقل از حیث ارتعاش امواج، با ارتعاش امواج مادی اختلاف دارد، لکن عقل هم ماده است. چون غیر از این لفظی نداریم برایش اطلاق کنیم. لکن درجهٔ ارتعاش امواج عقل، بالاتر از ارتعاش امواج مافوق بنفش می‌باشد.

این ماده بسیار لطیف وقتی که به مادهٔ فیزیکی نزدیک می‌گردد، باعث می‌شود تخم مرد (اسپرماتوزوئید) با تخم زن (اوول) یکی شوند. پس از تداخل آن دو ماده با یکدیگر، تشکیل جنین شروع می‌شود. زیرا هر تخم و یا عنصر جاندار از سه قسمت (عقل، مادهٔ اثیری، مادهٔ فیزیکی) ترکیب یافته است. این دو ماده اخیر (مادهٔ اثیری، مادهٔ فیزیکی) جسم جنین را جزء به جزء تشکیل می‌دهند. زیرا هر مادهٔ فیزیکی، یک مادهٔ اثیری شبیه خود دارد. یعنی هر ذرهٔ فیزیکی با یک ذرهٔ اثیری شبیه خود توأم می‌شود. بنابراین در جسم جنین، نخست ذرات اثیری هستند بعد هم ذرات فیزیکی به دور آن ذرات می‌چسبند به عبارت دیگر آن مادهٔ بسیار لطیف در تاریکی، مادهٔ فیزیکی را به دور خود جمع می‌کند. این اجتماع یا ترکیب در روشنائی امکان ندارد. چون در علم روحی جدید ثابت شده که نور و روشنائی مانع تجسد و تشکل روح (جسم اثیری)

۱- این کتاب را من (مترجم) به فارسی ترجمه نموده‌ام و کتابخانه نجاج در تهران آن را چاپ نموده است.

می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر، آن ماده بسیار لطیف اثیری، ماده‌ای را که ارتعاش امواجش بین اشعه مادون قرمز و مافوق بنفش است (ماده فیزیکی) دور خود جمع می‌کند. چون از اول امواج عقلی، در داخل همان ماده بسیار لطیف اثیری هست و همان امواج عقل عامل ترکیب دو ماده اثیری و فیزیکی در جسد جنین با هم می‌گردد. در نهایت جسم جنین به رشد طبیعی خود می‌رسد. وقتی که جسم جنین کامل شد و توانست تابش امواج نوری را به بدنش تحمل کند. آماده برای بیرون آمدن از تاریکی می‌شود. یعنی ولادت انجام می‌شود آن وقت جسم اثیری که حامل عقل و روح بود، توأم با جسم مادی، به جهان فیزیکی سرازیر می‌شوند، تا وظایف خود را در این جهان انجام دهند و به تکامل و رشد طبیعی خود برسند.

در این جهان هم، باز ماده فیزیکی به جمع شدن خود در دور مدار اثیری (جسم اثیری) ادامه می‌دهد تا رشد جسم فیزیکی هم با رشد عقلی، قدم به قدم ادامه یابد. البته با گذشت سن، رشد جسم فیزیکی متوقف می‌گردد ولی رشد و تکامل عقلی متوقف نمی‌شود. پس معلوم شد که به مرور زمان شخصیت، واقعی آدمی در جسم اثیری ضبط و تعیین می‌شود. زیرا همه صفاتی که ما در حال حیات از محیط خارج به دست می‌آوریم، تابع عقل هستند و عقل همه آن آثار را در مخ اثیری (جسم اثیری) ضبط می‌کند.

بنابراین مخ فیزیکی نسبت به عقل دو کار انجام می‌دهد، یکی آنکه به وسیله پوشش مادی خود، عقل را از تداخل ارتعاشات امواج مادی مصون نگه می‌دارد. دوم آن که امواج ادراک شده به وسیله حواس مادی را به عقل منتقل می‌سازد. تا عقل بتواند هم خود را تکامل بخشد و هم وظایف خود را از طریق مخ اثیری انجام دهد. حتی همه عواطف و حافظه و همه خلق و خوی آدمی، که به وسیله استفاده عقل از حواس مادی به وجود آمده‌اند، در مخ اثیری که محل عقل است ذخیره می‌شوند. وقتی که هنگام مرگ رابطه جسد اثیری با جسد مادی قطع می‌شود و بتدریج آن جسد پوششی تجزیه می‌شود، تا ذرات آن به زمین برگردد، همان طوری که آنها را در ابتدا بتدریج از زمین و فضا گرفته

بود. در نتیجه عقل و روح در جسد اثیری به محیطی منتقل می‌شوند که از آنجا آمده بودند. (یعنی جهان غیر فیزیکی)

البته در این انتقال لازم نیست عقل و روح مکان خود را هم تغییر دهند، بلکه تغییر در ارتعاشات امواج محیط بر آنها به وجود می‌آید. بنابراین روح می‌تواند در همان اطاقی که زندگی می‌کرده و یا در قسمتی از فضائی که مرگ در آنجا واقع شده بماند و از ارتعاشات امواج بالاتر از امواج مادی زنده‌ها استفاده کند، و در همان محیط به حیات روحی خود ادامه دهد، اما روح و یا جسم اثیری در آنجا نمی‌تواند از امواج مادی فیزیکی متأثر شود و یا اینکه مواد فیزیکی را درک نماید. زیرا به طوری که قبلاً گفتیم روح فقط در داخل جسم فیزیکی می‌توانست از طریق جسم اثیری، امواج فیزیکی را بپذیرد یا درک کند. ولی چون در اثر مرگ سطح حیات روح عوض شده، پس دیگر ارتعاش امواج مادی را درک نمی‌کند.

زیرا وسیله گرفتن آن امواج را ندارد بلکه فقط در آن حال، امواج اثیری را که متناسب با ارتعاش امواج جسم اثیری آن است درک می‌کند.

به عبارت دقیقتر وقتی که روح در این جهان (جهان زنده‌های زمینی) در داخل جسم اثیری بود، امواج مادی با یک میزان معین از طریق جسم مادی (حواس پنج‌گانه مادی) به عقل می‌خورد عقل آن را درک می‌کرد، و به امواج درک شده شکل و صورت می‌داد.

اما حال که در عالم اثیر واقع شده (اگر چه آن عالم در داخل همین جهان مادی هم هست) چون امواج اثیری از حیث درجه ارتعاش، بالاتر از امواج مادی است، پس تنها همان امواج از طریق جسم اثیری به روح حامل عقل نفوذ می‌کند. بنابراین عقل در عالم اثیری، فقط امواجی را درک می‌کند که از طریق جسم اثیری به وی می‌رسد و به آنها شکل و صورت می‌دهد.

اما در جهان اثیری، طبق ساختمان آن جهان، فقط امواج اثیری که متناسب با امواج جسم اثیری است به جسم اثیری برمی‌خورد. و جسم اثیری هم همان امواج را به عقل

منعکس می‌کند. و عقل هم همان امواج را درک نموده در آن اثر می‌گذارد. پس عقل در محیط اثیری، فقط همان بافت رقیقی را (جسم اثیری) که در جهان فیزیکی به جسم مادی متصل بود درک می‌کند. یعنی همان قالبی را که عقل در داخل جسم مادی برای جسم اثیری ساخته بود (شبه قالب جسم فیزیکی) درک می‌نماید، یعنی در جهان اثیری، عقل با شکل و قالب جسم مادی کاری ندارد، چون ارتعاش امواجشان با هم توافق ندارند.

برای اینکه قبلاً هم گفتیم هنگام تشکیل جسم جنین در رحم مادر، عقل ذرات اثیری را با ذرات فیزیکی با هم ترکیب می‌داد و برای هر کدام از این دو ذرات، شکلی به وجود می‌آورد. حال که در اثر مرگ، جسد فیزیکی از جسد اثیری جدا شده، عقل طبعاً همراه با جسد اثیری است. و همه آن شکلها را که در جهان فیزیکی به مواد فیزیکی داده بود به یاد دارد. پس طبعاً جسم اثیری همان شکل جسم مادی را خواهد داشت.

بنابراین در اثر مرگ، فقط محیط و سطح طبیعی حیات و روح عوض شده است. زیرا عقل فانی شدنی نیست. جسم اثیری هم که از تغییرات جسم مادی متأثر نمی‌شود تا تغییری در آن به وجود آید. پس با اینکه مرگ، پوشش و سطح عقل را تغییر می‌دهد، لکن با همه آن کمالات کسب شده با جسم اثیری همراه است، لذا در محیط جهان اثیری، جسم روحی شخص مرده (جسم اثیری او) با همان شکلی ظاهر می‌شود که عقل در روی زمین در داخل جسم مادی آن را کاملاً شبیه جسم مادی ساخته بود.

بنابراین وقتی که عقل امواج جهان اثیری را درک نمود، همه آن تجربه‌های زمینی را که در جسم اثیری به اصطلاح روانشناسی در ضمیر ناخودآگاه ذخیره کرده بود به یاد می‌آورد و شروع به استفاده از آنها می‌کند. بنابراین روشن شد که در اثر وقوع مرگ، روح انسان چیز با ارزشی را از دست نمی‌دهد، بلکه فقط پوشش مادی را از خود دور می‌کند. در نتیجه جسم روحی (جسم اثیری) به یک سطح محیط جدیدی منتقل می‌گردد. این سطح از حیث مکان عین همان سطحی است که در آنجا برای انسان مرگ به وقوع پیوسته است.

این بود چگونگی جسم اثیری طبق نظریه آرتوفندلای. اما کیفیت عقل در نزد فندلای چنین است که او عقل را فوق اثیر می‌داند. یعنی فندلای ارتعاشات امواج عقلی را در نردبان سلسله امواج کونی، بالاتر از ارتعاشات امواج اثیری و مسلط‌تر بر آن می‌داند) به همین جهت است که می‌گوید انسان وقتی که در داخل جسم فیزیکی محبوس باشد، نمی‌تواند ماهیت عقل را تشریح و یا تفسیر کند. ولی بطور کلی عقل چیزی است مافوق اثیر. چون پس از مرگ هم عمل می‌کند و حتی در مراحل تکامل یعنی در جهان‌های چهارم به بعد عالم روحی بدون جسم اثیری هم ادراک و عمل می‌کند چون در آن مراحل، اشکال محدود جسم اثیری هم از بین می‌رود، فقط شخصیت باقی می‌ماند و انگهی در عوالم پایین جهان روحی تا جهان سوم اثیری باز عقل است که جسم اثیری را راهنمایی می‌کند. اگر عقل چیزی مافوق جسم اثیری نباشد، نمی‌تواند در ماده اثیری تشکیل دهنده جسم اثیری عمل کند. علاوه بر این اگر امواج عقلی بالاتر از امواج اثیری نباشد، ارواح شریر در جهان اثیری می‌توانند در کارهای عقل تولید اشکال کنند. یا اگر امواج عقلی از نوع امواج اثیری باشد، ارواح می‌توانند با ارتعاشات موجی خود، ارتعاشات امواج عقلی را مختل سازند. اما جسم اثیری طبق عقیده فندلای همان جسمی است که در روی زمین موجودیت جسم مادی را برای مدتی حفظ می‌کند. و هیچ مانعی هم ندارد که هر شئی موجود یک جسم اثیری داشته باشد.

عقیده ج هیوات مکنزی درباره جسم اثیری

ج - هیوات مکنزی (J.H.Mckenzie) مدیر دانشکده روحی بریتانیا در کتاب خود به نام همبستگی با روح (Spirit Intercourse) می‌گوید آن ریسمان نامرئی روحی که جسم اثیری را با جسم فیزیکی ارتباط می‌دهد، از نخهای بسیار نازک اثیری تشکیل یافته از سر جسم روحی (اثیری) و ریه و قلب آن خارج شده، به سر و ریه و قلب جسم فیزیکی متصل می‌شود، تا حیات فیزیکی بدن مادی را تأمین کنند. هنگامی که روح می‌خواهد در اثر مرگ، جسم مادی را ترک کند، آن ریسمان‌های نورانی به تدریج

از استخوان‌های مجسمه، قلب و ربتین جسم فیزیکی قطع می‌شوند. ولی در هنگام خواب و یا بیهوشی مغناطیسی و برون‌فکنی روح، روح جسم فیزیکی را فقط از طریق قفسه صدری (قسمت جلوئی دنده‌ها که به شکل قوسی به هم متصلند) ترک می‌کند و هیچکدام از آن ریسمان‌های ارتباطی با بدن فیزیکی قطع نمی‌شوند ولی امتداد پیدا می‌کنند. بنابراین رابطه روح به وسیله آن ریسمان‌ها با اعضای قلب، ریه و مجسمه جسم مادی برقرار است.

گاهی هم در زمان حیات هنگام برون‌فکنی، جسم اثیری هزاران مایل از بدن مادی دور می‌شود ولی آن ریسمان‌های نورانی پاره نمی‌شوند بلکه کشش پیدا می‌کنند. چون طبیعت آنها طوری است که به روح اجازه برون شدن از بدن مادی را می‌دهد.

این حالات دور شدن روح از بدن مادی هنگام طرح روحی (برون‌فکنی) یا طرح ستاره‌ای اتفاق می‌افتد (منظور از کلمه طرح ستاره‌ای همان بیرون رفتن جسم اثیری از جسم مادی می‌باشد. چون بیشتر علمای روحی به آن جسم اثیری جسم ستاره‌ای می‌گویند) لکن روح و یا جسم اثیری در آن هنگام از طریق همان ریسمان‌های اثیری با اعضای بدن مادی ارتباط دارد. چون قوانین حلول روح به بدن مدیوم یا به بدن‌های دیگر، طوری نیست که مستلزم قطع آن ریسمان‌ها باشد. ولی موقع مرگ که فرارسد آن وقت آن ریسمان‌ها پاره می‌شوند. و مرگ واقعی هنگامی رخ می‌دهد که همه ریسمان‌های ارتباطی میان جسم اثیری و بدن مادی پاره می‌شوند.

تحقیقات علمی درباره جسم اثیری

علمای علم روحی جدید توضیح داده‌اند که روح چگونه پس از آزاد شدن از قید جسم مادی در جلسات ارتباط به طور کامل تجسد می‌یابد. و یا گاهی صورت و دست او تنها تجسد پیدا می‌کند. علت این کار را چنین بیان کرده‌اند که چون برای تجسد روح عوامل زیر لازم است:

۱ - توانائی خود روحی که می‌خواهد تجسد یابد.

۲ - قدرت ارواح که مدیوم‌ها را در این کارها ارشاد می‌کند.
۳ - میزان استعداد و آمادگی مدیومی که روح برای تجسد خود از اکتوپلاسم وی استفاده می‌کند.

۴ - متناسب بودن ظروف جلسه ارتباط که شرایط آنرا قبلاً بیان کردیم.
بنابراین اگر این عوامل کامل باشند، روح می‌تواند با تمام جسم تجسد پیدا کرده ظاهر شود. و اگر عوامل ضعیف باشد در آن هنگام روح فقط قسمتی از بدنش (صورت - دست - پا) را تجسد می‌دهد. این عمل یعنی تجسد کامل و یا ناقص ارواح امکان داده که در بعضی از مؤسسه‌های روحی به وسیله شمع‌های پارافینی از آثار تجسد ارواح نمونه برداری کنند. باز هم توانسته‌اند در تحت دقیق‌ترین شرایط و مراقبت کامل در بیشتر آزمایشگاه‌های روحی، از تجسد کامل و یا تجسد جزئی ارواح تصویر برداری کنند.

احساس و ادراک از خواص جسم اثیری است نه جسم مادی
نظریه‌ای که اکنون در میان علمای روحی جدید شایع می‌باشد این است که در مقابل هر عضوی از جسم مادی، عضوی از جسم اثیری قرار دارد که از هر جهت آن عضو اثیری شبیه عضو مادی است، و وظیفه خاص همان عضو را انجام می‌دهد. قدرت احساس موجود در جسم مادی، از قدرت احساس موجود در جسم اثیری ناشی می‌شود. منتها آن قدرت احساس و ادراک در جسم اثیری مربوط به خود جسم اثیری نیست، بلکه مربوط به عقل است. و یا اگر می‌خواهی بگو مربوط به شعله قدسیه است که در انسان هست یعنی روح حامل عقل.

گرچه آن نیروی احساس از طریق جسم اثیری به جسد مادی منتقل می‌شود، لکن آن جسم اثیری به منزله پل میان روح حامل عقل و جسم مادی می‌باشد. وقتی که جسم مادی در اثر مرگ رابطه‌اش با جسم اثیری قطع می‌شود، آن وقت جسم اثیری از همان نیروی ادراک و احساس به تنهایی استفاده می‌کند. چون در پشت سر نیروی احساس، عقل و یا روح عکس می‌کند، خواه در جهان زمینی، خواه در جهان اثیری، کشف این حقیقت ادراک مال روح حامل عقل است، نه جسم اثیری و مادی توانست بعضی از

ظواهر مادی را که علما درباره آنها بحث می کردند کشف کند. از جمله آن ظواهر، موضوع دختر جوان روسی به نام روزاکولیشوفا می باشد با اینکه کور بود، پس از آزمایشات دقیق معلوم و محرز شد که آن دختر می توانست به وسیله انگشتانش، اشیاء خارج را ببیند و رنگ های آنها را هم تشخیص بدهد، حتی به وسیله انگشتانش بنویسد و از مناظر نقاشی کند.

در اثر آزمایشات مسلم شد که آن دختر مانند اغلب مدیوم های روحی، عصبی و تند مزاج است. البته ظهور این پدیده، اولین پدیده نیست، بلکه نظیر آن در گذشته زیاد وجود داشته است. وجود این پدیده نشان می دهد که نیروی خاصی در بدن او هست که می تواند بر خلاف عادت معمولی از طریق انگشتان ببیند.

اکنون علما در مورد رشد و نمو دادن این کیفیت، تحقیق و آزمایش می کنند تا بتوانند به وسیله تقویت آن نیرو، کورها ببینند و بنویسند. پس همه این مطالب نشان می دهد که چشم ابزار دید است نه منشاء آن و هم چنین مخ آلت فکر کردن است نه خود فکر و مصدر آن. باز هم ظهور این پدیده، نتایجی را که آزمایشات و تحقیقات در دانشگاه سالفورد بریتانیا درباره اثبات رابطه گوش با چشم به دست آورده اند، تفسیر و توجیه می کند. این آزمایشات به وسیله دکتر ایان کریستفین استاد علم النفس دانشگاه منچستر تکمیل شده است. این تحقیقات ثابت کرده، بعضی از کسانی که ضعف شنوایی دارند، می توانند در روشنائی خوب و متناسب بشنوند. البته موقعی که نور در یک سطح معین واقع شود. باز هم ثابت کرده اند، کسانی که ضعف بینائی دارند، وقتی که صداها در اطراف او در یک ارتفاع معین قرار گرفت، اشیاء اطراف خود را به وسیله آن صدا از هم تشخیص می دهند. حتی این اشخاص که بینائی آنها ضعیف است، زمانی که صدای تلویزیون به آن درجه برسد که متناسب با ضعف بینائی آنها باشد، تلویزیون را می توانند ببینند یعنی میزان بلندی صدای تلویزیون طوری باشد که میزان ضعف دید آنها را جبران کند و یا کسانی که ضعف شنوایی دارند، می توانند در آن هنگامی که نور اطاق متناسب باشد، صدای تلویزیون یا رادیو را بشنوند.

هم چنین عناصر واقعی انسان که بتدریج کشف می شوند، نشان می دهند که حواس پنج گانه آدمی، ابزار واقعی احساس و ادراک او نیستند. چون طرز کار آنها نشان می دهد که در جسم اثری یک نیروی مشترکی هست که گاهی از طریق چشم برای ارتباط با خارج عمل می کند، آن عمل را دیدن می نامند.

گاهی هم از طریق زبان عمل چشیدن را انجام می دهد، گاهی از طریق پوست بدن عمل لمس، گاهی هم از طریق گوش عمل شنیدن را انجام می دهد، و گاهی هم بدون استفاده از این حواس، مستقیماً اشیاء خارج را درک میکند و این عمل اخیر را در اصطلاح علم روحی جدید، ادراک خارج از حواس عادی می گویند این مسئله یعنی شناخت کیفیت نیروی ادراک متمرکز در جسم اثری، وسیع ترین باب بحث و تحقیق در علم پاراسیکولوژی (ماورای روانشناسی) به مفهوم امروزی می باشد. علاوه بر این دلایل و شواهد، و انجام تحقیقات متعدد ثابت کرده، که برای انسانی که در داخل جسم مادی زندانی شده، یک ادراک روحی هست که تاکنون آنرا حس ششم می گفتند. و این نیروی احساس روحی، ذاتاً نیروی واحدی است. لکن در عمل و قدرت و روش ادراک، متعدد است. و این نیروی احساس روحی، گاهی به وسیله ابزار حواس پنج گانه و مغز مادی، با جهان خارج مربوط می شود. یعنی تنها از طریق پاتالوژی صرف عمل می کند. گاهی هم در مواقع نادر، مستقل از اعضای حواس فیزیکی، کار خود را انجام می دهد. بنابراین دارنده آن نیروی ادراک روحی قوی، می تواند چیزهایی را بدون وسیله چشم ببیند. مانند مدیوم های جلاء بصری. و صداهائی را بدون وسیله گوش بشنود، و یا اینکه اشیاء را بدون لمس درک کند مجموعه این کارها را اصطلاحاً ادراک از طریق غیر حواس عادی می گویند. و معلوم شده که آن ادراک از طریق غیر حواس مادی، حتی در برابر قوانین تطور مادی هم تسلیم نمیشود و برخلاف آنها عمل می کند. بعضی از علمای روحی، مانند جیمس هایسلوب در آمریکا و ارنستو بوزانو در ایتالیا پس از تحقیقات زیاد، نظر داده اند که این ملکات ادراک غیر عادی، کار جسم مادی نیست، بلکه کار روح به معنای جسم اثری میباشد. و آن ادراک به حال خمود در عقل باطن هر کدام از ما

انسانها وجود دارد. و در زمان حیات زمینی به طور منظم عمل نمی‌کند، بلکه فقط به صورت استثنائی در بیداری و یا در خواب عمل می‌نماید.

چون به حکم ناموس فطرت، این حس ششم که در واقع جامع همه حواس شناخته شده است، فقط در جهان‌های روحی به طور مداوم و منظم عمل می‌کند. زیرا اولاً انسان در حیات مادی نیاز به استفاده از آن ندارد. در ثانی اگر در حیات به طور منظم عمل کند، در نظام حیات مادی ما انسانها خلل وارد می‌سازد.

بعلاوه تاکنون معارف بشری با همه این پیشرفته‌ها نتوانسته کیفیت عمل حواس پنج‌گانه عادی را خوب بشناسد، تا چه رسد به شناخت آن نیروی ادارک از غیر طریق حواس مادی. زیرا مثلاً چشم با اینکه دستگاه دید بسیار قوی است، مع هذا نمی‌تواند چگونگی شناخت اشیاء را برای ما توجیه کند و یا تشخیص دهد، حتی اگر از مخ هم کمک بگیرد. چون مخ یک نوع ابزار و یا دستگاه خاموشی است که تنها با مغناطیس عقلی عمل می‌کند.

یعنی نیروی مغناطیس عقلی، آنرا وادار به دیدن و یا لمس کردن به وسیله حواس مربوطه می‌کند. عقل هم که قبلاً گفتیم از خصایص جسم اثیری است نه جسم مادی. به عبارت دیگر عقل از خصایص روح است که در جسم اثیری مستقر می‌باشد. پس جسم اثیری، هم عقل را حمل می‌کند و هم حواس پنج‌گانه عادی را با نیروی خود وادار به کار می‌نماید.

بنابراین همه کارهای چشم، گوش، لامسه، چشائی، بویائی، به وسیله نیروئی که عقل می‌دهد عمل می‌کنند، مستها جایشان در بدن مادی است. یعنی هنگامی که عقل می‌خواهد به وسیله آنها با خارج تماس بگیرد یعنی با جهان مادی خارج نیروی لازمه را به آنها منتقل می‌کند. همان طوری که یک دستگاه مادی مثلاً آب میوه‌گیری که به وسیله برق کار می‌کند، اگر نیروی برق نباشد آن دستگاه تبدیل به یک شئی جامد و بی حرکت می‌گردد، هم چنانست مخ و یا حواس پنج‌گانه عادی ما اگر آن مغناطیس عقلی آنها را به حرکت در نیاورد، تبدیل به یک ابزار بدون کار می‌گردند.

وقتی که من (مؤلف) می‌گویم این حس ششم در عقل تمرکز دارد، منظورم این است که آن نیروی مغناطیسی عقلی در جسم اثیری جا دارد. زیرا شعله عقل هم که توأم با شعله روح می‌باشد، در جسم اثیری متمرکز است. اما جسم مادی فقط دستگاه مخ و اعصاب حواس پنج‌گانه را با خود حمل می‌کند باز هم باید توجه کرد که معنای این جمله «عقل و حس ششم در جسم اثیری متمرکز هستند» این نیست که جسم اثیری آن مغناطیس عقل و یا حس ششم را می‌سازد، و یا اینکه عقل و حس ششم با روح ارتباط ندارند. زیرا در علوم روحی جدید محرز شده که روح در پشت عقل و جسم اثیری فعالیت دارد. و همان روح است که عقل، جسم اثیری و جسم مادی را به کار می‌اندازد و حتی نیروی ادراک عقلی از خواص روح است. و ما از لحاظ نارسائی الفاظ ناچاریم آنرا مغناطیس عقلی بنامیم.

در صورتی که آن نیروی عقلی خیلی عمیق‌تر و از لحاظ تأثیر نیرومندتر از هر نیروی مغناطیسی است که علم مادی تا امروز آنرا شناخته است. و این سخن ما یعنی وجود نیروی عقلی در مورد حواس پنج‌گانه هم از این جهت صدق می‌کند که در پشت سر هر کدام از این حواس یک مغناطیس عقلی یعنی نیروی درک عقلی عمل می‌کند. و به حکم ناموس فطرت کار آن نیروی مغناطیس عقلی باید در دوران حیات مادی ادامه یابد. منتها در ذهن مادیها که خارج از ماده چیزی را نمی‌شناسند، حس بینائی فقط منحصر به دو چشم جلوه کرده است. چون آنها در مدت طولانی حیات بشری مشاهده کرده‌اند که از بین رفتن چشمها به وسیله بیماری و یا صدمه وارده، منجر به کوری انسانها می‌شود. پس تنها چشم آلت دیدن است نه چیز دیگر. ولی آنها متوجه این نکته نشده‌اند که این نتیجه یعنی از بین رفتن حس بینائی به وسیله بیماری و یا صدمه وارده در موردی که چشم را فقط آلت دید هم بدانیم باز صادق است. و حتی اگر چشمها را یکی از شروط زیاد لازم برای بینائی بدانیم، باز هم وقتی که چشمها از بین رفتند کوری مادی حتمی است چنان که در عکاسی اگر عدسی دوربین باز نباشد نمی‌تواند عکس بگیرد، در بینائی هم چون عدسی چشم باز نیست بنابراین نمی‌بیند. و این عمل دلیل بر این نمی‌شود که عمل دید در

بدن انسان تنها با چشم مادی است.

در مدارس روحی ثابت شده که در پشت سر هر کدام از این حواس پنج‌گانه عادی، یک مغناطیس عقلی عمل می‌کند. و هم چنین این مغناطیس عقلی در پشت سر همه اعضای مادی که برای ادامه حیات زمینی لازم است، وجود دارد. زیرا چیزی که قلب را وادار می‌کند که به طور منظم در هر دقیقه تا حدود ۷۲ مرتبه بتپد، یک مرکز از همان مراکز است که در قسمت قلب جسد اثری واقع شده است. و حرکت قلب اثری عامل حرکت قلب مادی می‌باشد. چنان که دستگاه عصبی و یا سایر اعضای مادی را هم همان نیروهای متمرکز در جسد اثری به کار می‌اندازد. بنابراین وقتی که هر دو جسم در سلامتی کامل باشند. نیروهای متمرکز در هر کدام از اعضای جسم اثری، همان عضو جسم مادی را به کار می‌اندازند. ولی وقتی که در اثر عوامل نفسانی، در مراکز جسم اثری اختلالی به وجود آید، به مراکز جسم مادی هم سرایت خواهد کرد. چنان که در جسم مادی هم، مراکز آن نیروها در اثر عوامل فیزیولوژی و زیست‌شناسی به هم می‌خورند، که طب مادی کیفیت آنها را خوب می‌شناسد.

چون طب مادی، کوچکترین اطلاعی از مراکز نیروهای مغناطیسی منشعب از جسم اثری، و یا عمل آنها ندارد. لذا به هم خوردن تعادل این دستگاه‌های مادی را به علل مادی نسبت می‌دهد. در صورتی که آن نیروهای متمرکز در جسم اثری، به منزله دستگاه دینام تولیدکننده آن مغناطیس‌ها و محرک همه این اعضای ظاهری و باطنی می‌باشد.

به همین جهت است که در معالجات روحی، وسایل معالجات متوجه مراکز آن نیروهای مغناطیسی متمرکز در جسم اثری می‌شود. زیرا وقتی عوارضی در آن نیروها پدید آید، آن معالجات روحی با استفاده از اشعه‌های غیر مادی، یا سیاله‌های غیر مادی، نیروهای مرکزی جسم اثری را به حال عادی خود برمی‌گرداند.

چون اختلال مغناطیسی در جسم اثری، تأثیر کاملی در وظایف اعضای جسم مادی دارد. بنابراین با معالجه روحی که متوجه جسم اثری است، اعضای جسم مادی هم به

حال عادی برمی‌گردد. البته این نوع معالجات گاهی کوتاه و گاهی طولانی، گاهی در این معالجه موفق می‌شوند، گاهی هم نمی‌شوند.

مراکز نیروهائی که در جسم اثری هستند، تأثیر زیادی در انفعالات انسان دارند. تأثیر انفعالات شدید، در صحت عمومی مزاج، و شیمیائی جسم انسان از همین جا ناشی می‌شود. یعنی ظهور اختلال در مراکز نیروهای مغناطیسی جسم اثری، بدن مادی را برای یکی از امراض عضوی آماده می‌سازد. مانند بروز اختلال در عمل بعضی از غده‌های بدن، یا بالا رفتن فشار خون، یا تنگ شدن دهلیزهای قلب، یا بروز بعضی از امراض خونی که ما در آینده هنگام بحث از مراکز نیرو در جسم اثری، که بعضی از علمای روحی جدید اسرار آنرا شناخته‌اند و افق تازه‌ای برای طب جسمانی و روحانی باز کرده‌اند، در این باره سخن خواهیم گفت.

پس مطالب مشروحه بالا، رابطه عقل را هم با مخ روشن کرده، و همه مبانی نظریه مادی را که عقل و ادراک را نتیجه عمل مخ می‌دانستند، فرو ریخت. بطوری که اکنون برای تعداد زیادی از علمای فیزیولوژی (وظایف الاعضاء روانشناسی، طب، معلوم شده که آن عقیده بالا (عقل و ادراک نتیجه عمل مخ است) یک عقیده واهی و بی‌اساس بوده است.

باز هم روشن شده که طبق گفته استاد (ج.ب.راین) پس از دهها سال آزمایش در دانشگاه دیوکت آمریکا، اینکه می‌گفتند مخ محور انسانیت و ادراک ماست جز یک خدعه و نیرنگ به ظاهر علمی چیز دیگری نیست، علاوه بر نظرات بالا، امروزه عقیده درست در دوائر علمی آگاه این است که اعمال مخ باید به وسیله عمل عقل توجیه و تفسیر شود. نه اینکه عمل عقل را به وسیله مخ توجیه کنند. چون در اثر دلایل و شواهد علمی محرز شده که اولاً عقل مسلط بر مخ است، و آنرا وادار به فعالیت می‌کند، نه اینکه مخ مسلط بر عقل باشد. ثانیاً مخ یک دستگاه و آلت موقت در بدن مادی برای ظهور مقداری از اعمال عقل می‌باشد. بدین معنا که عقل فقط بوسیله مخ با حواس پنج‌گانه محدود مربوط می‌شود. البته وقتی که گفته می‌شود مخ آلت عقل است، یعنی

آلت مادی عقل است، که عقل موقتاً به وسیله این اعمال، خود را در محیط زندگی مادی ظاهر می‌سازد. در عین حال مخ آلتی است که قدرت و توانائی عقل را محدود ساخته است. و نمی‌گذارد عقل همه امکانات فطری خود را در بدن مادی ظاهر سازد. این محدودیت عقل تا موقعی است که عقل از این صندوق تنگ و محبوس در استخوانهای جمجمه یعنی مخ به وسیله مرگ نجات یابد. همانطوری که پرنده‌ای از قفس بیرون بیاید می‌تواند از نیروهای خود آزادانه استفاده کند، عقل هم به محض بیرون آمدن از صندوق مخ مادی، بطور آزادانه به فعالیت جهان ارواح (جهان اثیری) به کار می‌اندازد. چون ارتعاشات امواج جهان اثیری، خیلی بیشتر از ارتعاشات امواج جهان فیزیکی است، و با امواج عقل تناسب و تطابق دارد.

چگونگی ارتباط احساس با فعالیت غده صنوبری بدن و کیفیت کار غده صنوبری

این غده در قاعده مخ قرار گرفته است. فیلسوف دکارت و عده‌ای از علما می‌گویند آن غده، رابطه میان روح و جسم می‌باشد.

این کیفیت همان چیزی است که بحث‌کنندگان در هر کشوری، حتی در شوروی به آن دست یافته‌اند. و آن این است که در مخ انسان، و بیشتر حیوانات دیگر، مراکز مهمی به نام مراکز رئیسه (مراکز اصلی) یافت می‌شود. مراکز اثیری موجود در فضاهای خالی این مراکز، پیوسته مشغول فعالیت هستند. به طوری که در هر ثانیه میلیون‌ها فعل و انفعال شیمیائی در آنها به وقوع می‌پیوندد. در نتیجه این فعل و انفعالات نوعی نیروی مغناطیسی سیال که دارای نیروی حیاتی و سرعت زیاد است به وجود می‌آید. به طوری که امکان دارد حرکات این نیروها در بدن و انتقال آنها به مخ به وسیله دستگاه‌های بسیار پیچیده و دقیق علمی ضبط شوند. این فضاهای خالی مخ به وسیله عواملی که بر آنها احاطه کرده‌اند، مانند حرارت، برودت، رطوبت، فشار هوا متأثر می‌شوند. در نتیجه آن نیروی مغناطیسی حاصله از فعل و انفعال شیمیائی مراکزی که قبلاً گفتیم اشکال متنوعی

را که قابل رؤیت با چشم‌ها نیست ظاهر سازند یعنی به وسیله آن نیروهای مغناطیسی عقلی، قسمتی از حوادث آینده در ذه ظاهر شود مثلاً اگر شخصی در حالت متعادل و آگاهی بیشتر، و عوامل متناسب با مخ خود زندگی کند. مغناطیس عقل او. و یا اگر بهتر بگوییم امواج کهربائی سیال او به آسانی به فضای خارج منتشر می‌شود و اشکالی را که در متن جهان هستند می‌گیرد و دوباره به سرعت به محل تمرکز خود برمی‌گردد. به عبارت دقیق‌تر این شخص با همان مغناطیس عقلی و یا امواج کهربائی خود، به مظاهر طبیعی و محیطی خود، که برای دیگران نامرئی هستند، نفوذ کرده حوادث را قبل از وقوعش به آسانی خبر می‌دهد.

مجله (الاخاء) که مؤسسه اطلاعات در تهران منتشر می‌کرد، در شماره (۲۴۰) به تاریخ آگوست (۱۹۷۲) در این باره چنین می‌نویسد. دکتر فیکافیمجس استاد علم روحی در شهر خارکف اتحاد جماهیر شوروی در مقاله‌ای که منتشر ساخته چنین نوشته است وقتی که شروط لازمه ارسال امواج متناسب باشد، دستگاه گیرنده رادیو خوب و به طور واضح عمل می‌کند. همین جریان در عمل امواج مخ هم صدق می‌کند. و ما اکنون آزمایشاتی را در مورد انتقال امواج مغناطیسی مخ، مانند امواج حرارتی، فشار، رطوبت، شروع کرده‌ایم هدف ما از آزمایشات این است که به کیفیت تأثیر اینها در امواج مخ پی ببریم، تا بتوانیم انتقال و برد امواج مخ را زیادتر کنیم.

جسم اثیری قابل فساد و تجزیه نیست

از ویژگی‌های جسم اثیری، یا ستاره‌ای این است که با پیر شدن و فرسوده شدن جسم مادی، آن جسم اثیری پیر و فرسوده نمی‌شود. چون ذرات اثیری آن غیر قابل فنا و تجزیه هستند. وقتی که بازوی انسان زنده‌ای در اثر تصادف یا جراحی از بین می‌رود، فقط دست مادی او از بین می‌رود. اما بازوی اثیری او که جزو جسم اثیری او می‌باشد، از بین نمی‌رود. و در حال برون‌فکنی موقت روح، همان بازوی اثیری و ظایف خود را انجام می‌دهد. یعنی در هنگام بیهوشی مدیوم، و یا در حال خواب عادی، و یا موقع

مرگ، جسم اثیری به طور کامل ظاهر می شود.

بعضی از علما موضوع به کار رفتن اعضای اثیری در جای اعضای از بین رفته مادی تحقیق کرده گفته اند صاحبان این اعضای ناقص در همان دست و پا از بین رفته هم، احساس حرارت و برودت، لذت و رنج می کنند.

دانشمند ایتالیائی ارنستو بزانو در بحثی تحت عنوان ظواهر جفت بودن همه اعضای بدن به مطالبی که دکتر بلیتیه گفته و به نتایجی که سه نفر محقق بشرح زیر در پاریس رسیده اند. ۱ - برنشتین ۲ - پیترز ۳ - وبرمیشیل، اشاره کرده، خواننده را توصیه می کند که در این باره بنوشته ویلیام جیمس در محله جمعیت بحث روحی آمریکا مراجعه کنند، که در آنجا نتیجه تحقیقات خود را در مورد ۲۵۸ نفر از اشخاصی که اعضای بدن مادی آنان مانند دست و پا و غیره از بین رفته بود. انجام داده، چنین بیان می کند ناقص شدگان پس از مدت کم و یا طولانی، از چند ساعت پس از بین رفتن آن عضو تا چند سال، احساس می کنند که در بدنشان آن عضو از بین رفته هست. بطوری که پیرمردی که رانش را در سن سه سالگی از دست داده بود، در سن ۷۰ سالگی احساس می کند در بدنش بجای این ران عضوی هست که کاملاً سالم هم می باشد.

ارنستو بزانو می گوید بعضی ها حتی شکل آن عضو شبیحی را هم احساس می کنند. حجم و درجه حرارت آنرا هم درک می نمایند. وقتی حرکت آن عضو اثیری را در موقع لزوم احساس می کنند لکن در اغلب ناقص العضوها این احساس کمتر است. آنها اگر دست و پایشان از بین رفته باشد و یا انگشتانشان از بین رفته باشد پس از مدتی وجود چنین دست و پا و انگشتانی را در داخل بدن خود احساس می کنند، ولی نسبت به اعضای دیگر احساسشان کمتر است. حتی گاهی اوقات این احساس طوری ظاهر می شود که آن عضو شبیحی را بزرگتر و یا کوچکتر از حجم طبیعی آن عضو ناقص خود می دانند.

ارتباط این حقایق با تجسّدات

وقتی که قبلاً ثابت شد که از بین رفتن و یا بیمار شدن اعضاء مادی بدن، منجر به

بیماری همان عضوهای اثیری نمی‌گردد، پس چرا در بعضی از جلسات روحی، هنگام تجسد و یا ظهور شبیح ارواح، در اعضای آنها، نقص و یا آثار بیماری مشاهده می‌شود؟ یگانه عاملی که می‌تواند ما را در این باره راهنمایی کند، این مسئله است که آمدن روح بسوی ما یعنی تجسد و یا ظهور شبیح او فقط برای شناساندن شخصیت خود به حاضرین و به فامیل می‌باشد و دیگر آنکه ظهور همان نواقص، یا آثار بیماری در جسم ظاهر شده از ارواح، مهمترین دلیل بر این است که شخصیت روح از شخصیت مدبوم مرد و یا زن جداست.

علامه آلن کاردک در این باره چنین توضیح می‌دهد. روح می‌تواند از طریق تفکر و اداره، در سیالات روحی (مواد اثیری یا جسم اثیری) تصرف نماید. لذا فکر و اراده برای روح به منزله دست برای انسان می‌باشد. بنابراین روح قبل از تجسد و یا ظهور شبیحی، سیالات اثیری خود را جمع کرده، با هم مخلوط می‌سازد و از همه آنها، شکلی برای خود بوجود می‌آورد که نشان دهنده شخصیت او در زندگی زمینی باشد. حتی اراده و فکر روح، در ساختن رنگها و نشان دادن تغییرات حاصله، همانطور عمل می‌کند که یک شیمی‌دان در ساختن اجسام مادی عمل می‌کند. زیرا روح آن سیاله‌ها را روی قوانین معین طبیعی حاکم در جهان اثیری، و مادی با هم مخلوط می‌کند.

بدین جهت است که حتی روح در جلوی چشم مدبوم‌هائی که دارای (جلاء بصری) هستند، با همان خصوصیات و علامات ظاهر می‌شود که در زمان زندگی زمینی داشته است تا خوب شناخته شود. پس طبیعی است که روح باید هنگام تجسد، یا ظاهر شدن، با همان لباسی که در حیات می‌پوشیده، و یا با همان علاماتی معینی از قبیل نبودن دست، پا، چشم یا آثار زخم و بیماری که در زمان زندگی زمینی داشته ظاهر شود.

ولی این ظهور و تجسد مفهومی این نیست که ارواح در جهان اثیری هم با همین خصوصیات به حیات خود ادامه می‌دهند. زیرا قبلاً گفتیم بروز نقص یا بیماری در اعضای مادی سبب بروز آنها در جسم اثیری نمی‌شوند. بنابراین امکان ندارد، روح در جهان اثیری، با یک دست و یا یک پا و یا یک چشم و غیره ظاهر شود. بلکه روح فقط

هنگام تجسد و ظهور برای زنده‌ها، با استفاده از نیروی فکر و اراده، خود را به همان شکل و شخصیتی در می‌آورد که در جهان زمینی داشته است. لکن به محض اینکه کار تجسد و ظهور خاتمه یافت، فکرش منصرف از آن می‌شود و پس از محو شدن تجسد، با بدن اثیری کامل خود در جهان روحی ظاهر می‌گردد.

با توجه به همین اصل است که مفهوم گفته‌های دانشمند محقق (ر.مونتاندون) دربارهٔ مشاهدات خود، هنگام تجسد ارواح، روشن می‌شود. زیرا او گفته دختر کوچک خانم ف - ماریات را که در کوچکی مرده بود، در حال تجسد دیدم که در سمت چپ لب بالائی او اثر اصابت چیزی را مشاهده کردیم. به طوری که قسمتی از صورتش کنده شده بود. چنین به نظر می‌رسید اگر این دختر به زندگی خود در روی زمین ادامه می‌داد، نمی‌توانست دندان داشته باشد، چون قسمتی از فک او از بین رفته بود. و آن طفل با همان خصوصیات تجسد یافته و مادرش از همان اثر او را شناخت و تأیید کرد که این جسم ظاهر شده، طفل او بوده است.

باز هم آقای پوند می‌گوید من در جلسهٔ مدیوم آلن بودم، زن مردهٔ من تجسد پیدا کرد. پس از آن که با من کمی حرف زد، او به میان حلقه زنده‌ها آمد، خود را به حاضرین نشان داد و مثل زمان حیاتش سخن می‌گفت و راه می‌رفت و با چند نفر دست می‌داد. باز هم در آخر با من سخن گفت و محو شد.

ویلیام فوستر یکی از حاضرین در جلسه مشاهده می‌کند که آن تجسد هنگام حرکت می‌پرد و می‌لنگد. علت را از شوهر او (پوند) می‌پرسد او می‌گوید پای زنم در جوانی صدمه دید و از بین رفت و پای مصنوعی داشت.

در جلسهٔ بعدی، همان خانم تجسد یافته، به فوستر و ژیل کاردل دو نفر از حاضرین می‌گوید، در زیر لباس پای او را ببینند. هر دو آنها مشاهده می‌کنند که پای آن روح تجسد یافته، تا چند اینچ بالای زانو از بین رفته است.

باز هم دکتر نیشولز هنگام ساختن نمونهٔ شمعی برای پای طفل مرده می‌بیند که در آن پا علامت زخم کوچکی است. مادر آن طفل که در آن جلسه بوده با دیدن آن علامت،

بطور قطع می‌گوید این پای فرزند من است.

شواهد زیادی مانند این وقایع هستند که ثابت می‌کنند که شیخ و یا تجسد روح، مستقل از مدیوم‌ها می‌باشد. یعنی تجسد جسمی روح، مستقل از بدن مدیوم می‌باشد و به طور جداگانه ظاهر می‌شود. و مشاهده این شواهد باعث می‌شود که اشتباهاً مردم معتقد شوند به اینکه ارواح در جهان روحی هم، آن نواقص یا علامات خود را که در حیات زمینی داشته‌اند باز هم دارند. لکن خوشبختانه چنین نیست. بلکه ارواح گفته‌اند، که فقط هنگام تجسد، یا ظهور شیخ، مایل می‌شوند خود را با خصوصیات جسم مادی زمان زندگی خویش، ظاهر سازند. برای اینکه زنده‌ها آنها را خوب بشناسند. به محض تمام شدن تجسد، آنها با جسم اثیری سالم در جهان ارواح به حیات خود ادامه می‌دهند. این مسئله را پیامها و نامه‌های زیادی که از طریق ارواح القاء شده، تأیید می‌نمایند که مضمون یکی از آنها چنین است:

شما زمینی‌ها معنای روح را خوب نمی‌دانید. بنابراین روح در نظر شما فقط شیخ مبهم و هولناک و زشت می‌باشد. یا اینکه روح شما یک شیئی غامض یا بخاری که تقریباً وجود واقعی ندارد، جلوه می‌کند. و متأسفانه اغلب ارواحی که می‌خواهند خود را ظاهر کنند، به همین نحو ظاهر می‌شوند. لکن این تجسد ناقص ما برای شما در موقع مناسب، بدین منظور است که توجه کسانی را که ما را می‌بینند و می‌شناسند جلب کنیم. مثلاً شیخ هولناکی را گاهی خود ارواح شریر برای خود می‌سازند. و همچنین اشباح روشن و زیبا را هم ارواح برای خود می‌سازند. اینها فقط جهت انعکاس نظر شماست. ولی بعضی از ارواح می‌توانند مانند همان حالت اصلی که دارند به شکل جسم اثیری ظاهر شوند، به طوری که آدمهای زنده می‌توانند او را لمس کنند، یا اینکه حرارت حیات را در عضلات به ظاهر سفت آنان احساس نمایند.

در یکی دیگر از آن پیام‌های روحی چنین آمده است. من برای تو شرح دادم که ما ارواح می‌توانیم تجسد پیدا کنیم، ولی باید بدانید که این تجسد ما برای شما به طور موقت روح، (یعنی شخصیت اثیری) ما را پنهان می‌کند. لکن ما یک وسیله دیگری هم

در اختیار داریم، و آن این است که ما می‌توانیم با فکر و اراده، شخصیت و نفس خود را ظاهر کنیم. و آن عمل بدین طریق است که ما چراغ‌های وجود خود را روشن می‌کنیم. البته این جمله کمی گمراه‌کننده است. بلکه منظورم این است که ما نفس خود را، به وسیله نفس خویش، (روح عقلی خود) ظاهر می‌کنیم. (توضیح آنکه انسان دو شکل دارد، یکی شکل و شخصیت داخلی و همان ملکات متمرکز در روح که در جسم اثری است پس در اینجا ارواح به وسیله نیروی عقلی متمرکز در نفس داخلی، آن شخصیت و شکل خارجی را که شناختنش برای زنده‌ها آسان است، ظاهر می‌سازند - مترجم) در یکی دیگر از پیام‌های روحی آمده است. بجاست که به شما یادآور شوم که ما نیازی به تجسد یعنی ظاهر شدن با جسم مادی نداریم، حتی هنگامی که می‌خواهیم برای دوستان و یا فامیل زمینی خود ظاهر شویم. بلکه کافی است که ما نفس یعنی شخصیت خود را برای شما قابل رؤیت سازیم. و برای این کار هم می‌توانیم از دو طریق استفاده کنیم، تا شما ما را ببینید. (منظور همان ماده اکتوپلاسم است که ارواح از جسم مدیوم‌ها گرفته با پلاسمای روحی مخلوط و به وسیله آن خود را ظاهر می‌سازد. مترجم) طریق دیگر آن است که بدون استفاده از آن ماده فیزیکی ما خود را به شما نشان دهیم. یعنی وقتی که این کار را اراده کردیم برای شما ظاهر می‌شویم. ما از این روش دومی در هر کدام از سطوح و عوالم روحی که رفت و آمد می‌کنیم استفاده می‌نمائیم. (منظور این است که چون در جهان ارواح، تأثیر مستقیم عقل و اراده در شکل گرفتن اجساد اثری و مواد اطراف حکومت دارد. ارواح می‌توانند با استفاده از این قانون در هر محیط پایین‌تر از سطح خود، خویش را ظاهر سازند. مترجم)

در چهارمین پیام القائی روح چنین آمده است. در جهان شما در مواقع مقتضی، افکار و تراوشات روحی شما شکلی به خود می‌گیرد. به طوری که شما علی‌رغم چشمان ناتوان مادی خود، آن اشکال را به طور تجسم یافته مشاهده می‌کنید. یعنی شما زنده‌ها هم مانند ارواح، به طور نادر قدرت این را دارید که به تفکرات خویش شکل بدهید. درک همه این مطالب بطور وضوح مبتنی بر سه مسئله زیر است.

- ۱ - درک موضوع تأثیر مستقیم عقل در ماده.
- ۲ - اینکه بدانید نیروی حیات در جهان اثیری به شکل خاصی عمل می‌کند یعنی در آنجا رشد حیات تدریجی نیست که عقل نتواند آنرا در آن اثر بگذارد.
- ۳ - اینکه بدانید آن حیاتی که در جهان روحی هست چگونه به آسانی در برابر ملکات جمع شده در جسم اثیری حامل عقل، خاضع و تسلیم است یعنی بر عکس اینجا که حیات بیشتر از رشد مواد فیزیکی تبعیت می‌کرده، در آنجا صرفاً از ملکاتی که عقل در جسم اثیری برای خود به دست آورده، اطاعت می‌کند و به هر شکلی که آن ملکات می‌خواهد ظاهر می‌شود. پس تنها با درک این سه موضوع، ما می‌توانیم برای همه آن مسائلی که در بالا راجع به تجسد و یا ظهور ارواح گفتیم تفسیر و توضیح روشن قایل شویم.

رابطه حیات در جهان روحی با جسم اثیری

قبلاً ثابت کردیم که جسم اثیری حامل حواس و شخصیت و عقل انسانی است ولی جسد مادی یک پوشش خارجی موقت می‌باشد که فقط حامل آلت‌های حواس پنج‌گانه عادی است. اینک با توجه به همین اصول ثابت شده، درستی و صحت همه آن مطالبی که قبلاً در مورد کارهای اعضای مادی بدن گفتیم، ثابت می‌گردد. زیرا توضیح دادیم که اعضای مادی، آلت و ابزار احساس می‌باشند، نه منبع و منشاء آن. لذا علم روحی جدید به واسطه آزمایشات مکرر و تحقیقات مداوم می‌گوید که در عالم اثیری (عالم روحی) چگونه جسم‌های اثیری وجود خود و حیاتی را که دارند، خیلی بهتر و واضح‌تر از ما در قالب مادی هستیم درک می‌کنند. زیرا در جهان اثیری، ارواح به دستگاه عصبی که قدرت ادراک محدودی دارد متکی نمی‌باشند، و به وسیله دستگاه عصبی هم مظاهر حیات و موادی را که در اطرافش هستند درک نمی‌کنند. بلکه با احساس همان درک از طریق غیر حواس مادی که بردش در عوالم اثیری بسیار وسیع و نیرومندتر است، درک می‌کنند. پس از لحاظ طبیعی اثر موجود در فضای خارجی جهان روحی، برای این

موجودات، جای این دستگاہ عصبی حس و حرکت را که در جهان مادی داشتند گرفته است. بدین معنا آن موجودات اثیری نیازی ندارند که با مراقبت منتظر دخول اشعه خورشیدی به منفذهای جسمی آنها (چشم، گوش، شامه، لامسه اثیری) باشند تا به وسیله آن منافذ مقدار کمی از مظاهر هستی محیط بر خود را درک کنند. چون آن موجودات اثیری در یک ماده‌ای زندگی می‌کنند که ذاتاً خود آنها دارای نور و روشنایی هستند. پس آنها در یک مرکز حیاتی زندگی می‌کنند که خود آن مرکز، حیات آنها را به وجود می‌آورد، نه اینکه ذراتشان با جمع شدن، حیات را به وجود می‌آورند یعنی همه ذرات اثیری آن جهان دارای حیاتند و با انتقال آن ذرات حیاتی به جسم‌های اثیری، وسایل ادراک در جسم‌ها تولید می‌شود یعنی همه جسم می‌بیند و می‌شنود و لمس می‌کند، نه اعضای خاصی به عبارت دیگر ارواح با جسم اثیری در یک فضای مملو از حیات زندگی می‌کنند. و همه نیروهای خود را از آن ذرات حیاتی می‌گیرند. در نتیجه نیروی احساس آنها هم که در جسم اثیری متمرکز است، مستقیماً برای درک اشیاء و شکل و بوی و یا شنیدن صداها از نیروی حیات ذخیره شده استفاده می‌کند، نه از طریق حواس محدود خویش. همین اکتشافات درباره جهان اثیری و چگونگی حیات در آن جهان است که آزمایشات مکرر علمی به آنها تجسم بخشیده که ما در کتاب تطوری که خودش آفریننده است تألیف فیلسوف برجستون می‌خوانیم که می‌گوید من در اثر دهها سال تحقیق و آزمایش به یک نتیجه مهم متافیزیکی (خارج از جهان فیزیکی) دست یافته‌ام. و آن نتیجه مهم این است که حیات، ماده نیست. و همچنین از تأثیر ترکیب مواد مادی بایکدیگر هم به وجود نمی‌آید، بلکه ضد این مسئله حقیقت دارد. یعنی حیات است که مواد را صاحب خواص می‌کند بنابراین چشم نمی‌تواند اصل و وظیفه دیدن را از خود نشان دهد، بلکه کار دید و تشخیص را عضو اصلی متمرکز در جسم اثیر انجام می‌دهد. (همان نیروی عقلی و یا مغناطیس عقلی متمرکز در جسم اثیر) پس با توجه به این حقیقت می‌توانیم بگوئیم حرکت موجود جاندار به طرف حس باصره مثلاً مشروط و منوط به حرکت ذاتی حیاتی است که در آن جاندار وجود دارد. یعنی نیروی حیات است

که جاندار را به سوی دیدن می‌برد و اگر نیروی حیات در بدن آن جاندار نبود، عصبهای باصره به طرف شیئی مرئی متوجه نمی‌شدند و این حرکت ذاتی حیاتی به سوی عمل دید و با لمس و با شنیدن مربوط به عوامل و وسایل خارجی، و یا ناشی از تصادف، بدان نحوی که تظوریها مانند لامارک و داروین می‌گویند نیست، بلکه در داخل حیات است. بنابراین وضع حیات نسبت به سایر حواس مادی هم همین طور است. پس عمل ادراک و یا احساس همه آن حواس عادی، عبارت از نیروئی است که در جسم اثیری متمرکز می‌باشد و از روح نیرو می‌گیرد یعنی نیروی عقلی و یا مغناطیس عقلی. پس کسی که چشمش را در این جهان از دست بدهد، یا کور مادرزاد باشد، این شخص فقط آلت دید را در بدن مادی از دست داده، نه خود عمل دید را. لذا همان شخص پس از مرگ و انتقال به جهان روحی (جهان اثیری) از آن نیروی دیدی که در جسم اثیری به حال خمودی مانده بود، در آن جهان استفاده می‌کنند. و دیگر در آن جهان به آن دستگاه معیوب نیاز ندارد. نسبت به هر خلل عضوی که در جهان زمینی عارض بدن شخص می‌شود، وضع مانند همان چشم است.

چون عمل حیات در زندگی سطوح عقلی و یا روحی (عوالم اثیری) با روشی انجام می‌شود که کاملاً مغایر با آن روشی است که در سطح مادی و بدن مادی مقید به قیدهای مختلف عمل می‌کرد. برای اینکه روشهای ظهور حیات در جهان اثیری، از لحاظ آزادی و فعالیت کاملاً با حیات مقید در بدن مادی فرق دارد.

استاد ارنست هولمز در کتاب معروف خود به نام دانش عقل چاپ ۲۵ سال ۱۹۵۷ درباره همین ادراکات متمرکز در جسم اثیری، چنین بیان می‌کند. اگر طبیعت قبلاً می‌دانست که ما به این نیروهای ادراکی رفیق متمرکز در جسم اثیری در یک زمان و یا مکان دیگری نیاز نداریم، پس چرا آنها را در وجود ما به ودیعت گذاشت؟ مسلماً طبیعت احمق نیست، تا چیزی را بدون هدف مهم و غرض به وجود آورد. زیرا ما با توجه به حقایق موجود در جهان می‌بینیم که طبیعت به همه نیازهای ضروری ما موجودات توجه دارد. پس گر چه ما در حیات روزانه خود، به آن ملکات اثیری لطیفی

که روح در جسم اثیری مالک آنهاست، نیاز نداریم، ولی آنها را در وجود خود احساس می‌کنیم. پس منطقی است که بگوئیم طبیعت آن ملکات و نیروها را برای ادامه حیات جاودانه و استفاده از آنها برای پیشرفت ارواح در جهان‌های بعدی به عنوان ذخیره گذارده است. به همین جهت است که طبیعت در خلال این حیات زمینی دو نوع حواس کامل به ما عطا کرده است تا ما از آنها به مقدار کمی در این جهان استفاده کنیم، و مقدار مهمش در آن جهان برای ما قابل استفاده است.

حال اگر ما قدرت تفکر سالم داشته باشیم، و ثابت شود که ظواهر فیزیکی از نیروی عقلی ما ظاهر می‌شود، و باز هم مسلم شود تا آنان که از این جهان می‌روند. طبعاً مایلند به ما نزدیک شوند، آن وقت دیگر نمی‌توانیم به امکان ارتباط با ارواح اعتراض کنیم. بنابراین در این جهان در اثر تحقیقات متوالی در زمان‌های طولانی، هزارها حالات ضبط شده است که ثابت می‌کند، اشخاص معدودی هستند که می‌توانند با حواس باطنی خود (حواس متمرکز در جسم اثیری) پرده‌های جسمانی را پاره کرده، ماورای جسم مادی را ببینند.

مراکز نیروهای حیات در جسم اثیری

بعضی از علما و محققین علم روحی جدید در طول سالیان دراز اقدام به کشف و شناخت مراکز نیروها در جسم اثیری کرده‌اند که یکی از آنها م‌فویوم بوده که با استفاده از طریق توافق پاندولی که در علم (شناخت اشعه‌های نامرئی حیات) معروف است به این کشف یعنی شناخت محل نیروهای حیاتی در جسم اثیری موفق شده است.

یکی دیگر از دانشمندان دکتر لی پرنس است که برای این کشف از دستگاه رادیویومتر استفاده کرده است. هر دو این دانشمندان به کمک یکدیگر وجود مناطقی را در جسم اثیری که آن منطقه‌ها را در اصطلاح علمی (محل‌های نیروی ویژه حیات) می‌نامند، کشف و به شرح زیر معرفی نموده‌اند.

منطقه یک - محل نیروهای اثیری که مستقیماً در زیر چانه قرار گرفته است.

منطقه دو - نیروگاه شکمی که به نام شبکه خورشیدی است و در جلوی ستون فقرات بلافاصله زیر دیافراگم قرار دارد. (۱) منطقه سه - شبکه سینه‌ای جلوی مقابل قلب.

منطقه چهار - شبکه سینه‌ای خلقی - مقابل ریتین.

منطقه پنج - نیروگاه لگنی و یا نحتانی که آخر ستون فقرات قرار گرفته است فویوم تعداد زیادی از اشخاصی را که معالجبین روحی بودند، آزمایش کرد، معلوم شد که قدرت نیروی خارج شده از دستگاه عصبی این اشخاص خیلی بیشتر از قدرت همین نیروی خارج شده از اشخاص عادی می‌باشد. بطوری که نسبت اختلاف این نیروها در این دو نوع اشخاص میان سیصد تا هزار درصد می‌باشد. یعنی از سه تا ده برابر با هم اختلاف دارند.

چنانکه دکتر (لی پرنس) هم مناطق دیگری برای آن نیروها مانند منطقه پشت گوش و سطح بالائی مخ کشف کرده است. این مخازن و نیروگاهها، اشعه‌های بسیار قوی از خود منتشر می‌سازند. و این مناطق طوری هستند که با روشهای تشریح مادی معلوم نمی‌شود. زیرا این مناطق و مراکز، مراکز حیاتی عمیق‌تر از ماده را مجسم می‌کنند. و ارتباط آنها با جسم اثیری، عمیق‌تر از ارتباط آنها با جسم مادی می‌باشد. یعنی ارتباط این مراکز با جسم مادی از لحاظ بروز آثار معین می‌گردد. بنابراین ممکن نیست علم تشریح مادی بتواند آن مناطق را تشریح کند. و یا به همه اسرار حیات پی ببرد. ولی برای کسانی که در بیولوژی و فیزیولوژی تحقیق می‌کنند. امکان دارد به این نیروها آگاه شوند آن هم از لحاظ اثر آنان نه به خود آنان.

شک نیست که دانش آینده بشر همه این مراکز را خواهد شناخت و از اثرات آنها در سلامتی و یا بیماری و رشد و نمو و حالت نفسانی انسانها آگاه خواهد شد. و مسلماً از راه

۱- ساختمان این نیروگاهها درست شبیه ساختمان خازنها بوده، به وسیله رشته‌های عصبی یا الکترودهایی نظیر باطریهای ترانزیستوری از بالا به پایین مربوط می‌شوند و یکدیگر را تقویت می‌کنند. همه اینها از طریق جسم اثیری با بدن مادی ارتباط دارند. که از اتصال این رشته‌های زیاد به یکدیگر، هفت شبکه بزرگ و یا نیروگاه (جاگرا) به وجود می‌آید. نقل از کتاب (انسان شناخت) - مترجم.

تسلط به این نیروها به تعداد زیادی از بیماری‌های عضوی و روانی که علم طب و روانشناسی تاکنون از معالجه آنها عاجز بوده‌اند، غلبه خواهد کرد.

این تحقیقات به طور آزمایشی چگونگی معالجه روحی را روشن نمود. زیرا ثابت کرد که برای هر موجود زنده (هاله) و یا ارتعاش معینی هست به نام شعله حیات^(۱). وقتی که یکی از اعضای بدن بیمار می‌شود، امواج داخل در حلاء آن عضو، مختل می‌گردد. هدف معالجه روحی از بین بردن آن اختلال موجود در آن امواج می‌باشد. در این صورت مدیوم معالج مانند یک دستگاه گیرنده برای امواج منتشر از عالم روح می‌باشد. و آن را می‌گیرد. بعد به وسیله هاله خود، به عضو مخصوص بیمار منعکس می‌کند.

به عبارت دیگر روحی که می‌خواهد بیمار را معالجه کند، باید در هاله بیمار اثر بگذارد. این کار از راه ایجاد توافق میان شعله حیات صادره از مدیوم معالج، با هاله مختل شده عضو بیمار انجام می‌دهد. وقتی که این توافق را برقرار ساخت. عمل را ادامه می‌دهد تا هاله به هم خورده در جسم اثری بیمار به حالت عادی برگردد.

این روش یکی از راههای معالجه روحی است، که روشن می‌کند چرا معالجه روحی در بعضی اوقات موفقیت آمیز است، ولی بعضی اوقات مفید نیست؟ این اکتشافات یعنی کشف هاله که علم پزشکی قدیم آنها را نمی‌شناخت، موجب شد که به توانائی معالجه روحی آگاه شوند. در مجمع امراض نفسانی و عصبی کالیفرنیا توجه خاصی به شناخت کیفیت این هاله و استفاده از آن در معالجه روحی مبذول شده و توانستند دهها صورت از هاله که از انگشتان یکی از مدیوم‌های معالج روحی منتشر می‌شد تهیه نمایند.

۱- هاله تندرستی که با شعله حیات، امواج فرار و ظریفی است که بدن ما را احاطه کرده، مانند یک قشر بخار یا ابر دور بدن ما را گرفته است. این ماده اثری، حافظ حیات انسان است که در سال ۱۸۶۷ به وسیله بارون ریختن باخ اطریشی کشف شد. بعدها کارل دوبول ثابت کرد که این امواج هاله‌ای را می‌توان با چشم دید و آن را (اود) نامید که در زبان ترکی و سانسکریت به معنای آتش زندگی، یا آتش جاویدان است. نقل از

بانو دکتر تیلماموس پزشک روانشناسی و همچنین دکتر مارشال بارشای تحقیقات و آزمایشات کاملی درباره نیروهای معالجه کنندگان روحی که مدعی بودند نیروی علاج کننده در دست آنهاست، انجام دادند. مانند سایر تحقیق کنندگان به این نتایج رسیدند.

- ۱ - به وجود نیروی مغناطیسی زیاد در جسم آنان معترف شدند.
- ۲ - این اشخاص می توانستند با اراده این نیروی مغناطیسی را به بیماران منتقل سازند.
- ۳ - به رابطه این نیرو با سلامتی انسان هم آگاه شدند. زیرا معلوم شد که آن نیرو در انسانهای سالم با یک نوسان خاصی هست. ولی وقتی که اختلال در کیفیت نوسان آن به وجود می آید، سلامتی بیمار به هم می خورد.
- ۴ - باز هم در اثر آزمایش کشف کردند، اختلال نوسان آن نیرو در بدن بیمار را می توان به وسیله نیروی صادره از انگشتان مدیوم های معالج روحی، متعادل ساخت، و بیمار را شفا داد.

دکتر موس می گوید من دیدم پس از یک دوره معالجه روحی، هاله مدیوم معالج کمتر شد، بنابراین معتقدم اولاً این نیرو (هاله - یا شعله حیات) در بدن انسانها هست. و ثانیاً آن نیرو خاصیت معالجه هم دارد.

چنانکه باز هم دکتر موس گفته من متوجه شدم که هاله های بیمار، از چندین لحاظ با هاله های سالم اختلاف دارند.

نتایجی که علم روحی جدید درباره مراکز نیروهای مغناطیسی در بدن انسان بدست آورده تا حدود زیادی با گفته های حکمای قدیم هند موافقت دارد. زیرا آنها می گفتند مراکز نیروی مغناطیسی، یا بر حسب لغت سانسکریت (چاکرا) یعنی چرخها هست. که به طور دائم از بدن انسان ساطع می شود. و محل این نیروها جسم اثیری یا ماواری ماده است. که گاهی اوقات صاحبان (جلاء بصری) آنها را می توانند ببینند.

هندیها معتقد بودند که این نیروهای مغناطیسی (نیروهای وجودی هر شخص) هستند. و از حرکت همه این نیروها، یک دایره موجی ثانوی در سطح جسم اثیری به وجود می آید، و آن را به جسم مادی منتقل می کنند. برای هر کدام از این مراکز، رنگهای

معین هست. و این مراکز هفت‌گانه هستند که به سه مجموعه زیر تقسیم می‌شوند. مجموعه الف - از ترکیب دو مرکز به وجود می‌آید. اولی مرکز جذری (نیروگاه لگنی پایینی) که در آخر ستون فقرات به شکل عمودی قرار گرفته و به چهار جزء تقسیم می‌شود. رنگ‌های آنها بین قرمز و پرتقالی می‌باشد یعنی گاهی قرمز و گاهی پرتقالی است. این مراکز نیرو خاصی را از جهان ماده می‌مکند و جذب بدن می‌کنند دوم مرکز طحالی یا نیروگاه شکمی، که در بالای منطقه طحال واقع شده و شش رنگ دارد (قرمز - پرتقالی - زرد - سبز - کبود - بنفش). این مراکز نیروی خاصی را از خورشید می‌گیرد و بر حسب رنگهایی که دارد، به باقی مراکز نیروها می‌رساند.

مجموعه ب - این مجموعه از بهم پیوستن سه مرکز نیرو بوجود می‌آید، و نیروی لازمه را برای شخصیت اخلاقی و ادراکی انسان، از محیط خارج می‌گیرد. که یکی از آنها، مرکز سری می‌باشد که در مقابل شبکه خورشیدی قرار دارد، و به ۱۰ اشعه دایره‌ای که دارای شعاع بزرگ هستند و رنگشان بتوالی بین سبز و قرمز دور می‌زند، تقسیم می‌شود. این مراکز به عواطف و انفعالات آدمی مربوط می‌گردد. و دومی از آن، مرکز قلبی که دارای دوازده اشعه موجی است و رنگش بین زرد و طلایی دور می‌زند، سومی از آن، مرکز حنجره‌ای است که در مقابل نای قرار گرفته و دارای ۱۶ امواج اشعه‌ای است. که بین رنگهای سبز و کبود شبیه نور ماه دوران دارد.

مجموعه ج - این مجموعه متضمن مراکز قسمت بالائی بدن است و از دو مرکز تشکیل شده است. یکی مرکز ابروئی که در میان دو ابرو واقع شده و بنظر می‌رسد که به دو قسمت مساوی تقسیم شده است. که آن دو قسمت عبارتند از یکی به رنگ گل سرخ و گاهی هم به زردی متمایل می‌شود. و دیگری به رنگ بنفش که گاهی متمایل به کبود است این مجموعه شامل ۹۶ اشعه موجی است. و این مراکز با غده نخاعی (غده‌ای که ترشحات بینی و سینه را می‌سازد و خارج می‌کند) ارتباط کامل دارد. و این غده نخاعی با غده‌های (صما) که مسلط به بدن مادی هستند مربوط است.

دومی از این مجموعه - مراکز اکلیلی یا تاجی است. که این مرکز قسمت جلوی بالای سر قرار گرفته و محتوی ۱۹۶۰ اشعه موجی است که رنگ بنفش در آنها به سایر رنگها غلبه دارد. و در داخل این مرکز دوازده اشعه است که به رنگ طلایی مایل به تیره می‌تابد. و قدما این مرکز تاجی را به شکل هاله طلایی درخشان که بسر اولیاء و مقدسین احاطه دارد رسم کرده‌اند. این مرکز در مسیر خود با غده صنوبری که سلطان غده‌های ترشح کننده است، مربوط می‌شود. و از این طریق در کنترل اعمال سایر غده‌های مترشحه داخلی بدن شرکت دارد. و این مرکز نقطه اتصال میان روح و جسم می‌باشد.

کیفیت هاله بشری

هاله بشری عبارت از یک سلسله شعاعهای نورانی است که از جسم انسان بیرون می‌آید و از هر طرف بدن را احاطه می‌کند. این هاله را فقط مدیوم‌هایی می‌بینند که دارای جلاء بصری باشند و می‌توانند آن را به شکل بیضی محیط بر بدن انسان ببینند. این هاله گاهی امتدادش بیشتر و روشن‌تر می‌شود، گاهی هم کوتاه و کم نور دیده می‌شود. در اجسام مختلف یعنی انسانها و سایر جانداران به اشکال مختلف دیده می‌شود. هاله اجسام بشری همانطوری که اشکال و اجسام مادی با هم اختلاف دارند، مختلف است. این هاله دارای رنگهای متداخل با هم مانند قوس و قزح ظاهر می‌شود. ولی انسانهایی که هاله آنها اغلب سبز رنگ است و یا کبود رنگ و یا سفید رنگ می‌باشد. این هاله نشان دهنده شخصیت و ملکات انسانی است یعنی ضمیر باطن انسان. پس این هاله‌ها تمایلات، عواطف، خواسته‌ها افکار و میزان رشد عقلی و اخلاقی و روحی انسان را ظاهر می‌سازد. حتی حالت سلامتی آدمی را هم نشان می‌دهد. زیرا آن هاله‌ها در اثر بیماریهای بدن، از لحاظ رنگهای متشده از آن، تغییر پیدا می‌کنند. و حتی شکل عمومی آن هم در اثر بیماری عوض می‌شود. گاهی هاله تقسیم می‌شود و گاهی شاخه پیدا می‌کند. این تغییرات و در هنگام مس روحی یعنی تماس روح دیگری با روح آن شخص، یا تسلط روحی یعنی دخول روح دیگر به بدن مدیوم، یا بیمار بیشتر ظاهر

می شود.

هاله یکی از موضوعات مهمی است بخصوص برای کسانی که تحقیق در موضوع ارواح، و بویژه تحقیق در معالجه روحی می کنند.

از کسانی که در مورد هاله بحث کرده اند، محقق روحی شارل لانسلان است که در کتاب خود به نام روح انسانی بر حسب شناخت من قابل تحقیقات تجربی، روحی و فیزیولوژی است. این کتاب متضمن نتایج تحقیقات این محقق از سال ۱۹۱۱ تا سال ۱۹۲۰ می باشد. که با نشان دادن حالات متعدد هاله، در اوضاع مختلف، موضوع هاله را کاملاً روشن کرده است.

چنانکه دکتر ولتر کیلنر هم ضمن تحقیق در مورد هاله، لوحه دیسپاین را برای مشاهده هاله در روشنائی عادل اختراع نمود. و کتابی هم به نام محیط انسانی آن را تجدید چاپ کرد. و در سال ۱۹۶۵ هم دوباره آن کتاب را با به همین نام اخیر چاپ و منتشر نمود.

این محقق، عالم روحی نبود، بلکه پزشک معالج با اشعه در بیمارستان سان توماس لندن بود، که یکی از پیشگامان در بحث از موضوع هاله به روش علمی و تجربی محسوب می گردد. دکتر کیلنر در اثر تحقیق با دستگاه اختراعی خود ثابت نمود که اشعه های روح انسانی یعنی اشارات موجی منتشر از بدن، یک حقیقت مسلم می باشد. و آن امواج به رنگهای مختلف و متداخل بهم به شکل قوس و قزح ظاهر می شود. و هر کدام از رنگهای آن امواج، وجود حالت نفسانی خاصی را در بدن صاحبش مجسم می کند. این محقق پس از انجام تحقیقات ممتد، اعلام داشت که بر حسب عقیده علمای روحی، مثلاً هاله ای که به رنگ گل سرخ باشد، نشان دهنده محبت بلوغی در جوانها می باشد. و رنگ زرد، حاکی از رشد عقلی، و سبز تیره دلیل بر غیرت، و رنگ روشن دلیل بر گذشت و اغماض، و رنگ کبود مایل به تیره دلیل بر تدین، و رنگ سرخ روشن حاکی از وجود خشم و قدرت، و رنگ سبز تیره دلیل بر خدعه، و رنگ سرخ باز دلیل بر شهوت، و رنگ شیری دلیل بر دوست داشتن مال و حرف زیاد می باشد.

در این باره استاد هاری بودنجتون که نایب رئیس اتحاد روحی میهنی لندن بود، ضمن ادامه تحقیقات، دستگاه شاشه گلناسکرین (Kilnascrene) را اختراع نمود. تا توانست بوسیله این دستگاه، رنگهای مختلف هاله را که گاهی حتی با چشمان مجرد (بصیرت باطنی) و یا درک از طریق غیر حواس مادی و مدیوم‌های دارای جلاء بصری دیده نمی‌شدند، و یا اینکه مدیوم‌ها قسمتی از هاله را فقط بصورت امواج می‌دیدند، کاملاً از یکدیگر تشخیص دهد.

کلمه هاله در نزد علمای روحی، به جو روشنی که محیط بر اشخاص و اشیاء است اطلاق می‌شود. تعداد و نوع این هاله‌ها، تعداد موجودات زنده می‌باشد. یعنی کیفیت هاله هر انسان و یا جانداران دیگر، شبیه بهم نیستند، مهمترین وظیفه این هاله‌ها این است که عقل را در برابر بعضی از اثرات محیط خارج حفظ کنند. و آن اثرات در عقل به شکل محدودیت‌های نفسانی، نگرانی، اضطراب، و یا عدم آرامش ظاهر می‌شوند.

باتحکم ارادی می‌توان هاله را وادار به انجام وظایف بهتری نمود. و همچنان می‌توان با استفاده از دید مدیوم‌های جلاء بصری از طریق ارتعاشات غیر عادی هاله. بعضی از امراض را تشخیص داد. زیرا بعضی از امراض فقط در جسم اثری پدید می‌آیند. و آن امراض، آثار خود را در هاله ظاهر می‌کنند. بنابراین اصل، صحت و سلامتی بدن انسان تنها مربوط به سلامتی جسم مادی او نیست.

محیط هاله، که همه اطراف بدن را احاطه کرده، از مدار جسم مادی به ابعاد متفاوت از چند اینچ تا چند یارد می‌رسد. معلوم شده که این کمی و زیادی امتداد هاله از بدن مادی، به حالت روحی و یا اخلاقی معین در شخص مربوط نیست. زیرا قبلاً گفتیم که حالات روحی و یا اخلاقی اشخاص را رنگهای هاله تعیین می‌کنند.

در هاله مراکزی برای نیروها هستند که نور آنها با درخشندگی خاص به خارج بدن مادی می‌تابد. و این مراکز را خط‌های بسیار نازکی تشکیل شده از نور، با هم مربوط می‌سازد. و همچنین محیط خارج شکل هاله را هم تعیین می‌کنند. در نزد مدیوم‌هایی که دارای موهبت جلاء بصری (شفافیت چشم) هستند، هاله‌ها ارزش خاصی

دارند. زیرا موجودات نامرئی (ارواح) بوسیله آن هاله‌ها می‌توانند در احساسات روحی مدیوم‌ها اثر بگذارند. رشد و نمو هاله از طریق داشتن حیات پاکیزه یعنی حفظ بهداشت و سلامتی بدن و دوری از هر گونه اعتیادهای مضره و همچنین با داشتن افکار درست، امکان پذیر می‌باشد. همانطوری که قبلاً گفتیم اثر هر کدام از امراض عضوی، عصبی، در هاله ظاهر می‌شود. در این باره دکتر (وج. ریشاردز می‌گوید از دو مدیوم بطور جداگانه خواسته که هاله یک بیمار را ببینند. پس از چند روز مشاهده، هر کدام از آنها وضع هاله را برایش توصیف کرده‌اند. هر دو اینها در این مسئله اتفاق داشته‌اند که کبد بیمار بدترین وضع را دارد. چون رنگ هاله، در قسمت کبد تقریباً سیاه بوده. همچنین آن دو مدیوم، در بعضی از محل‌های بدن اشعه‌های منتشره از آن محل‌ها را سیاه و بعضی را شیری رنگ توصیف کردند. و هر دو آنها در محل سینه بیمار هاله را به شکل ابر تیره می‌بینند.

دو روز بعد از این توضیحات دکتر بیمار را معاینه می‌کند و صدق گفتار آنان معلوم می‌گردد. و در قسمتی از پوست بیمار یک جمع شدگی و سیاهی می‌بیند. بیمار می‌گوید این جمع شدگی پوست و سیاهی، یک سال است که در بدن بواسطه تریق زرنیخ بوجود آمده. معلوم شد که حتی تاثیر آن دو را هم در محل هاله بطور وضوح دیده می‌شده است.

دستگاهی است به نام صندوق آبرامز که به نام مخترعش دکتر آلبرت آبرامز نامیده شده است. این صندوق محتوی تعدادی ریوستات است که کاملاً متصل بهم می‌باشند. مقاومت این ریوستات‌ها بواسطه پوشش‌های شبیه آنچه که در دستگاه رادیو هست، زیاد می‌شود. و در آن صندوق از امواج اوم (Ohm) استفاده شده، تا بوسیله آن رنگ‌های ناپیدا هاله شناخته شود یعنی بوسیله آن دستگاه می‌توان رنگ‌های مختلف هاله را با چشمان عادی هم دید).

دکتر ریشاردز این امواج اوم را با امواج فیلم‌های رنگین تطبیق کرد، دید کاملاً با هم انطباق دارند. لذا مطالب مفصلی درباره اندازه‌گیری حلقه‌های هاله در مراحل تطور و تغییرات آن نوشت.

هاله جزو جسم مادی نیست، و از خصایص آن هم نمی باشد، بلکه منشاء آن محیط خارجی جسم اثیری است یعنی از قالب مثالی یا جسم اثیری تولید می شود و آن اشارات موجی یعنی کم و زیاد شدن تابش هاله از جسم اثیری است که روح بوسیله استقرارش با عقل در آن جسم، شخصیت واقعی انسان را تشکیل می دهد. و حالات هاله و رنگهای آن حاکی از همان شخصیت می باشد. چنانکه همه حواس و ملکات انسانی را هم جسم اثیر حمل می کند منظور حواس غیر عادی می باشد و هنگام مرگ، آن جسم اثیری با همه آن شخصیت و ملکات و روح و عقل هست. و آدمی در جهان ارواح، با همان جسم اثیری ظاهر می شود.

این اشارات موجی که از هاله صادر می شود امواجی هستند که بوسیله آنها افکار از طریق تله پاتی به دیگران منتقل می شوند. اگر آن گیرندگی امواج هاله نبود. موهبت تله پاتی برای انسانها وجود نداشت.

در سال ۱۹۶۱ مجمع بین المللی ماورای روح پاریس یک دستگاه الکترونی ساخت نابتواند بوسیله آن دستگاه به چگونگی وسایل و ظروف ارتباط تجربی افکار میان افراد را اندازه بگیرد. این دستگاه طرحش را استاد رینیه هاردی ریخت و با شرکت مهندس رینیه فارکولیه مدیر مجمع بین المللی ماورای روح ساخته شد.

وجود این هاله های نامرئی در حال عادی، برای هر انسان و حیوان و نبات و انتشار آن از محیط جسم فیزیکی، علل احتیاج به پاسهای معین برای بیهوشی از طرف عامل خواب مغناطیسی و یا جهت خروج معمول از خواب مغناطیسی را روشن می کند.

معلوم است که این پاسها در روشهای اعمال خواب مغناطیسی هم لازم است. چون اساساً انجام روشهای خواب مغناطیسی که بر حسب اوضاع مختلف تنوع دارد، بر حسب قدرت طرفین (خواب کننده - خواب رونده) متفاوت است.

هاله در برابر ناموس تطور روحی (ارتقاء تدریجی روح از سطحی به سطح دیگر) خاضع و تسلیم می باشد. این هاله اگر چه به جسم اثیری متصل است ولی از لحاظ ارتعاش امواجش بیشتر از ارتعاش امواج جسم اثیری می باشد. به حدی که ارواح در

جهان روح، بواسطه ظهور این هاله‌ها یکدیگر را تجسد یافته می‌بینند. در حالی که در وضع عادی هنگامی که نیاز به تجسد نداشته باشند آن هاله دیده نمی‌شود. (توضیح آنکه ارواح از جهان چهارم عقلی به بالاتر هیچگونه تجسدی ندارند.) از توجه به کیفیت هاله معلوم می‌گردد که این هاله یگانه وسیله‌ای است که انسان را با عالم بالاتر و پیشرفته‌تر متصل می‌سازد یعنی ارواح بواسطه همین هاله، خصوصیات اخلاقی ما انسانهای زنده را تشخیص می‌دهند و با ما ارتباط می‌گیرند و پیامهای علمی و غیره را القاء می‌کنند چون شخصیت باطنی ما در این جهان ظاهر نمی‌شود. و ارواح هم نمی‌توانند از پشت پرده‌های مادی به آن شخصیت ما آگاه شوند.

باز هم هاله است که انسان را وادار می‌کند به اینکه درک کند ذات علوی او یعنی شخصیت روحی او با ذات سفلی اش و یا ذات حیوانی اش که در جسم مادی است فرق فاحشی دارد. گاهی اوقات هم هاله بواسطه بلند بودن ارتعاش امواجش، ممکن است برای هجوم ارواح غیر مترقی، هدف آسانی باشد یعنی ارواح فاسد و شریر نقاط ضعف اخلاقی و روحی ما را از کیفیت ارتعاش امواج هاله ما بشناسند و برای تسلط بر آن به منظور انجام هدفهای زشت خود استفاده کنند بویژه آنکه در امواج هاله، در اثر وجود علایم عواطف و انفعالات شدید مانند ترس زیاد، یا اندوه بسیار و یا خشم نهانی، تجزیه و تقسیم حاصل شود. (توضیح آنکه همانطوری که ارواح راهنما با استفاده از همین هاله با مدیوم ارتباط گرفته در عقلش اثر می‌گذارند، همین طور هم ممکن است ارواح شریر هنگام ضعیف شدن هاله در اثر خشم نهانی و یا ترس زیاد، می‌توانند در جسم اثیر صاحب هاله بیمار اثر بگذارند. که در بیماریهای روحی به نام استحواذ یعنی تسلط روحی و یا لمس روحی اثر روحی در روح دیگر نامیده شده‌اند. مترجم). وقتی که هاله آدمی در اثر ترس شدید و یا خشم ینهانی، اتصال خود را از دست بدهد، آنوقت ارواح شریر می‌توانند در روح آن شخص اثر بگذارند. در نتیجه موجب بروز مرض عضوی، عصبی، عضلانی در صاحب چنین هاله مجزا شده، گردد. همانطوری که یگانه وسیله طبیعی ارواح برای تسلط بر مدیوم‌ها، نفوذ از طریق هاله می‌باشد. زیرا هنگامی که ارواح

راهنما می‌خواهند مدیوم را بیهوش کنند تا بوسیله او بعضی از ظواهر عقلی و یا فیزیکی را ظاهر سازند، این بیهوشی را از طریق هاله مدیوم بوجود می‌آورند. یعنی همانطوری که عامل بوسیله هیپنوتیزم در معمول اثر گذارده او را بیهوش می‌کند (خواب هیپنوتیزم می‌نماید) ارواح هم تقریباً از طریق هاله، مدیوم را بخواب می‌برند.

البته این بیهوشی بوسیله ارواح، بهتر از بیهوشی مغناطیسی می‌باشند. زیرا در این بیهوشی، عقل آزاد ارواح، در عقل انسان تجسد یافته (مدیوم) اثر می‌کند تا بتواند در اراده مدیوم نفوذ کند. ولی در بیهوشی مغناطیسی عامل بوسیله اثر گذاردن امواج مغناطیسی معمول، اراده اش را به وی تحمیل می‌کند.

تصویرهای بدست آمده از هاله انسان و نیت

در گذشته کشف و یا مشاهده هاله جز بوسیله مدیوم‌های جلاء بصری (روشن بینی) ممکن نبود. و علم فیزیک اصول و قوانینی برای شناختن آن هاله پیدا نکرده بود. تا اینکه مشاهده این هاله‌ها بوسیله دستگاه شفاف کلناسکرین (Kilnascrene) امکان پیدا کرد. لکن عکس برداری و نشان دادن تصویر هاله بوسیله این دستگاه بسیار مشکل بود. متها کلناسکرین در کتاب خود از پنجاه سال قبل نزدیک شده به تصویر هاله را پیش بینی کرده بود. در آن کتاب کلناسکرین چنین می‌گوید. من اطمینان دارم که گرفتن تصویر فتوگرافی و یا تجسم هاله (نشان دادن شکل آن) نه تنها امری است ممکن، بلکه بزودی صورت تحقق پیدا خواهد کرد. در آن هنگام این تصویرها کمک بزرگی در تشخیص طبی امراض خواهد نمود.

پس از کلناسکرین، در ظرف چندین سال، دانشمند روسی سمون کیلیربان و خانمش والتینا از طریق استفاده از دستگاه کامیرائی که دارای سرعت حرکت زیاد و سرعت عمل عالی بود به نام (High - Frequebcy) در بدست آوردن تصویر هاله انسان و گیاه موفق شدند. و توانستند نمود و ظهور غیر مغناطیسی را که هاله باشد به ظهور مغناطیسی تبدیل کنند تا صورت هاله را قابل مشاهده نمایند. در نتیجه توانستند بوسیله این دستگاه، هاله انسان و گیاه را از لحاظ بیولوژی (زیست‌شناسی) و پلاسمائی هم بشناسند و ظاهر سازند

(Bioplasmique) لکن این روش کیلریان بسیار پیچیده بود و مستلزم انجام کارهای زیادی می‌شد. زیرا تبدیل هاله‌های اثیری نامرئی، به هاله‌های مغناطیسی مرئی در انسانها و گیاهان، بسیار مشکل بود.

اما در سال ۱۹۷۳ یک نفر مهندس جوان آمریکائی به نام هنری مونتیت دستگاه (Henry Monteith) ساده و بسیار ارزانی را برای برداشتن تصویر هاله، در اوضاع و حالات مختلف اختراع کرد و بطور همیشه روشن ساخت که هاله‌های نباتات هنگام بریده شدن از درخت یا گلها، پهن‌تر و روشن‌تر می‌شوند. ولی بعد بتدریج با فرسوده شدن برگهای بریده شده، هاله آنها هم خاموش‌تر می‌شوند.

جسم اثیری در حیوانات

چگونگی آزمایشات درباره نشان دادن تصویر جسم اثیری هاله حیوان، این مسئله در اثر آزمایشات ثابت شده که هر جاندار هم یک جسم غیر مادی دارد، که حیات خود را بوسیله آن جسم می‌گیرد. آزمایشات زیادی برای صورت برداری از جسمهای غیر مادی حیوانات و حشرات، هنگام مرگ آنها انجام شده است. این آزمایشات در مؤسسه برنارد جونستون (Bernard Johnstone Institue) در کشور آمریکا به نتایج مثبت رسیده است.

هنگامی که دکتر واترز اقدام به تصویر برداری دقیق از جسم اثیر حیوانات نمود در آن مؤسسه از دستگاه (مخدع ولسون) استفاده کرد.

این دستگاه در مورد تحقیق در کیفیت انتشار اشعه‌های رادیوم، و در تصویر مغناطیسی آنها بر حسب عمل خورد کردن آنها، مورد استفاده قرار می‌گرفت. و دکتر واترز ماهرانه از این دستگاه بر روی تعدادی از ملخها استفاده نمود. بدین طریق که نخست به چند تا از آن ملخها سم مخدر تزریق نمود. اثر آن این بود که بتدریج ملخها را فلج کرده بطرف مرگ می‌برد. در نتیجه دستگاه تصویر، بیرون آمدن یک جسم بسیار رقیقی را از جسم مادی ملخ در لحظه مرگش، که آن جسم کاملاً به شکل شبح ملخ بود، ضبط نمود.

بعد هم دکتر واترز این آزمایش را در مورد تعدادی از ملخها انجام داد منتها این دفعه از آن سم مخدر کمی به ملخها تزریق نمود که کشنده نبود.

واترز گفته این تجارب ثابت کرد که جسم مادی هر جاندار، هنگام مرگ نوعی از نیرو را از دست می‌دهد، و شواهد فیزیکی نشان می‌دهد که این نیروی خلاص شده، نیروی مادی نیست بلکه جسم غیر مادی است که در هنگام مرگ، از درون جسم مادی خارج می‌شود، که مشاهده آن جسم در بخار آب امکان دارد. یعنی برای دیدن آن هنگام خروج، باید از بخار آب استفاده شود. در آزمایشاتی که منجر به مرگ ملخها شد، مشاهده گردید که در دستگاه تصویر، سایه‌ای ظاهر شده که آن سایه کاملاً مطابق با شکم جسم ملخ می‌باشد. فقط در هنگام مرگ ملخها این تصویر سایه‌ای ظاهر شده ولی پس از اینکه ملخها در آزمایشات دوم نمردند، آن تصویر در دستگاه ظاهر نشد.

آزمایشات دکتر واترز را دانشگاه رینو آمریکا (Reno) تایید نمود. همچنین آزمایشات دکتر واترز در اثبات نظریه دکتر گاسکل مبنی به اینکه روح بشری حلول کننده است، و در فضاهای خالی ذرات و خلاهای موجود در بدن مادی انسان قرار می‌گیرد، موفق شد. این نظریه در کتاب این خانم دکتر به نام حیات چیست؟ بطور روشن بیان شده است.

موجودات زنده در جلسات بحث روحی ظاهر می‌شوند

وقتی که ثابت شد هر جانوری و جاننداری یک جسم اثیری (جسم غیر مادی) دارد، که حیاتش بوسیله آن تضمین می‌گردد، پس تعجب آور نیست که اگر بعضی از این جسم‌ها در جلسات روحی، به شکل تجسد یافته، در ضمن تجسد یافتن انسان، ظاهر می‌شوند.

ارواح راهنما در مواقع مناسب با کمک مدیوم‌ها این موجودات زنده را ظاهر ساخته‌اند تا حاضرین را قانع سازند به اینکه اولاً حیات جانداران با مرگ پایان نمی‌پذیرد و ثانیاً در هر حال برخلاف جدا شدن آن از جسم مادی در اثر مرگ متوقف نمی‌شود. زیرا آنمرگ، جز یک تحول طبیعی برای حیات از حالی به حال دیگر

نمی‌باشد. ظهور این پدیده‌ها را علمای زیادی با آزمایشاتی که جلوی هر گونه خدعه را می‌گرفت مسجل کرده‌اند. مثلاً پدیده ظهور جسم اثیر جاندارن، چندین مرتبه در داخل مجمع روحی وارسو در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰ با حضور مدیوم هلندی جان گوریک به وقوع پیوست. و دکتر گستاوجیلی مدیر مؤسسه بین‌المللی ماورای روح پاریس مخصوصاً برای انجام آزمایشات به وارسو مسافرت کرد و با جان گوریک پنجاه جلسه موفقیت‌آمیز تشکیل داد. پس از اتخاذ هر گونه احتیاطات از صحت مدیومی وی مطمئن شد و بعد هم او را با خود برای انجام آزمایشات دیگر در سال ۱۹۲۰ به پاریس آورد. دکتر جیلی در کتاب خود به نام اکتوپلاسم و جلاء بصری ملاحظات و تجارب شخصی خود را با حضور مدیوم جان گوریک بیان کرده می‌نویسد در یکی از جلسات آزمایشی، موجود زنده عجیبی ظاهر شد که شکلش به اندازه انسان بود. ولی سرش بسیار بزرگ و پیشانی او راست و پهن، و دستهای قوی و دراز بود. سرش پوشیده از موی زیاد و خشن (زبر) و کثیف بود. از وی بوی حیوان وحشی، یا بوی سگ به مشام می‌رسید. با زبان بزرگ ولی نرمش، دست یکی از حاضرین را که بطرفش دراز شده بود می‌لیسید. دکتر جیلی نام آن موجود عجیب را (Le Bithecanthrope) گذاشت این نام مربوط به یک مرحله از مراحل تطور انسان می‌باشد. دکتر جیلی چند صورت از آن را تهیه کرد. صحت ظهور جسم اثیری حیوانات زنده را رینیه سیدر استاد مدرسه تحقیقات اجتماعی پاریس، و رئیس آزمایشگاه بحث روحی میهنی، در مجله بحث روحی پس از شرکت چندین جلسه در آزمایشات مدیومی گوریک، تأیید نمود.

همین طور هم مؤسسه بین‌المللی ماورای روح پاریس به دعوت بیش از سی نفر از بهترین علما برای تحقیق در چگونگی ظواهر این مدیوم هلندی که در داخل آن مؤسسه انجام می‌شد، اقدام کرد. در جلسه اعمال زیادی برای جلوگیری از فریب و نیرنگ بعمل آمد. از جمله اینکه علاوه بر بستن و مهر و موم کردن درها، مدیوم را وادار کردند که همه لباسش را درآورده، فقط زیر شلواری که بدون جیب قبلاً برایش تهیه کرده بودند، بپوشد و از وی معاینه دقیق طبی بعمل آمد و از چندین دستگاه الکترونی استفاده شد

کف اتاق جلسه را با روغن جلائی رنگ آلوده کردند تا کسی نتواند در هنگام تاریکی جلسه، از صندلی خود به جای دیگر برود.

پس از انجام همه این اعمال احتیاط آمیز، در چندین جلسه متوالی همه حاضرین تجسد و ظواهر حیوانات وحشی و پیدایش نورها را در فضای اتاق که منشاء آن معلوم نبود، مشاهده نمودند. و همچنین موجودات زنده را دیدند که معلوم نبود از کجا آمده‌اند. صداهای مختلف آنها را شنیدند و بوهای غریب از آنها استشمام می‌شد. آثار چنگال حیوانات وحشی روی روغن طلائی لغزنده کف اتاق ظاهر شده بود. از جمله آن صداهای عجیب، صدای سگی بود که پارس می‌کرد، و صدای دستی که آن سگ را نگهداشته بود (مثل آنکه می‌خواست آن سگ را تا آخر آزمایش نگهدارد). در حالی که مدیوم در آن هنگام در بیهوشی عمیق فرو رفته بود، چیزی از وقایعی که در جلسه اتفاق افتاده بود، درک نمی‌کرد. آن ظواهر طوری بود که علم مادی هرگز نمی‌تواند آنها را تفسیر و تحلیل کند.

این جریان مهم در مجله همان مؤسسه در سال ۱۹۲۳ و همچنین در روزنامه (آلماتان) انتشار یافت. کسانی که ظهور آن پدیده‌ها را در جلسات آزمایشی تأیید نمودند عبارت بودند:

- ۱ - بایل (Bayle) مدیر اداره تشخیص هویت.
- ۲ - سینو (Cuneo) استاد دانشکده طب در دانشگاه پاریس.
- ۳ - فیلسوف کامی فلاماریون مؤسس جمعیت فضاشناسی فرانسه.
- ۴ - دکتر جیلی مدیر همان مؤسسه بین‌المللی ماورای روح پاریس.
- ۵ - دی‌گرامون عضو مجمع علمی (Institut)
- ۶ - پول گینیستی و هیگ مدیر روزنامه و تولوز
- ۷ - لاسابلیر مدیر آزمایشگاه دانشکده طب
- ۸ - استاد لیکلنش از مجمع علمی پاریس
- ۹ - میشو بازرس کل راهها.

- ۱۰ - مارسیل بریفو عضو آکادمی فرانسه
 - ۱۱ - دکتر شارل ریشیه عضو آکادمی طب و علوم
 - ۱۲ - دکتر ژهم نویسنده علمی روزنامه آلمانان
 - ۱۳ - دکتر والیه مدیر آزمایشگاه بهداشت میهنی
 - ۱۴ - سر اولیور لودز عضو جمعیت سلطنتی لندن و تعداد زیاد دیگری از دانشمندان. باز هم همین مدیوم گوریک در سال ۱۹۱۹ برای انجام آزمایشات مدیومی در دانشکده علم روحی بریتانیا حاضر شد. و بعد هم در ماه دسامبر سال ۱۹۲۲ در آزمایشات همان دانشکده شرکت نمود. بعد هم در ماه ژوئیه سال ۱۹۲۳ در هفت جلسه اخیر آن دانشکده حاضر شد. همه این جلسات، از ثبوت صحت آن ظواهر عجیب حکایت می‌کردند.
- یکی دیگر از وقایع عجیب تجسد پیدا کردن سر یک سگ مرده بود که بقیه بدن او تجسد پیدا نکرده بود. این ظهور سر سگ مرده، در آزمایشات روحی بطور تصادفی بدست آمد.

در جهان هستی، هیچ چیز موجود معدوم نمی‌گردد

آری علم روحی جدید، به فنا و نابودی چیزی را طبیعت معترف نیست. پس ماده و نیرو هر دو فانی شدنی هستند. چون علم روحی جدید در اثر آزمایشات بسیار ثابت کرده که همه موجودات زنده، جسم اثیری دارند. که بقای آنها را پس از مرگ و متلاشی شدن جسمهای مادی، تضمین می‌کند. تا این موجودات بتوانند در محیطی که در جهان نامرئی متناسب برای آنهاست، به حیات خود ادامه دهند. حتی حیواناتی که نسلشان از بین رفته، از این قاعده مستثنی نیستند. چون برای آنها هم در این جهان پهناور و بی نهایت هستی، مکانی هست که به حیات خود ادامه دهند. رسیدن روح بعضی از حیوانات به بعضی از جهانهای ستاره‌ای یا اثیری، جهت ادامه حیات، لازمه اش این نیست که اینها باید در جهانهای روحی و یا عقلی مخصوص انسانها ادامه زندگی بدهند.

چون قول معتبر این است، گر چه همه موجودات زنده در داشتن جسم اثیری (غیر مادی) با انسان شریک هستند، لکن در انسان یک عنصر خاصی هست که وی را از لحاظ عقلی و روحی از سایر موجودات جدا می‌کند، بنابراین وقتی که حیات در جهان اثیری، حق عمومی همه موجودات زنده باشد، برای انسانها هم جهانهای روحی بالاتر هست که فقط انسانها می‌توانند در آن جهانهای روحی، به حیات خود ادامه دهند. بعلاوه برای انسانها سطوح عقلی هم هست که حتی به جهانهای روحی برتری می‌توانند بروند. و هیچ موجودی نمی‌تواند از لحاظ ناموس آفرینش به آن جهانها راه یابد، مگر اراده انسانی اقتضا بکند یعنی آن حیوانات را انسان با خود به جهان روحی خاص خود بیاورد. پس با توجه به حقایق بالا، سطوح حیات و هستی، از سطح مادی (فیزیکی) شروع شده به سطح کویکی، روحی، عقلی، و کونی خواهد رسید.

بیان قسمتی از ظواهر روحی (خروج جسد اثیری حامل عقل از جسد مادی)

تحقیق در باره جسد نامرئی (اثیری) بواسطه هاله خارجی که نشان دهنده خصوصیات جسد اثیری است، مرکز ثقل علم روحی جدید محسوب می‌شود و از مهمترین بابهای این علم می‌باشد.

جسد اثیری یا روحی - همان چیزی است که محققین روحی بطور مجاز نام روح بر آن نهاده‌اند این استعمال مجازی جسد اثیری به روح در کشور مصر مانع پیشرفت علم روحی جدید شده است و حتی معارضین زیادی از میان کسانی که همیشه توجهشان به لفظ معطوف است نه به معنای واقعی، و یا اینکه آنها فقط ظاهر را درک می‌کنند نه حقیقت، برای علم روحی جدید بوجود آورده است. (۱) این جسد اثیری یا جسد

۱- علت مخالفت اغلب مصریها با علم روحی جدید از این ناشی می‌شود و چون آنها مسلمان هستند و روح را شراره مستقل دمیده شده از خداوند می‌دانند و معتقدند که حقیقت روح را نمی‌توان شناخت در صورتی که این تصور غلط است زیرا علم روحی جدید تاکنون ادعا نکرده است که روح را مورد آزمایش قرار داده و یا حقیقت آن را شناخته است چون علم روحی جدید هم روح را شراره مقدس الهی می‌دانند منتها اینها در اثر آزمایشات ثابت کرده‌اند که روح در تجلی و ظهور خاص خود نیاز به جسد دارد و آن جسد

نامرئی که فقط بوسیله مدیوم‌های دارای جلای بصری دیده می‌شود، هنگام حدوث پدیده (طرح روحی - یافروفکنی یا اراده ارواح) یا بطور کامل از جسد مادی ادراک نماید از جسد مادی خارج می‌شود. هنگامی که به مکانهای دور منتقل می‌گردد و یا به مقدار جزئی موقعی که عقل متمرکز در جسم اثیری می‌خواهد در محیط نزدیک به جسد مادی ادراک نماید از جسد مادی خارج می‌شود. بدون اینکه آن ریسمانهای اثیری میان دو جسد اثیری - مادی پاره شود بنابراین تحقیق در مورد ظواهر خروج از جسد (برون فکنی و یا طرح کوکبی) یکی از راههایی است که می‌توان بوسیله آن در کیفیت جسد اثیری - و همچنین مستقل بودن آن از جسد مادی، و در نتیجه تأیید عقیده جاودانه بودن انسانها تحقیقات نمود و علاوه بر این نتایج تحقیق درباره این ظواهر ما را به کشف قدرت جدیدی در انسان راهنمایی می‌کند که می‌توان آن را بزرگترین قدرت بشری دانست بخصوص وقتی که به این نکته توجه کنیم که قدرت تسلط و حکومت عقل به ماده در هنگامی که خارج از جسد مادی باشد. خیلی بیشتر از آن موقعی است که عقل در این جسد مادی ناتوان - زندانی می‌باشد. پدیده‌های برون فکنی روح را عده زیادی از علما هنگام بحث در اطراف خواب مغناطیسی تحقیق کرده‌اند. همچنین موقع بحث در اطراف ظواهر روحی صرف (ظواهر مدیومی عقلی - تجسد ارواح - طرح تصویر روحی) درباره جسد اثیری هم تحقیق نموده‌اند.

آزمایشات دقیق علمی در مورد برون فکنی روح، به نظریه مادی بودن انسان و انحصار درک او به حواس پنجگانه مادی خاتمه داده است.

بعضی از آن آزمایشات در تحت مراقبت دقیق، و دور از هرگونه شتاب در ضبط ظواهر یعنی هنگام ضبط نمودن کیفیت ظواهر روحی عجله نکرده‌اند و یا استخراج نتایج در مؤسسه‌های مختلف روحی انجام شده که این کتاب گنجایش بیان جزئیات همه آن آزمایشات را ندارد چون از موضوع توانائی کتاب ما خارج می‌باشد. لکن کافی است که

اثیری محل روح است و همه ظواهر روحی را به آن جسد اثیری نسبت می‌دهند و حقیقت هم همین است.

بگوئیم ظواهر خروج از جسد مادی به تنهایی کافی برای وجود جسد اثیری کاملاً مستقل از بدن مادی جهت انسان می باشد. همانطوری که این مسئله (پدیده خروج از جسد مادی) در عین حال برای اثبات مستقل بودن احساسات بشری بواسطه استفاده از ابزار احساس متصل به جسد اثیری که قبلاً بیان کردیم کافی می باشد.

ظواهر خروج از جسد مادی متنوع است و عبارتند از:

۱- خروج با اختیار و با اراده یعنی شخص با اراده اش کارش را انجام می دهد و در همان حال آگاه است که چه کار می کند و خروج غیرارادی در موقع خواب ۲- خروج هنگام بیهوشی مغناطیسی، بویژه درجات عمیق آن ۳- بیهوش شدن مدیوم برای ظهور پدیده های روحی توجه به این نوع اخیر بیهوشی نشان می دهد که میان مدیومی جلای بصری (دید روشن) و مدیومی برون فکنی روح رابطه ای موجود است زیرا اگر مدیوم جلای بصری (دید روشن) نداشت نمی توانست آماده برای بیهوشی برون فکنی باشد چون مدیوم جلای بصری در حال عادی نامرئی ها را نمی بیند باید بیهوش بشود. جسد اثیری از بدنش خارج شود ولو به مقدار بسیار کم تا بتواند نامرئیها را ببیند. اگر این مدیوم به حد کافی تجربه و تمرین داشته باشد و بتواند خود آگاهی خود را حفظ کند می تواند همه آن وقایع را که در هنگام برون فکنی خود آگاهانه اتفاق می افتد بخاطر داشته باشد و بعد از رفع بیهوشی آنها را برای دیگران بگوید.

ظاهراً حالات خروج روح از جسد مادی بسیار زیاد است و این حالت برای بیشتر مردم هنگام خواب رخ می دهد. و همچنین هنگام بیهوشی جراحی هم این حالت پیش می آید.

تحقیق درباره برون فکنی روح را می توان نخستین در، برای دخول به بنای علم روحی جدید دانست. پروفیسور ژوزف بانکس رابن - رئیس قسمت ماسورای روح دانشگاه دیوک آمریکا و رئیس موسسه بحث در طبیعت انسان هنگام اعلام نتایج آزمایشات خود درباره ظواهر خروج از جسد مادی چنین گفت: دهها هزار نفر انسان در اطراف جهان هستند که با چشم خود جسمهای مادی خود را در روی زمین دیده اند که

خودشان یا راه می‌روند و یا در فضا معلق هستند و این همان مسئله است که بنام آزمایش خروج از جسد مادی نامیده می‌شود و در اصطلاح علمی حروف اختصاری آن (O.B.E) می‌باشد.

شک نیست که هدف پروفیسور راین از بیان این مطلب این است که پدیده برون فکنی روح هم مانند ظواهر تله پاتی - یا تخاطر یعنی تلقین مطلب به شخص دیگر و جلاء بصری که دهها سال آزمایشات ریاضی صحت آنها را مسلم کرده، قابل آزمایش می‌باشد یعنی برون فکنی روح را هم باید مانند ظواهر دیگر آزمایش کرد.

پروفیسور راین - در اثر آزمایش درباره ظواهر تله پاتی - یا بخاطر آوردن مطالب بوسیله تلقین شخص دیگر و جلائی بصری - و برون فکنی روح دستور داد قسمت روانشناسی دانشگاه دیوک را به قسمت ماورای روانشناسی تبدیل کنند یعنی مظاهر روانی را با توجه به ارتباط آنها با جسد اثیری بررسی کنند. چون او ایمان داشت به اینکه علم نفس جدید (روانشناسی روحی) می‌تواند این ظواهر غیر عادی را (ظواهر تله پاتی - یادآوری مطالب بوسیله شخص دیگر - جلاء بصری - و برون فکنی روحی) مورد آزمایش و تحقیق قرار دهد.

زیرا اینها ظواهری هستند که می‌توانند ابعاد انسانی و قدرت خلاقه آن را روشن کنند. روش آزمایشات این پروفیسور در مورد ظواهر بالا همان روشی است که دانشگاههای اروپا و آمریکا آن را در پیش گرفته‌اند.

از جمله کسانی که در مورد بحث از این ظواهر (تله پاتی - یا بخاطر آوردن - جلاء بصری - برون فکنی روح) کوشش زیاد کرده‌اند، یکی هم (اوجین ای - برنارد Eugene) (E. Bernard) استاد علم نفس دانشگاه بین المللی کارولینای شمالی می‌باشد.

این دانشمند به اصالت و صحت این ظواهر اعتقاد کامل دارد. چون در سه حالت برای شخص او حالت برون فکنی روح اتفاق افتاده است. باز هم این شخص معتقد است که از هر صد نفر انسان یک نفر دارای این حالت (برون فکنی) می‌باشند. و این حالت با نژاد - محیط - سن - یا موقعیت اقتصادی اشخاص ارتباط ندارند یعنی مثلاً فلان نژاد

برون فکنی زیاد دارد- یا در فلان سن برون فکنی هست و در فلان سن نیست.
وانگهی دکتر برنارد - معتقد به این مسئله هم هست که امکان دارد عقل در همان مکانی که روح از جسم مادی خارج شده شروع به عمل و ادراک کند و یا اینکه هزاران مایل از جسد مادی دورتر برود. باز هم او می گوید جدائی میان روح و جسد مادی در برون فکنی روح ممکن است از چند ثانیه تا به چند ساعت ادامه یابد.

از میان حالاتی که چندین مرتبه دکتر برنارد به آنها برخورد کرد حالات شخصی است که در کتابخانه خود نشسته بوده که حالت برون فکنی روح بوی دست می دهد در آن هنگام عقلش یعنی جسد اثیری به شهری مسافرت می کند که قبلاً آن را ندیده بود. پس از برگشتن روح به جسد مادی آن شخص قادر بوده خصوصیات آن شهر را از قبیل میدانها - خیابانها و اشخاص موسسه های اداری بیان کند.

برنارد می گوید من ناچار شدم برای اطمینان از صحت این حادثه به آن شهر رفته و خیابانها و ادارات و میادین آن را مشاهده کنم. در نتیجه دیدم آنچه که آن شخص گفته درست می باشد برنارد هم مانند سایر محققین معتقد است که این حالت برون فکنی روح هنگام بالا رفتن فشار زندگی - و یا بروز زخم شدید - یا ترس شدید برای شخص پدید می آید و ممکن است در اثر تمرین متمادی این حالت را برای خود ارادی کنند یعنی در اثر تمرین هر وقت بتواند و بخواهند این حالت را در خود بوجود آورند.

برنارد امیدوار است که دانشمندان آینده این پدیده موهبتی را در اشخاص آزمایش کنند و با تمرین و مهارت آن را تقویت نمایند و هنگام خروج روح از جسد مادی درجه حرارت بدن - و کیفیت ضربان قلب او را یادداشت کنند چون گفته شده در آن حالت درجه حرارت بدن خیلی پایین می آید حتی امکان دارد بوسیله دستگاه مخصوص الکتریسته نوسان ارتعاشات امواج ذهنی و آزمایش، روحش را به یک مکان در بسته انتقال دهد تا در آنجا هر چه را که می بیند بخاطر بسپارد و بعد از برگشتن به حالت عادی آنچه را که آنجا دیده بیان کند. دکتر برنارد می گوید آگاهی ما از کیفیت و قدرت عقل بسیار کم است. و من معتقدم که نظریه برون فکنی روح بتواند نیروهای ناشناخته عقل را

برای ما روشن سازد. ولی نمی دانم دست یابی به این معلومات چقدر زمان لازم دارد. بدیهی است وقتی که این حالت از نظر علمی ثابت و مسلم شد موجب می گردد که در مطالب کتابهای طبیعی تجدید نظر شود.

دکتر هورنل هارت در سال ۱۹۵۲-۱۵۵ نفر داوطلبان آزمایش برون فکنی روح را مورد پرسش قرار داد. سئوالاتی که این دکتر از داوطلبان در دانشگاه دیوک نمود بشرح زیر بود. آیا برایت سابقه دارد که بطور واقعی جسم فیزیکی خود را در یک زاویه خارج از شخصیت خود دیده باشی؟

مثلاً ببینی که جسد تو در رختخواب خوابیده است و تو آن را کاملاً می بینی؟ با اینکه در کنار جسدت در هوا حرکت می کنی و جسد تو در زمین بی حرکت است سی درصد جواب مثبت دادند و پس از انجام آزمایشات وسیع در مورد تعداد دیگر از داوطلبان دارای نوعی از موهبت برون فکنی می باشند. دکتر هارت پس از انجام تحقیقات عمیق در مورد (طرح کوکبی یا برون فکنی روح) به همان نتایجی دست یافت که با حقایق علم روحی جدید موافق بود و آن نتیجه علمی این بود که یک جهان نامرئی برای حواس فیزیکی ما وجود دارند با اینکه حواس فیزیکی قابل رویت نیست و لو یک جهان واقعی است که می تواند عقل و ادراک ما صرفاً بدون کمک حواس فیزیکی آن را درک کند. و همان جهان است که موجب ارتباط فکری دو شخص و یا بیشتر با هم می گردد. و نتیجه دیگر این بود که گرچه مخ دستگاهی است که عقل بوسیله آن با جهان خارج از حواس را برای عقل تولید کند. و نتیجه سوم این بود که جوهر عقل انسانی طوری است که در اثر تمرین و ممارست می تواند در مسافتهای بسیار دور از مخ عمل خود را ظاهر سازد. باز هم دکتر هارت در اثر آزمایشات وسیع به این نتیجه رسید که موضوع ارتباط میان مخ و عقل و این که کدام یک از اینها به دیگری تسلط دارند، موضوع بسیار مشکلی است که در مرکز داستان روحی قرار گرفته نه در حاشیه آن.

اینک بیان تحقیقات ملدون و کارنجتون درباره این پدیده (برون فکنی)

تحقیقات و تالیفات علمی درباره پدیده طرح روحی بسیار است. لکن بهترین و

مطمئن ترین آنها تحقیقاتی است که علم آمریکایی (هوارد کارنجنون) با شرکت مدیوم سیلنن ملدون انجام داده می باشد که نتایج این تحقیقات را در کتابی بنام ظواهر برون فکنی روح منتشر کردند و ما این کتاب را بهترین مرجع برای این پدیده می دانیم. ارزش این کتاب تنها در این نیست که در حدود صد حالت از برون فکنی روح را که می تواند قابل استفاده برای کسانی باشد که دارای این موهبت هستند ارائه داده است. بلکه اهمیت این کتاب بیشتر در نتایجی است که به نویسندگان دیگر کمک کرد تا بتوانند به بعضی از قوانین عمومی این پدیده آگاه شوند.

این کتاب از این لحاظ هم دارای اهمیت است که نخستین نویسنده آن یک مدیوم توانا و معروف در ظواهر روحی بخصوص در مدیومی جلاء بصری می باشد. که برون فکنی روح هم دومین موهبت وی به شمار می رود این شخص قبلاً نه محقق بوده و نه نویسنده ولی در اثر مطالعه کتاب طرح روحی دکتر هوارد کارنجنون عالم معروف علم روانشناسی به جمعیت روحی آمریکا در سال ۱۹۰۶ پیوست و در آن هنگام که دکتر جیمس هیروی هایسلوب (Jam H. Hyslop) استاد دانشگاه کلمبیا در علم منطق و اخلاق رئیس آن جمعیت بود، ملدون معاون او شد چنانکه کارنجنون هم در آن هنگام مدیر (مجمع روحی) آمریکا شد و بیش از ۲۰ جلد کتاب - درباره علم روحی تألیف کرد. این بود که کارنجنون - و ملدون مشترکاً در تحقیقات علمی کار کردند و بیشتر تحقیقات آنان در مورد ظواهر طرح کوکبی، برون فکنی روح بود و همکاری این دو نفر دو کتاب مهمی را بنامهای طرح جسد کوکبی و پدیده های طرح کوکبی بوجود آورد.

این طرح یعنی برون فکنی روح، که این دو مؤلف نشان داده اند امتیازش نسبت به دیگران این است که مدیوم برون فکنی روح این کار را آگاهانه انجام می داد یعنی آنچه برایش اتفاق افتاد می فهمید و تشخیص می داد. لذا این دو نفر به کسانی که در مورد صحت این پدیده شک می کنند، چنین گفته اند وقتی که انسان در اثر هر عاملی نمی داند چه موقع خود آگاه می شود (حالت برون فکنی روح برایش بوجود می آید) بهتر است که خود را برای کشف قوای عقلی خود تحت آزمایش قرار دهد. مثلاً در موقع خواب

درست است که در حالت ناخود آگاهی می باشد و نمی تواند در آن حال خود آگاه شود ولی وقتی که در حالت بیداری آن حال به وی دست می دهد او مسلماً می داند که این حوادث را در خواب نمی بیند زیرا - ما وقتی که در حالت طبیعی هم خود آگاه باشیم، می توانیم گذشته و آینده را از یکدیگر تشخیص دهیم. بنابراین سزاوار نیست که ما حالت برون فکنی روح را فقط برگشت به حالت خواب ناخود آگاه بدانیم.

نتایج آزمایشات شخصی ملدون - درباره پدیده برون فکنی روح همانطوری که قبلاً گفتیم سیلفان ملدون شخصاً این حالت را بیش از صد مرتبه در خود آزمایش کرده بود. بنابراین این شخص برون فکننده حرفه ای و کهنه کار بوده و به تمام خصوصیات آن حالت آگاهی داشته است.

ظواهر برون فکنی روح برایش در کودکی پدیده آمده بود. متنها بعداً آن را با تمرین و آزمایش ادامه می دهد گویا این شخص در کودکی به چندین مرض مبتلا می شود و روی همان سخنی که گفته اند رنجهای طولانی - با محرومیت هایی مستمر سبب پیدایش این حالت (برون فکنی روح می گردد)، ملدون هم روی همین قاعده در اثر آن بیماریها و رنجهای دارای موهبت برون فکنی روح می شود. ملدون در کتابش می گوید این پدیده در کودکی چندین مرتبه بطور ناگهانی برایش بوجود آمد. که کیفیت هر کدام از آنها با هم متفاوت بود. ولی او همیشه می دید در آن حالت که جسد اثری اش هنگام خروج از جسد مادی خط سیر معینی را طی می کند و پس از چندین لحظه دوباره به جسد مادی اش برمی گردد. حتی او در همان حال آن ریسمان اثری را که دو جسد را بهم متصل می سازد می دیده است. بطوری که آن را رشته ستاره ای نامیده است.

ملدون می گوید آن رشته ستاره ای از مواد اثری تکوین شده و دارای قدرت طولانی شدن و امتداد بسیار می باشد، بدون اینکه امتداد موجب بروز ضعف در انجام وظایف ارتباطی آن گردد. در حال عادی یعنی در حالتی که آزمایش مدیومی یا برون فکنی در بین نیست قطر این رشته ستاره ای به اندازه یک دلار نقره ای می رسد (چون در این حال رشته جمع شده است) ولی نسبت به هاله ای که بر جسم اثری احاطه دارد، قطر آن رشته

به شش اینچ هم می‌رسد چون بوسیله گسترش آن رشته هاله به بدن شخص محیط می‌شود. رشته اشعه هاله را متصل به هم نگه می‌دارد.

ملدون بعداً اضافه می‌کند شخص برون‌فکننده پس از پایان حالت برون‌فکنی روح وجود آن رشته را در بدنش احساس نمی‌کند. مگر اینکه در بعضی مواقع یک حالت خارجی (روانی) در او اثر بگذارد آن موقع چون انعکاس این حالت در جسد اثیری ظاهر می‌شود. شخص باز هم متوجه وجود آن رشته می‌گردد. همچنین است که اگر برون‌فکننده روح در حال برون‌فکنی از خارج صدمه‌ای ببیند مثلاً فشاری به جسد او وارد شود یا جسمی از خارج اصابت کند باز شخص متوجه وجود آن رشته می‌گردد (چون در آن هنگام فوراً جسد اثیری به داخل جسد مادی برمی‌گردد بنابراین وجود رشته را شخص احساس می‌کند) اگر برون‌فکنی با شدت انجام شود یعنی به حال عادی نباشد بلکه سریعتر و شدیدتر از حال عادی باشد در آن هنگام جسد فیزیکی صدمه می‌بیند چون فشار غیر طبیعی بوی وارد می‌گردد بویژه آنکه مسافت قطع شده در حال برون‌فکنی بوسیله روح اثیری زیادتر و دورتر باشد مانند اینکه جسد اثیری پس از برون شدن از جسد مادی مثلاً به یکی از شهرهای آمریکا منتقل شود در آن هنگام یک عامل و یا فشار از خارج به بدن مدیوم وارد شود. همین طور است که اگر در حال خواب دیدن برای جسد اثیری حادثه‌ای رخ بدهد مثلاً در آن حالت جسد اثیری با هیولاها و یا مناظر وحشت‌زا برخورد کند باز هم جسد اثیری صدمه می‌بیند. زیرا در آن هنگام عقل آدمی قبل از استقرار جسد اثیری در داخل جسد فیزیکی، به بدن فیزیکی برمی‌گردد. در آن حالت با جسد فیزیکی حرکاتی توأم با وحشت و عصبانیت ظاهر می‌شود. این حرکت ناگهانی برای اغلب مردم هنگام چرت زدن هم بوجود می‌آید مانند پریدن از چرت و یا از خواب با حالت عصبانیت و دستپاچگی مردم بوسیله عدم آگاهی این حالتها را به کابوس و یا خوردن غذای سنگین نسبت می‌دهند.

در صورتی که چنین نیست بلکه علت بروز آن حالتها برگشتن سریع جسد اثیری به بدن فیزیکی در اثر عوامل غیر منتظره می‌باشد. چون هنگام خواب جسد اثیری بطور

طبیعی از غلاف خود یعنی جسد مادی بیرون آمده در فاصله چند اینچی بدن خواب رونده قرار می‌گیرد. در این هنگام هرگونه صدمه و یا شوک سبب می‌شود که جسد اثیری سریعتر از حال طبیعی دخول خود یک دفعه به جسد فیزیکی برگردد. و اگر جسد اثیری به مکان دورتر از جسد مادی منتقل شده باشد، در آن حال حادثه‌ای رخ دهد، آن حالت شوک و عصبانیت شدیدتر می‌گردد چون خروج جسد اثیری از بدن بوسیله یک آهنگ ارتعاشی معین است. همچنین است هنگام برگشت جسد اثیری بدن. حال اگر در اثر عاملی این آهنگ بهم بخورد، چون ارتعاش جسد اثیری برای دخول به بدن در این حال نامنظم است پس این عدم نظم به ارتعاش امواج بدن مادی هم سرایت می‌کند در نتیجه آن حالت شوک و یا عصبانیت ظاهر می‌گردد.

ملدون معتقد است که (همه تشنجات عصبی از تسلط غیرعادی ضمیر باطن (عقل ناخودآگاه) به جسد اثیری می‌باشد که در نتیجه هر تشنج در بدن فیزیکی از تشنج در جسد اثیری بوجود می‌آید همه کسانی که در مورد مسئله برون‌فکنی روح تحقیق کرده‌اند معتقدند که محرک نخستین برای بیرون آمدن روح با جسد اثیری از بدن فیزیکی یک حالت رخوت (خواب ماندی است که به آدمی دست می‌دهد. بعد بتدریج آن کمرختی و یا حالت بی‌خودی منجر به برون‌فکنی روح می‌گردد^(۱) ملدون می‌گوید قانون اساسی برای برون‌فکنی روح این است که هنگامی که فکر تحریک، جسم، بر عقل شخص غلبه کند یعنی این فکر که می‌خواهیم روحم از بدن مادی‌ام بیرون برود. بر عقل آن شخص غلبه نماید البته بر عقل ناخودآگاه نه بر عقل خودآگاه یعنی عقل ناخودآگاه در اثر آن فکر مصمم به حرکت دادن دو جسم متداخل بهم یعنی جسم اثیری و جسم

۱- معنای سخنان ملدون این است که هر خواب برون‌فکنی روح نیست، پس خواب عبارت از یک حالت ناخودآگاهی است که برای مخ‌اثیری بوجود می‌آید که در آن حال هرکاری را که انجام می‌دهد آگاهانه نیست. در آن هنگام انفعالات روزانه یا تمایلات پنهانی برای مخ ظاهر می‌شود. پس این حالت خواب غیر برون‌فکنی روح است که در متن گفته شد. چون ملاحظه گردید که عامل برون‌فکنی، خواست ضمیر باطن می‌باشد و اگر آن خواست در ضمیر باطن پدید نیاید برون‌فکنی ظاهر نمی‌گردد. مترجم

فیزیکی باشد. چون جسم فیزیکی در آن حالت نمی تواند حرکت کند در نتیجه جسم اثری به پیروی از خواست عقل ناخود آگاه شروع به حرکت کرده از جسم فیزیکی خارج می شود.

مناسب ترین حالت برای برون فکنی روح (خواه برون فکنی در خواب باشد خواه برون فکنی عادی) خوابیدن به پشت می باشد. البته باید قبل از رفتن بحال خواب شخص عامل تصمیم به برون فکنی روح بگیرد و این تصمیم را تا موقع غلبه آن حالت بیخودی (کرتخی - نا آگاهی) دائماً به خود تلقین کند. مشکل دوم در این مسئله برگرداندن عقل خود آگاه پس از برون فکنی می باشد.

ملدون در این مورد یعنی برای در اختیار گرفتن عقل خود آگاه پس از رسیدن به مرحله برون فکنی، توصیه می کند که عامل باید قبل از دخول برون فکنی، مادام به خود تلقین کند که عقل من در حال برون فکنی وظیفه آگاهی خود را انجام خواهد داد بنابراین هر وقت برای ایجاد آن حالت خلسه تمرین می کند به محض بیرون آمدن از آن حالت فکر خود را متوجه نقطه ای از این خلسه بکند. و به خود تلقین کند که عقل اثری من به محض رسیدن خلسه به آن نقطه معهود^(۱) کار خود را برای درک همه حالات برون فکنی انجام خواهد داد. لذا ملدون معتقد است تمایل زیاد برای برون فکنی، عامل محرک در خروج جسد اثری از بدن می باشد. چون این میل زیاد در عقل ناخود آگاه متمرکز می شود. بنابراین وقتی که ما به خلسه و یا خواب می رویم برون فکنی به وقوع پیوسته و آن القانات قبل باعث برون فکنی می شود بنابراین وقتی که جسم فیزیکی از پذیرفتن عقل ناخود آگاه عاجز شد، جسم اثری شروع به فعالیت می کند. زیرا در غیر این صورت آن قالب مثالی جای جسم اثری را می گیرد و به خارج از پوشش خود حرکت می کند.

باز هم ملدون می گوید هنگامی که اولین حالت برون فکنی روح برابم رخ داد چون

۱- منظور از نقطه معهود آن است که از آن به بعد حالت برون فکنی رخ داده است در همان حین لازم است

عقل خود آگاه این حالت را تشخیص داده آثار آن را حفظ کند. مترجم

در سن دوازده سالگی بودم لذا چیزی از ظواهر روحی نمی دانستم و از برون فکنی روح هم آگاهی نداشتم.

پس آن حالت برایم بی سابقه بود هیچ آن را نفهمیدم فقط دیدم به طور ناگهانی من از جسم فیزیکی خود کنار رفتم. بنابراین برایم مشکل بود که آن حالت را تفسیر و یا توجیه کنم. عکس العمل من در مقابل آن حالت فقط ترس و وحشت بود. از این جهت آزمایش اولی من با آزمایش اولی همه برون فکنان روح مطابق بود چون آنها هم قطعاً در وهله نخست حالت مرا داشتند بدون اینکه چیزی از آن درک کنند.

سالیان چند بر من گذشت و در آن مدت تقریباً بیست حالت برون فکنی روح برایم رخ داد قبل از اینکه در این باره اطلاعاتی داشته باشم و یا به اهمیت آن آگاه شوم ولی آزمایشات بعدی من هنگامی از روی آگاهی شروع شد که به کتاب دکتر هیروارد کارنجتون درباره ظواهر روحی دست یافتم بعد هم آزمایشات خود را ادامه دادم تا اینکه نخستین کتاب خود را به نام طرح جسد کوکبی منتشر ساختم. و بعد از آن هم داستان طرح کوکبی را نوشتم و بعد هم چند رساله کوچک مقالات درباره این مسئله منتشر ساختم.

من اهمیت و وسعت مواد این پدیده را پس از خواندن کتابهای روحی و بیهوشی فهمیدم و دانستم که نظریه برون فکنی روح در مصر قدیم و چین - تبت - هند شرقی از چندین قرن قبل مورد قبول بوده است. بعد هم کشف کردم که برای آن طیفها یعنی پیدایش تصورات بودن در جای دیگر و یا مشاهده کردن بدن مادی در رختخواب و یا انتقال به یک مکان دور که در حالت برون فکنی روح بوجود می آیند، حالات زیادی است که نمی توان آنها را بطریق دیگری غیر از حالت برون فکنی روح تفسیر یا توجیه کرد. بخصوص هنگامی که آن هاله حیات، را که با چشم اثیری از بدن مادی خارج می شود و در آن واحد چندین نفر مشاهده کرده باشند.

و یا اینکه آن هاله اشیاء مادی را به حرکت درآورده باشد. و یا ضربه هایی به در می زند. و یا همان هاله اشیاء مادی را از جایی به جایی دیگر منتقل می کند. و یا معلوماتی

را ابراز می‌دارد که بیننده عادی آنها را نمی‌بیند و بعد هم صحت آن معلومات در اثر تحقیق ثابت می‌گردد.

وقتی که کتاب من منتشر شد من (ملدون) درباره گفته‌های اشخاص دیگری که آنها هم مانند من آزمایشاتی درباره برون‌فکنی روح کرده بودند، بررسی کرده آنها را با هم جمع نمودم نتیجه این کارها سبب شد که این کتاب فعلی خود را بنویسم. کتابی که منضمین بیان بیش از صد حالت برون‌فکنی روح می‌باشد.

ما (مؤلف) در صفحات بعدی بعضی از حالات طرح جسد کوکبی یعنی برون‌فکنی روح را که دارای اهمیت و اعتبار می‌باشند و ما آنها را از مراجع مختلف دیگر که اسامی آنها را نیز بیان خواهیم نمود، توضیح خواهیم داد. و ما این بحث را به دو قسمت کرده‌ایم.

قسمت یکم- بیان بعضی از ظواهر روحی در مورد برون‌فکنی روح به سبب استعمال مخدرات.

قسمت دوم- بیان ظواهر دیگری از برون‌فکنی روح به سبب عواملی غیر از بیهوشی و مخدرات. اینک مبحث یکم - یعنی بیان پدیده برون‌فکنی روح بوسیله استفاده از مواد مخدر و بیهوشی‌کننده؛ درباره طرح کوکبی هنگام استعمال مکرر مواد مخدر و یا هنگام بیهوشی برای انجام عمل جراحی، ملدون و کارنجنون چنین توضیح می‌دهند. چون عقل در جسد اثیری متمرکز است یعنی مرکب عقل جسد اثیری می‌باشد. بنابراین اصل، هر دفعه که روی هر عاملی (میل - اراده - یا خواب) جسد اثیری از جسد فیزیکی خارج شود، جسد فیزیکی بدون ادراک می‌ماند و مقصود ما از کلمه لاشعوری بیان همین موضوع است. این حالت لاشعوری برای بدن مادی گاهی در اثنای خواب بوجود می‌آید. و گاهی هم در تشنجات (دراثر بیماریهای هیستری و غیره) در هر دو این حالت جسم اثیری از جسد مادی جدا می‌شود متها درجه جدائی این دو جسم در حالت طبیعی (هنگام خواب) و هنگام بیهوشی مدیومی (Trase) و یا بیهوشی عادی (Coma) و یا در حال اغماء (Evanouissement) بستگی به همان درجه لاشعوری جسد مادی (بدن) دارد که

به آن رسیده است. چنانکه این درجه در بیهوشی مغناطیسی و یا مدیومی بیشتر از حال اغماء و یا در خواب می‌باشد.^(۱) دواهایی که سبب لاشعوری عمیق (بی حسی کامل بدن مادی) بشوند می‌تواند نمونه‌های خوبی از برون فکنیهای روحی را نشان بدهند. بطوری که خواننده بتواند از ملاحظه آن حالات، کیفیت برون فکنی را درک کنند. منتها عیب این دواهای مخدر این است که شخص بیهوش شده بوسیله دواهای وقایع در حال بی حسی را درک می‌کند تا بعداً بیان نماید. ولی در برون فکنی روح شخص وقایع را درک می‌کند و می‌بیند.

به این مسئله اضافه می‌کنیم که جسد اثیری محل تمرکز مشاعر و انفعالات آدمی می‌باشی نه مخ مادی. بنابراین آدمی پس از خروج از جسد مادی هنگام استعمال داروهای بیهوش کننده دیگر هیچ‌گونه درد و رنج را در بدنش احساس نمی‌کند. تا موقعی که جسد اثیری با مشاعر به جسد مادی برگردد (یعنی از حالت بیهوشی بیرون آید) در آن هنگام است که شخص جراحی شده درد زخمهای خود را احساس می‌نماید.

یادآوری این مسئله مهم است. وقتی که اخراج روح از طریق داروهای مخدر و بیهوشی امکان دارد پس باید یک دوا یا وسیله دیگری هم برای برگرداندن جسد اثیری به جسد مادی، در خاتمه بیهوشی باشد. هندیها برای این کار از یک نوع دوائی به نام سانجوانی (Sanjiwani) استفاده می‌کنند. که از خصایص آن برگرداندن روح و یا جسد اثیری به جسد مادی می‌باشد.

در هر حال داروهای بیهوشی حالت عمیقی از لاشعوری را (بی حسی کامل بدن)

۱- حتی در خود بیهوشی مغناطیسی هم، این حالات لاشعوری مختلف می‌باشد. زیرا در ابتدا عامل، با نگاههای نافذ و تلقین دادن و پاسها، معمول را به حالت لثازی (کرختی) می‌برد بعد هم با پاسهای بیشتر به حال (کاتالپس) که معمولاً در این حال بدن تبدیل به یک تخته پاره می‌شود در آخر هم بحال (سومنامبولیسیم یعنی حالت روشن بینی) می‌رساند که البته این روشن بینی برای جسد اثیری است نه بدن.

بوجود می آورند که در نزد اغلب اشخاص آن را بی حسی و یا بی ادراکی کامل می گویند. لکن در عین حال این بیهوشی در بعضی اشخاص به شکلهای مختلفی ظاهر می شوند که حتی طبق گفته بعضی ها در همان حال بیهوشی، عقل خود را حفظ می کنند و می توانند همه آن وقایع را که در حال بیهوشی برایشان اتفاق می افتد درک کنند و حتی به سخنان پزشکان معالج و پرستاران گوش بدهند و آنها را بخاطر نگهدارند و بعد از بیهوشی با جزئیاتش بیان کنند. ما می خواهیم در این قسمت چند نوع از این حالات بیهوشی را برای خوانندگان بیان کنیم.

۱- حالت لاندا - این حالت را دکتر هیرمان وولف اهل آمستردام هلند از خانم لاندا نقل کرده است. این خانم در اثر تصادف تحت عمل جراحی قرار می گیرد طبق گفته خود خانم در حین بیهوشی عمل جراحی آزمایش زیر برایش بوجود می آید. من موقعی که شروع به بیهوش کردنم کردند می فهمیدم ولی بعد حواس درک خود را از دست دادم اما طولی نکشید که در من یک حالت نیرومند مقاومت در برابر این بی درکی بوجود آمد. البته این حالت در من بطور ناگهانی و سریع ظاهر شد. در این هنگام خودم را (یعنی بدن فیزیکی) را دیدم روی تخت جراحی افتاده و من در هوا معلق هستم و بطور وضوح خود را می دیدم که در بالای سر جسدم (بدنم) حرکت می کنم. حتی شکاف زخم جراحی را در قسمت راست بدن خود می دیدم. چنان که می دیدم پزشک چیزی در دست گرفته است، و من با دیدن اوضاع شروع به اعتراض به عمل پزشکان کردم بطوری که همین حالا (بعد از بیهوش آمدن) آن سخنی را که آن هنگام به جراح گفتم به خاطر دارم به او گفتم (بایست چکار می کنی؟) ولی طولی نکشید همانطوری که آن درک و بیداری ناگهانی به سراغم آمده بود ناگهان هم از بین رفت و من این حالت را هرگز فراموش نمی کنم.

سیلفان ملدون - پس از ذکر این حالت در همان کتاب خود چنین گفته است. من خودم هم چنین آگاهی را در هنگام بیهوشی جراحی بدست آورده ام که جریانش چنین است. چند سال قبل برای از بین بردن آپاندیس مرا می خواستند جراحی کنند هنگام بیهوش

کردن از بکنوع گاز استفاده کردند که من به دماغم کشیدم بعد هم اثر استنشاق نمودم. ناگهان دیدم من با حرکات دایره‌ای بطور افقی به شکل حلزونی از روی تخت جراحی پرواز می‌کنم تا به سقف اتاق رسیدم وقتی که من سقف را سوراخ کردم دیگر چیزی نفهمیدم پس از چند ثانیه و یا بیشتر احساس کردم که بیدار شده‌ام (از بیهوشی بیرون آمده‌ام) و دیدم یکی از پرستاران بروی من خم شده و بخیه زخم هم پایان یافته است.

۲- حالت بورتو- این حالت را پروفیسور جیمس هایسلوب از قول یکی از نزدیکانش که خانم هم بوده نقل می‌کند. آن خانم گفته در سن ۲۴ سالگی بودم که روی من عمل جراحی انجام دادند. در آن لحظه‌ای که برای بیهوشی دوائی را استنشاق می‌کردم. ناگهان احساس کردم که من آزاد شده‌ام و از جسم بیرون آمدم ولی کاملاً شکل خود را داشتم. احساس کردم که من تبدیل به روح شده‌ام و تصور نمودم این حالت برای من در اثر رنج و دردهای شدید که مدتها خلاصی از آن درد را با کمال حرارت می‌خواستم، برایم بوجود آمده است. دیدم جسمم در روی تخت دراز کشیده و من آن را مشاهده می‌کنم. در اتاق دو نفر خانم پرستار بودند یکی در کنار بدن من نشسته دستم را می‌مالید و دیگری هم کاملاً مراقب وضع من است. با وجود اینکه هیچ نمایی نداشتم تا دوباره به جسد خود برگردم ولی احساس نمودم که برخلاف نمایلم و ادا می‌شوم که بسوی جسم خود بروم. مهمترین چیزی که در آن حالت قابل ذکر می‌باشد این است که به محض بیهوش آمدن سوال کردم، خانم کجاست؟ در صورتی که آن خانم هنگامی بیهوشی در کنار من نبود ولی پس از اینکه من بیهوش شده بودم آن خانم همان لحظه به دیدن من آمده بود. آن خانم آن موضوع را از پرستاران من پرسید من گفتم من در حال بیهوشی، آمدن تو را دیدم حتی جایی که نشسته بودی مشاهده کردم این خانم (بورتو) اضافه می‌کند که پس از مشاهده این حالت برایم بسیار آسان شده که ادامه حیات روح را پس از مرگ درک کنم.

۳- حالتی که پزشک دارای (جلای بصری) بیان می‌کند- دکتر هوت (Hout) در این باره چنین می‌گوید. من هنگام عمل جراحی برون آمدن جسدهای اثیری را از بدن فیزیکی

بیماران در سه شخص مختلف مشاهده کرده‌ام. او این مطلب را در مجله آگاهی منتشر کرده چنین توضیح می‌دهد. من در بیمارستان بزرگ شیکاگو در قسمت جراحی کار کردم ما فقط سه نفر پزشک مراقب بیماران هنگام عمل جراحی بودیم (یعنی متخصصین بیهوشی) در یکی از جراحی‌ها در اتاق عمل بودیم در اتاق عمل غیر از من و پزشکان جراح کسی نبود و ابزار جراحی هم روی میز گذارده شده بود. من ناظر شکافتن موضع عمل بودم در این هنگام با حواس روحی خود (جلاء بصری) رنجها و سختیهای روح (جسد اثری) و جسد فیزیکی بیمار را که در اتاق عمل جریان داشت مشاهده کردم. چون من امتیاز دیدن اجسام روحی را در هنگام خروج از جسد مادی داشتم. من به این موهبت خود هنگامی آگاه شدم که دیدم بیمار اولی من در اتاق عمل به حال بیهوشی غیر کامل افتاده. و در نزدیک او در هوا یک موج ابر مانند حرکت می‌کند و آن موج حجم و شکل انسانی داشت وقتی که چشمم به این پدیده غیر منتظره افتاد با دقت شکل گرفتن آن موج ابر مانند را در جریان عمل جراحی دنبال کردم. آنهایی که در اتفاق عمل بودند غیر از من کسی این پدیده را نمی‌دید تنها من بودم که آنها را در جلوی خود نظاره می‌کردم.^(۱) می‌دیدم جسم روحی بیمار (جسد اثری) او آزادانه در فضای اتاق عمل، خاموش و بدون اضطراب در بالای میز عمل می‌گردید. و هیچ‌گونه آثار عقلی از خود نشان نمی‌داد. ولی هنگامی که بیهوشی بیمار به آخرین حد خود رسید و جسد مادی کاملاً سست و بیخود شده، حرکت آزادانه جسد اثری بیشتر شد و شکل روحی با آزادی تمام از جسد مادی‌اش دور شد. در آن هنگام خواستم به کارهای خود آگاه و عملیات آن جسم روحی را (جسد اثری آزاد شده) مراقبت کنم. چون می‌توانستم بطور وضوح او را با شکل تمام ببینم. بیمار یک خانم مسن بود چون این مسئله را از قیافه جسم روحی فهمیدم نه از جسد مادی. زیرا از ابتدای عمل، روی بدن خانم بیمار پوشانده شده بود.

۱- واضح بود که دکتر هوت با استفاده از موهبت (جلاء بصری) می‌دیده، دیگر پزشکان نمی‌توانستند با چشمان عادی آن حالت را ببینند.

روح آن خانم (جسد اثیری) کاملاً آرام بنظر می‌رسید. بطوری که عمل جراحی روی بدن آن خانم هیچ تأثیری در این جسم نمی‌گذاشت. هنگامی که جراحی پایان یافت و زخمها بخیه شدند، دیدم روح، به بدن مادی اش نزدیک می‌شود ولی داخل آن نشد تا اینکه بیمار را از اتاق عمل بیرون آورده روی یکی از تختها گذاردند آنوقت روح داخل جسدش شد.

دکتر دو پدیده دیگری نظیر این را هم نقل کرده که هنگام عمل جراحی مشاهده نموده بود. او می‌گوید برای هر کدام از حالت‌های سه گانه برون فکنی روح امتیازات خاصی بود که با دو حالت دیگر فرق داشت ولی همه آنها در بیرون آمدن جسد اثیری از جسم فیزیکی مشترک بودند. و من در هر کدام از آن حالتها ریسمان کوکبی (Lacorde Astrale) را که جسم اثیری را با جسم فیزیکی مربوط می‌کند، به مدت کمی خارج از بدن مشاهده نمودم که مانند نخهای نازک طلائی روشن به نظر می‌رسید و در داخل اتاق عمل با حرکت جسد اثیری حرکت می‌کرد. و مانند کرم باز و بسته می‌شد وقتی که نیروی مغناطیس، جسد اثیری را به جسد فیزیکی نزدیک می‌کرد^(۱) این نخها کلفت تر می‌شد و بطور وضوح دیده می‌شد. ولی در بعضی حالات آن نخها را من نمی‌دیدم.

باز هم دکتر هوت می‌گوید: علاوه بر پزشکان و پرستاران زمینی که متتهای کوشش خود را برای کمک به انسانهای بیمار و رنج دیده بکار می‌برند موجودات نامرئی هم هستند که بطور نامرئی هم از بیمارها مراقبت می‌کنند و هم عمل جراحی نامرئی بروی آنها انجام می‌دهند.^(۲)

۴- حالت لوفمان- آقای م. و. ا. لوفمان می‌گوید من در مسافرت تجارتنی به او ماها یعنی به شهر او ماها رسیدم و در آنجا در اثر بیماری شدید به بیمارستان منتقل شدم مدت دو

۱- مادامی که آن نخها پاره نشده‌اند عامل برگرداندن جسد اثیری به بدن فیزیکی همانها هستند که به کمک نیروی مغناطیسی این کار را انجام می‌دهند.

۲- منظور این دکتر جراحان روحی هستند که در موقع معالجه روحی عمل جراحی را با استفاده از ماده اکتوپلاسم مدیوم روی بدن بیمار انجام می‌دهند. مترجم

روز در بیمارستان در حال جان کندن بودم و در آن حال نزاع احساس کردم که چیزی مانند توپ تشکیل شده از برف و یا پنبه پاک شده از بدتم خارج شد. و وقتی که کاملاً از بدتم خارج گشت به شکل خود من درآمد.

باز هم همین شخص می‌گوید دیدم من در وسط اتاق ایستاده به جسمم که بدون حیات روی تخت افتاده بود نگاه می‌کنم. بعد هم از اتاق بیرون آمدم در بین راه با یکی از پزشکان بیمارستان مواجه شدم. او مرا ندید چون با من حرف نزد. بدون این که مانع خروج من از بیمارستان بشود؟ من از بیمارستان خارج شدم در خیابان مشغول راه رفتن بودم که با شخصی که قبلاً او را می‌شناختم و به نام آقای (میلتون بوزو) بود برخورد نمودم. برای اینکه او را متوجه خود بکنم دستم را بروی شانه او گذاردم لکن دیدم دستم شانه او را سوراخ کرد ولی او متوجه من نشد فهمیدم که برایم محال است او را متوجه خود بکنم دیدم او به راه خود ادامه داد من هم بدنبال او رفتم تا اینکه او رسید در جلوی یک مغازه‌ای که نمونه‌های کوچکی از ابزار جراثقیل داشت ایستاده و با آنها مذاکره کرد. من هم به بیمارستان برگشتم و درست به همان اتاقی داخل شدم که جسمم در آنجا بود. دیدم پزشکان اطراف جسد مرا گرفته با هم حرف می‌زدند یکی از پزشکان شروع به گذراندن امواج کهربائی به کف پای من نمود. با اینکه در میان اتاق دور از بدتم ایستاده بودم معیناً آن امواج کهربائی را احساس کردم و سبب درد و رنج من شد. همان موقع احساس کردم که می‌خواهم به جسد فیزیکی خود داخل شوم و داخل شدم. آقای لوفمان پس از بهبودی گفته، من از آقای بوزو نامه دارم که در آن تاکید نموده که وی همان روز برون‌فکنی من، در اوهاما بوده و همان راهی را که من در آن حال دیده بودم رفته و حتی در مقابل همان تجارتخانه ابزار فروشی هم ایستاده است.

بررسی پدیده (برون‌فکنی روح) بواسطه عوامل دیگری غیر از عامل بیهوشی با تخدیر.

سیلفان ملدون و هیروارد کارنجتون - که ما در صفحات گذشته نامی از آنها بردیم

می‌گویند. ما در کتاب طرح جسد کوکبی خود که بیست سال قبل آن را تالیف کرده‌ایم، گفته‌ایم، همانطوری که میان مردم کسانی هستند که به هنگام خواب با بدن مادی خود راه می‌روند، همین طور هم اشخاصی پیدا می‌شوند که در هنگام خواب با جسد اثیری خود راه می‌روند و ما به این کار نام حرکت جسم کوکبی در خواب (Somnambulisme Astral) اطلاق می‌کنیم. و این حالت نوعی از بیرون‌فکنی روح می‌باشد. چون این حالتی است که قالب مثالی پس از بی‌حس شدن جسد مادی از آن بیرون می‌آید. ولی شخص در آن حالت ادراک خود آگاهی ندارد. و این حالت در میان مردم خیلی هست در اثنای خواب اغلب مردم با جسد اثیری خود به سیرو سیاحت می‌پردازد ولی آنها در آن حال ادراک ندارند یعنی نمی‌دانند که چنین کاری را می‌کنند خود آگاهی برای این قبیل اشخاص هنگامی ظاهر می‌شود که بدن مادی آنها کاملاً بی‌حس و کرخ باشند. یا با حرکت جسد کوکبی (اثیری) حرکت کنند.

۱- حالت مانستد. حالتی است که این خانم شخصاً آن را احساس کرده و برای ما توضیح می‌دهد و مطالب گفته شده در بالا را تائید می‌کند.

او می‌گوید من احساس کردم که حال خوب نیست چند روزی در رختخواب استراحت نمودم. در نخستین ساعت بعد از ظهر از خواب بیدار شده دیدم من در داخل سالن چسبیده به اتاق خوابم هستم وقتی که نصف آن را پیمودم بیدار شدم یعنی عقل خود آگاهم شروع بکار کرد. با خود گفتم خدایا چه شد؟ آیا من در خواب ناراحت بوده‌ام؟ پس سرما خورده‌ام بهتر است برگردم به رختخوابم. به اتاقم برگشتم. وقتی که از در داخل اتاق شدم بکه خوردم چون دیدم من در رختخواب دراز کشیده‌ام. من تا آن هنگام خیال می‌کردم که با جسم فیزیکی راه می‌روم. نمی‌توانم وحشتی را که از دیدن خودم در رختخواب به من دست داد بیان کنم. به هر حال آن حالت برایم حقیقت بود و من در همان حال همه کارهای خود را درک می‌کردم. حتی می‌توانستم تاکید کنم که مرا وهم و خیال نگرفته است. بعد با خود گفتم شاید اینکه راه می‌رود روح من باشد. بعد گفتم نه صحیح نیست چون بدنم در آنجا خشک شده من مرده‌ام. پس از این احساس

درباره موقعیت خود فکر کردم با اینکه من مادرم را که ۱۵ سال قبل مرده بود تا آنوقت ندیده بودم. ولی احساس کردم که مادرم پهلوی من است برایم روشن شد که مرده‌ام. لکن بلافاصله احساسی در من پدید آمد که زنده هستم. در آن حال حواسم حالت عادی بخود گرفت یادم هست که بخود می‌گفتم من در نزدیکی این رختخواب می‌نشینم و فرزندانم هنگام برگشتن از مدرسه اگر مرا ندیدند پس من حتماً مرده‌ام. همان موقع احساس کردم که دستم را حرکت می‌دهم و می‌گویم کاملاً عجیب است با اینکه من زنده هستم معیناً خود را مرده می‌بینم و با اینکه جسد مادی من خشک شده ولی زنده هستم.

فکر اینکه طفل کوچکم پس از آگاهی از مرگ من خیلی ناراحت خواهد شد. و تصور اینکه فرزندانم بدون من نمی‌توانند زندگی کنند مرا رنج می‌داد. بعد با خود گفتم چرا باید اینطور باشد من حالا نمی‌خواهم بمیرم جداً می‌خواستم به این جهان برگردم حتی گریه کردم. این افکار مرا رنج می‌داد. که بخاطرم می‌رسید که به پهلوی غلطیدم و یا اینکه افتادم و تلاش کردم تا توانستم به جسد مادی خود برگردم. در همان لحظه چنین بنظرم رسید که مرا به داخل یک جعبه و صندوق گذارند.

۲- بیان واقعه‌ای که برای استاد ابراهیم در مصر اتفاق افتاده است. این حادثه را دوست هنرمند ما استاد سید ابراهیم که یکی از بزرگان خط نویس در مجله ادبی آپولو شماره اکتبر سال ۱۹۳۲ منتشر نمود که خلاصه آن چنین است. شبی در خواب خود را در یک مکان بسیار وسیعی دیدم بنظرم، یک قلعه می‌آمد. که نور طبیعی از هر طرف به داخل آن می‌تابید. در یکی از اتاقهای آن تختی دیدم که مرد پیری با لباس سفید و روشن دراز کشیده. او را شناختم. ابوالعلاء معری) شاعر و فیلسوف عرب بود من او را از نزدیک نگاه می‌کردم و این کار برایم عادی بود او را مخاطب ساخته گفتم، آیا استاد و سرورم به من اجازه می‌دهد که در این محل فرح افزای کوهستانی در خدمتش باشم؟ در حالی که با چشمانش به من خیره شده بود گفت: هیبت من نمی‌توانم در این فضای آزاد گردش کنم وای به شماها، این جهان منحصر به همان جهان شناخته شده شما نیست.

استاد ابراهیم می گوید من بلافاصله از خواب بیدار شدم خوشحال و شادمان بودم و همان یک بیت شعر او را تکرار می کردم. من از دیدار ابو العلاء معری بخود می بالیدم. باز هم ادامه می دهد من آن یک بیت شعر را به شعرای بزرگ نشان دادم آنها اقرار کردند که در آن بیت همین روش بدینی ابو العلاء که در حال حیات نسبت به زندگی و خلقت داشت کاملاً آشکار است.

۳- حالت ما کبرید- این یک پدیده مهمی است. زیرا صاحب این حالت توضیح می دهد که با جسد کوچکی خود مسافت زیادی از جسد فیزیکی اش دور بود. و همه آن حالات را درک می نموده است. و در همین حال خود را یک انسان زنده می دیده است. خلاصه حالتی که برای این کشاورز محترم و الترم مکتبید که در مسافت چندین کیلومتر دورتر از شهر کوچک (اندیان - اسپر بنجن) در استان اندیان زندگی می کرد، اتفاق افتاده بشرح زیر است. در حوالی ساعت هشت شب ۲۳ دسامبر ۱۹۳۷ من به اتاق خواب خود که در طبقه اول منزل واقع بود رفتم. چراغ را خاموش کردم. مانند همیشه خوابیدم و همه چیز در اتاقم عادی بود. بعد چیز غیر عادی احساس کردم. و آن این بود که من در اتاق خود در یک فضای روشن پرواز می کنم. کاملاً هم بیدار بودم. دیدم نور از منبع مادی نمی آید چون چراغ را خودم خاموش کرده بودم موقعی که من به رختخواب رفتم اتاق تاریک بود. در این روشنائی متمایل به سفیدی بود مانند نور خورشید هم نبود. بعد دیدم من در هوا سقف اتاق را سوراخ کرده و از آن خارج شدم. و حتی طبقه بالا هم مانع من نمی شد. تا به یک فضائی رسیدم. بعد به همان سمتی که آمده بودم نگاه کردم و حشت مرا فراگرفت زیرا از بالا دیدم بدنم روی تختخواب دراز کشیده است. بعد احساس کردم که من در خلال فضا به قسمت شمالی منتقل می شوم. در واقع دیدم من راه منزل قدیمی خود را که چندین کیلومتر دورتر از این جا بود، در پیش گرفته ام. با اینکه نمی خواستم به آنجا بروم ولی بوضوح دیدم من به خانه پدریم که قبلاً در آنجا زندگی می کردم نزدیک می شدم. داخل خانه شده راست به اتاق خواب پدرم رفتم و در دو قدمی رختخواب پدری ایستاده او را صدا کردم دیدم او صدای مرا نمی شنود ولی

فکر کردم او به من نگاه می‌کند چون چشمانش را بسوی من خیره کرده بود. و از چشمانش آثار وحشت معلوم بود. پس از لحظه‌ای من دیدم آنجا را ترک کردم و بطرف خانه خود برمی‌گردم در موقع برگشتن حادثه‌ای برایم رخ نداد ولی احساس می‌کردم که یک نفر همراه من است وقتی که به اتاقم رسیدم اولین چیزی که نظر مرا جلب نمود بدنم بود که روی تخت خوابیده بود من در همه آن حالات کاملاً خود آگاه بودم و حتی پس از داخل شدن به جسم فیزیکی‌ام زود از خواب بیدار نشدم. پس از مدتی بیدار شدم چراغ را روشن کردم تاریخ بروز آن حالت را یادداشت نمودم بعد هم به رختخواب خود برگشته بقیه شب را خوابیدم.

دو روز پس از این واقعه که روز میلاد مسیح بود بلند شدم رفتم به زیارت پدرم. در آنجا با خانم ج. اوریز و پسرش (جویرزدی شول) هم ملاقات کردم و در حضور آنان پدرم سخنان مرا تأیید کرد و گفت که من به محض ورود تو به اتاقم ترا دیدم که در نزدیکی دو قدمی من ایستاده بودی. گواهان هم بوسیله نامه در ۲۵ فوریه سال ۱۹۳۸ گفته‌های ما کبرید را تأیید و تصدیق کردند.

۴- حالت ژون اوتو. این حالت در شب ۲۸ مارس ۱۹۵۶ - برای آقای ژون اوتو حادث شده که کیفیت آن بشرح زیر است. او می‌گوید من در نزدیکی آبشار نیاگارا بدور از خانه‌ام که در شیکاگو واقع بود نشسته بودم. قرار بود پس از هفت روز به شیکاگو برگردم. تلفناً قضیه را به زخم اطلاع دادم. اما همین که شب به منزل آمدم می‌خواستم بخوابم بشدت فکرم متوجه خانه و زخم و بچه‌هایم شد. پس از چند لحظه دیدم من در شیکاگو هستم (که پانصد مایل با اینجا فاصله داشت) اول بسراغ اتاق پسرم رفتم دیدم آنجا نیست (بعداً معلوم شده که آن شب پسر اوتو در منزل دوستش بوده است) بعد به سراغ اتاق خواب خودم رفتم. در آن جا دیدم زخم با دخترم خوابیده‌اند البته من اینها را بوسیله روشنایی چراغ خیابان می‌دیدم. وقتی که دستم را به کمر زخم گذاردم و فوراً زخم آن را احساس کرد. در رختخواب نیم خیز شد و به چشمانم که چند اینچ دورتر از او بود نگاه کرد کاملاً ترسید. من نمی‌خواستم بیش از این او را بترسانم. با اینکه خیلی مایل

بودم علت ترس ناگهانی وی را بدانم ولی یک مرتبه به اتاق خواب خود در نیویورک برگشتم شاید مزاحمت من توام با انفعال سبب برگشتن ناگهانی من شده باشد.

پس از اینکه اوتو در خاتمه مسافرت به خانه خود در شیکاگو برمی‌گردد زنش با او حرف نمی‌زند چون می‌خواسته نخست شوهرش جریان آن شب را بگوید در ماه مه خانواده اوتو مهمانی می‌دهد در آن مهمانی یکی از حاضرین سخن را به موضوع (طرح جسد فیزیکی) برون‌فکنی روح می‌کشاند، در نتیجه اوتو هم واقعه خود را که در ماه مارس اتفاق افتاده بود نقل می‌کند. در این هنگام زنش با تحکم به وی می‌گوید چرا قبلاً در این باره با من سخن نگفته بودی؟ اوتو برایش می‌گوید: عزیزم من اطمینان نداشتم که شما آن شب مرا دیده باشی. زنش پاسخ می‌دهد: تو باعث ترس من شدی بطوری که نزدیک بود بمیرم چرا با آن شدت به کمر من کوبیدی؟

بعد هم زن مشقات خود را در موقع مسافرت شوهرش بیان می‌کند. و بعد هم می‌گوید علت ترس من در آن موقع آن بود که من خیال کردم تو مرده‌ای ولی من آن موقع ترا با قیافه کامل دیدم. حتی من به محض ورود تو به ایوان بیدار شدم دیدم تو در آنجا راه می‌روی، حتی موقعی که بروی من خم شده بودی سایه تو را هم دیدم. اوتو از موضوع سایه تعجب کرده می‌گوید: این سایه چگونه بوجود آمد در صورتی که آن موقع من جسم مادی نداشتم و همین موضوع موجب شد که او معتقد شود به اینکه برون‌فکنی تنها با روح نیست بلکه با جسد اثیری هم می‌باشد. بدیهی است که این طرح روحی برای اوتو بواسطه علاقه شدیدی که به دیدن خانواده‌اش داشته به عمل آمده. اشتیاق و علاقه شدید یکی از عواملی است که ملکه برون‌فکنی روحی، آدمی را وادار به تحریک می‌نماید. البته این شدت علاقه موقعی این اثر را می‌بخشد که ملکه برون‌فکنی روح در شخص باشد. ظهور سایه علتش این بوده که اوتو در هیجان شدید یا در حالت شبه تجسد بوده و یا با جسد اثیری (تاثیر) یعنی جسد اثیری که در اثر اراده آن شخص حالت جسد سایه‌دار را بخود می‌گیرد، لازم نیست که این حالت فقط منحصر به برون‌فکنی از جسد فیزیکی باشد؛ یعنی شاید یک حالت خاصی باشد که هنوز علت آن

کشف شده است.

۵- ظهور جسد اثیر در مجلس عوام انگلستان

این واقعه را دو نفر از اعضای حاضر در مجلس که ناظر آن بوده‌اند شهادت داده‌اند. وقوع حادثه از این قرار است. در سال ۱۹۰۵ - سرکارن راش نایب رئیس مجلس عوام انگلستان در اثر ابتلای به بیماری آنفلوآنزا و اعصاب در خانه‌اش بستری می‌شود بطوری که نمی‌تواند در مجلس حضور یابد. با اینکه علاقه شدید داشته که در مجلس حاضر شده در این موقعیت که بعضی از نمایندگان با دولت به معارضة برخواسته‌اند، حکومت را نایب کنند، ولی نتوانست برود. اما هنگام تشکیل جلسه دوست راش سرژیلبرت پارکر او را در مجلس می‌بیند. و مشاهده می‌کند که روی همان صندلی خود نشسته است. سرپارکر از دور با وی تعارف می‌کند و از بهبودی‌اش می‌پرسد لکن می‌بیند سرراش جواب نمی‌دهد. سیمای او هم ناراحت است. سرپارکر از جای خود بلند می‌شود بسوی صندلی سرراش می‌رود. ناگهان می‌بیند او از نظرش محو شد وقتی که سرژیلبرت از حضار حضور سرراش را در مجلس سئوال می‌کند همه آنها می‌گویند ما ندیدیم ولی فقط سرآرتور هابتر می‌گوید من لحظه کوتاهی او را در روی صندلی خودش دیدم.

بعداً قضیه را برای نزدیکان سوکارن راش می‌گوید هنگامی که خود راش می‌شنود اظهار بی‌اطلاعی می‌کند همین طور هم خانواده‌اش می‌گویند که او آن روز از رختخواب بیرون نیامده است. ولی اضافه می‌کنند که او در همان روز خیلی علاقمند بود که در جلسه حاضر بود شود ولی نتوانست حضور پیدا کند.

۶- حالت ویلموت - این حالت بوسیله جمعیت بحث روحی لندن مورد آزمایش دقیق قرار گرفت و در نشریه‌های آن جمعیت هم چاپ شد. این حالت را دانشمند روحی بزرگ فردریک مایرز در کتاب خود به نام شخصیت انسانی و بقای پس از مرگ چنین نقل می‌کند.

آقای ویلیام تایت در تاریخ دوم اکتبر سال ۱۸۶۶ در یک کشتی مسافربری به نام شهر لیمبریگ از ایرلند می‌خواست به نیویورک برود. در کابین کشتی فقط با رفیقش

(آقای - هو - ویلموت) آمریکائی بود که در کارخانه کار می کرده است و آقای تایت در مسافرت‌های قبلی با او دوست شده بود. ویلموت تخت خواب پائین را اشغال کرده مشغول استراحت شد. ولی تایت با همان لباسهای مسافرت روی تخت خواب طبقه دوم دراز می کشید. چون باد شدید بوده. کشتی در تلاطم بوده و تایت به مسافرت دریائی عادت نداشته. در کابین نور کم‌رنگی که از محوطه جلوی کابین به داخل وجود داشت ناگهان تایت چشمانش را باز می کند می بیند یک خانم جوانی که یک لباس سفید پوشیده بود وارد کابین شد با اینکه در بسته بود، پس از آنکه یک نگاه اضطراب آمیز به من کرد رفت به طرف تخت خواب ویلموت و از پیشانی او بوسه ای برداشت. من حرکت کردم که توی رختخوابم بنشینم دیدم در یک ثانیه آن تازه وارد اعجاب انگیز از نظرم پنهان شد. تایت می گوید من مسلماً در آن موقع در خواب نبودم بلکه در بیداری آن زن را دیدم ویلموت در اثر تکان شدید کشتی از خواب بیدار می شود تایت به حال خنده اشاره به آن بانوی زیبائی می کند که حتی هنگام خواب هم رقیقش را بدرقه می کند. ویلموت سؤال می کند جریان چیست من در حال خواب دیدم زن من به نزدیک من آمد و پیشانی مرا بوسید.

در این هنگام تایت هم آنچه که دیده بود برای ویلموت نقل می کند. حتی آن حادثه را تایت برای بعضی از مسافری کشتی هم نقل می کند که آنها هم بعداً هنگام تحقیق جمعیت بحث روحی جریان را گواهی می دهند. پس از اینکه ویلموت به بندر نیویورک می رسد و از کشتی پیاده می شود به قسمت کونگ تیکب متوجه می شود می بیند زن و فرزندان در آنجا انتظار او را می کشند. همینکه ویلموت به آنها نزدیک می شود اولین سوالی را که زنش از او می نماید این بوده که آیا در سه روز قبل آمدن مرا به کشتی برای دیدار تو فهمیدی؟ بدون اینکه شوهرش پاسخ او را بدهد از زنش جریان را پرسد زن او گفت من در اثر طوفانهای شدید دریا از کشتی شما سخت نگران بودم - در خانه روی تخت بلندی با لباس سفید نشسته بودم ناگهان احساس کردم که من در دریا شنا می کنم البته بطرف سفینه ای که شما در آن بودید ناگاه یک کشتی کوچکی را دیدم که رنگش

سیاه بود از راه پل راهنما وارد آن سفینه شدم بعد به سالن کشتی رسیدم از آنجا هم به کابین تو آمدم. در این هنگام زن و یلموت حرفش را بریده از و یلموت می پرسد آیا در کابین شما تختخواب بالائی بلندتر از تختخواب پائینی بود؟ چون در تختخواب بالا مردی کاملاً مراقب من بود و از وی وحشت کردم بعد بسوی تو متوجه شدم و پیشانی تو را بوسیدم. بعد هم بحال شنا برگشتم. اوصاف کشتی حامل و یلموت کاملاً مطابق با گفته های زن و یلموت بود. بلی تختخواب تایت که در قسمتهای بالا قرار گرفته بود بلندتر از تخت و یلموت بوده است. البته این مسئله نادر است چون تخت خوابها در کشتی ها یکسان هستند ولی ممکن است موقعیت کابین آنها این وضع را ایجاد کرده باشد. که در اثر انحنای کشتی در قسمت آخرش چنین وضعی بوجود آمده است. آقای و یلموت هم بعداً خواب نادر خود را برای دوستانش تعریف کرده است.

بیان تحقیقات آزمایشی متنوع در مورد ظواهر برون فکنی روح

علاوه بر حالات خروج جسد اثیری از جسد مادی بوسیله القاء دیگران یعنی خود برون فکننده روح در آن کار دخالت ندارد که ما بعضی از آنها را در فصل گذشته بیان کردیم. ظواهر برون فکنی غیرالقائی هم هست که بوسیله ابزار علمی و مصنوعی انجام می شود، که مهمترین آنها بیهوشی مغناطیسی است - و یا برون فکنی هائی که در جلسات روحی مدیوم ها در حال بیهوشی دارند.

در جلسات روحی، برون فکنی روح مدیوم، به راهنمایی بک و یا چند روح انجام می شود. عده زیادی در این آزمایشات موفق شده اند. و امکان خروج جسد اثیری را از جسد مادی برای مدت کوتاه و یا بلند اثبات کرده اند. شک نیست که علم رسمی خواب مغناطیسی (خواب هیپنوتیزم) و صحت ظواهر آن بعد از خواب رفتن معمول، و بحثهای عمیق مربوط به این علم امروز در دانشگاههای طب و یا دانشکده های روانشناسی کشورهای مرفقی تدریس می گردد این بحثها ثابت نموده که شخصیت انسان مستقل از جسد مادی در زمان و مکان باقی می ماند.

همین پیدایش علم خواب مغناطیسی و پدیده های مربوط به آن نخستین ضربه ای بود

که به فلسفه مادی که همه چیز (حتی عقل) را هم مادی می دانست وارد شد و اساس آن فلسفه را متزلزل کرد. بعداً هم تحقیقات علم روحی جدید فلسفه مادی را خاکستر کرد. و بدون ارزش معرفی نمود. اکنون ما در مبحث نخست برون فکنی روح را از طریق مغناطیسی بحث می کنیم و در مبحث بعدی هم خود ظواهر را که در هنگام بیهوشی مدیوم ها پدید می آیند توضیح خواهیم داد.

(بیان ظواهر برون فکنی روح بوسیله بیهوشی مغناطیسی)

معرفی بعضی از پیشروان این علم خواب مغناطیسی با روش علمی جدید، بدست دانشمند بزرگ (فرانز آنتون مسمر) (F.A.Mesmer) (۱۷۳۴ - ۱۸۱۵) بوجود آمد. این شخص هم پزشک بود و هم به تحقیق درباره خواب مغناطیسی علاقه بسیار داشت. و می خواست این مسئله را تحت روش علمی و تجربی درآورد. تا توجه آکادمیهای کشورهای اروپائی را به این مسئله جلب کند.

مسمر در سال ۱۷۷۵ مقاله مستدلی از محل کار خود در وین منتشر ساخت و در آن مقاله نظریه خود را برای آکادمیهای اروپا به شرح زیر عرضه نمود. و گفت: قانون جاذبه عمومی که نیوتن کشف کرد با همان سیال عمومی که از دو قرن پیش در وجود جانداران شناخته شده است منطبق است و این سیال عمومی در جسم انسانها تاثیراتی شبیه تاثیر جاذبه مغناطیسی بوجود می آورد.

مسمر - منبع ظهور پدیده های خواب مغناطیسی را به نیروی مغناطیسی حیات در جانداران نسبت داد. و گفت جسم انسان هم بواسطه داشتن سیال مغناطیسی، در اعصاب خود و دیگران اثر جاذبه ای دارد. و بواسطه اثر گذاردن در آن مغناطیس بدن، می توان بعضی از امراض عصبی و عضوی را معالجه نمود. البته هیئت های علمی نظریه های مسمر را به آسانی نپذیرفتند. و آن را مجرد برگشت خیالات واهی گذشتگان تلقی کردند. علت این کار این بود که جوامع بشری در آن هنگام (قرن ۱۸ میلادی) که قرن شکوفا شدن مذهب عقلانی بود که مبتنی بر دقت و استفاده از منطق و تفکر صحیح بود زندگی می کردند. بنابراین نمی توانستند چنین نظریه ابتدائی را که منشاء علمی نداشت قبول کنند.

البته باید دانست که نظریه مسمر درباره خواب مغناطیسی یک فکر جدید و ابتکاری برای انسانها نبود زیرا قبل از او در قرن ۱۵ هم این نظریه وجود داشت. چون در آن زمان استادی به نام فیسینی که از فلورانس بود می‌گفت انسانها می‌توانند در اثر تمرین و ممارست بوسیله مغناطیس چشمانشان در دیگری اثر بگذارند و اراده طرف را در اختیار خود بگیرند.

همین طور هم در قرن (۱۶ میلادی) دانشمند ایتالیایی پومپوناچ (Pomponage) سخن از قدرت روح بوسیله چشم و اجزای دیگر بدن، در دیگری از دور و نزدیک به میان آورد. در همین قرن (۱۶ میلادی) پزشک سوئسی به نام (فون - هوهنمایم) (Von - Hohenheim) که به نام پاراسیلز (Paracelse) معروف بود و نظریات مهمی در علم پزشکی داشت. بوجود نیروی مغناطیسی سیال که جزئی از همان جاذبه عمومی است در دیگری اثر بگذارد. بعد هم دانشمندان بزرگ به صحت تاثیر مغناطیسی بدن انسان در دیگری معترف شدند که یکی از آنان ماکسویل (Maxwell) پزشک مخصوص شارل دوم بود. این پزشک کتابی در سال ۱۶۷۳ میلادی درباره نیروی مغناطیسی بدن انسان تالیف و منتشر نمود. تحت عنوان طب مغناطیسی لکن شک نیست که زمان مسمر به ادوار گذشته تنوع و برتری داشت. در نتیجه بحثهای مغناطیسی را توسعه داد و به جلو برد تا اینکه مسمر کتابی در سال ۱۷۷۹ به نام شناخت من از مغناطیس حیوان منتشر ساخت. انتشار این کتاب هیاتهای علمی وین را علیه مسمر برانگیخت لذا مسمر ناچار شد از وین به پاریس برود و در آنجا اقامت گزیند. پس از مدتی در میدان وندوم درمانگاهی به نام مداوای مغناطیسی تاسیس کرد. و در معالجه تعداد زیادی از شخصیتهای معروف که مریض بودند موفق شد. در نتیجه شهرتش بالا گرفت و استقبال مردم به آن درمانگاه بیشتر شد. بعد مسمر به بلژیک مسافرت کرد و در شهر (سبا) اقامت گزید و به آخرین موفقیت خود رسید. مسمر موضوع معالجه مغناطیسی را یعنی مداوا بوسیله خواب هیپنوتیزم به کمیته‌ای از علمای فرانسه که در تحت ریاست عالم معروف شیمی لاووازیه (Lavoisier) در سال ۱۷۸۰ میلادی بنا به

پیشنهاد ملکه ماری آنتوانت تشکیل شده بود عرضه داشت این کمیته کمی قبل از شروع انقلاب فرانسه تشکیل شده بود. علمای فرانسه در مورد این مسئله (اعتقاد بوجود و سایر حیوانی) دو دسته شدند. یک دسته ای که آن را انکار کردند و به نام فرقه حیوانی نامیده شده اند. دسته دوم وجود آن را در انسانها تأیید کردند که به نام فرقه سیالی معروفند. این دسته معتقدند که ظواهر مغناطیسی (بیهوشی هیپنوتیزی - و تسلط به اراده شخص بیهوش شده - و تلقین به وی از طریق عامل در اثر همین سیال مغناطیسی موجود در بدن انسانها پدید می آید).

بعد هم در اثر پیدایش علم روحی جدید همه آن کسانی که منکر وجود سیالات روحی حیاتی عمومی و خصوصی بودند تغییر عقیده دادند. پس از آن آکادمی طب پاریس تصمیم به تحقیق درباره این موضوع مهم گرفت و کمیته ای تشکیل داد. این کمیته پس از بحثهای زیاد نظریه مسمر را درباره مغناطیس حیوانی و اثرات آن تأیید کردند و این تقریر کمیته کاملاً مطابق با همان تقریری بود که در سال (۱۷۸۰ میلادی) بدون تحقیق کافی صادر شده بود. بعد هم کم کم تعداد علمائی که اثر مغناطیسی انسانی را در معالجه بیماران عصبی و عضوی تأیید کردند زیاد شد که مهمترین آنها عبارت بود از ژان مارتن شارکوت (Martin Charcot) (۱۸۲۵ - ۱۸۹۳) عضو آکادمی پاریس و پزشک متخصص در امراض عصبی بویژه هبستری و مدیر بیمارستان سالیپتیر بود این شخص مدرسه ای برای معالجه مغناطیسی، بوسیله تلقین پس از بیهوشی هیپنوتیزی تاسیس کرد که زیگموند فروید عالم روانشناس، اتریشی مشهور یکی از شاگردان آن مدرسه بود. و بعداً هم روشهای شارکوت را آزمایش نمود و بعد از او هم همین روش در معالجات تلقینی پی گیری شد.

تحقیقات دی روشا راجع به برون فکنی روح هنگام خواب
هیپنوتیزی می

یکی از میرز توین علما در این نوع تحقیقات تجربی در ظواهر مغناطیسی کلنل کنت

اوجین بیردی روشا بود که نام او در این آزمایشات در میان علما شناخته شده است. و همیشه نوشته‌های او برخلاف گذشت زمان زیاد، باز هم ارزش خود را حفظ کرده‌اند نظر به وجود ارتباط محکم میان جسد فیزیکی و جسد اثیری، علامه دی روشا متوجه شد اگر یک سوزن محتوی هوا را به یک قسمت از جسد اثیری خارج شده از جسد مادی فرو بکند - فوراً اثر آن سوزن در همان محل از جسد فیزیکی ظاهر می‌شود. مثلاً هنگامی که بدست راست جسم اثیری سوزن فرو بکند، حاضرین مشاهده می‌کنند که مدیوم در حال بیهوشی بی اختیار دست راستش را به حرکت در می‌آورد. چون سوزن در جسم اثیری در همان محل فرو رفته بود. اگر از وسیله‌ای که فشارش شدیدتر از سوزن است استفاده شود مانند فشار دادن قسمتی از هوای جسم اثیری بوسیله آلت مخصوص یا دست، واکنش این عمل در جسم فیزیکی بیهوش شده، شدیدتر ظاهر می‌گردد. البته این آزمایشات هنگامی امکان دارد که جسد برون شده در حوالی جسد فیزیکی باشد. بجای دور نرفته باشد چون در آن موقع تشخیص محل جسد اثیری و یا کوبی بسیار مشکل خواهد شد. حتی ممکن است این کارها اضطرابهای شدیدی در خواب شخص خواب رونده بوجود آورد از نتایج غریبی که روشا در مورد انتقال حساسیت از جسد اثیری برون شده به جسد فیزیکی بدست آورد این بود که یک لوحه حساسی را که سطح آن آلوده به یک ماده خاصی برای تصویر فتوگرافی (جسد کوبی) بود آماده کرد و در ثانی عکسبرداری کرد. بطوری که کاملاً قیافه این تصویر با قیافه جسد مادی شخص خواب رونده منطبق بود. حتی اگر عمداً در یکی از نقاط آن تصویر (جسد اثیری) آثاری می‌گذاشت، مثلاً در قسمت دست آن تصویر (جسد اثیری) یک خراشی بوجود می‌آورد آنآ در همان محل جسد بیهوش افتاده شخص، خونریزی زیر جلدی حادث می‌شد.

نظر به شباهت کاملی که میان ظواهر خواب هیپنوتیزمی و بیهوشی مدیومی روحی هست لذا می‌توان گفت که در هر دو این حالت‌ها بعضی از ظواهر بوسیله وجود یک طیف نامرئی (انعکاس موجی) در انسان پدید می‌آید و نیروی محرکه و قدرت ادراک

شخص را هم با خود به خارج حمل می‌کند. و پس از مدتی دوباره به داخل جسد برمی‌گردد. یعنی دی‌روشا در اثر تحقیق کشف کرد که هم در خواب مغناطیسی برون‌فکنی روح هست و هم در بیهوشی مدیوم روحی، و آنچه که از داخل جسد مادی شخص بیهوش شده خارج می‌شود یک نوع امواج متراکم می‌باشد که عقل و درک شخص بیهوش شده هم با آن همراه است. یعنی همان جسد اثری (قالب مثالی).

محققین دیگر آزمایشات جدیدی در چندین کشور مختلف در مورد بعضی از آزمایشات دی‌روشا انجام دادند آنها هم به همان نتایجی رسیدند که دی‌روشا رسیده بود. بنابراین منطبق بودن نتایج آزمایشات مختلف در مورد یک کشف در زمان و مکانهای مختلف ثابت می‌کند که این آزمایشات مورد اعتماد و اطمینان است. حتی بعضی از علمای روحی از این آزمایشات یک قدم هم جلوتر رفتند. یعنی آنها توانستند با گذاردن اثری در جسد اثری خارج شده از جسد مادی هنگام برون‌فکنی روح بدون آگاهی مدیوم، مشاهده کنند که آن اثر عیناً به بدن مادی شخص بیهوش شونده منتقل و در آنجا باقی مانده است. حتی پس از بیهوش آمدن شخص آن اثر باقی می‌ماند. این عمل را در دایره فیات لوکس در شهر ینس انجام دادند که ما در آینده راجع به این موضوع بحث خواهیم کرد.

آزمایشات نادر و غیر منتظره: در سال ۱۹۰۹ محقق روحی فرانسوی (هیکتور دیرفیل) (Hector Durville) تجربه‌های دی‌روشا را از سرگرفت. و نتایج آزمایش عیناً مانند نتایج آزمایشات دی‌روشا بود. بدین معنا شبح خارج شده از جسم مادی را هنگام بیهوشی مغناطیسی حتی مدیوم‌های دارای جلای بصری عادی یعنی کسانی که در حال عادی هم بعضی نامرئیها را می‌بینند، هم می‌توانستند ببینند و همچنین مدیوم‌های خواب مغناطیسی هم در اثنای خواب همان شبح را می‌دیدند. و این محقق توضیح داد که آن شبح پس از خروج از جسد مادی در قسمت چپش رنگ متمایل به کبود و از ناحیه سمت راستش رنگ پرتغالی دارد.

دیرفیل هم - مانند دی‌روشا ثابت کرد که این شبح همان است که نیروی ادراک و

محرکه (Motricite) صاحبش را با خود به خارج حمل می‌کند. و ارتباط این شبح با بدن مادی بوسیله ریسمانهای بسیار باریکی است که از یک ماده سیال از نوع همان ماده‌ای که خود شبح از آنها تشکیل شده است.

دکتر ه بارادوک (H.Baraduc) که یکی دیگر از کاشفین مجهولات جهان روحی است، اقدام به تصویر برداری از فکر شخص خواب‌رونده در حال مغناطیسی نمود. در نتیجه این آزمایشات مشاهده کرد هاله‌های روشنی به شکل کره به اطراف سر بعضی از مدیوم‌ها احاطه دارد. و محل این کره‌های نورانی ثابت بنظر می‌رسد. لذا معتقد شد که این کره‌های نورانی با عمل مخ شخص ارتباط دارد. و نام آن کره‌ها را کره‌ات عقلی (Boule Mentale) نهاد.

بعد از این اکتشافات محققین روحی هم تصریح کردند به اینکه جسم کوبی - یا جسد اثیری هنگام خارج شدن از جسم مادی (در اثر برون‌فکنی روح) بوسیله یک هاله نورانی احاطه می‌شود که رنگ آن هاله در قسمت چپ جسد کم‌رنگ و در قسمت راست به رنگ پرتغالی است. ولی آن هاله در قسمت پاها خیلی واضح نیست اما هر قدر آن جسم بطرف بالاتر صعود می‌کند، نورانبش بیشتر می‌گردد.

بطوری که در قسمت سر آن جسد اثیری آن هاله به شکل کره روشن و محیط‌بسر ظاهر می‌گردد. و نام این کره را برحسب اصطلاح بارادوک (کره عقلی)، نهاد ولی بعداً آن کره نورانی محیط به قسمت سر جسد اثیری به نام جسم عقلی (Corps Mental) شناخته شد.

شارل - لانسلان - محقق معروف درباره این جسم عقلی چنین گفته است قبل از ۱۹۱۲ در یک مجمع روحی معروفی در آزمایشات علمی توانستند جسم عقلی را از جسم مادی و اثیری، جدا بشناسند. این آزمایشات ثابت نمود که این مبداء (همان جسم عقلی) ذاتاً متضمن عقل و هوش موجود با شعور است و باز هم ثابت کرد که اگر این جسم عقلی بوسیله آزمایشات مکرر از بدن اثیری و مادی بطور جداگانه ظاهر شود، منجر به تولید اضطراب و نگرانی در شخص، آزمایش شده می‌گردد و حتی ممکن است

منتهی به حرارت جسمانی (بیماری جسمانی و درمانی) گردد بطوری که دیگر بعداً هیچکس قادر به تجدید آزمایش نشود چون من (انسان) پس از چندین سال تحقیق متوالی به این نتایج رسیده‌ام.

استاد لیفران (lefranc) این آزمایش را یعنی تصویربرداری از جسم عقلی را توسعه داد و می‌خواست از دست یابی به جسم عقلی از طریق مغناطیسی هم بالاتر برود. در نتیجه ضمن آزمایش عنصر چهارمی را هم در جسد اثیرش خارج شده از جسد مادی کشف کرد و آن را عنصر روحی یعنی جسمی بالاتر از جسم عقلی نام گذارد (عنصر اولی که همان جسد مادی بود. عنصر دومی جسد اثیری - عنصر سومی جسم عقلی که قبلاً کشف شده بود - عنصر چهارمی همان عنصر روحی است که این چهار عناصر در بدن آدمی تحقق دارند و هر کدام وظایف خاصی را انجام می‌دهد.) البته لیفران توضیح داد که این عنصر چهارمی هنوز بوسیله آزمایش مجسم نشده یعنی هنوز نتوانسته‌اند هنگام برون‌فکنی روحی بوسیله آزمایش، تصویر این عنصر روح را هم مانند تصویر عنصر عقلی و یا جسم عقلی تهیه نمایند. ولی من (انسلان) در کتاب دیگری از این اکتشاف بطور صریح سخن گفته‌ام. و در این جا هم به بیان این نکته اکتفا می‌کنم که وجود این عنصر روحی در بدن انسان علاوه بر سه عنصر دیگر مسلم و محرز شده است.

بعد هم - لانسلان اضافه می‌کند که امکان دارد شبیه انسان زنده (شبح روح) هنگام برون‌فکنی روح بواسطه نزدیکی به جسد مادی و یا دوری از آن جسد، دو وضع مختلف داشته باشد. بدین نحو وقتی که آن شبح خارج شده از اطراف جسد مادی دور نشود، ذاتاً آن شبه همان قالب مثالی - پریسیری خواهد بود و رنگ آن هم متمایل به کبودی و سرخی است.

اما وقتی که آن شبح خارج شده از جسد مادی یعنی در این حالت آن شبح همان پریسیری است که در این وضعیت از جسم پوششی فاصله گرفته است. آن شبح دو وضعیت دارد اگر دور شود از بدن همان پریسیری است و اگر نزدیک شود پریسیری و جسم پوششی هر دو هستند اگر دور شده به مکانهای مختلفی منتقل گردد، این همان

شیخ انسان متوفا است که جسد اثیری قوام دارد. و رنگش هم کبود روشن و درخشان می باشد^(۱) و به محض اینکه آن شیخ از جسد اثیری کنده شده (همانطوری که در مرگ هم پس از چند روز از جسد اثیری جدا می شود) و به مکانهای دور منتقل شد، فوراً جسد اثیری در داخل جسد مادی می شود. البته این فرقی که بیان شد تنها یک فرق نظری نیست بلکه از لحاظ مادی هم آثار آن مشاهده شده که می توانیم آن نظریه را به شرح زیر بیان کنیم. چون شیخ انسان متوفا فقط از سیالات کوبی تشکیل شده و این شیخ (جسم پوششی) اثرش در مواد فیزیکی بدن مادی، آب کردن آن مواد می باشد. یعنی این شیخ است که مواد جسد مادی را آب می کند تا بتواند شکل‌های مختلف را در بدن مادی بپذیرد و عملش هم نسبت به بدن مادی مهمتر از قالب مثالی است.^(۲)

بعد هم لانسلاں برای توضیح مطالب بالا آزمایشات بسیار دقیقی را که توسط لیفران در مورد اثر هر کدام از این دو سیال اثیری و کوبی (منظور از سیال کوبی سیالی است که لطیفتر از سیال فیزیکی باشد ولی نسبت به سیال اثیری شکل پذیری اش کمتر است. می توان سیال اثیری را پرسیبری دانست و سیال کوبی را جسم پوششی) انجام شده بود متذکر شده سخنان لیفران را چنین بیان می کند: من (لیفران) این مسئله را بوسیله تعدادی از شاخه‌های گل سرسبز آزمایش کرد، و در هنگام عمل دیدم گل‌هایی که شیخ انسان مرده (ارواح) لمس می کردند پلاسیده شده از بین می رفتند. ولی گل‌هایی که زنده‌های حاضر در جلسه آزمایش بدست می گرفتند تغییر پیدا نمی کردند. بنابراین من بوسیله چندین ظواهر

۱- اولاً این مسئله تنها نظریه این شخص و تیوصوفیها می باشد. لکن بنظر من هم این مسئله درست است که دلایل آن بعداً ذکر خواهد شد.

۲- استاد لیفران فرقی میان مقابل اثیری که در حیات زمینی با انسان هست و رابط میان بدن مادی و جسد اثیری می باشد، و میان جسد کوبی جسدی که پس از مرگ از انسان باقی می ماند ضروری می داند. چون این جسد اخیر حامل شعله حیات و عقل و روح می باشد نه شیخ روح (مقابل اثیری) بنابراین طبعاً جسد اثیری در هنگام برون فکنی روح زیاد از بدن مادی دور نمی شود چون با بدن اثیری ارتباط نزدیک دارد. کار این جسد به منزله تکیه گاه جسد کوبی است در اثنای حیات زمینی - مؤلف.

مدیومی به آزمایش این موضوع یعنی پژمرده شدن گل‌هایی که بوسیله ارواح لمس می‌شده بشرح زیر اقدام کردم.

۱- مدیوم را با سه نفر از حاضرین در جلسه نشاندم و به هر کدام از آنها شاخه گلی از نوع رعنا زیبا دادم. آن شاخه مدت سه ربع ساعت در دست آنها بود. هیچ تغییری در شکل و وضع گلها ظاهر نشده بود.

۲- بعد لبفران گفت من قبل از انجام عمل بیهوشی مدیوم خصوصیات گلی را که باید مدیوم در حال بیهوشی آنها در دست نگهدارد قبلاً یاد داشت کردم و بعد شروع به انجام آزمایش نمودم منظورم این بود که روح راهنما و یا ارواح دیگر ممکن است آن شاخه را در هنگام بیهوشی مدیوم لمس کنند. و یا اینکه اثر لمس خود مدیوم را هم در حال بیهوشی بدانم. و این گل که به مدیوم دادم از ساقه بریده شده بود بعد از آزمایش دیدم برگهای آن گلی که در دست مدیوم بیهوش بود کمی افسرده و خم شده است. ولی آن سه گلی که در دست سه نفر حاضر زنده بود هیچ تغییر نیافته بود.

● من این آزمایش را تکرار کردم و هر آزمایشم سی دقیقه طول می‌کشید. نتایج حاصله کاملاً شبیه هم بودند.

۳- قبل از آزمایش برون‌فکنی روح و یا ارتباط با ارواح خصوصیات شاخه گلی را که مدیوم بیهوشی در حال بیهوشی آن را بدست می‌گرفت یادداشت کردم و بعد از تمام شدن آزمایش دیدم همه برگهای آن گل از بین رفته حتی دو برگ آن را از شانه مدیوم پیدا کردیم اما آن گل‌های سه گانه که در دست حاضرین در جلسه آزمایش بودند به همان حال اولیه خود باقی مانده بودند.

لانسلان اضافه می‌کند که علاوه بر دلایل گذشته برای اثبات صحت برون‌فکنی روح بوسیله خواب مغناطیسی مستقل از هرگونه تحریک روحی، یکی دیگر از دلایل این امر این است وقتی که شخص خواب رونده به دستور عامل خواب‌کننده حافظه خود را به عقب برمی‌گرداند یعنی به زمانهای گذشته خود متوجه می‌شود در صورتش برحسب سن تغییراتی پدید می‌آید یعنی هر چه به گذشته می‌رفت صورتش جوانتر می‌شد که به سن

حوالی - نوجوانی و کودکی شباہت داشت.

باز هم وقتی به دستور عامل حافظه‌اش به زمانهای قبل از حاملگی مادرش می‌رفت یعنی کینیت وجودی خود را در آن مراحل بیان می‌کرد صدای خواب رونده دورتر می‌شد و ضعیف هم بود، بطوری که شنیدن صدای او بسیار سخت بود. باز هم مشاهده شد هنگامی که جسد اثیری از جسد فیزیکی او خارج شد فوراً وضع جسد اثیری را که در همان حال برون‌فکنی بود بخود گرفت یعنی جسد اثیری به قیافه فعلی شخص خواب‌رونده در آمد وقتی که عامل (خواب‌کننده) از شخص خواب‌رونده خواست از جایش حرکت کند و در نتیجه جای جسد اثیری تغییر کند، جسد فیزیکی هم به پیروی از جسد اثیری محل خود را تغییر داد.

وقتی که عامل (خواب‌کننده) از شخص خواب‌رونده خواست که حافظه‌اش به سن شش سالگی برگردد، ملاحظه شد که در طول جسد اثیری تغییر پدید آمد تا خود را به شکل سن شش سالگی آن شخص درآورد. ولی این تغییر در جسد فیزیکی که سخت و سفت بود مشاهده نشد.

کنل دی‌روشا در مورد برگرداندن حافظه شخص خواب‌رونده به زمانهای قبل از حمل و ولادت او آزمایشاتی را تکرار نمود. بعضی از خواب‌رونده مطالب زیادی گفته‌اند که صحت همه آنها بعداً ثابت شد که می‌توان سخنان آنها را دلیل بر وجود تناسخ ارواح دانست.

چگونگی تهیه تصویر و جسد کوبی یا اثیری در خواب مغناطیسی

علامه سویسری مونتاندون در این باره چنین می‌گوید (من پس از تکرار آزمایشات متعدد درباره خواب مغناطیسی قادرم میان جسد فیزیکی و جسد اثیری سدبوم بطور کامل فرق بگذارم. چون من در حال آزمایشات مکرر مشاهده کردم که یک ماده بخار ابر مانند از یک نقطه جسد فیزیکی شخص بیهوش شده خارج می‌شود. و وقتی که این

سیال بخاری به حد کافی متراکم و متکاثف می شود در جلو چشم حاضرین شکل می گیرد. چون عناصری که آن جسم سیال را بوجود می آورند به شکل سیال هستند و دارای دو نوع رنگ می باشند از سمت راست به رنگ سرخ کم رنگ و از سمت چپ به رنگ کبود هستند که در نقطه نزدیک قلب (جسد فیزیکی) این عناصر با هم جمع می شوند و یک توده بخارمانندی را در سمت چپ قلب بوجود می آورند. بعد آن سیال متراکم شکل عمودی بخود می گیرد که بعد هم بتدریج شروع به گرفتن شکل می کند پس از مدت کمی به شکل (جسد فیزیکی) ظاهر می شود این همان جسد اثیری شخص خواب رفته می باشد که از جسد فیزیکی از خارج می شود و این جسد ادراک و حساسیت شخص را با خود همراه دارد. این جسد با جسد فیزیکی به وسیله یک نوع ریسمانهای نقره ای سیال که نیروی حیات ذخیره شده از جهان خارج بوسیله آن ریسمانها به دو جسد می رسد. با هم اتصال دارند.

موتناندون - اضافه می کند که هرگونه تماس و یا فشار و یا ضربه به این شکل ظاهر شده (جسد اثیری) وارد شود موجب می گردد که در جسد فیزیکی و اعضای آن اضطراباتی بوجود بیاید. بنابراین نباید آزمایش کنندگان به آن جسد اثیری در موقع بیرون بودن از جسد فیزیکی ضربه و یا فشار سخت وارد آورند. باید کاملاً احتیاط کنند که لطمه ای به آن وارد نشود.

باز هم موتناندون می گوید این جسد مقابل که به نام جسم حیاتی هم نامیده می شود همان جسمی است که در اثنای حیات زمینی بواسطه عناصر خام جسم فیزیکی حفظ می شود و در جریان حیات بتدریج تکامل پیدا می کند تا به رشد طبیعی خود برسد. گرفتن تصویر این جسم اثیری - در دایره (فیات لوکس) در شهر «ینس» در جنوب فرانسه به مرحله امکان درآمد.

ظواهر برون فکنی روح - در مدیوم های روحی (هنگام بیهوشی آنان)

البته می دانید که بیهوشی در اثر خواب مغناطیسی عبارت از تاثیر عقل انسان زنده در عقل و اراده انسان زنده دیگر است اما بیهوشی مدیوم برای ارتباط روحی عبارت از تاثیر

عقل غیر متجسد یعنی عقل ارواح که جسد فیزیکی ندارند در عقل یک موجود زنده (مدیوم) میان این دو پدیده فرق بزرگی هست وقتی که بیهوشی مغناطیسی بتواند وجود یک جسد غیر مادی را (جسد اثیری) در انسان اثبات کند و حتی بیرون آمدن آن جسد را از جسد فیزیکی نشان دهد، همانطوری که در اغلب خوابهای عادی هم این جسد بیرون می آید، بنابراین بیهوشی مدیوم های روحی هم در اثر آزمایشات مکرر به نتایج شبیه نتایج آزمایشات خواب مغناطیسی رسیده است. یعنی در بیهوشی مدیوم های روحی هم جسد اثیری از جسد فیزیکی موقتاً بیرون می آید. (برون فکنی روح انجام می شود) آزمایشاتی که مراجع مورد اعتماد در این مورد انجام داده اند و درباره هر کدام از آنها بحث و تحقیق نموده اند از حیث ارزش و اهمیت قابل مقایسه با آزمایشات بیهوشی مغناطیسی نمی باشند. و ما در این جا به چند تا از آن آزمایشات به عنوان نمونه اشاره می کنیم.

آزمایشات جمعیت بحث روحی آمریکا.

از جمله آزمایشاتی که درباره برون فکنی روح در جلسه های ارتباط روحی انجام شده و قابل اعتماد هم می باشد، آزمایشاتی است که در سال ۱۹۳۴ تحت نظر جمعیت بحث روحی آمریکا انجام شده است. مدیوم این آزمایشات بانو ایلین گاریت (Eileen Garrett) بود که ایشان محقق علم روحی هم بشمار می رفت.

چند مراجع درباره این آزمایشات مطالبی گفته اند که یکی از آنها کتابی است به نام بحث در زندگی مدیومی من چاپ سال ۱۹۴۱ تالیف همین خانم ایلین گاریت مدیوم می باشند. هنگام شروع آزمایش بعضی از اعضای همان جمعیت از این مدیوم خواستند که برون فکنی روح خود را نشان دهد. این خانم در یک اتاق در بسته در شهر نیویورک تحت نظارت دکتر آنیناموهل (Anita Muhl) قرار گرفت و از او خواستند در حال برون فکنی روح با یک دانشمند بزرگ به نام دکتر. د. سوینسون (D. Severson) رئیس

به عقیده من اینها را فقط بزرگان روح می توانند انجام دهند. من هم در این باره تجربه ای ندارم.

بزرگان روح می توانند با روح های دیگر ارتباط برقرار کنند و اینها را در خواب و بیداری انجام دهند.

قسمت امراض عصبی بیمارستان ریکیاویک (پایتخت کشور ایسلند)^(۱) ملاقات کرده اخباری از وضع او به آنان بدهد یعنی در حال برون فکنی روح در شهر ریکیاویک) با آن دکتر ملاقات کرده جریان ملاقات خود را ضمن عمل برون فکنی برای آزمایش کنندگان توصیف کند.

این بانو پس از برون فکنی روح همه آنچه را که میان او و دکتر نامبرده اتفاق می افتاد می گفت و ناظرین آنها را یادداشت می کردند. گاربت - جریان آزمایش را چنین بیان می کند. من اراده کردم که خود را برای برون فکنی روح آماده کنم. البته آن نوع برون فکنی که عقل من بتواند همه آن وقایعی را که در حال برون فکنی اتفاق می افتاد درک کند و تشخیص دهد. حتی قبل از برون فکنی هم تصمیم گرفتم که به محل آن دکتر در ایسلند بروم و با وی ملاقات کنم این تصمیم ها و اراده های قبلی در برون فکنی های حرفه ای لازم و ضروری است وقتی که حالت برون فکنی برایم رخ داد جسد اثیری ام از بدنم خارج شد من قصد رفتن به آن شهر را نمودم. قبل از اینکه به منزل او وارد شوم توانستم باغ و حتی دریا را هم ببینم. حتی رطوبت فضا را هم احساس می کردم. همین طور هم منزل مطلوب خود را خانه آن دکتر شناختم. گلخانه ای که در دو طرف جاده بودند نظرم را جلب کردند. بعد از خلال دیوارها گذشتم (چون من خود را در داخل یک اتاق در بسته می دیدم) اما وقتی که وارد خانه آن دکتر شدم کسی را در آنجا ندیدم. متوجه پنجره اتاق شدم و عقب دکتر می گشتم که به من گفته بودند که در انتظار ملاقات من است وقتی که به مقابل پنجره صعود کردم تا او را بیدار کنم احساس نمودم که معنای اینکار جز علاقه به ملاقات او چیزی دیگری نیست. متنها خوشبختانه همان موقع دیدم دکتر از پنجره وارد شد چون او هم در حال برون فکنی روح بوده است. بنظر من این پزشک دارای نیروی روحی غیر عادی بود. زیرا معلوم بود که از وجود من در آن اتاق

۱- خانم گاربت در کتاب خود عمداً نام اصلی آن پزشک را نگفته و محل او را به عوض ایسلند در نیوزلند

تعیین کرده تا مردم او را نشناسند و مزاحمش نشوند. ولی بقیه قرابین و اوصاف همه درست است زیرا بعد درباره آنها تحقیقات انجام شده است.

آگاه شده و حتی وقت شروع آزمایش را هم درک کرده است. بزودی از سخنانم معلوم خواهد شد که هر دو وجود یکدیگر را در کنار هم احساس می‌کردیم. دکتر با صدای بلند به من گفت بزودی یک آزمایش موفقیت‌آمیز انجام خواهد شد با اینکه من در اتاق در بسته نیویورک نشسته بودم (منظورش این است که بدنش را در آنجا می‌دیده است) توانستم این سخن دکتر بشنوم. این شخص روح مرا (از جسد بیرون شده) مخاطب ساخته گفت بیا کتابخانه مرا ببین ضمناً برایم حرف می‌زد^(۱) زیرا شنیدم که می‌گفت. نگاه کن به آن چیزهایی که در بالای کتابخانه گذارده‌ام (منظورش اثاثیه بوده که در بالای قفسه کتابخانه گذاشته بود) من دستور او را مانند شخص خواب شده بوسیله هیپنوتیزم اجرا کردم توانستم اشیائی را که در بالای قفسه‌ها گذارده شده بود ببینم. اما نه با چشم عادی بلکه با جلاءبصری در این هنگام آنچه را که من می‌دیدم در نیویورک اتاق آزمایش برای کسی که نتایج را می‌نوشت بازگو می‌کردم. شنیدم دکتر سوینسون گفت: عذر مرا برای کسانی که در نیویورک هستند و به این آزمایشات اقدام کرده‌اند برسان چون برایم حادثه‌ای پیش آمد که نتوانستم آنچه را که می‌خواستم در این آزمایش انجام دهم. من آنچه را که از دکتر می‌شنیدم برای نویسنده در اتاق نیویورک بازگو می‌کردم. همچنین برای نویسنده توصیف مرهمی را که بسر دکتر می‌دیدم می‌گفتم. من حرف خود را تمام نکرده بودم که شنیدم ناظر بر آزمایش گفت این سخن درست نیست چون من چند روز قبل، از دکتر نامه داشتم آن موقع در صحت کامل بود. آزمایش ادامه داشت و من هم در حال برون‌فکنی روح بودم و به پیروی از فعالیت‌های دکتر سوینسون هر چه او دستور می‌داد من عمل می‌کردم. چیزی که بعد از آن از دکتر دیدم این بود که به آرامی بسوی کتابخانه‌اش رفت قبل از اینکه به کتابخانه وارد شود، من کتابی را که او درباره‌اش فکر می‌کرد شناختم (این کار بوسیله خواندن فکر دکتر بوده است) حتی جای آن کتاب را هم

۱- در برون‌فکنی روحی مدیوم در حال خواب همه جزئیات را با ذهنش برای آزمایش‌کننده بیان می‌کند بخصوص در این آزمایش معلوم می‌شود هر دو اینها در حال برون‌فکنی روح بوده‌اند متنها برون‌فکنی با

در میان کتابها دانستم. کتاب را با دستش بیرون آورد.
مقصودش از این کار بود که من نام آن کتاب را بگویم چون من در کنار او ایستاده
بودم بعد کتاب را باز کرد به آهستگی قسمتی از آن را خواند. این کتاب درباره نظریه
نسبیت انیشتین بود. وقتی که از خواندن بواشکی آن فارغ شد. من توانستم مفاد آن
قسمت را که در عقل دکتر نقش بسته بود بدانم. و جزء به جزء آنها را برای آزمایش
کننده در اتاق نیویورک بگویم. آن پزشک به من گفت او هم در حال برون فکنی روح
می باشد. که روحش را (جسد اثیری) به همان اتاق آزمایش در نیویورک منتقل کرده
است. ضمناً در شکل و صورت فتوگرافی از اعضای جمعیت را برایم توصیف کرد و
گفت آنها را در هنگام مسافرت عادی به نیویورک ملاقات کرده است. آزمایش
برون فکنی در این جا خاتمه یافت.

پس از بحال آمدن، نویسنده آزمایش گفت که همه آزمایش مدت ۱۵ دقیقه طول
کشید و نویسنده نتایج آزمایش، ادامه داد اگر این تجربه فقط منحصر به تله پاتی می شد،
ما نمی توانستیم با آن آزمایشگر مجرب دکتر (سوینسون) ارتباط بگیریم. و یا اینکه شما
(مدیوم) نمی توانستید خود او یا جای او را در ایسلند ببینید. و یا آن حجره که داشت
مشاهده کنید به هر حال ممکن است که در این آزمایش در اثر تله پاتی افکار آن دکتر را
انتقال داده باشی. و همچنان آن کلمات را که برای گفتن به تو (به مدیوم) در فکرش نقش
بسته بود و شما را صدا می کرد درک کرده باشی.

از عواملی که دلالت بر غرابت این آزمایش می کند این است که دکتر سوینسون
دارای قدرت طرح روحی بوده و به همین جهت توانسته بطریق جلاء بصری آنچه را که
در اتاق آزمایش می گذشت ببیند. همان کاری را که من (مدیوم) از اتاق آزمایش
جریانات او را در ایسلند می دیدم.

در همان شب آزمایش بوسیله پیک خاص خصوصیات آزمایش را که در نیویورک
انجام شده بود برای دکتر در ایسلند فرستادم فردای آن روز تلگرافی از وی رسید که
در آن حادثه ای را که قبل از آزمایش برایش اتفاق افتاده بود بیان کرده یک روز بعد هم

نامه‌ای از وی رسید که همه خصوصیات آزمایش را همانطوری که من (مدیوم) گفته بودم توصیف کرده بود. منتها در تلگراف نه تنها به این نکته که پیام او را هنگامی که روح مرا مخاطب ساخته بود شنیده بودم اشاره شده بود، حتی اینکه من ضماد (چسب در محل زخم) سر او را هم دیده بودم توصیف کرده بود. و در خاتمه گفته بود که این آزمایش موفقیت آمیز بوده است.

بنابراین من (مدیوم) بوسیله تله پاتی افکار او را می خوانم و برای آزمایشگر توضیح می دادم. لذا می توان گفت در این حالت برون فکنی اراده و خواست توأم با تله پاتی مؤثر بوده است. و من از خطاب دکتر سوینسون فهمیدم که او برای اجرای آزمایش کتابخانه را انتخاب کرده بود و در بالای قفسه آن اشیائی را گذارده بود که من همه آنها را بوسیله جلاء بصری دیدم و برای نویسنده آزمایش توضیح دادم و همچنین من در توصیف همه کارهای او صادق بوده‌ام چون خودش بوسیله نامه همه آنها را تأیید کرده بود. مانند شناخت کتابی که می خواست بدست بگیرد. خواندن عنوان آن کتاب و فهمیدن موضوع آن و آگاهی از مطالب قسمتی که آن را یواشکی می خواند. همه اینها همانطور بود که من هنگام برون فکنی روح خود با استفاده از نیروی جلاء بصری - و تله پاتی توصیف کرده بودم. و همین جریان نشان می دهد که انجام چنین آزمایش پیچیده و مشکل بدون استفاده از وسایل ادراک غیر عادی یعنی ادراک از طریق غیر حواس عادی امکان نداشت.

بانویی که در حال برون فکنی روح تجسد پیدا کرده سخن می گوید. این آزمایش دیگری است که بسیار دقیق انجام شده است. در این آزمایش روح برون شده از جسد مادی در مکان بسیار دور از محل جسد مادی مانند روح انسان مرده که در جلسات ارتباط تجسد پیدا می کند، تجسد یافته با اطرافیان سخن گفته است. این آزمایش را علامه آرتور - جولز مدیر دانشکده علم روحی و بحث از ظواهر روحی آمریکا در کتاب خود به نام حیات فعلی جاودانه است ذکر کرده است که ما در اینجا برای خوانندگان آن را بطور خلاصه بیان می کنیم.

این آزمایش توسط سه خانم مدیوم به نامهای اِسماری فلاسک (Mary Vlasek) که وی مدیوم برون فکنی روح بوده ۲- لوسی - وب (Lucy Webb) و این خانم مدیوم بوق در جلسات روحی می باشد. ۳- ز- ج- الین (Z.J. Allyn) این خانم مدیوم تجسد بوده است.

از مدیوم اولی (ماری فلاسک) خواسته شد (پس از برون فکنی روح در دایره) مدیوم دوم خانم لوسی از طریق صوت مباشر خود (باصدای مستقیم خود) در جلسه روز دوشنبه (۲۷ سپتامبر ۱۹۴۱) هم از طریق تجسد روحی یعنی در جلسه با جسد اثیری خود ظاهر شود. بانو فلاسک برای اجرای آزمایش نخست یک طعام ساده و زود هضم خورد و کمی قبل از فرارسیدن موعد معین (حضور در دایره لوسی) برون فکنی روح را آغاز نمود و روحش را، یعنی جسد اثیری اش از شهر تولیدو به همان مکان معین در لوس آنجلس فرستاد یعنی آزمایش در شهر تولیدو انجام می شد ولی مادام فلاسک به وسیله برون فکنی جسد اثیری خود را در شهر لوس آنجلس در جلسه لوسی ظاهر ساخت وقتی که خانم فلاسک به محل خانم لوسی رسید نخست این اشخاص را در آنجا دید. خود مادام لوسی - شوهرش و یک آقا و خانمی که نمی شناخت قبل از اینکه شروع به سخن گفتن بوسیله بوق بنماید، اول سر مادام لوسی را لمس کرد و بعد هم شانه او را. بعد هم متوجه آن خانم دیگر شد ولی او را لمس نکرد زیرا آن خانم می ترسید. خانم فلاسک فکر خود را در بوق متمرکز کرد. البته چند نفر ارواح در اطراف بوق حاضر بودند ولی روحی که مسئول نگهداری بوق بود بوق را بحال افقی نگهداشته بود. وقتی که خانم فلاسک خواست با استفاده از بوق برای حاضرین با صوت مستقیم سخن بگوید، روح بوق را از وی دور ساخت و گفت تو در عالم فنا هستی (جسد ننداری نمی توانی با بوق سخن بگوئی) خانم فلاسک هدف خود را برای روح توضیح داد یعنی به روح گفت من در حال برون فکنی روح هستم و باید تجسد هم پیدا کنم) روح به وی اجازه داد از دهان گشاد بوق استفاده کند (عکس آن کاری که ارواح غیر متجسد می کنند، چون آنها با دهان تنگ بوق حرف می زنند) وقتی که خانم فلاسک بوق را

بدست می‌گیرد به حاضرین چنین می‌گوید، من می‌خواهم با شما حرف بزنم - من فلاسک هستم اکنون که من در آریزونا هستم هوا خیلی گرم است. بعد از این کار به بدن مادی خود برمی‌گردم چون آزمایش همین بود که خانم فلاسک با برون‌فکنی روح در جلسه لوسی که مدیوم بوق بود حاضر شود و با تجسد یافتن از بوق استفاده کرده با حاضرین سخن بگوید.

این خانم می‌گوید پس از اینکه من به جسد مادی خود برگشتم و از بیهوشی بیرون آمدم احساس کردم که شعورم بسیار عالی است. و این احساس حتی تا روز بعد هم با من بود.

اما آزمایش دوم - که قرار بود خانم فلاسک پس از برون‌فکنی روح در جلسه الین مدیوم (تجسد) در روز ۲۸ سپتامبر حاضر شود و در آنجا جسد اثر خود را با تجسد ظاهر کند. این بود که خانم فلاسک در ساعت ۹/۵ شب در قطاری که در استان اوتاوا حرکت می‌کرد آماده خواب شد. بعد هم با اراده جسد اثیری خود را از جسد مادی بیرون آورد (برون‌فکنی روح) به محض اینکه جسد اثیری خود را از بدنش خارج شد خانم فلاسک با همان جسد بسوی دایره خانم (الین) می‌رود تا در آنجا (در لوس آنجلس - کالیفرنیا) تجسد پیدا کرده برای حاضرین ظاهر شود و چون خانم الین مدیوم تجسد بود هنگامی به مقر دایره می‌رسد می‌فهمد کمی تاخیر کرده است چون جلسه تشکیل شده بود و در انتظار او بودند لذا شروع می‌کند که به هاله مدیوم (خانم الین) داخل شود^(۱) روح نگهبان خانم (الین) یک دختر جوانی بوده خانم فلاسک به وی می‌گوید: درود بر تو. تو اکنون در جهان نامرئی هستی پس بایست و ناظر ماجرای ما باش. در این هنگام خانم فلاسک متوجه مدیوم شده می‌بیند او در حال بیهوشی با بدن نیمه راست روی صندلی خود نشسته است.

خانم فلاسک هم فکر خود را برای تجسد یافتن متمرکز می‌کند. در میان هاله مدیوم

۱- اگر بخاطر داشته باشید قبلاً گفتیم ارواح باید نخست به هاله اشخاص زنده یعنی مدیوم‌ها داخل شوند تا

بتوانند اطراف خود را مشاهده کنند.

بیهوش شده سه نفر ارواح شیمیدان را مشاهده می‌کند. که توصیف آنها را با کارهایی که انجام می‌دادند بیان کرده است. خانم فلاسک هر چه سعی می‌کند در داخل هاله‌الین تجسد یابد موفق نمی‌شود. یکی از آن سه روح شیمیدان به وی می‌گوید تو اکنون در جهان نامرئی هستی نمی‌توانی از آن بگذری ولی خانم فلاسک به وی اصرار می‌کند و می‌گوید من در این دایره باید تجسد بیابم و ظاهر شوم روح می‌گوید پس اینک مطیع دستورهای من باش بعد همان روح شروع می‌کند ماده اکتوپلاسمی را که از جسد مدیوم الین گرفته بود بروی جسد اثری فلاسک ریختن در حین ریختن آن ماده، روح شیمیدان به فلاسک می‌گوید: فکر من کاملاً متوجه قیافه توست فکر من متوجه موی توست فکر من متوجه دستان و پاهای توست بعد هم یک ماده دیگری بروی خانم فلاسک می‌ریزد^(۱) و برایش پیراهن سفید و زیبایی درست می‌کند. در آن هنگامی که خانم فلاسک می‌خواست با تجسد از هاله مدیوم بیرون بیاید. روح دیگری که او هم تجسد یافته بود به خانم فلاسک نزدیک شده می‌گوید من هم با تو خارج می‌شوم وقتی که این دو نفر از هاله مدیوم بیرون می‌آیند خانم فلاسک خیال می‌کند که کور است نمی‌بیند مدتی در این حال می‌ماند. و بعد هم فکر خود را متمرکز می‌کند که بینا هم می‌شود. نخست می‌خواهد با دختر مدیوم الین که در کنارش بوده حرف بزند ولی متوجه می‌شود که نمی‌تواند حرف بزند باز هم با تمرکز اراده قادر به سخن گفتن می‌شود و به حاضرین چنین می‌گوید من خانم فلاسک هستم. حاضرین هم با دیدن او بدورش جمع می‌شوند و او برایشان می‌گوید وقت را ملاحظه کنید ببینید ساعت چند است؟ من به همه شما درود می‌فرستم و خوشحالم که چنین فرصتی بدستم افتاد که لحظاتی پیش شما باشم.

به این آزمایش مهم خود ادامه دهید. ناگهان نیرو در جلسه تمام می‌شود یعنی شرایط مناسب برای ظهور ارواح بهم می‌خورد. خانم فلاسک احساس می‌کند که صدمه‌ای به

۱- باز هم قبلاً گفتیم که عقل مستقیماً در ماده اثر می‌کند به خصوص عقل ارواح که از قید ماده رهائی یافته. همه کارهای آن روح شیمیدان برای تمرکز عقل خود بود تا به خانم فلاسک تجسد بدهد یعنی همه شکل دست و قیافه و پای جسدی آن خانم را آماده کند. مترجم

ضفیره خورشیدی او که در جسد مادی در محاذی قلب واقع شده وارد گشته است به حاضرین می گوید من احساس تنگی نفس می کنم ناچارم از شما خداحافظی کنم و بروم دوباره فوراً به داخل هاله مدیوم برمی گردد آن صدمه طوری بود که خانم فلاسک ادراکش را از دست می دهد. و نمی تواند تشخیص بدهد که برای آن ماده ای که او را پوشانده بود (اکتوپلاسم تلیپلاسم) چه اتفاقی افتاده است؟ به محض ورود به داخل هاله احساس می کند که همیشه در آنجا خواهد ماند. ولی بعداً با اراده متمرکز خود را نجات می دهد بجسد مادی خود برمی گردد. البته بعضی اوقات چنین حالتی برای ارواح رخ می دهد که تاکنون نتوانسته اند علل اصلی این حالتها را پیدا کنند. گواهان حاضر در این دو جلسه آزمایش (جلسه حاضر شدن خانم فلاسک در دایره آزمایشی خانم لوسی مدیوم بوق و جلسه حاضر شدن خانم فلاسک در جلسه خانم الین مدیوم تجسد همه وقایع را مطابق گفته خانم فلاسک گواهی می کند و همه تفصیلان و سخنانی را که در هنگام آزمایش گفته شده نائید می نمایند. یکی از این شهود همان خانم لوسی (مدیوم بوق) و دیگری خانم ردی که در جلسه لوسی حاضر بود و از خانم فلاسک ترسید زیرا او گفته من تصور کردم که خانم فلاسک در اثر حادثه ناگهانی مرده و روحش در اینجا حاضر شده است.

یکی از شهود آقای الین و دو خانم دیگر به نامهای لیبسکوت و روزبروک و اتنکسون و دکتر ترنروخانم او بوده اند.

تصویر برداری از جسد اثیری هنگام بیهوشی مدیوم روحی در اثر تلاش ممکن شد که صورت واضحی از جسد اثیری و فیزیکی مدیوم (جاک ویر) هنگام بیهوشی برداشته شود. این تصویر با ارزش را عکاسی به نام و. ج. - کلابتون برداشته است. این شخص محقق روحی نبود. بلکه یک عکاس ماهر بود که چون خیلی علاقه به تصویر بعضی از ظواهر مدیومی داشت. این بود که موفق شد که این تصویر را بردارد پدیده روحی این بود که جاک ویر را به صندلی بستند و در حال بیهوشی جسد اثیری او از بدن بیرون آمد بلافاصله از آن عکس برداشتند. این حادثه چندین مرتبه اتفاق افتاد. تا اینکه برای رفع

هرگونه خطای حواس تصویر جسد اثیری جاکت ویر را ضبط کردند. عکاس این تصویر را در مدت ۵۰/۱ ثانیه با نور فلاش عادی ضبط نمود با مشاهده این تصویر امکان ندارد گفته شود که مدیوم خواسته با وجود آوردن این دو تصویر شبیه بهم مردم را همراه کنند. زیرا اگر چنین احتمالی صحیح باشد او (مدیوم) باید بتواند در عرض ۵۰/۱ ثانیه دو مرتبه در جلوی دوربین ظاهر شود تا دو تصویر از وی برداشته شود آن هم بشرطی امکان دارد که هر دو حرکت او در همان لحظه که فلاش زده می شود منطبق باشد. در صورتی که این کار محال است.

پس یگانه تفسیر منطقی آن است که بگوئیم این دو تصویر دو جسم داشته که در آن واحد جلو دوربین یک مرتبه ظاهر شده اند. روح راهنمای مدیوم گفته در آن صورت خارج شده در سمت چپ صورت حقیقی روحی مدیوم است یعنی تصویر جسد اثیر اوست. که مسلماً خروج جسد کویکی (اثیری) مدیوم را از جسد مادی مدیوم را مجسم نمی کند. بلکه حالتی را مجسم می کند که قیافه و هیئت روح را در داخل صورت مدیوم نشان می دهد. و این فرض درست است زیرا وقتی که جسد اثیری مدیوم روحی از بدنش خارج شد در آن هنگام بدن مدیوم در تحت تسلط روح راهنما قرار می گیرد. بنابراین در این هنگام اگر تصویر برداشته شود صورت مبهم روح راهنما در قیافه مادی مدیوم ظاهر می شود.

خطرهایی که خروج جسد اثیری از جسد فیزیکی در بردارد

آزمایش این عمل در عین حالی که اهمیت زیادی در کشف طبیعت روحی انسان دارد و همچنین موقعیت روحی آدمی را در جهان هستی تعیین می کند ضررهایی هم دارد زیرا وقتی که آزمایش روی اسلوب دقیق علمی نباشد مسلماً خروج جسد اثیری از بدن فیزیکی و برگشت دوباره آن به بدن فیزیکی خطراتی بوجود می آورد که از جمله در ادراک شخص و یا اعتدال فکری جسمی او اثر می گذارد.

مدیوم محقق معروف اولیور فوکس - طبق نظر خود خطرهای برون فکنی را هفت نوع بشرح زیر می داند.

- ۱- ضایعه‌ای در قلب پدید می‌آورد.
- ۲- حالتی را در شخص آزمایش شده بوجود می‌آورد که دیگران تصور می‌کنند که او مرده است و فوری او را دفن می‌کنند که بعد در این باره بحث خواهیم کرد.
- ۳- در نتیجه حدوث عوارض، شخص آزمایش شده وقت دقیق را به سختی تعیین می‌کند.
- ۴- در مخ ضایعاتی بوجود می‌آورد و نظم آن را مختل می‌سازد.
- ۵- ممکن است ریسمانهای اثیری که دو جسد را بهم متصل می‌کند در حین آزمایش پاره شوند. و منجر به مرگ آن شخص گردد.
- ۶- رنجهایی که جسد اثیری هنگام خروج متحمل می‌شود آثار و عوارضی را در بدن فیزیکی بوجود می‌آورد.
- ۷- ممکن است در همان حال برون فکنی روح، روح دیگری از ارواح شریر به جسد فیزیکی آن شخص وارد شود و یا اینکه در هاله آن شخص اثرات سوئی بگذارد.

فوکس با اعتقاد به این مخاطرات باز هم قطع کردن آزمایشات را توصیه نمی‌کند و می‌گوید خطر این آزمایشات را هم به منظور دست یابی به حقایق والا تر قبول باید کرد. گرچه من اقرار می‌کنم که نمی‌دانم در هنگام آزمایشات چه حادثه‌ای رخ خواهد داد؟ ولی بهتر است انسان بخود بگوید. که روح جسد فیزیکی را ترک می‌کند و دوباره هم به آن برمی‌گردد. پس از دانستن کیفیت این موضوع مهم به خطرات احتمالی آن می‌ارزد. چنانکه الکساندر کانون در کتاب خود به نام نیروی کار ما می‌گوید: شایسته است که آزمایش کننده برون فکنی روح بوسیله بیهوشی مدیومی پیش از آنکه آزمایشات خود را شروع کند مطمئن باشد از اینکه ذاتاً قوی و نیرومند است چون ذات نیرومند در هنگام هجوم انفعالات، مضطرب و پریشان نمی‌شود. کانون علاوه بر قوی بودن ذات مدیوم می‌گوید مدیوم منفی یعنی مدیومی که با عقل خود به اطراف مسافرت می‌کند منظور هنگام برون فکنی جسم اثیری است که با عقل خود آگاه بعضی چیزها را می‌بیند و

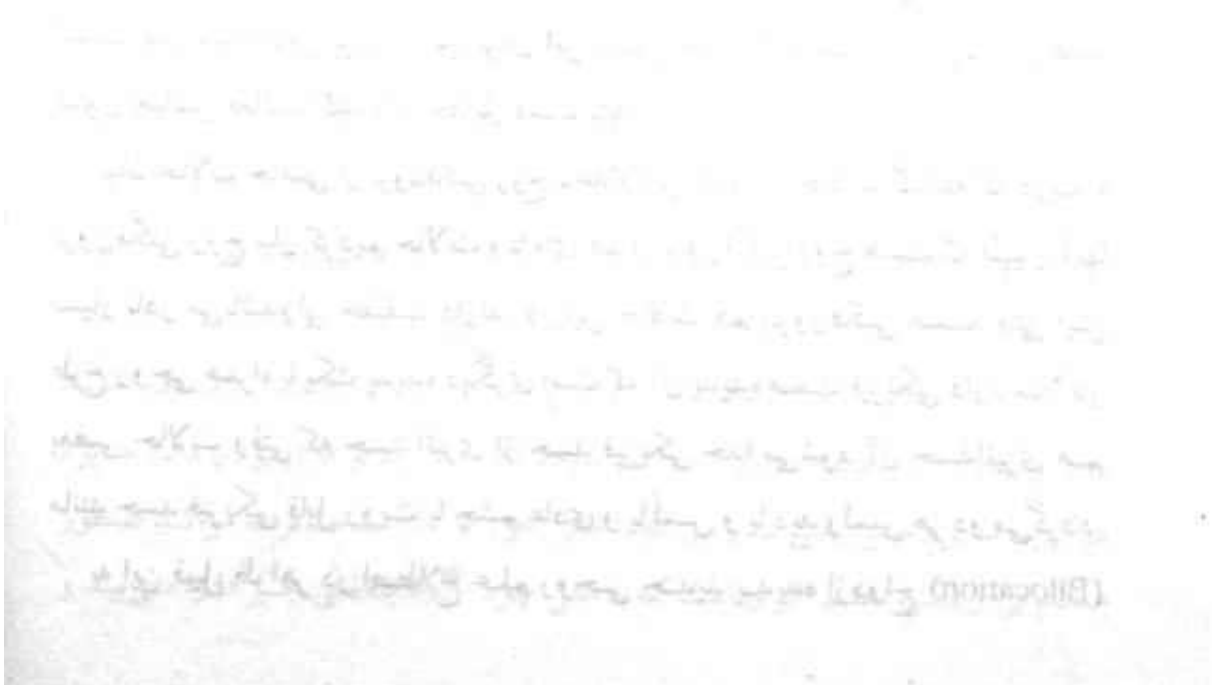
معمای جهانهای روحی را کشف می‌کند بنابراین برای مسافر لازم است که قبلاً به این مسئله آگاه شود که ممکن است جسد روحی وی در هنگام انتقال با نیروها و تاثیرات زبان آوری مواجه شود. بعد هم کانون اضافه می‌کند شاعری که برای ساختن اثرهای زیبا افکار خود را متوجه جهانهای والاتر می‌نماید. عبادت‌کننده‌ای که خود را رنج می‌دهد ارتشی که زندگی خود را در درک مسئولیتها و خطرات به سر می‌برد، پزشکی که اوقات خود را صرف شفای بیماران می‌کند، همه اینها با این کارها جسد اثیری خویش را نیرومند می‌سازد. تا در برابر موجوداتی که راه خود را در جهان اثیری گم کرده‌اند (منظور ارواح گم‌گشته و شریر هستند) استقامت نمایند. ما به این اشخاص کسانی را اضافه می‌کنیم که در طرح روحی انجام وظیفه می‌کنند).

به هر حال همیشه لازم است احتیاط، دقت و نظم در آزمایشات را رعایت کنند و در همه آزمایشات ظواهر مدیومی که می‌خواهند بوسیله آن آزمایشات، جنبه غیر فیزیکی انسان را کشف کنند، همان جنبه غیر فیزیکی شخصیت حقیقی انسان است توجهشان معطوف به خداوند باشد. و دارای ضبط نفس کاملی باشند منظور این کارها را فقط بخاطر کشف حقیقت نه بخاطر کسب شهرت و ثروت و مقام انجام دهند. وگرنه خطرات همیشه در جلوی راه انسانها هست. از همه مهمتر برای آدمیان دشمنی بالاتر از جهل نیست. پس باید آدمی برای از بین بردن این دشمن خود را به خطر بیاندازد و در همه شئون حیاتش فعالیت کند تا به حقایق دست یابد.

بیان حالات خاصی از برون‌فکنی روح - علاوه بر همه آن حالات گذشته که درباره برون‌فکنی روح بیان کردیم حالات ویژه‌ای هم از برون‌فکنی روح هست که ظهور آنها بسیار نادر می‌باشد ولی حقیقت دارند. در این حالات هم برون‌فکنی هست. ولی این طرح روحی همراه با یک پدیده دیگری است که آن پدیده صفت فیزیکی دارد مثلاً در بعضی حالات وقتی که جسد اثیری از جسد فیزیکی جدا می‌شود آن جسد اثیری هم مانند جسد فیزیکی قابل رویت با چشم عادی و یا لمس و یا دید و لمس هر دو می‌گردد. به این قبیل ظواهر در اصطلاح علم روحی جدید پدیده ازدواج (Bilocation)

می‌گویند. و یکی از فروع این حالت پدیده رویت جسد فیزیکی و کوكبی تجسد یافته بوسیله خود انسان می‌باشد. به این پدیده هم پدیده رویت القائی یعنی شخص جسد کوكبی خود را پس از خروج فیزیکی تجسد یافته می‌بیند. و به این ظواهر رویت مقابل (Autoscopie) هم می‌گویند.

در بعضی از حالات ویژه، برحسب ظاهر میان جسد اثیری و کوكبی جدائی بوجود نمی‌آید ولی هر دو آنها بواسطه عوامل نامحدودی از دیوارها و یا سقفها نفوذ می‌کنند و یا اینکه به داخل صندوقهای در بسته داخل می‌شوند و حتی به مسافت دور هم منتقل می‌شوند. در اینجا قول مرجع این است که بگوئیم انفصال سریع و غیر قابل رویت میان دو جسد بوجود می‌آید متنها دوباره بلافاصله داخل هم می‌شوند. مثلاً هنگام عبور از دیوار جسد اثیری از جسد فیزیکی خارج می‌شود ولی به محض اینکه از دیوار عبور کرد بلافاصله داخل جسد فیزیکی می‌شود از این جهت است که جدائی میان دو جسد برای ناظر قابل رویت نمی‌شود. ولی امر مهم در این حالت این است که آدمی با هر دو وجودش از یک مکانی به مکان دیگر بدون وسیله مادی منتقل می‌شود. به این نوع ظواهر در اصطلاح علم روح جدید پدیده طرح و انتقال با جسد فیزیکی می‌گویند. (Transportation) که ما در بحثهای آینده راجع به این موضوع بحث خواهیم کرد.



بخش دوم

مبحث دوم

بررسی پدیده ازدواج (یا دوگانه توأم)

شک نیست که یکی از مهمترین پدیده‌های ظواهر روحی پدیده ازدواج می‌باشد. یعنی آدمی با دو شخصیت در جلوی دیگران و یا خودش ظاهر می‌شود. گرچه این پدیده بسیار نادر است لکن نادر بودن آن صحت و حقیقت آن را نفی نمی‌کند.

چنانکه در ذیل علت آن را بیان می‌کنیم وقتی که عقیدهٔ نثوصوفیها می‌باشد که انسانها تنها یک جسد اثیری ندارند بلکه چندین جسد قالب مثالی نامرئی متداخل بهم دارند. مانند تداخل پوستهای یک پیاز به یکدیگر و هر کدام از این جسدها دارای ارتعاشات موجی جداگانه و متفاوت می‌باشند. پس این نظر ظهور بعضی از اشخاص را در مقابل دیگران با بیش از یک یا دو جسد اثبات می‌کند. و بر حسب عقیده نثوصوفیها انسان هفت جسد متداخل بهم دارد که بشرح زیر هستند.

- ۱ - جسد عضوی - (جسد فیزیکی) که از ماده سفت تشکیل شده است (Somatic).
- ۲ - جسد اثیری - که آن هم ماده است لکن حواس مادی ما قدر به دیدن و یا لمس کردن آن نیستند.
- ۳ - جسد کوکی - (Astral) که از ماده کوکی ترکیب یافته و در جهان ستاره‌ای مورد استفاده واقع خواهد شد. بنابراین نظریه جسد کوکی غیر از جسد اثیری می‌باشد و مواد آن لطیفتر از اثیری است.

۴ - جسد عقلی - (Mental) که این جسد مرکب عقل است یعنی عقل در آن مستقر است.

۵ - جسد نسبی - (Causal) این جسد ابر عقل است که در سطوح مناطق عالی تر از جهانهای کوبکی عمل می کند. (۱) ۶ - جسد روحی (Spiritual)

۷ - جسد عام (Universal) این دو جسد اخیر را مشکل بتوان جسد توصیف کرد. زیرا آنها تجلی بالاتر عقل می باشد نه تجسد، متأسفانه کتاب ما گنجایش این را ندارد که همه عقاید نثوصوفیها را در اینجا بیان کنیم. لکن شاید همین اشاره مختصر برای پی بردن نثوصوفیها کمک کند و حتی این مسئله را روشن سازد که برای هر انسان در آن واحد صورتهای متفاوتی برای خود شخص و هم در نظر دیگران ظاهر می شود بطوری که عده ای از محققین علم روحی جدید این حالت را در چندین جا ضبط کرده اند و هم چنین عده ای از پزشکان عادی هنگام معالجه بیماران و یا جراحی آنان به تعداد این قبیل ظواهر برخورد کرده اند که ما در زیر چند تا از این حالت را که علمای روحی با تلاش و کوشش آنها را ضبط کرده اند بیان می کنیم.

حالت امیلی ساگیه - این حالت در ابتدای سال ۱۸۴۵ پدید آمد و تعدادی از کتب و مجلات روحی آنها را نوشتند و این حالت را عالم روحی معروف که وزیر هم بود (الکساندر اکزانوف).

در کتاب خود به نام رابطه حیوانیت با روحی بود بیان کرده است و چنین می گوید. در نزدیکی ریگا در لیونی چند مایل دورتر از شهر (ولمار) (Volmar) کالجی برای دختران است رئیس آن مدرسه آقای بوش بود. در میان معلمین آن مدرسه خانم فرانسوی بود به نام امیلی ساگیه از اهالی دیجون. این خانم ۳۲ سال سن داشت قامتش متوسط بود و با هوش و بسیار امین و دارای چشمانی میشی بود ولی از لحاظ روحی دارای انفعالات سریع بود بطوری که می شد به آسانی او را برانگیخت و عصبانی کرد. البته از حیث مزاج

۱- از جهان چهارم روحی به بالا، ارواح شکل جسم را از دست می دهند. یک شکل عقلی برای خود

درست می کنند. مترجم

هم کاملاً سالم بود و در تمام مدت کار در آن مدرسه فقط دو مرتبه بیماری خفیف پیدا کرده بود. مسئولین مدرسه هم از وظیفه دانی و علاقمندی این خانم به کارش راضی بودند و چند هفته از آمدن ایشان به آن مدرسه نگذشته بود که اشخاصی می گفتند که ما او را در فلان جا دیده ایم دیگری هم می گفت در همان ساعت من او را در جای دیگر مشاهده کرده ام یک روز شاگردان مدرسه دو خانم چسبیده بهم را که به شکل امیلی ساگیه بود در کنار تخته سیاه دیدند که حرکات هر دوی آنها یک جور بود. اما خانم واقعی در دستش طباشیر (یک نوع قلم برای نوشتن است) بود ولی خانم شبیه او چیزی در دست نداشت فقط حرکات و برا تقلید می کرد. ترس شدیدی میان شاگردان حاکم شد. در نتیجه اهل مدرسه این قضیه را فهمیدند همه شاگردان بدون استثنا تاکید کردند که شکل دوم خانم ساگیه را هم دیده اند. همه هم توصیف آن را بیان می کردند. چند روزی از این حادثه نگذشته بود که دوشیزه آنتوانت دی. ورانگل به مناسبت ایام عید در محلی با چند نفر از شاگردان مرخصی گرفتند که بخارج از مدرسه بروند. هنگامی که خانم امیلی ساگیه در پوشاندن لباس به آنتوانت کمک می کرد برای بستن دگمه های او به پشت سر آنتوانت رفت. آنتوانت در آینه دید دو خانم امیلی در پوشیدن لباسها به وی کمک می یکنند. فوراً از ترس بیهوش شد. بعد هم شهود کرا را به دیدن دو امیلی شهادت دادند. هنگام شب موقعی که خانم امیلی می خواست با شاگردان غذا بخورد شاگردان دیدند که در پشت سر خانم امیلی یک امیلی دیگر هم ایستاده حرکات او را تقلید می کند ولی در دست او کارد و چنگال نبود. جسم مقابل امیلی همیشه او را تقلید نمی کرد. زیرا روزی امیلی در اثر ابتلا به بیماری آنفلوآنزای حاد در رختخواب خوابیده بود و در کنار او دوشیزه آنتوانت نشسته برایش کتاب می خواند تا استراحت کند. ناگهان قیافه امیلی بسختی زرد شد. بعد هم آنتوانت می بیند که شبیه امیلی در آن اطاق راه می رود. آنتوانت از ترس رنگش زرد می شود ولی سعی می کند که به او نگاه نکند.

دفعه دیگر هم دختران مدرسه که تعدادشان بالغ بر ۴۲ نفر بود می بینند که معلم آنها خانم امیلی در باغ مدرسه گل می چیند و یک امیلی دیگر هم با آنها در سالن حیاط

نشسته و سوزن را نخ می‌کند. می‌دیدند آن امیلی که در باغ بود بسیار سنگین راه می‌رود مثل اینکه حالت چرت بوی غبه کرده است. مشاهده این منظره عجیب دو نفر از شاگردان جسور او را وادار می‌کند بسوی صندلی که خانم امیلی نشسته بود می‌روند و او را لمس می‌کنند می‌بینند بدنش بسیار نرم است مانند اینکه از قماش نازکی ساخته باشند^(۱) حتی یکی از آن دخترها انگشت خود را به بدن شبح امیلی فرو می‌کند. سایر شاگردان علت این موضوع را از خانم امیلی می‌پرسند او پاسخ می‌دهد وقتی که در باغ بوده شبیه خود را می‌بیند که در سالن حیاط مدرسه نشسته است بخود می‌گوید شاگردان وقت خود را تلف کرده این شبیه ساخته‌اند (یعنی شاگردان بشوخی شکلی برای او ساخته‌اند) بعد امیلی اضافه می‌کند که مایل شدم بیایم با شاگردان در این باره صحبت کنم مشاهده کردم که این اراده من در شبح من اثر گذاشت او هم صندلی خود را ترک کرد. این ظواهر بطور مرتب تکرار می‌شد گاهی هم یک هفته و یا چندین هفته شبح امیلی ظاهر نمی‌شد. امیلی می‌گفت هر وقت شبح من بطور کامل و روشن ظاهر میشد من در خود احساس ضعف می‌کردم. اما وقتی که ظاهر نمی‌شد و یا بطور کامل ظاهر نمی‌شد خود را نیرومند و قوی احساس می‌کردم. بهر حال نیروی روحی هر دو آن جسمها را تغذیه می‌کرد. وقتی که یکی کار می‌کرد آن دیگری آرام بود امیلی نمی‌دانست در اطرافش چه می‌گذرد بلکه اغلب جریان را از دیگران می‌شنید در نتیجه نمی‌توانست علت این امر را بفهمد که به مجرد ظهور شبحش در برابر دیگران چرا بدنش سفت و سست و خمود می‌شود؟ اینها چیزهایی بود که امیلی می‌ترسید و نمی‌توانست جلوی بروز این پدیده را بگیرد.

در خلال ۱۸ ماه، آتوانت توانست به دفعات شبح امیلی را از نزدیک ببیند. ولی از دور نمی‌توانست آن را ببیند. زیرا این شبح امیلی بیشتر در مواقعی ظاهر می‌شد که امیلی در باغ گردش می‌کرد و از ساختمان مدرسه زیاد دور نمی‌شد.

۱- معلوم می‌شود که آن شبح از ماده اکتوپلاسمی گرفته شده از بدن ساگه بوده است. بطوری که معلوم می‌شود، آن ماده، هم مدیوم (برون‌فکنی روح) دارد و هم مدیوم اکتوپلاسم. مؤلف

در این جا یک امر محقق هست و آن این است که همه مسئولین مدرسه شبیح مقابل امیلی را می دیدند. اواخر در جلوی همه ظاهر می شد. وقتی که جریان به آگاهی اولیاء دانش آموزان رسید آنها هم آمدند و خود آن را دیدند. و عده ای هم دختران خود را از آن مدرسه بیرون بردند. به طوری که فقط ۱۲ نفر دانش آموزان ماندند. عاقبت هم امیلی را از مدرسه بیرون کردند. بعداً هم معلوم شد که امیلی به هر مدرسه ای رفته این پدیده در آنجا ظاهر شده بطوری که ۱۹ بار او را از مدرسه بیرون می کنند پس از آنکه امیلی از (نوولک) بیرون رفت تا در یک مکان نزدیک به آنجا اقامت کند آنتوانت او را در نزد خانم دوستش پیدا کرد که در خانه آنها زندگی می کرد و با اطفال کوچک آن خانم بسر می برد. که آنها همیشه می گفتند که دو امیلی دارند و می بینند و بعد هم امیلی بطور ناشناس به روسیه مسافرت کرد و دیگر هم معلوم نشد کجاست؟

حالت دکتر بیکر- از جمله حالتی که از همین نوع (ظهور دو بدن قابل رویت) ضبط شده حالت دکتر هر بیکر (Herr Becker) استاد ریاضیات در روستوک بود. شایع بود روزی او رفت به کتابخانه اش تا کتابی را که لازم داشت پیدا کند و با دوستانش مباحثه نماید دید شبیح او در همان صندلی نشسته که معمولاً بیکر می نشست. وقتی که به آن شبیح نزدیک شد و از بالای شانه اش نگاه کرد دید شبیح او انجیل را باز کرده این مطالب را می خواند خانه خود را منظم کن، چون تو بزودی خواهی مرد دیگر زنده نمی شوی بیکر این جملات را به فال بد گرفت و برگشت بنزد دوستانش و جریان را گفت و در آخر هم اضافه کرد که (می ترسم مرگ نزدیک شده باشد دوستانش به او گفتند این فکر باطل را از خود دور کن). ولی فردای آن روز در ساعت ۶ غروب دکتر مرد.

شبهه این حالت را استلینج از افسر پلیس فایمر در آلمان که نام آن افسر تریلین بوده حکایت کرده است او می گفته دکتر بیکر به کتابخانه اش می رود تا مدرک مهمی را که برای بحث با دوستانش داشته بدست آورد همین که وارد کتابخانه می شود می بیند شبیح او در روی همان صندلی که بیکر می نشست، نشسته و همان مدرک (همان کتاب مورد لزوم) هم در دست اوست. بیکر بحال ترس بر می گردد زن خدمتکارش را می فرستد از

کتابخانه آن کتاب را که در روی میز گذارده بود بیاورد وقتی که زن داخل کتابخانه می شود می بیند که دکتر روی صندلی نشسته زن خیال می کند چون دیر کرده دکتر خودش آمده آن را ببرد. حالات دیگری نظیر همین حالت زیر بود که جی - دی موپاسان ادیب مشهور فرانسوی به دوستش گفته که او گاهی خودش را دو تا می بیند. هر وقت به منزلش برمی گردد می بیند شبیه او در همان صندلی که خودش می نشیند نشسته است. موپاسان در بیمارستان (امراض عصبی) درگذشت. اکنون این سؤال پیش می آید وقتی که این مشاهده مکرر سبب ابتلای صاحبش به بیماری عصبی می گردد بنابراین موپاسان مبتلا به بیماری بوده است؟ و آنکه هنگام مرگش هم شایع بود او قربانی تشخیص غلط دکترهای معالجتش شده است؟

شاعر و نویسنده آلمانی گوته هم شیخ خود را دید. جریانش چنین بود که او با دوستش فردریکا در جاده استراسبورگ می آمده شیخ او ظاهر می شود و گونه با وی سخن می گوید و دوستش هم می شنود برای شعرا و ادبا هم چنین حالتی را گفته اند که از جمله آنها دی موسیه و شیلل می باشند.

در سال ۱۹۲۹ فردریک رئیس اسقفهای بریتانیا نامه ای به سراولبور لودز - مدیر دانشگاه بیرمنگام می نویسد و در آن می گوید. در تاریخ ۱۴ ژوئیه به خانه ام برگشتم خیلی هم خسته بودم برای استراحت روی تخت دراز کشیدم خوابم گرفت. بعد از یک ربع ساعت بیدار شدم چون همان موقع به ساعت نگاه می کردم وقتی که بیدار شدم دیدم یک انعکاس نور روشن به شکل بخار ظاهر شد و بعد هم بتدریج به شکل من درآمد و با سرور و جدیت به من نگاه می کرد. به حدی شفاف بود که از داخل بدن او بعضی از کتابهایم را که در پشت او روی میز بودند می دیدم. پس از اینکه ۵ ثانیه با هم تبادل نظر کردیم یعنی بروی یکدیگر نگاه کردیم آن نور شبیه من ناپدید شد، ولی طولی نکشید که واضحترا از قبل باز هم ظاهر شد.

پی گیری این ظواهر از سوی محققان علم روحی
دکتر سولیه تصمیم به تحقیق درباره این ظواهر گرفت و کتابی به نام مشاهدات درونی

نوشت و در آن کتاب آزمایشاتی را که با دکتر لاسیگ و دکتر فیریه و روگنیویش انجام داده بودند بیان کرده نتایجی که دکتر سولیه از این آزمایشات بدست آورد این بود که هر وقت آن توده نورانی کاملاً مطابق با شکل صاحبش باشد ممکن است مدتی باقی بماند. ولی اگر بفکر پی‌گیری آن باشد پنهان می‌شود. اما موقعی که آن طیف نورانی با شکل و سیمای صاحبش باشد و یا لباس نداشته باشد مثلاً کوتاه و یا بلندتر از قد صاحبش باشد و یا لباس نداشته باشد می‌تواند با حالت‌های مختلف تراکم و تکاثف باقی بماند. معمولاً این شبیها در شبها ظاهر می‌شوند. آن هم موقعی که شخص به فکر عمیقی فرو رود و یا اینکه تمرکز شخصیت داشته باشد آن شبیح ظاهر می‌شود و در موقع استعمال مواد مخدر، فاصله آن شبیح با صاحب بیش از چند یارد نمی‌باشد. معمولاً آن شبیح ساکت است لکن گاهی هم میان آن طیف و صاحبش مذاکراتی رخ می‌دهد حتی گاهی با هم اختلاف عقیده پیدا می‌کنند.

همچنی دکتر اوجین اوستی - مدیر موسسه بین‌المللی ماورای روح پاریس بعضی از حالت برون‌فکنی را شبیه حالات بالا ذکر کرده است می‌گوید در بعضی مواقع استنباط شده که آن شبیح جز تجسم حالت فکری چیز دیگری نیست این حالت در موقعی ظاهر می‌شود که شخص ساکت و آرام و بی‌حرکت و بدون فکر بنشیند.

دکتر ادوارد پودولسکی - در شماره آوریل سال ۱۹۶۶ مجله میزان مقاله‌ای منتشر ساخته که در آن بعضی از حالات شبیه حالت‌های بالا را که اشخاص خود را دوتا می‌بیند بیان کرده است.

یکی از آن حالت شخصی است به نام ک - هارولد اهل شیکاگو آمریکا این شخص مبتلا به سردرد شدیدی می‌شود پس از برگشتن به خانه‌اش آماده خوردن شام می‌گردد می‌بیند شبیح او هم در مقابل نشسته است مثل اینکه شکل او در آینه منعکس شده است. و هر حرکتی را که هارولد انجام می‌دهد شبیح هم از وی تقلید می‌کند. و این حادثه چند مرتبه برایش تکرار می‌شود. این پدیده هنگام بروز نیمه سردرد شدید ظاهر می‌شده است. یکی دیگر از این نوع، حالت شخصی است به نام ب - صموئیل از کانزاس آمریکا که در

یکی از روزهای هفته هنگامی که علف هرز باغچه‌اش را جمع می‌کرد و در بعداز ظهر بوده شبح خود را در چند قدمی‌اش می‌بیند که شبح او هم همان کار را می‌کند. و این ظهور برایش قریب دو ساعت طول می‌کشد. یکی دیگر از اینها حالت خانمی است به نام پ جینی جریان آن چنین است هنگام غروب آن خانم می‌خواسته خود را آرایش کند می‌بیند خودش در مقابل خودش ایستاده و روی خود را لمس می‌کند نکته تعجب‌آور این بوده که هر کدام از این دو جسم (یا دو شکل) می‌خواستند روی دیگری را لمس کنند. چون خانم اثر این لمس را در رویش احساس می‌کرده است. (۱)

شک نیست که منشأ همه این ظواهر همان برون‌فکنی روح می‌باشد. زیرا این حالتها بیشتر در موقع بروز تب شدید و متناسب بودن حالت نفسانی و هنگام بیماری و تلاش زیاد و سردرد و تنگی نفس ظاهر می‌شود.

چگونگی انتقال با جسد فیزیکی

چگونگی انتقال با جسد فیزیکی. لازم است که میان دو پدیده خروج جسد اثیری از جسد فیزیکی فرق گذارده شود این حالت اخیر آن است که مدیوم با جسد فیزیکی خود به وسایل ناشناخته از دیوارها و سقفها عبور کند. و یا با هر دو جسدش داخل صندوقهای در بسته شود و یا به مسافت بسیار دور برود و در آنجا دیده شود (بدون اینکه از جای خود حرکت کرده باشد) این حالت برخلاف برون‌فکنی روح که زیاد اتفاق می‌افتد بسیار نادر است. و در واقع این حالت و عبور با جسد فیزیکی از موانع مادی یک پدیده‌ای مرکب از ارتفاع تلقائی (Levitation) و مجلویات روحی (Psychic Apprpts) را مجسم می‌کند، (۲) انتقال از محلی به محل دیگر. یک پدیده قدیمی می‌باشد. نه یک پدیده به

۱- یک حالت شبیه همین حالت در همان مجله شماره ژانویه سال ۱۹۶۸ برای جراتی به نام (هاری هوفیلور) نقل شده که او از کودکی این حالت را داشته و دو جسدش در نزد خانواده‌اش ظاهر می‌شده است.

م-ل

۲- منظور از ارتفاع تلقائی این است که برای آن شخص از جانب روحی القاء می‌شده که با جسد فیزیکی‌اش از درها و سقفها بیرون برود. انی عمل توأم با حالت آوردن اشیاء مادی به اتاق در بسته ارتباط

تمام معنا جدید. زیرا در زمانهای بسیار قدیم اشارات زیادی راجع به این حالت در نوشته‌های تاریخی و دینی آمده است.

مثلاً در کتاب سفر حزقیال اصحاح (۱-۱۰) یکی از سفرهای کتاب تورات چنین آمده است بعد روح مرا برداشت آورد دم در شرقی خانه خدا (منظور بیت المقدس است) دری که بطرف شرق باز می‌شد در آنجا من (حزقیال) ۲۵ مرد دیدم که در میان آنها (بازینا فرزند عزیز) و (قلظیا فرزند بنایا) که هر دو آنها رئیس دو تا از طایفه یهود بودند.

و همچنین در این باره آنچه که از ایلیا آمده است که او موقعی که با یسع می‌رفتند با او را برداشت به جای دیگر انتقال داد. از حقیق نقل شده است که او در تاریکی شب در ظرف یک ثانیه از یهودیه به ایلون می‌رفته برای دانیال نبی غذا می‌برده و برمی‌گشته است یعنی با همان حالت انتقال جسد فیزیکی این کار را انجام می‌داده است همچنین در عهد جدید انجیل قدیس پطرس نقل شده وقتی که او زندانی بوده ملائکه‌هایی قیدو بندهای او را باز کرده از زندان آزادش نمودند. پطرس می‌گفت من بطور یقین دانستم که خداوند ملائکه را فرستاد و مرا از دست هیرو دوس نجات داد. نقل از اعمال رسولان اصحاح یکی دیگر از این حالتها قصه عدیس آنتوان دی بدو (۱۱۹۵ - ۱۲۳۱) میلادی می‌باشد و جریانش چنین است او در اسپانیا بوده پدرش در ایتالیا متهم به کشتن طفلی می‌شود. در اثنای محاکمه از در دادگاه ایتالیا ظاهر می‌شود و بی‌گناهی پدرش را اثبات می‌کند. و قاتل حقیقی را معرفی می‌کند بعد هم از چشم حاضرین پنهان می‌شود در حالی که کسانی که در اسپانیا در اطراف او بوده‌اند گواهی داده‌اند که او هیچگاه از اسپانیا خارج نشده است.

توأم بوده. قبلاً گفتیم ارواح این کارها را با استفاده از تأثیر عقل در ماده انجام می‌دهند. یعنی وقتی که می‌خواهند چیزی را از خارج به داخل اتاق بیاورند، یا از صندوق در بسته خارج کنند، با اراده، ماده فیزیکی آن شیئی را تبدیل به امواج می‌نمایند پس از آوردن به محل، دوباره به ماده فیزیکی تبدیل می‌کنند بنابراین همین عمل را با بدن فیزیکی مدیوم هم انجام می‌دهند. مترجم

قسمتی از تحقیقات علمی در مورد (طرح با جسد فیزیکی). در این مورد تحقیقات علمی زیادی هست که بیشتر آنها در مؤسسات علمی مورد اطمینان و با علمای موثق انجام شده است و از جمله آنها حادثه زیر می باشد. این حادثه در جلسه روحی منعقد در تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۸۷۱ در منزل شماره ۱۶ واقع در خیابان لامزکوندویت در محله هولبورن (High Holburn) در شهر لندن رخ داد. مدیومهای این جلسه عبارت بودند از ۱- فرانک هیرن (Frank Herne) ۲- ویلیامز (Willams) که هر دو اینها تمام ماه ژانویه را در لندن بودند. هنگام آزمایش مدیومها را دست و پایشان را بستند و همه درها را قفل کردند. آزمایش کنندگان بطور منظم با تجسد دو روح برخورد کردند که یکی (ژان کنگ) و دیگری دخترش کاتی کنج بودند. این دو روح در جلسات همیشه با هم هستند. که در بیشتر جلسات روحی حاضرین به این مسئله اشاره کرده اند. و تحقیق کنندگان هم حضور آن دو روح را با هم تأیید نموده اند. در این جلسه روح کاتی گفت که از ظواهر مجلوبات عادی مانند آوردن انگشتر و سنگهای قیمتی و غیر از اینها به جلسه خسته شده ام. و پدرم مرا از افراط در مصرف کردن اکتوپلاسمها بر حذر می دارد ولی من می خواهم بطور دائم عمل کنم.

در این هنگام استاد ویلیام هریسون (W.Harrison) سردبیر مجله (انسان روحی) که در جلسه حاضر بود به شوخی به روح کاتی گفت: چرا خانم گاپی (Guppy) را احضار نمی کنی آیا جنس مزاحمی است؟ این شوخی همه حاضرین را که خانم گاپی مدیوم ایرلندی را می شناختند که یک خانم چاق و بلند قد بوده به خنده انداخت روح کاتی گفت بلی بزودی این کار را خواهم کرد و خانم گاپی را در این جا حاضر می کنم. یکی از حاضرین گفت این کار را نکن و به آن زن بیچاره صدمه نزن. ولی کاتی با اصرار گفت بزودی این کار را خواهم کرد. در آن هنگام خانم گاپی در منزلش در محله هایبوری که سه مایل با جلسه ارتباط فاصله داشت در کنار شوفاز نشسته دفتر و قلم در دست داشت. و در مقابلش هم دوستش دختر خانمی به نام نیلاند نشسته بود روزنامه می خواند. در این هنگام خانم گاپی چند سرفه می کند. وقتی که دوستش به وی نگاه می کند می بیند به

آرامی جایش را ترک می‌کند و بعد مانند یک نور دنباله‌دار در نزدیکی سقف ظاهر می‌شود. آنهایی که در دایره روحی نشسته بودند گفته‌اند از گفته‌های کانی کنج که من خانم گاپی را در این جا حاضر می‌کنم سه دقیقه نگذشته بود که صدای افتادن جسم بزرگی را بروی یکی از صندلیهای جلسه شنیدم آقای ادوار یکی از حاضرین احساس می‌کند که دستش به یک لباس می‌خورد. در این هنگام می‌بیند که گاپی در میان میز ایستاده و در دستش قلم و دفتر هست همان قلم و دفتری که قبلاً در خانه در دستش بود و با دست راستش که قلم را گرفته بود رویش را پوشانده بود. متوجه حاضرین نمی‌شود و بنابراین به سئوالات آنها پاسخ نمی‌دهد. روح ژان کنج به حاضرین می‌گوید چند دقیقه او را به حال خود بگذارید بزودی حالش طبیعی خواهد شد. پس از گذشتن چهار دقیقه خانم گاپی برای اولین مرتبه حرکت می‌کند و یک نفس عمیق می‌کشد بعد مثل اینکه بخود آمده باشد متوجه حاضرین شد و اینکه خودش را با لباس در میان آنها دید بحال شکایت گفت من ابداً آماده برون‌فکنی روحی نبودم حتی کفش نپوشیده‌ام. به محض اینکه این سخنان از دهن گاپی بیرون آمد دیدیم لباسهایش از سقف به پائین می‌ریزند حتی کفش و ژیلت زنانه هم در میان آنها بود.

این ظواهر با نظارت دکتر آبراهام والاس ضبط و در مجله نور منتشر می‌شود و ۱۱ نفر حاضرین هم آن را تأیید می‌کنند. و این حادثه در کتاب علم روحی جدید تألیف دکتر فرانک بودمور جلد ۲- صفحه ۲۵۹ هم چاپ شد این شیخ دکتر فرانک بودمور در قبول کردن اینگونه ظواهر از دیگر محققین روحی محتاطتر بود بعد هم این شخص اضافه می‌کند که پس از حدوث واقعه تحقیق کنندگان به خانه خانم (گاپی) رفتند و در آنجا دوستش لیلاند را یافتند و او برایشان نقل کرد که در همین جا با خانم گاپی نشسته بودیم صدای سرفه او را شنیدم وقتی که به او نگاه کردم دیدم یک مرتبه پنهان شد و در پشت سرش یک نور دنباله‌دار نزدیک سقف ظاهر گشت.

طبعاً این حادثه عجیب در روزنامه‌ها و مجلات روحی و عادی آن زمان منتشر شد. و باعث بوجود آمدن مناقشات و مباحثات زیادی در همه مؤسسات روحی گردید. لکن

چون شواهد و دلایل صحت آن زیاد بود ناچار قبول کردند.

و دکتر ناندور فودور (Nandor Fodor) صاحب مؤسسه چاپ اصطلاحات و آثار علم روحی در کتابش درباره این حادثه چنین نوشت: عقل فوق قضاوت است و بعد هم عقیده خود را در مورد طرح با جسد فیزیکی بطور عموم چنین بیان کرد. در اعضای انسان بالغ نیروهای مغناطیسی و کهربائی در حال رکود یافت می‌شوند و این نیروها یگانه نیروئی هستند که می‌توانند پدیده (برون فکنی با جسد فیزیکی) را بوجود آورند.

حالات دیگر - یکی از تحقیقاتی شب گذشته که موجب حصول اطمینان بر صحت حدوث این پدیده مهم یعنی طرح با جسد فیزیکی می‌باشد تحقیقات زیر است. اسقف جفرگسون (J.B.Ferguson) درباره دو برادر (دافینورت) چنین می‌نویسد:

من معتقدم که این دو برادر در اتاق جلسه روحی با بدن فیزیکی به هوا بلند می‌شدند و از اسقف اتاقها به مسافت چندین مایل دورتر می‌رفتند. این دو برادر مدت ۱۱ سال از این قبیل معجزات در برابر حاضرین نشان می‌دادند.

استاد پولوسکی درباره مدیوم هلندی معروف فرانک کیسکی می‌گوید عجیب‌ترین چیزی که من در موقع آزمایش از این مدیوم دیدم این بود که او بطور ناگهانی از اتاق جلسه گم می‌شد در حالی که تمام درها و پنجره‌های آن بسته شده بودند. وقتی که دنبال او می‌گشتند او را در یک اتاق دیگر دور از خانه آزمایش می‌یافتند. در حالی که روی یک تخت خوابیده است. این حادثه را دوستان بسیار صدیق من هم تأیید می‌کنند.

تحقیقات دقیقی که به وسیله مدیوم برزبلی مارلو میرابللی انجام شد طرح با جسد فیزیکی را ثابت نمود. عالم معاصر اریک ح دنجول تأکید می‌کند به اینکه این خانم مدیوم از ایستگاه راه آهن لوز واقع در سان پاولو به شهر ونسنت با جسد فیزیکی اش منتقل شد که ۶۰ کیلومتر از آن راه آهن دور بود. و این حادثه در اطراف دو دقیقه پس از مخفی شدن او در جلوی ناظران اتفاق افتاد.

در یک آزمایش دیگر، دست و پای میرابللی را به پایه‌های میز بستند. بعد فوراً از جایی که بود از نظر حاضرین پنهان شد در حالی که همه درها و پنجره‌ها قفل شده بودند.

پنج نفر از حاضرین در همان اتاق ماندند بقیه برای یافتن مدیوم رفتند او را در اتاق پهلوی اتاق اولی یافتند که روی صندلی نشسته استراحت می‌کند. آزمایشی با رونالد استرونک این آزمایش هم شبیه آزمایشات قبلی است و آن را محقق معروف روحی خانم مارگری لورانس در مجله (اخبار روحی) شماره ۵۹۹ - مورخ ۱۳ نوامبر ۱۹۴۳ چنین توصیف می‌کند. من خودم شخصاً ناظر گذشتن جسم رونالد استرونک از میان سقف اتاق ارتباط بودم. جریان چنین بود که من به دایره روحی که اعضای آن را روحی به نام ردایجل یعنی شاهین قرمز انتخاب می‌کرد پیوستم این روح مهمان روح راهنمای مدیوم استرونک بود من از ابتدا در جلساتی که برای آزمایش این مدیوم جوان جهت حدوث تجسد روح، تشکیل شده بود حاضر می‌شدم تعداد حاضرین در جلسه آزمایش ۸ نفر بودند من از این می‌ترسیدم که ما بعد از ظهور یک قالب آدم تجسد یافته بقیه وقت خود را بیهوده صرف کنیم و چیزی از ظواهر روحی بدست نیاوریم. این قالب که قبلاً در جلسه تجسد یافت سر یک روح مصری بود که خود را به من معرفی کرد و مرا با نام صدا نمود و به من گفت که او روح راهنمای من می‌باشد.

بعد از این حادثه ناگهان صدای فریادی از دور در بیرون اتاق جلسه در نزدیکی نردبانی شنیدم. و در خارج از اتاق جلسه، نوری هم دیدم. به پلیسی که بخاطر آن روشنائی در آنجا حاضر شده بود گفتم ما چراغ را خاموش کرده‌ایم، چون در آن هنگام بواسطه وجود جنگ بین الملل دوم آژیر هوایی داده بودند من از بابت مدیوم ترسیدم چون خیال می‌کردم که او باز هم در حال بیهوشی است. و می‌دانستم که باز شدن در بطور ناگهانی و پیدایش نور باعث می‌شود که پلیس بطرف ما بیاید. در آن هنگام مدیوم بیهوش دچار رنج شدید بشود دوباره آن شیون تکرار شد یکی از حاضران گفت: این صدای رونالد است که روح راهنما ردایجل او را از اتاق جلسه بیرون برده است. من از جلسه خارج شدم دیدم مدیوم در آخرین پله نردبان بطور متحیر ایستاده و می‌گفت: من یک مرتبه بطور ناگهانی بخود آمدم دیدم که در این جا هستم بعد هم مدیوم با وحشت به اطراف نگاه می‌کرد پس از گذشتن دو یا سه دقیقه مدیوم آواز سرودی را که در داخل

اتاق جلسه می خواندند شنید با خودش گفت جلسه ادامه دارد بهتر است بروم آنجا بعد هم با همان چشمان حیرت زده بطرف صندلی خود در اتاق جلسه رفت و نشست همان موقع روح ردابجل به وی مسلط شد و گفت من عمدآین کار را کردم یعنی مدیوم را با جسد فیزیکی اش از اتاق جلسه بیرون بردم تا بشما ثابت کنم که آن علمای مادی که همه چیز را از ماده می دانند بسیار جاهل هستند زیرا من برای انجام این کارها از قوانینی استفاده می کنم که خیلی قوی تر از قوانین مادی شماست دیدید که من توانستم مدیوم را با جسد فیزیکی اش از بالای سقف اتاق ارتباط به خارج عبور دهم و آن را در جای دیگری بگذارم.^(۱) بعد خانم مارگری لورانس اضافه می کند که در واقع ردابجل روح راهنمای مدیوم برای انجام این کار نخست تجسد مادی مدیوم را از بین برد و او را به اشعه های موجی تبدیل نمود و از داخل سقف جامد عبور داد و در آن محل که مدیوم را دیدیم دوباره او را بحال تجسد فیزیکی برگرداند قبلاً هم گفته ایم که ارواح این اعمال را بوسیله همان قانون تاثیر مستقیم عقل بر ماده انجام می دهند^(۲) بنابراین من (الورانس) این آزمایش را از بزرگترین آزمایشاتی می دانم که در خلال تحقیقات طولانی خود درباره مسایل روحی انجام داده ام.

برای اینکه هرگونه شک را از دل اعتراض کنندگان بزدایم می گویم هنگامی که صدای مدیوم را از خارج شنیدیم همه حاضرین در جلسه دستهایشان به هم متصل بود چون در جلسه ارتباط باید حاضرین دایره وار بنشینند و دستهایشان را بهم متصل کنند من فاصله میان در اتاق جلسه را با صندلیهای خودمان طوری تنظیم کردم که هیچکدام از حاضرین نتوانند در را باز کنند مگر اینکه آن شخص به من یا به یکی از حاضرین برمی خورد یعنی طوری بود که من باید صندلی خود را کنار می کشیدم تا در باز شود چون در به داخل باز می شد و تنها راه خروجی آن اتاق هم همان در بود.

علاوه براین من قبلاً آن خانه کوچک را بازدید کرده بودم سقف هم هیچگونه

۱- نقل از مجله علم روحی منتشر شده از جانب دانشکده علم روحی بریتانیا چاپ ۱۹۲۵ - ص ۲۱۴.

۲- نقل از مجله بحث روحی شماره ژوئیه سال ۱۹۳۰

پنجره و یا در مخفی برای خروج نداشت مدیوم خارج شده بود ولی صندلی او و لوحه چوبی و پرده و کلید در هم سر جای خود بودند من تصور نمی‌کنم انسانی پیدا شود و بگوید مدیوم جوان می‌توانسته لوحه چوبی را که ۱۲ قدم طول داشته کنار بزند و بعد هم پنجره را باز کند از آنجا به بیرون رفته بالای نردبان بایستد. همه این کارها را بدون ایجاد سروصدا و یا گذاردن آثاری انجام دهد. این آزمایش مرا برانگیخت همانطوری که همه حاضرین را که بامن بودند و ادار به تعجب نمود. (۱)

هودینی کیست؟

هاری فایس که مشهور به هودینی بود در سال ۱۸۷۴ متولد و در ۱۹۲۶ وفات یافت گفته‌اند او یک مدیوم روحی جادوگر بوده زیرا او با موهبت مدیومی خود تجارت می‌کرد و امتیاز این شخص فقط در مهارت مدیومی وی بود که سرآرتور کونان دوپل محقق معروف روحی درباره او می‌گوید پس از اینکه من شخصاً با هودینی تماس گرفتم بیشتر اوقات ظواهر مدیومی او را در آمریکا و اروپا مراقبت می‌کردم دانستم که این شخص بسیار جسور است و کارهای جسورانه انجام می‌دهد که یکی از آنها انتقال از یک هواپیما به هواپیمای دیگر که هر دو آن هواپیماها در ارتفاع (۳ هزار پائی) حرکت می‌کردند و هودینی به حال دست بسته با جسد فیزیکی فیزیکی از این هواپیما به داخل آن یکی منتقل می‌شد.

به هر حال هودینی برای آزمایشات ظواهر روحی بسیار آماده شد حتی در اداره اسکاتلند یارد انگلستان آزمایش داد بدین نحو که دستهای او را داخل دستبندهای بسیار، محکم نمودند و او در ظرف چند ثانیه دستهایش را از داخل دستبند بیرون آورد. هنگامی که در هلند بود او را در یک صندوقی از مقوای محکم گذاشتند و در آن را محکم بستند و مهر و موم کردند هودینی به آسانی از داخل آن صندوق بیرون آمد بدون اینکه به صندوق لطمه بخورد و یا مهر و موم آن به هم بخورد در کالیفرنیا او را در

گودالی به عمق ۶ قدم دفن کردند و خاک زیادی روی آن ریختند او به آسانی از داخل آن گودال بیرون آمد بدون این که گودال شکافته شود.

در شهر مسکو هودینی را به داخل کامیونهای زره‌دار حامل محکومین بکار اجباری در سیبری گذاشتند او در نخستین حرکت کامیون بیرون آمد در حالی که آن کامیون هیچ منفذ سوراخی برای خارج شدن نداشت در ۲ دسامبر ۱۹۰۶ هنگامی که هودینی در (دیترویت) بود او را در یک صندوق محکمی گذارده درش را بستند و در کنار جزیره اولدبیل او را به دریا انداختند و صندوق در میان آبهای یخ زده فرو رفت. آبها طوری یخ زده بودند که ممکن بود در مدت کوتاهی برای هر شخص سالم سبب بروز رنج و بیماری شوند لکن هودینی اعجوبه سلامت از آن صندوق و دریا بیرون آمد.

و در ۱۵ آگوست سال ۱۹۰۷ وی را در حالی که دستهایش را به پشت گردنش بسته بودند و در بدن او زنجیرها و آهنهای سنگینی به وزن ۷۵ رطل^(۱) آویزان کرده بودند به خلیج فرانسیسکو انداختند معه‌ها مثل همیشه از خلیج سالم بیرون آمد.

هودینی با این اعمال خارق‌العاده خویش باعث ترس و وحشت مردم می‌شد و درباره او تعبیرهای مختلفی رواج داشت چون مدیومهای دیگر (برون‌فکنی) هیچ کدام حاضر به انجام یکی از کارهای خطرناک وی نمی‌شدند.

محقق معروف روحی - هیوات ماکتری هم - مدیومی هودینی را چندین مرتبه آزمایش کرد و در کتاب خود به نام ارتباط با ارواح چنین نوشت یک منبع کوچک آب را پر از آب کردند و در حال گذاردن هودینی داخل آن منبع شد و آب تمامی بدن او را فراگرفت چون من بالای منبع ایستاده بودم دیدم در لحظه کوتاهی تجسد هودینی در داخل منبع از بین رفت بعد هم سرپوش منبع را گذارده درش را بستند پس از یک دقیقه و نیم دیدم هودینی مستقیماً از داخل منبع به جلو حال منتقل شد. این محقق اضافه می‌کند. وقتی که من در کنار منبع ایستاده بودم و هودینی می‌خواست به داخل منبع برود

عمل از دست دادن تجسد را انجام دهد احساس کردم که نیروی فیزیکی من کم شده یعنی نمی‌توانم دست و پای خود را حرکت دهم چنان که معمولاً حاضرین در این قبیل جلسات این احساس به آنها دست می‌دهد یعنی هنگامی که در کنار آنها کسی باشد که دارای نیروی حیاتی زیاد باشد در نیروی فیزیکی حاضرین اثر می‌گذارد چون در عمل مدیومی خود به نیروی فیزیکی بیشتری هم نیاز دارد.

هودینی این آزمایشات را در ماه ژوئیه سال ۱۹۲۰ در کشتی مسافربری امپراطوری در جلو روزولت رئیس جمهوری وقت انجام داد.

این آزمایش عبارت از ظواهر کثابت مستقیم بود که باید هودینی به همه سئوالاتی که در داخل صندوق سربسته گذارده شده جواب صحیح بدهد و هودینی با موفقیت از عهده انجام این کار برآمد.

پس با توجه به مطالب گذشته و وجود این همه نیروهای خارق‌العاده در بعضی از انسانها شایسته نیست که علم و دست‌اندازان کشف حقیقت از تحقیق درباره امور غیرعادی و یا خارق‌العاده بصرف تصور اینکه این امور با قوانین مادی تعارض دارد صرف‌نظر کنند. وقتی که تو در ظواهر روحی بحث می‌کنی مگو ظواهر غیر عادی عبارت از ظواهری است که برخلاف احساس و ادراک محدود ما و قوانین فعلی کشف شده مادی می‌باشد. ولی آیا منصفانه صحیح است که ما احساس محدود بشری را با فکرهای محدود انسانی یگانه عامل تمیز میان حق و باطل بدانیم؟ خیر درست نیست زیرا بطوری که علم تاکنون نشان داده بیشتر حقایق جهان هستی ظاهراً برخلاف احساس و تصورات محدود ما انسانها است و حتی گاهی بعضی از آنها برخلاف عقل هم جلوه می‌کند پس اگر ما برطبق این حکم ادراک ناقص ما این همه حقایق را بدون توجه بگذاریم هیچگاه موفق به کشف عجایب آفرینش نخواهیم شد بخصوص اگر آن کار را ما هنگام متوقف شدن در حدود میان ماده و ماورای ماده انجام دهیم زیرا حقیقت جهان هستی در جای خود محفوظ می‌باشند خواه ما آنها را درک کنیم و خواه درک نکنیم خواه به آنها عالم شویم و خواه نشویم خواه به آنها معتقد باشیم و خواه نباشیم.

تحلیل علمی برای ظواهر برون فکنی روح و جسد

مسلماً تحلیل علمی برای این ظواهر امر آسانی نیست حتی اگر به نظریات علمای روحی تسلیم نشویم این کار محال بنظر می آید زیرا تنها نظریه روحی است که به ما می گوید ما یک جسد اثیری داریم که در داخل این جسد فیزیکی ما قرار دارد و باز هم بما می گوید که امکان دارد آن جسم مقابل اثیری از یک تا چند دقیقه از جسد فیزیکی ما خارج شود. و در همان حال خروج در مواد اثیری موجود در این جهان اثر بگذارد. و هر شکلی را که بخواهد برای لباس و باسایر ابزار خود بدهد.

ولی تحلیل عملی این گونه ظواهر را یک مشکل مهمی برای ما به وجود آورد و آن مشکل این است که آیا باید این ظواهر برون فکنی روح و جسد را جزو ظواهر موضوعی علمی قرار دهیم؟ و یا اینکه آنها را یک پدیده شخصی بدانیم که فقط در بعضی از انسانها ظاهر می شود؟ و نمی توان از این پدیده های شخصی قوانین کلی بوجود آورد. همین پرسش است که رابطه کامل با تقسیم ظواهر به دو قسمت ظواهر مدیوم عقلی و ظواهر فیزیکی دارد البته قبلاً این مسئله را هم دانستیم که تقسیم ظواهر به این دو قسمت مانع از این نمی شود که وجود ظواهری را که در میان این دو قسمت مشترک است انکار کنیم.

بنابراین باید در این قبیل ظواهر به جنبه مهم آن توجه کنیم یعنی ببینیم در این ظواهر برون فکنی جنبه ظواهر فیزیکی زیاد است یا جنبه ظواهر عقلی؟ علاوه بر آن ظواهر برون فکنی روح ظواهر دیگری هم مانند ظواهر جلاء بصری - و جلاء سمعی - و ظواهر تجسّدات شفاف یعنی شبیح ارواح فقط به شکل امواج شفاف ظاهر شوند و ظواهر تجسّدات جامد (ارواح تجسد مادی سفت بخود بگیرند) و همچنین است تجسد ناقص و تجسد کامل ارواح که همه این ظواهر نامبرده در میان ظواهر عقلی و فیزیکی مشترکی می باشند).

و ما (مؤلف) در مباحث زیرین به همه این سئوالات پاسخ خواهیم داد.

مبحث نخست

بیان علت علمی بروز این ظواهر

بسیار طبیعی بنظر می‌رسد که موضوع (خروج از جسد فیزیکی) موجب برانگیختن مناقشات زیاد بگردد آن هم نه تنها از این جهت که این پدیده را هنگام ظهور چگونه باید ضبط کنیم و همه دلایل و شواهد آن را جمع‌آوری نمائیم بلکه از این لحاظ هم سبب بروز مناقشات شده که آیا ما می‌توانیم در مورد این ظواهر در اثر آزمایش به تفسیرهای قانع‌کننده دست یابیم؟ خواه آن تفسیر و تحلیل مادی باشد و خواه روحی؟ باز هم طبیعی است که ما تحلیل مادی این ظواهر را مبتنی بر همان نظریه وجود عقل باطن ضمیر ناخودآگاه بدانیم چون تنها این نظریه است که مجهولات این پدیده‌ها را برای ما ظاهر می‌سازد و انگهی برای تفسیر این سلسله ملکات جدیدی را هم برای آن عقل باطن اضافه کنیم بطوری که حتی این ملکات در بدو امر به ذهن همان کسانی که بوجود عقل باطن معتقد بوده‌اند نرسیده است^(۱) پس با توجه به همه این نکات است که در علم روحی گفته شده (هر انسانی در عقل باطن خود صورت کامل و دقیق سیال قابل تشکل از ذات عقلی خود عمل می‌کند و می‌تواند این صورت سیل حامل شخصیت

۱- در کتاب خود به نام علم روح (La Science De Lame) این مطالب را گفته.

عقلی خود را بوسیله اراده و ممارست از طریق تله پاتی و یا فرستادن افکار به مسافت دور، از بدن خود به خارج بفرستد تا بتواند آینده را ببیند و یا حوادث دیگر را درک کند و منظور از این صورت سیال همان کره عقلی یا جسم عقلی است که بعداً توضیح داده خواهد شد.

در یک تفسیر دیگر گفته شده شکلی که انسان هنگام برون فکنی روح آن را به خارج می فرستد همان شکل و یا جسم عقلی است که وجود خارجی ندارد^(۱) تنها حرکت عقلی در ذهن شخص برون فکننده ظاهر می شود و یا در ذهن انسان گیرنده آن امتداد عقلی وجود دارد.

نظریه آندریه دیماس در مورد تفسیر کیفیت برون فکنی روح.

محقق معروف آندریه دیماس (Andre Dumas) درباره نظریه اول (اینکه انسان در عقل باطن خود صورت کاملی از شخصیت عقلی خود دارد که می تواند با اراده آن صورت و شکل عقلی خود را از جسد مادی اش بیرون آورده به مسافت دور برای مشاهده حوادث یا خواندن افکار بفرستد) چنین می گوید وقتی که هر انسانی در عقل باطن خود صورت مستقلی از ذات و عقل خود را حمل می کند و این صورت متضمن مظهر کامل شخصیت او می باشد در این صورت اشباحی که زنده ها هنگام برون فکنی از جسم خود طرح می کنند این شکل بیرون آمده از جسم مادی جز همان صورت سیال قابل تشکل برای عقل باطن او نخواهد بود ولی وقتی که ما به آن اشباح درست توجه کنیم می بینیم به آسانی به مسائل زیر پاسخ نمی دهد.

۱- چون در جلاء بصری (Clairvoyance) می بینیم که ادراک و احساس روحی ما فقط نسبت به خارج امتداد پیدا می کند بدون اینکه عقل ما مکان خود را تغییر دهد و یا به شکل سیال از جسد بیرون آید چون در ظواهر جلاء بصری فقط احساس روحی

۱- این عقیده عده بخصوصی است که شیئی بیرون آمده را جسد اثری و واقعی نمی دانند بلکه امتداد همان صورت سیال عقلی می دانند که فقط در ذهن شخص برون فکننده ظاهر می شود و یا در ذهن شخصی که آن را می گیرد. مترجم

مدیوم به خارج امتداد پیدا می‌کند و آن نادیدنیها را از مسافت دور و یا نزدیک می‌بیند.
۲- ما از سوی دیگر در آزمایشات یک انتقال مکانی هم برای ذاتی که از اعضای فیزیکی خود که در حال خواب و یا بیهوشی است مشاهده می‌کنیم بدون اینکه بتوانیم آن شبح بیرون آمده از جسد مادی را ببینیم. می‌توانیم نام این حالت را دور شدن عقل از مکان خود بگوئیم.

۳- ولی گاهی در هنگام برون‌فکنی روح ما ظهور شبحی را با تفصیلات متنوع خود می‌بینیم که از جمله آنهاست اشباح تله‌پاتی که عده‌ای آن را هنگام ظهور دیده‌اند و یا شبح مقابل جسم اثری است که خود شخص مدیوم آن را می‌بیند.

۴- گاهی هم در این قبیل ظواهر پدیده انتقال ذات و شخصیت آدمی به مکان دیگر خارج از اعضای جسد فیزیکی پیش می‌آید که در این مرحله حتی عده‌ای آن شبح منتقله را دیده‌اند. چنانکه در صفحات قبل در حالت شبح فردریک و حالت ویلموت این وضع یعنی دیده شدن شبح برون شده از جسد مادی بوسیله اشخاص دیگر ملاحظه نمودید.

منظور دیماس از بیان این مطالب این است که می‌خواهد به تفسیر (ریشیه سیدر) که بدون توجه همه این ظواهر برون‌فکنی را عبارت از برون‌شدن عقل قابل شکل به مسافت دور دانسته و آنها را یکی از صورتهای تله‌پاتی تصور کرده ایراد کند و همچنین نظر ریشیه سیدر را در مورد تجسّدات ثابت یعنی ظهور ارواح در جلسه ارتباط با جسد که آنها را هم اشکال عقلی سیال دانسته نه تجسد، اعتراض نماید.

موقعیت جیمس هایسلوب درباره ظواهر برون‌فکنی.

این شخص می‌گوید که اگر چه تله‌پاتی یک پدیده درست علمی می‌باشد لکن این پدیده یک حد معینی دارد بنابراین ما نمی‌توانیم همه پدیده‌های برون‌فکنی روح و یا تجسّدات را بواسطه اصل تله‌پاتی تفسیر و یا توجیه کنیم ما در این باره اکتفا می‌کنیم به اینکه معلومات صحیح و دقیقی را که بعضی از صاحبان برون‌فکنی به روح بدست آورده‌اند بیان کنیم و علاوه بر این کار شهادت گواهانی را که شبح جسمی را در حالات

مختلف برون فکنی روح مشاهده کرده‌اند و وجود بیرون آمدن شبح و یا جسم اثیری را از داخل جسد فیزیکی ثابت نموده‌اند توضیح دهیم.

وانگهی کامبرا هم بر حسب مطالب گذشته توانست در چندین جلسه برون فکنی روح وجود شبح خارج شده از جسم فیزیکی را ضبط نماید و سخن این گوینده را که گفته کامبرا عقل ندارد و یا اینکه واجد ضمیر ناخود آگاه نیست تا بتواند بوسیله آن هنگام برون فکنی روح یا در مراحل دیگر با عقل سیال اشخاص برون فکن تماس بگیرد و شبح عقلی آنها را ضبط کند منظور از این جملات رد عقیده کسانی است که می‌گویند در برون فکنی روح را با خواندن افکار از دور و یا فرستادن افکار به مسافت دور تفسیر و توجیه نمود.

بنابراین خروج عقل انسانی با شخصیت کامل از بدن مادی او که بوسیله تحقیقات متنوع ثابت شده محرز است و می‌توان این مسئله را مورد توجه قرار نداد و این پدیده برون فکنی روح در همین مسئله یعنی خروج عقل انسانی با شخصیت کامل از بدن مادی او با بعضی ظواهر دیگر مانند جلاء بصری یا سمعی اختلاف دارد چون در بعضی از صورتهای برون فکنی روح امکان دارد تخاطر (یادآوری بوسیله تلقین دیگری) بنحوی در میان فرستنده آن خاطرات و گیرنده در عالم ماده هم ظاهر شود اگر چه خیلی از هم دور باشند و هم چنین میان گیرنده و فرستنده که یکی از آنها در جهان ماده باشد، (یعنی زنده باشد) و دیگری در جهان روح تخاطر عمل می‌کند. بنابراین اصل تخاطر فقط در آن نوع برون فکنی روح صدق می‌کند که توام با جلاء سمعی و یا بصری باشد یعنی مدیوم ضمن داشتن موهبت برون فکنی دارای موهبت جلاء بصری و سمعی هم باشد.

اما عمل برون فکنی مستقل بدون وجود جلاء بصری و یا سمعی فقط با این تفسیر ساده حل می‌شود که بگوئیم جسد اثیری یا کوبی قادر بر این است که در بعضی مواقع از جسد فیزیکی جدا شود.

نظریه ارنست بزانو در مورد برون فکنی
با توجه به مطالب بالا است که این عالم بزرگ علم نفس می‌گوید. پدیده برون فکنی

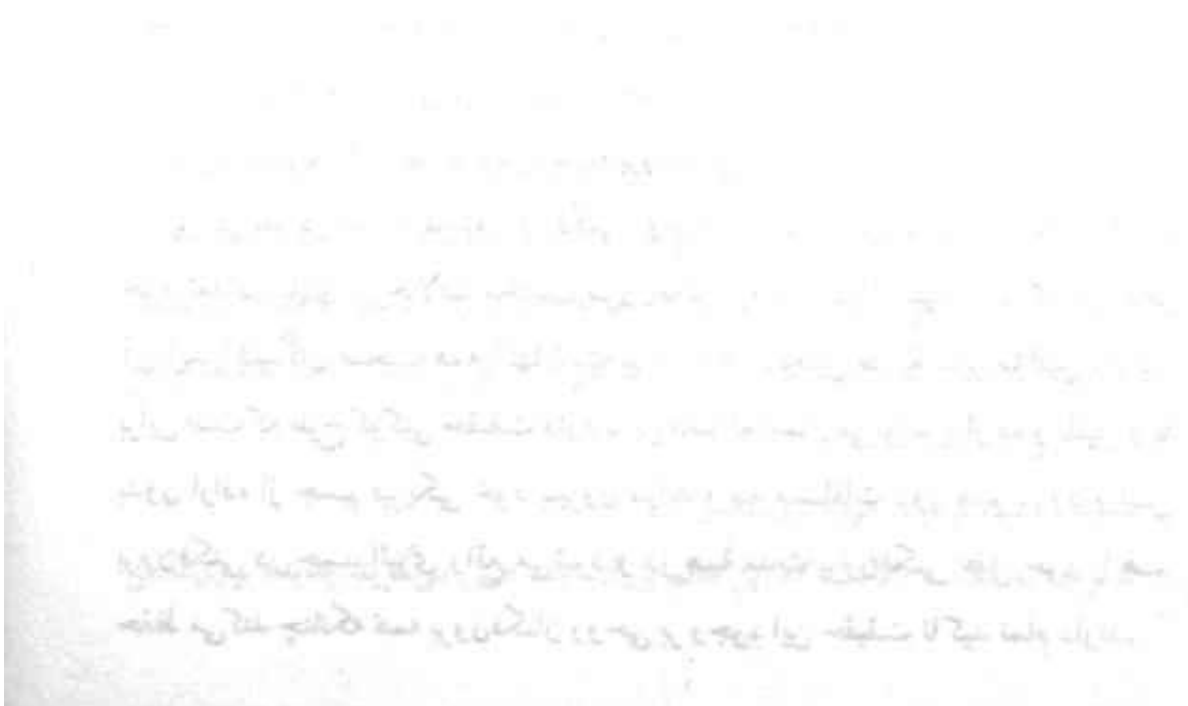
روحي در تحقیقات ماورای روح اهمیت بسیاری دارد چون نشان می دهد مظاهر حیات با اینکه با وظایف اعضای موجود زنده رابطه کامل دارد معینا منبع آن مظاهر حیات چیزی است که از حیث نوع از وظایف اعضای ماده جداست با توجه به همین مسئله است که ظواهر تجربی بخصوص پدیده برون فکنی روح در علم روحی جدید ارزش خاصی را داراست چون می تواند دوام حیات انسانی را در خارج از جسد مادی ثابت کند.

به عبارت روشن تر پدیده ازدواج یعنی انتقال هر دو جسد اثیری و فیزیکی، به مسافت دور و با نزدیک نشان می دهد که در داخل جسد عضوی جسد دیگری از اثیر هست که در آن جسد فیزیکی قرار گرفته است و وجود این جسد اثیری در داخل جسد عضوی نشان دهنده این است که یک مخ اثیری هم در داخل مخ عضوی می باشد وقتی که این مسئله مسلم شد برای ما صحت نتایجی که تجارب علمی آنها را نشان می دهد ثابت می گردد و هنگامی که این پدیده بزرگ ثبوت جسد اثیری از نظر علمی محقق شود در افق معرفت انسانی عصر جدیدی طلوع خواهد کرد و موجب خواهد شد که امواج فکری ما درباره هستی و حیات از کیفیت عالی بودن یعنی حیات و هستی را نتیجه و آلت ماده بدانیم به یک فکر روحی فعال مبدل شود و همه مسایل فلسفی اجتماعی دینی انسانها از آن طریق بررسی گردد (پایان سخنان بزانو)

نظریه مکدون و کارنجتون درباره پدیده برون فکنی

این دو نفر در مورد پدیده برون فکنی روح چنین اظهار نظر می کنند که ما در کتاب خود تعداد زیادی از حالات مختلف برون فکنی روح را بیان کرده ایم که در نظر آزمایش کنندگان صحت همه آنها ثابت می باشد و همچنین نظریه سایر مؤلفین معاصر بر این است که طرح کوکبی حقیقت دارد بدین معنا که انسان می تواند با اراده و تلقین و یا بدون اراده از جسم فیزیکی خود بیرون بیاید و به مسافتات دور هم برود و این برون فکنی در جسد اثیری واقع می شود و در همه مدت برون فکنی عقل خود را هم حفظ می کند چنانکه همه برون فکنان روحی بر وجود این حقیقت تاکید تمام دارند.

وقتی که امر چنین باشد مسئله خیلی مهمی است زیرا همین برون فکنی است که ثابت می‌کند که انسان تنها مخ مادی نیست و همچنین عقل انسانی نتیجه فعالیت اعضا و مخ مادی او نمی‌باشد در این صورت ضروری است که ما مخ مادی را نوعی آلت بدانیم که روح از طریق آن بعضی کارها را انجام می‌دهد همانطوری که جیمس هایسلوب هم به این مسئله معتقد بوده است و در کتاب خود به نام جاودانگی انسان بیان کرده است و همچنین مکدووال هم در کتاب خود به نام جسد و روح این مسئله را توضیح داده است وقتی که انسان یک موجود روحی واقعی باشد و بتواند موقتاً در خارج از جسم فیزیکی خود زنده بماند و فعالیت کند چنانکه برون فکنی روح این مسئله را ثابت می‌کند پس چه چیزی مانع می‌شود که نگذارد این انسان پس از مرگ و از بین رفتن مخ مادی بزندگی خود ادامه دهد. وقتی که انسان در این جا یک موجود روحی باشد پس ظهور حیات دیگر او در جهان روحی یک فرض مرجع نیست بلکه یک امر واقعی و حقیقی است زیرا اگر انسان چنین حیات مستقل طولانی را نداشت چرا خداوند این موهبت برون فکنی موقت را به وی عطا کرده است؟ و چرا باید انسان یک موجود روحی باشد آن هم فقط در این جهان و نتواند از موهبت بزرگ روحی در عالم دیگر استفاده کند؟



مبحث دوم

موضع برون فکنی روح در میان ظواهر شخصی و یا علمی

ملدون و کارنجتون درباره موضوع برون فکنی روح و انتقال اشباح زنده به مکانهای مختلف بحث کرده می گویند آیا ما باید این پدیده برون فکنی را که ثابت هم هست تنها ظواهر شخصی بدانیم یعنی بطور نادر برای بعضی از انسانها ظاهر می شود و کلیت ندارد و یا ظواهر علمی قابل استفاده یعنی پدیده برون فکنی هم یکی از ناموس مسلم حیات انسانها می باشد.

این دو نفر اضافه می کنند همه اشکال عقلمیه یعنی ظهور جسد اثیری و یا شبیح روح و یا امتداد امواج عقلی شخص برون فکننده به خارج از جسد مادی او ظواهری هستند که بعضی از آنها ظواهر شخصی است و برخی دیگر ظواهر علمی.

از دیر زمانی که مسئله برون فکنی روح توجه مایرز عالم روحی را بخود جلب کرد لذا ایشان پس از یک سلسله تحقیقات برای تعبیر این ظواهر و شناخت کیفیت آنها تفسیر جدیدی ابداع کرد و در نتیجه (از مراکز تولید طیفهای نوری) (Centres) (Phantamogenetiques) سخن بمیان آورده و آن مراکز را چنین توصیف کرده مکانهایی در فضا هستند که در اثر انعکاس امواج نور بعضی از موجودات یک نوع تغییر و یا تعدیلی در آن مکانها بوجود می آید بدون اینکه امواج طیفی موجودات ذی روح

آن مکانها را اشغال کنند یعنی امواج عقلی بعضی از کسانی که برون فکنی روح دارند در اثر عاملی متوجه آن مکانها شده اند بدن شخص برون فکننده تا آن مکان تاثیر می گذارند چیزهائی از آنها ادراک می کنند).

در توضیح این مسئله می گوید: خط فاصل میان پدیده های مادی و غیرمادی در واقع عبارت از همان خط فاصل میان ظواهری که حواس و دستگاه مادی ما می تواند آنها را در فضا تعقیب کند و ظواهری که حواس ما نمی تواند آنها را در خارج از آن خط تعقیب نماید (منظور از این جملات این است که نفس و عقل ما انسانها موقعی پدیده مادی از خود بروز می دهد که امتداد آنها از برد حواس مادی و تجهیزات مادی خارج نباشد اما وقتی که از آن حد خارج شد تجلی و ظهور دارند ولی آن تجلیات مادی نیستند این خط اولین خط شروع همان مکانهای موجود در فضا که خارج از برد حواس ما هستند می باشد که فقط در آن مکانها صرف تجلیات عقلی و یا روحی انسانها عمل می کند و همه مشکلات موجود در میان آنچه که مادی است با آنچه که روحی می باشد مثلاً ارتباط فکر ما با اراده ما و یا ارتباط میان فضا و ماده به همین مسئله تعیین خط فاصل میان این پدیده برمی گردد.

انسانی که جسد کوبی خود را طرح می کند یعنی چیزی از خود بیرون می کند با همین مشکلات روبرو است زیرا این شخص برون فکننده روح تنها با این مشکل که آیا این شکل خاصی که از وی بیرون آمده واقعی است آیا تنها عقلش آن را ظاهر می کند. مواجهه نمی شود بلکه با این موضوع که آیا این شکل یا شیخ خارج شده در چه مرحله از طبیعت قرار گرفته است؟ یعنی آیا این عمل یکی از نوامیس کلی حیات می باشد یا اینکه یک چیز نادر و مخصوص بخود اوست و کلیت ندارد؟ هم مواجهه خواهد شد.

ولی در میان همه این اندیشه ها و اشکالات به محض اینکه شخص برون فکنی روح را انجام می دهد فوراً درک می کند که کلمات عقلی او در همان شئی بیرون آمده (جسد اثری) به حدی قوی است که با حیات طبیعی خود می تواند یک سلسله تغییرات طبیعی نسبت به رنگهای طیفی خورشید در اطراف خود به وجود آورد یعنی همانطوری که در

جسد فیزیکی عقل او مواد اشیاء رنگها را بوسیله تصرف در انوار خورشیدی درک می کرده یا به شکل حوادث ظاهر می شده حالا هم بوسیله همان عقل مثلاً چیزهایی را که از دور عمل می کند یا در محل دوری ظاهر می شود و یا از ماده سفت عبور می کند و در عین حال متوجه می شود که عامل بوجود آورنده این تغییرات خود اوست نه اینکه عامل دیگری در اطراف این کار را انجام می دهد یعنی متوجه می شود که این کارها به وسیله خود اوست که به شکل شبح، و یا جسم عقلی و یا اثیری شده است.

چنانکه می بینید در آن حال می تواند برای شکلی که از جسد مادی اش بیرون آمده لباس بسازد و در ساختن لباس از همان طیفهای نوری استفاده کند یعنی در اثر مستقیم عقل در ماده برای خود از همان رنگهی طیفی لباس به رنگهای مختلف تهیه کند و البته در این عمل عقل او در ماده اثیری تاثیر می گذارد ولی او آن ماده را احساس نمی کند فقط تصور می کند در طیفهای نوری اثر می گذارد. فرق این لباس با لباس روح تجسد یافته این است که در آنجا ارواح در ساختن آن لباس به مقدار کمی از اکتوپلاسم استفاده کرده با توام کردن تلیپلاسم به آن لباسها را می سازند که برای حاضرین قابل رویت است ولی لباس این شخص در حال برون فکنی روح فقط برای خود و برای کسانی که جلاء بصری دارند ظاهر است برای سایرین ظاهر نمی شود فرض دیگر هم در مسئله برون فکنی روح این است که بگوئیم آن نیروی عقلی که شخص برون فکن برای جسد و یا شبح بیرون آمده اش تصور می کند حقیقت ندارد بلکه یک نوع توهم و خیال است ولی این فرض و یا احتمال درست نیست زیرا اگر آن تشکل عقلی مثل تشکل لباس برای جسد بیرون آمده صرف توهم برای خود شخص باشد پس نباید عده ای از انسانهای دیگری که با عقل سالم هستند آن پدیده ها را مشاهده کنند چون چیز موهوم فقط برای خود شخص توهم کننده ظاهر می شود نه برای کسانی که در اطراف او هستند.

✓ بطور کلی می توانیم بگوئیم که این ظواهر برون فکنی فقط این مسئله را تعیین می کند که هنگام برون فکنی نیروی عقلی آن شخص مراقب اعمال آن جسد خارج شده می باشد در این صورت نمی توانیم بگوئیم این نیروی عقلی شخص برون فکننده روح در آن

هنگام تبدیل به وهم و خیال شده و در همه آن مشاهداتش خیالی است نه واقعی، از طرفی هیچکدام از برون‌فکنندگان روح در آن موقع احساس نمی‌کنند که در خواب هستند تا بگوئیم همه آن حالات مانند خواب برای آن شخص برون‌فکن ظاهر می‌شود چون همه آنها به صراحت گفته‌اند که ما خود را در حال برون‌فکنی روح بیدار احساس می‌کنیم و عقل ما همان‌طور عمل می‌کند که در بیداری عمل می‌کرد. بعد هم این دونفر به نقل از شارل ریشیه برنده جایزه نوبل در فیزیولوژی می‌گویند. تشخیص دادن اینکه کدام یک از برون‌فکنیهای روح موضوعی و حقیقی است و کدام یک نیست امکان دارد.

زیرا وقتی که آن پدیده ظاهر شده در لوحه حساس فتوگرافی تصویربرداری از آن شبح ظاهر شونده اثر نگذاشت آنوقت می‌گوئیم این پدیده شخصی است که فقط شخص برون‌فکن روح، آن را درک می‌کند در خارج واقعیت ندارد پس برون‌فکنی موضوعی نیست ولی از آنجائی که خود این آزمایش در مواقع بسیار نادر انجام می‌شود پس نمی‌توان به این هم متکی شد.

بنابراین بهتر است در مورد تشخیص کیفیت برون‌فکنی روح به معیارهای عملی قابل آزمایش زیاد متوسل شویم و بگوئیم پدیده برون‌فکنی روح موقعی حقیقی و موضوعی است که هم حاضرین در جلسه و یا بعضی از اشخاص خارج آن را با حواس طبیعی خود مشاهده کنند و اگر آن شئی خارج شده را دیگران مشاهده نکردند و یا آثار آن را ندیدند آن حالت شخصی است که فقط برای همان شخص برون‌فکنی مخصوص می‌باشد.

دکتر اوسبتی در کتاب خود به نام صورت‌های غیرطبیعی برای نیرو و ماده می‌گوید. توجه به غیر طبیعی بودن بعضی از وظایف منظمی که حیات در بدن ما انجام می‌دهد کاشف از این است که هر انسانی در پشت این شخصیتی که فکر می‌کند و احساس دارد و در ماده تصرف می‌نماید یک سطح عقلانی دیگری دارد که البته بطور معمول شخص با آن سطح عقلانی ظاهر نمی‌شود زیرا آن عقل باطن و یا ضمیر ناخودآگاه است لکن در

حقیقت قسمت اعظم شخصیت آدمی را همان سطح عقلانی تشکیل می‌دهد و جزئی از تعیین‌کننده خطوط حیاتی هر انسان در تمام عمرش می‌باشد و کار و خواص آن سطح عقلانی کاملاً مغایر با اعمالی است که شخصیت ظاهری (عقل خود آگاه) در جریان زندگی روزانه انجام می‌دهد.

باز هم این دو دانشمند می‌گویند: طبیعی است که همه مردم بدانند خواب عادی عبارت است از یک حالت شخصی برای هر کسی می‌باشد که غالباً متضمن تفسیرهای زیادی است انسانهای عادی تصور می‌کنند که همه خوابهایی که مردم می‌بینند حاکی از این است که روح آدمی از بدنش خارج می‌شود و در محیط دیگری با ارواح دیگر تماس پیدا می‌کند و گردش می‌نماید و باز هم این اشخاص می‌گویند بعضی از خوابها مشکل و پیچیده هستند و زود فراموش می‌شوند اما وقتی که یک خوابی بطور صریح باین خوابهای عادی از حیث حالت مخالف باشد و برعکس خوابهای عادی چنین خوابی را از نوع نخاطر (یادآوری بوسیله تلقین دیگری) یا کشف از طریق جلاء بصری یعنی بگوئیم شخصی که چنین خواب مهمی را می‌بیند بواسطه داشتن جلاء بصری است که وقایع دور را مشاهده می‌کند و یا اینکه اینگونه خواب از نوع خبر دادن از آینده می‌باشد.

حال وقتی که مسلم شود که خواب دیدن یک حقیقت ثابت و واقعی است چون خواب بیننده اگر سالیان درازی هم گذرد باز آن خواب را بخاطر دارد در صورتی که آن خواب برایش فقط یک مرتبه اتفاق افتاده ولی با آن یک مرتبه طوری در شخص اثر گذارده و در حافظه اش نقش بسته که هرگز فراموش نمی‌کند مسلماً نمی‌توانیم چنین خواب و یا حالتی را خیال و یا موهومی بدانیم بلکه واقعی و حقیقی است.

پس وقتی که مسئله در مورد خوابهای تخاطری یا کشفی (بوسیله جلاء بصری و اخبار از آینده) چنین باشد مسلماً آن مسئله یعنی واقع بودن آن حالت در مورد آزمایشات برون فکنی روح با درک عقلی) بطریق اولی صدق می‌کند و ثابت می‌نماید که آن حالت هم واقعی است نه موهوم و خیالی چون اگر چه این آزمایش (برون فکنی

روح) نسبت به سایر خوابها نادرتر و کمتر اتفاق می افتند ولی اثرش در روح شخص زیادتر از آن خوابهای دیگر است بطوری که در شخصی که این عمل را انجام داده اثر فراموش نشدنی می گذارد و همه مسیر حیات او را تغییر می دهد. در این صورت می توانیم به چنین پدیده مهم و مؤثر خواب ساده اطلاق کنیم و یا اینکه آن را خیال و موهوم بدانیم؟

وانگهی آیا خواب کشفی می تواند مانند برون فکنی روح آن همه حوادث روشن را بوجود آورد چنان که در حالتهای مختلف برون فکنی گذشته مشاهده گردید البته جواب خیر است زیرا شخصی که برون فکنی را آزمایش کرده کاملاً بدرستی حوادث آن مطمئن است و حتی خود آن شخص برون فکننده روح حالات برون فکنی را از حیث خواص غیر از حالات دیگر خواب یا تخاطر و یا جلاء بصری می داند چون به محض ظهور پدیده برون فکنی روح شخص برون فکن درک می کند که او تنها عنصر در جسد مادی اش نیست بلکه او یک موجود روحی است و می تواند بدون جسد مادی اش هم وجود داشته باشد و هم در موارد دیگر تصرف کند پس او فطرتاً یک شخص جاودانه است.

به عبارت دیگر برون فکنی روح به تنهایی می تواند همان معمای بزرگ که همه فلاسفه از حل قطعی آن عاجز بودند یعنی معمای وجود روح در انسان و تعیین محل تمرکز آن را حل کند. بعد هم این دانشمند می گوید: وقتی که محرز شود که در نهایت ماده به نیرو تبدیل می گردد و همچنین مسلم شود که فکر مظهر آن نیرو است در این صورت می توانیم بگوئیم نیروی بوجود آورنده شبح و یا جسد برون شده از جسد فیزیکی رل مهمی در فشرده بودن و یا لطیف بودن آن شی بیرون آمده دارد.

ما (ملدون و کارنجتون) در کتاب خود به نام (طرح جسد کوکبی) ص ۲۰۸ انظار دیگران را متوجه این مسئله کردیم که لباسهای شکل کوکبی یعنی جسد بیرون آمده از جسد فیزیکی تجسد واقعی پیدا می کند یا اینکه عقل همان جسد بیرون شده، آن را بدان صورت می سازد. و باز هم ما جز این نمی توانیم فرض کنیم که خود جسد اثیری خود را

قابل رویت می‌کند یا اینکه عقل موقتاً آن را به شکل شیخ جسم ظاهر می‌کند. بنا بر مطلب فوق ممکن است مادی بودن آن جسد بیرون آمده بستگی به میزان تمرکز اداری شخص برون‌فکننده داشته باشد چنانکه مدیوم مشهور اسایا بلا دینو این موضوع را توصیف کرده می‌گوید اگر اراده‌اش کاملاً متمرکز باشد می‌تواند اجسام مادی را که در اطرافش هستند به حرکت درآورد البته برای ما مشکل است که بفهمیم این مدیوم با این جمله مبهم چه چیزی را می‌خواهد بگوید ولی می‌توانیم بگوئیم که امیدواریم علم روحی جدید بزودی در آینده قادر شود تا در روشنائی آزمایشات دقیق خود همه این معماها را در مورد واقعیت برون‌فکنی روح و یا سایر ظواهر مدیومی حل کند. وانگهی علم روحی جدید تا حالا (زمان آن دو محقق) در اثر تحقیقات و آزمایشات مسائل زیر را کاملاً پذیرفته است.

- ۱- اینکه ممکن است چیزی نامرئی باشد ولی در جهان خارج حقیقت داشته باشد.
 - ۲- اینکه حواس انسانی می‌تواند اشیاء مرئی و نامرئی را درک کند (این مسئله در سایر ظواهر جلاء سمعی و بصری ثابت شده است).
 - ۳- اینکه همه نیروهای عامل در جهان هستی نامرئی هستند یعنی قابل درک با این حواس مادی نیستند و همیشه هم آنطور خواهند ماند.
 - ۴- اینکه عقل در وجود انسان یکی از بزرگترین واقعیت‌هاست ولی هیچکدام از حواس عادی ما نمی‌تواند کیفیت و عمل آن را درک کنند.
 - ۵- قبل از پیدایش علم روحی جدید اغلب انسانها به جسد مادی خود به چشم حقیقی نگاه می‌کردند که موقتاً روح دارد و آن روح نتیجه فعل و انفعال جسد مادی است در صورتی که قضیه عکس است یعنی حقیقت انسان روح است که موقتاً از این جسد مادی استفاده می‌کند.
- این مسئله یعنی حقیقی بودن روح در انسان به حدی روشن است که ما خود را نیازمند به اصرار درباره آن نمی‌دانیم چون شواهد و دلایل عینی نشان می‌دهد که شخصیت آدمی روح او است نه جسد مادی‌اش و ارتباط انسان با جهان هستی از لحاظ

روحی بیشتر از ارتباط وی با جسد فیزیکی می باشد.

موقعیت پدیده برون فکنی روح در میان سایر ظواهر روحی

نتیجه ای که این دو نفر مؤلف (ملدون - کارنجتون) پس از بحثهای زیاد در مورد پدیده برون فکنی روح و سایر ظواهر روحی) به آن رسیده اند این است همه این ظواهر (تله پاتی - و جلاء بصری و حرکت دادن اجسام جامد بدون وسیله مادی و معالجه روحی) حکایت از این واقعیت می کنند که هر کدام از ما انسانها از دو جسم (فیزیکی - اثیری) بوجود آمده ایم پس هر کدام از ما دو تا هستیم یعنی می توانیم با دو جسم ظاهر شویم و هم چنین هر کدام از ما یک جسم غیر قابل رویت داریم که طبعاً آن جسم جسد اثیری یا جسد واجد احساس و شعور در داخل جسم فیزیکی قرار گرفته و هم مظاهر حیاتی ما از آن جسم اثیری ناشی می شوند منتها جسم فیزیکی ظرف موقت برای ظهور این حیات در جهان ماده می باشند و هنگام مرگ جسم اثیری یا کویکی بطور همیشه جسم فیزیکی را ترک می کند و مستقلاً به حیات خود ادامه می دهد. این حقیقت که ما دو جسم داریم و حیات و شعور اصلی ما در جسم اثیر ماست از نظر آن دو دانشمند (ملدون - کارنجتون) یگانه تفسیر منطقی برای پدیده برون فکنی روح می باشد چنانکه آنها می گویند. نظر به حالاتی که قبلاً در مورد برون فکنی روح بیان کردیم کسانی که عمل برون فکنی را انجام می دهند ناچارند وضع خود را در موقع برون فکنی با یکی از آن حالات گذشته تطبیق دهند و نتیجه گیری نمایند مثلاً وقتی که صاحب حالت برون فکنی می گوید (او معلق در هوا بوده و یا اینکه در بالای جسد فیزیکی اش ایستاده بود و به وی نگاه می کرده یا روی جسم فیزیکی اش پرواز می کرده یا اینکه از داخل جسد فیزیکی اش ایستاده بود و به وی نگاه می کرده یا روی جسم فیزیکی اش پرواز می کرده یا اینکه از داخل جسد فیزیکی اش بیرون آمده بطور قطع این علامتها کاشف از این است که چیزی از جسد فیزیکی آن بیرون آمده است حال آن شئی بیرون آمده

بسیار می سازد و در هر دو حالت این می توانیم فرض کنیم که جسد اثیری خود را

واقعیت خارجی داشته و یا صرف امتداد عقلی بوده چیز دیگر است که باید بیشتر آزمایش گردد. یا اینکه اغلب اوقات اشخاص برون فکننده روح از یک ریسمان کوبی یا نقره‌ای که میان دو جسم را بهم وصل می‌کند سخن گفته‌اند و یا از احساساتی که در موارد اطراف آنها عمل کرده حرف زده‌اند و یا گفته‌اند که آنها از داخل اجسام جامد عبور می‌کرده‌اند یعنی بوسیله جسم روحی از سقف و یا درها بیرون می‌رفته‌اند و یا اینکه گفته‌اند صداهای غیر معمول در اطراف خود شنیده‌اند و یا اینکه اظهار می‌دارند هنگام برون شدن از جسم فیزیکی و یا موقع برگشت جسم خارج شده به جسد فیزیکی موقتاً ادراک خود را از دست می‌داده‌اند و یا گفته‌اند کمی قبل از انجام برون فکنی ارادی (برون فکنی مستقیم) احساس کرده‌اند که از جای بسیار بلندی به پائین سقوط می‌کنند و یا اینکه هنگام برگشت جسم خارج شده به جسم فیزیکی، جاذبه شدید جسم فیزیکی را در روی جسم اثری خود احساس کرده‌اند همه این صفات در آن حالات برون فکنی که قبلاً بیان کردیم وجود دارند منتها تطبیق هر کدام از اینها با وضع خاص نیاز به تحقیق بیشتری دارد که باید انجام شود.

یکی دیگر از نکات مهم که در پدیده برون فکنی روح وجود دارد این است که اغلب آن حالات بیان شده شبیه و نظیر هم بوده‌اند پس یک فصل مشترکی میان آنها هست که باید روی منطق صحیح تفسیر و تعلیل شوند آنچه که در روح کوبی و یا اثری البته در بیشتر حالات آن مسلم شده این است که برون فکننده روح، در آن حال دارای عقل ذاتی (Self conscience) می‌باشد.

زیرا کسی که نفس خود را از جسد فیزیکی یا با اراده و یا بدون اراده خارج می‌کند باید در آن حال متوجه شود که از جسد فیزیکی خود بیرون آمده است. وجود همین خاصیت اساسی همه حالات برون فکنی روح را از سایر آزمایشات در حال خواب یا تله پاتی و یا جلاء بصری تمیز و تشخیص می‌دهد. چون اشخاصی که در حال تله پاتی یا تخاطر و یا جلاء سمعی و بصری هستند احساس نمی‌کنند که این اعمال را انجام می‌دهند. همچنین وجود همین خصیصه درک همه حوادث برون فکنی بوسیله شخص

برون فکننده کیفیت جسد کوکبی را از شکل شبح عادی یا امواج طبیفی که بعضی به آنها معتقدند تشخیص می دهد. زیرا اگر آن شی برون آمده از داخل جسد فیزیکی، شبح صرف و یا امواج عقلی باشد طبعاً نباید از عقل خود آگاه شخص بیرون فکننده تغذیه کنند و آن شخص هم این تغذیه را تشخیص دهد زیرا وقتی که خود امواج عقلی باشد و یا شبح توأم با امواج عقلی باشد طبعاً همراه عقل باطن خواهد بود. نه عقل خود آگاه اغلب اشخاص در برون فکنی روحی، فرقی میان ظواهر جسد کوکبی یعنی بیرون آمدن جسد کوکبی از داخل جسد فیزیکی و ظهور اشباح و یا تجسّدات بوسیله تاثیر مستقیم عقل قائل نیستند و همه آنها را برون فکنی واقعی می دانند و می گویند عقل با هر کدام از آنها همراه می باشد.

در صورتی که از لحاظ واقعیت فرق زیادی میان این سه حالت هست زیرا بیشتر آن اشباحی که در برون فکنی غیر ارادی ظاهر می شوند با اینکه از طریق تله پاتی پدید می آیند معیذاً صرف موجود خیالی برای شخص برون فکننده می باشد و در خارج حقیقت ندارد در تجسّدات هم فقط در محیط وقوع آزمایش در اثر مستقیم عقل، اجسام سفت ظاهر می شوند ولی در خارج از آن محیط حقیقت ندارند اما در طرح کوکبی هر اندازه دور از محل آزمایش هم باشد همه ظواهر واقعیت دارند که جسد کوکبی آنها را انجام می دهد. صفت مخصوص برون فکنی روح این است که عقل با آن شی برون شده هست پس این یک آزمایش شخصی و ارادی است و شامل همان حالاتی می باشد که گفتیم برون فکنندگان روح به همه کارهای خود در آن هنگام آگاهند و در حالات دیگر که برون فکنان خودشان متوجه نیستند بلکه برای اشخاص دیگر ظاهر می شوند چون عقل در آن عمل نمی کند پس می توان آنرا از حالات امتداد عقلی و یا تخاطری دانست.

موقعیت روبرت کروکول در مورد حالات برون فکنی روح

این شخص مشکل برون فکنی روح را از طریق نظریه ای که اهمیت زیادی در علم روحی دارد بحث می کند آن نظریه موضوع اعتقاد بوجود اشکال عقلی (Thought Forms) در خارج می باشد زیرا این شخص در کتاب خود به نام اشکال و صور عقلی

می‌گوید: (۱) کسانی که معتقد بوجود اشکال عقلی هستند ظواهر روحی را در دو معنای مختلف مورد بحث قرار داده‌اند یکی اینکه اینها در کتابهای بحث روحی و بحث از اشکال روحی که ظاهر می‌شوند برای هر جسم فیزیکی مانند تخت میز صندلی یا جسم انسان شکل خاصی ظاهر می‌شوند در نتیجه این اشخاص خاص عقلی او انطباق داده تفسیر می‌کنند و وقتی که این ظهور برای یک شخص معین در حالت معینی رخ بدهد نام آن ظهور را ظهور شکل خیالی آن شخص به طرز عقلی (Veridical Hallucination) می‌گذارند.

البته منظورشان از این نامگذاری این نیست که شخص در اثر فکر و خیال در جایی ظاهر شده در آنجا وجود داشته باشد خواه در صورت اشکال عقلی بدون جسم باشد خواه با عقل در یک صورت و شکل معین موجود باشد یا عقلی پوشیده در نوعی از جسد فیزیکی (Non physical) در آنجا وجود داشته باشد که بلکه برخلاف این سه حالت بالا آنها ظهور آن شخص را در جایی و یا منزل شخصی صرف صورت عقلی همان شخص بیننده می‌دانند که گیرنده آن صورت عقلی یعنی شخصی که شکل شخص دیگری را در نزد خود و یا در جای دیگر حاضر می‌بیند مانند همان شخصی که در نصف شب شبح دوست خود را دید که در اتاقش روی صندلی نشسته و پس از چند لحظه‌ای هم از نظرش محو شد آن شکل را از لحاظ تخاطر (بادآوری فکر آن شخص دیده شده) مشاهده می‌کند بنابراین عقیده در آن لحظه جز صورت عقلی آن شخص ظاهر شونده چیز دیگری نیست در صورتی که در بعضی از کتابهای روحی ظهور آن شخص را در نزد شخص دیگر و یا در مکان دیگر با یک جسم حقیقی غیر فیزیکی یعنی

۱- منظور این شخص این است که این دسته معتقد به وجود اشکال عقلی هرانسانی در خارج نیستند می‌گویند آن هنگام که شخص تصور میکند جسد فیزیکی خود را ترک کرده با جسد اثیری بجایای دور می‌رود یا کاری را انجام می‌دهد اشتباه می‌کند جسد اثیری این کار را نمی‌کند و خارج هم نشده بلکه اشکال عقلی آن شخص این صورتها را ظاهر می‌کند علتش هم این است که چون آن شخص تصور کرده که از جسدش خارج شده لذا هر شکلی و کاری که بنظرش می‌رسد نتیجه امتداد اشکال عقلی اوست. مترجم

جسد اثری می‌دانند.

باز هم برحسب نوشته بعضی از علمای روحی همه صورتها، افکار، خواسته‌های انسانی و اعتقادات او یا حالت‌های ترس که در وی ظاهر می‌شود همه اینها را در واقع ظهور صورت‌های عقلی و فکری آن مفاهیم می‌دانند ولی همه اینها را صرف اشکال عقلی نمی‌دانند بلکه آثار طبیعی غیر فیزیکی هم دارند در نتیجه این قبیل علمای روحی معتقد بوجود ماده‌ای بسیار رقیق‌تر از ماده فیزیکی هستند که بعضی از انسانها گاهی با همان ماده غیر فیزیکی برای دیگران ظاهر می‌شوند.

اما کلمه شکل عقلی که عادتاً تیوصوفیها برای تفسیر برون‌فکنی روح از این کلمه استفاده می‌کنند، و در بیشتر کتابهای روحی به این شکل عقلی اشاره شده یک معنای مخالف با معانی سه‌گانه بالا دارد زیرا شکل عقلی در نزد تیوصوفیها و بعضی از علمای روحی عبارت از این است که جسم فیزیکی با یک هاله‌ای پوشیده است که بیضی شکل می‌باشد چون تمام اطراف بدن فیزیکی را احاطه کرده است) وقتی که انسان دارای یک فکر و یا اعتقاد و یا تمایلات معین و خاصی باشد این هاله شکلها و منظره‌های آن فکر، اعتقاد و تمایلات را بخود می‌گیرد که البته آن اشکال از ماده غیر فیزیکی (اثری) بوجود می‌آیند که به آنها اشکال عقلی هم می‌گویند.

این اشکال عقلی در معین و محدود بودن و هم‌چنین در روشن بودن و یا مبهم بودن با طبیعت آن فکر، اعتقاد و تمایلات تناسب کامل دارد یعنی هر اندازه آن فکر و یا اعتقاد در عقل شخص قوی‌تر باشند آن اشکال قوی‌تر و روشن‌تر می‌شوند.

باز هم شبیه همین نظریه بالا عده‌ای گفته‌اند که افکار و مشاعر آدمی شکل‌های معین و محدود و رنگین از خود ظاهر می‌کنند که امکان دارد بوسیله اشخاص زیر آن شکلها مشاهده و توصیف شوند.

الف - بوسیله ارواح - یعنی ارواح می‌توانند آن اشکال عقلی را در یکدیگر و حتی در زنده‌ها از هم تشخیص داده برای دیگران توصیف کنند.

ب - از اشخاص زنده کسانی که موهبت جلاء بصری دارند می‌توانند آن اشکال را

بینند و برای دیگران توصیف کنند.

ج - آنانکه مدعی برون فکنی روح هستند آنها هم می توانند هنگام برون فکنی روح آن اشکال عقلی را مشاهده کرده برای دیگران توصیف کنند.

همه این عقاید نظیر هم در این مسئله با هم اتفاق دارند که طبیعت فکر و شعور بوسیله اینکه هر کدام از آنها دارای شکل و روشنائی خاص می باشند از هم تمیز داده می شوند و همین عقیده ایجاب می کند که بگوئیم افکار اشیاء هستند یعنی شکل هر شیئی در عقل حقیقت دارد و از دیگر اشکال تمیز داده می شود و با اینکه بگوئیم اساساً اشکال عقلی موجودات خارجی هستند منتها هرکس نمی تواند آنها را ببیند.

چگونگی اشکال عقلی در رای بعضی از ارواح

ارواح راهنمای مدیوم (A.L.E.H) (آ.ا.ا.ه) گفته اند در جهان ارواح رنگها معنای مختلفی دارند چون در نزد ما ارواح افکار و اندیشه ها بیشتر از افکار و اندیشه هائی است که شما زنده ها دارید یعنی ارواح وسعت و دامنه و تنوع افکارشان از ما زنده ها بیشتر است بنابراین ما (ارواح) از این رنگها برای بیان افکار مختلف خود استفاده می کنیم و همیشه آن افکار را در شکلهای معین برای دیگر ارواح ظاهر می سازیم.

روح راهنمای مدیوم هوی (Hoey) گفته چون ارواح از لحاظ تطور و تکامل عقلی بیشتر از سایرین هستند بنابراین تنها ارواح می توانند معنای اشکال حقیقی را که از عقل ظاهر می شود بدانند زیرا در جهان ما آن اشکال تجسد می گیرند و برای کسانی که دارای موهبت (جلاء بصری) هستند قابل رویت می شوند بعد هم همین روح راهنما اضافه می کند که ارتباطی که کشش ارادی اشخاص خواسته قلب و عقل را مجسم می کند بوسیله همین تجسم خواسته نهائی خود را برای سایر ارواح ظاهر می سازد یعنی کوششها و تمرکز اراده از جانب هر شخصی آنها را به شکل اشکال عقلی ظاهر می کند و دیگران از آن اشکال اندیشه و تفکر آنها را درک می کنند.

باز هم این روح راهنما اضافه می کند که برای درک این اشکال عقلی عواملی تأثیر می گذارند یکی اینکه تنها شخصتهای زنده بسیار مترقی از لحاظ تطور عقلی و روحی

می‌توانند این اشکال عقلی را که بر وجودش احاطه کرده درک کنند. دوم آنکه بعضی اشخاص و مکانها نسبت به این اشکال تاثیر نگهدارنده. (ممکن است این اشکال عقلی را اشخاص دیگری بگیرند و از آن آگاه شوند یا اینکه خود مکان آن اشکال را در خود حفظ کند کسانی که در آن مکان هستند و دارای جلاء بصری می‌باشند آن اشکال را ببینند).

از قول روح راهنمای بانوی مدیوم مایبل پباتی (Mabel Beaty) گفته‌اند که وضع انسان عاقل در برابر حیات خواه آن انسان سالم باشد و خواه بیمار این است که طبعاً در وجود خود اشکال متحرک تشکیل یافته از امواج (Vibratory Forms) دارد که شما نام آنها را افکار آن شخص می‌گوئید. ولی باید بدانید که آن اشکال فکری، یک وجود مستقل از وجود کسانی که این افکار از آنها صادر می‌شوند دارند پس اثرات بیماری و یا سلامتی در فضای این جهان حرکت دارند تا بتوانند با وجود شخصی که آن افکار را جذب می‌کند برخورد نمایند و آن شخص آن افکار را درک کند پس با این فاعده اثرات بیماری و یا سلامتی عقلی و فکری در فضای این جهان از مردم در حرکتند و آن امواج عقلی بیمار یا سالم با هاله‌های اشخاص دیگر برخورد می‌نمایند هاله‌های اشخاص آنها را جذب، می‌کنند البته در این جا هم باید رابطه‌ای میان گیرنده و آن امواج باشد یعنی اشکال عقلی بیمار را هاله‌های اشخاص بیمار و اشکال عقلی سالم را هاله‌های اشخاص سالم جذب می‌کند و این نظریه بسیار درست است زیرا انتشار افکار ناسالم یا سالم بوسیله مکتبها و ایده‌ها در میان افراد یک جامعه عملی مسلم می‌باشد بنابراین اصل فوق این امواج فکر و عقلی که در فضا حرکت دارند در حین حرکت برای خود شکلهای معینی هم درست می‌کنند گاهی ممکن است آن شکلهای خوب و زیبا، روشن باشد و گاهی هم زشت و مبهم یعنی ظهور آنها هم بستگی، به مهارت و نیروی عقلی فکر کننده می‌باشد که اگر فکر و اعتقادش تقلیدی باشد مسلماً کم‌رنگ و مبهم ظاهر خواهد شد ولی اگر استدلالی و ابداعی خودش باشد، روشن و واضح خواهد بود. بنابراین اصل بالا این اشکال فکری یا عقلی تنها در فضای ارتعاش و حرکت ندارد بلکه در حین حرکت برای

خود اشکال معین هم می‌گیرند. گاهی ممکن است آن شکلها خوب و زیبا باشند و گاهی هم مناظر مبهم و بی‌رنگ باشند که نتوانند خوب ظاهر شوند.

خود این خانم مدیوم مایبل پیاتی در کتاب دیگری نوشته ارواح به وی گفته‌اند، وقتی که انسان بطور ناگهانی و یا بطور منظم درباره موضوعی فکر می‌کند این شخص اشکال واقعی کوچکی می‌سازد که همان نمونه‌های کوچک در عالم مفاهیم عقلی، کاملاً به مفهوم معین خود دلالت می‌کنند و وقتی که از عقل انسانی، یک انسان منزله درباره امور روحی افکار خوب و روشن صادر میشود این افکار هر کدام اشکال معینی بوجود می‌آورند پس اگر این افعال (افکار عقلی) از نوع انفعالی باشند یعنی آن شخص این افکار را از دیگری گرفته خودش مستقلاً درباره آن فکر نکرده است شکل این نوع افکار زیاد روشن و معین نمی‌باشد اگر چه رنگ آن اشکال به ظاهر خوبست. علت خوبی رنگ آن اشکال بواسطه این است که در امور خوب فکر می‌کند. در این هنگام که این افکار در محیط خارج صاحب آن افکار حرکت می‌کند، کسانی که دارای جلاة بصری هستند و یا در حالت برون‌فکنی روح می‌باشند می‌توانند بعضی از آن اشکال عقلی را در هاله شخص فکر کننده ببینند.

چگونگی اشکال عقلی در نظر بعضی از علمای روحی.

کروکول پس از بیان مطالب بالا مطالبی درباره هاله انسانی و همچنین در مورد مشاهدات کسانی که صاحب جلاة بصری هستند از دیگران نقل می‌کند که از جمله آنهاست.

عقیده مدیوم ایلین گاربت (Eileen Garrtt) در این باره چنین می‌گوید: اوصاف هاله انسانی و کیفیت رنگهای آن هاله بطوری که اسقف لیدبتر (Lead Beter) در کتاب خود به نام انسان مرئی و انسان نامرئی و اشکال عقلی او بیان کرده (بستگی کامل به آزمایشات شخص دارد که می‌خواهد این اشکال را بوجود آورد).

باز هم همین مدیوم گفته، افکار هر شئی یک حیات مخصوص بخود دارد خواه آن افکار شر باشد و خواه افکار خیر و در کتاب دیگر خود اضافه می‌کند که او چگونه

توانست بوسیله تمرین افکار مردم را از اشکال و کیفیت حرکت و رنگهای آنها بخواند و بتواند برحسب طبیعت هر کدام از آن اشکال، آنها را طبقه بندی کند یعنی بعضی را از هم جدا سازد و بعضی را که دارای خصوصیات مشترک هستند با هم جمع کند و همچنین به نیروئی که توانسته بوسیله آن نیرو و آن اشکال را بخواند اشاره کرده می گوید. من در ابتدا متوجه شدم که افکار حاصله از اشیاء مانند خود آن اشیاء ابعاد دارند و به مجرد اینکه آن فکر بوجود می آید هم شکل متناسب آن شی را بخود می گیرد و هم حیات دارد و هم ابعاد.

چگونگی اشکال عقلی در نظر بعضی از مدیوم ها

ف - تیروی (V. Turvey) یکی از مدیوم های برون فکنی روح می گوید (وقتی که او از جسم فیزیکی خود بیرون آمده اشکال عقلی دیگران را دیده است و آن اشکال به تعداد همه اشیاء موجود متنوع هستند و همانطوری که مصنوع هر فرد بوسیله صورت خاصی از مصنوع شخص دیگر جدا می شود این صورتهای هم بوسیله داشتن شکلهای مخصوص از هم تمیز داده می شوند. آرنولد بینت (Arnold Bennett) که او هم یکی از مدیوم های برون فکنی روح است گفته: اشکال عقلی انسانها شکلهای مختلف هندسی دارند.

آقای ل. ج. ت (L.G.T) در نامه خود به ملدون راجع به برون فکنی روح می نویسد من وقتی که از جسم فیزیکی خود بیرون می آیم افکار اشخاص حاضر در جلسه را به شکل تجسد یافته مشاهده می کنم.

آقای - ج. روجرز (G. Rogers) که ملدون و کارنجتون کیفیت برون فکنی این شخص را در کتاب خود به نام ظواهر طرح کوبی توصیف کرده اند می گوید من هنگام برون آمدن از جسد فیزیکی ام اشکال افکار مجرد اشخاص را هم می دیدم و اضافه می کند که من در اطراف خود همه چیز را آویزان و گردش کنان در فضا می دیدم و در میان آنها اشکالی بودند که از بهترین صورتهای ممکنه بشمار می رفتند.

بعضی از آن اشکال به شکل الماسی بودند که داخل و خارج آن را پراز نور کرده

باشند و می‌درخشیدند بعضی از آن اشکال عقلی دایره‌ای بودند و برخی هم نوری داشتند که مراکز شعاع آن نورها با هم مغایر بودند یعنی چندین دایره نورانی به آن شکل احاطه کرده بودند که هر کدام از آن دایره‌ها مرکز جداگانه داشتند مانند شکل استوانه مرکب از دوایر افقی و در همان کتاب نامبرده بالا روجرز رسمهائی هندسی شکل، برای بعضی از آن اشکال عقلی برحسب آزمایشات علمای علم نفس فرانسه و دیگر علما نقل کرده است.

در مورد مطابق بودن اوصاف آن اشکال عقلی

روبرت کروکول پس از بیان مطالب بالا توضیح می‌دهد که آن اشکال عقلی که جدا از یکدیگر بودند از لحاظ نوعشان تطابق داشته هم در شکل و هم در رنگ اشکال عقلی که از ارواح ظاهر می‌شوند و یا از طریق زنده‌ها پدید می‌آیند اگر در مورد موضوع خاصی بود در شکل و رنگ با هم مطابقت داشتند.

باز هم این شخص می‌گوید: ما وقتی که مشاهده می‌کنیم که قطرات باران تحت تأثیر سرما شکل هندسی بخود می‌گیرند چنانکه در برفها این شکلهای هستند و باز هم می‌بینیم که ارتعاشات هوایی که تولید صوت می‌کنند برحسب سرعتشان شکلهای مختلف بخود می‌گیرند پس بطریق اولی آن اشکال عقلی که قبلاً از آنها سخن گفتیم سزاوار شکل گرفتن هستند اساساً هم ناموس طبیعت هر چه که در جهان هستی باید وجود پیدا کند و طبعاً باید محدود باشد و شکل معینی بخود بگیرد تا از دیگران تمیز داده شود. بعد هم کروکول می‌گوید: وجود توافق در مورد شکلهای اشکال عقلی میان گفته‌های ارواح و محققین علم روحی ما را وادار می‌کند به اینکه معتقد باشیم که اشکال عقلی موجودات حقیقی و خارجی هستند نه صرف صورت عقلی بنابراین باید بگوئیم که بعضی از این صورتهای عقلی وجود خارجی دارند چه اگر چنین نبود صاحبان جلاءبصری نمی‌توانستند آنها را ببینند و یا اینکه کامیروا تصویر آنها را بردارد و همچنین ارواح هم وجود خارجی دارند چون تصویر برداری از آنها ممکن است و همچنین گاهی به چشم حاضرین با تجسد دیده شده‌اند.

با توجه به توضیحات بالا کروکول این مسئله را نفی می‌کند که همه حالات برون فکنی روح یک خیال و توهم شخصی است و وجود خارجی ندارد باز هم این شخص می‌گوید: نظریه اشکال عقلی با هر کدام از معانی خود که باشد نمی‌تواند وسیله‌ای برای نفی ظواهر روحی و واقعی بودن آن ظواهر از قبیل برون فکنی روح و یا تجسد جزئی و کلی ارواح و یا مشاهده نقشها و رسمها از عالم روحی باشد بخصوص که گفته‌های صاحبان موهبت برون فکنی روح و یا سخنان کسانی که دارای جلاءبصری هستند و همچنین گفته‌های ارواح در مراحل مختلف، واقعی بودن ظواهر روحی و پدیده برون فکنی روح و هم چنین تجسدهات جزئی و کلی روحی را مسلم و قطعی می‌نماید.

چگونگی ارتباط عقلی با سایر ظواهر روحی

ما به خوانندگان یادآوری می‌کنیم که آنچه که از ظواهر روحی پدید می‌آید مانند تجسدهات کامل و یا ناقص ارواح در جلسات ارتباط همه اینها به واسطه تاثیر مستقیم عقل روحی که می‌خواهند تجسد پیدا کنند، در ماده اکتوپلاسم مدیوم پدید می‌آیند آنجا که مناظر اعجاب آور نورها، تجسدهات، و ظهور لباس ارواح، و حضور گلهها و سنگهای قیمتی و آلات دیگر به وجود می‌آیند همه اینها عبارت از اشکال عقلی تجسد یافته می‌باشند بنابراین همه آنها وجود خارجی دارند زیرا دستگاه کامیرا توانسته تصویر آنها را ضبط کند.

وانگهی اغلب آن ظواهر، قابل بررسی شیمیائی و میکروسکوپی دقیق می‌باشند از همه مهمتر وجود عقل و شعور در ارواح تجسد یافته می‌باشد، که ماقبلاً گفتیم علمای روحی چگونه توانسته‌اند به کیفیت وجود عقل و شعور در ارواح تجسد یافته پی ببرند و از جمله آن علما سرویلیام کروکس در انگلستان ادوین فردریک مایرز در آمریکا، هلبزگبرلوف در آلمان، شارل ریشیه در فرانسه می‌باشند باید دانشمند پیرامیل کورنیلیه (Piere - Emile Cornilier) را هم به علمای بالا اضافه کنیم چون او هم در این باره تحقیقات کرده و در کتاب خود دائمی بودن حیات روح می‌گوید: من دسته‌ای از موی

روح تجسد یافته در یکی از جلسات ارتباط را با خود نگه داشته‌ام. باز هم در همان کتاب توضیح داده که روح یک طفل تجسد یافته در روی زانوی من نشست و من توانستم مسیر تجسد موهای آن کودک مشاهده کنم که چگونه بتدیج در میان انگشتان من حجم موها زیادتر می‌شدند و در یک لحظه تمام سر آن کودک را پر کردند.

گرچه همه این پدیده‌ها بواسطه تاثیر مستقیم عقل در ماده اکتوپلاسم مدیوم‌ها ظاهر می‌شوند ولی همه اینها حقایق ملموس و محسوس را برای ما مجسم می‌کنند و آن این است که آنها همه وجود خارجی دارند نه اینکه صورتهای عقلی صرف هستند منتها ما نمی‌توانیم آنها را از طریق دیدن شنیدن لمس کردن، چشیدن آزمایش کنیم.

علاوه بر دلایل فوق درباره این پدیده‌ها آزمایشاتی در سال ۱۹۳۰ انجام شده و آن آزمایشات ثابت کرده‌اند که امواج مغناطیسی متقاطع (Alternatif) که دارای ارتعاشات بسیار عالی می‌باشند و مقدارشان به یک میلیون ولت می‌رسد، شکلهای نادری در مواد اثیری منتشره در فضا بوجود می‌آورند که دستگاه کامیرا توانسته تصویر آن اشکال اثیری را ضبط کند.

دانشمند روحی راوول مونتاندون (R. Montandon) در اثر تحقیقات در اطراف این اشکال گفته در میان این اشکال کهربائی و چیزهائی که ارواح تجسد یافته در اتاقهای ارتباط از خود ظاهر می‌کنند، رابطه بسیار نزدیکی وجود دارد. زیرا قدرت، عقل بشری بالاتر از قدرت نیروی مغناطیسی نیست؟ بنابراین وقتی که امواج مغناطیسی می‌توانند در اثیر اثر بگذارند و اشکالی بوجود آورند که قابل تصویربرداری باشند، پس عقل آدمی هم می‌تواند در همان مواد اثیری عمل کرده برای هرچیزی اشکال عقلی بوجود آورد بطوری که آن اشکال هم قابل تصویربرداری باشند. وانگهی این مسئله در میان علمای روحی مورد اتفاق است که امواج عقلی انسان دارای ارتعاشات بسیار سریع است که خیلی بیشتر از سرعت امواج مغناطیسی می‌باشد پس در حالی که امواج مغناطیسی که یک نیروی بدون شعور و کروکور می‌باشد، در مواد اثیری عمل می‌کند که آیا عقل غیر متجسد (همان اشکال عقلی) و یا عقل تجسد یافته (همان جسم اثیری که با عقل از جسد

فیزیکی بیرون آمده) نمی‌توانند در ماده اثری عمل کنند؟

البته باید توجه کرد که تاثیر مستقیم عقل در ماده رابطه بسیار محکمی با ظهور شکل و صورتهای ارواح در تابلوهای حساس دارد علاوه بر این پدیده‌ها نوشته‌های متنوع و رسمهای مختلف و مناظر متفاوت هم در جلسات روحی در تابلوهای حساس نقش بسته‌اند.

پس وجود همه این آثار حاکی از این است که عده‌ای اشخاص زنده در اثر مرگ جهان مادی را ترک کرده‌اند تا در یک محیط متناسبی به حیات خود ادامه دهند و آزمایشات مکرر ثابت نموده که توسعه فعالیت عقل در آن محیط (جهان ارواح) به حدی زیاد است که بخاطر هیچکدام از ما انسانهای زنده که بوسیله ردای خاکی جامد پوشانده شده‌ایم نمی‌رسد ولی قدر مسلم این است که در آن جهان حیات و فعالیت عقل خیلی بالاتر از فعالیت آن در جهان ماده می‌باشد بطوری که عقل در آنجا شایسته ادای رسالت مهمتر و کاملتر از رسالتی است که در این بدن خاکی داشته است.

بطور کلی همانطوری که از همه این تحقیقات مسلم شده که در جهان ارواح عقل مستقلاً عمل می‌کند قطعاً آن عقل ناخود آگاه عقل باطن خارج شده از جسد مادی و رها شده از حواس محدود پنجگانه خواهد بود چنانکه متفکر بزرگ و حیدالدین خان درباره همین موضوع یعنی فعالیت عقل باطن در جهان ارواح می‌گوید. محدود نبودن عمل عقل باطن با قیدهای زمان و مکان این حقیقت را مسلم می‌دارد که عقل ناخود آگاه یا عقل باطن یک وجود مستقل و جدا از جسم مادی خود دارد.

چون طبق اجماع علمای روحی و غیر روحی جسم مادی در برابر قوانین مکان و زمان که بوجود آورنده ابعاد هستند تسلیم می‌باشد و همه ظواهر مادی هم در حدود زمان مکان محدود هستند و نمی‌توانند در خارج از این حدود عمل کنند پس با توجه به این حقایق اگر روح و عقل آدمی هم یکی از مظاهر جسم مادی بود لازم می‌آمد آن روح و یا شخصیت عقلی انسان هم مانند جسم مادی‌اش در برابر زمان مکان و تسلیم باشد در صورتی که تجربه بطور قطع ثابت کرده که زمان و مکان در اعمال روح اثری

ندارند بنابراین باید بگوئیم که روح یک موجود دیگری غیر از جسم فیزیکی دارد که از هر جهت مخالف با جسم فیزیکی است.

باز هم با اتکاء به حقایق بالا می‌توانیم بگوئیم که علاقه جسم به روح کاملاً با علاقه آهنگ موسیقی به آلات موسیقی فرق دارد همانطوری که علاقه جسم فیزیکی به روح با علاقه حرکت به محرک خود هم فرق دارد چون اگر وضع غیر از این بود لازم می‌آمد همان قوانینی که برای بوجود آوردن آهنگ موسیقی و یا حرکت چیزی عمل می‌کرد در روح هم عمل بکند در صورتی که چنین نیست زیرا کم شدن هر کدام از آلات موسیقی در کیفیت موسیقی تاثیر بسزایی دارد و یا اینکه تغییر نوع محرک در کیفیت حرکت اثر می‌گذارد ولی کم شدن یکی از اعضاء بدن در تعادل روح اثر ندارد و همین طور بروز تغییر در جسم مادی در کیفیت حیات روح هم اثر ندارد که با صدها شواهد تجربی قبلاً این مسئله ثابت شد.

نکته دومی که یادآوری آن ضرورت دارد این است که نتایج تحقیقات روحی که حیات روحی را پس از مرگ و خروج از جسد فیزیکی ثابت می‌کند فقط متکی به تجربه و مشاهدات علمی می‌باشد نه صرف، حدس و نظریه چیزی که موجب شگفتی می‌شود این است که این تحقیقات و آزمایشات علمی تنها بقای روح را پس از مرگ اثبات نمی‌کند بلکه این مسئله را هم محرز می‌سازد که همه شخصیات و ملکاتی که انسان در حال حیات داشته باشد با روحش باقی می‌ماند.

باز هم تحقیقات نشان می‌دهد که انسان از بدو پیدایش خود از چندین موهبت وجودی برخوردار بوده است.

درباره مرگ که ما آن را خروج نهائی روح از جسد فیزیکی توصیف می‌کنیم

بحث نخست بیان رابطه، میان خروج موقت روح از بدن با خروج نهائی آن، ما در

گذشته دلایل زیادی در برون فکنی موقت بیان کردیم بخصوص درباره آن برون فکنی که مدیوم در همان حال به همه جزئیات آن آگاه می شد که این برون فکنی غالباً در حال بیهوشی کامل و یا خواب عمیق انجام می شود باز هم گفتیم که این بیهوشی گاهی بیهوشی مدیومی می باشد و گاهی خواب مغناطیسی و گاهی هم بوسیله مواد مخدر و یا در اثر غلبه درد و رنج شدید و یا بروز علاقه زیاد نسبت به شخص و یا شیئی خاصی و یا در اثر علاقه به بودن در یک محل خاص پدید می آیند.

حال باید یاد آور شویم که همه این حالات برون فکنی یک وجه مشترک دارند و آن این است که به همه اینها (برون فکنی موقت) می گویند.

چون فرض مسئله بر این است که جسد اثری پس از مدتی به داخل جسد فیزیکی برمی گردد بنابراین یک تقارن روشنی میان این برون فکنی موقت و مرگ هست منتها فرق اینها با یکدیگر چنین است که مرگ برون فکنی دائمی روح می باشد زیرا در مرگ تصور نمی شود که جسد اثری دوباره به همان طریق قبلی خود (جسم فیزیکی) که شایستگی اقامت روح را در خودش از دست داده بود برگردد علمای روحی درباره مرگ چه می گویند؟ ظواهر برون فکنی روح با همه انواع ارتباط کاملی با موضوع مرگ و خواب، و جاودانگی دارند به همین جهت است که سیلفان ملدون و کارنجتون در پایان کتاب خود که قبلاً از آن نام بردیم می گویند: حالتهای ظواهر برون فکنی روح با مرگ زیاد اختلاف ندارند بطوری که مایرز در چندین سال قبل این موضوع را توضیح داده و گفته است مرگ جز برون فکنی نهائی روح چیز دیگری نیست منتها در برون فکنی های روحی جسد اثری موقتاً از بدن فیزیکی جدا می شوند ولی در مرگ این جدائی بطور دائم است.

معهداً مرگ زیاد هم ترس ندارد و در میان ظواهر برون فکنی روح معجزه هم نمی باشد بلکه آن هم یک امر طبیعی است که باید به حکم ناموس آفرینش روح و یا جسد اثری بوسیله این کار از جسد فیزیکی خودش خارج شده جدا از آن به حیات جاودانگی خود ادامه دهد.

ما (مایرز) در حالات عدیده که دیده‌ایم که برون‌فکنی روح به حدی لذت بخش است که جسد بیرون آمده از جسم فیزیکی دیگر نمی‌خواهد به داخل آن جسد برگردد زیرا هنگامی که زندگی برای اشخاص در این جهان مادی لذت بخش و سعادت آور نباشد، رسیدن به عالم ارواح برای این قبیل اشخاص هم آسان است و هم کاملاً لذت بخش.

سوید نبرج فیلسوف و عارف و دانشمند بزرگ سوئدی نقل می‌کند که چگونه جسم فیزیکی خود را ترک می‌کرده و به شهر مردگان (عالم ارواح) می‌رفته است باز هم او گفته: ارواح به من یاد دادند که روح انسانی حیات جاودانه دارد و پس از پایان حیاتش در جهان مادی در جهان دیگر (جهان ارواح) به حیات خود ادامه می‌دهد باز هم ارواح به من کمک می‌کردند تا من خودم برون‌فکنی روح را آزمایش کنم تا بتوانم به همه روشهای مرگ آگاه شوم برای من گاهی اتفاق می‌افتاد که در مسافت معینی از وجود اثیری ام ملائکه‌های آسمانی را ببینم دوتا از آنها در بالای سر من می‌نشستند ولی با من حرف نمی‌زدند لکن ما سه نفر از طریق تله پاتی (انتقال افکار) با هم سخن می‌گفتیم چون من مفهوم همه افکاری را که آنها بسوی من می‌فرستادند یعنی می‌خواستند با من حرف بزنند درک می‌کردم و آنها می‌دانستند که روح من در حالتی است که از جسد فیزیکی اش بیرون آمده است.

شک نیست که وجود رابطه محکم میان موضوع برون‌فکنی روح و جاودانگی آن مورد توجه هندیها بوده است چنانکه در این باره دکتر الکساندر کانون (Alex Canon) که سالیان درازی در هند زندگی می‌کرده و در میان آنها از ظواهر روحی هم بحث و تحقیق نموده است که به شاگردان یاددهند چگونه می‌توانند در مواقع معین روح و یا جسد اثیری خود را از جسد فیزیکی بیرون بیاورند به همین جهت است که داوطلبان این موضوع حاضر به تحمل رنج آزمایشات بسیار سخت و طولانی می‌باشند تا موقعی که بفهمند آماده برای طرح روح و عقل خود جسد فیزیکی هستند و این آمادگی برایشان موقعی فراهم می‌شود که شخص آزمایش کننده هم به عقل خود مسلط باشد و هم به

تمايلات و انفعالات روحی خود در هنگام برون فکنی روح و یا قبل از شروع آن تسلط کامل داشته باشند کانون اضافه می کند که علم عبارت از استعداد و داشتن نیروی درک می باشد و صاحبان علوم شرقی پس از چندین قرن آزمایش و تلاش به آن استعداد و آمادگی دست می یابند لکن ما در غرب همواره از همان مرحله نخست توجه خود را به وجود جسد کوکبی معطوف می کنیم بدون اینکه خودمان شروع به شناخت آن جسد بنمائیم و یا اینکه در انتظار پیداشدن کسانی به نام مدیوم می نشینیم چنانکه برای رسیدن به بعضی از اکتشافات در مورد هاله و جسد اثیری از وجود اشخاص نادر به نام مدیوم استفاده کرده ایم.

بنابراین برای ما غربیها هم سزاوار است که در این آزمایشات مانند هندیها عمل کنیم تا به پیشرفت کامل نائل شویم ضمناً هم باید اعتراف کنیم که معلمین بزرگ شرق این کارها را قبل از ما در اثر تلاش و کوشش مداوم حل کرده اند.

باز هم کانون در این مورد اضافه می کند که برای کسانی که عمل برون فکنی روح را انجام می دهند ارواح راهنما هستند و همچنین معلمین زنده دارند که هنگام آزمایش در کنار آنها می ایستند و در عمل برون فکنی به آنان کمک می کنند تعداد زیادی از این برون فکنان روح از وجود نامرئی ارواح، راهنما و یا معلمین سخن می گویند و همچنین از معلمین زنده نام می برند که با لباس سفید در کنار خود دیده اند. بنابراین موضوع شرکت ارواح در تحقیق برون فکنی روح می تواند خودش یک پدیده جداگانه در داخل پدیده برون فکنی روح تلقی شود.

روبرت کروکول در کتاب خود به نام آموزش طرح کوکبی و روش عملی آن می گوید: حالات برون فکنی روح را می توان به دو نوع مستقل تقسیم کرد یکی اینکه بطور طبیعی ظاهر می شود و دیگر آنکه در اثر تخدیر و یا خواب مغناطیسی بوجود می آید.

نوع طبیعی این برون فکنی به چهار شکل ظاهر می شود.

۱- برون فکنی که برای شخص مرده ظاهر می گردد یعنی دیگران و پزشکان با توجه

بعلامات ظاهری مرگ، او را مرده می‌پندارند.

۲- در هنگام بروز یک بیماری شدید پدیده برون فکنی ظاهر می‌گردد.

۳- در اثر زیادی تلاش و تحمل مشقات بسیار حالت برون فکنی برایش ظاهر می‌شود.

۴- گاهی هم برای کسانی که کاملاً سالم و در رفاه هستند برون فکنی ارادی و یا غیرارادی برای شخص ظاهر می‌شود اما برون فکنی نوع دوم (غیرطبیعی) در مواقع بیهوشی برای جراحی و یا بروز حالت اختناق کامل (خفگی شدید) و یا هنگام سقوط از بلندی و در موقع خواب مغناطیسی پدید می‌آید در نتیجه در چهار نوع از این پنج حالت یعنی چهار حالت طبیعی و یکی هم حالت قهری شخص برون فکننده روح در حال سلامتی نفس و جسم می‌باشد بنابراین مرض و درد و الم شدید از اسباب نادر برون فکنی روح بشمار می‌آیند.

اینک می‌دانیم با توجه به کیفیت حالات مشروحه بالا بیرون آمدن جسم اثیری با روح از جسم فیزیکی یک پدیده طبیعی است نه یک پدیده نادر و غیر طبیعی یعنی از ظواهری است که طبق ناموس طبیعی باید برای معدودی ظاهر شود.

برحسب شهادت کسانی که موقتاً بطور طبیعی از جسم فیزیکی خود بیرون می‌آیند آنها در محیط فردوسی (یک محیط آرام بخش و لذت آور) قرار می‌گیرند اما کسانی که از روی قهر و عوامل غیر طبیعی برون فکنی می‌کنند اینها به یک محیط رنج آور داخل می‌شوند یعنی خود را ناراحت احساس می‌کنند و طبق گفته ارواح این حالت (احساس محیط آرام، یا احساس رنج و الم) در برون فکنی طبیعی و قهری مردگان هم صدق می‌کند.

بدین معنا کسانی که با مرگ طبیعی می‌میرند از مرگ رنج نمی‌برند ولی کسانی که بطریق قهری می‌میرند مانند انتحار کردن و یا قربانیان تصادفات و حوادث ناگهانی آنها پس از برون فکنی دائمی روح، دچار رنج و مشقت می‌شوند منظور از این مطالب این است همانطوری که اگر برون فکنی موقت بطور طبیعی انجام شود شخص برون فکن روح

دچار رنج و مشقت نمی‌شود بلکه در یک حالت آرام بخش خود را احساس می‌کند ولی در برون‌فکنی روح که قهراً انجام شود شخص برون‌فکن احساس رنج و الم می‌نماید همین دو حالت در مورد مرگان هم صدق می‌کند یعنی اگر شخص با مرگ طبیعی بمیرد پس از بیرون آمدن از جسد مادی احساس آرامش و سبکی می‌نماید ولی کسانی که در اثر خودکشی و یا تصادف می‌میرند در آنحال برون‌فکنی روح دچار رنج و مشقت می‌شوند. مطالب زیادی در نامه‌های وارده از مردگان هست که در ابتدای امر غیرقابل تصدیق بنظر می‌رسند مگر اینکه از نظر فلسفی آنها را توجیه کنیم مثلاً در بعضی از آن رساله‌ها آمده دوستان ما و خویشان ما پس از مرگ به ما بیشتر از زمان حیاتشان نزدیک می‌شوند. زیرا در موقع حیات جسد فیزیکی آنان به منزله یک پوشش غلیظی بود که افکار و نظرات ما را از دیگران مخفی می‌داشت ولی پس از مرگ چنان پوششی ندارند که مانع از انتقال افکار به یکدیگر بشود. پس این عقیده این مفهوم را نشان می‌دهد که پس از مرگ جسمانی، ارواح با جسد دیگری هستند که خیلی لطیف‌تر از جسد فیزیکی‌شان می‌باشد این عقیده را تعدادی از کسانی که در حال حیات برون‌فکنی روح را آزمایش می‌کنند، تأیید کرده‌اند.

بعد هم چند روایتی از مردگان هست که حکایت از این می‌کند که اغلب مردم در هنگام مرگ، به مرگ خود آگاه نمی‌شوند و متوجه این موضوع نمی‌شوند که روح و شخصیت آنها بطور همیشه جسد فیزیکی‌شان را ترک کرده است.

این مطالب را گفته‌های عده‌ای از اشخاصی که در حال حیات برون‌فکنی روح انجام می‌دهند تأیید کرده‌اند زیرا اینها هم گفته‌اند که در ابتدای شروع حالت برون‌فکنی مانند مرده‌ها متوجه حالت برون‌فنی خود نمی‌شوند بلکه خیال می‌کنند که هنوز در جسم فیزیکی خود هستند ولی پس از مدتی می‌فهمند که یک جسم غیر فیزیکی دارند.

چنانکه بعضی از افرادی که در اثر اعمال پزشکی از مرگ، به زندگی برگشته‌اند به محض فهمیدن این قضیه ابراز شادی کرده‌اند ولی گفته‌اند. ما نمی‌خواستیم دوباره به جسد فیزیکی برگردیم بطوری که یکی از این اشخاص با پزشک خود پرخاش می‌کند

دکتر رئوف عبید... ۴۹۷

که چرا مرا به زندگی برگرداندی؟ ولی به عقیده من (کروکول) با توجه به اینکه همه مردم از پیر و جوان غنی و فقیر علاقه زیاد به زندگی خود دارند این گفته‌های بالا قابل تصدیق نیست ولی معینا همین نظریه را این مسئله تأیید می‌کند که کسانی که برون فکنی موقت داشته‌اند گفته‌اند نمی‌خواستیم به بدن فیزیکی خود برگردیم ولی یک عامل نیرومند ما را برگرداند.

پس با توجه به مطالب مختلف می‌توانیم بگوئیم: معلوماتی که از مردگان به ما رسیده و گواهی که بعضی از برون فکنان موقت داده‌اند متضمن مسائلی است که ظاهراً همه آنها قابل تصدیق نیست لکن با این حال برای توسعه دادن معلومات و درک مان نسبت به این قبیل مسائل، تحقیق و آزمایشات مکرر درباره این گونه مسائل لازم و ضروری است.

مبحث دوم

تحقیق در باره میلاد دوم

(زائیده شدن دوباره پس از مرگ)

شک نیست که نتیجه حتمی که شخص از مطالب مشروحه بالا می‌گیرد این است که مرگ فناء محض نیست بلکه تولد دوباره انسان در جهان دیگر می‌باشد و یا برحسب تعبیر اینشتین عالم ریاضی، مرگ به منزله جواز مسافرت بجای دیگر می‌باشد. بعضی از مدیوم‌های جلاء بصری بواسطه حاضر بودن در نزد کسانی که می‌خواهند بمیرند و مشاهده حالت احتضار او کیفیت این تولد دوباره را توضیح داده‌اند که از جمله آنها مطالبی است که مدیوم آندرو جاکسون دافیز (Andrew Jackson Davis) در کتاب خود بنام مرگ و حیات دوباره نوشته و عمل انتقال به جهان دیگر را چنین توصیف می‌کند. شخصی در رختخواب خود خوابیده بود در حال جان‌کندن بود من می‌دیدم بدن او بواسطه زیاد شدن نیروی مثبت (جسم اثیری) برای برون آمدن، نیروی منفی بدن فیزیکی هم زیاد می‌شد در نتیجه بدنش روی به سردی می‌رفت نخست پاهای او سرد شدند دیدم در قسمت بالای سر او چیزی به شکل مدور و نورانی ظاهر شد که بهتر است آنرا هاله مغناطیسی بنامیم چون هرکس دارای جلاء بصری باشد آن هاله را

می بیند این هاله دارای امواج اثیری طلائی رنگ بود که باز و بسته می شد مثل اینکه ادراک و شعور هم داشت بعد هم سرد شدن بدن شخص محتضر به زانوان و سپس به بالاتنه و بازوانش رسید و تا دو کتف او رسید ولی در همانجا متوقف شد آن هاله هم امتداد پیدا کرد و همین که برودت بدن به سینه و دو طرف قفسه های سینه اش رسید آن هاله به سقف اتاق نزدیک شد در همان وقت نفس بیمار قطع شد و نبضش ایستاد بعد آن هاله شکل بدن انسانی به خود گرفت و من می دیدم که این بدن با جسد فیزیکی آن شخص فقط از قسمت مخ با هم ارتباط داشتند ناگهان سر آن جسد هاله ای بنا کرد از قسمت داخل متلاطم شدن به شکل موجهای ضعیف بنظر می رسید لکن قوای ذهنی آن شخص محتضر تا آخرین لحظه قطع شدن تنفس و توقف ضربان قلب سالم مانده بود میان این افکار ذهنی که در سر جسد مادی بود، با مخ آن جسد هاله ای یک ریسمان باریکی از ریسمانهای حیات باقی مانده بود بعد هم دیدم در قسمت سر آن جسد هاله ای شیئی درخشان و پر نور ظاهر شد بعد هم روی آن جسد هاله ای شکل گرفت و نمایان گشت یک گردن زیبا همچنین دو کتف زیبا بخود گرفت و همان شیئی درخشان به سرعت از بالا به قسمت پائین آن شکل هاله ای می آمد تا اینکه همه اعضای جسد هاله ای مانند جسد فیزیکی آن شخص تا پاهایش ظاهر شد آنوقت با جسم کامل با تمام اعضا شبیه به جسد فیزیکی آن شخص محتضر بنظر می رسید.

دکتر پاپوس در کتابش بنام (La Reincarnation) ضبط کرده است و توضیح داده که شبیح ظاهر شده کاملاً درخشان بوده ولی رنگش از جسم مادی کمی زردتر بود لکن کاملاً نسخه اصلی همان جسم فیزیکی شخص محتضر بنظر می رسید و آن ریسمانی که به مخ هر دو جسد چسبیده بود حتی پس از توقف نبض و قطع تنفس هم باقی بود ولی بعداً آن هم محو شد یعنی پاره گشت در نتیجه جسم اثیری ظاهر شده کاملاً آزاد شد. خانم دی مورگان - زن دانشمند معروف ریاضی - اوجستوس - دی مورگان نظیر این حالت را در کتاب از ماده به روح نقل کرده و چنین می گوید: من و یک خانم دیگر که دوست من بود و او هم دارای موهبت (جلاء بصری) بود روزی در کنار شخصی که

مشرف به مرگ بود نشسته بودیم هنگامی که تنفس شخص محتضر به شماره افتاد من دیدم ابر سفید رنگی از جسد فیزیکی او بیرون آمد و در فاصله ده سانتی متری جسم او متوقف شده باز هم دیدم که دوست من هم این مراحل را بوسیله جلاء بصری مشاهده می کند چون دیدم چشمان دوست من می درخشید و بسوی شخص محتضر خیره شده بود بعد چشمان دوستم به قسمت سر رختخواب متوجه شد من احساس کردم که دوستم می خواهد حرف بزند و برایم توضیح داد که او هم آن نور سفیدی را که به حال تراکم روی لحاف شخص متصاعد شده دیده است البته این همان چیزی بود که من قبلاً دیده بودم بعد هم من متوجه بالای رختخواب آن شخص شدم دیدم آن نور جمع شد به شکل عمودی در آمد که طولش قریب ۱۲۰ سانتی متر بود از آن شکل عمودی یک نور درخشانی می تابید که روشنایی اش از نور خورشید کمتر ولی از نور ماه زیادتر بود. و من در داخل آن نور عمودی می توانستم نور امواج حیاتی آن شخص را ببینم. باز هم مشاهده کردم که قسمت میانی آن نور عمودی و روشنایی اش بیشتر می شود بعد هم به شکل دایره در آمد و نورانیت این شکل دایره ای هنگامی زیادتر شد که شخص محتضر آخرین نفسهای خود را می کشید و آن شکل دایره ای شروع کرد به نورانی تر شدن و بعد هم از نظر ما پنهان شد. سخنان بانو دی مورگان تمام شد از طریق تحقیقات بسیار عمیق و مفید روحی توانسته اند هزارها صورتهائی را که مجسم کننده خروج جسد اثیری از بدن شخص هنگام مرگ و شکل گرفتن آن را ضبط کنند. و همین عمل صحت پدیده تأثیر مستقیم عقل را در لوحه های حساس ثابت می نماید چون اگر این تأثیر در میان نباشد آن هاله و یا امواج جسد اثیری که غیر فیزیکی هستند در تابلوها ظاهر نمی شوند. باز هم این تحقیقات بسیار عمیق در حال مرگ وجود جسد اثیری را برای هر انسانی ثابت می کند. که بلافاصله پس از وقوع مرگ ظاهر می شود.

مراجع و انجمنهای روحی.

در نقاط مختلف جهان هزارها تصویر از این نوع ضبط کرده اند البته در تحت مراقبت

بسیار دقیق این تصویرها را به دست آورده‌اند و علمای مورد اعتماد آنها را در کتابهای خود ذکر کرده‌اند.

همه محققین روحی در این مسئله اتفاق دارند که حالت تدریجی و طبیعی مرگ هیچگونه درد و الم فیزیکی ندارد و ترس هم تولید نمی‌کند بلکه برعکس بیشتر ارواح گفته‌اند که حالت مرگ را بسیار آسان و طبیعی احساس کرده‌اند، بلکه لذت آور می‌باشد چون اغلب اوقات اشخاص حالت جدا شدن از جسد فیزیکی خود را هنگام مرگ نمی‌فهمند بلکه فقط احساس می‌کنند که سقوط می‌نمایند و یا اینکه به طرف بالا صعود می‌کنند بعضی از ارواح گفته‌اند که در آن هنگامی که تاریکی را احساس می‌نمایند مثل اینکه از این تاریکی بسوی روشنی می‌روند و یا به عبارت دقیق‌تر حالتی به آنها دست می‌دهد مانند اینکه می‌خواهند به یک کشور ناشناخته وارد شوند. (حالت گیجی و بلانکلیفی).

اینکه گفتیم عده زیادی از مردم هنگام مرگ متوجه مرگ خود و یا خروجی از جسد فیزیکی نمی‌شوند علتش این است که جهان جدیدی که می‌خواهند وارد شوند در بدو امر کاملاً شبیه جهان زنده‌ها بنظرشان می‌رسد. کسانی که با مرگ طبیعی می‌میرند پس از بیرون آمدن از حالت گیجی و کسختی یک نوع آزادی و آرامش در خود احساس می‌کنند و محیط اطراف خود را طبیعی و نشاط آور مشاهده می‌کنند.

تعدادی از ارواح در پیامهای خود گفته‌اند: که آنها پس از مرگ هم جسد فیزیکی خود را می‌بینند و جسد اثیری خود را که از جسد فیزیکی بیرون آمده است. حتی بعضی ارواح گفته‌اند. که در تشییع جنازه خود حاضر می‌شوند ارواح دیگری هم گفته‌اند که بلافاصله پس از مرگ و یا حتی قبل از جدا شدن روح از بدن فیزیکی، دوستان و خویشان خود را که قبلاً مرده‌اند می‌بینند ولی دسته دیگری از ارواح گفته‌اند که پس از گذشتن مدتی از مرگ دوستان و خویشان مرده خود را ملاقات می‌کنند ولی نمی‌توانند میزان این مدت را تعیین کنند. تعداد بیشتری از ارواح گفته‌اند: قبل از پاره شدن آن ریسمان نفره‌ای رنگ اثیری، مرگ کامل به وقوع نمی‌پیوندد در نتیجه در جسم فیزیکی

هیچگونه اختلالی پدید نمی آید چون احتمال دارد که شخص دوباره به حیات خود برگردد اما پس از پاره شدن آن ریسمان، دیگر برگشت حیات امکان ندارد.

اشخاصی که با مرگ طبیعی می میرند ممکن است این ریسمان زودتر پاره شود و یا بعد از گذشتن یک و یا چند ساعت پس از مرگ ظاهری توقف نبض و قطع شدن نفس پاره گردد اما در جوانان و با اشخاص بسیار نیرومند امکان دارد این ریسمان بسیار محکم باشد و پاره شدن آن سه و یا چهار روز طول بکشد و وضع در مرگ های ناگهانی و قهری هم همین طور است یعنی پاره شدن آن ریسمان مدت زیادی طول می کشد بخصوص در کسانی که انتحار کرده اند زیرا ممکن است این پاره شدن در این قبیل اشخاص بیش از چهار روز طول بکشد.

کسانی که می میرند، پس از وقوع مرگ احتیاج به یک خواب و یا چرت دارند که البته طول این خواب و چرت بستگی به طول مدت بیماری شخص و یا رنجهایی که متحمل شده دارد و همچنین با علاقه آن شخص به حیات فیزیکی هم بستگی دارد کسانی که زیاد به زندگی علاقه دارند پاره شدن ریسمان اثری آنها مدت زیادی وقت لازم دارد و هر کدام از این امور در مدت حالت انتقالی مرده هم اثر دارند. یعنی آنانکه علاقمند به زندگی هستند و یا اینکه رشد فکریشان کم است و یا انتحار کرده اند، آن حالت انتقالی شان طولانی است لکن کسانی که زیاد به زندگی علاقمند نیستند و در مورد جهان آخرت آگاهی دارند و یا اینکه از مرگ نمی ترسند، حالت انتقالی آنها کوتاه است. بعضی از ارواح گفته اند: شخص مرده در آن حالت انتقالی دچار بلا تکلیفی و گسبجی می شود چون در آن حال انسان طبعاً متوجه ذات خود می گردد ولی نمی تواند محیط اطراف خود را تشخیص دهد چون هنوز حواس روحی او شروع به عمل نکرده اند بنابراین بعضی ها تصور می کنند که در حال خواب هستند نه در بیداری.

تعداد زیادی از ارواح از شیون و ناله افراد خانواده و خویشان شان شکایت کرده می گویند این ناله و شیون آنها را رنج می دهد و حتی پیشرفت آنها را به سوی سعادت به تأخیر می اندازد. علت این رنج را چنین توضیح می دهند که چون شخص تازه مرده

نسبت به افکار و احساسات اطرافیانش بسیار حساس می شود بنابراین رنج و ناله آنها آنان را ناراحت می کند.

در این باره شارل لانسلان چنین می گوید: منطقی نیست که ما تصور کنیم ارواح باری دهندگان ما در لحظه احتضار ما را تنها بگذارند یعنی در لحظه ای که قهرآز همه کسانی که دوست می داشتیم دور می شویم و بسوی یک مسیر نامعلوم می رویم که خود این حرمان و بلا تکلیفی برای ما رنج و مشقت دارد پس قضیه برعکس است یعنی آن دوستان نامرئی در آن لحظه مهم در اطراف ما جمع می شوند تا در آسان کردن مأموریت اطاعت از قوانین طبیعی الهی و انتقال از جهان ماده به جهان روحی و ما را از رنج دوری فامیل و دردهای جسد قوانین در حال احتضار نجات دهند.

همه مدارس روحی در این مسئله با هم متفقند که ارواح خویشان و دوستان هنگام احتضار به شخص نزدیک می شوند تا او را با محبت های خود احاطه کنند و باری دهند و وی را کم کم برای درک واقعیت حادثه آماده سازند.

علاوه بر این حالت ها حتی خاطره کسانی که ما را دوست می دارند پس از مرگ برای ما یک نوع آگاهی و نشاط بوجود می آورد و در مناطق بالاتر روحی بسوی ما برمی گردد. (۱) چون ما در آن جهانها وجود آنان را که ما را دوست دارند و به ما محبت می کنند مانند امواج عقلی احساس می کنیم همه این روابط حیاتی مادی در اعماق جسم اثیری مرده محفوظ می ماند و تا مدتی هم ادامه دارد تا بعد به کمک ارواح دیگر بندریج این روابط مادی از بین می روند و حافظه مرده از گذشته اش منصرف می شود و متوجه می گردد که منظور از ظهور با این جسد اثیری در محیط های روحی چیست (۲) همچنین روح پس از گذشتن از مرحله انتقال و رسیدن به نخستین محیط روحی متناسب خود تمام اعمال نیک و بدش را مجسم می کند و در دو قسمت شروع به فعالیت روحی

۱- به کتاب برگشت جسد به مفهوم علمی جدید تألیف استاد عبدالعزیز جادو مراجعه کنید.

۲- منظور از این جمله این است که انسان وقتی به مراحل روحی انتقال یافت بیشتر متوجه هدف تکامل و تطور حسی می شود.

می نماید. یکی اینکه اعمال نیکی را که داشته رشد و نمو بدهد. دوم آنکه کم کم با اعمال دیگر اعمال بد خود را اصلاح کند. بعد هم لانسلا ن اضافه می کند. اینها چیزهایی بود که من پس از انجام یک سلسله آزمایشات طولانی به دست آوردم و همه اینها دلالت دارند به اینکه مرگ پیچیده تر از آن است که مردم تصور می کنند چون آنها از مرگ جز متوقف شدن حیات مادی چیز دیگری نمی دانند. (۱)

بیان چگونگی خطا در تشخیص مرگ حقیقی

در اثر آزمایشات مکرر علمای روحی این مسئله محرز شده تا مادامی که آن ریسمانهای نقره ای اثیری پاره نشوند مرگ حقیقی واقع نمی شود اگر چه شخص محتضر عقل خود را هم از دست بدهد و در یک بیهوشی کامل بسیار عمیق بسر برد زیرا در بیهوشی کامل برای برون فکنی موقت وضع طوری می شود، که با مرگ واقعی اشتباه می گردد یعنی در آن حال برون فکنی همه اعضای تنفس و دستگاه قلب متوقف می شوند بدن شخص بیهوش شده به شکل میت در می آید در صورتی که او نمرده است ممکن است همین حالت در موقع احتضار به شخص محتضر دست بدهد.

بنابراین بعضی از حالات بیهوشی بسیار عمیق برون فکنی روح، علما را به یک حقیقت مهمی متوجه ساخته است. آن حقیقت این است که در دفن مردگان نباید عجله و شتاب به خرج داد زیرا کثرتاً در بعضی از صورتهای بیهوشی کامل همه نشانه های حیات متوقف می شوند از جمله اینکه صدای ضربان قلب قطع می گردد و تنفس هم قطع می شود حتی گردش خون هم متوقف می شود در صورتی که مرگ حقیقی برای آن شخص بیهوش اتفاق نیافتاده به عمق این فاجعه درست توجه کنید کسی را که به ظاهر مرده می دانید و با عجله آن را دفن می کنید اگر آن شخص نمرده باشد بطور قطع پس از مدتی در قبر زنده شده عقل خود را می یابد در آن حال مسلماً در اثر وحشت و

اضطراب و ترس با یک مرگ تدریجی و حشتناکی روبرو خواهد شد. پس به مردگان خود رحم کنید ای پزشکان و نزدیکان مردگان در تشخیص مرگ واقعی دقت کنید زود مرده را دفن ننمائید چون تحقیقات علمی ثابت کرده که جدا شدن جسد اثری از جسد فیزیکی بوسیله مرگ، بطور آنی رخ نمی دهد و آن ریسمانهای نقره‌ای رابط میان دو جسد به زودی قطع نمی شوند.

باز هم ثابت گشته که مرگ در واقع یک بیهوشی کامل و عمیقی است که در اثر درد و رنج پدید آمده یا بوسیله فساد جسد مادی ظاهر شده است که این بیهوشی توأم با قطع تنفس و ایستادن ضربان قلب و همچنین توقف اعمال سایر اعضای حیاتی می باشد. در این مورد مرتاضان هندی تجارب زیادی دارند و آنها می توانند از طریق اراده و تمرین بسیار سخت نامدنی همه عوامل حیاتی بدن را متوقف سازند از جمله آنها کسانی هستند که حضور پزشکان آنها را در صندوقی گذارده آن را قفل می نمایند آن اشخاص را مدت چهل روز و یا بیشتر دفن می کنند پس از چهل روز آنها را بیرون می آورند می بینند زنده هستند.

بعضی از این آزمایشات در مناطق مختلف اروپا هم انجام شده است مثلاً یکی از مدیوم های، بیهوشی فرانسه توانست رکورد مدفون شدن همه مرتاضان هند را بشکند این مدیوم ابتدا در اثر تمرین تنفس و ضربان قلب خود را متوقف می ساخت بعد هم بدون غذا او را در یک صندوق شیشه‌ای محکم که از هر طرف بسته شده بود می گذاشتند پیش از آن مدتی که مرتاضان هندی در صندوق دفن شده می ماندند بماند بعد هم زنده بیرون می آمد.

این نوع آزمایشات نه اغراق است و نه خیالی و نه بی اهمیت بلکه درباره اثبات امکان برون فکنی موقت روح برای مدت طولانی دارای اهمیت زیاد می باشد وانگهی این آزمایشات ما را متوجه قدرت تأثیر عقل بر جسم هم می نماید و همچنین برای حیات یک کیفیت روحی بدون وجود جسم مادی ثابت می کند و نشان می دهد که حیات یک کیفیت روحی بدون وجود جسم مادی ثابت می کند و نشان می دهد که حیات یک

کیفیت روحی بدون وجود جسم مادی و یا تغذیه و بیرون آوردن عضلات و یا اعمال اعضای مادی نمی باشد. دکتر مصطفی دیوانی پزشک معروف داستان این نوع آزمایشات اعجاب آور را از کتاب طرح جسد کوبی دو دانشمند روحی سیلفان ملدون و هیروارد کارنجتون نقل کرده چنین می گوید. یکی از مرتاضان مصر در این باره مهارت عجیب از خود نشان داد یعنی در آتلانتای آمریکای شمالی او را چندین ساعت در قبر دفن کردند بعد به سلامت بیرون آوردند در نیوجرسی او را سه ساعت و در سان دیاگو ۷ ساعت او را دفن کردند بعد بیرون آوردند سالم بود. تعجب در این بود که او مانند مرتاضان هندی در داخل صندوق نمی رفت بلکه او را در یک قبر گودی می گذاردند و خاک رویش می ریختند.

باز هم همین دکتر داستانی از یک مرتاض هندی نقل می کند. پس از اینکه او را در یک صندوق محکم و در بسته گذارده در قبری دفن کردند سی روز در داخل قبر ماند بعد بیرون آوردند سالم بود این کار در حضور پزشکان و چند نفر از روسای همان محل انجام شد که از جمله آن روسا سرلشکر رانجیت سنج و سرکلودوید بودند. فرق میان این حالت و مرگ فقط همان پاره شدن ریسمانهای نقره ای اثری می باشد.

پس محرز می شود مادامی که آن ریسمانها پاره نشوند روح بیرون شده از جسد فیزیکی با جسد مادی ارتباط دارد و حیات آن را تضمین می کند ولی وقتی که آن ریسمانها پاره شدند دیگر جسد اثری نمی تواند با جسد مادی مربوط شده حیات آن را تأمین کند.

همه این آزمایشات مسئولیت مهمی را متوجه پزشکان می کند که هنگام تشخیص مرگ و صدور اجازه دفن باید خیلی دقت کنند و همینطور هم این مسئولیت متوجه خانواده و خویشان خود مرده می شود که آنها هم باید در تشخیص مرگ واقعی و دفن مرده عجله نکنند.

تحقیقات متنوع درباره خطر اشتباه در تشخیص مرگ واقعی

آقایان دکتر کارنجتون و میدر در کتاب خود مرگ و آثار ظاهری آن در این باره چنین می‌نویسند: در کشور آمریکا در هر ۲۴ ساعت حداقل یک نفر در اثر اشتباه در تشخیص مرگ زنده بگور می‌شود و جمعیت خیره‌لندن به صراحت اعلام داشته در ظرف ۲۲ سال تعداد ۲۱۷۵ نفر اشخاصی را که زنده بگور شده بودند از مرگ جانگداز نجات داده است.

همچنین جمعیت خیره‌آمستردام در ظرف ۲۵ سال ۹۹۰ نفر زنده بگور را نجات داده است و جمعیت خیره‌هامبورگ در ظرف کمتر از پنج سال ۱۰۷ نفر اشخاصی را که زنده بگور شده بودند نجات داده است.

این دو نفر نویسنده تصریح می‌کنند به اینکه شخصاً تعداد زیادی از این اشخاص زنده بگور را می‌شناسند و آمارهائی که در این باره ارائه داده شده در عین حال وحشت‌آور بودن، مجسم‌کننده تعداد واقعی زنده بگورها نمی‌باشند زیرا اینها کسانی بوده‌اند که جمعیت‌ها از وضعیتشان آگاه شده آنها را نجات داده‌اند اما آن زنده بگورهائی که شناخته نشده و در قبرهایشان با وضع عجیبی مرده‌اند تعداد آنها را فقط خداوند آگاه به غیب می‌داند.

وقتی که در کشورهای مرفی این کار چنین وضعی داشته باشد پس فکر کنید که در کشورهای نیمه‌متمدن که در دفن کردن مرده‌های خود شتاب می‌کنند چه اتفاقات هولناکی رخ می‌دهد؟ مثلاً در کشور ما مصر که بدون هیچگونه تحقیق و کشف حقیقت مرده‌ها را دفن می‌کنند.

دکتر ادوارد ولوم در موضوع دفن عجولانه مردگان سخن گفته و با استناد به آنچه که در اوراق پزشکی آمده می‌گوید: ثابت شده که مدت بیهوشی گاهی از چند ساعت و یا چند روز تجاوز می‌کند و حتی به چندماه هم می‌رسد. بعد هم این دکتر اضافه می‌کند که: مجلات پزشکی بریتانیا که در ظرف پنجاه سال اخیر تا سال ۱۹۱۰ منتشر شده حالات زیادی را از زنده بگوران که در قبر زنده شده او دچار وحشت و ترس شده‌اند بیان کرده است حتی عده‌ای از رجال مشهور هم دچار این خطر شده‌اند که یکی از آنها دانشمند

ونسلو استاد علم تشریح و کاردینال فرانسوی دونیه و دزرائیلی نخست وزیر بریتانیا می‌باشند که این شخص یک هفته پس از زنده شدن، در قبر بوده است.

ولوم مطالب خود را با ارائه آمار زیر خاتمه می‌دهد، آنچه که از این اشخاص زنده‌بگور شناخته و نجات یافته نسبت‌شان در مقابل کسانی که شناخته نشده‌اند و دوباره مرده‌اند بسیار کم می‌باشد) دکتر لیونس لرموند گفته: کسانی که در ظرف یکسال زنده‌بگور می‌شوند تعدادشان از هر هزار نفر یکنفر می‌باشد ولی دکتر جوین تعداد آنها را ۲ نفر از هر هزار نفر می‌داند و این دکتر از منابع موثق تعداد ۲۳۱۳ حالت درباره زنده‌بگورها جمع کرده و ارائه داده است.

دکتر موراسل فلیتشر در کتاب خود بنام هزاران انسان را خویشان و دوستانشان زنده‌بگور می‌کنند که در سال ۱۸۹۰ چاپ شده فاجعه‌های زیادی را در این باره ذکر کرده است.

دکتر گارل سگستاس ۱۵۰۰ حالت در ظرف ۱۵ سال برای مرگ ظاهری جمع کرده و اظهار نظر نموده تعداد زنده‌بگورها نسبت به جمعیت موجود (۲درصد) می‌باشد. برویه در کتاب خود بنام بحث‌هایی درباره اشتباه در تشخیص مرگ ۱۸۱ حالت بیان کرده که ۵۲تای آنها کسانی بوده‌اند که زنده‌بگور شدند و ۵۳ نفر هم بواسطه حرکت کردن در داخل کفن خود قبل از دفن نجات یافتند.

در اول ماه مارس سال ۱۹۰۹ مجلس عوام انگلستان مقرراتی برای قانون اصلاح قانون دفن مردگان چاپ و در میان مردم توزیع کردند اعضای کمیسیونی که اصلاح آن قانون به عهده آنها گذارده شده بود نوشته بودند، هنگام تحقیق در باره این موضوع دلایل زیادی به دست آمد که نشان می‌داد تعداد زنده‌بگوران در اثر اشتباه در تشخیص مرگ واقعی، وحشت‌آور بوده است. چون آن دلایل نشان می‌داد که وسایل پزشکی معمول در تشخیص مرگ واقعی کافی نمی‌باشد لذا مجلس انگلستان دستور داد که در آینده تحقیق بیشتری در مورد تشخیص مرگ طبیعی به عمل آید دکتر شیل شملی در مقاله‌ای که راجع به این موضوع نوشته بود می‌گوید: من در جریان زندگی از همه انواع

مرگ ترس داشته‌ام ولی نه به اندازه‌ای که آدم زنده‌بگور می‌شود آن فاجعه‌آمیز و وحشت‌انگیز است بعد هم اضافه می‌کند که: پزشک هر اندازه برای تعیین مرگ واقعی مجهز باشد باز هم ناچار است که اعتراف کند به اینکه همه آن علامات که پزشک در تشخیص مرگ به آنها استناد می‌کند ممکن است خطا باشد جز متعفن شدن بدن که می‌توان آن را علامت قطعی مرگ دانست پس از همه لازم است که در اجازه دفن جز به این علامت به علامت دیگر توجه نکنند بنابراین باید در قبرستانی محلی برای گذاردن موقت مردگان باشد تا بدینوسیله از مرگ آنها یقین کنند پس من از مرگ نمی‌ترسم از وقایع بعد از مرگ هم نمی‌ترسم فقط از این می‌ترسم که در قبر زنده شوم دوباره به حال فجیع بمیرم.

حادثه‌ای که دلالت بر اهمیت این تشخیص دارد. جریان این حادثه چنین است که در داخل دانشگاه کامرینو ایتالیا طبق درخواست سینور ژوزف ستوبلونی استاد علم تشریح همان دانشگاه جلسه روحی تشکیل شد مدیوم آن جلسه را اول بوشی بود وقتی که مدیوم به حالت بیهوشی کامل درآمد روح یک خانمی بنام رزامینشیلی به مدیوم مسلط شده گفت: که در زمان حیات زن آقای جیوفانی اسپادونی بوده و بواسطه شتاب در تشخیص مرگ او را زنده‌بگور دفن کردند اضافه نمود در آن موقع ۳۸ ساله بوده و جسدش در گورستان محلی هست پس از شنیدن این حادثه در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۰ دکتر ستوبلونی به اتفاق دو نفر دستیارانش بسوی قبرستان نامبرده رفتند پس از جستجوی زیاد توانستند قبر آن خانم را پیدا کنند دیدند در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۹ مرده و در گواهی فوتش نوشته شده بود مرگ در اثر سکنه قلبی قبر را در حضور آن سه پزشک و چند نفر از مسئولین محلی شکافتند دیدند بدن مرده کاملاً به پشت خوابیده ولی جمجمه او به سمت چپ متوجه بوده است دست راستش به طرف دهانش خم شده انگشتانش را در داخل دهان گذارده و همه پنج انگشتش را در اثر وحشت با دندانهایش خرد کرده است.

آن سه پزشک زنده‌بگور شدن آن خانم را تأیید کردند و پس از این قضیه پروفیسور

ستوبولونی حملات زیادی به کسانی که در دفن مردگان شتاب می‌کنند نمود و این پزشک در سال ۱۹۶۵ وقات یافت و قبل از وفاتش نوشت ای خوبشان و فرزندان من کاملاً برحذر باشید از اینکه قبل از مطمئن شدن از مرگم مرا دفن کنید. احتیاط‌های لازمه برای جلوگیری از این فاجعه مدیوم بانو گلادیس سبورن لئونارد در این باره پیشنهاد می‌کند که بک روز قبل از دفن مرده شریان و با ورید او را قطع کنند تا جلو احتمال دوباره زنده شدن وی را بگیرند این خانم این دستور را پس از انجام آزمایشات متعدد داده می‌گوید: وقتی که من خودم شاهد بوده‌ام که ریسمان نفره‌ای اثیری با ظهور علامات ظاهری در نتیجه جسد اثیری همیشه با جسد مادی ملازم شده حیات او را تضمین می‌کند.

بعضی از پزشکان پیشنهاد کرده‌اند که قبل از دفن به مرده ماده فورمالین اماله کنند زیرا این ماده مانع برگشت دوباره حیات مرده می‌شود عده دیگر هم سوزاندن جسد مرده را پیشنهاد کرده‌اند.

بیان بعضی از منابع درباره برون‌فکنی روح

حال که این مسئله برون‌فکنی پایان یافت و کتاب ما بیش از این نمی‌توانست از پدیده برون‌فکنی روح که یکی از مهمترین ظواهر روحی است بحث کند چون این پدیده با موضوعات مهمی مربوط می‌شود که از جمله آنها عبارتند از

- ۱- انسان دو وجود دارد یکی نفسانی و دیگری بیولوژی (مادی).

- ۲- برون‌فکنی روح ارتباطی میان احساس غیرمادی و حواسی که محدود در زمان و مکان هستند می‌باشد.

- ۳- بازهم برون‌فکنی روح با تعیین مدت استقلال عقلی انسان (در جسد اثیر) و جسد نابود شده (جسد مادی) ارتباط دارد.

و همه این مسائل با قضیه جاودانگی انسان و کیفیت خواب او و زندگی خود آگاهی وی، با زندگی ناخود آگاهی او، و همچنین با ظواهر بیهوشی روحی و خواب مغناطیسی

دکتر نفوس عید... ۵۱۱

هم ارتباط دارند. خوانندگان برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد برون فکنی می توانند به کتابهای ملدون و کارنجتون و ادموند جیرنی و سوزی اسمیت و شارل لانسلان و اولیور فوکس مراجعه کنند.

درباب عقل - مخ - ماده

پیش گفتار

در قسمت گذشته با دلایل بسیاری نشان دادیم و همه آنها حاکی بود از اینکه در بدن انسان یک جسد اثیری هست که از لحاظ جوهر با جسد مادی فرق دارد. اگر چه از لحاظ حیث شکل خارجی کاملاً شبیه با هم هستند. باز هم گفتیم که آن جسد اثیری در داخل جسد مادی است و همانطوری که آب در داخل چوب تر می باشد متنها آن جسد اثیری از لحاظ عناصر وجودی رشد و نمو و تطور و پیشرفت، با جسد مادی فرق دارد و یا به عبارت دقیق تر آن جسد اثیری مبداء و منشاء پیدایش جسد مادی است و حتی رشد و نمو و تطور جسد مادی بسته بوجود آن جسد اثیری است. به طوری که اگر آن جسد اثیری از جسد مادی جدا شود فوراً حیات در جسد مادی متوقف می گردد و این کار همان چیزی است که هنگام مرگ به وقوع می پیوندد. از همه این مطالب چنین مستفاد می شود که در واقع حقیقت انسان جسد اثیری است و جسد مادی فقط پوشش و مظهر خارجی آن جسد اثیری می باشد.

کیفیت ارتباط میان جسد اثیری و جسد مادی

عیناً شبیه ارتباط میان عقل و مخ می باشد. پس مخ مظهر، مادی عقل است. یعنی عقل

فقط بوسیله مخ می‌تواند ماده را درک کند و به آن صورت و شکل دهد. ولی حقیقت عقل، چیز غیرمادی است که پشت مخ قرار گرفته. پس عقل است که در مخ اثر می‌گذارد و عقل ریشه‌دارتر از مخ است و همچنین قدرتش از مخ بیشتر می‌باشند. زیرا نیروی عقل شامل همه قدرت تفکر خود آگاهانه است که میان دو جسد اثری و مادی قرار گرفته است بنابراین، فقط عقل به جسد مادی تسلط دارد. تمام وظایف اعضای جسد مادی را از قبیل مخ - جهاز عصبی - قلب - دوران خون - عوض کردن بافتهای عصبی و پرکردن فضاهای خالی میان عصبها و ترشحات غددی او را بوجود می‌آورد. این است که علم روحی جدید، برای تحقیقات در اطراف این اعجوبه آفرینش یعنی عقل از جمیع زوایایش اهمیت زیادی قائل است. در صورتی که علوم فیزبولوژی علم - وظایف الاعضا و زیست شناسی و پزشکی تنها به شناخت مخ و تحقیق در اطراف وظایف آن، اکتفا می‌کنند و با شناخت عقل کار ندارند. البته لازم به توضیح نیست که بحث و تحقیق در اطراف شناخت حقیقت عقل و اعمال آن خیلی وسیع تر و عمیق تر از بحث در اطراف مخ می‌باشد. و برای بحث کنندگان بسیار مشکل است که بتوانند تمام زوایای عملی عقل و تأثیر آن در مخ را نشان دهند. آنچه که علم روحی جدید در مورد عقل بحث و تحقیق کرده، از لحاظ دقت و تعدد مسائل، به اندازه بحث و دقت درباره خود روح می‌باشد. خواه روح را به معنای شراره قدسی بدانیم که به جسد مادی حیات می‌بخشد، و خواه به معنای جسد اثری بدانیم، که در پشت سر جسد مادی، از داخل قرار گرفته است. چیزی که در این میان مهم می‌باشد این است که ما نباید فراموش کنیم که میان عقل و روح جدائی نیست و نمی‌توان حیات را بدون اجتماع این دو با هم تصور نمود. بطوری که گاهی عقل برای روح پل واقع می‌شود یعنی آن موقع که روح می‌خواهد حیات را در همه اعضای جسد مادی با نسبتهای معین شریان بدهد از عقل کمک می‌گیرد ولی موقعی که عقل می‌خواهد بوسیله حواس مادی با محیط خارج تماس پیدا کند، از روح کمک می‌گیرد.

ولی بطور کلی مجموع حیات، خواه در جسد مادی و خواه در جسد اثری از این سه

چیز - مخ - عقل - ماده بوجود می آید. با اینکه خود حیات از ادراک حواس مادی ما پنهان است، ولی بطور قطع وجود حقیقی دارد که بعداً بیان خواهیم کرد.

بیان چگونگی ارتباط میان عقل و مخ

در این باره نخست نظر و عقاید علمی را بیان می‌کنیم شک نیست که تحقیق درباره ظواهر عادی طبیعی (ظواهری که پزشکان و زیست‌شناسان آنها را بررسی می‌کنند و ظواهر غیر طبیعی (ظواهری که علم روحی جدید آنها را بررسی می‌کنند. بزرگ‌ترین عامل برداشتن نقاب از روی ارتباطهای مخفی میان عقل و مخ بشمار می‌روند. مثلاً خواب مغناطیسی این مسئله را کشف کرد که ارتباط طبیعی و حتمی میان عقل و مخ وجود ندارد یعنی عقل لازمه طبیعی مخ نیست که اگر سالم باشد، فکر و اندیشه دارد و اگر سالم نباشد فکر و اندیشه ندارد باز هم کشف کرده که امکان دارد عقل، مستقل از مخ در زمان و مکان عمل کند. این حقیقت بخصوص موقعی کشف شد که خواب‌کننده اقدام به بیدار کردن خاطرات گذشته شخص خواب‌شونده و انتقال آن خاطرات نمودند. باز هم همین خواب مغناطیسی ثابت کرده که این انتقال خاطرات در حال بیهوشی (خواب مغناطیسی) آگاهی‌اش توسعه دارد، و گاهی هم محدود است. یعنی گاهی می‌تواند شخص خواب‌شده همه خاطرات زندگی گذشته خویش را بطور متوالی بیان کند ولی گاهی شخص خواب‌شده به مرحله‌ای می‌رسد، که نمی‌تواند به خاطرات گذشته‌اش دست یابد. بعد از خواب مغناطیسی، دوره مدیومی عقلی و فیزیکی. پیدایش این ظواهر هم، پرتو جدیدی به روی تعیین حدود و ابعاد ارتباط میان عقل و مخ انداخت. البته بوسیله آزمایشات اساسی نه براساس فرض یا نظری که اغلب اشتباه در می‌آیند. تحقیق در اطراف این ظواهر مدیومی تأثیر زیادی در توجیه علم نفس جدید یعنی روانشناسی و راه درست از بین بردن این نظریه (فکر خاصیت طبیعی مخ است) در، اثر تحقیقات روی ماده، برای توجیه و تحلیل چگونگی حیات آدمی، با در نظر گرفتن اصالت ماده بوجود آمد و در بحثهای علوم متعدد، بخصوص در علم طب - وظایف الاعضا طوری

حکومت داشت که دانشمند آلمانی کارل و جت (۱۸۱۷ - ۱۸۹۸) در این باره گفت فکر و اندیشه، عبارت از ترشحاتی است که مخ آن را بیرون می دهد همانظوری که کبد صفرا را از خود ترشح می کند لکن طولی نکشید گفته های این شخصیت را، مشاهدات تجربی در مراحل متعدد پزشکی در اول قرن فعلی (قرن بیستم) رد کرده چنانکه دکتر ریشیه در مجمع علمی که به ریاست خود او تشکیل شده بود نظریه کار و جت را رد کرده گفت اکنون برای ما این امکان به دست آمده که بدون کوچکترین زحمت و تردید ما بوجود یک هوش و درک مستقل و خارج از مخ معتقد شویم. اگر چه این فکر در این هنگام برای ما این امکان به دست آمده که بدون کوچکترین زحمت و تردید ما بوجود یک هوش و درک مستقل و خارج از مخ معتقد شویم. اگر چه این فکر در این هنگام برای اغلب غیر معقول بنظر می آید. قبل از دکتر ریشیه هم دانشمند معروف کلود برنا با یک برهان مستدل و منطقی بدون اینکه حتی، به تحقیقات علم روحی جدید متکی بشود گفته ما با گفتن این جمله که مخ فکر را بوجود می آورد، مانند کسانی می شویم که بگویند، ساعت، زمان و یا فکر اوقات را در ما بوجود آورده زیرا مخ و ساعت، آلتی بیش نیستند، منتها یکی از این آلتها زنده است (مخ) و دیگری بی جان (ساعت) باز هم از مشاهدات تشریحی پزشکی روشن شد، که تعداد قابل ملاحظه ای از افراد بشر می توانند هوش و عقل خود را تا آخر عمر حفظ کنند. با اینکه در آزمایشات دیده شد، به مخ آنان لطمه شدیدی وارد شده است. چنانکه دکتر هورلاند درباره این مسئله تحقیق کرد و در جراید طب علمی، به مناسبت بحث از مسخ شدن بشر چنین نوشت: شخصی مدت زیادی قبلاً بمرض افلیج مبتلا بوده و تمام اعضای بدن او حتی مخش از کار افتاده بود ولی تا آخر عمر کوچکترین خللی در عقلش پدید نیامد پس از مرگ هم مخ او را برای تشریح باز کردم دیدم شبیه صندوقی است که فقط در داخل آن، مقداری آب مخلوط و سلولهای مرده پر شده است چیز دیگری در آن نبود بعضی از مجلات پزشکی به چندین حالت نظیو شخص بالا اشاره کرده اند. که یکی از آنها تحقیقات دکتر روبنسون می باشد که دکتر ادمونند پرپیر در ۲۲ دسامبر سال ۱۹۱۳ نتیجه آن تحقیقات را به آکادمی علوم

پاریس اعلام داشت. و این تحقیقات درباره کسی انجام شده بود که سالیان درازی زندگی کرده و مظاهر تمام رفتارش عادی بوده، ولی در تشریح معلوم شد که مخ او از آب رقیق دلمه یافته و مخلوط با خون تشکیل شده است. توجه به آزمایشات تشریحی یاد شده در بالا بود که جراح معروف مصری دکتر کاملی حسین رئیس دانشگاه عین شمس سابق، در این باره چنین نوشت. من در باره یک بیماری جراحی انجام دادم و تمام عصبهای تشریحی میان قسمت‌های جلوی مخ را با بقیه قسمت‌های مخ قطع کردم. او به حیات خود ادامه داد و کوچک‌ترین نقص و یا تغییری در فکر و عقل او پیدا نشد، حافظه و عواطفش صدمه ندید. مسلم گردید که ارتباط میان قسمت جلوی مخ با جسم جزو ارتباطهای مادی قابل تشریح طبی نمی‌باشد یعنی ارتباط قسمت جلوی مخ با جسد مادی نیست که با قطع شدن آن ارتباط، اختلالی در عقل بوجود بیاید، بلکه اثری است شاید این ارتباط مغناطیسی و یا شیمیائی باشد و یا الکترونی. بلکه ارجع این است که بگوئیم که این ارتباط، پس از قطع شدن عصبها، چیزی بود که بعداً هم شناخته نخواهد شد. ولی همین چیزی که بنظر دکتر کاملی ناشناخته می‌آمد، علم روحی جدید کشف کرد که ارتباط میان قسمت جلوی مخ با بدن، مادی نیست بلکه اثری و مغناطیسی می‌باشد و باز هم اعلام داشت که عقل مربوط با روح، محل صدور همه خاطرات و عواطف می‌باشد. حتی منبع همه حیات جسم مادی است و میان جسد مادی که مطیع در برابر عقل است با همین ماده اثری مغناطیسی از طریق مخ ارتباط می‌دهد بعد هم همین جراح بزرگ، بدنبال سخنان والايش می‌گوید شک نیست که نفس آدمی خودش حیات دارد و مستقل از بدن مادی است، منتها ارتباطی با بدن دارد تا از طریق حواس آن، کاملتر شود. منتها بحث از حیات مستقل نفس محتاج به یک روش نوینی است که البته این روانشناسی مادی و تحلیل نفسانی آن روشی نیست که ما انتظار داریم. زیرا روانشناسی ما، مطابق با تفکر عصر فعلی است، آن هم روی ظواهر مادی که به هیچوجه نمی‌تواند حیات شخص نفس و خواص آن را توجیه و تفسیر کنند، سخنان دکتر کاملی تمام شد. منظور این متفکر دقیق این بوده که می‌خواست ثابت کند این علم نفس تقلیدی

از اصول مادی یک علم بسیار گمراه کننده ما دربارهٔ حیات معنوی انسان می باشد. و گمراهی این علم، کمتر از علم شیمی نیست که خالی از هرگونه توضیح در طبیعت و خواص اشیاء می باشد.

آیا عقل مخ را تغذیه می کند؟

علاوه بر اقوال بالا، تعداد زیادی از علمای علم النفس و روح شناسی در ظرف مدت بسیار طولانی با همهٔ وسائل آزمایشی دربارهٔ این مسئله (ارتباط واقعی میان عقل و مخ تصور طبیعی) بحث کرده اند. نتیجه همه این بحثها، منتهی به چیزی شد که به هیچ کلام از مجادله کنندگان، فرصت اعتراض و انکار آن را نمی دهد و آن این است که امروز این موضوع ثابت شده، که امکان دارد عقل انسانی در صورتهای مختلف ادراک که بوسیله حواس پنجگانه بوجود می آید، مستقل از جسد مادی عمل می کند. در نتیجه این مسئله هم امکان دارد که ادراک (فکر) مستقل از حواس مادی و عقل مستقل از مخ، عمل کند. اگر چه این اعمال مستقیم فکر و یا عقل کم و یا زیاد باشد. یا اینکه به عبارت دقیق تر، به این نتیجه رسید که میان عقل و مخ در جسد مادی هم قابل انکار نیست. پس عقل گاهی محل فعالیت مخ می باشد. یا اینکه عقل در جسد مادی، مصدر مستقیم برای مخ است ولی عکس این قضیه که مخ همیشه برای عقل محل صدور عمل باشد، خواه مستقیم و خواه غیر مستقیم، درست نیست. وقتی که محرز شد که عقل، صلاحیت آنرا دارد که محل صدور علم مخ باشد، مانند دانهٔ درخت صلاحیت آن را دارد که درخت از آن بوجود آید. البته عقل به آن میزان مصدر مخ است که بتواند همهٔ اعضاء و جوارح جسد مادی را به کار بیاورد. یعنی عقل، ذاتا نیروی زیادی دارد، ولی در بدن مادی، به همان میزان از نیرویش مصرف می کند که از طریق مخ مادی وظایف هر کدام از اعضاء را تنظیم و نیروی آنها را تأمین می کند هر وقت علم به اثبات این حقیقت یعنی رابطه طبیعی عقل در جسد مادی و اثر آن در اعمال اعضاء بدن با روش قاطع دست یافت، که در آن صورت نصف راه را بسوی اثبات جاودانگی، از طریق زیست شناسی تنها، پیموده است.

زیرا فانی شدن جسد مادی بوسیله مرگ و به عبارت دقیق‌تر تجزیه شدن جسد مادی به عناصر اولیه خود یک امر طبیعی است ولی تاکنون حتی یک دلیل علمی هم برای اثبات فنای عقل و یا تجزیه شدن آن بوسیله مرگ پیدا نشده است. ولی اگر عکس این قضیه درست باشد یعنی عقل از تراوشات مخ باشد در آن صورت فنای عقل با فنای مخ، یک امر ثابت علمی خواهد بود و یا لاقفل یک امر بظاهر منطقی می‌باشد. وقتی که ما گفتیم مخ از ساخته‌های عقل است در این صورت متلاشی شدن مخ، منتهی به متلاشی شدن عقل نخواهد شد. در نتیجه اگر تشبیه عقل به یک شکوفه درست باشد، سزاوار است که مخ سایه آن شکوفه باشد. در نتیجه وقتی که گل از بین رفت، سایه‌اش هم از بین می‌رود. هنگامی که سایه متلاشی شود، همه اینها تغییری در شکوفه بوجود نمی‌آورند. پس می‌توانیم بگوئیم در این صورت ممکن است عقل آدمی حتی پس از مرگ و جدائی از بدن مادی، باز هم باقی می‌ماند، همین مسئله جوهر و حقیقت علم روحی جدید است. در تشبیه دیگر ممکن است ما مخ را به یک آلت موسیقی تشبیه کنیم و بگوئیم یکی از کارهای عقل این است که با این آلت موسیقی، در حدود توانایی اکتسابی و غریزی خود بازی می‌کند و این بازی کردن نسبت به میزان رشد و نمو عقل و خوبی تسلطش به آن آلت موسیقی گاهی خوب است و گاهی هم ضعیف. وقتی که با گذشت زمان آلت موسیقی فاسد شد و یا خراب گردید، بازی عقل با آن آلت تمام می‌شود، ولی در عین حال ملکاتی که عقل در اثر استفاده از آن آلت به دست آورده به جای خود هست و حتی همان ملکات بعد با گذشت زمان رشد و نمو کرده ارتقاء پیدا می‌کند. چنانکه می‌بینیم مخ در اثر پیری از کار می‌افتد و یا از خارج به آن صدمه می‌رسد و یا در اثر وراثت مخ معیوب می‌شود. البته در این هنگام، تصرفات عقل در مخ، مختل می‌گردد. ولی این اختلال کوچکترین تأثیری در ملکات اکتسابی عقلی ندارد حتی گاهی آن ملکات توأم با آگاهیهای بهم پیوسته که عقل به مرور زمان کسب کرده بود رشد می‌کند. یعنی همه این ملکات، در ضمیر باطن بوسیله عقل باطن کامل‌تر می‌شود ولی این رشد و یا تهذیب ملکات در جسد مادی ظاهر نمی‌شوند مگر اینکه دوباره آن آلت کار (مخ)

اصلاح شود و یا آن را عوض کنند. این قسمت اخیر یعنی رشد و تکامل عقل باطن، در موقع خراب شدن مخ بواسطه اکتشافات علم روحی جدید، همان چیز است که آدمی هنگام انتقال از جهان مادی، به جهان عقلی با خود می‌برد و در آنجا عقل برخلاف زندگی مادی، که تحت تسلط و قید، جسد مادی بود، تا بر آن سطح، حکومت و تسلط دارد که بعداً هم این موضوع را به تفصیل بیان خواهیم کرد. و به وسیله همان نیروی اکتسابی در جسد مادی را به همراه خود برده، عملیات متناسب با جهان اثیری خود را شروع می‌کند. در انتقال به جهان ارواح، برای انسان حواس جدیدی بتدریج ظاهر می‌شود.

آن حواس تله پاتی (خواندن افکار دیگران) می‌باشد. البته این حواس در جسد که زمین هم هست، لکن بواسطه اینکه مخ عقل را پوشانده، آن حواس دفن شده مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و همانطور است که اعضای جسمی دیگر که در این جهان در اثر جنگ یا حادثه‌ای خراب شده و یا از بین رفته است در عالم روح، دوباره سالم و کامل می‌شود. زیرا اعضای اثیری متصل به جسد مادی طوری هستند که با صدمه دیدن اعضای جسد مادی هم، آنها صدمه نمی‌بینند و از بین نمی‌روند. چون آن اعضا از امواج نوری هستند، همان طوری که جسد اثیری هم از امواج نوری است. ما در فصول قبل در این کتاب با بحثهای متنوعی بیان کردیم که جسد اثیری انسان و حیوان در روی زمین چگونه توأم با جسد فیزیکی بوجود می‌آید و باز هم گفتیم که حتی در حیوانات هم جسد اثیری هست، در آینده هم موقعی این مسئله را بررسی خواهیم کرد که اول ثابت کنیم که علم امروزه روشن کرده، همه جهان هستی عبارت از ارتعاشات امواج مختلف می‌باشند. و این جسم اثیری و یا غیر فیزیکی در روی زمین، وجود مادی دارد. متنها ماده آن، اثیر است نه فیزیکی و آن ماده اثیر، خیلی دقیق‌تر و لطیف‌تر از مواد فیزیکی زمین می‌باشد. پس آن موجود اثیری بسیار دقیق و سیال، و دارای طبیعت امواج نوری، قبلاً آماده شده است تا عقل آدمی پس از جدا شدن جسد فیزیکی، بوسیله مرگ، همه ادراکات خود را که قبلاً در همان جسد اثیری جا داده بود، با همان جسد به جهان اثیری روحی حمل

می‌کند. همانظوری که جسد حاکی همه عقل و احساس مورد نیاز خود را با خود به جهان زمین آورده است که ما موقتاً در اینجا (زمین) برای هدف بزرگ‌تری که فقط نوامیس طبیعت آن را می‌شناسد و دنبال می‌کند، زندگی می‌کنیم و آن هدف عبارت از این است که چون حیات، پس از مرگ هم ادامه دارد، پس باید در این جسد حاکی رشد و نمو عقلی پیدا کنیم، تا بتوانیم برای حیات مترقی‌تر که از حیث هدف و وسائل، خیلی پیشرفته‌تر از حیات زمین ماست آماده باشیم.

بیان مفهوم عقل ناخودآگاه در نزد مایرز

دانشمند فردریک مایرز در کتاب خود شخصیت انسانی و بقای آن پس از مرگ چنین می‌گوید: فهم درست برای درک علاقه میان عقل خودآگاه و ناخودآگاه این است که عقل خودآگاه از طریق مخ عمل می‌کند و یک قسمت از عقل کلی را مجسم می‌سازد. یا شامل انسانی است که از طریق مخ و حواس مادی عمل می‌کند و باز هم مایرز مخ را آلت تجسد جزئی برای عقل می‌داند یعنی عقل خودآگاه به وسیله مخ به خود تجسد می‌دهد به عبارت دیگر انسان در سطح مادی (زمین) قسمتی از عقل خود را در داخل مخ حبس می‌کند. اما در جهان ارواح شخص از تمامی عقلش یعنی از آن سه قسمت بر عقل و خودآگاه و ناخودآگاه که در آنجا به شکل واحد هستند یک جا استفاده می‌کند بدون اینکه پرده و یا منطفه وسیع در میان آنها باشد در نتیجه عقل ناخودآگاه که در روی زمین مرکز ملکات بود پس از مرگ ظاهر می‌شود و آگاهانه در سطح روحی عمل می‌کند توجه به این مسئله هنگام تحقیق از شخصیت روح یعنی هنگامی که موقع ارتباط می‌خواهند شخصیت روح ارتباط گیرنده را معین کنند ارزش زیاد دارد. برای اینکه آن تصور عقل باطن است که اثر و عمل آن در میان اشخاص بطور طبیعی متفاوت می‌باشد. مایرز از عقل والانتر هم سخن می‌گوید: در اعماق وجود ما توده‌ای از اشراق پنهان شده که گنجینه پرارزش می‌باشد و برخلاف اینکه علم نفس فقط

اهتمامش متوجه شناخت و درک عقل خود آگاه ماست و اهمیت آن عقل والا تر یا ابر عقل بیشتر از عقل خود آگاه می باشد. زیرا علم النفس جدید برای درک مطالب عالی تر توجه خود را معطوف همان گنجینه می کند. یعنی منطقه ای که بدون توجه بخود خواهی بشر همه اطراف خود را با اعمال قهرمانانه و پسندیده روشن می کند.

رای لیفنسال در باره این مسئله استاد رای لیفنسال هم در مورد عقل والا (ابر عقل) در اول سال ۱۹۲۹ می گوید: علمای علم نفس در مدت سی سال گذشته وقت خود را در باره پیروی از نظریه فروید در مورد عقل باطن گذراندند. ولی وقتی که معلوم شد که عقل باطنی همه نقابها را از روی احتیاجات زندگی بشر بر نمی دارد و آنها را روشن نمی کند. لذا علم نفس به منطقه ای تازه در روح انسان دست یافت و به آن صفت عقل فوق عقل خود آگاه (ابر عقل) اطلاق نموده و همچنین برجسته نقیض عقل باطن که همه آگاهی های سرشته شده در طبیعت ما را مجسم می کند یعنی آن ابر عقل برخلاف عقل باطن که ناخود آگاه است با آگاهی کامل با جهان هستی ارتباط می گیرد. چون ابر عقل همه آن بزرگی ها و عظمتها را که از لحاظ طبیعی برای انسانها رسیدن به آنها امکان دارد کشف می کند. پس انسان در شخصیت وجودی خود مجسمه سه چیز است نه دو چیز و هر دو عقل باطن و عقل خود آگاه ما را آن ابر عقل هدایت می کند.

نظریه موریس ماگر، استاد موریس ماگر عقل فوق عقل خود آگاه را حقیقت روحی توصیف کرده می گوید عقل باطن ناخود آگاه عبارت از تراکم یک توده غیر منظم که از تجربیات زندگی گذشته ما باقیمانده می باشد که گاهی نیروهای مؤثری از آن توده به عقل خود آگاه می رسد بنابراین عقل خود آگاه روشنائی عقل باطن را در یک مساحت کوچک درک می کند. ولی در جلو عقل باطن سرزمین بسیار وسیعی برای ابر عقل وجود دارد که باید همه آن سرزمین را با روشنائی خود روشن کند اگر چه این کار مستلزم رنج و زحمت زیاد می باشد. گاهی از طریق همین ابر عقل توده ای از روشنائی می تابد تا راهی را که عقل باطن نشان می دهد کاملاً روشن کند. این جاست که عده ای از علما این روشنائی را با روشنائی عقل ناخود آگاه مخلوط کرده اند. چون در نزد روانشناسان قدیم،

آثار و فرایندی نبوده که بتوانند در میان آنچه که از بالا می آید و از (ابر عقل) و آنچه از پائین می رسد یعنی از عقل باطن فرق بگذارند. این بود که همه ظواهر نفسانی را که خارج از حدود قوانین طبیعی بود بدون هیچگونه فرقی همه را به عقل باطن نسبت می دادند. بدون اینکه بشناسد حدود عمل و اثر عقل باطن تا کجاست؟ در نتیجه به این عقل باطن نیروهایی استناد می دادند که بالاتر از اعجاز بود.

✓ عرفا از زمان بسیار قدیم بوجود ابر عقل پی برده بودند که آن را بنام عشق یا جذب نامیدند و آنرا وسیله ای برای سیر بسوی وحدت و مشاهده محبوب می دانستند. شهود و مکاشفه را از آن ابر عقل می دانستند نه مال شعور کور ناخود آگاه و حتی گاهی به آن شعور ملکوتی می گفتند (نقل از کتاب انسان شناخت تألیف دانشمند معاصر دکتر علی مقدم) مثلاً وقتی که مدیوم در حال بیهوشی شروع به تکلم می نمود و یا کتابت القائنات انجام می داد، اگر چه آن لغت سانسکریت هم که مدیوم آن را نمی شناخت می گفتند این عمل به وسیله عقل باطن است و وقتی که این مدیوم برای تماس با موجود ناشناخته و با نیروی غیر محدود مطیع می شد و با شروع خواندن افکار دیگران می کرده و یا اینکه چیزی را از دور مشاهده می نمود و یا حوادث گذشته را بیان می کرده و یا اینکه از حواث آینده خبر می داد همه اینها را هم می گفتند کار عقل باطن است و حتی بدون هیچگونه دلیلی حکم کرده بودند به اینکه نیروی عقل باطن بی نهایت است. معلوم است که معنای این کارها فقط عوض کردن صورت معجزه بوده به یک صورتهای دیگری که از معجزه هم عجیب تر می باشد. در صورتی که فروید خیلی اشتباه کرده که گفته [میان ابر عقل و عقل پائین (عقل باطن) فرقی نیست آنها یکی هستند] چون فروید بانفی کردن این فرق میان این دو عقل، تغییرها و توجیحات مقبولی را که برای هر ظواهری که حادث می شوند نفی کرده است. زیرا همین تمیز میان این دو ذاتاً روشن می کند که کدام یک از آنها روحی است و کدام عقلی. زیرا اگر ما معتقد باشیم به اینکه آدمی مسیر تکاملی پیچیده و حیات خود را به کمک عقل کور (عقل باطن) طی می کند. به یک نوع کوری فلسفی و قصور در ادراک دچار می شویم و چون عقل باطن از اعماقی سرچشمه

می‌گیرد که حتی از عمق طفولیت ما هم جلوتر است. چون عقل باطن عبارت از تراکم همه تجربه‌هایی است که حتی از زندگی‌های انسان قبل از حیات در بدن مادی بوجود آمده است. بنابراین از محالات است که فروید بتواند به عمق عقل ناخودآگاه مطلع باشد. پس آیا این در قدرت یک دانشمند غربی است که به چنین عقیده‌ای معتقد باشد؟ مسلماً فروید در ابراز این نظریه مقید با همان فکر اولیه که عقل باطن را نفس انسانی می‌دانست بوده و آن نفس فقط یک حیات دارد و آن هم همان حیات عقل باطن است که مورد نظرش بوده است. این فکر شبیه همان فکری است که همه حیات نفس را پس از مرگ جسد مادی انکار می‌کند. باز هم شبیه فکری است که علماً بحث‌کنندگان در ماورای روح را وادار به این کرده که همه ظواهر مافوق طبیعی را به عقل باطن نسبت دهند. عقل باطن را می‌توانیم شبیه آن جهلی بدانیم که بودا از آن سخن می‌گوید و آن را بزرگ‌ترین دشمن انسان می‌داند. چون آن عبارت از جمع متراکمی است که شکل ندارد که در آن شهوات حیوانی و ترسهای قدیمی که از زمانهای گذشته در آن جمع شده‌اند می‌باشد. منادیان عقل باطن اشتباه کرده‌اند و یا اینکه به عبارت دقیق‌تر مبالغه کرده‌اند، زیرا آنها حساب عقل فوق خودآگاه را که ذات واقعی ما را تشکیل می‌دهد و با رنج و زحمت زیادی از یک حیات گذشته به حیات دیگر رفته با این عمل بسوی آن (ابرعقل) می‌رویم نکرده‌اند. حتی عقل فوق خودآگاه است که ما به وسیله آن از انعکاسات پست زندگی که در اثر محیط و با عوامل دیگر در عقل باطنش اثر گذارده، خارج می‌شود. این ابرعقل همان چیزی است که عالم علم النفس جدید یونگ به آن معتقد می‌باشد. زیرا او این عقل را اخیراً کشف کرده و بر آن نام انسان آسمانی گذارده است.

نظریه سانکلیراستوبارت (St. claiiv stabart) که در باره این عقل (ابرعقل) دارد. محقق روحی سانکلیراستوبارت در کتاب خود بنام راز کشف شده بحث کرده می‌گوید: علم روحی پرده موجود میان دو درجه از عقل خودآگاه را پاره کرده است و آن دو عبارتند از عقل عادی (خودآگاه) و عقل مافوق، آن (ابرعقل) این پرده هنگامی که ابرعقل می‌خواهد به عقل عادی تسلط پیدا کند، شفافتر می‌شود و فعالیت ابرعقل شروع

می‌گردد. این حالت اخیر عقل را، عقل والا یا آسمانی هم می‌نامیم. تا از عقل ناخود آگاه یا عقل باطن تمیز داده شود. همان عقل والا است که ما را قادر می‌سازد به اشیائی که بوسیله چشمان عقل عادی دیده نمی‌شوند آگاه شویم. بنابراین بوسیله همین حالت عقل والا است که ما موجوداتی را درک می‌کنیم و برای ما قابل دیدن و شنیدن می‌شوند چون انکاء به دلایل عقلی بسیار ثابت می‌کند که آن موجودات قابل رویت بوسیله عقل والا اثر موجودات انسانی هستند. که حالا و با در وقتهای گذشته در روی زمین زندگی می‌کرده‌اند. ما برای ارتباط با جهان هستی محیط بر ما از عقل والا استفاده می‌کنیم. چون چنین بنظر می‌رسد که آن ابر عقل واسطه‌ای است که عقل مادی ما را با آن عقلی که به آن عقل جهانی (عقل کل) اطلاق می‌کنیم، مربوط می‌سازد. این ابر عقل در جنس بشر در حیات زمینی، به حال خمود هست یعنی آن ملکه جدیدی که در اثر تطور بوجود آمده باشد نیست بلکه آن یک نیروی قدیمی است که بر می‌گردد و به آن عنصری که تصور جسم انسانی توأم با عقل در آن ظاهر می‌شود. یعنی نیروی ابر عقل متمرکز در روح نیرویی است که حقایق جهان والا را گرفته مقداری از آن را به عقل خود آگاه یعنی گرداننده جسد مادی می‌دهد و مقداری هم برای کمال خود ذخیره می‌سازد و به عبارت دیگر تله پاتی و اخبار از آینده و گذشته و برون فکنی روح از خواص این عقل است (این موهبت ابر عقل از بدو پیدایش انسان با روح انسان بوده، متها بالقوه بوده) قدرت تمیز خیر و شر در ابر عقل است. آری این ابر عقل است که کارهای الهام و ظواهر مدیومی پیشرفته را تفسیر می‌کند حتی همه اعمال قهرمانان انسان و فراموش کردن خود، هنگام فداکاری از اثرات آن ابر عقل می‌باشد. زیرا آن اعمال قهرمانانه و از خود گذشتگی، کارهایی هستند که مخ و هر دستگاه دیگر مادی از تفسیر و بیان علل آنها عاجزند. زیرا مخ هم مانند سایر اعضای جسد مادی توده متراکم از هیدرات کربن پروتئینها و چربی‌ها، املاح و آبها می‌باشد و اینها چیزهایی هستند که امکان ندارد با تصرفات ابر عقل و متوجه ساختن انسان طبیعی بسوی آن همه اعمال مترقی و با ارزش و حتی تا حد قربانی شدن و فداکاری اصیلانه می‌کند، رابطه داشته باشد. بلکه این منطقه از

(ابرعقل) است که پرتوی به روی کارهای الهام و اعمال قهرمانانه و حدوث ظواهر مدیومی می‌افشانند. باز هم همین ابرعقل است که علم روحی جدید هنگام بحث از ظواهر مدیومی عقلی، قبلاً از هر چیز متوجه آن (ابرعقل) می‌باشد. این ابرعقل را فروید کشف نکرده زیرا فروید قبل از هر چیز یک پزشک بود. بنابراین توجهش به جوانب بیماری عقل معطوف شده بود نه به صحت آن. در صورتی که این ابرعقل مجسم کننده اعمال صحیح درک بشری می‌باشد و این ابرعقل در هر حال از عناصر عقل خود آگاه است که در خارج از مخ عمل می‌کند.

بیان بعضی از نظریات جدید دربارهٔ این مسئله

قطع نظر از مطالب گذشته، شاید بعضی از تحقیقاتی که در آمریکا انجام شده بتواند روشنایی جدیدی بر روی این مسئله بناباند یعنی مسئله ارتباط میان شعور و لاشعور. یکی از این تحقیقات این است که وجود یک قشر و یا پرده‌ای (حجاب) رادر میان این دو عقل از طریق استفاده از امواج آلفا (اشعهٔ آلفا) و دستگاه تصویر ارتعاشات امواج عقلی (روشن بینی در حال خلسه) کشف نموده‌اند (منظور از آن قشر یا پرده وجود عدم ارتباط فعال بین ابرعقل و ضمیر خود آگاه است در شرایط عادی و وقتی که ارتباط بین ابرعقل و ضمیر خود آگاه برقرار شد، می‌گویند آن قشر یا پرده از بین رفته است) عمل امواج آلفا این است که مخ را از تمام فعالیتش خالی می‌کند تا عمل تأمل را که یکی از کارهای عادی صوفیان معروف در سیر و سلوک بسوی مبداء جهان در بعضی از اماکن دینی در شرق و غرب جهان می‌باشد آسان کند. در اثر استفاده از امواج آلفا معلوم شد بعضی اشخاص که تسلیم آزمایشات روحی می‌شوند می‌توانند چیزهای متنوعی را مشاهده کنند شبیه آن چیزهایی که صوفیان اهل کشف و مدیومهای روحی که صاحب جلاء بصری هستند می‌بینند. باز هم معلوم شد که آن قشر یا پرده موجود میان شعور و لاشعور رابطه‌ای با آدرنالین (ترشحات غدهٔ فوق کلیه) دارد. همانظوری که باز روشن شد

که ویتامین (ب ۳) ضعف این قشر را جبران می‌کند و وقتی که این قشر در اثر بیماری مزمن ضعیف شود، ضعف آن سبب بیماری التهاب ریه می‌شود و اغلب هم منجر به مرض روانی خاصی یا گم کردن شخصیت مبتلا می‌شود (نوعی دیوانگی) این قشر نازک را از طریق اراده (بدون وجود بیماری می‌توان رقیق‌تر نمود. و حتی این قشر در موقع خواب بخودی خود از بین می‌رود، آنوقت شخص خواب رفته، دیدنیهای متنوع را از طریق (لاشعور) می‌بیند. بطوری که حتی بعضی از آن خوابها، درست در می‌آیند. گاهی اوقات این قشر نازک هنگامی که شخص به خواب مغناطیسی می‌رود و یا به خواب روحی می‌رود (مدیوم در حال بیهوشی) با اراده از بین می‌رود. همانطوری که در اثر مرگ هم که آدمی از فعالیت مخ و یا جسد فیزیکی رهائی می‌یابد آن قشر هم برای همیشه از بین می‌رود. چون مخ و جسد، ارتباط کاملی با فعالیت این قشر نازک دارند. وقتی که آنها از کار افتادند این قشر هم از کار می‌افتد.

نظریه بعضی از ارواح در مورد رابطه میان عقل خودآگاه و عقل ناخودآگاه

تشارس بروض فیلسوف معاصر و استاد فلسفه نظری در سخنرانیهایی که در سالهای ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ در دانشگاه کمبریج درباره بحث روحی ایراد نمود و در کتاب چاپ ۱۹۶۲ او مضبوطات، مطالبی گفته که خلاصه آنها چنین است طبیعت ذات انسان و شخصیت او پس از مرگ با نزدیکی آن به تکوین عقل انسانی که قبل از مرگ داشته محل مناقشه دو روح چیزنی و مابرز که از طریق مدیوم لئونارد گفته‌اند با روح راهنمای مدیوم فدی از یک طرف و روح وایتا با مدیومی دولبلت از سوی دیگر اختلاف دارد. زیرا ارواحی که از طریق مدیوم لئونارد سخن می‌گفتند معتقدند که تمیز میان عقل خودآگاه و عقل باطن در جهان ارواح از بین می‌رود و هر چه که در زمان حیات زیستی ناخودآگاه بود برای ارواح خودآگاه می‌شود و آنها اضافه کرده‌اند وقتی که ارواح می‌خواهند به جسم مدیومی مسلط شوند دوباره همان تمیز میان دو عقل در آنها ظاهر می‌گردد و در این هنگام جزء مسلط شده بر مدیوم از ارواح، مانند عقل خودآگاه در

حالت عادی قبل از مرگ عمل می‌کند. اما جزء دیگر عقل ارواح که برمدیوم مسلط نشده مانند عقل باطن عمل می‌کند. باز هم آنها توضیح داده‌اند که آن قسمتی که از عقل خود آگاه روح مسلط برمدیوم بوده کمتر از قسمت عقل باطن می‌باشد. پس من (بروض) باید معتقد باشم بر اینکه ارزش واقعی این سخنان ارواح بسته به توضیح سه چیز از حالات عقلی انسان می‌باشد. و آن سه چیز عبارتند از:

۱- آن عقلی که در بدن ارواح هستند همیشه تجارب قبل از مرگ را به یاد می‌آورند. یا اینکه در بعضی اوقات آن تجارب را درک می‌کنند؟

۲- وقتی که عقل آن روح مسلط برمدیوم شد باز هم تجارب گذشته خویش را بطور حقیقی درک می‌کند و یا اینکه اگر اراده نمود آنها را درک می‌کند؟

۳- این جزء مسلط برمدیوم از عقل خیلی کمتر از جزء دیگر متعلق به یادآوری تجارب گذشته خود می‌باشد که انسان در حال حیات فیزیکی درک می‌کند. یا اینکه فقط در موقع اراده کردن آن تجارب را درک می‌کند؟ اما ارواحی که از طریق بانو ویلیت ارتباط گرفته و در این باره سخن گفته‌اند نظرشان مخالف با نظر آن ارواح بالا و روح راهنمای بانو لئونارد می‌باشد که درک حقیقت سخنان آنها متکی به فهم معنای جزء آسمانی عقل یعنی ابرعقل که آن را عقل مافوق عقل خود آگاه هم گفته‌اند و از هر دو اینها بالاتر هم هست می‌باشد. طبق گفته این ارواح در جهان پس از مرگ در ارواح دو نوع عقل ظاهر می‌شود. یکی عقل خود آگاه و دیگری عقل ناخود آگاه لکن بعضی از محتویات عقل خود آگاه متلاشی می‌شود گاهی آن هم به عقل باطن متصل می‌گردد. همانطوری که قبل از مرگ بود تا مجموع عقل بعد از مرگ را تشکیل دهند. پس آن قسمت باطنی از عقل که بعد از مرگ باقی می‌ماند بقیه نیروی خود را از جزء ابرعقل که قبل از مرگ هم بود می‌گیرد. دکتر بروض می‌گوید سخنان این ارواح بدون تصور می‌رساند که برای انسان امکان دارد فرض کند که آن کلمه اضافه (عقل آسمانی) بنظر این ارواح معنایی را می‌دهد که مغایر به آن معنایی است که ارواح مربوط با مدیوم لئونارد گفته بودند و از حیث ترکیب هم بیشتر از آنست که آنها می‌گویند. در صورتی که

ارواح پیام دهنده از طریق لئونارد صراحتاً می‌گویند که در نزد ارواح احساس هست که هنگامی که مسلط به مدیوم نیستند، میتوانند برای درک محیط خارج خود از آن احساس استفاده کنند. این گفته‌ها شبیه مطالبی است که راهنمای لئونارد (روح فدی) بیان کرده است زیرا روح فدی گفته ما از گوشه‌های مدیوم برای شنیدن صداهای فیزیکی عادی استفاده می‌کنیم. در عین حال از احساس خود نیز در آن هنگام استفاده می‌کنیم تا به صداهای ارواح به آن وسیله گوش دهیم در واقع اشتباه فدی بعضی از حاضرین در جلسه را وادار کرد که چنین نتیجه بگیرند که در اغلب حالات نمی‌توان گفت روح فدی می‌بیند (البته به معنای دیدن معمول پس از فدی و بعضی از ارواحی که می‌خواهند بوسیله او پیام بفرستند آنها را مشاهده به معنای دیدنی نمی‌کند. در واقع روح (جو - وایتا) گفته‌اند که روح فدی می‌گوید و معتقد هم هست که با دید مخصوص احساس خود ارواح را می‌بیند) این در موقعی است که مصدر معلومات وی (تله پاتی) باشد. با این همه آن دو روح موافقت که فدی گاهی اوقات اشیاء و اشخاص را که در عالم روح هستند، با احساس مخصوص بخود می‌بیند. همه این گفته‌ها طبعاً متضمن این است که ارواح فرستنده پیام و روح مسلط بر مدیوم مدعی هستند به اینکه آنها مالک اعضای هستند برای احساس و سخن گفتن شبیه همانهایی است که در زمین می‌باشد. آنچه که این ارواح از سخن گفتن فدی معنای حروفی در بعضی مناسبات و یا بوسیله انتقال (تله پاتی) در وقت دیگر گرفته‌اند همه مؤید سخنان بالای آنهاست.

باز دکتر بروض اضافه می‌کند که (من گمان می‌کنم که باید سخنان گذشته را مبنی به اینکه پیام دهندگان روحی از طریق مدیوم لئونارد و روح مسلط بر او باهم در این موضوع اتفاق دارند که حسن نگاه حیوانی را در خود احساس می‌کنند. در نتیجه بطور عموم باید طبیعت انسانی هم داشته باشند. مؤلف بعد از این سخنان متوجه جسد اثری و ارتباط آن با جسد مادی و عقلی شده بعد هم به گفته سویدنبرج فیلسوف و مدیوم (طرح روحی و الهام) استناد کرده می‌گوید من (سویدنبرج) از ارواح انسانی دو دسته را شناختم یک دسته اصرار دارند به اینکه ارواح موجودات عقلی صرف هستند ولی

دسته دیگر که تعدادشان بیشتر از دسته اول است معتقدند که آنها تجسد مادی دارند که حواس و اعضای مخصوص به خود دارد. در نتیجه آنها فکر نمی‌کنند که مرده‌اند. سویدنبرج در این مورد میان ذات خارجی و ذات داخلی انسان که قبل از مرگ با اشخاص هستند فرق می‌گذارد و می‌گوید ذات خارجی قسمتی از وجود ماست که ما بوسیله آن خود را مربوط با اشیاء خارجی و محیط می‌دانیم و همچنین رابط شخصی خود را با سایرین درک می‌کنیم. این همان قسمتی است که هر کدام از ما آنرا به دیگران نشان می‌دهیم و گاهی اوقات این را با نفس خود یکی می‌دانیم. این ذات خارجی بیشتر اوقات در زندگی زمینی ما طوری جلوه می‌کند که ما خیال می‌کنیم که همه شخصیت ما و یا لاقل جزء بیشتر شخصیت وجودی ما همین است و این ذات خارجی که چنین در ما رسوخ کرده. پس از مرگ سبب می‌شود که آدمی حیات خود را با همان ذات خارجی بداند که در زمین داشته است. این ادراک حالت غالب ارواحی است که سویدنبرج هنگام تصور با آنها در جهان روحی مواجه شده است. در این حالت فطرت وقتی که روح درباره شخص دیگری فکر می‌کند و یا کارهای مربوط به او را به یاد می‌آورد احساس می‌کند که همان شخص با همان خصوصیات زمینی در نزد او حاضر است و هنگام پایان دوره فطرت (انتقال) برایش معلوم می‌شود که در جهان روحی رابطه زیادی میان دوستان و آشنایان سابق زمینی دارد. این فطرت ممکن است در یک روز و یا در یک سال و بیشتر تمام شود. پایان این فطرت بستگی به درجه تسلط ذات خارجی شخص در هنگام مرگ دارد. اما طبق گفته سویدنبرج در مرحله بعد از فطرت هر روح سعی می‌کند خود را برای دیگران به شکل ذات داخلی‌اش ظاهر سازد و آنچه که در عقل باطنش از خواسته‌ها انفعالات - مشاعر و ارزشها داشته است نشان دهد پس اشخاصی که در عقل باطنشان علاقه‌های مادی و مشاعر شریر نهفته باشد ناچار است آنها را در عالم روح نشان دهد، کسانی که در جوامع انسانی روی زمین ستم می‌کرده‌اند پس از مرگ نمی‌توانند حالات خود را پنهان کنند. بلکه به حکم فطرت رنگهای واقعی آنها ظاهر می‌شود. وقتی که روح انسان در آن مرحله با نیت بدی که داشته عمل می‌کند آن نیت بد ظاهر می‌شوند

بطوری که روح نمی‌تواند از زیر بار تسلط آن نیات شریر نجات پیدا کند. سویدنبرج می‌گوید: در عالم روح انسان در هر کدام از مراحل تطور سختی‌هایی درباره خیالاتی که داشته و همچنین معتقداتی که کسب کرده بود متحمل می‌شود. هر کدام از مراحل انتقال مانند مرگ برایش ظاهر می‌شود چون آن روح از یک طرف اراده می‌کند که به مرحله بالاتر برود. ولی روی عوامل دیگر نمی‌خواهد حیات عادی خود را که با آن مأنوس شده از دست بدهد. بعد هم بروض این سخنان سویدنبرج را با گفته‌های ارواح پیام دهنده بوسیله مدیوم لئونارد و مدیوم (وهیات) ارتباط داده می‌گوید این پیام‌هایی که ارواح از طریق مدیوم و یلیت داده‌اند نشان می‌دهد که هر کدام از اینها درباره مراحل تطور کلی با سایر پیام‌هایی که در این باره از روح موسیقیدان معروف فون سبت از طریق مدیومی روزماری یکی از مبرزترین مدیوم‌های زمان خود آمده، موافق است، این روح در پیام خود می‌گوید: پس از مرگ برای عقل آدمی، جوها و سطوح متنوعی هست که در آن جوها و سطوح، ارواح جمع شده‌اند. و حتی بعضی از عوالم روح، غیر محدود هستند که در آنجا دیگر ارواح به مظهر خارجی نیاز ندارند تا با شکل معین ظاهر شوند.

در این هنگام مدیوم از وی می‌پرسد، پس در آن حال، آشنایی میان ارواح چگونه ممکن است؟ روح جواب می‌دهد در اینجا یک نوع ادراک فقط از طریق همان ادراک، بوجود آن روح پی می‌برد و او را می‌شناسد. حتی می‌توان جو محیط همان روح پهلوانی‌اش را محدود معین کند یعنی حدودی برای دوری یا نزدیکی آن روح را با خود تعیین کند. البته این نوع احساس، پس از یک مدت طولانی برای روح بوجود می‌آید که گاهی به چندین سال هم می‌رسد و انگهی امکان ندارد روح، بطور ناگهانی از یک حالت معین به حالت دیگری منتقل شود که مغایر با حالت قبلی اوست. بطوری که سخنی می‌تواند آن حالت را درک کند. چون آن حالت از عنصر ادراک او خارج است ارواح به مرحله پیشرفته عقلی موقعی می‌رسند که بتوانند بطور حقیقی آنرا اداره کنند. وقتی که روح به آن مرحله پیشرفته حیات عقلی رسید در حالت لذت و سعادت دائمی قرار می‌گیرد و این همان مرحله یا سطح پنجم ارواح به بالاست که قبلاً گفته شده است. البته

این سخن فهمش مشکل است ولی امکان دارد این حالت را به حالت نیروانا یا سمادهی (روشن بینی آسمانی) تشبیه کنیم بعد روح فونلیت برای مدیوم تشریح می کند که این حالت اخیر (حالت عقلی پیشرفته) حالتی از عقل آسمانی است که روح در آن حالت نیازی به ظهور شکل معینی ندارد یعنی به هیچکدام از تجسد فیزیکی و اثیری نیازمند نیست ولی حقیقت دارد. ولی می فهمد که بعد از این دیگر جسد برایش فایده ندارد (چون همه ظهور و تجلیات وی عقلی است آن هم عقل آسمانی خارج از قید و غریزه) زیرا به حکم فطرت ما بوجود این کثافت خارجی (جسم فیزیکی و یا اثیری) در سطوح پائین تر هستند نیاز داریم. چون در آن سطوح برای ظهور و فعالیت و عقل ما بوجود شکل معین که ظرف محدود کننده هستی ماست، احتیاج دارد.

در بیان ارتباط میان عقل و ماده

تأثیر مستقیم عقل در ماده یک عقیده قدیمی است که بعضی از فلاسفه یونان به آن معتقد بودند و آنرا ملازم با اعتقاد بوجود روح می دانستند. بخصوص در جهانی که ماده در آن جهان، مستقیماً در تحت اختیار عقل می باشد (جهان روحی) و هر کاری را که عقل خودش درباره ماده انجام می دهد. وانگهی بعضی از معجزات وارده در کتابهای آسمانی هم فقط با این فرضیه تفسیر می شود که ماده بطور محدود نه بطور کلی در برابر تأثیر عقل نبی و یا رسول در آن مواد، خاضع و تسلیم بوده است. بلی همین اعتقاد به تأثیر مستقیم عقل در ماده است که روشن می کند امکان دارد که آفرینش همه این جهان پهناور و نگهداری آن در مدار هستی بواسطه تأثیر مستقیم عقل اعظم (عقل کل خداوندی) بر ماده باشد. عقل بزرگی که ماده را فقط با اراده خود قابل هستی پذیر کرده و همچنین چیز بزرگ تر یعنی حیات را با ماده آفریده است. آری آن آفریدگار بزرگی است که با عقل و اراده خود، بوجود ماده و حیات تسلط دارد. این نظریه تأثیر مستقیم عقل در ماده، در زمانهای گذشته، تنها یک عقیده فلسفی و دینی بود. ولی امروزه به کمک تحقیقات و آزمایشات متمادی در حدود توانائی علم روحی جدید و آزمایشات در ماده بوسیله علوم دیگر به شکل یک حقیقت علمی درآمده است. زیرا فیزیک جدید

روشن کرده که طبیعت ماده جامد در حقیقت چیزی جز امواج اثیری ارتعاشات معین نمی باشد و این ارتعاشات بطور دائم به یک منبع محرکه و جاودانه نیاز دارد. آن منبع همان عقل افظم است به همین جهت است که فرجیلی شاعر یونان در زمان قدیم گفته است عقل سبب بوجود آمدن ماده می باشد بنابراین عقل می تواند منبع صدور و تشکیل ماده باشد ولی ماده نمی تواند منشاء و بوجود آورنده عقل باشد. این موضوع بسیار دقیق، ارتباط محکمی با موضوع ظواهر فیزیکی دارد اعمال و تظاهرات مختلف روحی توسط واسطه ها که به آنها مدیوم می گویند چون آن ظواهر، بدون درک این تأثیر مستقیم عقل در ماده نه قابل فهم است و نه قابل تفسیر به همین علت است که تحقیقات در اطراف ظواهر مدیومی فیزیکی که از نیمه دوم قرن گذشته شروع شده تاکنون صحت این تأثیر را ثابت کرده است و حتی بعضی از ابعاد این تأثیر را کاملاً روشن ساخته است. بنابراین حالا دیگر این نظریه یک مسئله فلسفی صرف نیست یا اینکه تنها یک نظر ریاضی نمی باشد. بلکه یک حقیقت آزمایشی است که می تواند برای حواس عادی هم این آزمایش ممکن باشد. باز هم این مسئله می تواند وسیله تحقیق تجربی مربوط به بحثی در اطراف مهمترین حقایق آفرینش قرار بگیرد. با توجه به همین خصوصیات دوگانه است که ما این موضوع مهم را در دو بحث جداگانه بیان می کنیم. این مسئله را با بعضی از ظواهر فیزیکی مدیومی بیان می کنیم.

مبحث نخست

در باب موقعیت علم و فلسفه درباره تأثیر مستقیم عقل بر ماده

گفته‌های ژرژبیرکلی در این باره و تعداد زیادی از بزرگان فلاسفه و علما که درباره این مسئله تحقیق نموده‌اند و مهمترین آنها فیلسوف ایرلندی اسقف ژرژبیرکلی عالم ماورای طبیعت می‌باشد که گفته است عالم مادی جز یک جهان نمودی و ظاهری چیز دیگری نیست. ماده سفت و جامد جاودانگی ندارد چنانکه نیروی خاصی هم از وجود در آن نیست در واقع ظهور آن ماده جز بوسیله عقل یا روح واقعبیت دیگری ندارد. و این برای موجودات مادی هم امتیازی ندارد جز اینکه در برابر حواس مادی تسلیم می‌باشد. باز هم همین دانشمند گفته هر تغییرات محسوسی که در ما و موجودات دیگر در جریان تحولات از اراده روح اعظم (خداوند) متبعث می‌شود. و ظواهر طبیعی تنها اسلوبی است که خداوند به وسیله آنها با ما حرف می‌زند و بوسیله آن تغییرات به اراده ما مسلط می‌شود. پس چنین نتیجه می‌گیریم که ماده فقط موضوع بحث علوم طبیعی است. اما اسباب و عللی که در ماده اثر می‌گذارد موضوع (تثوصوفیه) عوامل خارج از ماورای طبیعت هستند) و قدر مسلم این است که عالم مادی دور از عقل که وجود و ظهور آن را مسجل می‌کند وجود پیدا نمی‌نماید. این فیلسوف باز هم در جای دیگر از سخنانش در این باره می‌گوید: آسمان و زمین و هر چه که در میان آنهاست و یا به عبارت دیگر همه این اجسام و اشیاء که پیکر مادی و فیزیکی اثری جهان را تشکیل می‌دهند بدون

عقل نه وجود دارند و نه ظهور. چون وجود همه اینها با عقل است. که آنها را می شناسد و در آنها اثر می گذارد. باز هم در جای دیگر می گوید (در جهان هستی هیچ چیز از ماده نمی تواند به معنای مصطلح علل و یا اسباب باشد. بلکه همه علتها و اسباب عاملی در جهان هستی روح است نه ماده). چون فاعل واقعی در این جهان روح اعظم است نه ماده بیرکلی در جای دیگر هم می گوید - ماده خارج از عقل وجود ندارد بلکه وجود ماده قائم با درک عقل می باشد و ماده برای ما بوسیله ادراک عقل کشف و شناخته می شود. ولی باید دانست که این ادراک عقل موهومی نیست. بلکه حقیقت دارد. زیرا این ادراکها در عقل اعظم بطور جاودان قوام دارند و این ماده حقیقت وجودی خود را از آن وجود مستمر در عقل بی نهایت (عقل اعظم) فرامی گیرد. با توجه به این گفته ها می توانیم بگوئیم که عقیده بیرکلی مبتنی بر این است که با همه این ظواهر طبیعی که ما بنام قوانین طبیعی از آنها یاد می کنیم جز مجموعه ای از رموز و علامات که با ظهور خود وجود، ظواهر دیگر را هم به ما وحی و الهام می کنند چیز دیگری نیستند و این وحی و الهام از طریق خداوند می باشد چون آن عقل اعظم در هر لحظه از طریق طبیعت با ما سخن می گوید و با این عمل توجه ما را بسوی یکی از این قوانین و ظواهر طبیعی می کشاند تا وجود و قدرت خود را به ما اعلام کند ولی به واسطه زیاد بودن این تجلیات و علامات ما نمی توانیم همه آنها را توجیه کنیم. و آنوقت در ورطه حیرت فرو رفته می گوئیم خداوند وجود ندارد. پس به عقیده بیرکلی خداوند علت حقیقی بوجود آورنده ادراکهای جزئی می باشد و اوست که صورتهای عقلی از ماده را به انسان نشان می دهد و اوست که وجود و تعیین واقعی اشیاء و موجودات جسمانی را حفظ می کند. و بالاتر از همه آنها او همیشه از طریق رموزها و علاماتی که در خلال صورتهای حسی ظاهر می شوند با انسانها سخن می گوید. بنابراین بر عقول بشری لازم است که همیشه گوش بزنگ باشد تا سخنان خداوند را با گوش عقل بشنود. باز هم برای انسانها واجب است که در اثر ممارست عقل خود را طوری تصور بدهد که فکر و اراده خداوند را که به اشکال مختلف در طبیعت ظاهر است بخوانند و با علامات و آثار او آشنا باشد. بیرکلی - ماده اثری را قبل از اینکه

علمای فیزیک کشف کنند شناخته است. زیرا او قبل از اینکه قرن ۱۸ به نیمه خود برسد گفته است (هوا دو جزء دارد. یک جزء، جزء غلیظ و سنگینی است که از جمیع اجسام که از اجسام متراکم موجود در زمین منتشر می شوند اما جزء دیگر بسیار رقیق و لطیف می باشد) و جزء اول را این قسمت به حرکت در می آورد و برای ما قابل استفاده می کند و این جزء سبک از هوا بسیار رقیق و لطیف است یعنی اثر می باشد. بعد هم از خصوصیات این اثر سخن گفته که طوری آن حرارت اثیری پراکنده در تمام نقاط جهان هستی را بالا می برد که برایش یک نوع فاعلیت قائل است و بر آن اسم علت سببی و آلت محرکه اطلاق می کند.

موقعیت علم روحی جدید

درباره تأثیر مستقیم عقل در ماده

مراجع علم جدید روحی، امروزه معتقدند که همه جهان هستی از یک ماده واحد بوجود آمده و آن ماده اثر است. متنها با درجه های مختلف از ارتعاشات موجی که هر کدام از این درجات، خصائص همه مواد جامد، سیال گازی - اشعه ای را بوجود می آورند. بطور کلی همه عناصر شناخته شده که تعدادشان به صد رسیده و همچنین عناصر ناشناخته هم از اثر بوجود می آیند این عقیده کاملاً با نظریه فیزیک جدید و ریاضی موفق است و همه علمای این دو علم و علم روحی جدید در این امر توافق دارند که کشف اتم و ذرات تشکیل دهنده آن سفتی و جامد بودن ماده را از بین برداشته و ثابت کرده که اتم و ذرات آن عبارت از اثیری هستند که دارای درجات مختلف از ارتعاشات موجی می باشد و همه این ارتعاشات ماده اثیری، بواسطه تأثیر قدرت عاقله که والاتر از سطح ادراک ماست بوجود می آیند. این اکتشافات در اثر کوشش علمای بزرگی مانند انیشتین - هوایتهد - ادنجتون - جینز - راسل و کومنیون به دست آمده است. این

نظریه کاملاً مطابق با همان عقیده‌ای است که اولیور لودژ دو پیرکوری و ژولیو گوری داشتند و آن عقیده این بود که ماده، جهان هستی یکی است که روح آنرا به شکلهای مختلف استعمال می‌کند. پس تعجیبی ندارد اینکه بینیم بیشتر علمای مادی در عصر کنونی بیش از سایرین بوجود عقل اعظم در پشت ماده و ظواهر حیاتی معتقد هستند و اعتقاد خود را مبتنی بر وجود یک جهان نامرئی که بواسطه همان عقل اعظم ساخته می‌شود و در آن جهان ارواح سکونت دارند مخفی نمی‌کنند. چنانکه می‌بینیم سرآرتور ادنجتون (۱۸۸۳ - ۱۹۴۴) در کتاب خود بنام راههای جدید در علم وجود عالم روح را تاکید می‌کند و می‌گوید همه جهان هستی محکوم اراده یک نیروی روحی بزرگ و اندیشه خلاق می‌باشد و جهان فیزیکی هم اگر عقل ما با آن متصل نباشد فقط یک جهان فرضی محض است و عقل هم به این جهان فیزیکی، فقط به اعتبار تطور از طریق ماده مربوط می‌شود^(۱) این دانشمند در سخنرانیهای خود راجع به (دانش و جهان نامرئی) می‌گوید: روح آدمی ناچار است به اینکه برگردد به جهان نامرئی. زیرا این روح مخصوص آن جهانست. ادنجتون معتقد است که همه جهان هستی شکل و صورت خود را از عقل اعظم می‌گیرند.

همانطوری که سرجیمس جینز هم در کتاب خود بنام فیزیک و فلسفه می‌گوید: در پشت سر جهان هستی، یک عقل مدبر حکیمی هست که همان عقل کل (اندیشه خلاق) می‌باشد و این عالم مادی نسبت به حواس ما علم فکر مطلق است در کتاب دیگر بنام جهان پنهانی می‌گوید همه این اجسامی که جهان هستی را تشکیل می‌دهند جز در عقل وجود ندارد. چنانکه برتراند راسل (۱۸۷۱ - ۱۹۷۰) هم می‌گوید. ماده جز یک رنگ ریاضی محدود کننده حوادثی که فضای مطلق جریان دارد چیز دیگری نیست.

موقعیت بعضی از علمای روحی درباره مسئله تأثیر مستقیم عقل در ماده
همین اکتشافات فیزیک جدید می‌باشد که عالم روحی جیمس آرتور فندلای مدیر

۱- [منظور این است که عقل در جهان فیزیکی بسر می‌برد تا با تماس با ماده تطور و تکامل پیدا کند.]

مجمع بین‌المللی بحث روحی لندن در تألیفات روحی خود، میان اکتشافات فیزیکی و معلوماتی که ارواح به وی داده بودند ارتباط داده و می‌گوید با توجه به همه این حقایق کشف شده منطقی است بگوئیم در جایی که عقل نباشد ماده وجود ندارد و همه جهان هستی ممکن است به یک شئی واحدی برگردد که ما آن را عقل می‌نامیم ولی آیا می‌توانیم عقل را تنها بدون تصور چیزی که عقل در آن تصرف می‌نماید مجسم کنیم؟ زیرا ما می‌توانیم عقلی را که در ماده اثر می‌گذارد تصور کنیم، نه عقل صرف را چون آن عقل از دسترس اندیشه ما خارج است. بنابراین در جهان هستی عقل و ماده ملازم یکدیگرند. با اینکه از حیث واقعیت و حقیقت با هم متباین هستند چون یکی ایجابی (عقل) و دیگری سلبی (ماده) است بنابراین نامی که برای شئی که جهان هستی از آن بوجود آمده می‌دهیم. به حکم ضرورت دو حالت مثبت و منفی دارد و در طبیعت هم باید دوگانه باشد. چون تصور یکی از آن بدون تصور دیگری امکان ندارد بنابراین یکی از موضوع بحثهایی که هیأت‌های علمی درباره روح می‌کنند همین موضوع تأثیر مستقیم عقل بر ماده می‌باشد و این تأثیر در هر کدام از هیأت‌های علمی با عقاید مختلف بیان شده است که فصل کنونی ما نمی‌تواند بر همه آن آراء اشاره کند. بلکه کافی است که برای نمونه بگوئیم ژوزف. ب. راین عالم معاصر علم النفس هم در بحثهای خود در دانشگاه دیوکت آمریکا این تأثیر مستقیم عقل را در ماده مسلم دانسته است و نتایج تحقیقات خود را در کتابی بنام شناخت عقل و یا امتداد تأثیر عقل چنین بیان می‌کند برای قوای عقلی امکان دارد که در ماده عملاً تأثیر کنند. و این تأثیر مستقیم عقل در ماده از نیروی فیزیکی (مخ و سایر اعضای بدن) ناشی نمی‌شود. باز هم راین گفته ظواهر تأثیر عقل در ماده ارتباط محکمی با ظواهر ادراک از غیر طریق حواس دارد. (اگر تأثیر مستقیم عقل در ماده نبود اعمال تله پاتی یا اتکاء فکری و غیره انجام نمی‌شد - مترجم) بطوری که هر دو این ظواهر در عمل با هم انطباق دارند وقتی که این دانشمند در همان کتاب بالا به تقابل عقل با ماده از طریق حواس عادی می‌رسد آن را ادراک از غیر طریق حواس توصیف می‌کند. ولی وقتی که می‌خواهد نتیجه این تقابل و تأثیر در ماده را بدون واسطه

فیزیکی (مانند حرکت اجسام سنگین در جلسات روحی و غیره) بیان کنند، نام آن را حرکت عقلی می‌گذارد یعنی وقوع آن حرکت را از جانب عقل موجود روحی می‌داند از مجموع مطالبی که این دانشمند در دانشگاه دیوک آمریکا درباره تأثیر مستقیم عقل در ماده گفته، این نتیجه استنباط می‌شود که در این صورت برای عقل نیرویی هست که بتواند در ماده اثر بگذارد این نیروی محرکه هر چه باشد و فعالیت عقل از هر کجا ناشی شود در هر صورت عقل در ماده تأثیر می‌نماید بطوری که حتی می‌توان تعداد آن تأثیرها را تعیین نمود و آنها عبارتند از: حدوث نتایجی در محیطهای مادی که نمی‌توان آن حوادث و ظواهر را با هیچکدام از عوامل و یا نیروهای شناخته شده در علم طبیعی تفسیر و یا تحلیل نمود. به هر تقدیر ما ناچاریم فرض کنیم که چنین نیروئی مؤثر در ماده وجود دارد و باز هم ناچاریم بگوئیم که ثبوت وجود نیروی محرکه معلوم می‌کند که گل مخصوصی بنام تره که در ابتدای رشدش بلند است و بعداً کوتاه می‌شود. پس در آن یک نیرویی فوق نیروی خودش هست که آن را کوتاه می‌کند. بنابراین باید این گل یک نیرویی داشته باشد تا آن را تبدیل به نیروی مادی بکند. آن نیروی عقلی است و این حدس راهی است بسوی هدف که آن هدف عبارت از حل مشکل ارتباط میان انسان و عالم ماده مؤثر در آن مرحله پنجم برای رسیدن به هدف می‌باشد چون کارهای ماورای روانشناسی در دانشگاه دیوک به چندین نوع تقسیم شده بود که در نتیجه آن آزمایشات به این عقیده رسیده‌اند بعد هم اضافه می‌کند که اولین قدم که برداشته شد ما را به این نتیجه رساند که عقلهای موجود در بدن انسان ممکن است بدون دخالت واسطه‌های مادی در یکدیگر اثر بگذارند (تله پاتی) مرحله دوم این بود که عقل می‌تواند اشیاء را در خارج از حواس مادی هم درک کند مانند الهام - وحی و خواب و از همین جا معلوم شد که ممکن است، عقل بدون اینکه از وسایل حسی و حرکتی ساده استفاده نمایند، علاقه‌ای به ادراک پیدا کند. سومین و چهارمین قدمهای ما که برداشتیم این بود که این قدرت تأثیر عقل در ماده از موانع مکانی و زمانی هم عبور می‌کند و در قدم پنجم محرز شد که دستگاه عقلی خارج از نیروی مادی می‌تواند در اشیاء مادی اثر بگذارد (مانند

حرکت دادن اجسام بوسیله ارواح) بعد هم این دانشمندان می‌گویند: شک نیست که نیروی محرکه (نیروی عقلی) (P.K) مادی نیست زیرا حتی یک تجربه هم وجود ندارد که مادی بودن این نیروی محرکه را اثبات کند. بلکه دلایل زیادی هستند که نظریه مادیون را نفی می‌کنند. دلایلی که اثبات می‌کنند نیروی محرکه در برابر آن قوانین (قوانین مادی) تسلیم نمی‌شود. با اشکال مختلف به وجود آمده است و همان دلایل ثابت می‌کند که تسلط این نیروی محرکه بر این قوانین مادی یک تسلط سطحی و ظاهری نیست، بلکه تسلط بسیار عمیق می‌باشد، چون ارتباطات مادی که در این آزمایشات مورد تحقیق قرار گرفت مبتنی بر اساس علم مکانیکی بود که این مسئله را روشن نموده و مسلم ساخت که کیفیت تراکم ماده یا شکل آن و یا تعداد آن نمی‌تواند در آزمایش این نیرو مؤثر باشد و همین آزمایش اخیر ثابت کرد که زمان و مکان هم نمی‌تواند عوامل ادراک خارج از حواس مادی باشند یعنی ثابت شد که آن ادراک عقلی صرف از حدود زمان و مکان هم خارج می‌باشد.

باز هم همین دانشمندان ادامه می‌دهد که ما می‌توانیم بگوئیم کشف نیروی محرکه غیرمادی، قدم ششمی ما را در فهم طبیعت واقعی انسان در وجود را مجسم می‌کند برای اینکه این کشف نشان می‌دهد که حقیقت واقعی انسان، غیر از این جسد مادی و عناصر آن می‌باشد و چون درک این مسئله مشکل و بسیار لطیف، با آزمایشات قبلی که گفتیم ارتباط داشت، مسلم ساخت که همین کشف نیروی محرکه غیرمادی است که ادراک (جلاءبصری - ویا سمعی) را تغییر و تکمیل می‌نماید. باز هم این دانشمندان در ادامه سخنانش می‌گویند، اثبات این نیروی محرکه غیرمادی تنها برای تفسیر نتایج تحقیقات درباره ادراک خارج از حواس مادی نیست، بلکه ما باید اقرار کنیم بدانکه آن نیروی روحی جزء واقعی شخصیت و حقیقت یک انسان کمال یافته می‌باشد بعد هم در مورد تأثیر این مسئله در حل مشکل بقای انسان پس از مرگ چنین توضیح می‌دهد: ما با توجه به کیفیت عمل این نیرو به یک ارتباط مهم دیگر میان ادراک خارج از حواس عقل و نیروی محرکه و حیات پس از مرگ پی می‌بریم. زیرا اگر انسان دارای این نیروها نباشد،

تصور امکان بقاء و حیات او پس از مرگ بسیار مشکل خواهد بود. بلکه محال بنظر می‌رسد. پس می‌توان گفت که آن بقا و حیات پس از مرگ، همان (ظهور فعالیت غیرمادی عقل می‌باشد) و تنها ادراکی که پس از فنای جسد مادی باقی می‌ماند، همان (ادراک خارج از حواس مادی) می‌باشد چنانکه آن نیروی محرکه هم در حیات بعدی یگانه طریق تأثیر در هر کدام از اجزای عالم مادی می‌باشد. حتی بوسیله همان نیروی محرکه، عقل انسانی با انسان دیگر مربوط می‌گردد. بنابراین ما ناچاریم در این عمل به دخالت نیروی محرکه معترف باشیم. زیرا عمل تله پاتی و یا انتقال افکار نشان می‌دهد که آن نیروی محرکه یگانه عامل ارتباط میان مردگان و زنده‌ها و حتی میان خود مرده‌ها هم می‌باشد. بعد راین در بحث مسائل روحی صرف برای محقق ساختن مسئله بقای انسان پس از مرگ جسد مادی، چنین استدلال می‌کند ما باید زیاد آزمایش و تحقیق کنیم و همه ظواهر مدیومی را که در هر کدام از موسسه‌ها ظاهر می‌شوند، ثبت و ضبط نمائیم. زیرا این روش ابتدایی ممکن است بدون توقف ما را به راهی که چگونگی ادراک خارج از حواس مادی و شناخت نیروی محرکه نیروی محرکه منجر می‌شود برساند. چون یافتن بهترین راه برای حل مشکل بقای انسان لازمه‌اش این است که از چندین جهت بر آن حمله کنیم یا با آزمایشات و تحقیقات مداوم جزئیات آن را کشف نمائیم به کسانی که مشغول آزمایشات در این مورد هستند، لازم است که آنها در برخورد به هر ظواهری که مربوط به این بحث روحی می‌باشد. در هر مکان و زمان آزاد باشند تا بتوانند همه این تجارب را از هر نوع که باشد جمع آوری کنند و به همه ما هم لازم است که برای ظهور هر پدیده قابل توجه درباره این موضوع، بیدار و هوشیار باشیم. بخصوص در مورد آن پدیده‌هایی که از اعمال اشخاصی که اجسادشان فانی شده، ظاهر می‌شوند. و راین همه این مطالب را در سال ۱۹۴۰ نوشته، ان هم با منتهای احتیاط و احتراز از هرگونه اشتباه لکن در سال ۱۹۰۰ آزمایشات متداوم در دانشگاه دیوک اهمیت سخنان راین را در مورد ثبوت حیات پس از مرگ و ارتباط با ارواح که ما آنها را مرده می‌دانیم به اثبات رسانده.

بحثهای دیگر درباره تأثیر عقل در ماده.

علمای زیادی برای اثبات صحت این پدیده مهم (امتداد تأثیر عقل در ماده) تحقیقات بسیاری انجام داده‌اند که از جمله آنها بحثهایی است که در کشورهای متعدد بوسیله مدیومی مادام اسایابلا دینو مدیوم اسپانیایی که ما قبلاً هم درباره این مدیوم سخن گفته‌ایم و همچنین با مدیومهای دیگر مانند جاک ویر و دانیل انگلاس هوم انجام شده است باز هم از جمله همین اعمال تحقیقات دکتر فون نوترنج - بوسیله مدیومی بانو استانیسلاوا (Stanislawa) می‌باشد که همه نتایج آن را در کتاب خود بنام ظواهر فیزیکی برای مدیوم نوشته است مجمع بین‌المللی ماورای روح پاریس هم با همین مدیوم، تحقیقاتی انجام داد و در جلسات روحی صورتهای روشنی از تأثیر عقل در ماده نشان داده که هرگونه شک را از بین می‌برد. مانند بلند کردن اجسام سفت در حضور مدیوم بدون کوچک‌ترین لمس مادی که از جمله آنها بلند شدن لیوان آب و یا بلند شدن آهنربای سنگین می‌باشد.

لیوان آب بدون وسیله مادی در حضور بانو استانیسلاوا در داخل مجمع بین‌المللی ماورای روح پاریس در حضور دکتر اوکوروئز استاد دانشگاه کمبریج به هوا بلند شده است. این ظواهر برخلاف قانون جاذبه یعنی مهم‌ترین قانونی که علم، حکومت آن را در ماده جامد شناخته است می‌باشد و تأثیر آن قانون جاذبه در جریان حیات مادی از همه بیشتر است و از لحاظ اهمیت، فقط قانون مجذوب شدن ماده برای عقل بالاتر از آن قانون جاذبه عمومی است زیرا این قانون تأثیر مستقیم عقل در ماده، یکی از مهمترین قوانین سیر حیات در غیر ماده فیزیکی هم می‌باشد و حتی امروزه از نظر علمی ثابت شده که ممکن است عقلی در برابر عقل دیگر از طریق وحی، تله پاتی، و امثال اینها تسلیم شود یعنی قانون تأثیر دو عقل جاندار در یکدیگر، بدون واسطه مادی همانطوری که ماده‌ای به حکم قانون جاذبه در مقابل ماده دیگر تسلیم می‌گردد.

تأثیر مستقیم عقل در سلامتی و بیماری

آشکارترین مظاهر تأثیر عقل بشری در ماده روی زمین، همان تأثیر عقل تا حدودی

در شکل‌گیری و سیمای آن می‌باشد. که همان سیمابه ملکات و اخلاق آن شخص، دلالت می‌کند. این مسئله‌ای است که علم کاملاً به تحقق آن اعتراف دارد. باز هم از قبیل همین تأثیر عقل در وظایف اعضای مادی است تا آن حدی که بطور ملموس در سلامتی و بیماری بدن هم اثر می‌گذارد. البته علما زیادی در مورد این مسئله (تأثیر مستقیم عقل در وظایف اعضای مادی) تحقیق کرده‌اند. از جمله آنها دانشمند جنائی ایتالیائی - سزار لومبروزو - می‌باشد که به واسطه انجام آزمایشات با حضور اسپایابلا دینو مدیوم اسپانیائی تغییرات عضوی را که در اثر عقل بوجود می‌آید کشف نمود همانطوری که پزشک آلمانی (آنتون ماسمر) تأثیر خواب مغناطیسی را در شفای بعضی از امراض عضوی کشف کرده. (در سال ۱۷۷۵) و این کشف را طیب بزرگ فرانسوی شارکو هم قبول نمود و پیگیری این مسئله او را وادار نمود که مؤسسه سالی پتریر را در سال ۱۸۷۸ در فرانسه برای معالجه تلقینی به پیروی از روش نخستین مدرسه نانی بوسیله خواب مغناطیسی، تأسیس کند که سیمون فروید هم از طریق شنیدن اقدامات شارکو مشاهده تجربه‌های او در خواب مغناطیسی و تلقین، روشهای خواب مغناطیسی را شناخت و پس از برگشت به (وین) شروع به معالجه بیماران بوسیله خواب مغناطیسی نمود. از تمام تحقیقاتی که در این باره در کشورهای مختلف اروپا انجام شد، طب معالجه نفسانی برای امراض عضوی بوجود آمد و جمعیت‌های بریتانیا هم در سال ۱۸۹۲ به اتفاق آراء صحت این علم را تأیید کردند. البته استفاده از بیشتر اصول و قوانین علمی روحی جدید باعث بوجود آمدن این معالجه تلقین بوسیله خواب مغناطیسی گردید. که امروزه معروف شده که عقل باطن انسان (عقل ناخود آگاه) به تمام وظایف اعضای جسم انسانی مانند (دوران خون - تنفس - ضربان قلب و رشد غده‌ها و هضم و امثال اینها) تسلط و حکومت کامل دارد. اگر مسئله (مستقل بودن عقل از جسد مادی و همچنین مستقل بودن آن نسبت به زمان و مکان و یا از هر دو اینها که به شکل جایگاه یعنی زمان و مکان با هم ظاهر می‌شوند، قبلاً اثبات نمی‌شد. همه ظواهر مدیومی، بدون درک و غیر قابل تغییر بودند و این همان مسئله‌ای است که به محض

دکتر نفوس عیید... ۵۴۳

شناخته شدن خواب مغناطیسی در عصر جدید، ثابت شد. بعد هم اعتقاد بوجود تأثیر مستقیم عقل در ماده سبب شد که هم به نیروی عقل مستقل معتقد شوند و هم آن را مسلط بر ماده بدانند. بنابراین در وجود انسان، عقل است که کارهای مخ را توجیه و رهبری می‌کند، نه مخ.

مبحث دوم

ارتباط مسئله تأثیر مستقیم عقل در ماده با بعضی از ظواهر مدیومی فیزیکی

در این مسئله شک نیست که در پشت سر هر کدام از مظاهر وجود مادی به حکم ضرورت، یک عنصر عقلی است. بنابراین حیات، بی شعور نیست که بیهوده و خطا باشد و این عقیده همانطوری که به ظواهر مدیومی عقلی صدق می‌کند، به همان اندازه به ظواهر مدیومی فیزیکی هم صادق است منتها ظواهر مدیومی فیزیکی متضمن انجام آزمایشات عقلی است که تأثیر عقل را بطور مستقیم در ماده سفت، محدود و معین می‌سازد (یعنی تأثیر عقل در ماده فیزیکی بسیار محدودتر از تأثیر آن در ماده اثیری می‌باشد - مترجم) تأثیری که بتواند مورد آزمایش قرار بگیرد. نشان ظواهر مدیومی فیزیکی در آزمایشات عملی مانندشان همه مظاهر حیاتی وجود است که برای حواس مادی هم امکان دارد آن مظاهر را در بدن انسان و نبات و حیوان ثابت کند و در این آزمایشات که توسط مدیوم ظواهر فیزیکی، انجام می‌شود، در مورد وجود تأثیر مستقیم عقل در ماده جامد بطور خاصی به ماکمک می‌کند تا بتوانیم بعضی از ظواهر فیزیکی و یا آثار فیزیکی را بررسی کنیم، بخصوص آن قسمت از ظواهر، فیزیکی را که بر مبنای مقدمات علمی - صحت خلود را می‌رساند و به ما می‌فهماند که استمرار حیات در

صورت فنای جسد مادی با مرگ از بین نمی‌رود. مثلاً همان ظواهر تجسد ارواح، بوسیله مادی که با روش عقلی از جسم مدیوم مرد و یا زن می‌گیرند (یعنی ماده اکتوپلاسم) و بعد از ظواهر تجسد، ظواهر لباسهای ارواح که هنگام تجسد برای خود درست می‌کنند و غالباً هم همان شکل قدیمی قبل از انتقال به عالم ارواح را دارند، که همه اینها کاملاً تأثیر مستقیم عقل ارواح را در ماده اکتوپلاسم و یا نیروی معینی که از جسم مدیوم می‌کشند، ثابت می‌کند و ما درباره تجسد کلی و یا جزئی ارواح به اندازه کفایت بحث کرده‌ایم و یا مثال دیگر، یعنی حرکت اجسام سنگین بوسیله ارواح در اتاقهای بحثی روحی مسلماً بوسیله عقل روح انجام می‌شود، نه با دست او و از همین قبیل است تبدیل ماده به نیرو و بعد هم برگرداندن نیرو به ماده، تا ظواهر خارج شدن و یا داخل شدن اجسام بوسیله ارواح به طور کامل تحقق یابد (یعنی موقعی که ارواح می‌خواهند آن شیئی مادی را از خارج به اتاق جلسه بیاورند و یا از داخل صندوق سر بسته چیزی را خارج کنند، آنها اول آن شیئی مادی را در اثر نیروی عقلی تبدیل به نیرو میکنند تا بتوانند از دیواره صندوق و از دیوارهای اتاق جلسه عبور دهند. بعد هم بلافاصله به آن شکل مادی می‌دهند. باز هم هنگام برگرداندن آن شیئی مادی به جای خود، همان عمل تبدیل به نیرو و بعد هم تبدیل به ماده را انجام دهند) مسلماً همه این کارها تنها به وسیله عقل ارواح است که نشان می‌دهد حیات در سطوح مختلف عقلی، که آن کاملاً با سطح فیزیکی تفاوت دارند، تحقق عقلی دارد نه مادی.

بیان چگونگی برداشتن صورت چیزهایی که با چشمان عادی دیده نمی‌شوند

ظهور صورت ارواح که جسد مادی ندارند، در تابلوهای حساس از سال ۱۸۶۱ در حضور مدیوم (و.ه. ماملر) در شهر بوستون عملی شد و بعد هم در حضور مدیوم‌های متعدد در کشورهای مختلف ادامه پیدا کرد و اکنون هم در مؤسسه‌های علم روحی جدید این نوع تصویر ادامه دارد. خود این عمل نشان دهنده این است که عقل ارواح مستقیماً در شیشه‌های حساس مادی هم اثر می‌گذارد. که از جسم مدیوم خارج می‌شود،

انجام می دهند. بدین معنا که آن نیرو از بدن مدیوم به شکل کفها و یا ابر سفید بیرون می آید. آنوقت بوسیله آنها صورت ارواح در آن تابلوهای حساس که از هر طرف در مقابل صورت ارواح قرار گرفته اند، ظاهر می شوند. چون روح، اول آن نیرو را از بدن یکی از مدیومها می گیرد، بعد هم شکل قدیمی خود را (شکل زمان حیات) به خاطر می آورد. آنوقت با تمرین و ممارست شکل خود را در وسط آن تابلو ظاهر می سازد. تا بتواند شخصیت خود را به زنده ها ثابت کند. یعنی روح در میان آن کفها و یا ابرهای اکتوپلاسمی، صورت خود را ظاهر می سازد، بعد لوحه حساس آن صورت را در خود منعکس می کند یعنی ظهور تصویر ارواحی که نامرئی هستند، کاملاً با تصویر روح تجسد یافته، کلی و یا جزئی فرق دارد. این تصویر فتوگرافی را کروکس و سایر علمای روحی در کشورهای مختلف از ارواح بسیاری تهیه کرده اند. اما ظهور روح تجسد یافته بر لوحه حساس یک پدیده ای است که کاملاً متفاوت با آن تصویر فتوگرافی (تصویر روح تجسد نیافته) می باشد چون روح را که تجسد نیافته، جز مدیومهای دارای (جلاء بصر) قبل از ظهور بر لوحه حساس هیچکس از حاضرین نمی بیند ولی در تصویر فتوگرافی، حتی همه حاضرین روح تجسد یافته را می بینند.

معرفی بعضی از مراجعی که در باره تصویر ارواح نامرئی تحقیقاتی کرده اند.

وجود چنین پدیده ای امکان تاثیر مستقیم عقل را در آن تابلوهای حساس، ثابت می کند و فرق ندارد که این اثر عقلی خواه از جانب ارواح باشد و خواه از جانب عقل، مدیومها در هر دو صورت به تصویرها بطور مکرر با شکل اولیه خود به حال مبهم نه ظاهر، به چشم بعضی از انسانهای زنده (مدیومها) ظاهر شوند قطعاً همین تصویر ارواح در جهان ارواح برای ارواح دیگر هم بطور وضوح و روح ظاهر خواهند شد و آنها همدیگر را خواهند شناخت. ثبوت این حقیقت یعنی ظهور شکل ارواح نامرئی در تابلوهای حساس راه ظاهر شدن سیما و صورت ارواح زیادی را که از هر جهت با سیمای زمان حیات صاحبانشان که شناخته شده بودند، مطابقت دارند، تاکید می کند، زیرا اغلب

این ارواح را که تصویرشان در لوحه‌های شیشه‌ای حساس ظاهر شده، مدیومها نمی‌شناختند. علاوه بر این، ظهور آن خطوط سیما که با خطوط اصلی چهرهٔ زمان حیات آنها مطابقت کامل دارد، این مسئله را روشن می‌کند که ارواح در جهان روحی قبل هم یک نیروی حافظه خاصی دارند و با اینکه دارای ملکات زمینی خود، از ملکه شعر - علم - ادب - موسیقی و نقاشی و یا هر چیز دیگر می‌باشند که غیر از عقل تجربی و خود آگاه آنهاست. باز هم به ما می‌گوید که این عقل ذاکره حیات خود را با همان شکل زمینی ادامه خواهد داد و با اینکه به شکل اثیری ظاهر خواهد شد. همه این مطالب هدف اصلی تحقیقاتی است که ظواهر مادی و عقلی را مسلم می‌دارند.

بحثهای کلی دانشمندان بریتانیا دربارهٔ علم روحی جدید

هیأت‌های علمی زیادی در بریتانیا هم اقدام به بحث‌های متوالی برای تحقیق دربارهٔ کیفیت این ظواهر اخیر (ظهور تصویر روح نامرئی در لوحه‌های حساس شیشه‌ای) و یا ظهور مناظر نامرئی در آن تابلوها و یا ظهور رسمها و اشکال و علایم رمز و نوشته‌های متنوع در آن تابلوها، با حضور بعضی از مدیومها نمودند. از جمله این تحقیقات یکی همان تحقیقی است که به وسیلهٔ نیروی مدیومی روبرت بوریسنل در داخل دانشکده علم روحی بریتانیا انجام شد. در این تحقیقات علما از اشعهٔ ماوراء بنفش استفاده کردند. در نتیجه دهها صورت واضح و کامل، در تابلوهای حساس ظاهر شده، اثر استفاده از دستگاه اشعهٔ ماورای بنفش، در صورتهای ظاهر شده، اثری از آن غبار و یا کفهای سفید که عادتاً هنگام ظهور تصویر از آن استفاده می‌کنند (منظور غبار اکتوپلاسمی است که ارواح قبلاً صورتهای خود را در آنها ظاهر می‌کنند. بعد از آنجا به روی تابلوهای حساس منتقل می‌شود) در تصویرهای ظاهر شده دیده نمی‌شد. این دانشکده بحثهای مختلفی با مدیومها متعدد دربارهٔ این مسئله انجام داده که همه آنها به نتایج مثبت و روشن رسیده است که یکی از آنها واقعه ظهور یک روح می‌باشد که به شرح زیر است.

در سال ۱۹۲۴ دکتر گستاوجیلی مدیر انجمن ماوراء روح در پاریس برای انجام آزمایشات به وارسو یکی از شهرهای هلند رفت. وقتی که آزمایشات خود را بوسیله مدیوم های محلی انجام داد در تاریخ ۱۴ ژوئیه بوسیله یک هواپیما خواست به پاریس برگردد. در راه هواپیما سقوط کرد و دکتر جیلی کشته شد. این شخص قبل از مسافرت به هلند در پاریس به همکار بریتانیایی خود (استانلی دی برانت وعده داده بود که پس از برگشت به لندن برود و با شرکت استانلی آزمایشات روحی خود را تجدید کنند).

اینک اصل داستان را از خود استانلی که نقل کرده بشنوید. دی برانت می گوید من در حاشیه دریاچه رکز موت در دیننوش نشسته بودم که ناگهان مرگ جیلی به من الهام شد. بعد از این کار من بطور تصادف با یک مدیوم معالج روحی برخورددم. او در میان سخنان عادی اش به من گفت، من دکتر جیلی را دیدم. او قبول نداشت که به جهان ارواح منتقل شده ولی او دوستانی دارد که به وی کمک خواهند کرد و من معتقدم که اگر امکان دارد تو در هفته آینده یک جلسه (ظهور تصویر ارواح در تابلوهای حساس) تشکیل بدهی چون قبلاً هر دوی شما این کار را می کردید. شاید روح جیلی بتواند در لوح حساس اثر بگذارد. وقتی که من (دی برانت) این پیام القائی را دیدم مفاد آن مرا قانع کرد. فوراً آن را بوسیله پیکی فرستادم تا همکاران تاریخ رسمی فوت جیلی را با مراجعه به تاریخ ختم وفات او در آن بنویسند. بعد از آنکه اقدامات ویژه را برای تشکیل جلسات تصویر در اثر فوت جیلی انجام دادم و این جلسات را در داخل دانشکده علم روحی بریتانیا به اتفاق دکتر هیوات مکنزی و خانمش که همیشه به جلسات آزمایش نظارت می کردند تشکیل دادیم در این جلسه از این طریق مدیوم کتابت القائی که من او را خوب می شناختم. مکالمات زیر میان من و روح راهنما مدیوم مزبور انجام شد.

سوال - دبیراث از روح، آیا می توانی از جیلی برایم بگویی؟

جواب روح - دوست بیچاره تو نمی تواند تصور کند که در این جلسه نزد ارواح

هست. چون از غم و اندوه خانواده اش و از سایر لحاظ در مضیقه قرار گرفته است.

سؤال - دبیراٹ از روح راهنما به خانم مکنزی به من پیشنهاد تشکیل جلسه با ویلیام هوب مدیوم معروف تصویر روحی فردا ساعت ۱۱ شب نمود. تو نظر خود را در این باره به من بگو که آیا احتمال نمی‌دهی که ما موفق به تصویر روحی جیلی در تابلوهای حساس شویم؟ و آیا در این مورد بهتر است از کامیرای من استفاده شود یا از کامیرای جیلی؟

جواب روح - برحسب وعده من این جلسه را راه بیانداز. زیرا ما به زودی ظروف مناسب موفقیت جلسه را فراهم خواهیم کرد. تا شاید دوست تو بر آنچه که برایش اتفاق افتاده (مرگ) واقف شود و یا در خواب باشد چون می‌دانی آمدن او به پیش ما خیلی ناگهانی بود و او در کمال صحت و سلامتی بود. در روز بعد دی برانت در تاریخ ۴۲ ژوئیه بخاطر وعده روح راهنما به دانشکده رفت و جلسه را با حضور دو نفر مدیوم آقای هوب و بانو باکستون تشکیل داد. دی برانت درباره این جلسه چنین می‌گوید: من جعبه تابلوهای حساس را که سربسته و مهر و موم شده بود از بانو مکنزی که آنها را آورده بود گرفتم. خیلی علاقه داشتن که مهر آن جعبه بهم نخورد. به اتفاق (هوب مدیوم) وارد یک اتاق تاریک شدم. در آنجا مشغول باز کردن درب جعبه گشتم. بدون اینکه بگذارم هوب آنها را لمس بکند. من دنبال قاب معدنی که لوحه‌ها را در داخل آن قرار داده می‌شوند بودم آن را پیدا کردم دو تا از تابلوهای حساس را پس از امضاء کردن در همان قاب داخل کامیرا گذاردم بعد هم با هوب به بقیه آزمایش مشغول شدیم. با دست دستگاه کامیرا و عدسی آنرا که باید طبق مکانی که در جلسه دارد تنظیم شود معاینه کردم. عدسی کاملاً شفاف و پاک بود. آن قاب عکس معدنی را در داخل کامیرا سر جایش گذاردم. البته بدون پوشش سیاه. حاضرین در اتاق جلسه سه نفر بودیم. ارواح که آنها درست در مقابل کامیرا بودند و در پشت آن دستگاه پرده کاملاً سیاه و تاریک قرار داشت. دو نفر مدیوم هم در دو طرف کامیرا نشسته بودند. ولی بدون اینکه دست به کامیرا بزنند. فقط هوب برای میزان کردن قاب تابلو با عدسی کامیرا به آن دست زد یعنی چرخاند و برای مدت ۲۵ ثانیه تنظیم نمود. من آن دو تابلو را پس از گذشتن ۱۵ ثانیه

بیرون آورده و داخل مایعی کردم که تصویر را ظاهر می‌کند. وقتی که آن را بیرون آوردم یکی به حال عادی بود یعنی تصویر نداشت ولی دیگری یک صورت مبهم اضافی داشت. بعد هم من تابلوهای سوم و چهارم را که در یک اتاق تاریک دیگر بودند آوردم. بدون اینکه انسانی به آنها نزدیک شود. و یا لمس کند، باز هم آن دو تا را در همان قاب مقدماتی تابلو گذاردم پس از گذشتن چند ثانیه تابلوها را در آورده به داخل محلول گذاردم به همان نحوی که دو تابلوی اول را گذارده بودم متها در این جا هوب آن محلول ظاهر کننده را به ظرفی ریخت که من در دست گرفته بودم. در این هنگام دیدم در تابلو شماره ۳ تصویر دکتر بیچاره من ظاهر شده است بعد برانت اضافه می‌کند در این آزمایش کوچک‌ترین خدعه و نیرنگ نبوده چون از همان ۷ دستور معروف که به شرح زیر هستند تبعیت کردم. ۱- قبلاً کاملاً بعین پیدا کردم که تابلوها سالم بودند. ۲- در جعبه تابلوها را من شخصاً باز کردم و آنها را امضاء نمودم. ۳- در این آزمایش به واسطه مراقبت شخص واحد عمل می‌شد. ۴- قبل از تحقیق کردم که در اتاق هیچگونه وسائل و یا عاملی نباشد که در تصویر اثر بگذارد. ۵- آزمایشات من طوری دقیق و با احتیاط بود که امکان نداشت کسی بتواند در آن خدعه کند. ۶- من شخصاً قبل از آزمایش از سالم و پاک بودن آن تصویر (کامیرا) و عدسی آن اطمینان داشتم. ۷- من مطمئن بودم که هیچکدام از دونفر مدیوم کوچک‌ترین حرکتی در موقع آزمایش نکردند. پس با وجود همه این احتیاط من به صحت عمل خود معتقدم اما تصویری که از جیلی به روی تابلو ظاهر شده بود کاملاً شبیه جیلی بود و آنهایی که جیلی را می‌شناختند شباهت کامل آن را تأیید کردند.

بیان آزمایشات موفقیت‌آمیز دیگر در مورد ضبط تصویر ارواح

شارلتویدل رئیس اسقفهای بورکشایر از طریق مدیومی روحی دخترش (درخانه خود) به چندین تصویر ارواح دست یافت. همانطوری که در تابلوهای حساس به نامه‌هایی که ارواح نوشته بودند دست یافت و آنها را در کتاب خود بنام اطلاعات از

جهان دیگر شرح داد. در صورتی که برای به دست آوردن این نامه‌ها و تصاویر از دستگاه اشعه نامرئی استفاده نکرده بود.

سرآلف راسل والای - در کتاب خود بنام معجزه‌های علم روحی جدید درباره پدیده تصویر ارواح مطالبی می‌نویسد. همچنان که دانشمند و وزیر اکزاکوف (Aksakoff) در کتاب چگونگی حیات روح فصلی برای ظهور تصویر ارواح نامرئی باز کرده است و علمای مشروحه زیر هم در این باره اقدام کرده‌اند. ۱- سرآرتور کونان دوئل - در کتاب حالت تصویر روحی راجع به این مسئله مفصل بحث کرده است. ۲- سراولیور لودژ عضو جمعیت سلطنتی بریتانیا پس از انجام آزمایشات زیاد با مدیوم آدا المیرین درباره تصویر روحی اظهار نظر کرده است. ۳- سرویلیام کروکس عضو جمعیت سلطنتی پس از آزمایشات با مدیوم هوب درباره آن اظهار نظر کرده است. ۴- سرویلیام باریت عضو جمعیت سلطنتی بالا - از طریق آزمایشات با مدیومهای متعدد تصویر روحی را محرز دانسته است. ۵- استانی دی برانت پس از آزمایشات زیاد با مدیوم هوب وجود تصویر روحی را قطعی دانسته است. ۶- هیروارد کارنجتون، پس از آزمایشات (هوب و بانودین) آنرا تشدید کرده است. ۷- دکتر گلین هامیلومن و استاد (ج هزلو) پس از انجام آزمایشات زیاد با چندین مدیوم که از جمله آنها (دکتر هوبراهل بیرمنگام که مدیوم مبرز تصویر بوده) صورتهای کاملاً شبیه از ارواح نامرئی به دست آورده‌اند و شرح آزمایشات خود را در کتابی بنام دلایل حقایق روحی شرح داده و در حدود پنجاه لوحه تصویر را نام برده است که از ارواح در جلسات روحی گرفته شده‌اند. در سال ۱۹۴۴ دکتر محقق راوول موتاندون (Raou lamntandon) کتابی در دو جلد بنام جهان نامرئی نوشت. در جلد اول بعضی از اشکال و نوشته‌های زاید را نشان داده در جلد دوم بعضی از صورتهای واقعی را که از طریق مدیومی بانو (هگال) که در دایره بحث روحی شهر دنیس در جنوب فرانسه به دست آمده بیان می‌کند و می‌گوید: روش من خیلی ساده بود. بدین نحو که هرکس می‌خواست آزمایش کند لوحه حساسی را که خود آورده بود در دستگاه عکسبرداری عادی می‌گذاشت و بانو گال که در نزدیکی

آلت عکاسی قرار داشت تمرکز فکری می کرده و عدسی را باز می نموده. پس از ۴ دقیقه بعضی اوقات نتیجه منفی بود چیزی در تابلو دیده نمی شد و بعضی اوقات نتیجه مثبت بود و حتی گاهی در یک تابلو حساس یک و یا چندین صورت از ارواح حاضر نقش می بست. بطوری که حاضرین اغلب آنها را از همان تصویر می شناختند. از بانو گال سثوال شد - در اثنای حدوث تصویر حالت نفسانی اش چطور است؟ پاسخ می دهد. من در آن هنگام از اراده خودم برای ظاهر ساختن جسد اثیری ارواح استفاده می کنم. غیر از این کار دیگری نمی کنم. در سال ۱۹۶۷ - دکتر جیل دبیزنبوه استاد علم روانشناسی دانشکده کولورا دو آمریکا کتابی تحت عنوان (عالم تبدیسیری یوس) نوشته است. تبدیسیری یوس نام یکی از مدیومها از شیکاگو بود که در طی سالیان متمادی با این دکتر آزمایشات روحی انجام می داد تا اینکه دکتر ثابت کرد که (تصویر فکری) حقیقت دارد. همانطوری که قبلاً گفتیم آزمایشات مثبت زیادی بوسیله همین بانوی مدیوم در جمعیت بحث روحی الینوی با معرفی بانو بولین اوهلی رئیس همان جمعیت و به منظور رفع هرگونه اشتباه و نیرنگ انجام شد و این بانو از کامبرای جدیدی که مجهز به دستگاه محلول شستشوی عکس و ظهور فوری آن بود استفاده نمود. در نتیجه تابلوهای مکانهای متنوع که مدیوم مطلقاً آنها را نمی شناخت در تصویر ظاهر می شدند و حتی خود مدیوم هم نمی توانست توضیح دهد که برای چه و چگونه این تصویرها در این لوحه ها ظاهر می شوند و کار مدیوم در این جلسات این بود که کامبرای را با دست خود نگهدارد و خودش به حال بیهوشی مغناطیسی خفیف برود و بعد هم به دستگاه کامبرای که به اندازه دو متر از او فاصله داشت خیره شود. او معتقد بود که همین خیره شدن یعنی تمرکز نیروی مغناطیسی بر روی نقطه معینی بهترین وسیله برای به دست آوردن نتایج مثبت می باشد. بعد هم همین مدیوم برای آزمایشات دو دانشمند بنامهای (رایان ستونفسون) و (جچپرات) حاضر شد. این دو دانشمند که آن موقع استاد روانشناسی در دانشگاه ویرجینیا بودند و از دستگاه کامبرای که مجهز به دستگاه شستشوی عکس و ظهور فوری بود استفاده می کردند و نتایج همه این آزمایش تقریباً شبیه نتایجی بود که

دکتر ژاپنی فیکورای که در سال ۱۹۵۰ وفات یافت با مدیومهای ژاپنی انجام داد. یکی دیگر از تازه ترین تجربیاتی که درباره تصویر روحی انجام شده اقدامات محقق معاصر آمریکائی هنس هولزر می باشد که در سال ۱۹۷۰ کتابی تحت عنوان (تصویر روحی در علم روحی جدید که بوسیله کامبرا در حضور پزشک آمریکائی بنام دکتر آندروفون سالز ظاهر ساخت نشان داده است. این دکتر بطور ناگهانی دارای موهبت مدیومی شده بود و صورتهای متنوعی را از ارواح می دید که از جمله آنها صورت کاترین بزرگ بود که نصف بالاتنه او در لوحه ظاهر شده است. دکتر این صور را برای زنش هانز هولزر که سلسله لقبش در شش پشت به کاترین می رسند ظاهر ساخت. علاوه بر اینها این دانشمند مشروح بالا آزمایشات دیگری را در حضور مدیوم تصویر روحی پزشک دندانساز لندنی جون مایرز که او در عین حال مدیوم معالج روحی هم بود انجام داد و بعد هم به نیویورک سفر کرد و در سال ۱۹۶۱ در آنجا آزمایشات خود را در تحت شدیدترین مراقبت انجام داد و همه آنها را در یک کتاب جمع و چاپ نمود. پس کسانی که درباره این مسئله شک دارند بروند هزارها تصویری را که مراجع روحی کشورهای مختلف دارند و با رعایت همه جوانب احتیاط آنها را به دست آورده اند مشاهده کنند و از خود پرسند به چه علت این همه دانشمندان برای اینکارها این همه زحمت کشیده اند آن هم دانشمندانی مانند: ۱- سرآلفرد راسل والاس ۲- سراولیور لودز ۳- سرویلیام باریت ۴- سرویلیام کروکس ۵- نوبدل رئیس اسقفهای بورکشایر و غیر از اینها که ما در صفحات نوشته نام آنها را بیان کردیم و چرا علمای روحی (جمعیت بحث روحی آمریکا) و دانشکده علم روحی بریتانیا و آزمایشگاه روحی قسمت دانشگاه لندن و مجمع بین المللی ماورای روح پاریس و دهها علمای دیگر روحی به زمین می آیند و با آن موسسه ها ارتباط می گیرند؟ برای چه این کار را انجام می دهند.

رعایت بعضی کارها در موقع تهیه تصویر روحی

از مطالب گذشته معلوم شد که ظهور صورتها - نقشا - اشکال در روی لوحه های

حساس از اشیاء نامرئی به طریق عادی امکان ندارد. بلکه همانطوری که قبلاً هم گفتیم اینکار بوسیله تأثیر مستقیم عقل موجودی در لوح حساس می‌باشد که با استفاده از امواج مغناطیسی خاصی که از جسم مدیوم مرد و یا زن بیرون می‌آید عمل می‌کنند این عمل در تحت نظارت روح با ارواح یا ارواح راهنمایی که کاملاً به کیفیت استفاده از این نیرو آگاه هستند انجام می‌شود. این ارواح راهنما گاهی شکل خود را در تابلوهای حساس ظاهر می‌کنند و به وسایل مختلف از شخصیت خود خبر می‌دهند. حتی با استفاده از این طریق نام‌های طولانی و کتابهای کامل هم نوشته شده است در این عمل گاهی به کامیابا احتیاج دارند و گاهی هم از آن استفاده می‌کنند. گاهی هم نمی‌کنند. البته این کارها بسته به خبره بودن ارواح مرشد و مقدورات آنهاست که اگر خیلی ورزیده و آگاه باشند از این دستگاہها استفاده نمی‌کنند و همه اینها تفسیر کافی برای این سؤال است که چرا در بعضی اوقات صورتهای کاملاً روشن نیستند؟ علاوه بر اینها صورتهایی که از علم روح ظاهر می‌شوند در واقع از جهان چهار بُعدی است که در آنجا معنای زمان و مکان اختلاف زیادی با عالم سه بُعدی ما دارند (که بعداً در این باره توضیح خواهیم داد) پس در هر حال نباید آن صورتهای را با تصویرهای فیزیکی مقایسه کنیم چون اگر این کار را بکنیم درباره آنها دچار اشتباه می‌شویم. برای اینکه جهت ظهور آن تصویرها روشهای غامضی که عقلها را به حیرت انداخته و بهترین علمای محقق علم روحی را با اعتقاد به صحت آن صورتهای باز هم وادار به کشف آنها کرده وجود دارند که هر کس نمی‌تواند درباره آن روشها نظر بدهد. برای اینکه این تصویرها در روشن بودن و یا کیفیت ظهورشان با هم فرق دارند چنانکه بعضی اوقات ضعیف و تاریک هستند که علم مادی نتوانسته علت آنها را کشف کند. زیرا وقتی که حتی نوک سنجاقی در تابلوهای حساس ظاهر می‌شوند بنابراین ظهور تصویر اشخاصی که ما آنها را مرده و جسدشان را متلاشی شده می‌دانیم مسلماً علت‌هایی غیرمادی دارد که هنوز هم به آنها پی نبرده‌اند. ولی باید این نکته را فراموش نکنیم که اگر می‌بینیم آزمایش کنندگان هر موقع که بخواهند به نتیجه مطلوب نمی‌رسند نباید ایجاب کند که ما در صحت ظهور این پدیده شک و یا

تردید کنیم. زیرا پدیده‌های روحی هم چنانکه در قبل گفتیم جزو پدیده‌های طبیعی هستند که فقط هنگام مناسب بودن شروط و وسائل ظاهر می‌شوند. مانند سایر ظواهر طبیعی از قبیل ریزش باران - تراکم ابرها و یا ظهور قوس و قزح و یا رشد گلها. اینها همیشه ظاهر نمی‌شوند بلکه هنگامی پدید می‌آیند که عوامل و شرایط ظهور آنها مناسب باشد. بنابراین علم روحی جدید تاکنون نتوانسته همه علل و شرایط ظهور این گونه پدیده‌ها را کاملاً بشناسد. بلکه مهمترین وظیفه علم روحی جدید فقط ثبت پدیده‌ها هنگام ظهور می‌باشد بدون اینکه فکر کند آن هم مانند تسلط علوم طبیعی به ماده و عوامل آن به علل و اسباب ظهور پدیده‌های روحی تسلط دارد.

کیفیت تأثیر عقل در ماده

این تأثیر مستقیم عقل در ماده که قبلاً از آن بحثی کردیم در جهان روحی بهتر ظاهر می‌شود چون در آنجا عقل در اوج شکوفائی و آزادی از قید ماده تجلی دارد. وقتی که عقل در همین جهان، در ماده جامد که ارتعاش امواج آن از لحاظ سرعت، سریع‌تر از ارتعاش امواج نور بنفش می‌باشد در صورتی که سرعت امواج نور بنفش از سرعت امواج رنگهای دیگر بیشتر است اثر بکنند. پس چنین نیرویی می‌تواند در جهان ارواح، در تمام مظاهر حیاتی آن جهان اثر بگذارد. پیامهای رسیده از ارواح در این مسئله با هم توافق کامل دارد. باز هم آنها در این مسئله هم که این تأثیر عقل در ماده، در جهان روح، روی صنعت، بناها، و فنون زیبا (فن نقاشی و موسیقی و غیره) و امثال اینها بیشتر است، توافق دارند و روی همین تأثیر است که عقل در آنجا می‌تواند از تأثیر آنچه را که می‌خواهد بیرون بیاورد و به هر شکلی که می‌خواهد بسازد. درک این حقایق خیلی ساده و آسان نیست تا علما زود آنها را بپذیرند. ولی علمای روحی پس از انجام آزمایشات زیاد در مدت قریب یک قرن و نیم آن حقایق را پذیرفته‌اند. البته برای پذیرفتن آنها، اکتشافات تدریجی علم روحی جدید هم مؤثر بوده است. که یکی از آن اکتشافات همین قدرت زیادی برای عقل، در خارج از ماده فیزیکی می‌باشد. و همین اکتشافات ثابت می‌کند که

همه این ظواهر حیات، ذاتاً جزو ظواهر عقلی می‌باشند که عده‌ای از علمای روحی به آن نام (کیمیای عقلی) داده‌اند. که طبعاً با کیمیای مادی اختلاف دارد. البته باید توجه کرد که استعمال کلمه کیمیا برای تأثیر مستقیم عقل در جهان اثیری مجازی است نه حقیقی. کیمیای عقلی در مناطق بالاتر جهان ارواح، بسیار پیشرفته‌تر است بنابراین تأثیر آن هم زیاد از تأثیر کیمیای مادی در سطح زمین می‌باشد. به همین جهت است که حدوث ظواهر فیزیکی علاوه بر وجود مدیومهای قوی، به شیمیدانان و متخصصین عالم ارواح هم نیاز دارند. چون آنها باید کاملاً به چگونگی استخراج (اکتوپلاسم) از جسد مدیوم و یا حاضرین، با وسایل عقلی اثیری که دارند و بعد هم باید به کیفیت مخلوط کردن این ماده به ماده اثیری که در نزد خود ارواح هست آگاه باشند. تا از اختلاط این دو ماده ماده دیگری بنام تلیپلاسم بوجود بیاورند که دارای رنگها و شکلهای مختلف است و از حیث سفتی و رقیق بودنش بستگی به نوع ظاهری دارد که می‌خواهند ارواح آن را ظاهر سازند. یعنی اگر بخواهند تجسد کلی و یا جزئی پیدا کنند باید آن ماده سفت‌تر باشد و اگر بخواهند تصویر روحی ظاهر کنند و یا موقتاً چند کلمه سخن بگویند، آن ماده را رقیق‌تر درست می‌کنند) باز هم آن ارواح، خوب می‌دانند که پس از ختم عمل ارتباط و یا ظهور چگونه باید هر ماده و نیروئی را که گرفته‌اند، به جای خود طوری برگردانند که صدمه به مدیومها نزنند. کتابهای علم روحی جدید، مملو از این آزمایشات می‌باشد بنابراین اگر ارواح جسد اثیری نداشته باشند (چنانکه قبلاً در این کتاب گفتیم) و اگر تأثیر مستقیم عقل در ماده به همان نحوی که بیان کردیم. حقیقت نداشته باشند، هیچ کدام از این ظواهر مدیومی (خواه عقلی - خواه فیزیکی) بوجود نمی‌آیند. و ارواح نمی‌توانند پیامهای خود را با کتابت القائی و یا تصویری، درباره چگونگی حیات در عالم ارواح بزنده‌ها برسانند، اینک ما در زیر نمونه‌های زیادی از صورتهای روحی را که بوسیله تلاش علمای مورد اعتماد و یا استفاده از وجود مدیوم‌های توانای کشورهای مختلف به دست آمده نشان خواهیم داد پس مسلم شد که وجود مدیوم قوی همانطوری که سرآرتور کونان دوئل او را توصیف می‌کند مانند گلی است که در یک صحرای بی‌آب و علف روئیده باشد

یعنی مدیومهای بسیار قوی رای ظواهر خیلی بندرت پیدا می شوند.

دربیان موقعیت عالم روح، میان مظاهر مختلف هستی.

وقتی که بنا بر حکایت تاریخ، ایمان بوجود روح و همچنین اعتقاد به امکان ارتباط با آن، مانند قدمت حیات بشری قدیم باشد، پس کار علم روحی جدید تنها به تعیین موقعیت و حدود جهان روح منحصر می شود، شناخت همان عالمی که انسانهای گذشته به محل و مکان آن نا آشنا بودند. بطوری که بعضی ها گمان می کردند عالم روح در فضای بالای ستارگان قرار گرفته است. بدین جهت، حیات عالم روح را حیات ستاره ای توصیف می کردند که تاکنون هم این مفهوم برای جهان روح مورد استفاده قرار می گرفته عالم روح بواسطه اکتشافات دقیق علمی معنای قدیم خود را از دست داده، به یک معنای جدید دیگری بنام حیات اثیری تبدیل شده است که با معنای قدیم خود فقط در مفهوم قدرت روح به انتقال میان سطوح اثیری مربوط می شود اگر چه این خاصیت عبور از مساحت های طولانی گاهی از حدود بعضی از ستارگان هم بالاتر می رود پس لازمست توضیح دهیم که منظور از حیات اثیری یا عالم اثیری و جسم اثیری چیست؟ علم جدید روحی معتقد است که به غیر از عالم اثیری مادی و محسوس که ما در آن زندگی می کنیم، عوالم دیگری وجود دارند که مواد آنها به علت دارا بودن ارتعاشات سریع، از برای ما محسوس نیستند. زیرا فقط طول موجهای بین $0/4$ تا $0/8$ میکرون در شبکیه چشم ما اثر می گذارند و ما طول موجهای ماوراء بنفش و تحت قرمز را نمی توانیم ببینیم. عوالم ارواح از موادی تشکیل شده که به آن مواد اتری یا مواد اثیری گویند. و این مواد اثیری به علت دارا بودن ارتعاشات سریع و طول موجهای بسیار کوتاه، ما نمی توانیم آنها را ببینیم. همانطوری که اشعه ایکس می تواند از درون بدن و یا اجسام عبور کنند، عوالم ارواح نیز به علت رقیق و سیال بودن در درون عالم ما قرار دارد و بطور مجزا و یا خارج از عالم ما نیست بطوری که هرگز نمی توان عالم ارواح را از عالم مادی تفکیک نمود و اما در مورد جسم اثیری هم باید بگویم که انسان به غیر از این جسم مادی، جسم دیگری دارد که از مواد اثیری ساخته شده که نمی توانیم آن را ببینیم و این جسم اثیری،

بعد از مرگ همراه روح باقی می ماند (بیان الحق).

مشکل تعیین موقعیت عالم روح در گذشته و حال

اکنون ممکن است گفته شود عجز از تعیین مکان صحیح عالم روح در گذشته، بزرگترین عاملی بود که بعضی از مفسرین را وادار نموده که بعضی از نصوص دینی درباره روح را به معنای ارتباط روح با هر مرده و یا جسد او تفسیر کنند تا روزی که برای محاسبه برانگیخته شود زیرا این تفسیر و تصویر از روح، آنها را بطور کلی از بحث و تحقیق پیرامون تعیین موقعیت عالم روح که یک جهان غیر مشهور بوده معاف می کرده. چون بر حسب دانش محدودی که درباره مفهوم زمان و مکان و ارتباط این دو با هم داشتند، نمی توانستند موقعیت درست عالم روح را تعیین کنند. همین ناتوانی مفسرین، در برد مکاتب شک کنندگان درباره روح و یا منکرین آن، مهمترین عاملی بود که آنها را به شک و یا انکار وجود روح وادار می کرد. چون در آن زمان کسی نمی دانست که عالم روح در فضای لایتناهی جهان هستی، همان مکانی را اشغال می کند که جمیع ستارگان کرات آسمانی اشغال کرده اند. یعنی جهان اثیری در داخل فضاهاى خالی بین ستارگان واقع شده است، نه جهان جداگانه و خارج از اینها. پس عالم روح با این توصیف وسعت زیادی پیدا کرد و در نتیجه مسلم شد که مراتب مختلف وجود، از لحاظ اشغال قسمتی از فضا و مکان با یکدیگر حالت تداخل دارند و می توانند فضای خالی یکدیگر را اشغال کنند.^(۱) البته این نظریه هنگامی قطعی شد که کلمه خلاء معنای قدیمی خود را از دست داد و دارای این مفهوم شد که (خلأ در نظر ما فقط ناتوانی از احساس مقدار زیادی از

۱- منظور مؤلف این است وقتی که علم فیزیک ثابت کرد که میان الکترونها با نوترونهای اتم و همچنین میان آنها با هسته اتم خلأ نهائی هست پس جهان اثیر (ماده اثیری) می تواند در آن خلأ باشند چنانکه هستند و ذرات الکترونها و پروتونها را با هم مربوط می سازند پس عالم روحی هم که اثیری است می تواند در فضای خالی کره زمین و یا در داخل آن و یا سایر کرات واقع شود. مترجم

مظاهر هستی در آن منطقی می‌باشد^(۱) همانطوری که مفهوم ماده هم عبارت است از (احساس مقدار کمی از مظاهر وجودی به وسیله حواس مادی).

وقتی که دانش بشری محدود باشد و نداند چگونه به این سؤال (جای عالم روح کجاست؟) پاسخ دهد. انانس که همیشه می‌خواهد ایمان و اعتقادش بر اساس صحیح علمی و منطقی مبتنی و متکی باشد، حق دارد. در وجود عالم روح شک کند. در نتیجه جاودانگی انسان را هم منکر شود و چنین تصور کند که مرگ به معنای متلاشی شدن ترکیب جسمانی هر موجود جاندار که سرنوشت نهائی اوست، می‌باشد.

بلی، مکاتب مادی، به افکار مردم مسلط و حاکم نشد، مگر بواسطه اینکه عقل آنها برای عالم روح مکان معینی نمی‌شناخت. زیرا مکان در نظر آنها عبارت از موقعیت جغرافیائی یک منطقه، مانند موقعیت هر کدام از قاره‌های طبیعی، روی زمین که نسبت به محیط خود جای معین دارند بود. چرا گذشتگان از مکان، چنین مفهومی را برداشت می‌کردند و چون درک مفهوم مکان مستقل و همچنین زمان مستقل از ماده جداً مشکل بود. به عبارت دیگر قبل از اینکه فیزیک جدید بوجود آید برای آنها از هر لحاظ ماده جامد، مجسم کننده مکان و زمان بود. حتی این تصور از ناحیه علمی برای آنها مسلم و قطعی به نظر می‌رسید، ولی وقتی که کیفیت ماده در فیزیک جدید معلوم و شناخته شد و دانستند که ماده جامد جز تجسم ارتعاشات یک سلسله امواج متعین چیز دیگری نمی‌باشد و قبل از آنکه معادلات علمای بزرگ ریاضی و بخصوص انیشتین که راه شناخت درست فکر زمان و مکان را روشن کردند، مفهوم زمان و مکان برای انسانها حتی اغلب علمای علوم هم روشن نبوده بنابراین هر دو آنها را محدود می‌دانستند ولی از ناحیه فلسفی، بعضی فلاسفه^(۲)، بخصوص از ابتدای قرون وسطی تا کنون اساس و

۱- سابقاً خلاصه فضائی را می‌گفتند که ماده فیزیکی در آن نباشد (چون همه جهان هستی را منحصر در ماده می‌دانستند ولی فیزیک جدید ثابت کرده که آن خلاصه‌ها مکان اجسام اثیری است. منتها حواس ما از درک آنها عاجز است. مترجم

۲- حتی بعضی از فلاسفه اسلامی زمان را قاد بالذات و مستقل از ماده فیزیکی می‌دانستند.

مبنای ارتباط بین زمان و مکان و عدم جدائی این دو از هم و همچنین عدم انفکاک آن دو را از طبیعت ماده فیزیکی و رابطه این طبیعت ماده را با محدود کردن زمان و مکان، درک کرده بودند. منظور از ماده فیزیکی همین مواد محسوس مثل جامد، مایع و همچنین گازهاست که یکی از آنها فیلسوف آلمانی هگل بوده (که در سال ۱۷۷۰ تا ۱۸۳۱ م) می زیسته می باشد. وی می گوید: مکان هم هست و هم نیست، ماده هم شئی است هم شئی نیست.^(۱) این تناقض گویی مبداء شناخت نظور طبیعی موجودات فیزیکی و یک نیروی دافعه گردید و معتقد بودند که طبیعت در حرکت خود ماده اصلی را به واحدهای مرکب و متمایز از هم تقسیم می کند و از اجتماع آن واحدهای مرکب آسمان بوجود می آید یعنی فضا در نظر آنها آسمانها اولین مجتمع هائی بوده اند که از دور به مجتمع انسانی شباهت دارند. آن درک فلسفی که در ابتدا به شکل تناقض اظهار می شد، مبتنی بر حقایق ریاضی بود^(۲) و همین کشف ریاضی بود که بعداً حقیقت زمان، مکان و ماده جامد را روشن ساخت. این درک مبتنی بر حقایق ریاضی صرف، علمی بوده که از لحاظ علمی، کشف جای عالم روح را آسان تر می کند و می گوید (عالم روح مرتبه معینی از مراتب ارتعاشات امواج اثیری می باشد)^(۳) که حرکت امواج آن از حرکت امواج جهان مادی فیزیکی هم سریع تر است و هم بالاتر البته با توجه به اینکه نیرومندترین دلیل قانع کننده برهان ریاضی می باشد پس این نظریه درباره جهان روح، متکی به حقایق

۱- این قضاوت کلی را معادلات غیر مادی ریاضی به فلاسفه فهمانده بود زیرا آنها یک مرتبه به معادلات ریاضی بسیار دقیق وجود مکان را در جهان هستی ثابت می کردند. دفعه دیگر با قضایای نقیض ثابت می کردند که اگر ماده، در جهان نباشد مفهوم مکان و زمان حقیقی نیستند.

۲- در پاورقی ۱ توضیح داده شد.

۳- زیرا وقتی که امواج نوری ذره ای دارای ارتعاش باشند این ارتعاش در فضا و مکان باید انجام شود. وقتی که ماده فیزیکی مقدار کمی از این امواج منتشره در جهان هستی باشد، امواج دیگر به عدم نمی روند. بلکه آنها هم درجه ارتعاش و سرعت معینی در فضا دارند. همان امواج سریع تر و بالاتر از امواج مواد فیزیکی، جهان اثیری را که مکان عالم ارواح است اثبات می کند.

ریاضی غیر محسوس می باشد.

زیرا همانطوری که در صفحات گذشته مکرر گفته ایم حواس بشری کاملاً محدود و ناتوان می باشد. بنابراین چنین وسیله محدود نمی تواند از حقایق این جهان پنهانور هستی، چیز قابل توجهی درک کند. چه این حواس به انسان خیانت می کند و او را در درک هر کدام از حقایق کوچک و یا بزرگ جهان هستی فریب می دهد. همان اشتباه حواس در درک حقیقت ماده جامد در گذشته بزرگترین مانعی بود که نمی گذاشت علم مادی بوجود عالم روح تسلیم شود. زیرا در نظر علوم مادی، ماده فیزیکی اول و آخر جهان هستی محسوب می شد. اما وقتی که حقیقت ماده جامد بطور صحیح شناخته شد، معلوم گردید که هر کدام از این مواد جامد فیزیکی از یک سلسله ارتعاشات امواج با مراتب معین و حرکت محدود تشکیل شده است. همین درک صحیح از ماده فیزیکی، ذاتاً منشاء ظهور اعتقاد بوجود عالم روح گردید، که ارتعاشات امواج مواد فیزیکی را هم کنترل می کند. همانطوری که حیات ذرات امواج مغناطیسی را که هیچکدام از نیروهای جهان فیزیکی در آنها دخالت ندارند، با هم مربوط می سازد. پس مسلم شد که دیگر ماده جامد فیزیکی، صلاحیت ابتدا و انتها بودن جهان هستی را ندارند. و این ماده فقط مظهر خارجی جهان دیگری است جهان اثیری که آن جهان، اصلی این ماده فیزیکی و بوجود آورنده این ماده هم می باشد. باز هم ثابت شده که هر جسم فیزیکی، یک جسم اثیری هم دارد که آن جسم اثیری، ذرات امواج مغناطیسی جسم فیزیکی را با هم مربوط می سازد چنانکه بعداً خواهد آمد، همین جسم اثیری، جسم مادی را به حال ترکیب و چسبیده به هم نگه می دارد. خلاصه، شناخت حقیقت ماده فیزیکی سبب شد که موقعیت و حقیقت عالم ارواح کشف شود و ما در تعبیر بعضی از این معانی رابطه جسم اثیری با ماده فیزیکی از سخنان ویل دورانت دانشمند معاصر که در سال ۱۸۸۵ م متولد شد استفاده می کنیم. وی در جلد اول کتاب شکوفه های فلسفه می گوید: عناصر و ذرات بسیار ریزی که تجزیه شده، از حال ماده بودن خارج می شوند بطوری که با هیچ میزانی نمی توان آنها را توزین کرده و هیچ نیروی دیگری نمی تواند آنها را به حالت ماده فیزیکی

برگرداند. همه آنها در محدوده فضای اثیری پنهان می‌شوند^(۱) امواج تولیدکننده حرارت و امواج مغناطیسی و نوری و غیر از اینها، مجسم‌کننده آخرین مرحله خروج آنها از ماده فیزیکی قبل از مخفی شدن در اثیر می‌باشد، ماده که تجزیه می‌شود و به مرور از حالت مادی بودن بیرون می‌آید، بتدریج صفات مادی خود را از دست می‌دهد تا عاقبت به اثیر برگردد. این همان اثیری است که به نظر می‌رسد ماده فیزیکی هم در مرحله نخست از آن بوجود آمده است. باز هم ما می‌توانیم در تشریح بعضی از مفاهیم بالا که درباره ماده فیزیکی و اثیری گفته شد. از عبارات استاد عباس عقاد استشهاد کنیم که می‌گوید: ماده به معنای فیزیکی، امروز هدف دانشمندانی که از جهان حقایق مجرد، بحث می‌کنند، نمی‌باشد^(۲) و این دانشمندان از سفتی و جسم بودن و حجم داشتن ماده سخن نمی‌گویند و این خواص را برای موجودات واقعی قائل نیستند. زیرا ثابت شده که خود حقیقت ماده فیزیکی، تنها با داشتن صفات سفتی و حجم تحقق پیدا نمی‌کند. چون همین ماده در اثر تحول طبیعی به عناصر اولیه تشکیل دهنده خویش برمی‌گردد و به یک عده ارتعاش موجی در میدان ناشناخته یعنی میدان اثیری مبدل می‌شود.

پس ماده در قرن بیستم به جهان تفکر مجرد، از هرگونه خواص ظاهری نزدیک‌تر است. حتی می‌توان گفت که داخل عالم تفکر مجرد گشته است و طبق فرض دانشمندان مورد اعتماد، چیز خاص و معینی نیست. بلکه یک فعل و انفعال ریاضی در جهان هستی می‌باشد و یا نسبتی از نسبتهای موجود میان پدیده‌هاست که فقط با معادلات ریاضی و یا

۱- منظور مؤلف این است که وقتی ذرات اتم متشکل شده از الکترون و پروتون و نوترون و غیره در اثر عواملی تجزیه شده به مرحله‌ای می‌رسند که حجم وزن خود را از دست می‌دهند، روی قانون جاذبه کلی، مجذوب ماده اثیری شده عناصر آن را تشکیل می‌دهند. مترجم

۲- منظور از حقایق مجرد، موجودات ماورای ماده به مفهوم مطلق نمی‌باشد. بلکه عناصری هستند بسیار سیال نه شکل دارند و نه وزن و نه حجم، معهذاً جهان هستی را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر ماده امروزی تنها به آن ذرات اتمی مرکب که جهان هستی را تشکیل می‌دهد اطلاق نمی‌گردد، بلکه به خواص سیال هم اطلاق می‌شود که به نام اثیر معروف شده است. مترجم

با صفت غیر مادی می توان آن را تعریف و مورد مقایسه با مفاهیم دیگر قرار دارد. (۱)

استاد فهمی ابوالخیر. درباره تعریف ماده فیزیکی و بیان ماده اثیری چنین می گوید. ماده مورد پرسش علمای قرن ۱۹ امروزه بسیار لاغر و نحیف شده، همه خصوصیات معروف خود را از دست داده، به ذرات غیر مادی تبدیل شده است. (۲) زیرا فیزیک جدید همه آن ظوابط کلاسیک مخصوص به ماده را کنار گذاشته و همه آن حرکات تغییرات آن چیزهایی را که ما به آنها ماده می گوئیم، عبارت از عمل یک سلسله امواج مغناطیسی و ارتعاشات کونی و اشعه های ستاره ای ه فضای بین ستارگان را پر کرده اند، می دانند. با توجه به این نظریات، ماده جز یک سلسله ارتعاشات موجی چیز دیگری نیست و آن ارتعاشات موجی هستند که در فضای به ظاهر خلاء حرکت می کنند و مجموعه این ارتعاشات و امواج عبارت از همان فضائی است که دانشمند معروف پاسکال از آن سخن گفته است. در آن فضا میان امواج مغناطیسی، نوری، حرارتی، امواج رنگی فرق اساسی وجود ندارد. چون همه آنها قابل تبدیل به یکدیگر می باشند و اثر در آنها طوری عمل می کند مثل اینکه تک تک اجزای آنها را اثر تشکیل می دهد و چنین نظر می رسد که فضا یعنی خلاء مصطلح گذشتگان مملو از اشعه های امواج می باشد و همه آن شبکه های موجی را که در داخل اش هستند تنظیم می کند و با استفاده از تأثیر دو نیروی جاذبه و دافعه، حرکات و ارتعاشات آن شبکه های موجود را با یک نظام

۱- منظور مؤلف این است که مفاهیم فعلی زمان و مکان و فضا بوسیله معادلات ریاضی روشن شده است. چون آن نوع معادلات فقط نسبتها و روابط موجود میان پدیده ها وجود قطع نظر از کیفیت و کمیت آنها را بررسی می کند. بنابراین آنها صرف مفاهیم مجرد از خواص کمی و کیفی می باشند.

۲ مؤلف می خواهد این مسئله را بیان کند (همانطوری که کیفیت آفرینش نشان می دهد، ذرات بنیادی مواد فیزیکی در مراحل اولیه خود فتونهای سیالی بوده اند که در اثر تراکم نیرو بوجود آمده، در جهان اثیری به واسطه تأثیر قانون تجاذب یا یکدیگر ترکیب شده، ذرات اتم را، و بعد مواد را بوجود آورده اند. دوباره پس از مدتی در اثر نیروی دافعه از هم جدا شده اند.

دقیق بوجود می‌آورد و از آنها مواد فیزیکی می‌سازد. حتی ثابت شده همه آن خواص را که در سابق به ماده‌ای نسبت می‌دادند مانند تشخیص مواد از یکدیگر و تولید حرارت، تولید رنگ و غیره فضای محتوی اثیر است که این خواص را ظاهر می‌سازد و همان فضا است که کیفیات فیزیکی را ظاهر می‌سازد. ^(۱) و همچنین در اثر فعل و انفعالات در داخل آن فضا است که به طور دائم، ماده فیزیکی از مرز نیرو پدید آمده، در پهنه آن بسیار وسیع شناور می‌شود. بعد هم در اثر فعل و انفعالات دیگر ماده به تحلیل رفته تبدیل به نیرو می‌گردد.

نتیجه مستقیم این اکتشافات درباره ذرات مادی سبب شد که این عقیده که ماده چیزی است که تجسم پیدا می‌کند غلط از آب درآید. چون از همان هنگامی که دانشمندان اتم را شکافتند مفهوم ماده متجسم از بین رفت. ^(۲) در اینجا باید به این مسئله اشاره شود که در اثر اکتشافات فیزیک جدید مسلم شد که ادراک کلی ما از فضا که محیط بر ماست، درست نیست. زیرا معلوم گردیده که فضا جز خواص وجودی همه پدیده‌هایی که با آنها مربوط هستیم چیز دیگری نیست. یعنی مفهوم هر دو آنها (مکان، فضا) جزو تغییرات عقلی می‌باشند که عقل از مشاهده مجموع تجلیات وجودی و درک رابطه میان آنها، مفهوم مکان و زمان را درک می‌کند و هر چیزی که در مرحله عقل تحقیق یابد ذهن ما می‌تواند آن را در خود جا دهد. ^(۳) با توجه به مطالب گفته شده، تار

۱- یعنی فضای مملو از اثیر است، که خواص مادی را ظاهر می‌سازد. اگر فضا نباشد ما حرارت و با برودت و با رنگها را تشخیص نمی‌دهیم. (مترجم)

۲- هنگامی که دانشمندان اتم را شکافته، الکترون و پروتونها و نوترونهای آن را از هم جدا کردند. موقع آزمایش مشاهده نمودند وقتی که ذرات پروتون و نوترون در خلاء واقع می‌شوند. مشتعل شده حجم و وزن خود را از دست می‌دهند و تبدیل به جوهر بسیار سیال می‌شوند. لذا متوجه شدند که ماده منحصر به مواد دارای حجم و وزن و شکل نیست. نام آن جوهر سیال را اثیر گذاشتند.

۳- چون ذهن ما، برای عقل به منزله انبار - اشکال و صورتهایی است که عقل به کمک ادراکات حسی یا (ادراکات مجرد) آنها را ساخته به ذهن می‌دهد. همانطوری که شکل شئی مادی را به وسیله چشم می‌گیرد و

و بود نظریات مربوط به ماده با خواص معروفش از هم گسسته می شود.

بیان فرق میان ماده و روح

دانشمند و محقق روحی (ج - ج - بنیت) (J.G.Bennett) برای اینکه یک تعریف علمی جهت روح به دست بدهد چنین می گوید: ما امروز ماده را پدیده ای می دانیم که از حیث خواص کاملاً مغایر با ماده صد سال قبل می باشد. زیرا در قرن ۱۹ علما، ماده را واحد اجتماعی مرکب از تعداد زیاد ذرات شیمیائی می دانستند و تصور می کردند که همه چیز ماده را شناخته اند^(۱)، اما در زمان معاصر، ماده برای اغلب دانشمندان، جز صرف نیرو که در داخل مدار معینی فعل و انفعال دارد چیز دیگری نیست. ولی ماده باز هم در نظر بعضی از علمای طبیعی صرف معما می باشد. اگر چه در اثر تحقیقات مسلم شده که (نسبت به جهان کمی «جهان ظاهر فیزیکی» ماده و نیرو هر دو معنای قدیمی خود را که سی و یا چهل سال به افکار دانشمندان علوم مختلف غیر از فلسفه حاکم بودند، از دست داده اند). این تعریف به ما امکان می دهد. بگوئیم آن زمان که تعریف واقعی ماده برای ما مشکل بود، تعریف روح هم اشکال داشت؛ ولی امروز که حتی به خود علمای طبیعی روشن شده که مادیت یک امر نسبی است پس می توانیم احتمال دهیم اغلب خصایصی که در گذشته با نظر خصایص روحی به آنها نگاه می شد، مانند احساس اندیشه، و یا عقل خود آگاه، همه اینها جز حالات و یا ساختمان جدیدی از ماده باشند. و حتی ممکن است ما از این مرحله هم دورتر رفته بگوئیم، ما می توانیم بوسیله بحث از طبیعیات و یا زیست شناسی و یا روانشناسی علمی، به این نتیجه برسیم که هیچ چیز در این جهان غیر از ماده به معنای جدیدی در شکل و یا ترکیب معینی در حالات مختلف (Combination) وجود ندارند. ممکن است تصور شود که من با گفتن

در آن تصرفاتی کرده به حافظه می دهد، همانطور هم قسمتهای غیر مادی را با هم مرتبط ساخته، به حافظه منتقل می کند. (مترجم)

۱- زیرا در قدیم مواد را از لحاظ کمیت و مقدار با وزن و با عدد تعیین می کردند ولی حال وزن ماده آهن را از تعداد پروتونهای که اتم آهن دارد، تعیین می کنند.

جملات^(۱) بالا اعتراف کردم که نتیجه آزمایشات ما در جهان ماده نشان می‌دهد که روح در جهان حیات ما تجلی بسیار ضعیف دارد نه خیر، این تصور دور از حقیقت است زیرا پدیده‌های غیر مادی جهان روح، مانند محتویات جهان ماده بسیار زیاد می‌باشد. پس جهان روح هم از حیث پدیده مانند جهان مادی غنی است. چون روح در بدن مادی ما و خارج از بدن (کشور مستقل صفات ارزشها) می‌باشد.

میان ارزشها حقایق متمایز از هم هست، که باید از یکدیگر جدا شوند. مثلاً حقیقت زیبایی از حقیقت وجود و هوش و همچنین حقیقت جهل از دانش، فقر از غنا، صدق از صواب از هم جدا هستند همچنین مفاهیم حقیقی زیادی هستند از ارزشهای اولیه و مشتقات بعدی آنها که تحقق دارند و همه اینها را جهان ارزشها نامیده‌اند، و دربرگیرنده همه اینها، جهان روح است. بنابراین عبارت است از تحقق و اجماع همه ارزشهای واقعی. و همچنین روح فضای تجلی همه صفات ممکنه برای موجودات است.^(۲)

وانگهی وقتی که حقیقت ماده، نسبت محض باشد، من معتقدم شخصیت روح هم نسبت است. آواز خواندن پرندگان در بهار، پنهان شدن خورشید در زیر ابرها در پائیز انجام کار نیک توأم با سخاوت، فداکاری در راه یک هدف، بوجود آوردن تابلوهای فنی اصیل و شاهکار، و یا انجام هر عمل عادی بطور کامل، همه اینها به خصایص روحی موجودات حمل می‌شود. منتها در جهان روحانیت، از انواع مختلف و یا مکان معین

۱- منظور مؤلف از این جملات این است که می‌خواهد مفهوم ماده را طوری بیان کند که به ماده اثیری که حقیقت جهان روح را تشکیل می‌دهد.

۲- این مسئله بسیار عمیق است. ما وقتی که دو شیء زیبا را می‌بینیم فوراً آنها را با هم مقایسه می‌کنیم. بعد می‌گوئیم این یکی زیباتر از آن یکی است. اگر در روح و یا عقل واحد سنجش این دو (حقیقت زیبایی کامل) نباشد ما نمی‌توانیم این مقایسه را انجام دهیم. پس همه حقایق - وجود - جمال - راستی - شر - عزت بطور واقعی در روح ما هست که می‌توانیم این نوع استدلال را در منطبق برهان لمی می‌گویند. که از وجود معلول بوجود علت پی می‌بریم.

خبری نیست. چون اینها از خصایص ماده می باشند. (۱)

ممکن است عده‌ای به فرق میان روح و ماده اعتراض کرده چنین بگویند. همه اینهایی که ذکر کرده در نهایت از خصایص ماده است، چون در قالب ماده ظاهر می شوند. مثلاً نقاشیها، خواه بسیار نفیس و اصیل باشد و خواه ساده، در هر دو حال جز رنگها، پارچه‌ها و صورتهای مرئی چیز دیگری نیستند. منتها فرق آنها با یکدیگر با افکار مشاعر ماست. که این هر دو هم از حالات ماده می باشد و بنابراین آیا همه این حقایق موجود به ماده بر نمی گردد؟

در جواب آنها می گوئیم، بلی، این مسئله از لحاظ دانش درست است. چون اگر ما رنگها و صورتهای را از طریق کسب دانش شناسیم، نمی توانیم بگوئیم کدامیک از آنها فنی و درست است. ولی در اثر داشتن یک نیروی غیرمادی که در ماست آن حکم و یا صفت را درباره نقاشیها اثبات می کنیم. این نیروی تشخیص و اثبات صفت معین کار هیچ کدام از حواس مادی ما نیست. زیرا چشم ما فقط رنگها و صورتهای را تشخیص می دهد، قادر به مقایسه آن دو به یکدیگر نیست و هیچکدام از ابزار حسی ما واجد این نیروی تشخیص و قضاوت نیستند. حتی می توانیم بگوئیم اگر آن نیروی تشخیص در ما نبود، با دیدن صدها صورت و یا مشاهده صدها جملات و یا پدیده نمی توانستیم حکم کلی استخراج کنیم. بلی ما چیزی بوسیله حواس مادی از ماده بینیم و یا می شناسیم ولی آن حکم از خصایص روح است که ما را بدان صفت و ارزش به اشیاء درک شده مادی توانا می سازد. اگر این سخنان موضوع را روشن نمی کند، میگوئیم ما و شما، لافل در این مسئله با هم اتفاق داریم که ما توانائی آن را داریم که هر چه را از مظاهر طبیعت و وجود دیدیم و یا شنیدیم و یا لمس کردیم، خصائص آن را بشناسیم. پس خود این توانائی، یک واقعیت مورد اتفاق ما و شماست. حالا از شما خواهش می کنم یک فکر دیگری را هم از من بپذیرید و آن این است که خصیصه ذاتاً حقیقت دارد. خواه این خصایص به

۱- منظور مؤلف این است که حقایق مجردند حدود نمی باشند که فقط به یک نوع دلالت کنند. نوع دیگر خارج از آن باشد، مکان هم به معنای اشکال شرعی معین از فضای معین وجود ندارد. (مترجم)

اشکال و حالات ماده مربوط باشد، خواه به ماده مربوط نباشد. مثلاً از شما خواهش می‌کنیم این فکر را بپذیرید که خوبی و با عدل، صفت‌های واقعی وجودند و خودبخودی حقیقت دارند، اگر چه در میان انسانها یک نفر آدم خوب و یا عادل هم پیدا نشود یا یک چیز خوب در جهان نباشد. واضح است که تو این سخن بالا را برخلاف عقل یافته آن را به این عنوان که این سخن (خوبی) حقیقت ثابت است (اگر چه در جهان یک انسان خوب و یا شئی خوب نباشد) معنا ندارد، و رد می‌کنی. ولی باز هم چیزی که از تو می‌خواهم این است که با من در این مسئله متفق باشی که در جهان هستی هیچ چیزی بر خلاف عقل نیست. و با اینکه اعتقاد به خصایص روحی، حقیقتاً، حقایق ذاتی متمایز از حقیقت ماده دارند، بی‌معنا ندانی، زیرا می‌خواهیم فرض کنیم که خصایص روحی هم نسبی است. بدین معنا که برای انسان ممکن است یکی دارای یک صفت روحی عالی باشد و دیگری دارای صفت روحی منحط. پس با قبول این واقعیت مجموع خصایص روحی می‌تواند، یک جهان و یا چندین جهان قائم بذات باشد. درک همین واقعیت‌هاست که به ما امکان می‌دهد به واسطه بسیط بودن آن حقایق، صفت روح را به آن اطلاق کنیم.

در اینجا سخنان ج.ج. نیت پایان می‌یابد (این مطالب را ج.ج. نیت در کتاب خود به منظور بیان یک تعریف علمی جهت روح و فرق میان روح و ماده گفته است و این مطالب کاملاً مطابق با آن مطالب است که در جلد سوم درباره وجود خصایص و مفاهیم یک وجودی مستقل از ماده و همچنین مستقل از قضاوت حواس ناتوان و محدود را که فقط می‌تواند مظاهر مادی را درک کند بحث شده، می‌باشد. این سخنان هم بیان می‌کند که سخت‌ترین امور، بیان تعریف علمی که روح را محدود کند برای روحی که همیشه معما بوده، و دانشمندان را متحیر ساخته، محدود و معرفی کند چقدر مشکل است. بدون شک از تعریف ماده هم مشکل‌تر می‌باشد.

این مطالب ما را وادار می‌کند که بگوئیم که علوم جدید تا حالا نتوانسته بود آگاهی کاملی به روح و حتی به ماده هم پیدا کند. اگر چه بوسیله درک ریاضی توانست طبیعت

ماده جامد را معرفی کند و یا به عبارت دقیق‌تر ترکیب داخلی مادی را بشناسد ولی در نهایت هیچکدام از آن پدیده‌های کشف شده نمی‌توانست حقیقت ماده را مجسم کند و بطور وضوح نشان دهد. (۱)

عالم روح یک حقیقت ریاضی می‌باشد.

این درک ریاضی جدید ولو بطور محدود، امروز یک حقیقت علمی محسوب می‌شود و همین فهم ریاضی بود که دانشمندان بزرگ در علم فیزیک و ریاضی را بسوی عالم روحی کشاند. بطوری که آنها کاملاً مطمئن شدند که عالم روح قبل از اینکه بوسیله ظواهر مادیومی کشف شود، یک حقیقت مسلم ریاضی بوده است (باید توضیح دهم که منظور از مظاهر مادیومی این است که اشخاصی هستند که به واسطه داشتن شرایط و یا قوای مخصوصی در بدن، در انجمنهای روحی، واسطه ارتباط با ارواح هستند، به این اشخاص مادیوم یا واسطه گویند - بیان‌الحق) باز هم همین کشف علم ریاضی از عالم روح بود که توانست عده‌ائی از علمای مادی را بدون اینکه در جلسات روحی شرکت کنند و یا آزمایش نمایند، بوجود روح معتقد سازد. که از جمله آنها اینشتین راسل - کومبتون - ادنجتون بودند که در آینده اسامی آنها را به تفصیل بیان خواهیم کرد. بعد از علمای ریاضی، دوره علمای روحی رسید و اینها امکان پیدا کردند تا کاملاً میان نتایج ارتباط با ارواح را با نتایج حاصله از بحثهای فیزیک و ریاضی جدید مربوط ساخته نتیجه‌گیری کنند. آری از طریق این کوشش‌های مشترک بود که هر گونه شبهه‌ای که درباره این دانشمندان روحی گفته می‌شد که اینها عقب سراب واهی می‌گردند، و یا دنبال اوهام و خرافه می‌روند منتفی شود. بدنبال تلاش دو دسته بالا، دسته دیگری از ارواح

۱- منظور مؤلف این است که اگر چه علم فیزیک توانست تشکیلات ذره‌ای ماده را بشناسد و آنها را از هم جدا کند ولی هیچکدام آن ذرات شناخته شده مادی نمی‌توانستند ماده واقعی را که شامل فیزیکی و اثیری باشد بشناسند. ولی علم ریاضی و فیزیک جدید با توجه بوجود خلاء میان آن ذرات و مواد، درک تأثیر آن خلاءهای موجود در حرکت ذرات بنیادی پی برد. به اینکه ماده تنها منحصر به ماده فیزیکی نیست. بلکه باید ماده بسیار لطیف‌تری هم باشد که با قرار گرفتن در آن خلاءها، ارتباط ذرات بنیادی را با یکدیگر برقرار سازد.

مترقی که قبل از رفتن به جهان ارواح جزو علما بودند، شروع به برپا داشتن ارتباط میان حقایق فیزیکی و ریاضی از یک طرف و معلوماتی که خودشان در جهان روح اخذ کرده بودند و حتی شخصاً روش حیات روحی را در آن جهان لمس کرده بودند نمودند. از این راه کوشش همگانی و مشترک، علم مادی امکان پیدا کرد که بعد از رنجهای طولانی، بوجود عالم روح تسلیم شود و بعد هم ثابت کند جهان واقعی و اصلی تنها جهان روح است و جهان غیر روح یعنی جهان فیزیکی، جهان خارجی است که مظاهر آن جهان اصلی می باشد. که حواس ما آن را می سازد و به درک ما می رساند و وجود خارجی اشیاء مادی را از طریق جسد مادی که طبیعتاً از آن جهان اصلی نیرو می گیرد درک کرده، به عقل ما منتقل می کند.^(۱) یا به عبارت دقیق تر آنچه را که حواس ما از تجلیات ماده درک می کند، از طریق جسد مادی که طبیعتاً موفقی است به روح ما منتقل می کند و به حکم نوامیس حیات حیوانیت، با آن جسد رفتار می شود. همانطوری که با اجساد حیوان غیر عاقل از لحاظ زیست شناسی و فیزیولوژی روی قوانین وراثت، انتخاب طبیعی و تطور رفتار می شود. وقتی که مسئله چنین باشد، تعجبی ندارد که ما بینیم بهترین علمای فیزیک و مادی بطور عموم یکی پس از دیگری بسوی علم روحی متمایل می شوند. در حالی که، اگر مسئله مشکل موقعیت عالم روح از نظر ریاضی و فیزیک حل نشده بود شواهد مدیومی با آن همه ظهور شدیدش نمی توانست یک نفر را از این علما بسوی علم روحی بکشاند.

باز هم در سایه همان تلاش مشترک بود که برای علم مادی این امکان به وجود آمد تا تشخیص دهد که تداخل دو سطح مادی و روحی (جهان ماده و جهان روحی) به یکدیگر با توجه به اختلاف ارتعاشات موجی این دو سطح به منظور ایجاد سطح واحد مشترک جایز می باشد زیرا هر دو این امواج مادی هستند (اثیری و فیزیکی) و در طبیعت با هم اختلاف ندارند و هر دو این ارتعاشات در انتهای مدار خود، جهان اثیری را مجسم

۱- منظور مولف این است که مجموع جهان هستی مملو از یک سلسله امواج است که بطور اجتماع، پدیده‌ها را ظاهر می کند. تنها بعضی از این امواج، قابل درک حواس مادی ما است. قسمت بیشترش قابل درک نیست. (مترجم)

می‌کنند که طبق اراده خداوند مرتبه معینی از سلسله وجود هستی حرکت می‌نماید. با توجه به همین حقیقت است که تداخل دو جهان مادی و روحی در یکدیگر برای موجود شدن در یک حالت واحد بهترین تشبیه، تداخل جسد مادی و روح آدمی (جسد اثیری) در یکدیگر می‌باشد. این مسئله هم محرز شد که هر دو این (مادی و اثیری) فقط یک مکان معینی را به حال تداخل در یکدیگر اشغال می‌کنند. ولی اینها از لحاظ درجه و کیفیت سرعت امواجشان، با هم اختلاف دارند. یعنی ارتعاش امواج که یکی ماده فیزیکی باشد، کندتر است که حواس مادی ما آنها را درک می‌کند و یا مشاهده می‌نماید، ولی درجه ارتعاش و حرکت امواج اثیری بسیار سریع و لطیف است که حواس ما نمی‌تواند آنها را درک کند. لذا برای ما نامرئی است اگر چه این سلسله امواج نامرئی همانطوری که در جلد اول این کتاب گفتیم منشاء حس و حرکت و ادراک وجود ما می‌باشند. هنگام مرگ، جسد اثیری یعنی روح از جسد مادی خارج می‌شود. چون در اثر مرگ این ترکیب فیزیکی قوام خود را از دست می‌دهد به عبارت دیگر رابطه حیاتی اش با جسد اثیری قطع می‌گردد. آنوقت جسد روحی، خود را برای حیات جدید آماده می‌کند و احساسات اثیری وی شروع به فعالیت می‌نماید و فوراً چگونگی حیات اثیری خود را که این هم مانند حیات جسد مادی، طبیعی است، درک می‌کند. و این ظهور و درک، به او می‌فهماند که حالاً نه تنها در برابر قانون حرکت و احساس این جهان هم آهنگ شود، بلکه باید از آن پیروی نماید. همانطوری که در جهان فیزیکی هم از قانون حرکت و احساس مادی فیزیکی پیروی می‌کرده. ما به زودی در آینده بطور اختصار در دو فصل زیر این مسائل را روشن خواهیم کرد. بدین ترتیب در فصل اول بیان خواهیم کرد که اصول اولیه فیزیک جدید چگونه مشکل شناخت موقعیت عالم روح راحل کرده و در فصل دوم توضیح خواهیم داد که عالم روح، چگونه متداخل در جهان ماده است و چگونه در این جهان حالت واحد دارند و این تداخل و اتحاد چگونه امکان دارد؟

بخش سوم

فصل اول

در بیان این مسئله که اصول اولیه فیزیک جدید مشکل
موقعیت عالم روح را حل می کند.

اکنون به شرح فصل اول از باب سوم کتاب انسان روح است ، نه جسد می پردازیم. در این فصل مؤلف می خواهد این مسئله را بیان کند که اصول اولیه فیزیک جدید مشکل موقعیت عالم روح را حل می کند. آنچه که در وهله نخست تذکرش ضروری به نظر می رسد این است که با وجود تألیفات روحی متعدد و متنوع بودن بحث در اطراف روح و پیدایش مکاتب فلسفی و وجود نظریات مختلف درباره روح ، شأن و مقام روح در همه اینها شأن یک علم و یا فن خاصی را دارد. متها هر کدام این بحثها را تألیفات، بدون استثناء هنگام تعیین موقعیت جهان روح در سلسله زنجیر هستی به این نکته توجه کرده اند که روح فقط مرتبه معینی از مراتب حرکت امواج کونی می باشد. که از هر طرف به جهان فیزیکی ما احاطه دارد. بدون اینکه ما بتوانیم آن امواج و یا حرکت آنها را احساس کنیم. زیرا امتداد ادراکات حسی ما از سطح زمینی به اطراف حد معینی دارد که از آن تجاوز نمی کند و بطور قطع چون ارتعاشات امواج اثیری، سرعتش خیلی بیشتر از سرعت امواج ادراکات حسی ما می باشد، در این صورت منظور از تعیین موقعیت عالم

روح، این نیست که مابرایش حدود و یا منطقه جغرافیائی قائل شویم. بلکه موقعیت روح در میان موجودات، قسمت معینی از سلسله مراتب امواج بیشماری کونی می باشد. همانطوری که عالم ماده فیزیکی هم، قسمت معین و محدود از ارتعاشات امواج وجودی است. (توضیح آنکه عالم روح و ماده شکلهای مختلفی از یک ماده سیال موجی هستند و بر حسب آنکه این ماده سیال، اگر دارای ارتعاشات کند باشد، دارای خواص مادی شده و ماده نام دارد و اگر ارتعاشات سریع باشد، دیگر خواص ماده را نداشته و به آن ماده اثیری یا اتری گویند که عالم ارواح را شامل می شود. شبکیه چشم ما نمی تواند در برابر ارتعاشات سریع متأثر شود به همین علت است که ما روح یا عالم ارواح و جسم اثیری را نمی بینیم ولی ماده که دارای ارتعاشات کندتر است، با منعکس نمودن امواج نوری که این انعکاس به واسطه تناسب ارتعاشات صورت می گیرد، می تواند در شبکیه چشم ما اثر گذارد و محسوس گردد. بیان الحق) در بیان این معنا کتابهای زیادی نوشته شده که بسیار مفصل هستند و این کتاب ما گنجایش آن را ندارد که ما برای نشان دادن همه آن تألیفات، باب جداگانه به آن اختصاص دهیم. بنابراین ما با توجه به این نکته که اصل در این مسئله، دادن آگاهی عمومی از این موضوع به خوانندگان می باشد. لذا ما در این کتاب به همان مقدار توضیحات اکتفا خواهیم نمود که به خواننده امکان دهد تا بطور اجمال به این پرسش مهم که عالم روح در کجا قرار گرفته پاسخ بدهند و با پاسخ دادن به این سؤال آن اعتقاد را که تصور می کنم پس از خواندن مطالب گذشته که با شواهد قانع کننده هم توأم بوده، درباره روح برایش بوجود آمده تکمیل نماید.

شناسایی طبیعت ماده جامد

از مسائل اولیه جدید یکی این است که همه مواد جامد یا به عبارت دقیق تر موادی که برای حواس ما جامد و سفت ظاهر می شوند در این جهان از اجتماع عناصری که تعدادشان تقریباً بالغ بر ۱۰۱ عنصر است تشکیل می شوند و تشکیل هر کدام از مواد فیزیک، رابطه مستقیم با تعداد عناصری دارد که در ترکیب آن ماده دخالت دارند. یعنی در جهان فیزیکی موادی هستند که از یک عنصر تشکیل می شوند. و موادی هم هستند

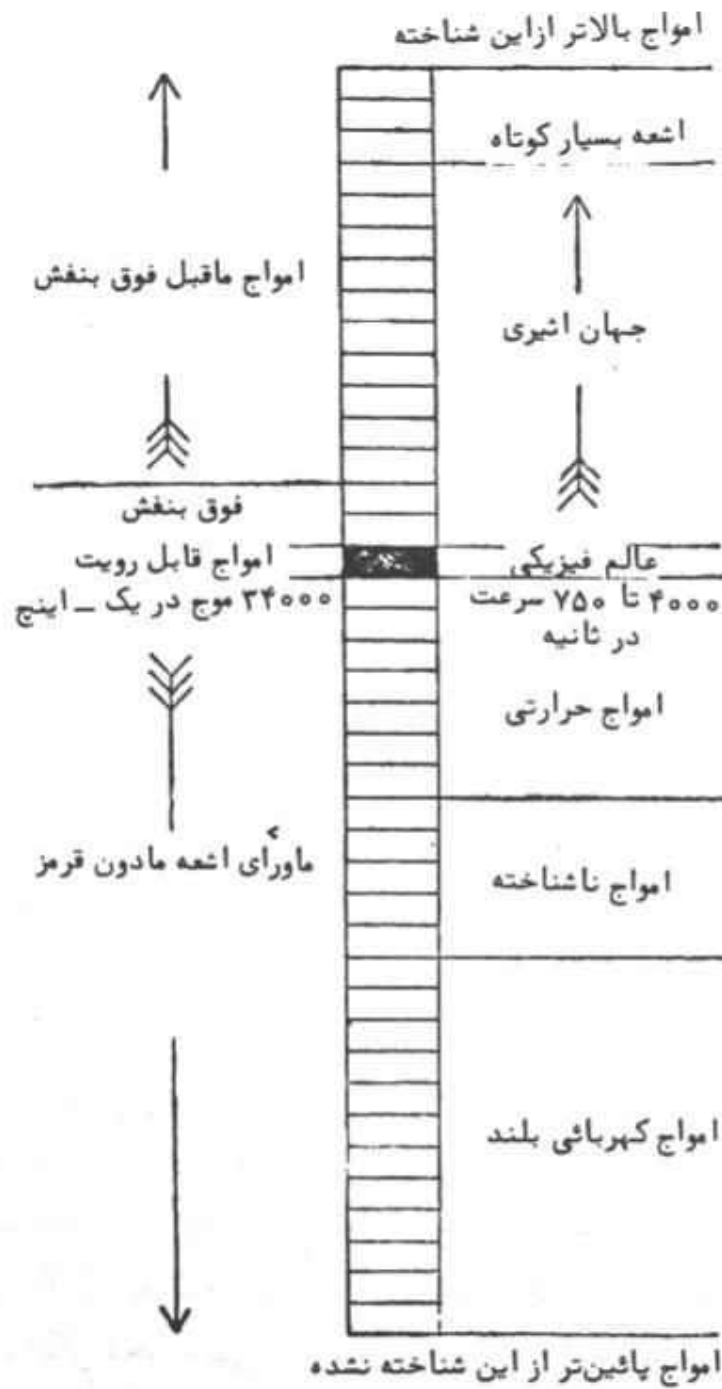
که از چند اجزاء و عنصر تشکیل می شوند.

اتم: واحد ماده است. یعنی کیفیت مواد، با وجود اتم در آنها تعیین می گردد. این اتم به ذرات بسیار ریزی منقسم و تجزیه می شود که در کوچکی، کوچک تر از آن ذرات در جهان فیزیکی وجود ندارد. ماده ای که از یک ذره تشکیل شود آن را عنصر می نامند. اما موادی که از یکذره بیشتر تشکیل می شوند، مرکب نامیده می شود. مثلاً اکسیژن عنصر است تیدروژن هم یک عنصر دیگر می باشد. هنگامی که ماده از این دو عنصر تشکیل شود، آن ماده مرکب است چنانکه آب از این دو عنصر ترکیب می شود مرکب نامیده می شود. تعداد ذرات تشکیل دهنده در اتم و انواع آنها بسیار است و قابل تجزیه نیستند. ولی در اوضاع مختلف تکرار پیدا می کنند. پس هنگامی که ماده شکل خارجی به خود گرفت در حقیقت آن ماده عبارت از سنگهای متمائل (شبهه به هم) ترکیب شده است زمین با تمام مواد بی شمارش در نظر علمای طبیعی جدید عبارت از بنای بر پا شده به وسیله سنگهای نظیر هم می باشد. در این بنای بزرگ از میان آن همه عناصر بیشمار ۱۴ عنصر بطور مکرر به کار رفته است اما غیر از این ۱۴ عنصر عناصر دیگر در ساختمان ماده جامد خیلی کم ظاهر می شوند. با توجه به همین خاصیت است که سرجیمس جینز می گوید اتحاد عناصر در طبیعت، شباهت بسیاری به اتحاد سه رنگ برای بوجود آوردن همه الوان موجود در طبیعت می باشد. حتی ترکیب این سه رنگ با هم می تواند منشاء رنگهایی با درجه متفاوت و ناشناخته که نه در آسمان هستند و نه در زمین هم باشند. همه مواد جامد، در نهایت از حرکت دورانی اتمها تشکیل می شود. اتمها هم از الکترونها و پروتونها ترکیب می شوند. اتم از دو قسمت تشکیل شده، یکی قسمت خارجی محیط بر هسته و دیگری هسته اتم در قسمت خارجی اتم، اجسام بسیار خفیفی که دارای مدارهای کهربائی منفی می باشند، شناورند. آن اجسام بسیار سبک را الکترون می نامند. اما هسته داخلی اتم از پروتونها تشکیل می شود. پروتونها اجسام نسبتاً سنگین هستند و دارای مدار مغناطیسی مثبت می باشند و همچنین در داخل هسته نوترونها وجود دارند که از حیث مدار مغناطیسی متعادل می باشند. یک پروتون از حیث وزن معادل ۱۸۴۰ الکترون می باشد. وزن اتم مبتنی بر وزن پروتونهای داخل هسته است. در

نتیجه آزمایش معلوم شد که گاز ئیدروژن مثلاً محتوی یک الکترون می باشد. در صورتی که گاز هلیوم شامل دو الکترون و اکسیژن شامل ۸ الکترون و اورانیوم شامل ۹۲ الکترون می باشد. پس اورانیوم سنگین ترین اتم در جهان طبیعت است. خصائص کیفی اتم مبنی بر الکترونهاست و تعداد الکترونهاست که در خارج هسته اتم بطور دورانی حرکت می کند با تعداد پروتونهای داخل هسته مساوی می باشند.

هسته اتم: از امواج مغناطیسی مثبت که میان ذرات داخل هسته را با هم ارتباط می دهد و همچنین از نوترونهای با امواج مغناطیسی متعادل تشکیل شده است. امواج مغناطیسی منفی به دور هسته مرکزی، در یک مدار معین به سرعت دهها مایل در ثانیه حرکت می کنند و همه امواج کهربائی اتم تو خالی هستند و مکانی را که بیش از یک جزء از هزار میلیون جزء حجم اتم زیادتر نباشد اشغال می کنند^(۱). به همین جهت است که سر اولیور لودز می گوید اگر امواج مغناطیسی که جسم انسان از آنها تشکیل می شود فشار داده شود تا طوری به هم بچسبند که هیچ فضای خالی میان آنها نباشد، وزن آنها بالغ بر ۸۰ کیلوگرم میشود که فقط قسمت کوچکتر از یک میلی متر مکعب را اشغال می کند و باقی جسم انسان صرف خلأئی می شود که خطوط کهربایی و مغناطیسی آن اشغال کرده اند و این امواج کهربائی ماده اولیه جهان هستی می باشند و هر چه در این جهان از حیوان و نبات و جماد یافت می شود جز ذرات کهربائی که شناور در یک دریای اثیری هستند چیز دیگری نیست و یا به عبارت دقیقتر همه آنها از اثیر بوجود می آیند که با سرعتهای مختلف و با حرکات متنوع در مدار خود رفت و آمد می کند. با توجه به همین خصوصیات است که امروز از لحاظ علمی ثابت شده که تبدیل یک ماده به ماده جامد دیگر امکان دارد. البته به شرطی که بتوانیم در داخل آن امواج و عناصر دو عمل را انجام دهیم. یکی تبخیر بعضی از الکترونهاست موجود در آن ماده و دیگری امواج کهربائی آن ماده.

۱- منظور مؤلف این است که اگر ما اتم را از حیث حجم به هزار میلیون مکعب تقسیم کنیم همه امواج کهربائی آن اتم همان مکان یک قسمت از هزار میلیون قسمت را اشغال می کند.



نردبان - ارتعاشات امواج کونی در کتاب تا کرانه های اثیری. استاد جیمس آرتور فندلای - مدیر موسسه بین المللی بحث روحی لندن

در این صورت تعداد اتمی آن ماده کم می شود. آنوقت آن عنصر سنگین خود به یک عنصر خفیف تر و سبک تر از خود تبدیل می شود. پس عنصر اورانیوم که تعداد الکترونها آن ۹۲ می باشد اگر عده الکترونها را با انجام یک عمل شیمیائی به ۸۸ برسانیم، اورانیوم به رادیوم تبدیل می گردد. بعد باز هم در ماده رادیوم با یک عمل تعداد الکترونها را به ۸۲ می رسانیم، اورانیوم تبدیل به آهن می شود و همچنین اگر تعداد الکترونها را به ۸۰ برسانیم، تبدیل به جیوه می شود و بعد هم اگر به ۷۹ برسانیم به طلا تبدیل می گردد. همینطور عمل را تا پائین ادامه دهیم، مواد سنگین تر به مواد سبک تر تبدیل می شوند. ما مواد فیزیکی را از طریق تأثیر الکترونها و پروتونها در ابزار حسی درک می کنیم^(۱). در این صورت احساس ماده، توصیفی برای تعبیر از تأثیر الکترونها و پروتونها در آن ماده می باشد. زیرا پروتونها و الکترونهای دو جسم بسیار ریزکهربائی هستند که در مدار حرکت با هم متضاد می باشند، یکی منفی و دیگری مثبت است یعنی مدار پروتون مثبت و مدار الکترون منفی می باشد و آن تأثیری را که در بالا گفتیم در اثر ارتعاشات امور حسی که الکترونها و پروتونهای اجسام سنگین در اثر بوجود می آورند، در حرکات خود همان اثر را در الکترونها، و پروتونها چشم و یا حتی لمس و یا حس شنوائی بوجود می آورند. در نتیجه حواس ما همان اثر را به مخ منتقل می کند.

بیان چگونگی حرکت امواج نوری - حرارتی - مغناطیسی

ثابت شده که ماده فیزیکی عبارت از مدارهای معین و محدود حرکت امواج نوری یا

۱- طرز ادراک ماده بوسیله حس دید یا حسهای دیگر چنین است که گفتیم هر ماده از یک سلسله امواج تشکیل یافته که با یک حرکت معین حرکت می کنند. وقتی که امواج نوری در خورشید با ارتعاشات متفاوت به مواد می تابند. آن ماده هر کدام از آن ارتعاشات نوری را که سرعت حرکتش مطابق با سرعت حرکت امواج خود باشد می گیرد بقیه امواج نوری را رد می کند آنوقت آن امواج منطبق را به چشم ما منتقل می کند. چشم ما آن امواج انتقالی را به مخ انتقال می دهد آن وقت عقل ما در مخ در آن امواج انتقالی صورتهای رنگها، شکلهای جدا از هم می سازد. همچنین است ادراک بوسیله ابزار سمعی یا حس لمسی که عقل آن صورتهای و صداها را در مخ اثری نگه می دارد. مترجم

حرارتی می باشد که در میان دو حد بالا و پائین قرار گرفته است و علوم مادی توانسته اند میزان آن دو حد بالا و پائین را تعیین کنند. بدین معنا همه آن ارتعاشات نوری و یا حرارتی که جهان فیزیکی را برای ما مجسم می کند، بین ۳۴۰۰۰ تا ۶۴۰۰۰ موج در یک اینچ می باشد این ارتعاشات مجسم کننده ارتعاشات طیفی قابل رویت می باشد این ارتعاشات مجسم کننده ارتعاشات طیفی قابل رویت می باشد، که از حیث طبقه بندی در میان ارتعاشات نوری و یا حرارتی فرمز از پائین به بالا و اشعه های مافوق بنفش از بالا می باشد. البته این حدود از لحاظ جاگیری امواج مشخص شده ولی اگر بخواهیم آن ارتعاشات مجسم کننده مواد فیزیک را از حیث سرعت در ثانیه حساب کنیم، در آن صورت توصیف امواج مشخص کننده مواد فیزیک عوض می شود. زیرا ارتعاشات امواج تشکیل دهنده جهان فیزیک از سرعت در ثانیه در میان ۴۰۰ بیلیون تا ۷۵۰ بیلیون در ثانیه سرعت دارند. پس امواجی که سرعتشان با این میزان تطبیق می کند بوجود آوردند. جهان فیزیک (جهان مادی) هستند. و اگر سرعت حرکت امواج بیش از این حد باشد آن امواج به وجود آورنده مواد جهان اثیری (عالم ارواح) هستند.

کیفیت ارتعاش امواج از حیث سرعت و یا اشغال فضا جزء خاصیت عمومی برای هر درجه از درجات جهان هستی می باشد. یعنی هر کدام از مراحل وجودی از جهان فیزیکی و اثیری گرفته تا به لطیف تر از اثیر هم برسیم، ارتعاشات امواجشان از حیث سرعت حرکت و جاگیری با هم متفاوت هستند. همانطور که در شکل قبل نردبان ارتعاشات وجودی را از مراحل پائین به بالا نشان می دهد و از کتاب تا کرانه های اثیری استاد جیمس آرتر فندلای مدیر انجمن بین الملل روحی لندن اقتباس شده است.

یگانه فرق میان این امواج، در مرتبه ارتعاشاتشان می باشد، که در جهان هستی، هر موجودی دارای نوعی از این ارتعاشات سریع یا کند می باشند.

بنابر این سر اولیور لودز می گوید: من ماده را محدود به شئی خواهم کرد که قادر به حرکت است. زیرا فکر ساکن و جامد بودن ماده خیالی بیش نیست. چون هیچکدام از قطعات ماده، در حال سکون نمی باشند، بلکه همه ذرات ماده متحرک است و اثیر همان

چیزی است که رابطه میان عقل و ماده می باشد. و گاهی اجسام مادی را بوجود می آورد و گاهی هم اجسام اثیری را و هر دو اینها از هم جدا نیستند، فقط در میزان ارتعاش و سرعت حرکت امواجشان با هم فرق دارند. هر وقت کلمهٔ اثیر استعمال شود، منظور از آن شئی حقیقی و یا ماده‌ای است که موضوع بحث علم روحی جدید می باشد.

همه صفات اثیری که ما آنها را شناخته‌ایم، دلالت بر این دارند که اثیر یک مادهٔ کامل می باشد. وجود همین صفات در اثیر است که مانع از انجام آزمایشات علمی تجربه بر آن شده است. زیرا اثیر از دسترس ادراک و حس و وسائل موجود مادی ما خارج است.

این دانشمند اضافه می کند که اثیر یک ماده بسیار سیال است که نمی توان به آن دست یافت به همین جهت عده‌ای وجود آن را منکر شده‌اند. لکن حقیقت این است که این ماده از ادراک حسی ما فرار می کند ولی ما بوجود آن معترفیم و حتی می دانیم که همهٔ امواج کهربائی، مغناطیسی، نوری، جاذبه به اثیر بر می گردد. ما این آگاهی را از بحثها و تحقیقات علمی به دست آورده‌ایم. و باز هم می دانیم که ترکیب ماده فیزیکی از ذرات مختلف و حالت مرکب بودن مادهٔ فیزیکی به واسطه عمل اثیر می باشد. زیرا در اثر فعل و انفعال اثیری است که مادهٔ فیزیکی به حال ترکیب و تجاذب ظاهر می شود.

بعد هم اضافه می کند. این مادهٔ بسیار سیال اثیری کارهای بزرگی را در جهان هستی انجام می دهد. و شانس بالاتر از آنست که ما مردم با این حواس محدود کارهای او را درک کنیم بنابر این اگر بخواهیم دانش واقعی جهان هستی را به دست آوریم، باید از همه بیشتر به مادهٔ اثیر تفکر کنیم.

باز هم این دانشمند در کتاب اثیر و حقیقت هستی خود می گوید: وقتی که فضا مملو از یک ماده ناشناخته‌ای باشد و این ماده دارای جرم و فشردگی زیادی هم باشد، در این جا مشکلی در برابر ما عرض اندام می کند و آن این است که آیا حرکت امواج در بستر این جرم فشرده و متراکم امکان دارد یاخیر؟ وقتی که درست فکر می کنیم، می بینیم این اشکال واقعی نیست. زیرا مقاومت در برابر حرکت به چسبناک بودن ماده بر می گردد، نه

به فشردگی و تراکم آن. و حال آنکه مسلم شده که اثر ماده چسبناک نیست. پس اثر مانند عمل نیست. بلکه آن یک ماده سیال و صاف و دارای خلل و فرج می‌باشد. وانگهی در فیزیک جدید ثابت شده که فشردگی و تراکم ماده باعث عدم عبور ماده‌ای از داخل ماده دیگر نمی‌شود ولی موجب مقاومت ذاتی ماده می‌شود که همه مواد شناخته شده این صفت را دارند (مقاومت ذاتی حالتی است که اجسام متحرک در برابر عامل خارجی از خود نشان می‌دهند.) و ما در قبال مسئله حرکت از میان - ماده‌ای که فضا را پر کرده، چیزی که می‌توانیم بگوئیم این است که ماهی می‌تواند به آسانی در اعماق دریاها با آن تراکم و فشاری که دریا دارد، حرکت کند. بنابر این مشکل حرکت در ماده فشردده و متراکم سیالی، جز وهم و خیال چیز دیگری نیست سخنان لودژ تمام شد.

وقتی که علمای زمینی را به حال خود گذارده به سراغ دانشمندان جهان اثیری (ارواح) می‌رویم، می‌بینیم روح گالیله دانشمند معروف هم در مجموع ارتباط روحی پاریس که در اول سال ۱۸۶۰ تشکیل و با وی ارتباط گرفته شد، ضمن بیانات مفصل او چند سطر زیر را برای خوانندگان می‌نویسیم. گالیله گفته: بعضی از مسائل در جهان پهناور هستی هستند که ارواح دانشمند از تعمق درباره آنها در این جهان هم عاجزند، بنابر این در مورد آن مسائل نظر شخصی خود را که تا حدودی مبتنی بر فرض و مقایسه است بیان می‌کنیم ولی مسئله وحدت ماده جهان هستی، هیچگونه شکی در آن نیست تا بطور تخمین و مقایسه آن را بیان کنیم. و بعد هم می‌گوید: یک ماده سیال عمومی فضا را پر کرده و در همه اجرام نفوذ می‌کند نام آن را اثر و یا ماده اصلی می‌گویند. که همه موجودات جهان هستی، از آن ماده بوجود می‌آیند. این سیال عمومی که فضا را پر کرده و به منزله مادر همه مواد موجود می‌باشد دارای یک سلسله نیروی طبیعی است که آن نیروها جریان تعویض مواد بر یکدیگر و مسیر حرکت عوالم را کنترل می‌کنند. البته این نوع نوامیس مختلفه بر حسب اختلاف ترکیب ماده و یا اختلاف در نوع عمل آنها، بر حسب اقتضای ضرورت و مکانها متنوع است. مثلاً در زمین شما بنام ثقل (سنگینی)

چسبندگی تناسب، تجاذب، مغناطیسی، کهربایی و یا حرارتی نامیده می شوند. همانطوری که در اصل آفرینش، فقط یک ماده واحد و بسیط وجود دارد که همه مواد دیگر از آن بوجود می آیند، همین طور هم همه قوای طبیعی صادر از مانوس اصلی، یکی می باشند ولی در فعل و انفعالات به شکل متعددی ظاهر می شوند^(۱). بطوری که برای تجلیات آن قوا، نهایی نیست^(۲). خداوند از اول آن نیروی واحد را مقدر کرده، تا نظام حقیقی موجودات و تجلی وجودی کائنات بان قوانین و یا نیرو قوام باید زیرا در ذات طبیعت هستی، تضاد نیست و شعار وجود این است که (در عین حال وحدت، در انواع مختلف ظاهر شود)^(۳) وقتی که تو، از نردبان عوالم بالا می روی، در می یابی که نظام آفرینش و ایجاد یکی است، متناهی است که حدود آن تنوع و ظهورش محدود به اجرام فلکی نیست و اگر نگاه خود را در مراتب حیات از موجودات پست و حقیر شروع کرده، بتدریج بالا بروی، آن وقت درک می کنی که این تناسب تسلسل وجودی، فقط یک منشاء هستی دارد و باز هم می فهمی این همه قوای طبیعی بطور

۱- منظور این دانشمند این است، همانطوری که مبداء هستی یک سیال عام است، قوای عمل کننده این مبداء سیال هم یکی است متناهی در مراحل مختلف ظهور مختلف دارد.

۲ یعنی ظهور رتجلیت آن قوا محدود نیست بلکه در جهان هستی که بی نهایت است همینطور بی نهایت عمل می کند و منظور از کلمه بی نهایت در اینجا این است که آن نیرو هم مانند خود سیال عام هستی زوال و فنا ندارد. مترجم

۳ منظور از اینکه در ذات طبیعت تضادی نیست، این است که طبیعت هستی همان وجود صرف و بسیط می باشد. متناهی اگر تضادی در این جهان مادی مشاهده می شود تضاد واقعی نیست چون همه موجودات به ظاهر متضاد هم از همان سیال عام هستی سهمی برده اند، متناهی از لحاظ برون هم شدت و ضعف دارند. یک موجود در آن سیال عام سهمی بیشتری برده دیگری سهم کمتری، می توانیم آن مبداء سیال را به مخزن برق تشبیه کنیم که مرتباً در اثر عمل کارخانه، برق در آن هست، نسبت هر کدام از سیمهای مرتبط به آن مخزن بر حسب استعداد خود سهمی از آن برق می برند. پس ملاحظه کردید در ذات برق اختلاف کمی و کیفی وجود ندارد. مترجم

مسلل از یک قوه اصلی که بنام ناموس عام فطرت نامیده می شود صادر می گردد. برای شما زمینی ها با آن ابزار درکی که دارید احاطه بر این ناموس عمومی و شناخت حد و وسعت آن مشکل است. زیرا نیروهای صادره از آن ناموس عمومی را که فراگیرنده آسمانها و عوالم دیگر جهان هستی است، برای شما قابل درک نمی کند. پس همه این نیروهای ثانوی از حیث آفرینش مانند خود وجود ازلی هستند و چون این نیروها لازمه آن سیال عمومی می باشند، به حکم ضرورت در هر شئی و در هر مکان و زمان عمل می کنند و اثر خود را ظاهر می سازند پس این نیروها به اتفاق آن سیال عمومی در مجیز ساختن عوالم خلقت و اداره و نگهداری آن عوالم روی نظام واقعی و بازرسی و تشخیص نسبتهای مواد و با تبدیل مواد به یکدیگر و ظاهر ساختن اعمال طبیعی و معجزات آنها در هر جایی که لازمست عمل می کنند و ضامن متجلی کردن آفرینش ازلی و نظام جاودانگی جهان هستی می باشد

در همین زمینه یکی دیگر از ارواح مسلط به اسقف و ستانسون موزس مدیوم نیرومند و استاد دانشگاه لندن برایش چنین گفته است جهان روح با زمین شما متداخل است که حیات را در همه پدیده ها بر می انگیزاند و به حیوان و نبات وجود واقعی خود را می دهد، همه آن موجوداتی که برای شما به شکل حقیقت ظاهر می شوند، جز سایه صرف از حقیقت نمی باشد. پس روح اصل حیات و اصل وجود و ماده جوهر از لیست و جاودانگی می باشد. همانطوری که روح در پشت سر انسانهای زنده قرار گرفته، در پشت سر هر ماده هم هست و شکل لازم را به آنها می دهد. همه نیروهایی که در عالم وجود مادی را در مکان مربوط خود نگهداشته و اشیاء را در مدارهای حرکتی خود حمل می کند، نیروی روح است پس روشنایی - حرارت - مغناطیس، کهربائی و همه اینها مظاهر خارجی نیروی یگانه روح می باشد که در داخل آنها عمل می کند، روح است که سبب تحقق هر پدیده می شود. زیرا عناصر مادی نمی تواند به ماده شکل و مساحت لازم را بدهند. چون یکی از خواص اصلی ماده، مقاومت ذاتی است.

بنابر این خاصیت است که سنگ خارا یا سنگ مرمر ممکن نیست به روی دو پا

حرکت کنند اگر چه شکل انسانی به آنها داده شوند. بلکه باید روح به آنها داخل گردد تا بتوانند کار حرکت را انجام دهند. قانون طبیعی جز تغییر خارجی از نیروی حیات چیز دیگری نیست هر جا نگاه کنی می توانی شواهد زیادی بر گسترش حیات روحی در عوالمی که در فضا شناورند و بسوی سطوح بالاتر می روند مشاهده کنی. پس روح حیات را از طریق گسترش مواد شیمیائی که از زمینی و باران، هوا، نور، پدید می آیند، به وجود می آورد. و با آن شکلهای متنوع و غیر محدودی را می سازد که شما از شمارش انواع حیات عاجز هستید.

طبیعت چیست؟ و روش طبیعت در آفرینش چگونه است؟

اینها مسائلی هستند که شما زمینی ها به حقیقت آنها جاهل هستید. شما بک بتی را بنام طبیعت می پرستید و بعضی کارها را هم به آن نسبت می دهید و نامش را ناموس طبیعت می گذارید. همه اینها شعارهای تو خالی هستند که شما برای سرپوش گذاردن و پنهان داشتن نادانی خود ابراز می دارید. در صورتی که طبیعت روح است و نوامیس طبیعت، همه نوامیس روح هستند و همه ساخته های مادی را که شما از حیوان و نبات و معدنی مشاهده می کنید چیزی جز پوششهای خارجی که روح را در داخل خود جا می دهند چیز دیگری نیستند. بلی حقیقت انسان روح است. یعنی همان چیزی که ترکیب جسمانی را نگه می دارد و توده ذرات متراکم و محرکی که جسم مادی را تشکیل می دهند، روح آنها را در داخل آن ماده مرکب نگه می دارد با نیروی حیات تغذیه می کند. وقتی که روح از آن ذرات تشکیل دهنده اجسام خارج می شود، تراکم و اجتماع و ترکیب آنها از بین می رود و آنها به ذرات بسیط مبدل می شوند تا دوباره در ترکیب اجسام دیگر بکار روند. پس روح همان انسان واقعی می باشد. و انسان به واسطه روح او از همه آنها مقدم تر و پیشرفته تر است و این روح با نیروهای تقویت شده که موجودات دیگر جهان هستی دارای آن نیروها نمی باشند.

جهان روح با داشتن وجود حقیقی، نه قابل رویت است و نه قابل استماع و لمس. چون سرعت سیر امواج روح اثیری، از سرعت سیر نور بیشتر می باشد، بنابراین حواس

فعلی ما نمی تواند از طریق نور هم که باشد، امواج اثیری روح را درک کند. پس اثیر یک رابطه غیر مادی است که در هر شئی مادی غلیان دارد. اثیر هم سفت است و هم در موقع خود سیال و همه اجرام بوجود آورنده جهان در دریای اثیری شناورند. بنابراین لازمه شناخت ظواهر نوری - کهربائی - بطور عام شناخت حرکت آنها در اثیر می باشد.

اثیر از لحاظ ارتعاشات موجی در منطقه ای قرار گرفته که بطور قطع می تواند به منطقه ارتعاشات امواج مادی نفوذ کند. بنابراین اثیر در داخل فضاهای خالی جهان فیزیکی ما قرار گرفته و از هر طرف به ما احاطه دارد. چون گفتیم ارتعاشات آن خیلی سریع تر از ارتعاشات امواج مادی می باشد. بنابراین ما نمی توانیم آن را با حواس محدود خود درک کنیم. در این جهان اشعه های موجی زیادی هستند که به سبب بالا بودن ارتعاش امواجشان از حواس ما پنهان هستند ولی وجود واقعی دارند. مانند اشعه های بلند -

اشعه های کیهانی و امواج بسیار بلند. وجود واقعی این قبیل اشعه های ناشناخته بود که کلارک مکسویل (۱۸۳۱-۱۹۷۶ م) دانشمندان فیزیکی را وادار ساخت که نظریه ای را بوجود آورد که به وسیله آن مفهوم علمی امواج کهربائی و مغناطیسی روشن شد و همچنین ارتباط میان این دو امواج با امواج نوری را هم کشف کرد. این کشفها او را وادار نمود که بگوید اکنون این مناطق وسیعی که بین ستارگان و منظومه وجود دارد، باید آنها را خالی ندانیم، چون تمامی آن مناطق با این رابطه عجیب (ماده اثیری) پر شده اند و آن مناطق از لحاظ پر شدن با ذرات اثیری، طوری هستند که نیروی بشری قادر نیست کوچک ترین جزء را از آن کم کند و یا کوچک ترین نقصی در ارتباط و اتصال آن فضای اثیری به بی نهایت بوجود آورد.

آیا بالهای پرنده ای را نمی بینیم که چگونه به مجرد گرفتن ارتفاع و زیاد شدن سرعت، در آن بالها در فضا نیست، در صورتی که در آن بالا و در ارتفاع بسیار هم حرکت می کند. اما وقتی که از حرکت باز می ایستد چشم ما وجود آن بالها و حرکت دهنده آنها را می بیند. ما نسبت به عالم روح در مقابل حرکت خارجی سریع مانند حرکت بالهای پرنده قرار نگرفته ایم، بلکه در برابر سرعت حرکت امواج منتشر شده از ذرات عوالم

اثیری واقع شده‌ایم که برای حواس پنجگانه ناتوان ما دنبال کردن آن امواج بالاتر، امکان ندارد. مگر در حالات استثنائی و نادر که پس از کوشش زیاد بتواند با این حواس در سطح مادی و اثیر با هم مربوط باشد. در سطح مادی باید شروع به بالا بردن حرکت امواج هر کدام از حواس خود را بنماید - البته این کار از طریق تلاش ارادی زیاد انجام می‌شود تا بتواند با این عمل، به ارتفاع و سرعت امواج سطح اثیری نزدیک‌تر گردد. اما در سطح اثیری، قضیه بر عکس است. یعنی اگر موجودات آن سطح بخواهند با سطح پائین فیزیکی تماس بگیرند، باید سرعت حرکت و ارتعاش امواج اثیری خود را کم‌تر کنند. تا تلاقی و یا نزدیکی میان سطح ادراک عقل اثیری که در داخل جسد مادی محبوس است و ادراک عقلی دیگری که در جسد مادی محبوس نیست. یعنی روح برقرار شود، پس مسلم شد در عین حالی که امواج اثیر جهان روح هم از حیث سرعت حرکت و هم از لحاظ ارتعاش امواج از سطح ادراک ما زنده‌ها بیرون هستند ولی انسانهای کوشا و ارواح علاقمند توانسته‌اند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. این کوشش برای ایجاد ارتباط میان دو ادراک اثیری و مادی، گاهی علاوه بر روش نامبرده بالا از طریق تسلط عقل مجرد از جسد مادی (یعنی عقل روح اثیری) به عقل مرتبط با جسد مادی (عقل مدیوم) از راه تأثیری که بر آن دارد و تا حدودی شبیه خواب مغناطیسی می‌باشد عملی می‌گردد. با توجه به همین قسمت اخیر است که اغلب اوقات حدوث ظواهر مدیومی ایجاب می‌کند که باید مدیون در خواب باشد خواب کلی و یا خواب جزئی که در اصل این خوابهای مدیوم شبیه خواب مغناطیسی می‌باشد^(۱). اگر چه این بیهوشی مدیومی از حیث درجه بندی، شدیدتر از خواب مغناطیسی است و از حیث آثار هم مهم‌تر از آن است.

۱ همانطوری که در خواب مغناطیسی کسی که دارای نیروی هیپنوتیزم است شخص دیگری را می‌خواباند، در بیهوشی مدیوم هم، روح بر وی مسلط می‌شود، وی را بیهوش می‌کند تا از حنجره او استفاده کند، یا داخل در جسد او بشود.

امواج چیست؟

چون هر شئی که در جهان مرئی (فیزیکی) و نامرئی (اثیری) هست در ارتعاش و حرکت می باشد، بنابر این همه آنها دارای موج هستند. موج هم طول معینی دارد و درک شدن هر شئی، با حواس مادی بستگی به درجه ارتعاشات موجی آن شئی دارد. در واقع به طول موج و سرعت حرکت آن امواج بستگی دارد. چنانکه در صفحات گذشته این مسئله را روشن کردیم. در این موضوع که همه چیز در جهان هستی طول موج معینی دارد همه اجسام سفت سیال، گازی، با هم اشتراک دارند اکنون فیزیک جدید به این نتیجه رسیده علاوه بر اینکه اجسام، طول موج و سرعت حرکت معینی دارند امواج آنها بیشتر است. با توجه به این اصل پس سرعت حرکت امواج مواد گازی از سرعت حرکت امواج مایع بیشتر است و سرعت حرکت امواج جامد، بیشتر است و سرعت حرکت امواج مواد سست و شل بیشتر از سرعت حرکت امواج مواد جامد و سفت می باشد.

پس ماده سفت در نهایت، جز حرکت چیز دیگری نیست و همچنین است نور که جز حرکت چیز دیگر نمی باشد و هر کدام از این دو حرکت خود را از اثر متحرک می گیرند^(۱). متنها نور، در بعضی از حالات صرف نور، است. ذرات دیگری ندارد. و در بعضی حالات بیشتر به شکل اجسام بسیار ریز ظاهر می شود که آن امواج را فوتونی می نامند. وجود این خواص در موجودات سرآرتورستانس ادنجتون را وادار کرده که بگویند حقیقت فیزیکی که نور آن را برای ما تعیین می کند، باید دارای ترکیب میان دو ظاهر کننده باشد. یعنی امواج دید ما یا لمس ما و یا شم ما که انعکاس نور ماده مرئی را در خود ذخیره کرده به مخ انتقال می دهد. بازده فیزیک جدید تشخیص داده که اثر نوعی از ماده فیزیکی نیست. بلکه لامادی است. معنای این جمله که اثر لامادی است یعنی ارتعاشات اثر با ارتعاشات مواد فیزیکی فرق دارد. پس ماده در آن وجود ندارد این است که اثر از آنها بوجود نیامده و ذراتش غیر ذرات تشکیل دهنده اتم می باشد.

۱ منظور این دانشمند این است که ماده و یا نور، جز حرکت امواج اثیری در فضا چیز دیگری نیستند.

ولی به واسطه جذر و مدی که دارد. خود را در بعضی از مراحل به ماده تبدیل می‌کند. بلی این شئی که نه وزن دارد و نه بعد و نه شکل و نه حجم، به واسطه اضافه شدن بعضی از ذراتش به یکدیگر تبدیل به ماده‌ای می‌شود که وزن کوره آن ممکن باشد. (۱)

این دانشمند (ادنجتون) در کتاب طبیعت عالم مادی خود معتقد است که ذرات اتمها نه تنها غیر مادی هستند یعنی غیر ماده فیزیکی بلکه ماده عقلی هم هستند. یعنی عقل پس از انتقال آنها به مخ به آنها صورت ماده می‌دهد. اجمالاً باید گفت که ماده این جهان فیزیکی، ماده عقلی است. یعنی عقل آن را به ماده معرفی می‌کند و ماده واقعی که عبارت است از یک سلسله امواج ذره‌ای و نوری است با توجه به نظرات قبلی باید گفت این دو (ماده عقلی، ماده نوری و ذره‌ای) بطور مطلق با هم سازش دارند، مگر در حالتی که ماده فکری در آن حالت آن صورتهای حاصله از امواج ذره‌ای و نوری را می‌سازد. پس عالم خارجی که حواس ما آن را درک می‌کند، در واقع جهان سایه‌هاست نه جهان حقیقت‌ها، حالا برای اینکه ما فریب نخوریم یعنی وجودهای سایه‌ای را واقعی ندانیم ماده را با آن مفهوم تعاریف (داشتن حجم و شکل و بعد) از جهان هستی زایل می‌کنیم چون می‌بینیم وجود این ماده در جهان هستی، بزرگ‌ترین عالم فریب دادن ماست. این دانشمند در توضیح سخنان بالای خود می‌گوید (میزی را که ما می‌بینیم آن میز دو تا وجود دارد. یکی همین قطعات چوبی که ما به آن سایه اطلاق کردیم، به واسطه اینکه رنگ طلائی دارد و شکل مخصوص دارد که فن نجاری به آن شکل را در این میز بوجود آورده، قطعات چوبی هم دارد که مردم از دیر زمانی این شکل را به نام میز می‌شناسند. اما میز دیگر این قطعه‌های چوبی و یا این شکل و یا این نام نیست، بلکه مقداری از فضای اثیری است که در حالت جذر و مد به شکلهای مختلف ظاهر می‌شود. و یا به تعبیر دیگر آن میز عبارت از اجتماع ذرات بی‌شماری است که در فضا جای میز را که ما می‌بینیم می‌شناسیم گرفته‌اند. چون ما در گذشته این روحی را یعنی ذرات

۱- معنای این سخن تسلیم صریح به یک نیروی خلاقه در پشت اثیر می‌باشد. که آن نیروی خلاقه اثیری طوری عمل می‌کند که مظهر همه اشیا باشد که ما به حواس خود آنها را درک می‌کنیم.

بی شمار اثیری متحرک و اشغال کننده مکان میز اولی نمی شناختیم منکر شده بودیم. با این همه میز واقعی در جهان هستی، همان میز ناشناخته بود و وجود هم داشت. زیرا میز اولی، سایه و حدود حرکت آن امواج و ذرات اثیری می باشد و اگر حرکت موجی آن ذرات اثیری در فضا نبود این شکل سایه ای بوجود نمی آمد. پس میز مادی که ما می شناسیم، عبارت از سرعت سیر امواج شناخته شده آن ذرات اثیری می باشد. چون آنست که با حواس ما درک می شود چون سرعت سیر آن امواج، با سرعت حرکت امواج تشکیل دهنده حواس ما مساوی می گردد و حواس ما آن حرکت را گرفته به مخ انتقال می دهد اما وقتی که آن ارتعاشات ذرات اثیری به طریقی از بین بروند متجاوز از آن حدی باشد که حواس دید و یا لمس آن را گرفته و به مخ منتقل کند. طبعاً در این حالت از قدرت درک حواس ما مخفی می شود، بدون اینکه در طبیعت هم از بین برود. این وضع هنگامی پیش می آید که ارتفاع حرکت امواج اثیری میزی که ما می شناسیم بیشتر شده از سرعت سیر امواج نوری که تقریباً ۱۸۶۰۰۰ مایل در ثانیه که معادل $300/000$ کیلومتر در ثانیه است و یا در حدود ۳۸۸ یارد در هر یک میلیونیم ثانیه است زیادتر گردد و اگر بخواهیم از حیث تعداد حرکت موجها در اینچ بگوئیم نه با سرعت می گوئیم. میز موقعی که تعداد حرکت امواج ذره ای آن از ۶۴۰۰۰ موج در اینچ شد چون داخل این دو حد برای حواس ما قابل درک می باشد آن موقع از دید ادراک ما مخفی می شوند گرچه آن ذرات اثیری در فضا حرکت می کنند، ولی ما وجود آنها را حس نمی کنیم. به عبارت دیگر همین امواج مخفی از درک حواس ما، در نردبان ارتعاشات امواج کونی که علم امروزی ما حدود آن را می داند به حرکت موجی خود ادامه می دهد. باز هم این دانشمند در کتاب مشکلات جهان هستی خود می گوید: همه مواد ماده بطور عموم در برابر عقل خاضع می باشد و از تأثیر مستقیم تصمیم ارادی عقل بر روی عناصر (ذرات) هم سخن می گوید تا می رسد بدانجا که ثابت می کند یافته های

جهان هستی از بافت روح ناشی می‌شود^(۱). یعنی روح است که به مواد جهان شکل داده و جهان را ساخته همه این گفته‌ها با اکتشافات علم جدید روحی، منطبق است و بخصوص با طبیعت حیات، در جهانی که در برابر عقل تسلیم صرف می‌باشد. یعنی عالم ارواح، زیرا همانطوری که قبلاً گفتیم در جهان ارواح عقل مستقیماً حیات را بافت می‌دهد^(۲). که بعداً هم هنگام بحث از چگونگی حیات عالم روح، از این مطالب پرده بر خواهیم داشت آنچه که ادنجتون درباره طبیعت گفته سخنان جیفیونس هم آنها را تأیید می‌کنند. این شخص در کتاب بحث از مبادی علم خود می‌گوید: در این جهان اکنون ستاره‌ای است نامرئی که در مدار خود با دریاها، رودها، کوهها و نهرهای مربوطه‌اش شرکت می‌کند. لازم است توضیح دهم که آن ستاره نامرئی، به صورت کره‌ای کمی بزرگ‌تر از زمین می‌باشد که تمام فضای داخل و خارج از زمین را به شکل سیال نفوذ کننده، اشغال کرده مثل داخل شدن اشعه ایکس در اجسام و چون ارتعاشات مواد آن کره بالاتر از حد حواس ماست، نمی‌توانیم آن را ببینیم (بیان الحق) که ساکنین آن ستاره ساکنین کره زمین ما می‌باشند که بتدریج به آنجا منتقل می‌شوند، علت اینکه ما اکنون تا این حواس آن ستاره را نمی‌بینیم این است که در آن، اجسام و موجوداتی هستند که ارتعاشات امواج تشکیل دهنده وجود آنها، متجاوز از آن حدی هستند که نیروی حواس ما قادر به درک آنها می‌باشند.

باز هم سخنان ادنجتون را گفته‌های توماس یونگ تأیید می‌کند که می‌گوید: علم احتمال وجود عوالم مختلف را در کمون جهان هستی نفی نمی‌کند عوالم مختلفی متداخل دیگر می‌باشند، بدون اینکه ساکنین هر کدام از آنها بوجود موجودات عالم متداخل دیگر آگاه باشند^(۳). از جمله رحمت‌های خداوند به انسان این است که قدرت درک حواس

۱ این کتاب ترجمه فرانسوی‌اش می‌باشد.

۲ به صفحات ۹۹۸-۱۰۰۹ همان ترجمه فرانسوی بالا مراجعه کنید.

۳- چون وقتی که ارتعاشات موجی حواس هر کدام از موجودات آن سطوح مخالف، با ارتعاشات، امواج سطوح دیگر باشد، هیچکدام از آنها وجود موجودات دیگر را احساس نمی‌کنند [مترجم]

مادی وی را محدود کرده. زیرا اگر حال چنین نبود و برای انسانها امکان داشت همه اشعه‌های موجی متحرک در فضا را از امواج بسیار کوتاه گرفته تا امواج بسیار بلند (اشعه‌های کولی) را ببیند و درک کند و همه بوهای منتشر در فضای پهناور را بکند و امواج رادیویی فرستاده شده از همه کرات را بگیرد و بشنود برایش تاب تحمل این همه نیروهای کشنده و رنج آور را داشته باشد. چون بعضی از امواج نورانی هستند که موجودات زنده را نابود می‌کنند. بعضی هم اجسام سخت را سوراخ می‌نمایند. حرکت جهان هستی و با جذر و مد آن بنحوی که گفته شد حقیقت است و عقل آدمی از قدیم به آن پی برده است. فیثاغورث این موضوع را در چند هزار سال قبل کشف کرده و گفته بود. هر چه در جهان موجود است جذر و مد و حرکت دارد، خواه آن موجودات برای ما مرئی باشند، خواه نباشند. سیوسنبرگ که هم فیلسوف بود و هم موهبت مدیومی داشت، به همین کشف رسیده بود که آنرا در نامه خود به دانشکده پزشکی سلطنتی سوئد در سال ۱۷۱۹ - م تحت عنوان بحثهایی برای اثبات اینکه نیروی حیاتی ما بیشتر از ارتعاشات امواج کوچک بوجود می‌آید می‌فرستد. در آن چنین گفته من شرحی برای بیان نیروی حیات نوشته‌ام و معتقدم که آن نیرو از یک سلسله امواج متحرک، تألیف و تشکیل شده‌اند. بنابراین اصل بود که در بحثهای تشریح اعصاب و پوششهای آنها تعمق کرده‌ام و توافق کاملی میان وجود تناسب و هماهنگی عصبها و پوششهای آنها حرکت هندسی امواج اشعه‌ای یافتیم. در واقع حرکات موجی عناصر، یگانه عاملی است که همه شروط ظهور پدیده‌ها و تغییرات نامحدود اعصاب را بیان و تعبیر می‌کند. مدارس فیزیک جدید متمایل به این عقیده شده‌اند که اتمها و خلاء ظاهری و نباتات، با ارتعاشات موجی مختلف بوجود می‌آیند و برای حیوانات بی‌زبان، دستگانهایی هست که آن ارتعاشات موجی را می‌گیرند و برای ادامه حیات خود به کار می‌برند. شگفت آور نیست وقتی که ما ملاحظه می‌کنیم که چگونه الهام جذر و مد امواج، حیات را در همه سطوح، جهان هستی گسترش می‌دهد. این الهام همان چیزی است که علمای طبیعی و با ریاضی از آن بنام شعله طبیعی تعبیر می‌کنند و یا اینکه می‌گویند انتشارات موجی هستی که بطور دایم ادامه دارد، دارای جذر

و مدهای خاص و مختلفی است که همه موجودات از همان جذر و مدها پدید می آیند.

در بیان رابطه میان عقل و ماده

وقتی که ماده عبارت از ذرات باشد و ذرات هم عبارت از امواج کهریائی باشد که ریزترین آنها پروتون با مدار کهریائی مثبت و الکترون با مدار کهریائی منفی به دور هسته مرکزی خود در حرکت باشند. در این صورت ماده عبارت خواهد شد از یک سلسله مدارهای موجی کهریائی، یعنی نیروی حبس شده در داخل آن مدارها، نه توده جامد و سنت پس علم جدید، توده های جامد و سنت را نمی شناسد و اساساً بوجود واقعی آنها معترف نیست. بنابراین معنای این جملات چنین می شود که همه این جهان هستی که ما آنرا ماده توصیف می کنیم، در نهایت عبارت از قوه و یا نیروی کهریائی مثبت و منفی خواهد بود ولی همین ماده برای حواس سنت و جامد ظاهر می شود این عمل در اثر فریب حواسی است که ما را در هر کدام از اجزای کوچک حیات مادی فریب می دهد و گمراه می کند. بنابراین حواس مادی صلاحیت این را ندارند که برای درک حقایق علمی اساس و مبنا باشند. چنانکه اگر ظواهر مدیونی وجود نداشت، حواس ما منکر عالم روح می شد نه از این جهت که حقیقت ندارد بلکه به واسطه اینکه آن را درک نمی کند. بر حسب تعریف ادوین شرودنگر (ذره اتم جز هاله محیط بر خلاء چیز دیگری نیست. یعنی اتم عبارت از همان هاله ایست که یک قسمت از خلاء را احاطه کرده و ظاهر شده است و این جهان مادی همانطور که ادنجنون می گوید: چیزی بیش از شئی معینی که فقط در حواس ما وجود پیدا می کند چیز دیگری نیست. یعنی شناخت آن موقوف بر فعل و انفعال عقل ماست که آن را کشف می کند. پس ظهور ماده در جهان جز نتیجه آزمایش عقلهای ما در روی آن مواد بوسیله حواس و کشف وحدت ذاتی که در پشت آن ماده ها مخفی می باشد چیز دیگری نیست.

در نتیجه وقتی ماده سفتی خود را از دست داد، مفهومش بنظر علمای روحی به بافت روح (وحدت ذاتی) برمی گردد و یعنی ماده قسمتی از بافت روح می باشد، منتها در

بعضی حالات، آن بافت به کیفیت سفت ظاهر میشود در بعضی سست و در بعضی به کیفیت امواج روحی (۱).

چنانکه سر جیمس جینز (James Jeans) در کتاب خود خبر از جهان مخفی می گوید (۲):
 نمی توان عقل را در دولت ماده دخیل ندانست. برای ما این ظن پدید آمده که بطریق بهتر بر ما لازم است که عقل را خالق در دولت ماده بدانیم و آنرا بوجود آورنده و ظاهر کننده ماده در هر مکان و زمان بدانیم. پس عقل در فیزیک جدید عبارت از نیرو و یا حرکتی است که در ماده اثر می گذارد. بنابراین تعریف، این دو (عقل، ماده) در هر شئی ملازم یکدیگرند و ماده هر جا باشد دلالت بوجود عقل در آنجا و تبادل اثر با یکدیگر می نماید. زیرا همانطوری که ماده در عقل اثر می گذارد (از طریق حواس مادی) عقل هم در ماده اثر می گذارد (۳). و در فیزیک جدید این مسئله هم ثابت شده که هر چیزی را که ما لمس می کنیم یا می بینیم و یا بو می کنیم و یا می چشیم، عبارت از درجه معینی از امواج اثیری می باشد و هر حرکت امواجی را به طول معینی بوجود می آورد که بستگی به سرعت حرکت آن موج دارد. حواس ما از طریق عقل، قسمت بسیار محدودی از امواج کونی را درک می کند و بقیه امواج از محیط درک آن خارج هستند. با اینکه ما تصور می کنیم که حس لامسه ما را در درک ماده سفت فریب نمی دهد، در صورتی که چنین نیست. زیرا بعضی از ماده ها، ارتعاشات موجی آنها از سطح ادراک لمس که در حدود ۶۴۰۰۰ موج در یک اینچ است تجاوز می کند. پس ما نمی توانیم حتی با حس لامسه هم آن ماده را درک کنیم. لذا، وجود آن را انکار می نمائیم. در صورتی که امروزه وجود این قبیل مواد (که قابل درک با حس لامسه نیستند) مانند وجود موادی که میزان ارتعاشات موجی آنها از درک حواس ما تجاوز نمی کند، یک حقیقت مسلم علمی است. پس چیزی را که ما سفت و یا سخت می باییم. به استناد قضاوت حواس ماست که در نهایت به قضاوت عقل ما بر می گردد. اما علم جدید ماده ای را که سفت و سخت باشد

۱ در کتاب خود بنام مکانیک امواج (what is life).

۲ - در کتاب حیات چیست (wave mechanics) که در سال ۱۹۴۴ چاپ و منتشر شد.

۳ به تأثیر مستقیم عقل در ماده که در صفحات گذشته درباره این جمله، نوشته شده مراجعه کنید.

نمی‌شناسد. ولی در عین حال امکان وجود ماده سفتی را در خارج از ادراک حسی ما نفی نمی‌کند. منشاء این امواج، از ماده باشد و یا از نیرو، امواج ذره‌ای باشند و یا صرف امواج نوری، هنگامی که عقل وجود آن را از طریق تموجات دیگری که همیشه از خود عقل هم متبعت کنیم. وقتی که ماده در حقیقت خود نیز مادی باشد چون طبیعتاً سنت نیست بلکه تنها به واسطه اکتشاف حواس و پشت سر آنها، اکتشاف عقل آن را سنت می‌داند، زیرا وجود همه موجودات با طبیعت غیر مادی (سفت بی وزن) هست و در این مسئله موجهای فرستنده از سوی کائنات با موجهای گیرنده صادره از عقل که از طریق آلات حس آنها را می‌گیرد مساوی هستند. بنابراین امواج صرف حرکت می‌شوند که در فضای کونی به حرکت خود ادامه می‌دهند. در این صفت، همه امواج مواد محسوسه با موجها نوری، کهربائی و غیر از اینها، از صورتهای نیروی مختلفه که در مقابل حواس تسلیم می‌شوند و یا امواجی که حواس نمی‌توانند آنها را فراگیرد با هم برابرند.

بیان عقیده برتراندراسل در مورد ماده

برتراندراسل (۱۸۷۲ - ۱۹۷۰) فیلسوف و ریاضیدان درباره عقاید ویلیام جیمس فیلسوف روحی می‌گوید: به عقیده من جیمس در مردود ساختن شعور با این اعتبار که قائم به ذات نیست، به راه راست رفته است. واقع بینان آمریکائی که باران مکتب مذهب جزمی و یقین هستند تا حدودی در این که هر دو عقل و ماده را مرکب از هیولای متغیر دانسته‌اند. نظرشان درست بوده و آن هیولا برای پیدایش جهان، نه عقل تنهاست و نه ماده تنها، زیرا وقتی که یکی از اینها را از آن می‌گیریم آن هیولا نه خاصیت عقل را دارد و نه خاصیت ماده را. راسل درباره توجیه نظریه خود چنین ادامه می‌دهد که آن هیولای متغیر گاهی صفاتی به خود می‌گیرد که می‌توانیم آن را عقل بنامیم و گاهی هم صفات دیگری بخود می‌گیرد که می‌توانیم آن را طبیعت مادی بدانیم هنگامی هم درحالی قرار می‌گیرد که دارای هر دو صفت عقل و ماده است.

احساسهای دیدنی، شنیدنی، چشیدنی، و لمس ما از نوع سوم آن حالت هیولای متغیر

می‌باشد. زیرا تو گاهی به این احساسات از زاویه‌ای نگاه می‌کنی

پایان جلد اول